

تاریخ اور میہ

احمد کاوانسور
پ

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مندرجات

آغاز سخن:

فصل یکم - جغرافیای ارومیه

اوضاع طبیعی

ارومیه و وجه تسمیه آن

حومه و توابع

اسامی آبادیهای ارومیه

رودخانه‌های ارومیه

کوهها و مراتع

آبهای معدنی ارومیه

جاده‌ها و محورها

بنادر و کشتیرانی

فرودگاه ارومیه

آبادیهای واقع در جاده‌های اصلی

دریاچه ارومیه

جمعیت ارومیه

فصل دوم - تاریخ ارومیه

نگاهی به تاریخ عهد عتیق

مهاجرت آریائیها

آثار باستانی گوی تپه

صفحه ۹

صفحه ۱۰

صفحه ۱۳

صفحه ۱۴

صفحه ۳۱

صفحه ۳۳

صفحه ۳۴

صفحه ۳۵

صفحه ۳۶

صفحه ۳۶

صفحه ۳۷

صفحه ۳۷

صفحه ۳۹

صفحه ۴۱

صفحه ۴۲

صفحه ۴۴

صفحه ۴۷	آثار باستانی تپه حسنلو
صفحه ۵۴	نگاهی به تاریخ ایران باستان
صفحه ۵۶	حملات دولت آشور
صفحه ۵۷	تجاوزات دولت اورارتو
صفحه ۵۹	هجوم سکائیان
صفحه ۶۰	دولت ماننا
صفحه ۶۱	دولت ماد
صفحه ۶۲	سلطنت دیاکو
صفحه ۶۴	سلطنت فرورتیش
صفحه ۶۴	سلطنت کیا کزار
صفحه ۶۸	سلطنت آستیاژ
صفحه ۶۸	ماد و پارس
صفحه ۷۱	قیام‌های مردم ماد
صفحه ۷۱	قیام گوماتا
صفحه ۷۳	قیام فرورتیش
صفحه ۷۴	قیام‌های دیگر مردم ماد
صفحه ۷۵	آتروپات
صفحه ۷۹	نام آذربایجان و وجه تسمیه آن
صفحه ۸۰	زبان آذربایجانی
صفحه ۸۵	قواعد زبان ترکی ایرانی
صفحه ۱۱۲	ارومیه زادگاه احتمالی زردشت
صفحه ۱۱۴	آتشکده آذرگشسب
صفحه ۱۱۵	مغان آذربایجان

صفحه ۱۱۷	آذربایجان در زمان اشکانیان
صفحه ۱۱۹	عشایر مرزنشین کرد
صفحه ۱۱۹	تاریخ و وجه تسمیه کرد
صفحه ۱۲۱	کرد در عهد سلوکی و اشکانی
صفحه ۱۲۱	کرد قبل از اسلام
صفحه ۱۲۳	آذربایجان در زمان ساسانیان
صفحه ۱۲۶	حمله اعراب به آذربایجان
صفحه ۱۲۹	ارومیه و اعراب
صفحه ۱۳۰	پزشک معالج عمر بن الخطاب
صفحه ۱۳۱	قیام آذربایجان بر علیه اعراب در زمان خلافت عثمان
صفحه ۱۳۷	قیام آذربایجان بر علیه خلفای عباسی
صفحه ۱۴۸	کرد بعد از اسلام
صفحه ۱۴۹	سلسله روادیان
صفحه ۱۵۰	تسخیر ارومیه
صفحه ۱۵۲	سلسله سالاریان
صفحه ۱۵۳	مرگ سالار مرزبان و جانشینان او
صفحه ۱۵۷	نخستین دسته غز در آذربایجان
صفحه ۱۵۹	دومین دسته غز در آذربایجان
صفحه ۱۵۹	بیرون کردن غزان از آذربایجان
صفحه ۱۶۰	ارومیه در زمان سلجوقیان
صفحه ۱۶۲	ارومیه در زمان اتابکان آذربایجان
صفحه ۱۶۳	ارومیه در زمان خوارزمشاهیان
صفحه ۱۶۴	ارومیه در زمان استیلای مغول

صفحه ۱۶۹	معارف و ادبیات در عصر استیلای مغول
صفحه ۱۷۱	ارومیه در زمان استیلای تیموریان
صفحه ۱۷	ارومیه در زمان صفویان
صفحه ۱۷۵	شرکت جوانان ارومیه در جنگ چالدران
صفحه ۱۷۹	حکام ارومیه
صفحه ۱۸۱	سلطنت شاه عباس کبیر و اوضاع ارومیه
صفحه ۱۸۲	بنای قلعه دیم دیم
صفحه ۱۸۳	موقعیت قلعه دیم دیم
صفحه ۱۸۹	ایل افشار ارومی
صفحه ۱۹۱	حکومت کلبعلی خان در ارومیه
صفحه ۱۹۲	شاه صفی و نبرد با عثمانیها
صفحه ۱۹۳	حکام دیگر ارومیه
صفحه ۱۹۴	تمدن و صنایع در دوره صفویه
صفحه ۱۹۶	نادر شاه افشار در ارومیه
صفحه ۱۹۸	سرنوشت شوم سردار افشار
صفحه ۲۰۰	قتل نادر شاه افشار
صفحه ۲۰۱	حکومت فتحعلی خان افشار ارومی
صفحه ۲۰۶	کریم خان زند و فتحعلی خان افشار
صفحه ۲۱۰	اعلام سلطنت کریم خان زند در ارومیه
صفحه ۲۱۱	عاقبت کار فتحعلی خان افشار
صفحه ۲۱۲	حوادث ارومیه
صفحه ۲۱۲	حکومت امامقلی خان
صفحه ۲۱۴	ارومیه در زمان سلاطین قاجار

صفحه ۲۱۵	شورش محمد قلیخان بیگلربیگی ارومیه
صفحه ۲۱۷	فتحعلی شاه قاجار در ارومیه
صفحه ۲۱۷	حکومت حسینیقلی خان در ارومیه
صفحه ۲۱۸	سرتیپ عسکرخان افشار ارومی
صفحه ۲۲۰	عباس میرزا نایب السلطنه در ارومیه
صفحه ۲۲۰	حسینیقلی خان و صدارت عظمای ایران
صفحه ۲۲۱	ورود مجدد عباس میرزا به ارومیه
صفحه ۲۲۲	یادی از عسکر خان سرتیپ افشار قاسملو
صفحه ۲۲۶	سلحشوران قریه حصار حسین بیگ
صفحه ۲۳۱	حکومت جهانگیر میرزا
صفحه ۲۳۲	سید علی محمد باب در ارومیه
صفحه ۲۳۲	حکومت نجفقلی خان بیگلربیگی ارومیه
صفحه ۲۳۴	حکومت اقبال الدوله در ارومیه
صفحه ۲۳۴	شورش شیخ عبیدالله
صفحه ۲۴۰	شمه‌ای از سیاحت نامه ابراهیم بیگ
صفحه ۲۴۶	شمه‌ای از سیاحت نامه ویلیام جکسن
صفحه ۲۵۶	ارومیه و مشروطیت
صفحه ۲۵۹	ارومیه و انتخابات
صفحه ۲۶۰	تعرض قشون روس در آذربایجان
صفحه ۲۶۶	تشکیلات نظامی مسیحیان
صفحه ۲۶۸	ایران در جنگ جهانی اول
صفحه ۲۷۳	ارومیه در جنگ جهانی اول
صفحه ۲۷۴	جنگ روس و عثمانی در اطراف ارومیه

صفحه ۲۷۵	عقب نشینی قوای روس از ارومیه
صفحه ۲۷۶	ورود قوای عثمانی به ارومیه
صفحه ۲۷۸	حکم جهاد
صفحه ۲۷۸	ورود قوای روس به ارومیه
صفحه ۲۷۹	ورود غارتگران فراری ارمنستان به ارومیه
صفحه ۲۸۰	جیلوها چه کسانی بودند
صفحه ۲۸۲	شورش جیلوها
صفحه ۲۸۳	آشفته‌گی قوای روس
صفحه ۲۸۷	جنگ داخل شهر
صفحه ۲۹۰	خلع سلاح قزاقان
صفحه ۲۹۳	اولتیماتوم جیلوها
صفحه ۲۹۵	مرامنامه و نظامنامه قوای مسلحه آسوری
صفحه ۲۹۹	کشته شدن مارشیمون
صفحه ۳۰۲	قتل عام در ارومیه
صفحه ۳۰۵	سرگذشت یک قوطی سیگار نقره‌ای
صفحه ۳۰۸	پطرس و قوای مسیحیان
صفحه ۳۱۱	ورود قوای عثمانی
صفحه ۳۱۷	قحطی و بیماری
صفحه ۳۱۷	شورش اسمعیل آقا سیمیتقو
صفحه ۳۱۸	مجددالسلطنه و قوای عثمانی
صفحه ۳۲۰	سیمیتقو کی بود؟
صفحه ۳۲۲	بمب ساعتی و حواله پستی
صفحه ۳۲۴	مقاومت ضیاءالدوله

صفحه ۳۲۵	دفاع اهالی شهر
صفحه ۳۲۷	قرار داد و سقوط شهر
صفحه ۳۳۰	نبرد بندر گلخانه
صفحه ۳۳۱	شکست ژاندارمها
صفحه ۳۳۳	عمرخان و اهالی شهر
صفحه ۳۳۵	دادرسی در عدالتخانه سیمیتقو
صفحه ۳۴۱	وقایع جنگ سیمیتقو
صفحه ۳۴۲	وضع نیروهای طرفین متخاصم
صفحه ۳۴۳	حکم عملیات جنگی
صفحه ۳۴۵	شکست و فرار سیمیتقو
صفحه ۳۴۶	سیمیتقو چگونه کشته شد؟
صفحه ۳۴۸	ارومیه در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی
صفحه ۳۵۰	مسافرت رضاشاه به ارومیه
صفحه ۳۵۳	وقایع شهریور ۱۳۲۰
صفحه ۳۵۵	مقاومت در گردنه قوشچی
صفحه ۳۵۶	دستور عقب نشینی
صفحه ۳۵۸	کشتار در سربازخانه
صفحه ۳۶۰	یادی از شادروان رضاخان دادور
صفحه ۳۶۱	ارومیه در سال ۱۳۲۱
صفحه ۳۶۵	اوضاع ارومیه در سال ۱۳۲۲
صفحه ۳۶۶	ارومیه در سال ۱۳۲۳
صفحه ۳۶۹	تشکیل حزب دموکرات و حکومت ملی
صفحه ۳۶۹	بیانیه فرقه دموکرات آذربایجان

صفحه ۳۷۳	بیانیهٔ دوم فرقهٔ دموکرات
صفحه ۳۷۵	تشکیل حکومت ملی
صفحه ۳۷۶	ارومیه و حکومت ملی
صفحه ۳۷۹	مقدمات حمله به ارومیه ۲۰ آذر ۲۴
صفحه ۳۷۹	شروع تعرضات ۲۱ آذر ۲۴
صفحه ۳۸۰	عملیات روز ۲۲ آذر ۲۴
صفحه ۳۸۱	عملیات روز ۲۳ آذر ۲۴
صفحه ۳۸۲	عملیات در قریهٔ بالانش ۲۴ آذر
صفحه ۳۸۲	دخالت نیروی بیگانه ۲۵ آذر ۲۴
صفحه ۳۸۴	موقعیت بحرانی تیپ وژاندارمری ۲۶ آذر
صفحه ۳۸۴	ملاقات سرهنگ آذر با فرمانده تیپ ۲۷ آذر
صفحه ۳۸۴	قتل عام ژاندارمری ۲۸ آذر
صفحه ۳۸۵	سقوط پادگان
صفحه ۳۸۶	ژاندارمهای شجاع
صفحه ۳۹۲	مدافعین قریهٔ تورپاق قلعه
صفحه ۳۹۴	حکومت ملی در سال ۱۳۲۴
صفحه ۳۹۵	خلاصه مضمون شعارهای فرقهٔ دموکرات
صفحه ۳۹۷	اهداف فرقهٔ دموکرات آذربایجان
صفحه ۳۹۷	تخلیهٔ کشور ایران از قوای شوروی
صفحه ۳۹۸	کردستان در سال ۱۳۲۴
صفحه ۴۰۰	پیشنهادهای حکومت تهران
صفحه ۴۰۱	پیشنهادهای حکومت ملی
صفحه ۴۰۲	سرانجام حکومت ملی آذربایجان

صفحه ۴۰۳	تشکر و قدردانی سرلشگر زنگنه از مردم ارومیه
صفحه ۴۰۴	وقایع بارزانیها
صفحه ۴۰۸	زر و بیگ بهادری
صفحه ۴۱۰	ارومیه در دوره محمد رضا شاه پهلوی
صفحه ۴۱۲	روزهای فراموش نشدنی از انقلاب اسلامی
صفحه ۴۱۳	جنگ تحمیلی و دفاع مقدس
صفحه ۴۱۵	سردار سرلشگر پاسدار مهدی باکری
صفحه ۴۱۶	انقلاب اسلامی
صفحه ۴۱۹	فصل سوم - اوضاع اجتماعی ارومیه
صفحه ۴۲۱	ساکنین ارومیه و نواحی آن
صفحه ۴۲۲	فهرست اسامی ادارات
صفحه ۴۲۴	اسامی استانداران آذربایجان غربی
صفحه ۴۲۵	اسامی فرمانداران ارومیه
صفحه ۴۲۵	اسامی شهرداران ارومیه
صفحه ۴۲۸	اسامی مساجد ارومیه
صفحه ۴۳۴	شهرستان نقده و ایل قره پایاق
صفحه ۴۳۶	اکراد - ایلات و عشایر
صفحه ۴۳۹	پیرانشهر و ایل پیران
صفحه ۴۴۱	فصل چهارم - اوضاع اقتصادی ارومیه
صفحه ۴۴۴	بازار ارومیه

صفحه ۴۴۵	فصل پنجم - فرهنگ ارومیه
صفحه ۴۴۵	تمدن باستانی
صفحه ۴۴۶	میسو نرهای امریکائی
صفحه ۴۴۶	خریداری موسسات فرهنگی خارجیه
صفحه ۴۴۷	میسو نرهای کاتولیک
صفحه ۴۴۷	مسیحیان ارومیه و میسو نرها
صفحه ۴۵۳	مکاتب قدیمه
صفحه ۴۵۵	نخستین مدارس ارومیه
صفحه ۴۵۶	نخستین مدرسه دخترانه ارومیه
صفحه ۴۵۷	دانشسرای کشاورزی ارومیه
صفحه ۴۵۷	دانشکده کشاورزی ارومیه
صفحه ۴۵۷	دانشگاه ارومیه
صفحه ۴۵۸	دانشگاه آزاد اسلامی
صفحه ۴۵۹	دانشگاه پیام نور
صفحه ۴۶۱	تاریخچه هنر ورزش
صفحه ۴۶۸	روزنامه و مجلات منتشره در ارومیه
صفحه ۴۶۹	دانشمندان و سخن آفرینان ارومیه
صفحه ۴۷۶	سرداران و رجال معروف ارومیه
صفحه ۴۸۰	هنرمندان معروف ارومیه
صفحه ۴۸۵	شعرا و نویسندگان معروف ارومیه
صفحه ۵۰۶	ادبیات ترکی ایرانی

صفحه ۵۳۳	فصل ششم - آثار باستانی و بناهای تاریخی ارومیه
صفحه ۵۱۳	آتشکده آذرگشسب
صفحه ۵۱۳	آتشکده تمر
صفحه ۵۱۳	بخشی قلعه
صفحه ۵۱۳	تپه حسنلو
صفحه ۵۱۴	تپه کرد لر
صفحه ۵۱۴	خان تختی
صفحه ۵۱۴	برج سه گنبد
صفحه ۵۱۵	عمارت چهار برج
صفحه ۵۱۵	قلعه دیم دیم
صفحه ۵۱۶	قلعه شهر بانک
صفحه ۵۱۶	کاظم داشی
صفحه ۵۱۷	کلیسای نه نه مریم
صفحه ۵۱۷	گوئی تپه
صفحه ۵۱۸	مسجد جامع ارومیه
صفحه ۵۱۸	مسجد سردار
صفحه ۵۱۹	لوحه سنگی کلاشین
صفحه ۵۱۹	قوچ سنگی
صفحه ۵۲۱	فصل هفتم - ارومیه شهر توریستی و شهر شفا بخش
صفحه ۵۲۱	ساحل دریاچه ارومیه و خواص طبی معجزه آسای آن
صفحه ۵۲۴	پارک ملی ارومیه
صفحه ۵۲۴	آبهای معدنی ارومیه

صفحه ۵۲۷	گردشگاههای ارومیه
صفحه ۵۲۸	پارکهای ارومیه
صفحه ۵۳۰	سوقاتیهای ارومیه
صفحه ۵۳۱	هتل های شهر ارومیه
صفحه ۵۳۱	موزه ارومیه
صفحه ۵۳۲	در وصف ارومی
صفحه ۵۳۵	حواشی و تعلیقات
صفحه ۵۴۷	تشکر و سپاسگزاری
صفحه ۵۴۹	خلاصه احوال مؤلف
صفحه ۵۵۱	منابع مورد مراجعه

آغاز سخن

تاریخ‌نویسی در جهان همواره مسائل و دشواریهایی بر سر راه داشته، جنگهای متوالی جوامع بشری تاریخ را به صورت وقایع‌نگاری درآورده است.

تاریخ‌نگاران و تاریخ‌خوانان و ما همیشه تاریخ هزار سال یا دو هزار سال پیش را با معیارهای امروزی می‌سنجیم و درباره آن قضاوت می‌کنیم. وقتی از یک امپراطور یا از یک پادشاه و یا از تمدن ملتها سخن به میان می‌آید، عظمت و شکوه یمانندی را به یک امپراطور یا به یک سلطان نسبت می‌دهیم، هیچ توجه نمی‌کنیم که مردم در آن دور و زمان چه وضعی داشتند و اقتصاد آنان چگونه بوده؟ آیا سلاطین و درباریان همانند امروزه از وسایل مدرن استفاده می‌کردند؟ مثل امروز دارای ارتباط سریع و صدها نوع اسلحه و جنگ‌افزار بودند؟ آیا مثل امروز در منازل و سالن‌های مجلل و در کاخها زندگی می‌کردند؟

صدها شهر بزرگ و پرجمعیت که امروزه هستند، در آن ایام وجود نداشتند و اگر هم موجود بودند خیلی کوچک و کم‌جمعیت بودند. به عنوان مثال در زمان حمله مغول جمعیت کشور چین که پرجمعیت‌ترین کشور جهان است فقط (۱۵) میلیون نفر بوده و جمعیت (۱۳) ایالت آمریکا در اواسط قرن (۱۸) از یک و نیم میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد.

اصولاً تاریخ ملتها با تاریخ دولتها یکی نیست زیرا که سلاطین و درباریان اکراه داشتند که با رعایا تماس بگیرند و آنها را به حساب نمی‌آوردند و اکراه خودشان را بدینگونه بروز می‌دادند که چون خودشان در سطح بالاتری قرار گرفته‌اند، پس با ملت و رعایا تفاوت کلی دارند و زیانشان هم باید با رعیت تفاوت داشته باشد.

در مقدمات لشکرکشی داریوش هخامنشی بر علیه سکائیا که از هر طرف سپاه

جمع آوری می شد، یکی از ایرانیان به نام (آباز) پدر سه پسر که هر سه قرار بود در لشکر داریوش به جنگ بروند نزد شاه رفته تمنا کرد که شاه از بردن یکی از پسران او صرف نظر کند. داریوش مثل اینکه این شخص از دوستان او باشد با ماندن هر سه پسر او موافقت کرد. (آباز) بسیار خوشحال شد ولی شاه به خدمتگزاران خود فرمود که سه پسر (آباز) را گرفته بیدرنگ به قتل برسانند، بدین ترتیب همه ایشان را باقی گذاشت ولی بعد از آنکه جانشان را گرفت.

پرواضح است که در آن زمان ارزش و لیاقت یک انسان بسته به اموال و املاکی بود که وی داشت و عده برده هائی که در اختیارش بود، در این حال کسانی که ملک و دارائی نداشتند چگونه می توانستند حق و حقوقی در جامعه داشته باشند و عملاً جزء جامعه محسوب نمی شدند، به طریق اولی نمی توانستند در تاریخ سهمی داشته باشند،

از طرفی اینطور فکر می کنیم که به فرض اگر گفتند قاجاریه، تمام افراد آن خالصاً از طوایف قاجار می باشند، در حالیکه میان طوایف مختلف ترکمن، قاجار نام یکی از آن طوایف بود، نه اسم همه شان و در میان قاجاریه اقوام تورک، بیگدلی، افشار، آذربایجانی، ترکمن، ساوهای و خراسانی بودند، تنها اسم طایفه قاجار تابلو شده بود، همانگونه امپراطوری مغول در آن هنگام که کشور ایران دارای دو میلیون نفر جمعیت بود، جمعیت مغولستان حداکثر به یک میلیون نفر می رسید و دهها اقوام دیگر داخل ارتش مغول بودند ولی تنها تابلو و آرم به نام مغول بوده است.

وقتی ما از تاریخ و تاریخ نگاران بحث می کنیم، اینطور تصور می نمائیم که هزاران سال پیش از این هم اوضاع با مختصر تفاوتی همانند امروز بوده است، وقتی از تمدن یا تجمل و شوکت دربار سلاطین بحث می شود، معیارهای امروزی را در نظر می گیریم. هیچ متوجه نیستیم که مثلاً ساسانیان جمعاً چقدر بودند؟

بسیار مشکل است که بتوان صحیح ترین اخبار و اتفاقات را آن طوریکه واقع شده است در تاریخ درج کرد، زیرا نباید تاریخ را با افسانه و قلمفرسائی و تعریف و تمجید از شجاعت یک طرف و تویخ و ملامت و ناتوانی طرف مقابل را در یک ردیف و در یک

میزان قرار داد و در تاریخ ثبت نمود.

تاریخ حقایقی است که اتفاق افتاده و از آثار آن می‌توان به روحیه و آداب و سنن گذشتگان پی برد و در مورد آن تحقیق و قضاوت نمود و نحوه زندگی مردم را مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار داد.

تاریخ و نگارشات با ارزش و مفید و آموزنده کتابهایی هستند که فداکارها و ایثارگرهای مردم و نیز محرومیت‌ها و جنایات بشری را رساتر و بهتر تشریح نموده و نتیجه‌گیری نماید.

یک ملت زنده هرگز نمی‌تواند بدون داشتن تاریخ و میراث فرهنگی سرزمین خویش آزادی خود را محفوظ بدارد.

از فیلسوف بزرگ فرانسوی («ولتر») پرسیدند: برای از بین بردن یک ملت چه چیز مورد لزوم است؟ ولتر جواب داد: اگر کلیه امکانات یک ملت را از دستش بگیرند، ممکن است پس از مدتی آنها را به دست آورد، اما اگر فرهنگ و زبان مادری او را از بین ببرند، نه تنها آن ملت دیگر ملت بحساب نمی‌آید بلکه نشانه‌ای از ملیت در آن قوم باقی نخواهد ماند. بنابراین آن ملت را می‌توان همانند نخود و لوبیا در هر آشی ریخته و به آسانی حل نمود و از بین برد.

ملت زنده ملتی است که هر یک از اعضاء و افراد آن با همان نظر به سرنوشت هم‌میهنان خود بنگرد که به سرنوشت خود می‌نگرد، این خود ملتها هستند که تاریخ را به وجود می‌آورند.

تاریخ بشری، گناهکاران را می‌بخشد ولی عالم بی‌عمل و اندیشمندان بی‌تفاوت را هرگز نخواهد بخشید. تاریخ دادگاه جهانی است و این تاریخ است که درباره دولتها و حکومت‌ها و ملتها قضاوت خواهد کرد.

برای ملتی بزرگ داشتن تاریخ باستانی اهمیتی بسزا دارد، زیرا در برابر آنست که می‌تواند به درجات هوش و استعداد و قابلیت خود که به صورت قانون و رسوم و صفات درآمده است، پی ببرد ملت اگر به فداکارها و جانبازهای نیاکان خود و خون شهیدانی

که برای حفظ آب و خاک و نوامیس مردم ریخته شده آشنا نباشند و اعمال آنان را سرمشق خویش قرار ندهند و تن آسا و راحت طلب باشند، هرگز نمی‌توانند آزادی و استقلال میهن خود را که آرزو و هدف زندگی آنان است حمایت و ضمانت کنند.

تاریخ تنها اعمال اشخاص و حوادث و وقایع را ثبت نمی‌کند بلکه آنها را از نظر صنعت و علوم و مذهب و فرهنگ و سایر امور مؤثر مورد مطالعه و بررسی و قضاوت قرار می‌دهد و اثرات و نتایجی در حال و آینده که در تمام شئون زندگی بشر دخالت دارد، بیار می‌آورد. تاریخ حقایقی است که اتفاق افتاده و بطرز فکر و روحیه گذشتگان از آثار و علائم آن می‌توان پی برد و قضاوت نمود.

آذربایجان تاریخی بس قدیمی دارد و همیشه سپر بلا بوده چه در زمان آشور و چه در زمان امپراطوری روم و چه دوران بعد از آنها حوادث گوناگون دیده که کمتر استانی در کشور ایران با چنین مصائبی دست بگریبان بوده است. لذا اگر به گذشته آذربایجان نظر افکنیم، مانند پرده سینما، فداکاریها، قتل و غارت و شهادت و شجاعت مردان دلیر این خطه را خواهیم دید و این تاریخ است که می‌تواند نسل جوان را به حوادث و فداکاریها و ایثارگریهای گذشتگان آشنا کند.

طبیعت چنین مقرر داشته است که مردم آذربایجان در حساسترین نوسانات تاریخی وظیفه مقدس مرزداری میهن گرامی را برعهده گیرند و خود را طوری باریاورند که در انجام چنین ماموریت خطرناک موفق و پیروز باشند.

خدای متعال چنین خواسته و دست توانای تقدیر الهی چنین مقدر کرده که آذربایجان در مقابل حوادث ناگوار تاریخ سپر بلای ایران باشد و آذربایجان غربی به منزله آن برجسته فولادی سپر است که ضربات جانفرسای بیشتر بر آن نقطه فرود آمده باشد و شگفت آنکه هر قدر آن ضربات شدیدتر و سخت‌تر باشند بر نیروی مقاومت و پافشاری آن افزوده می‌شود.

در ختام مقال به روان پاک شهدائی که برای اعتلای دین مبین اسلام و بخاطر سرافرازی میهن اسلامی ایران زمین تا آخرین نفس با دشمنان مملکت جنگیدند و تن به

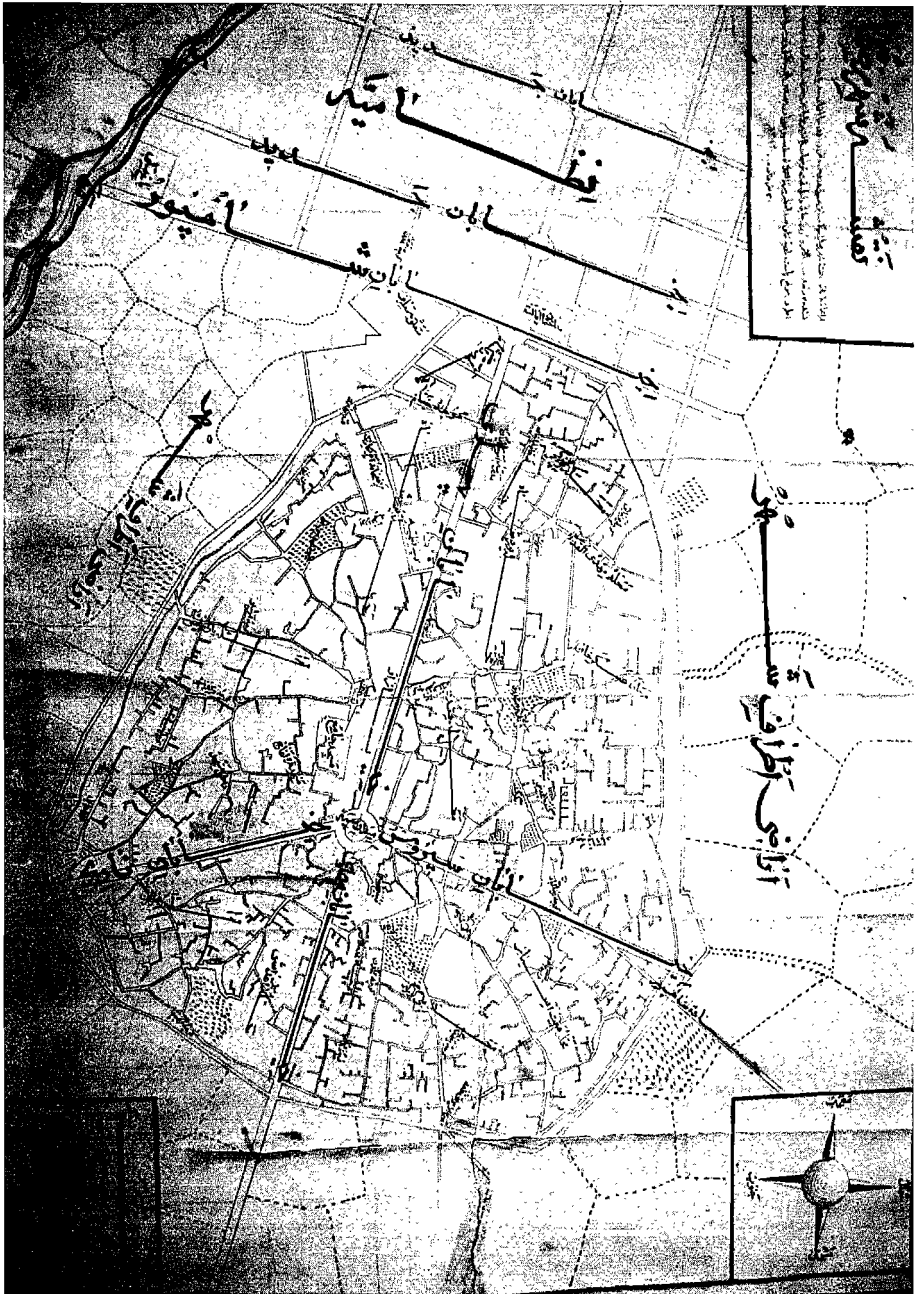
ذلت و خواری ندادند، درود می‌فرستم.

درود بر جوانان مبارز و جانباز و حق‌طلب که دربارهٔ احیای حق و عدالت از هیچ کوششی فروگذار نکردند و از هیچ سختی و محرومیتها نه‌راسیدند و در راه حفظ شرف و ناموس و برای استقلال و آزادی ایران از جان و دل کوشیدند و برای خود و فرزندان خود بزرگی و افتخار آفریدند.

درود به روان پاک همهٔ شهدای اسلام.

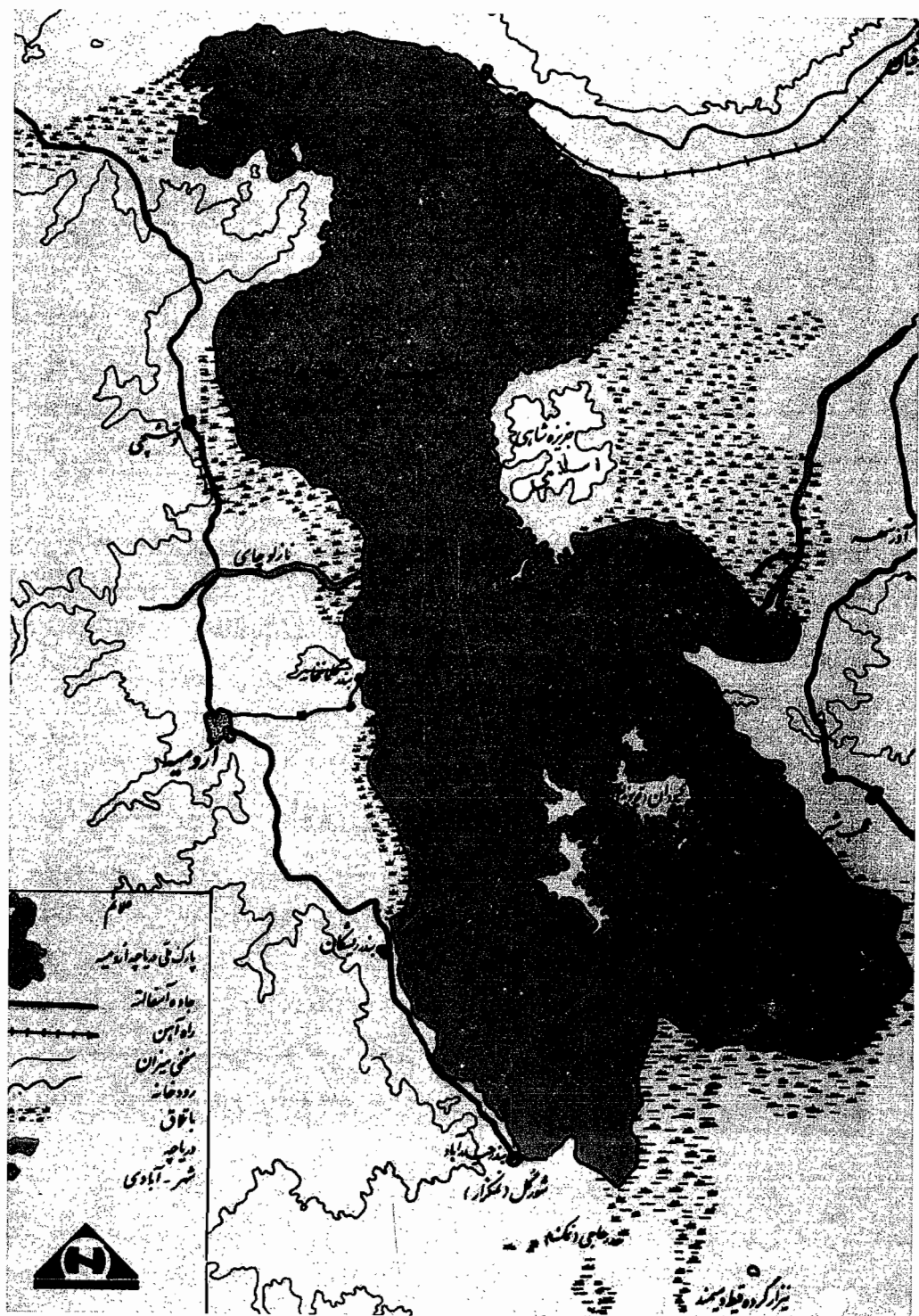
ارومیه ۱۳۷۲ خورشیدی

احمد کاویان پور ارموی





نقشه قدیم شهر ارومیه



فصل یکم- جغرافیای ارومیه

اوضاع طبیعی:

شهرستان ارومیه مرکز استان آذربایجان غربی یکی از شهرهای قدیمی و خوش آب و هوای ایران است و با مساحتی حدود ۵۸۹۹ کیلومتر مربع در شمال غرب کشور در مرز ایران و ترکیه واقع است، وسعت خود شهر ۴۲/۷ کیلومتر مربع در جلگه‌ای به طول هفتاد کیلومتر و به عرض سی کیلومتر در غرب دریاچه لاجوردی ارومیه به فاصله بیست کیلومتری گسترده شده است. این جلگه از رسوبات رودهای نازلوچای و شهرچای و باراندوزچای که همه ساله بطور منظم زمین‌های زراعی و باغات میوه آن را مشروب می‌سازند پوشیده شده است.

این شهر که سابقاً چیچست که از نام چیچکلو (گلستان) گرفته شده است نام داشته و یکی از حاصلخیزترین، درعین حال از پرحادثه‌ترین شهرهای آذربایجان می‌باشد.

درباره حاصلخیزی و وفور آب و کثرت نعمت این سرزمین همین بس که این ناحیه چندین بار در طول تاریخ مورد تاخت و تاز آشوب‌طلبان داخلی و تجاوزگران خارجی قرار گرفته مخصوصاً در اثر عصیان و تمرد بزرگان بعضی از عشایر ساکن مغرب آذربایجان به تحریک خارجیها موجبات خرابی و قتل و غارت در این منطقه فراهم گردیده و صدمات و خسارات فوق‌العاده دیده است و بارها زراعت و باغات و آبادیهای آن پایمال سم ستوران گشته و ساکنین آن از هستی ساقط شده‌اند. در اندک مدتی از

برکت وفور نعمت و کوشش اهالی زحمتکش جبران مافات گردیده و این منطقه حاصلخیز ساکنین خود را به نوار ساندۀ است، ای بسا اموال اهالی در بهار به تاراج رفته و در پائیز همانسال مردم آن دیار عزم زیارت عتبات کرده‌اند، این حقایق، دلیل بر وفور نعمت خدادادی و حاصلخیزی زمین آنست.

در ادوار متوالی تاریخ، این خطۀ زرخیز اشتهای استیلاگران را برانگیخته، گاهی سراسر این سرزمین را درنور دیده‌اند، چه آبادیها که ویران نگردیده و اموال مردم به غارت نرفته، چه مزارعی که با خون زارعین خود، آبیاری نگردیده، اما پس از فرونشستن هر یورشی، بازسازی و سازندگی جریان پیدا کرده و از درون همین ناملایمات و اغتشاشات، سازندگان و اندیشمندانی پیاخته و آثاری ارزشمند از خود بیادگار گذاشته‌اند.

بطور کلی ارومیه از اعصار بسیار قدیم یکی از مراکز آباد و پرجمعیت کشور بوده و فعالترین منطقه کشاورزی آذربایجان بشمار می‌رود، با آنکه بر اثر حوادث تاریخی بارها ویران شده ولی خیلی زود به حال اولیه برگشته و عظمت و امنیت خود را بازیافته است.

شهر ارومیه را می‌توان به باغی شبیه قلب انسان تشبیه کرد که ساختمان و عمارات میانی آن را درختان پر بار و باغات و مراتع سرسبز چون نگینی دربر گرفته‌اند و از این نظری جهت نیست که در گذشته آن را «دارالنشاط» لقب داده بودند، آب و هوای آن معتدل و به علت مجاورت با دریاچه نسبتاً مرطوب می‌باشد و دارای زمستان کمی طولانی است.^۱

ارومیه و وجه تسمیه آن:

۱- جغرافیای مفصل ایران- مسعود کیهان

جغرافیای آذربایجان غربی

جمفری مهندس عباس، ۱۳۶۳، صص ۱۸۵

دبیران گروههای آموزش جغرافیای استانها جلد اول، ۱۳۶۶-۲۵۲

بزرگترین مؤلف کتابهای مسالک الممالک مانند ابن فرداده، ابن فقیه همدانی، بلاذری، یاقوت حموی، ابن حوقل و حمدالله مستوفی به اتفاق ارومیه را یکی از شهرهای مهم و باستانی آذربایجان شمرده‌اند.

از قرائن معلوم می‌شود که این شهر در زمان دولت ماد، نخستین حکومت ایرانی، آباد و مسکون بوده و از طرفی از آثار تاریخی این شهر و اطراف آن مانند کشفیات تپه حسنلو و گوی تپه، بنای مسجد جامع و کلیسای نه‌نه مریم و حجاریهای خان تختی از نظر جغرافی دانان دلیلی بارز بر قدمت این شهر تاریخی می‌باشد. این شهر از قدیم‌الایام با کمی تغییر محل در منطقه وجود داشته است و همین‌طور از روی نبش قبوری که کشف گردیده، قدمت این ناحیه را تا حدود دو هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌دانند.

نام باستانی این شهر و دریاچه آن چیچست و چیچستا است. سریانیان آن را «اورمیا» و ارمنی‌ها «اورمی، اورمیه» و اعراب آن را «ارمیه»، ایرانیان «ارومی، ارومیه» نوشته‌اند.

۱- ابن حوقل که در قرن چهارم هجری قمری از ارومیه دیدن کرده، آن را شهری سبز و خرم و بسیار آباد توصیف نموده و از تاکستانهای وسیع و تجارت پررونق و مسجد جامع قدیمی و برج و باروی محکمی که داشته یاد کرده است.

۲- یاقوت حموی در معجم البلدان درباره آن می‌نویسد: ارومیه شهری بزرگ و قدیمی است در آذربایجان. بین آن و دریاچه قریب سه مایل یا چهار مایل است و پندارند که آن شهر زردشت بوده است. من آن شهر را در سال ۶۱۷ قمری دیدم، شهری زیبا و پر نعمت و دارای باغستانهای بسیار و آب فراوان و هوای سالم است. بین آن شهر و تبریز سه روز راه است. و منسوب به ارومیه را «ارموی» می‌گویند. من هیچ جائی ندیده‌ام که باغها و بستانها و چشمه‌سارهای آن بیشتر از این ناحیه باشد.^۱

۳- حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب می‌نویسد: ارومیه شهری بزرگ است، دورش

ده هزار گام می باشد بر کنار دریاچه چپچست افتاده، هوایش گرم است و آبش از چشمه های جبال آن برمی خیزد و به دریاچه چپچست می ریزد، باغستان فراوان دارد و یکصد و بیست پاره قریه از توابع آنست. از شهر ارومیه تا تبریز (۳۲) فرسخ است. در قدیم این شهر را (طبارما) می خواندند.^۱

۴- ابوالفداء در کتاب تقویم البلدان می نویسد: ارومیه از اقلیم چهارم است و شهری است بزرگ، دورش دوازده هزار قدم، در کنار دریاچه چپچست واقع، هوایش گرم، آبش از چشمه های جبال برمی خیزد، باغستانش بسیار، از میوه ها: انگور، گلابی، آلو زرد نهایت خوب به عمل می آید. یکصد و بیست پاره آبادی از توابع آنست و حقوق دیوانیش (۷۴۰۰۰) دینار است.

حومه و توابع:

شهر ارومیه دارای یازده بخش و در حدود (۷۸۹) آبادی می باشد و با احتساب آبادیهای شهرستان نقده و پیرانشهر (خانه) دارای هفده بخش و در حدود «(۱۰۴۷)» آبادی به شرح زیر می باشد:

بخش	قوشچی انزل	تعداد آبادی	۴۹	مساحت به کیلومتر مربع	۱۰۲۸
بخش	نازلوچای	تعداد آبادی	۱۵۳	مساحت به کیلومتر مربع	۶۳۹
بخش	صومای	تعداد آبادی	۵۶	مساحت به کیلومتر مربع	۷۳۳
بخش	برادوست	تعداد آبادی	۷۰	مساحت به کیلومتر مربع	۷۴۴
بخش	ترگور	تعداد آبادی	۲۳	مساحت به کیلومتر مربع	۲۸۹
بخش	روضه چایی	تعداد آبادی	۴۵	مساحت به کیلومتر مربع	۱۹۳
بخش	بکشلو چایی	تعداد آبادی	۶۹	مساحت به کیلومتر مربع	۲۶۵
بخش	دشت	تعداد آبادی	۲۵	مساحت به کیلومتر مربع	۵۰۷
بخش	باراندوزچایی	تعداد آبادی	۱۱۶	مساحت به کیلومتر مربع	۷۱۳
بخش	دؤل	تعداد آبادی	۲۱	مساحت به کیلومتر مربع	۳۰۱
بخش	مرگور	تعداد آبادی	۵۲	مساحت به کیلومتر مربع	۴۸۷
شهرستان	نقده، سلدوز	تعداد آبادی	۱۱۰	مساحت به کیلومتر مربع	۲۰۰۰
بخش	اشنویه	تعداد آبادی	۵۶	مساحت به کیلومتر مربع	۱۰۸۶
بخش	دشت بیل	تعداد آبادی	۲۱	مساحت به کیلومتر مربع	۹۱۴
شهرستان	خانه، پیرانشهر	تعداد آبادی	۳۳	مساحت به کیلومتر مربع	۲۴۰۲
بخش	لاهیجان	تعداد آبادی	۸۳	مساحت به کیلومتر مربع	۱۴۲۵
بخش	منگور	تعداد آبادی	۶۵	مساحت به کیلومتر مربع	۷۰۹

از مجموع دهات ارومیه بالغ بر ۳۷ قریهٔ مسیحی نشین وجود دارد و در ۵۹ قریهٔ دیگر با مسلمانان مخلوط هستند. مسیحیان آرامی نژاد ارومیه، خود را آشوری، آسوری می خوانند.

اسامی آبادیهای ارومیه:^۱

بخش قوشچی انزل:

آب گرم	زیندشت	کورهٔ آشاغی
آق زیارت	سلطان آباد	کهریز
امام کندی	سینج لیک	گول تپه
باری	شریف آباد	گلانیک، یوخاری
بلارغو	علی آباد	گلانیک آشاغی
بهله	علی کان	گورچین قلعه
تئزخاراب	قره باغ	گولان
تمر	قلقاچی	ما کوکندی
تندروک	قوشچی	محمودان
جبل کندی	قولونجی	مغول
جمال آباد	نمی جوق	مقیطالو
حاجی بایرام	قهرمان	میسیک
حماملار	کاسب	میناس
خان تختی	کانی شوریک	نجف آباد
خرم آباد	کای نسپی	نورالدین آباد
دلادل	کوره، یوخاری	نوسر
زنگ آباد	-	-

بخش نازلوچای:

اباجلوی، یوخاری	تازه کند افشاری	خانسان
اباجلوی آشاغی	تازه کند جینیزه	قیزیل خانگاه
بؤیوک اده	تازه کند قاطرچی	الله وئردیخان کندی
آرمود آغاج	تازه کند قشلاق	دانقارالی
آرناسا	تقلیدآباد	دایلاغ
امیر آباد	تکالو	دده ساقی
انگنه	تورپاق قلعه	دستجرد
اوچ ائولر	جینیزه	دویران
اوخچولار	چمکی	رحیم آباو
اوزرلو	چاناقلی	زایا کندی
اوصال، الله وئردی	چونقارالی کوئرو	زده لی
اوصالو کاظم	چونقارالی یکان	زومبالان
ایلو	چیچکلو باش قلعه	زیرمانلی
ایروانلو	چیچکلو منصور	ساریجالی
بارین	حاجی آباد	ساری بیگلوارالیق
باشلان پوشلی	حاجی پیرلی	ساری بیگلوچراغ
بدیربو (بدلیو)	حصار بابا گنجه	ساعتلو بیگلر
برنج آباد	حصار بهرامخان	ساعتلو منزل
بوزلو	حصار خرابه	سالما سالی
بلوو (بالوو)	حصار سپرغان	سوپورغان
بهلول آباد	حیدرلو	سلیم کندی قلعه لر
بهی صفر	حیدرلو بیگلر	سیدلی
پر	خالد آباد	شاهمیر زاکندی

شورکند	قره بوغلو	کچل علی آشاغی
شیخ تیمور	قره جلو	کئچه باشی
شیخ سرمست	قره قویونلو	کجهلو
شیرآباد	قره قیز	کریم آباد
شیطان آباد سوپورغان	قره گؤز حاجی	کگلر
صفر قلیخان کندی	قره گؤز حاجی	گلوان
طلا تپه، تولاتپه	قره گؤز حسن آقا	کوسه احمد
عباس آباد	قره گؤز سلیم آقا	کوسی
عبدالله کندی	قره لر طسوجی	کوله
عربلو یکان	قره لر لطف الله	گرخلو
عربلو آقالی	قره لر میرزا حسینقلی	گرم آباد
عربلو میشه	قیزیل حاجیلو	گزنق
عربلو دره	قیزیل عاشق	گلمرز یوخری
عسگرآباد تپه	قشلاق شکر	گلمرز آشاغی
عسگرآباد داغ	قشلاق کلوان	گنج آباد
علی بیگلو	قصور	گویجعلی تپه
علی کندی	قلچلو	گویجه یاران
عیسی لویوخری	قلعه	گیجلر
عیسی لو آشاغی	قلعه اسماعیل آقا	لک
غفار بهی	قلعه سردار	للهواتله خان
فقی بیگلو	قلعه عزیز	لله لی تراب
قازان علی	قهرمانلو یوخری	لوی هام
قاطرچی	قهرمانلو آشاغی	مرنگلو یوخری
قایانلو	قندکار خاناسی	مرنگلو آشاغی

موسی آباد	ولی آباد خالصه	یورغون آباد یوخاری
نازلو	یاغمور اغلی	یورغون آباد آشاغی
نخجوان تپه	یئنگنججه	یورقانلو، جینیزه

بخش صومای

اسکندیان	حسنلو	کانسپی
آغ ساققال	حلقوش	کانی رش
اوری بیگ	خانیک	کفشن
باژیرگه	خرگوش	کلران
بلوان	خواجه ابراهیم	کورن
بچه جیک	رک آباد	کونیمیران
بردوک	ساکان	کچی
برده رش	سروسامان آباد	گله خر
بردیان	سلطانی	گنبد
بردیزی	سیارک	گوادل
برسپیان	سیدان	مرنه
بستک آباد	سین آباد	مستکان
پیرا بخون	صوفیان	ممکان
تازه کند	غازان	منگول
جنر	فیروزیان	میرآباد
جلفران	قصریک	هشتیان
جوجه هی	قورمیک	هوسین
جهنی	قونی	یئنگنججه
حسن آباد	کانسپی	—

بخش برادوست		
اختیان بژیوک	حاجی محمود چمان	کانی شوریک
اختیان کیچیک	حسبستان	—
آویک	خانیک	کاوان
اریلان	خرابه سنجی	کریم آباد
اسکندرآباد	خلیان	کلن کانی
آسیاب چره	خوش الان	کلیکنی
اسین گران	دریند	کورانه
الوسان	دمان	کورته کویل
اودلان یوخاری	ربط	گل شیخان
اودلان آشاغی	روند یوخاری	کنگچین
ایشگه سو	روند آشاغی	گوران آباد
بانی	زننگان	گوندک
بصریک	سرو	مارمیشو
بهیک	سنجی	مافران
بیگوز	سوریان	مجروسه
پرگل	سیگفتیک یوخاری	مرکوش
پسان	شهر ویران	مستکان
تازه کند	صوفی کانی	مسکین
تبیک	عمرآباد	ملونه
پست	قرنسا	میرداود
تمتمان	قره آغاج	نوجوان
چر	قصریک	نی چالان
چره	کانسبی	هفت ساران

هلائیک	هنگ روان	—
بخش ترگور		
ارزین	تولکی	سولیک
اشیک	تولی	شیبان
آغ بولاق	تیان	کرانه
انبی، (امبی)	چمان	کرده بلیج
اودی	حکی	موانا
بالولان	خانقاه	هالولان
برزین	دوبره	—
تالین	دوستالان	
بخش روضه چای:		
آشناآباد	تئز خراب	سنگر برزوخان
الواج	جهتلو	سنگر بیگلربیگی
انهر یوخاری	حصار میرحسین بیگ	سید آقا
انهر آشاغی	خاتون جان	سید آقا کوزه کنانی
باچیک	خانگاه	طرزلو
بادکی	خلیفه تان	طرز لوارخ الش
بالاجوق	دره زم	قره حسنلو
بخش آباد	دیزه سیاوش	قصریک
پیرمراد	زینالو	قزیوند (قوزگه وند)
تازه کند یوخاری	سقان	کاتالان
تازه کند آشاغی	سنج لیک	کانی قیزان

گجین	لور	نوروز آباد
کلهر	موسات	ولینده یوخاری
کوره خانالار	میرآباد	ولینده آشاغی
لرنی	ناصرآباد	یورقانلی

بخش بکشلوچایی، (برک ایشلی)

احمد رسول	بیرلان، بیللان	ساراجوق
اسلاملو	پشتگل	سنگر میرعبدالله
آغجاقالا	ترمنی	اوچ قبیله
آلمان آباد	جارچیلو	شلمکان
الیاس آباد	جان ویسلی	صدقه
امامزاده	چوب تراش	طسمالی
اوبا	چهره گشا (کره کشان)	عرشلی
اوغلی	حاجی پیرلو	علی کومی
آیدینلو	حصار ترمنی	عیسی کان
ایگدیر	حصار حاجیلار	قامت
باراجیق	حصار داغباغی	قره جه لر
بالدیرلو	خطایلو	قره آغاج
بوراشان	دارقالی	قره حسنلو
یزوج	دیزه خیار	قشلاق محمد شریف
بند	دیزه نقاله	قشلاق محمد قلی
بندر گلمانخانا	دیاله	قشلاق میرزاعلی
بوئونو یوغونلو	ریحان آباد	قوتورلار
بهنه، بهنق	ریکان	قیلیلی

میاوق	گلمخانا	کوردلر
وزیر آباد	لشینلی	گمیچی
هسپستان	مراجل احمدی	کلیسا کندی
یئنگیجه قاضی	مشک آباد یوخاری	گاباران
یووالار	مشک آباد آشاغی	گلپاشین، گولپرچین

بخش دشت:

سیلوانا	دریند	بهکار
قره ائوی	درگز	برده سور
قصریک	دولاپسیان	پشتگله
کای	راژان	پیرهادی
کوجار	زری خان	تویی
میرآباد	زنگلان	جئرمی
نوشان	سلیمیک	حلفله
هلوری	سیده سر	خری
	—	خوشاکو

بخش باراندوز چایی:

بربران	اوزان آشاغی	اردشاهی
برهانلو	ایلذگی	آغ بولاق
بزرگ آباد، زورگاوا	بابا رود	القیان
بتدایی	باراندوز	انگمان
بیات	باروژ	اوچ لر
تازه کند	بالانیش (بالانئج)	اوزان یوخاری

تازه کند جمال خان	خضر آباد	شیخ لر مزاری
تبت	خطایلو	شیرو کندی
تپه ترکمان	خنجر قشلاغی	شیطان آباد
تپه مکی	دربرود	صمد آباد
ترکمان	درین قلعه	طالب آباد
تئز خراب	دولاما	طرز لو
تکیه	دیدان یوخاری	عربلو
توپوز آباد	دیدان آشاغی	علی آباد یوخاری
تولکان	دیزه تکیه	علی آباد آشاغی
توما تر	دیزه رحیم پور	عیسی لو
جبل کندی	دیزه فتحی	غریب حسن
جرنی	زوبک	غریب کندی
جعفریان	سارالان	فق بیگلو
جیران یوخاری	ساری بیگلو	پولادلی
جیران آشاغی	ساری بیگلو موسی	قاسملو
چاورش	ساعتلو	قره لر آقاتقی
قیرخ بولاق	داغ ساعتلوسی	قره لر حاجی قاسم
حسن آباد	سرد رود	قره آغاج
حسوکندی	سیدن	قره لر گورخانا
حصار آغ بولاق	سیر	قطیلو
حصار ترکمان	سیلان	قلعه جوق
حصار کاپوچی	شاهین آباد	کرپیج کارخانالاری
حیدرلو	شبان کندی	کاروانسرا
خرم آباد	شمس حاجیان	کرانی

نرلر	محمود آباد	کلیسا سیر
نژ دره	مرادعلی یوخاری	کوسه آباد
نظرآباد افتخار	مرادعلی آشاغی	کوکیا، کوکیه
نظرآباد مجید	مراد کندی	قورد تپه
نوروز بولاغی	مقدم	کزنه کش
نیولی	مند دول	گولدانلی
وئرمزیار	میزا علی آباد	گورشالی
هوندوک	میر شکارلو	گوی تپه
	نای بین (نی بین)	مبارک آباد

بخش دؤل

قمیشلی	دیزه	بالستان
کنعان ائل	رشه کان	برده کشک
کنعان رعیت	زیوه	پیرعلی
ناری	ژار آباد	جلبر
نازنز	سامورتی	داش آغول
ناناس	سلطان آباد	دریند
نصیرآباد	شیطان آباد	دلی

بخش مرگور:

حلج	بی بکران	اورسی
حلیستانه	تازه کند	باوان
خوراسب	توپوز آباد	برازان
دکانا	چلی آباد	پیراسب

دیزه	علیه	گردیک
رزگه	فلکان	گردیک ناصر
زراژه	قارانه	لرزینی
زیوه	کانسپی	لاجانی
ژزآباد	کانی تاپر	ملا باسک
سورکان	کانی دستار	ممکان
سوسن آباد	کایر	منصورآباد
سوله دوگل	کحل آباد	میر آباد
سه گرگان	کحله	ناری
سیودین آباد	کسیان	نثرگی
شکل آباد	کل بهی	نوی
شیخ زرد	کلاسه	هاشم آباد
شیرکان	گردوان	هفت آباد

برابر تقسیمات کشوری و اسامی دهات کشور- جلد یکم- عمران منطقه آذربایجان

سال ۱۳۴۴ شمسی.

آبادیه‌های شهرستان نقده

بخش سلدوز

اخصار	اسماعیل آباد	آقچازیوه
اده	آغ طویلہ	آلاگوز یوخاری
ارنه	آقا بیگلو	آلاگوز آشاعی

امین لی	حسنلو	شرف الدین
بارانی عجم	حلبی	شفیع قلعه
بارانی کرد	حیدرآباد	شونقار
بالیق چی	حسن خانا	شهریار
بیچانلو	خلیفان	شیخ احمد
ساری برده، برده زرد	خلیفلو	شیخ معروف
بندر حیدرآباد	داش کسن	شیروان شاهلی
بهرام آباد	دریسر	شیرین بولاق
بهمن آباد	دریند	شیطان آباد
بیضا آباد	دورگه آرازخان	ظلم آباد
بیگم قلعه	داش دورگه سی	عباس آباد
پناه آباد	دلمه	عجم لو
پیه جیک	دمیرچی	عظیم خانلو
تاییه	دورگه لطف الله	علی آباد
تازه قلعه	دولت آباد	علی ملک
تازه کند جبل	دیزه	غلات
تازه کند دیم	دیلانچی ارخی یوخاری	فرح زاد
توپوز آباد	دیلانچی ارخی آشاغی	قارنا
تلخاب	دیلان	قره بولاق
چاکستجو	راهدهنه	قره قشلاق
چقال مصطفی	زینه ور	قره قصاب
چیانه	ساخسی تپه	قلعه جوق
حاجی باغلی	مارال یوخاری	قلات
حاجی فیروز	مارال آشاغی	کاروانسرا

مملیان	گلوان	کاموس
ممیند	گوران آباد پاشایی	کانی مامسید
مهماندار	گوران آباد قاضی	کوزه گران بویوک
میرآباد	گوران آباد قزاق	کوزه گران کیچیک
نرژه مس	گورخانا	کوبک
نظام آباد	لاواشلی	کهریزه شکاک
وزنه	مجید آباد	کهریزه عجم
یادگارلی	محمدشاه یوخاری	کهل
یونسلو	محمد شاه آشاعی	گرده قیط
—	محمد یار	گل

بخش اشنویه:

خورشت	تاج الدین آباد	اشنویه
دنخه	ناژان دره	الکاآباد
دورود	چاشیران	امیرآباد
شمس کندی	جبرئیل آباد	بالاگیر
شمس کندی کیچیک	جبرآباد	بطریان
گرچی کندی	گول بولاغی	بمضرته
ز مه	چهاریت	بیژآباد
سبیان	حسن آباد	پروانه
سردره	حسن نوران	پوش آباد
سرگیز	حق	پولیه
سعید آباد	خاله آباد	پیروت آباد
ستگان	خاندلر	پی قلعه

سوجه	قیزیل کانی	میرآباد
شاهوانه	کسیل آباد	نالوس
شیخ عثمان	کوروش آباد	نرزیوه
شیخان	کهنه قلعه	نقران یوخاری
علی آباد	گرد کاشان	نقران آشاغی
قره ساققال	گرگ آباد	نلیوان
قرن آباد	گند اويله	—

بخش دشت ییل

اسلاملو	دوریه	عین الروم
آغ بولاق	دوستک	کلاس
الیان	رشگند	گرکگل
برد مشک	سندگر، صنعتگر	گل ماوران
برده سپی	سه گانه	گلآز
ترسه بولاق	سیلوان	گنده ملاعیسی
چایان	شیوه برو	لولکان

آبادیهای پیرانشهر-خانه:

بخش پیران:

ابلس پیران	جران	زرگین
امین آباد	چیانه	زیدان
بادین آباد	خواجه علی	زیوه
بن دره	دلوان	سگرکان
تمرچین	دیلیزه	سوره دره

سوغانلو	قلات	گاس کاسک
سید آباد	قمتره	گردیم خانه
شین آباد	قیز قاپان	گل اوا
قلعه تراش	کله کین	ملابدر
قلعه موت آباد	کهنه خانه	نم نجی
قیلقلیه	کهنه لاهیجان	واتمان

بخش لاهیجان (پیرانشهر)

ابلس	توژاله	زیوکه
احمد غریب	جلدیان	سروکانی
اشنوزنگ	حاجی قلدا	سرین جاوه
اندیزه	حمزه آباد	سنجاله
بابا خالد آباد	خالددار	صوفیان
باباگر آباد	خرابه	سید آباد
بازارگه	خرنج	سیلوه
بالیان	خره برده شان	شاه واله
برده گل	دریکه	شلیم حاران
برکامران	درویش آباد	شوه برسی
کوی کارمندان پسوه	دشت قوره	قبه
کوی کارمندان جلدیان	دلکا	قره خضر
کوی کارمندان خانه	دوآب	قره معدوده
پسوه	زنگ آباد	قلاتیان
پیرکانی	زنی روک	قوروچای
توان	زین وین جیان	کاسه گران

گرده بن	کنده قولان یوخاری	کانی اشکوت
گرگل یوخاری	کنده قولان آشاغی	کانی باغ
گرگل آشاغی	کوره	کانی برد
گنه دار	کیله یوخاری	کانی بولاق
گیل حسن	کیله آشاغی	کانی رش
لیک آباد	گرداسه	کانی زرد
لیگ بین	گرداشو	کانی مولا
لاوین	گرد سور	کله پیان
ماشکان	گرد کسپیان	کله کوله یوخاری
هاوا رابی	گرد کشانه	کله کوله آشاغی
هفت شین	گرد کولان	کلیچ
—	گرد گوران	گندره

بخش منگور

دشت گندمان	بکس	ابخوردار
دوچومن	پانه سر	بادین آباد
دولی گران	پردانه	باوله یوخاری
دولانیا	ترکشان	بازرگان
زاویه قوره	ترکش یوخاری	باستان بک
زویان	ترکش آشاغی	باوله آشاغی
سرتز	حجران	باوله سیدن

سرچاوه	کانی سیب	گرد مراد بیگی
سلوس	کانی شینکه	گرد نعلین
سیب گدا یوخاری	کانی کلیه	گرده سین
سیب گدا آشاغی	کانی کیلان	کلک
شالی آباد	کانی نوبته	کنه دار منیگور
شختان	کرمدار	کیریشان
شکرآباد	کلفت	مام هییه
شهرستن	کنه کج	میشده یوخاری
قادرآباد	کنه مشله	میشده آشاغی
قباد بیگیان	کوپر	وثریشان
قلات	گازگاز	هنگ آباد
کانی اشکوتان	گرد احمد	یاقوش
کانی خلیل	گرد باساک	—

برابر نتایج تفصیلی مرکز آمار ایران - سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ شمسی ارومیه شامل ۴ بخش و بیست دهستان می باشد.

مساحت حومه ارومیه ۵۸۹۸ کیلومتر مربع و دارای ۵۳۹۸۳۸ نفر جمعیت که در هر کیلومتر مربع ۵۳/۹۱ نفر ساکن می باشند.

برابر تقسیمات فوق دارای ۶۹۹ آبادی که ۲۷۰ آبادی آن دارای لوله کشی آب مشروب و ۲۶۶ آبادی دارای برق می باشند.

حداکثر درجه حرارت این شهر ۲۵/۴ و حداقل آن منهای ۱۲ درجه سانتی گراد می باشد.^۱

رودخانه‌های ارومیه:

بعلت وجود کوه‌های مرتفع در اطراف ارومیه که آب شدن برف آنها منبع خوبی برای رودخانه‌هاست، رودخانه‌های ارومیه اغلب پرلاآب بوده و آب برای زراعت اراضی آنجا تا حدودی کافی به نظر می‌رسد، از اینجهت موضوع کم‌آبی بجز از نقاط محدودی در سایر قسمت‌های ارومیه محسوس نیست.

۱- رودخانه نازلو:

این رودخانه از شعبات متعددی تشکیل یافته از کوه‌های ایران و ترکیه سرچشمه می‌گیرد، شعبات اصلی تشکیل دهنده این رودخانه عبارتست از: سروچایی که از دو شعبه برادوست و سرو تشکیل می‌شود و سرچشمه هر دو شعبه آن در خاک کشور ترکیه می‌باشد. این رودخانه ده کیلومتر از مرز ۴۸۶ کیلومتری مرز ایران و ترکیه را تشکیل می‌دهد. رودخانه مارمیشو که آنهم از خاک ترکیه سرچشمه می‌گیرد، در مسیر این رودخانه بر اثر ریزش کوه مانع طبیعی در عرض رودخانه از سنگهای میکا ایجاد شده و مخزن کوچکی به طول تقریبی یک کیلومتر درست شده است ولی این مخزن طبیعی استعداد ذخیره آب کافی را ندارد.

در نزدیکی قریه میرداود شعب مختلف بهم پیوسته رودخانه نازلو را به وجود می‌آورند.

۲- رودخانه روضه:

آب روضه چایی که از ارتفاعات کانی قوزان و کلهر سرچشمه می‌گیرد بسیار کم است و تاکنون اندازه‌گیری از آن به عمل نیامده است، آبادیهائی که از روضه ۷ چایی مشروب می‌شوند در تابستان در موقع صیف کاری همیشه دچار کم‌آبی می‌شوند.

۳- شهرچایی:

رودخانه شهر یا شهرچایی چون از کنار شهر و حالا از میان شهر می گذرد به همین جهت به نام شهرچایی معروف شده است و نام دیگرش بکشلوچای و برده سو می باشد. آب این رودخانه هم مصرف ساکنین شهر را تأمین می کند و هم به مصرف اراضی بخش بکشلو (برک ایشلی) از جلگه ارومیه می رسد و به علت کمی آب رودخانه (که کشور ترکیه با ایجاد سد آب جلوی آن را بند آورده) ساکنین دهات این بخش در تابستان در مضیقه بی آبی قرار می گیرند. برای تأمین آب مشروب شهر ارومیه آب کافی از شهرچایی در قریه بند به وسیله کانال مخصوص جدا می شود و در نزدیکی دانشکده کشاورزی تأسیسات تصفیه خانه آب ایجاد شده است.

۴- رودخانه باراندوز:

باراندوزچایی از کوههای مرزی ایران و ترکیه و کوههای حدفاصل کدارچایی و باراندوزچایی (ککو داغ و آلق داغ) سرچشمه می گیرد، مساحت حوزه آبریز آن رودخانه قریب ۶۶۶ کیلومتر مربع در حوالی قریه ساعتلو و ۱۰۱۲ کیلومتر مربع در حوالی قریه بابارود (باباری) است.

طبق آمار موجود مقدار متوسط آب آن در قریه ساعتلو ۱۶۵ میلیون مترمکعب و در قریه باباری ۱۴۳ میلیون متر مکعب می باشد، قریه باباری تقریباً در آخر مسیر رودخانه باراندوزچایی واقع شده و تمام رودهایی که از آبادیها آب می برند بالاتر از این قریه قرار دارد، به اصطلاح ۱۴۳ میلیون متر مکعب آب اضافی است به دریاچه می ریزد، بنابراین در حوزه بخور باراندوزچایی مطلقاً احساس کم آبی نمی شود و اضافه آب این رودخانه حتی در فصل تابستان نیز اضافه بوده و به دریاچه می ریزد.

کوهها و مراتع:

بخش غربی حومه ارومیه متکی بکوههای مرزی می باشد که بین خاک ایران، ترکیه و عراق واقع شده اند، مهمترین آنها عبارتند از: کاراشین (کله شین) قطول، کان کیوتر، مور شهیدان (۳۶۱۴) متر بلندی، هلاته، ینار داغ و دالامیرداغ که سرحد بین ایران، ترکیه و عراق می باشد.

کوههای اطراف شهر عبارتند از: کوه میر، یزو داغی (علی پنجمی) الله اکبر داغلاری، و کوههای قوشچی، کوههای جهوتان، کوه زنبیل.

جلگه ارومیه در عهد سوم دوره (اثوسن) در نتیجه فشارهاییکه امتداد آنها از جنوب غربی بشمال شرقی بوده بوجود آمده است و چون این دوره مصادف با آتشفشانی کوهها در فلات آذربایجان بوده از این جهت در اطراف دریاچه ارومیه سه نوع سنگهای خروجی تشخیص داده شده است.

۱- اقسام سنگهای خارا که با کلسیم و پتاسیم ترکیبات مختلف دیگر را تولید نموده و در شمال دریاچه دیده می شوند.

۲- سنگهای قلیائی مانند بازالت که مربوط به اواخر دوران سوم و اوایل دوران چهارم می باشند.

۳- سنگهای متشکل از لوسایت و بازالت که دارای کلسیم و پتاسیم می باشند و در جزیره شاهی (اسلامی) وجود دارد.^۱

مراتع:

منطقه ارومیه دارای آب و هوای معتدل و رطوبت کافی است و این دو موهبت الهی در ایجاد جلگه های حاصلخیز و سیراب کردن آنها سهم بسزائی دارند و به اتفاق هم چمن های سرسبز و چراگاههای پهناور و درختان بارور بوجود آورده، خاک آنرا برای هر نوع کشت و زرع مساعد ساخته اند.

دامداری و تربیت حیوانات اهلی نیز در این سرزمین از قدیم الایام رواج داشته و مردم این سامان علاقه و توجه خاصی به گله داری دارند تا آنجا که برخی برای گله داری و دامداری اجر و ثواب اخروی قائلند، بی جهت نیست که مورخان اسلامی هرجا نامی از ارومیه می‌برند، از آبادانی و فراوانی نعمت و آبهای روان و باغات سبز و خرم و میوه‌های نیکوی آن سخن می‌رانند و آنجا را بهترین شهرهای آذربایجان می‌شمارند.

آبهای معدنی ارومیه:

در این شهر آبهای معدنی قابل استفاده بسیار است و برخی از آنها به دریاچه می‌ریزد و برخی نیز از خود دریاچه فوران می‌کند و به این سبب انواع مواد معدنی را وارد دریاچه می‌کنند و مهمترین این آب معدنیها عبارتند از:

۱- آب گرم قوشچی:

این آب در دیهی بنام ایسی سو در جاده بین ارومیه و سلماس پایین گردنه کوه قوشچی واقع است آبش گرم و دارای گوگرد می‌باشد و آهنگران نیز از تنکار موجود در مسیر آب این معدن درکارهای جوش دادن فلزات استفاده می‌نمایند. این آب گرم در حال حاضر مرجع تداوی مردم می‌باشد.

۲- آبگرم محال باراندوز:

این معدن در نزدیکی قریه هفت آباد واقع شده و مردم برای علاج امراض جلدی به آنجا رفته و در آب آن استحمام می‌کنند.

۳- آب معدنی کوه زنبیل:

این معدن که در کوه زنبیل (در چهار فرسخی شهر و کنار دریاچه) واقع شده با فشار و گاز عجیب و پرسر و صدا فوران می‌نماید و انواع سولفاتها را دارد و بقدر یک سنگ آسیاب از قله کوه سرچشمه گرفته است و به دریاچه می‌ریزد و علائمی وجود دارد

که نشان می‌دهد در ازمنه قدیم در محل مزبور آسیابی وجود داشته و با همین آب کار می‌کرده و احتیاجات آن ناحیه را رفع می‌نموده است.

۴- آب معدنی چهریق:

این آب از جمله آبهای خیلی گوارا می‌باشد و از آثار و علائم آن پیداست که دارای گاز و مواد آهنی زیاد است و شاید روزی مصرف طبی و تجارتی داشته باشد.

۵- آب معدنی بخشی قلعه:

این معدن بصورت چشمه‌ای در دامنه کوه بخشی قلعه واقع است و در بیست کیلومتری شهر قرار گرفته است.^۱

جاده‌ها و محورها:

شهر ارومیه از طریق راههای زمینی، دریائی و هوائی با مرکز و سایر نقاط آذربایجان ارتباط مستقیم دارد، جاده‌ها و محورهای ارتباطی آن بقرار زیر است.

۱- جاده آسفالت ارومیه - سلماس - ماکو - بازرگان - ترکیه، بطول ۲۹۸ کیلومتر.

۲- جاده آسفالت ارومیه - سلماس - خوی - مرند - تبریز - بطول ۳۱۰ کیلومتر.

۳- جاده آسفالت ارومیه - مهاباد - میاندوآب - بناب - آذرشهر - تبریز، بطول ۳۶۱ کیلومتر.

۴- جاده آسفالت ارومیه - مهاباد - میاندوآب - بناب - مراغه، بطول ۲۵۶ کیلومتر.

۵- جاده آسفالت ارومیه - مهاباد - بوکان - سقز - سنندج - کرمانشاه.

- ۶- جاده آسفالت ارومیه - سلماس - خامنه - طسوج - شبستر - صوفیان - تبریز - ۲۶۷ کیلومتر.
- ۷- جاده آسفالت ارومیه - سرو - ترکیه.
- ۸- جاده ارومیه - زیوه، بطول ۵۵ کیلومتر.
- ۹- جاده آسفالت ارومیه - نقده - پیرانشهر (خانه) بطول ۱۵۰ کیلومتر.
- ۱۰- جاده آسفالت ارومیه - تبریز از طریق جاده شهید موسی کلاتری (از طریق دریا).
- ۱۱- راه آبی، ارومیه - بندر گلمانخانه - بندر شرفخانه راه آهن تبریز.
- ۱۲- راه آبی ارومیه - بندر گلمانخانه - بندر دانالو - مراغه.
- ۱۳- راه آبی ارومیه - بندر حیدرآباد - بندر دانالو - مراغه.
- ۱۴- راه هوایی - ارومیه - تبریز - تهران.

بنادر کشتیرانی دریاچه ارومیه:

بنادر دریاچه ارومیه که وسیله ارتباط آذربایجان غربی و شرقی است از لحاظ موقعیت نظامی نیز دارای اهمیت می باشد و عبارتند از: بندر گلمانخانه - (بندر ارومیه) بندر دانالو (بندر رحمانلو، مراغه) بندر شرفخانه (بندر و ایستگاه راه آهن تبریز) بندر حیدرآباد (بندر سلدون) بندر آغ گنبد (بندر جزیره شاهی - اسلامی).

فرودگاه ارومیه:

سابقاً در شمال شرقی ارومیه کنار جاده گلمانخانه فرودگاه کوچک و غیرمجهزی بنام (طیاره میدانی) وجود داشت که برای فرود آمدن هواپیما مناسب نبود، تنها هواپیماهای کوچک ال بیست می توانستند در آن فرود آیند، گاهی از این فرودگاه برای مسابقه اسب دوانی استفاده می شد.

بعدها برای رفع این نقیصه در کنار جاده ارومیه، سلماس نرسیده به نازلوچای،

فرودگاه مجهزی احداث گردید که برای فرود آمدن هواپیماهای بزرگ مسافرتی آمادگی داشت و این نقیصه اساسی تا حدودی برطرف گردید.

آبادیهای واقع در جاده اصلی و شمالی ارومیه،
 سلماس
 آبادیهای واقع در جاده اصلی جنوبی ارومیه،
 حیدرآباد

۸	قریه قره آغاج در کیلومتر	۵	۱- قریه قره حسنلو در کیلومتر
۱۳	قریه سارالان در کیلومتر	۹	۲- قریه قیزیل عاشیق در کیلومتر
۱۴	قریه قره لر در کیلومتر	۱۲	۳- قریه گرد آباد در کیلومتر
۱۵	قریه ساعتلو در کیلومتر	۱۳	۴- قریه عسکرآباد در کیلومتر
۱۶	قریه تولکان در کیلومتر	۱۶	۵- قریه عربلو در کیلومتر
۱۷	قریه بالانش در کیلومتر	۱۸	۶- قریه اوزرلو در کیلومتر
۲۵	قریه غریب آباد در کیلومتر	۱۹	۷- قریه چونقرالو در کیلومتر
۲۶	قریه دولاما در کیلومتر	۲۳	۸- قریه ساعتلو در کیلومتر
۳۵	قریه رشه کان در کیلومتر	۲۹	۹- قریه کریم آباد در کیلومتر
۴۲	قریه داش آغل در کیلومتر	۳۹	۱۰- قریه قولونجی در کیلومتر
۴۶	قریه کرگن در کیلومتر	۴۱	۱۱- قریه گولان در کیلومتر
۵۵	قریه چولبور در کیلومتر	۴۸	۱۲- قریه جمال آباد در کیلومتر
۶۲	قریه شیرین بولاق در کیلومتر	۶۹	۱۳- قریه خان تختی در کیلومتر
۶۸	قریه حیدر آباد در کیلومتر	۹۳	۱۴- سلماس در کیلومتر

دریاچه ارومیه:

دریاچه ارومیه از روزگاران قدیم تا به امروز بنامهای مختلفی در کتب و آثار تاریخ نگاران ذکر شده است.

زند و اوستا در بند هشن، حمدالله مستوفی در نزهتهالقلوب، ابوالفداء در تقویم البلدان، فردوسی در شاهنامه آنرا بنام چیچست خوانده‌اند.

سوی راه چیچست بنهاد روی همی راند شادان دل و راه جوی
دراین آب چیچست پنهان شده است بگفتم بتو را ز چونانکه هست

استخری در کتاب مسالک الممالک و نویسنده جغرافیای حدود عالم^۱ آنرا دریای ارومیه نامیده و می‌نویسد: در آذربایجان دریائی هست که آنرا دریای ارومیه می‌خوانند، آبی بسیار شور دارد به طوریکه هیچ جانوری در آن زیست نمی‌کند، تمام سواحل آن آباد است. اگر چوبی را در آب دریایچه بخیسانند، سخت محکم می‌شود و درازای آن دریایچه پنجاه فرسنگ و عرضش سی فرسنگ و در وسط آن جزیره‌ایست که آنرا کبودان (شاهی) گویند. علیرغم نظریه استخری، وجود نوعی خرچنگ دریائی بنام آرتمیا و جلبک سبز رنگ و نیز موجودات تک سلولی دیگر، وجود یک سیستم زیستی خاصی را تأیید می‌نماید.

این دریایچه که در بیست کیلومتری شرق ارومیه واقع شده طول آن (از شمال بجنوب) ۲۳۰ کیلومتر و پهنای آن بین بیست تا پنجاه کیلومتر می‌باشد، عمق آن بین شش تا شانزده متر متغیر است، مساحت آن حدود ۴۸۱۰ کیلومتر مربع می‌باشد ولی بغلت تغییر سطح آب در فصول مختلف متغیر است، ارتفاع آن از سطح دریای آزاد ۱۲۰۰ متر و بزرگترین دریایچه داخلی ایران بشمار می‌رود.

املاح مخلوط و محلول در آب دریایچه به ۱۸۸ گرم در لیتر می‌رسد و بطور متوسط ۲۳ درصد املاح مختلف در آن وجود دارد.

آب دریایچه ارومیه دارای کلرور دو سدیم (نمک طعام) ۸۶ گرم در لیتر و کلرور دو منیزیم ۷ گرم در لیتر و کلرور دو پتاسیم پنج گرم در لیتر و مقادیری محلول ید، فسفور، کلسیم، بروم، و رادیوم می‌باشد.

نمک محلول (نمک طعام) در آب دریایچه بغلت دارا بودن مقداری ید بهترین

نمک طعام می‌باشد و برای کسانی که گلودرد و گواتر دارند بسیار مفید است. نمک طعام دریائی را با ایجاد حوضچه‌هائی در ساحل آن جمع‌آوری می‌نمایند و از آب و گل آن نیز بعلت املاحی که در آن حل شده است، استفادهٔ طبی نظیر امراض پوستی، درد مفاصل و کمردرد بعمل می‌آید.^۱

جزایر کوچک و بزرگ این دریاچه بغیر از دو جزیره، باقی خالی از سکنه می‌باشند، جزیرهٔ قویون داغی که تقریباً در وسط دریاچه واقع شده نزدیک به دو فرسنگ مربع مساحت دارد و در فصل زمستان مورد استفادهٔ چوپانان از مراتع آن قرار می‌گیرد، این جزیره دارای معادن مرمر و اشجاری از قبیل درخت بادام، گردو و پسته جنگلی می‌باشد. بزرگترین جزیرهٔ این دریاچه بنام شاهی (اسلامی) خوانده می‌شود، در این جزیره چند آبادی از جمله آغ‌گنبد، تیمورلو، بورچالو، قبقاق، سرای و گمیچی که در آنها حدود دو هزار نفر زندگی می‌کنند، وجود دارد. شغل آنها گله داری و زراعت و خدمت در کشتی‌های دریاچه می‌باشد.

جزایر دیگر دریاچه عبارتند از: جزیرهٔ طلا (قیزیل کنگره) جزیرهٔ آرزو، جزیرهٔ اسپر، جزیرهٔ آدا، از این جزایر اغلب بعنوان چراگاه اغنام استفاده می‌شود. جزایر دریاچهٔ ارومیه بجز جزیرهٔ شاهی (اسلامی) تحت عنوان منطقهٔ حفاظت شده دریاچه و پارک ملی اعلام شده است، این منطقه جزء ۵۹ منطقهٔ بین‌المللی ذخایر طبیعی جهان است که بایستی دست نخورده بحالت اولیهٔ خود برای نمونه باقی بماند تا روی آن قسمت بررسی و تحقیق و نتیجه‌گیری گردد.

جمعیت ارومیه:

جمعیت ارومیه و حومهٔ آن برابر سرشماری سال ۱۳۳۵ شمسی بالغ بر (۲۴۱۵۰۸) نفر بوده که شامل (۱۲۴۴۵۰) نفر مرد و (۱۱۷۰۵۸) نفر زن بوده است. جمعیت خود شهر ارومیه (۶۷۵۷۰) نفر شامل (۳۶۴۱۶) نفر مرد و (۳۱۱۵۴) نفر زن بوده است مطابق سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی بالغ بر (۲۹۱۸۳۶) نفر شامل

۱- امکانات توسعهٔ صنعتی آذربایجان، از انتشارات وزارت اقتصاد، سال ۱۳۴۳-ص، ۱۹.

(۱۵۲۵۶۵) نفر مرد و (۱۳۹۲۷۱) نفر زن و جمعیت خود شهر ارومیه (۱۱۰۷۴۹) نفر بوده است.

برابر سرشماری سال ۱۳۵۵ شمسی بالغ بر (۳۷۰۹۸۷) نفر شامل (۱۹۱۲۵۹) نفر مرد و (۱۷۹۷۲۸) نفر زن و جمعیت خود شهر ارومیه (۱۶۴۴۱۹) نفر بوده است و (۳۴۸۹۹) خانوار. مطابق سرشماری سال ۱۳۶۵ شمسی بالغ بر (۵۳۹۸۳۸) نفر، شامل (۲۷۲۸۷۳) نفر مرد و (۲۶۶۹۶۵) نفر زن و جمعیت خود شهر ارومیه (۳۰۴۸۳۳) نفر بوده است و (۶۳۹۳۲) خانوار. برابر سرشماری سال ۱۳۷۰ شمسی بالغ بر (۶۳۰۵۰۶) نفر - جمعیت شهر (۳۵۵۹۹۴) و جمعیت روستائی (۲۷۴۵۵۱۲) نفر.

مقایسه سرشماری^۱:

سال سرشماری	جمعیت منطقه	جمعیت ارومیه
۱۳۳۵ شمسی	۲۴۱۵۰۸ نفر	۶۷۵۷۰ نفر
۱۳۴۵ شمسی	۲۹۱۸۳۶ نفر	۱۱۰۷۴۹ نفر
۱۳۵۵ شمسی	۳۷۰۹۸۷ نفر	۱۶۴۴۱۹ نفر
۱۳۶۵ شمسی	۵۴۸۹۴۹ نفر	۳۰۴۸۳۳ نفر
۱۳۷۰ شمسی	۶۳۰۵۰۶ نفر	۳۵۵۹۹۴ نفر

فصل دوم - تاریخ ارومیه

نگاهی به تاریخ عهد عتیق:

پسران حضرت نوح (ع) که باتفاق هشتاد نفر از کشتی بیرون آمدند، سام، حام و یافث بودند و از اینان ملل جهان منشعب شدند. سام پسر بزرگ حضرت نوح (ع) ۹۸ سال پیش از طوفان متولد شده بود و هر سه پسر نوح (ع) قبل از طوفان متاهل بوده و دارای زن و فرزند بودند.

حضرت نوح (ع) پسرش یافث را (بعلت احترامی که زیاده از دیگر برادران به پدرش قائل بود) دعای خیر کرد و گفت: خدای تعالی یافث و فرزندان وی را برکت و وسعت دهد و فرزندان وی در خیمه‌های فرزندان سام ساکن شوند و خدای تعالی فرزندان سام را تبرک فرماید.

پسران سام عبارت بودند از: ایلام - آشور - آرام، (فرزندان آشور شهر نینوا را بنا نهادند).

پسران حام عبارت بودند از: مصرایم - لوط - کنعان - کوش (نمرود از نسل کوش پادشاه بابل بود).

پسران یافث عبارت بودند از: جومر - ماجوج - مادای - یاوان - توبال - ماشک - تیراس.

اینها پسران نوح هستند که از ایشان امتهای جهان منشعب شدند، نخست تمام

جهانیان را یک زبان و یک لغت بود.^۱

پسر یافت مادای بعد از پدرش سرپرستی طایفه را بعهده گرفت و بعد از وی (دیباکو) بزرگ قبیله گردید و پس از وی (تورک) رئیس ایل شد، مردم آسیای میانه و اقوام یافتی نژاد منسوب به وی می‌باشند. طوایف مادای در سرزمین ماد رحل اقامت افکندند.

کلمان هوار بر این باور است که مادها پیش از سال (۱۱۰۰ ق.م) به سرزمینی که بعداً بنام آنها نام گرفت هنوز نرسیده بودند، چه در سرزمین ماد از قرن نهم قبل از میلاد پیشرفت مادها از مشرق بسوی غرب آشکارا مشهود می‌باشد.

مهاجرت آریائی‌ها:

بعثت کثرت جمعیت یافتی نژاد در آسیای مرکزی که منبع جوشان جمعیت بود در طول دهها قرن که مورخان آنها را اقوام مختلف آریائی می‌نامند، مهاجرت صحرانوردان آغاز گردید.

ابتدا زبان این اقوام بسیار بهم نزدیک بود و جمعاً بیش از یکهزار لغت در مکالمات روزمره نداشتند و آثار واژه‌های مشترک عهد عتیق در زبانهای مختلف دنیا امروز نیز بقوت خود باقیست: مانند واژه‌های پدر، مادر = فادر، مادر در زبان انگلیسی و آلمانی. مهاجرت تدریجی اقوام آریائی برای بدست آوردن سرزمین‌های جدید که در اثر کثرت نسلهای جدید بوجود آمده بود، در مدت طولانی و بیش از یکهزار سال طول کشیده است.

حدود هزاره سوم پیش از میلاد مسیح قبایل آریائی از آسیای مرکزی به سرزمین وسیعی که امروز ایران نام دارد سرازیر شدند، مهاجرت آنان همچنان تا هزاره دوم ادامه داشت. قبایل مهاجر در بعضی مناطق بر بومیان پراکنده محلی غالب آمدند و در بعضی جاها با آرامش در کنار آنان سکونت اختیار کردند.

۱- اقتباس از سفر پیدایش باب نهم و دهم اسفار عهد عتیق

باتوجه به نقل و انتقالات طوایف مختلف، تعیین تغییرات اجتماعی و قومی آنان کار بسیار دشواری است و نمی‌توان کاملاً ثابت و مسجل نمود که مهاجرت قبایل مزبور دقیقاً از کدام راهها صورت گرفته و علل مهاجرت آنها به این سرزمین چه بوده است؟ بهرحال ما بطور قطع و یقین به این سئوالات، چیزی نمی‌توانیم بگوئیم، تنها چیزی که برای ما مسلم است، اینست که عده‌ای از آریائی‌ها این سرزمین را محل سکونت خود انتخاب کرده‌اند و این سرزمین با آمدن آریائی‌ها که از اقوام مختلف ماد، پارس، و پارت ترکیب شده بود، بنام همه آنان ایران خوانده شد.

بنابر آنچه دانشمندان باستان شناس غرب معتقدند، موطن اصلی اقوام آریائی در آسیای مرکزی - مناطق کوههای اورال و آلتائی ترکستان بوده است و اقوام آریائی ماد از طریق راه قفقاز به ایران مهاجرت کرده‌اند.

طوایف مختلف ترک زبان آسیای مرکزی نخست بنامهای قومی و قبیله‌ای نامیده می‌شدند، یکی از قبیله‌ها که بزرگتر و نیرومندتر و قدیمی‌تر از سایر قبایل بوده تورک نامیده می‌شد، قرن‌ها پس از آن نام تورک بهمه آن ملت اطلاق گردید. بنا بمنابع چینی ترکان بر چین شمالی فرمان می‌راندند. این خاندان به قبیله‌ای بنام توکیو تعلق داشته است. و دراصل تورکیوت بوده است که بمعنای نیرومند می‌باشد. (تاریخ ترکان ص ۵۹). مهاجرت اقوام مختلف آریائی همزمان با تاریخ ایران زمین بوده و ورود آنان بصحنه تاریخ این مرز و بوم نقش تعیین کننده‌ای داشت، قرن‌ها گذشت و بدنبال تغییراتی، دو ملت تورک و فارس - آریائی نژاد بصورت یک واقعیت تاریخی درآمدند.

در شمال و شمالغربی ایران کنونی طوایف مادیها (میدی‌ها) زندگی می‌کردند که محل سکونت آنها را میدیانا می‌نامیدند. در جنوب و جنوب شرقی ایران امروز طوایف پارس استقرار یافتند که با اقوام آریائی هند ارتباط نزدیک داشتند.

بدیهی است اقوام مختلف آریائی در مناطق جدید با مردمانی که به زبانهای دیگر صحبت می‌کردند آشنا می‌شدند و در نتیجه تماس دائمی و همزیستی مسالمت آمیز، تاثیرات متقابل، زبان و مکالمات بین آنان و اقوام بومی صورت می‌گرفت.

دکتر بهرام فره‌وشی، راه ورود قوم پارسی را به ایران از سوی سیستان می‌داند. بنابراین می‌توان گفت که پارس‌ها ابتدا در سیستان سکونت داشتند و سپس به فارس مهاجرت کرده‌اند. البته ذکر این نکته لازم است که زبان هیچ یک از ملت‌ها در آغاز بصورت فعلی نبوده بلکه پس از جمع شدن و پیوند یافتن قلوب جماعت در سرزمین معین، زبان آنها نیز تکامل پیدا کرده، قواعد و اصول آن گسترش یافته است و در طی قرون متمادی با برخورد با زبانهای دیگر تغییر و تحولاتی بخود پذیرفته تا به حد امروزی رسیده است.

از قرائن و اکتشافات حاصله معلوم می‌شود که شهر دیرپای ارومیه (چیچست سابق) در عهد باستان نیز آباد و مسکون بوده و ما در اینجا برای اثبات قدمت تاریخی این ناحیه حاصلخیز دو فقره از آثار مهم باستانی را در این بخش تاریخی می‌آوریم.^۱

۱- آثار باستانی گوی تپه:

پیش از آن که در گوی تپه واقع در حدود شش کیلومتری جنوب شرقی شهر ارومیه کاوش علمی صورت گیرد، اشیائی در آنجا به دست آمده بود، یکی از آنها یک صفحه منقش به تصویر گیلگمش، پهلوان حماسی بابلی است، گیلگمش در این نقش میان دایره‌ای ایستاده، پاهای دو گاو وحشی را گرفته، آنها را بلند کرده است. صفحه یاد شده در جریان یک حفاری تجارتنی در سال ۱۳۱۳ شمسی در گوی تپه پیدا شده و احتمال داده‌اند که به سده هشت قبل از میلاد تعلق داشته باشد. اثر دیگر، مهری است استوانه که در عمق هشت متری پیدا شده و نقش‌هایی از معبودان بابلی را بر خود دارد و به احتمالی به حدود دو هزار سال قبل از میلاد متعلق بوده است.

ویلیام جکسن که در سال ۱۹۰۳ میلادی از گوی تپه بازدید کرده، در سفرنامه خود

۱- از تاریکی هزاره‌ها - ص ۲۰۹

تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۷

تاریخ ماد، ص ۲۰۷

تاریخ مردم ایران، ص ۸۱

اطلاعات ارزنده‌ای در پیرامون استوانه مزبور و خود تپه بجا گذاشته است، قسمتهائی از نوشته او را در اینجا می‌آوریم:

... اکنون کلیسای عیسوی که نسطوریان ساخته‌اند، بر فراز این تپه قدیم آتش پرستان دیده می‌شود... (کشیش کلیسا) به من گفت: هنگامی که کارگران برای ساختمان کلیسا پی می‌کنند به زیرزمینی برخوردند که از سنگ ساخته شده بود، و در آنجا استوانه مجوفی یافته بودند که از سنگ تراشیده شده بود... آن استوانه را خریدند و به آمریکا فرستادند، پس از بازگشت به آمریکا این استوانه را در موزه هنرهای زیبای متروپولیتن شهر نیویورک یافتیم.

دوست من دکتر ویلیام هیزوارد، شرح مفصلی در توصیف آن استوانه نوشته است و آقای شلد مطالبی در ذیل آن مقاله درباره اطاقی که مجسمه استوانه‌ای را در آنجا یافته‌اند به رشته تحریر درآورده است.

من این استوانه را بارها به دقت نگریسته‌ام... جنس استوانه از مرمر سفید نیم شفاف، ارتفاع آن (۹۴ میلیمتر) قطرش (۵۷ میلیمتر) و ضخامت دیواره‌اش (۶ میلیمتر) است.

بعقیده دکتر وارد، طرح حجاریهای بابلی قدیم و نقوش و اشکالی که بر آن کنده‌اند - همان شمش، معبود آفتاب است که در حال بیرون آمدن از دروازه مشرق است و دیگر معبودان نیز همراه اویند... دکتر وارد معتقد است که قدمت این نقوش سنگی استوانه‌ای که در گوی تپه پیدا شده است، دست کم به دو هزار سال پیش از میلاد می‌رسد و به عقیده او این استوانه سراپا ساخته و پرداخته بابلی‌هاست و محتمل است که در ضمن یکی از فتوحات بسیار قدیم، آن را به این سرزمین دور افتاده (ماننا - نغده امروزی) آورده باشند... (کشیش) می‌گفت: که بنابر مشاهدات خودش بسیار اتفاق می‌افتد که در گوی تپه خم‌های سفالی بزرگی که پر از استخوان است، از زیر خاک بیرون می‌آورند... نقطه‌ای را در آنسوی تل که به سبب وضع و شکل خاص تپه برای حفاری مناسب بوده، برگزیدیم و به بررسی قبر یا مقبره‌ای که قسمتی از آن آشکار بود، پرداختیم... (به خمی

خالی از اسکلت در زیر خاک برخورد می‌کنند) آقای شمعون که گشودن تعدادی از این تابوت‌های سنگی را دیده است، می‌گفت: که گاهی در یک تابوت سنگی یا خم سفالین سه چهار اسکلت دیده شده است و مرد گورکن به خاطر داشت که یک بارش اسکلت را در یک خمره مشاهده کرده است.

غیر از حفاریهای تجارتي و قاچاق و گمانه زنیها در گوی تپه، در این تپه تنها یک کاوش علمی محدود به سرپرستی بورتون براون نمایندهٔ مکتب انگلیسی باستان شناس در سال ۱۹۴۸ میلادی به عمل آمده و اگرچه این کاوش بیش از شش هفته طول نکشیده، با این همه برای نخستین بار تا حدودی آشکار شده است که در آذربایجان و به ویژه آذربایجانغربی وضع طبقات از نظر چندی و چونی آثار فرهنگ مادی از چه قرار بوده است.

بورتون براون که نتیجهٔ کاوش‌های خود را تحت عنوان (حفاریات در آذربایجان) در سال ۱۹۴۸ و (۱۹۵۱) در لندن انتشار داده، هفت طبقه را که به ترتیب از پائین به بالا با حروف (آ، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح) نام گذاری شده‌اند، مشخص کرده است.

ح - طبقهٔ زیرین، مربوط به هزارهٔ چهارم قبل از میلاد شامل خانه‌هایی با دیوارهای چینهای قطعاتی سفال قرمز و خاکستری بدون نقش و سفال زرد باز با خطوط سادهٔ هندسی به رنگ قهوه‌ای تند، کارافزارهایی از سنگ و اشیائی ساخته شده از مس.

چ - در این طبقه مربوط به هزارهٔ سوم قبل از میلاد تا اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد آثار بناهای گلی با پی‌های سنگی، قطعاتی از سفال قهوه‌ای و قرمز با نقش‌های هندسی مرکب سیاه رنگ و نیز سفال‌های دورنگ پخته شده در کوره و منقوش. ابزارهای مسی زیاد یافته شده است.

تمدن قشرهای زیرین این طبقه و طبقه (ح) از جهاتی با طبقات ۲ و ۳ تپه سیلک کاشان مشابهت‌هایی دارد.

اما این تمدن بطور کلی با تمدن ایران مرکزی و از آن جمله سیلک متفاوت است و با تمدنهای عصر سنگ و مس آناتولی شرقی و قفقاز پیوستگی بیشتری دارد.

ج - سفال‌های این طبقه خاکستری و گاهی سیاه و عموماً صیقلی است، سفالی نیز با نقوش برجسته در همین طبقه یافت شده است که به سفال‌های تپه تریالتی در گرجستان و تپه‌الیشار در آسیای صغیر (ترکیه) شباهت دارد.

ث - از این طبقه سفالهای سیاه و صیقلی بدون نقش به دست آمده است.

ت - در قبرهای این طبقه که به حدود سالهای دو هزار قبل از میلاد مربوط دانسته شده، مجموعه‌های نوع شمالی کشف گردیده که به گمان بورتون براون به نخستین آریائی‌هائی که از آذربایجان گذشته و به آسیای صغیر رفته‌اند، تعلق دارند، قطعات سفالی یافت شده در این قبرها قرمز رنگ با نقش یا بدون نقش‌های الوان بوده، به سفالهای طبقه سوم الیشار شباهت دارند.

پ - این طبقه که بسالهای (۱۲۰۰ - ۱۵۰۰ قبل از میلاد) مربوط می‌شود، شامل سفالهای بدون نقش صیقلی سیاه و خاکستری، شبیه سفالهای هیتی‌های ساکن آسیای صغیر است.

آ - ب - این طبقات شامل ظروف سفالین صیقلی قرمز و خاکستری هستند که دسته‌هائی به شکل حیوانات، همانند ظروف یافت شده در تپه حسنلو، دارند و به سفالهای کشف شده در طبقه اول تپه‌گیان دامغان نیز شباهت دارند.

در روی گوی تپه سنگ‌های تراشیده با نقش‌های حیواناتی چون قوچ و پلنگ وجود دارند که حدس زده‌اند به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد تعلق داشته باشند، این سنگ‌ها با سنگهای تراش خورده دوران بعد از هیتی‌ها در آسیای صغیر قابل مقایسه و شبیه هستند.^۱

۲- آثار باستانی تپه حسنلو:

تپه باستانی حسنلو در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی دریاچه ارومیه و ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرنقده قرار دارد و بمناسبت نام دهکده مجاورش، حسنلی نام گرفته است.

ارتفاع این تپه در حدود بیست متر از بستر رودخانه گذار که در پای آن جاری است و قطر آن در حدود ۲۵۰ تا ۲۸۰ متر است، چند تپه باستانی دیگر هم که ارتفاع آنها از ۱۵ متر تجاوز نمی‌کنند در اطراف این تپه که بزرگتر از آنها می‌باشد، پراکنده‌اند.

حدس زده‌اند که تپه بزرگ، مرکز و محل دژ شهری که نامش دانسته نیست، بوده و تپه‌های اطراف مردم سکونت داشته‌اند، که به هنگام جنگ و حمله دشمن به داخل دژ که احتمالاً مراکز مذهبی شهر را دربرمی‌گرفته و جای سکونت ارباب یا رئیس محلی و نیز روحانیون مذهبی بوده، پناه می‌برده‌اند. بعضی از دانشمندان و از آن جمله دایسون و گدار و گیرشمن، این نقطه را یکی از دژهای ماننائی و یکی از مراکز مهم تاریخی آذربایجان باستان دانسته‌اند.

از سال ۱۳۱۳ شمسی هیئت‌های باستان شناسی ایرانی و غیر ایرانی در این تپه دست به کاوش‌های تجارتي و علمی زده‌اند و آثار باارزش مختلفی را از زیر خروارها خاک بیرون آورده‌اند، رابرت دایسون که از سال ۱۳۳۴ شمسی ریاست هیئت مشترک ایرانی و آمریکائی کاوشگر در حسنلو را داشته است، این تپه را دارای (۱۰) دوره متمایز سکونت دانسته و آنها را از قدیم به جدید، یعنی از دوره دهم تا دوره یکم که آخرین دوره است، تقسیم کرده است. به نظر او تاریخ تقریبی سکونت دوره اول به حدود هزاره ششم قبل از میلاد می‌رسد و در این میان دوره چهارم که در حدود ۱۳۰۰ سال تا ۸۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده، از ارزش خاصی برخوردار است و به دوران تمدن ماننائی مربوط می‌باشد، بقایای بناها و باروهای شهری در این لایه کشف گردیده که پیش از این درباره‌اش سخن رفته است.

(ایدات پرادا) هم لایه چهارم حسنلو را با سفال خاکستری مشخص آن که به قرنهای دهم و نهم پیش از میلاد تاریخ گذاری شده است، ماننائی نامیده است. از بقایای بناهای دوره چهارم سکونت حسنلو بر می‌آید که همه از سنگ ساخته شده بودند، این بقایای در آورده شده از زیر خاک عبارتند از دژ شهر و باروی دفاعی آن با تعدادی تالار و اطاق‌های کوچک باروی یاده شده که دژ را فرا گرفته بوده، در حدود

سه متر ضخامت - هفت متر ارتفاع و هفت برج مربعی شکل به ابعاد 10×10 متر داشته است. فاصله هر برج از دیگری در حدود ۳۰ متر بوده و دروازه در سمت غربی دژ قرار داشته است. درون دژ، حیاطی به وسعت در حدود 20×30 متر وجود داشته که آن را مجموعه هائی از اتاق‌های بزرگ و تالارهای ستون دار و ایوان‌های دراز احاطه کرده بود.

در بین بناهای سمت شرقی حیاط مرکزی به بقایای چند انبار و اسطبل بر خورد میشود، در یکی از این انبارها تعدادی زیاد خمره کشف گردید که به گمانی به درد ذخیره آب دژ میخورده و به گمانی دیگر مخصوص نگهداری شراب بوده است. خانم ایدات پرادا مدعی است که در میان بقایای گیاهی در دژ مقداری انگور له شده تشخیص داده شده است، در اتاقهای این قسمت تعدادی اسکلت انسان و اسب پیدا شده که از آن میان اسکلت‌های زن و مردی است که در آغوش هم خفته بوده‌اند.

در جانب جنوبی حیاط، مجموعه‌ای از بناها که عبارت بوده‌اند از یک تالار بزرگ با پرستشگاه و تعدادی اتاقهای متصل و مربوط بهم، قرار داشته‌اند، پرستشگاه که دارای سقف و ستونهای چوبی بوده $24/30$ متر طول و $18/5$ متر عرض داشته است، ارتفاع این پرستشگاه یک طبقه هفت متر بوده در حالی که تمام بناهای اطراف آن دو طبقه بوده‌اند و بنابراین پشت بام‌های همه هم سطح بوده است در این پرستشگاه سکوها و جایگاه‌هائی برای روشن کردن آتش و تقسیم گوشت قربانی و انجام مراسم دیگر مذهبی وجود داشته است.

اتاق‌هائی نیز به انبار و آشپزخانه و اسلحه‌خانه اختصاص داشته است، از اسلحه‌خانه که معلوم نشده کارگاه اسلحه سازی بوده یا محل نگهداری جنگ افزارها، تعداد زیادی شمشیر و سرنیزه آهنی کشف شده است. در طرف غربی حیاط نیز در حدود ۱۵ باب اتاق بزرگ و کوچک وجود داشته و جام زرین معروف حسنلو در یکی از اتاق‌های همین قسمت کشف گردیده است.

بناهای شمالی حیاط مرکزی گویا جایگاه مخصوص زنان و کنیزان بوده است، چون

در همین قسمت تعداد زیادی جعبه‌های مخصوص نگهداری وسایل آرایش مانند سرمه دان و وسه دان استخوانی یافت شده است، در یکی از اتاقهای همین قسمت استخوانهای نیمه سوخته (۱۱) اسکلت درهم برهم مرد و زن و کودک کشف گردیده است، در آن میان اسکلتی وجود دارد که احتمال داده‌اند مادری بوده است که دست بسوی کودکش دراز کرده که او را در آغوش بکشد، اینان گویا گرفتار حریق شده و امکان فرار و نجات نیافته بودند، در یک اتاق دیگر اسکلت‌های زن و مردی یافته شده که از قرار معلوم بهنگام وقوع آتش سوزی در حال خواب بوده‌اند، در اتاقهای دیگر همین قسمت و نیز در حیات مرکزی به اسکلت‌های دیگر انسان و اسب و گاو برخورد شده است، خانم ایدات پرادا که غالب اطلاعات خود در مورد حسنلو را از دایسون گرفته، به حدود چهل اسکلت اشاره میکند که (بیشتر اسکلت‌های زنان بسیار جوانی بوده‌اند که ظاهراً درست درون راه ورودی به تالار ستون داری که به آن پناه برده بودند، کشته شده‌اند)، همه قرائن حاکی از شیخونی دهشتناک و آتش سوزی خانمان برانداز است. این آتش سوزی که به احتمال زیاد به دست دشمنان مهاجم و به گمان بعضی از پژوهندگان به دست - سربازان اورار توئی و به گمان بعضی دست به دست جنگجویان آشوری ایجاد گردیده بود، به عصر پنجم قرنیه دوره چهارم اسکان حسنلو نقطه سیاه گذاشته است.

کالیکان، زمان این آتش سوزی را براساس عمرسنجی تجزیه کربن ۱۴ بین سالهای ۸۱۵ و ۷۹۰ قبل از میلاد و این زمان را با دوران حملات اورار توئی به ماننا مقارن دانسته است.

در جریان کاوشهای تپه حسنلو که تا آستانه انقلاب در سالهای مختلف و به دست هیئت‌های علمی ایرانی و خارجی صورت گرفته، اشیای استخوانی سنگی، سفالی شیشه‌ای و فلزی گوناگونی که دارای ارزش تاریخی و هنری بسیار هستند، کشف گردیده‌اند و در موزه‌های ایران باستان و آذربایجان و آمریکا نگهداری می‌شوند، این اشیاء بطور کلی نمودار چندی و چونی جلوه‌هایی از هنر و صنعت و به طور کلی فرهنگ

و تمدن ساکنان آذربایجان و سرزمین‌های مجاور آن در ادوار مختلف تاریخی و پیش از تاریخ و از آن جمله هزاره اول پیش از میلاد و به ویژه فرهنگ و تمدن ما ننا هستند. از اشیای استخوانی و سنگی، به انواع زیورآلات و جعبه‌ها و مجسمه‌ها و مهره‌های نقش‌دار می‌توان اشاره کرد.

ظروف و اشیائی چون مجسمه‌ها و گردن‌بندهای سفالی یافته شده از حسنلو را به دو دسته ساده و لعاب‌دار میتوان تقسیم کرد، ظروف ساده ساخته شده از گل سیاه مایل به خاکستری و گل قرمز رنگ که در ساختن آنها از چرخ کوزه‌گری مخصوص آن دوره استفاده شده و دارای تزئیناتی از قبیل خطوط و نقوش برجسته یا کنده شده هستند، به اواسط هزاره دوم قبل از میلاد تعلق دارند، در حالی که ظروف سفالی رنگی ساخته شده از گل قرمز و زرد که با دورنگ قرمز تیره و سیاه به اشکال هندسی رنگ آمیزی گشته‌اند، در ادوار بعدی پدیدار شده‌اند.

نمونه‌هایی از اشیائی که از فلزاتی چون مفرغ، نقره، طلا و آهن ساخته شده‌اند، به دست آمده است، از اشیاء ساخته شده از مفرغ، به چند مجسمه شیر که شباهتی به شیرهای برنزی لرستان دارند، به یک صفحه مدور با نقش اسب بالدار در حال تاخت و به تعدادی گوشواره‌ها و دستبندها و دکمه‌ها و پیشانی‌بندها و ... میتوان اشاره کرد.

در میان آثار یافته شده از حسنلو، تعداد اشیاء ساخته شده از نقره معدود است و از چند حلقه و دکمه و گوشواره و یک ساغر تجاوز نمی‌کند، این ساغر که در مرداد ماه ۱۳۳۷ پیدا شده، دارای ارزش خاصی است، ارتفاع این ساغر ۱۷/۵ سانتیمتر، قطر دهانه‌اش (۱۰) و پایه آن ۶/۸ سانتی‌متر است، و دیواره خارجی آن مزین به دو ردیف نقوش برجسته طلاکاری است که ضمن آنها صحنه‌های پیکار جنگ‌جویان پیاده و ارابه‌سوار کسانی که حیوانات شبیه گاو و اسب و شیر را بجلو می‌رانند، یا با آنها به نبرد پرداخته‌اند، ملاحظه میشود، پرادا، شکل این ساغر را یادآور جام مارلیک، ظرف‌های به دست آمده از لرستان و ساغرهای بلند حفریات گرجستان، اما تزئین آن را منحصر بفرد میداند.

اشیاء زرین کشف شده نسبتاً زیاد و متنوع هستند، از آن جمله: زیورآلاتی چون

گوشواره‌های خوشه‌ای، اناری و دستبندها و گردن‌بندها و پیشانی‌بندها و دگمه‌ها ... یک جام بی‌بدیل، این جام در حوالی غروب روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۷ شمسی و از لایه چهارم سکونت حسنلو که به عصر مانثائی تعلق دارد کشف شده است. بلندی این جام ۲۱ سانتیمتر، محیط دهانه اش ۶۰ سانتیمتر و وزن آن ۵۹۰ گرم است و از زر ناب می‌باشد. مجله مصور اخبار لندن در شماره ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۸م، خود ارزش آن را چنین برآورد کرد:

ارزش عادی ظرف مزبور معادل بیست هزار لیره تعیین گشته است، لکن اهمیت هنری و تاریخی آن بس، فزونتر و بالاتر از این ارقام می‌باشد. جام مزبور بعد از آنکه مدتی بعنوان امانت در بانک ملی ارومیه نگهداری شد، به موزه ایران باستان در تهران انتقال یافت.

این جام زرین همراه بقایای اجساد سه سرباز و در زیر آوارهای یک اتاق حریق زده یافت شده است و تمام قرائن حکایت از آن دارد که سربازان در حالی که می‌خواسته‌اند آثار گرانبهای میهن خود را از دستبرد دشمنان مهاجم و از دستخوش حریق بیرون ببرند، از پای درآمده‌اند.

ویلیام کالیکان صحنه هیجان‌انگیزی را از این لحظه گرفتاری به تصور و تصویر آورده است:

سقف یکی از اتاقها موقعی فرو ریخته که سه سرباز با میراث موطنشان در حال خروج از آن بوده‌اند، ولی قبل از آنکه بتوانند خارج شوند، در زیر آوار مدفون شده‌اند، یکی از سربازان که از قرار معلوم ارشد آنها بوده، شمشیر آهنین با دسته طلاکوبی شده و سرباز دیگری میله کوتاه برنزی و سومی جام طلائی در دست داشته‌اند که در موقع فرو ریختن سقف، جام طلا از دست سرباز سومی به زمین افتاده است، ولی به نوشته غلامرضا معصومی، این جام در آغوش انسانی جا داشت که به زمین افتاده بود و بر پشت او خنجری فرو کرده بودند، در اینصورت میتوان حدس زد که بین مهاجمین و مدافعین درگیری روی داده و هر سه در جریان درگیری، در نتیجه آتش سوزی از پای درآمده‌اند.

گزارشگر مجله لایف که در آن تاریخ از محل کشف جام بازدید بعمل آورده درباره

نقش و مناسبات مردانی که اسکلت‌هایشان همراه جام زرین پیدا شده برداشت متفاوت‌تری دارد:

در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد قلعه را محاصره کردند و آن را آتش زدند. سه نفر از مدافعین قلعه با شمشیرها و گرزهای آخته در طبقه فوقانی قلعه به هر سو روی آورده در حال نومییدی تلاش می‌کردند تا کاسه طلایی را که ظاهراً میراث موطنشان بود از دست‌اندازی دشمن مصون دارند، بنای کاخ فرو ریخت و این سه سرباز مدافع در زیر آوارهای مشتعل مدفون ماندند و با مرگ خود، مأموریت خویش را به نحو اکمل انجام دادند، زیرا هم خودشان و هم کاسه طلا از نظر پنهان شدند، تا متدرجاً قلعه فرو ریخته و متروک در زیر خاک و شن‌های بادآورده محو گردیدند و هنگامی که در تابستان گذشته این صحنه از زیر خاک نمایان گشت، جنگجویان مزبور که بصورت اسکلت درآمده بودند، در کنار سلاح خویش خفته و یکی از آنان هنوز ظرف نفیس مورد علاقه خود را در بازوی استخوانی خویش گرفته بود.

سعید نفیسی اهمیت این اثر هنری را چنین ارزیابی کرده است:

اهمیت فوق‌العاده‌ای که این کاسه زرین حسنلو دارد که از یک سو جزئیات تمدن مردم ماننا (نقده) را میرساند و از سوی دیگر نفوذی که تمدن ماننا در تمدن هخامنشیان و مخصوصاً سنگ تراشیهای تخت جمشید دارد، کاملاً آشکار است، از طرف دیگر برخی از نقوش کاسه حسنلو با نقشهای کاسه زرینی که در سال ۱۳۱۵ شمسی در کلاردشت به دست آمده، شباهت فراوان دارد و پیداست که تمدن ماننا (شهرستان نقده و سلدوز فعلی) از سوی مشرق تا خاک مازندران هم پیش رفته است و کاسه زرین کلاردشت را از قرون دوازدهم تا قرن هشتم پیش از میلاد دانسته‌اند.

س،م،ت مصطفوی بین قسمت‌هایی از نقش جام حسنلو با بعضی از نقوش تخت جمشید شباهت فراوان یافته و به موارد مشابه اشاره کرده و نتیجه گرفته است که چون تاریخ ظرف حسنلو قریب به سه قرن جلوتر از آثار تخت جمشید است، بدین جهت باید گفت: در نقوش و هنرهای عهد هخامنشی از آثار هنری آذربایجان غربی هم

بخوبی اقتباس و استفاده کرده‌اند.

در کتیبه مفصلی که داریوش کبیر دربارهٔ ساختمان کاخ خود در شوش نوشته است، مکرر اشاره به شرکت مادیها (آذربایجانیها) نموده است و لازم به توضیح نیست که هنرمندان مائنائی هم در میان هنرمندان مادی به شمار می‌آمدند. با توجه به توضیحات بالا معلوم میشود که کاسهٔ زرنا ب مکشوف در حسنلو یکی از اصیل‌ترین آثار هنری ایران مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد است که در حقیقت ریشهٔ هنر زرگری عهد ماد را تا حدود زیادی نمودار می‌سازد. اینک کاسهٔ زرنا ب حسنلو دلیلی بزرگ بر این امر می‌تواند باشد که هنر زرگری عالی ایرانیان از حدود سه قرن پیش از عهد هخامنشی در سرزمین ماننا، یعنی قسمتهای غربی و جنوبی دریاچهٔ ارومیه و نواحی شمالی آن سرزمین رونق فراوان داشته است.^۱

نگاهی به تاریخ ایران باستان

نظر باینکه تاریخ ایران و سرزمین آذربایجان باستان و اقوامی که در آنجا سکونت داشتند ارتباط کامل و مستقیم با تاریخ شهر دیرپای ارومیه و همسایگان خود دارد و برای درک وقایعی که در آنجا اتفاق افتاده لازم است به ذکر اجمالی وقایع مهم ساکنین و تشکیلات دولتی آنان به پردازیم.

در فلات آذربایجان در دوران ماقبل تاریخ مردمانی بومی نژاد زندگی می‌کردند که فاقد تشکیلات حکومتی بودند، اغلب به شغل کشاورزی و دامداری و پرورش اسب مشغول بودند. این مردم مسالمت جو پس از ورود آریائی‌ها جذب اقوام مهاجر گردیده و در کنار هم زندگی صلح آمیز داشتند و پس از گذشت قرن‌ها مردمان بومی و غیر بومی باهم در آمیخته و ادغام گردیدند.

یکی از اقوام آریائی که در این سرزمین استقرار یافته بود، قوم ماد بود و این

۱- گزارش‌های باستان‌شناسی، جلد سوم و چهارم، کاوش‌های علمی حسنلو مادیها و پارس‌ها، صص ۳۰-۳۱.
سفرنامه جکسن - صص ۱۱۴-۱۸.

سرزمین را بنام بزرگ خاندان خود «مادای» نامیدند، مردم ماد در قبیله‌های جداگانه می‌زیستند ولی هنگام بروز خطر باهم متحد می‌شدند، چون منطقهٔ آذربایجان دارای مراتع و چشمه سارهای فراوان بود، لذا در طول زمان و بتدریج بر تعداد قبایل افزوده شده و شهرنشینی آغاز گردیده، احتمالاً امیرنشینی‌هایی را تشکیل دادند.

تهدیدهای قدرت‌های استیلاگر خارجی چون دولت نیرومند آشور در جنوب غربی و دولت تجاوزگر اورارتو در شمالغربی که این سرزمین حاصلخیز را پیوسته مورد تجاوز و تاخت و تاز قرار می‌دادند ضرورت اتحاد و بهم پیوستن طوایف ماد را پدید آورد.

این طوایف بیش از دو راه کار در پیش روی خود نداشتند: اتحاد طوایف و امیر نشینها و نیرومند شدن و مبارزه سرنوشت ساز با دشمنان و تجاوزگران بیگانه، یا پراکنده شدن و احیاناً نابود شدن در زیر یوغ بیگانگان و غارتگران خارجی.

قوم ماد ضرورتاً راه کار نخست را انتخاب کردند و با تشکیل اتحادیه‌های طوایف در طی قرون ۸ و ۹ قبل از میلاد مسیح قیام نموده و آخرین مرحله حاکمیت طایفه‌ای را پشت سر گذاشتند و اولین قدم را برای تشکیل دولت مقتدر زمان خود برداشتند و در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد از یک دولت نو پایه یک دولت نیرومند تکامل یافته راه گشودند.

دولت نو بنیاد ماد با سه دولت نیرومند و تجاوزگر زمان خود مواجه بود، جهت بیشتر روشن شدن اوضاع، شمه‌ای از تجاوزگریها و قتل و غارت استیلاگران را یاد آور می‌شویم و این موضوع از عجایب روزگار است که دولت تازه تاسیس یافته ماد با سه دولت نیرومند که سپاهی منظم و تشکیلات وسیع داشتند مواجه شده و آنها را طوری منهدم نماید که در تاریخ جهان نتوانند کمر راست نمایند.^۱

حملات دولت استیلاگر آشور:

دولت برده دار آشور از حدود هزاره سوم (ق،م) در شمال شرقی کشور عراق امروزی تشکیل گردید، در هزاره یکم (ق،م) دولت آشور قدرت نظامی بیشتری کسب کرد و بمرحله کشور گشائی و سلطه طلبی گام نهاد و دامنه تاخت و تازهایش را تا آذربایجان و ارمنستان و ترکیه (آسیای صغیر) تا کرانه‌های دریای مدیترانه گسترش داد. یکی از دولت‌های منطقه که در برابر تعرضات دولت آشور مقاومت می نمود و گاهی به تصرفات آن در شرق تعرض می کرد دولت اورارتو یا آارات (ارمنستان) بود که در حدود سده نهم قبل از میلاد در شرق آناتولی تشکیل یافته بود.

این تعرضات متقابل و جنگهای خونین پی در پی که تقریباً همزمان بود، تا پایان انقراضشان که در حدود سیصد سال طول کشید همچنان ادامه داشت.

سرداران آشور بارها به منظور غارت و مصادره اموال مردم ماد به ویژه اسبان و دامها و گرفتن اسیر جنگی برای تامین برده، اخذ باج‌های کلان و بستن مالیاتهای کمر شکن و نیز برای جلوگیری از قدرت پیدا کردن امرای ماد به این سرزمین هجوم می آوردند، کافیت یاد آور شویم که تنها در زمان سلطنت تیگلات پادشاه آشور سرزمین ماد دست کم سه بار دستخوش تاخت و تاز آشوریان قرار گرفت.

یکی از خصایص آشوریها (که در ارومیه بنام جیلوها معروفند) در شقاوت و بیرحمی فوق العاده آنها با مغلوبین بود، آشوریها اغلب ساکنان اراضی متصرفی را قتل عام می کردند، ضمن اینکه عده زیادی از افراد کار آمد را بمنظور برده ساختن به اسیری می گرفتند، برای آنکه از قابلیت رزمی محروم شوند، انگشت شستشان را می بریدند،

بخشی از اهالی را بمناطق دیگر تبعید و عده‌ای را جایگزین آنها می کردند تا پیوندشان را با سرزمین مادری قطع و قدرت مقاومتشان را در هم شکسته باشند، ولی این اقدامات بیرحمانه برای جلوگیری از قیامهای استقلال طلبانه و تبدیل آنها به نیروی بر انداز کفایت نمیکرد، چنانکه دولت ماد از زیر همین فشارها سر بلند کرد و آن دولت کهنسال را از پای در آورد و بر خلاف آنان همینکه قدم در صحنه تاریخ گذاشتند

موضوع راستی و درستی و عدل و عدالت را با خود به همراه آوردند.

یکی از پادشاهان قدرتمند آشور «شلمنصر» سوم است. در کتیبه‌ای بسال ۸۵۸ (ق،م) چنین می نویسد: به شهر «آرژاشک» محل فرمانروائی آرام فرمانروای اورات نزدیک شدم (نزدیک شهر وان در ترکیه امروزی) آرام اوراتی از سلاحهای نیرومند و پیکار سهمگین من به هراس افتاد و شهر خود را رها کرد و بر فراز کوهها شده من نیز در تعقیب او بالا رفتم، در کوهستان به پیکار سختی دست زدم، سه هزار و چهارصد تن از سپاهیان او را با سلاحهایشان از پا افکندم و از خوششان کوهستان را چون پشم رنگین کردم، دارائی آنها را بغنیمت گرفتم، سرزمینش را در هم کوفتم، آبادیها را به ویرانه‌ای تبدیل کردم و همه را به آتش کشیدم، مقابل دروازه شهر از، کله‌ها پشته‌ها ساختم، دسته‌ای از مردم را زنده زنده در این پشته‌ها فرو بردم و گروهی را گرداگرد این پشته‌ها روی تیرهای چوبین نوک تیز نشاندم.

سپس به دریای (وان) رفته، سلاحهای خود را در آب دریا شستشو داده و قربانی برای خدای آشور دادم.^۱

تجاوزات دولت غارتگر اورارتو:

اورارتو یا آرارات (ارمنستان) کشوری که در حدود سده نهم قبل از میلاد در شرق آناتولی و در اطراف دریاچه وان از اتحادیه‌های طایفه‌ای پدید آمد، در کتیبه‌های بجا مانده، دولت اورارتو یا آرارات نامیده شده است، نام آن هنوز هم بر کوه آرارات که در ترکیه آنرا آغری داغ و طوی داغ می نامند و در سرزمین اورارتو قرار داشت، بجای مانده و در تاریخ هرودت کشور «آلارود» نامیده شده است.

قلمرو این دولت در دوران اوج قدرتش تا دریاچه گویجه گؤل در ارمنستان (شوروی) و شرق آناتولی و بخش علیای فرات، در جنوب و شمالغرب دریاچه ارومیه

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران - رحیم رئیس نیا، ص - ۱۶۷
دکتر محمد جواد مشکور - ۱۳۴۹ - صص - ۸۰ - ۷۵

گسترش داشته و پایتخت آن شهر «توشیا» در محل شهر وان فعلی بوده است. پادشاه اورارتو در سال ۷۷۰ (ق،م) نواحی چندی در حوالی غرب دریایچه ارومیه بتصرف در آورد، سارگون دوم پادشاه آشور در سال ۷۱۳ (ق،م) شکستی سخت به سپاهیان اورارتو در آذربایجان وارد آورد، باید دانست که سیطره نظامی دولت اورارتو در آذربایجان بیشتر از رقیب خود یعنی دولت آشور بود.

اورارتوئی‌ها هر منطقه‌ای را که تصرف می‌کردند، اقدام بساختن استحکامات و ضبط آثار فتوحات خود به صورت کتیبه‌ها و مجسمه‌هایی می‌نمودند تا بدینگونه مالکیت خود را پس از رفع غائله در آن منطقه به ثبوت برسانند، وقتی مورد هجوم رقیب خود یعنی آشوری‌ها قرار می‌گرفتند، دست از پا درازتر رو بفرار می‌گذاشتند و منتظر فرصت می‌نشستند، این وضع همچنان تا دو قرن ادامه داشت و مردم صلح جوی آذربایجان در میان دو حکومت جبار و غارتگر روزگار می‌گذراندند و هر یک از آن دو کشور استیلاگر ادعای مالکیت این سرزمین را با بجا گذاردن کتیبه‌هایی داشتند و این مطالب از نوشته‌ها و کتیبه‌های هر دو کشور متجاوز بخوبی روشن است.

پس از غلبه دولت نیرومند ماد بر آشور در سال ۶۰۶ (ق،م) که شرح آن بعداً خواهد آمد، سرزمین اورارتو بتصرف دولت ماد در آمد و دولت ماد سرزمین اورارتو (ارمنستان) را ضمیمه خاک خود ساخت و عملاً ارمنستان جز استانهای دولت ماد گردید - ارمنیان که از آسیای صغیر رانده شده بودند به آن ناحیه روی آوردند و با اورارتوها در آمیختند و از آن تاریخ به بعد سرزمین اورارتو بنام ارمنستان خوانده شد. گفتنی است که در پایان قرن نهم و آغاز قرن هشتم (ق،م) مردم اورارتو تنها مشتمل بر نژاد اورارتو نبودند بلکه حداقل از چهار عنصر نژادی: اورارتوها - هوریان - گرجیان و ارمنیان تشکیل می‌شدند.^۱

۱- نگاهی به تاریخ آذربایجان دکتر جواد مشکور - ص ۶ (۱۳۶۵) شمسی صص، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷ (۱۳۴۹)

آذربایجان در سیر تاریخ ایران - رحیم رئیس‌نیا - ص ۱۶۹.

متن کتیبه اورارتو در سقین قلعه:

این کتیبه در کوهی در پنج کیلومتری قصبه ورزقان از توابع شهرستان اهر در آذربایجان قرار دارد و مربوط به «ساردوری» دوم (۷۵۰ ق م) پسر «ارگیشتی» اول می باشد که در آن از حمله به ناحیه کوهستانی و گشودن ۲۱ قلعه و تصرف چهل و پنج آبادی در یک روز سخن می رود.

ساردوری پسر ارگیشتی می گوید: خداوندان راه را برای من باز نمودند، من حرکت کردم، بجنگ رفتم، بسوی سرزمین (پولوآدی) قشون دشمن برای جنگ بمقابل من آمد، من آنها را کنار زدم و تا شهر پادشاهی (پایتخت) تعقیب نمودم، شهر پادشاهی را با وجود استحکامات در جنگ فتح نمودم، نوشته ای در آنجا گذاردم و شهر را آتش زدم، ویران کردم، زن و مرد را از آنجا متواری ساختم، قلعه ای جهت نشان دادن قدرت سرزمین اورارتو و برای سرکوبی دشمن بنا نمودم و سرزمینی را که تصرف کرده بودم ضمیمه کشور خود ساختم.

هجوم سکائیان:

در قرن هشتم و هفتم (ق،م) عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدید آمد که تعادل قوا را در آن ناحیه دگرگون ساخت. این عامل جدید قبایل اسب سوار و صحرا نورد سکاها بودند که از کرانه شمالی دریای سیاه کوچ کرده به بخش غربی آسیا نفوذ کرده بودند.

هروقت تاریخ حملات سکائیان را مربوط به دوره سلطنت کیا کزار پادشاه بزرگ ماد می داند (۶۲۵ - ۵۷۵ - قبل از میلاد) و می نویسد: هنگامیکه کیا کزار به محاصره شهر نینوا پایتخت دولت آشور مشغول بود، لشگر انبوه سکائیان از راههای قفقاز به آذربایجان سرازیر شدند و آنجا را اشغال نموده و مدت ۲۸ سال ماد را در اشغال خود داشتند، کیا کزار با آنها کنار آمد، سکائیان که بر اثر غلبه و فتوحات بسیار نیرومند شده بودند، بسوی مغرب تاختند و به ممالک سوریه و فلسطین حمله ور شده و آن نواحی را

غارت کردند.

خاطرات این تاخت و تاز در کتاب «اورمیا» پیغمبر در تورات باقی مانده و این واقعه را با کلمات حزن آور پیش بینی می‌کند.

... هلاک کننده امت‌ها حرکت کرده از مکان خویش در آمده است، اینک او مثل ابر می‌آید، عرابه‌های آنها همانند گردباد و اسبان آنها از عقاب تیز روترند، وای بر ما که از بین رفتگانیم.

فرعون مصر با پرداخت باج آنها را از سر حد کشور خود باز گردانید. پیروزی سکاها برای دولت ماد حالت بر اندازی نداشت و مهلک نبود و این دولت ضمن پرداخت خراج سالانه به آنان توانست به موجودیت خود ادامه دهد و به کمیت و کیفیت نیروهای مسلح خود بیفزاید.

هرودت می‌نویسد: سکائیان پس از بیست و هشت سال حکومت در سرزمین ماد که پایتخت شان شهر سقز بود، منهزم گردیدند، بدین ترتیب که کیا کزار پادشاه ماد شبی پیشوایان آنان را به مجلس یز می‌که متداول بود دعوت نمود و آنان را مست نموده و همه را گردن زد و سپس دیگر سکاها را قتل عام کرده یا مغلوب خویش ساخت.^۱

دولت ماننا:

یکی از کشورهای نیرومند غرب ایران که در قرن هشتم قبل از میلاد فرمانروائی داشت و متحد مادیها محسوب می‌شد، دولت مانائی است. ماننا قدیمی ترین دولت معتبری است که در نواحی جنوب غربی آذربایجان تشکیل گردید، قلمرو این دولت در جنوب و غرب دریاچه ارومیه شامل سلدوز (نقده) اشنویه، سردشت، ساوجبلاغ (مهاباد) صائین قلعه، سقز و بانه و میاندوآب بود.

در تاریخ اورارتو، قوم مانائی را در جنوب دریاچه ارومیه، پیرامون رودخانه‌های

۱- نگاهی به تاریخ آذربایجان دکتر جواد مشکور - ۱۳۴۹ - صص، ۸۶-۸۹

تاریخ ماد، ص: ۲۸۵-۲۷۷

تاتائی و جیغاتی و قادر چایی نوشته اند.

نام ماننا نخستین بار در سال ۸۴۳ (ق،م) در سرزمین‌هائی که در برابر نیروهای شلمنصر مقاومت کرده بودند برده شده است. این کشور گاهی مستقل و زمانی تحت استیلای دولت آرارات و زمانی تحت استیلای دولت آشور قرار داشت و نقطه کشمکش های دائمی بین آنان بود.

برابر اسناد موجود در فاصله سالهای ۸۱۰ تا ۷۷۴ قبل از میلاد نیروهای آشوری دست کم ۱۴ بار به این سرزمین یورش آورده اند، بدیهی است که این یورش‌ها نتیجه‌ای جز قتل و غارت، اسارت و ویرانی نداشته اند، در میان هزاران اسیری که از ماننا گرفته می‌شد، اکثرشان به برده تبدیل می شدند، صدها پیشه ور ماهر نیز وجود داشتند که در امور ساختمانی شهر نینوا بکار وا داشته می شدند.

بدنبال حملات استیلاگران آشور، تهاجمات اشغالگران اورارتوئی نیز از اواخر سده نهم (ق،م) آغاز گردید و بعد از آن حکومت ماننا در میان دو سنگ آسیا تحت فشار قرار گرفت و اراضی آن بارها بمیدان جنگ و زور آزمائی دو ابر قدرت منطقه تبدیل شد، بحکم همین شرایط بود که سرانجام بسال ۶۱۵ قبل از میلاد متحد دولت نیرومند ماد گردید، آثار تپه حسنلو از یادگارهای این دوره است.^۱

دولت ماد:

چنانکه گفته شد مادها مردمانی بودند آریائی نژاد که از راه قفقاز به ایران مهاجرت کرده و از ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد دولت ماد را تشکیل دادند. در مورد مدت سلطنت آنها هرودت مورخ یونانی و کتزیاس مورخ اهل آسیای صغیر (ترکیه) که مدت ۱۷ سال پزشک مخصوص دربار داریوش دوم بود اختلاف نظر وجود دارد، زیرا

۱-نگاهی بتاریخ آذربایجان- دکتر محمد جواد مشکور- صص ۷۳-۷۵ (۱۳۴۹)
دیاکونوف، تاریخ ماد- ۱۳۵۷-۱۶۷-۲۱۹-۲۲۳-۲۸۱
تاریخ اجتماعی ایران ص ۲۰۶
تاریخ مردم ایران ص ۷۷-۸۰

هرودت شاهان ماد را چهار نفر دانسته که از سال ۷۰۸ تا ۵۵۰ ق م، مدت ۱۵۸ سال در شمالغرب ایران حکومت کرده اند ولی کتزیاس مدعی است که این سلسله مدت ۳۰۰ سال سلطنت کرده اند، چون نوشته هرودت بیشتر مورد اعتماد است، طبق نظر او این سلسله را مورد بررسی قرار می دهیم.

طبق نوشته هرودت در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد هنوز موضوع سازمان دولتی در نظر مادیها مجهول بوده و تنها جماعات جداگانه بر اساس اطاعت و انقیاد شخصی بوسیله قضات و بزرگان قوم (اوللار) که با نظر و انتخاب مردم تعیین می شدند، اداره می شد. در سال (۶۰۹) قبل از میلاد مادیها در صدد بر آمدند که در برابر حملات آشور مقاومت کنند و بیاری پادشاه مانائی با آشوریهها وارد نبرد شدند.

فرمانده آشوریهها سپاه مانائی را شکست داده و پادشاه مانائی در این نبرد بقتل رسید، آشوریهها سپس بحملات خود بر علیه مادیها ادامه داده و ۷۵ نقطه مسکونی را تصرف کردند.^۱

سلطنت دیاکو: (۷۰۸-۶۶۷-ق م)

هرودت شخص دیاکو را متحد کننده طوایف ماد و بنیان گذار اولین دولت ماد ایرانی معرفی کرده است. دیاکو را پارسیان کیومرث و زردشتیان (مرددانا) و یونانیان او را دیوکس می نامند.

نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود مردم ماد در قبیله های متعدد بطور جداگانه می زیستند، دیاکو در ناحیه خود مردی برجسته و سرشناس بود، وی با ایمانی راسخ می پنداشت که هیچگونه سازش بین حق و باطل وجود ندارد، در نتیجه وقتی مردم به روش کارش در اجرای عدالت پی بردند، در

۱- تاریخ ماد - دیاکونوف، صص: ۱۹۴-۲۲۶-۳۴۰

تاریخ ایران باستان، ص ۷۵

تاریخ اجتماعی ایران، ص، ۱۹۵

اختلافات خود، اورابه سمت قاضی برگزیدند.

همین که دیاکو زمام امور را در دست گرفت، با شایستگی تمام اقداماتی در بهبود اوضاع اجتماعی مردم بعمل آورد و رضایت و تحسین مردم آنسامان را به خود جلب نمود.

رسیدگی به اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم و رفتار او درباره گسترش بساط عدل و داد و رفع اختلافات میان افراد به زودی در سایر مناطق انعکاسی خوب پیدا کرد، وقتی آوازه دادگستری دیاکو شایع گردید، همگی ابراز علاقه کردند که قضاوت در اختلافات خود را به رای صواب او محول سازند و سرانجام کار بجائی رسید که وی یگانه پناه و مرجع مردم بشمار آمد و این حقیقت آشکار گردید که امور مردم بدون وجود او لنگ و عرصه زندگی برایشان تنگ خواهد شد، چون در تمام مذاکرات انجمن ها نام دیاکو ورد زبانها بود، همگی او را که از هر جهت ابراز لیاقت کرده بود، بمقام شاهی برگزیدند.

نخستین اقدام دیاکو آن بود که امر کرد تا برای اقامت وی و مراجعین عدالت خانه ای فراهم سازند و گروهی مخصوص برای نگهداری عدالتخانه ترتیب داد. همین که وی بر تخت فرمانروائی استقرار یافت، دستور داد تا شهری بزرگ بنا کنند و شهری که اکنون همدان (آی باتان - اکباتان) نام دارد به وجود آمد.

وقتی کار ساختمان اقامتگاه وی پایان رسید، دیاکو نخستین بار آداب درباری برقرار ساخت و از آن پس تمام عرایض مردم بوسیله رابط بعرض می رسید، پس از آنکه دیاکو پایه های حکومت خود را استوار ساخت، باز بحکومت عدل و داد پرداخت و بازرسان خاصی در گوشه و کنار مملکت گماشت که ناظر و شاهد جریان امور مردم بودند.

کار اساسی دیاکو که پنجاه سه سال سلطنت کرد، این بود که اقوام تابع خود را زیر پرچم واحدی جمع کرد. او بر حدود قلمرو خویش بیش از این نیفزود ولی نوه اش فرورتیش (هوشنگ) که جانشین پدر بزرگ شد (زیرا پسر دیاکو بنام سیامک در جنگ

با آشوریها کشته شده بود) بحکومت ماد اکتفا نکرد و در صدد انتقام پدر از دشمنان و فتوحات نظامی افتاد.

هرودت مادیها را قومی نیرومند دانسته که نخستین بار راه سرکشی از فرمان آشوریها را که قرن‌ها فرمانروای آسیا بشمار می‌رفته‌اند، نشان دادند، مادیها برای احراز آزادی قیام نموده و مبارزه را آغاز نمودند و در این راه بقدری تلاش و سرسختی از خود نشان دادند که سرانجام توانستند یوغ قیادت آشور را براندازند و خود را آزاد و مستقل سازند.^۱

سلطنت فرورتیش (هوشنگ) ۶۶۷-۶۴۵ (ق،م)

دومین پادشاه کشور ماد فرورتیش است که پس از پدر بزرگش دیاکو سلطنت را به ارث بخود منتقل کرد فرورتیش در مدت سلطنت ۲۲ ساله خود موفق شد حوزه قدرت خود را وسعت بخشد و چون محدوده کشور ماد برای وی کافی نبود به قوم پارس حمله برد و آن قوم را مطیع خود ساخت و این نخستین قومی بود که مورد حمله فرورتیش قرار گرفت و مطیع مادیها شد، سپس بعد از نیرومند شدن بفکر تسخیر آسیا افتاد و اقوام مختلف را یکی پس از دیگری مطیع خود نمود تا آنکه با دولت نیرومند آشور و ابرقدرت آنزمان درگیر شد. چون در سپاه اورسته‌های نظام از هم تفکیک نبودند و سوار نظام و پیاده نظام و تیراندازان و تدارکات سپاه بطور مخلوط حرکت می‌کردند و آرایش جنگی لازم را نداشتند در برابر سپاه منظم آشور شکست خوردند پادشاه ماد در این نبرد نابرابر جانفش را از دست داد و عده بسیاری از سپاه او نیز بقتل رسیدند.^۲

سلطنت کیا کزار (هوخ شتر - طهمورث) ۶۴۵-۵۸۵ (ق،م)

کیا کزار که در شاهنامه از او بنام طهمورث دیوبند یاد شده است پس از مرگ

۱- تاریخ هرودت - ۱۳۵۶ - صص: ۵۸-۵۹-۶۱

۲- راوندی، مرتضی - جلد اول ۱۳۴۶ - ص: ۱۴۷

پدرش جانشین او شد، و نخستین کار وی این بود که سپاهیان ماد را تجدید سازمان داد و به واحدهای منظم و رسته‌های مختلف برحسب نیازمندی تقسیم کرد، سربازانی که حامل اسلحه‌های مختلف بودند از هم جدا ساخت. پیادگان و سوارنظام و تیراندازان لشگرهای جدیدی را تشکیل دادند، هر ده نفر سپاهی را زیر نظر یک فرمانده مادون و هر یکصد سپاهی را زیر نظر یک فرمانده مافوق قرار داد، درجه و سلسله مراتب فرماندهی را تعیین نمود و ارتشی منسجم با تشکیلات منظم بوجود آورد، کیا کزار به آموزش و انضباط ارتش اهمیت زیاد قائل بود بطوریکه هیچ سپاهی مجاز نبود در جنگ سستی از خود نشان دهد و یا احياناً عقب‌نشینی نماید و هیچ یک از افسران و فرماندهان حق نداشتند قبول شکست نمایند، در هر دو صورت توسط نیروهای خودی از بین می‌رفتند، زیرا که عقیده داشت: تربیت افسران و فرماندهان برای پیروزی در جنگ است نه شکست، شکست فرمانده در نبرد بمنزله خودکشی است، در آئین‌نامه نظامی کیا کزار ماده‌ای بنام عقب‌نشینی وجود نداشت.

دولت کیا کزار در اندک مدتی به نیرومندترین قدرت سیاسی و نظامی منطقه تبدیل گردید.

دوران سلطنت کیا کزار، دوران اعتلای قدرت و توسعه قلمرو و تشکیل امپراطوری ماد بشمار می‌آید و از همین روست که وی را بنیان‌گذار حقیقی شاهنشاهی ماد دانسته‌اند، وی ارتشی نوین را که پاسخ‌گوی نقشه‌های دور و دراز کشور گشایانه او بود سازمان داد و آن را با پیشرفته‌ترین فنون جنگی و سلاحهای معمول آنزمان مجهز ساخت.

کیا کزار در دوران سلطنت خود نه تنها امارات خود مختار مجاور قلمرو دولت ماد را تابع و ضمیمه دولت ماد کرد، بلکه دولت‌های ماننا و اورارتو و حتی آشور را نیز یکی پس از دیگری برانداخت. در این میان درهم شکستن امپراطوری عظیم آشور که وحشیانه‌ترین حکومت‌های استبداد جهان آنزمان را داشت، دارای ارزش خاص و برآورنده امید و آرزوی مردم خاورمیانه بود.

طومار عمر آشور در سال (۶۰۵ ق،م) بدنبال از پای درآمدن دولت اورارتو بدست نیروهای متحد ماد و بابل در نور دیده شد. کیا کزار با حاکم بابل که ادعای ارضی آشور را داشت، متحد شده و پس از درگذشت سردار معروف آشور باننیال مبتکر تاکتیک‌های جنگی، ضعف و سستی در تمامی قلمرو او حکمفرما گردیده بود بشهر نینوا پایتخت آشور حمله کرد، مدتی شهر نینوا را در محاصره داشت، چون پادشاه آشور کلیه راههای چاره را به روی خود بسته دید ناچار خرمنی آتش تهیه دید خود و خانواده اش را در آتش سوزاند، شهر نینوا با خاک یکسان گردید و دیگر در تاریخ بجز نامی از آن برده نشد بدینوسیله در سال (۶۰۵ ق،م) دولت آشور مضمحل گردید و دولت جدید بابل و دولت باعظمت و نیرومند ماد جانشین آن شد و ولایات شرقی آسیای صغیر نیز قلمرو دولت ماد گردید.

کیا کزار پس از این موفقیت دختر خود را بعقد ازدواج بخت النصر ولیعهد بابل که در تاریخ از او بعنوان ضد یهود نامبرده شده، درآورد و با این وسیله دو خاندان نیرومند با هم متحد گردیدند (برسن) مورخ کلدانی به این عقیده بود که در زمان بسیار قدیم مادیها بابل را تسخیر نموده و مدت ۲۲۴ سال در آنجا حکومت کرده‌اند.

فتوحات و پیشروی سپاه کیا کزار پادشاه ماد در جهت مغرب در سال (۵۹۰ ق،م) با مقاومت دولت لیدی (که سوریه، لبنان و فلسطین را در اختیار داشت) برخورد کرد و بنا به قراردادی که در سال (۵۸۵ ق،م) بسته شد به جنگ پنجساله ماد و لیدی پایان داد و رودخانه هالیس - قیزیل ایرماق کنونی در غرب ترکیه بعنوان مرز غربی شاهنشاهی ماد تعیین گردید.

در این میان آنچه از نظر تاریخ آذربایجان اهمیت دارد در آمدن اراضی حدود دشت مغان و قره داغ بتصرف دولت ماد بود، این اراضی از آن پس چنان با اراضی اصلی ماد بهم جوش می‌خورند که حتی پس از دولت ماد هم جزء لایتجزای سرزمین ماد میگردند.

دولت ماد در زمان سلطنت کیا کزار به اوج عظمت و قدرت رسید و حدود آن از

شمال به دریای سیاه و قفقاز و از جنوب بخلیج فارس و از غرب تا رود قیزیل اویماق در ترکیه و سرزمین‌های آشور واقع در عراق امروزی و از شرق تا انتهای کویرلوت امتداد پیدا کرد.

فردوسی در شاهنامه معروف خود کیا کزار را بنام طهمورث خوانده و بعلت اسیر کردن و دربند کشیدن بزرگان قوم سکائیا او را طهمورث دیوبند نامیده است. یکی دیگر از نتایج کشورگشائی کیا کزار و وقوع حوادث مهمی چون سقوط نینوا و فتوحات آسیای صغیر (ترکیه) آذربایجان را تحت الشعاع قرار می‌دهد و پدید آمدن شرایط مساعد برای ارتباط سرزمین‌ها و تسهیل مبادلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی میان اقوام مختلف و در نتیجه پیشرفت کم و بیش در زمینه‌های گوناگون بود. در پایان این بخش لازم است یاد آور شویم که عظمت و نیرومند شدن دولت ماد بسان واقعه‌ای مهم در تاریخ جهان تلقی شده، زیرا در تاریخ نخستین بار بود که مادیهای آریائی نژاد تسلط اقوام سامی نژاد آشور را در آسیای غربی متزلزل و شالوده سلطه اقوام آریائی نژاد را بر دنیای آنروز بنیان نهادند و دنیائی را از ظلم و تعدی نیروی آشور و اورارتو آسوده کردند.

نباید این نکته را از نظر دور داشت که دوره اول حکومت پارسیها دنباله حکومت مادیها بود و شاهان هخامنشی بقدری که توانستند طرحهای دولت ماد را در دنیای آنروز تعقیب کردند.

مادها اولین سلسله‌ای بودند که بخشی بزرگ از ایران امروز را تحت حکومت و دولت واحد در آورده و اساس کار را برای تشکیل یک دولت مقتدر فراهم ساختند و بزور شمشیر و قدرت تدبیر دشمنان غرب و شمال ایران را برانداختند و بجانشینان بعدی خویش درس مردی و مردانگی و دفاع از مرزها و پاس استقلال و آزاد زیستن را آموختند.^۱

۱- بنی احمد، احمد، ۱۳۴۶-۱۲

تاریخ ماد - دیاکونوف - ص ۲۸۵

سلطنت آستیاژ - (۵۸۵ - ۵۵۰ ق، م)

چهارمین و آخرین پادشاه ماد آستیاژ می‌باشد که پس از پدر به سلطنت رسید، وی بیشتر اوقات خود را صرف تجملات و تشریفات دربار سلطنتی نمود و غنائم بدست آمده از نینوا او را بسیار مغرور ساخت و از کار مملکت داری و سپاهیگری غافل نمود. حس خود خواهی و استبداد و خشونت‌های بیجا او را از سریر سلطنت فرود آورد. آنچه از کلیات برمی‌آید اینست که چون مادها نیرومند شده و به ثروت هنگفت دست یافتند، بزرگان آنها در ناز و نعمت فرو رفته و بخوشگذرانی پرداختند، تشریفات بیحد و حصر دربار سلطنتی که مستلزم هزینه گزاف بود و می‌بایستی از افزایش مالیاتها تامین گردد، بالطبع باظلم و ستم به رعایا توأم بود و مردم را ناراضی نمود. از طرف دیگر سلطنت طولانی آخرین پادشاه ماد که تماماً در آرامش گذشت، سپاه جنگ آزموده‌ی ماد که در جنگ با آشوریها ورزیده شده بودند بدون کاربرد مانده و قدرت رزمی خود را تا حدودی از دست دادند.

دولت ماد در سال (۵۵۰ ق، م) چنان بسرعت در عین حال بی سروصدا جای به دولت هخامنشی سپرد که گفתי کودتائی در درون حکومت صورت گرفته است، در حقیقت، گذشته از آنکه کوروش نواده آستیاژ تربیت یافته‌ی ماد بود، جناح نیرومندی از اشرافیت مادی به رهبری هارپاک وزیر آستیاژ بتلافی قتل پسرش که بدستور آستیاژ کشته شده بود، با کوروش همدستی نمود و شکست نیروهای ماد و پیروزی سپاه پارس، در نتیجه انتقال قدرت را تسهیل نمود.^۱

ماد و پارس:

در کتاب کوروش نامه گزنفون که به پرورش کوروش اختصاص دارد و به زبان فارسی ترجمه گردیده محل وقوع بعضی از رویدادهای زندگی کوروش در ماد اتفاق افتاده است. در این اثر کوروش بعد از رسیدن به سن ۱۲ سالگی همراه مادرش ماندانا

دختر آستیاز از پارس به ماد کشور پدر بزرگش آستیاز می‌آید و تا حدود ۱۶ سالگی در ماد می‌ماند و در اینجا آئین و فنون رزمی و آداب و رسوم زندگی دریاری را می‌آموزد و هنگامی که پسر شاه بابل بقصد شکار به منطقه مرزی ماد و بابل می‌آید، با همراهان خود بقلمرو ماد تجاوز می‌کند و دست بغارت می‌زند، کوروش همراه جنگاوران مادی خود را بمرز رسانده در شکست دادن و گریزانیدن دشمن شجاعت و شهامت از خود بروز می‌دارد.

کوروش در سال ۵۵۹ قبل از میلاد به پارس برگشت و خود را شاه پارس خواند و بیاری عشایر دیگر ایران مدعی تاج و تخت دولت ماد شد، پادشاه بابل نیز با او همدست گردید، زیرا بابلی‌ها شجاعت کوروش را آزموده بودند و از طرفی از سپاه ماد وحشت داشتند، زیرا دولت ماد علاوه بر نقاطیکه در کوهستان شرقی مشرف بر دشت بین‌النهرین متصرف بود، می‌توانست راه ارتباطی عراق و شام را قطع نماید.

این بود که پادشاه بابل قیام کوروش را مغتنم شمرد و سپاهی گرد آورد و در خفا با کوروش تماس گرفت، بالاخره در سال ۵۵۳ (ق، م) نقشه کوروش آشکار گردید و آستیاز او را به دربار احضار کرد ولی کوروش نرفت و علناً علم طغیان برافراشت.

هرودت قائل است که فقط دو جنگ بین آندو اتفاق افتاد، در جنگ اول اکثر سپاه ماد به سپاه کوروش پیوست ولی پادشاه ماد در میدان جنگ حضور نداشت و در نبرد دوم آستیاز شخصاً بمیدان آمد و ضمن نبرد گرفتار شد، بدین ترتیب دولت ماد منقرض گردید و در تقسیمات کشوری جزء ساتراپ نشین کشور هخامنشی گشت، ولی مردم ماد در دربار جدید کمال احترام را داشتند، با اینکه پارس اولین استان این دولت بحساب می‌آمد، میان ماد و پارس جدائی رخ نداد و این حوادث جزء تغییرات داخلی بشمار می‌رفت و همگی با میل و رغبت بسلطنت کوروش رضایت دادند.

در کتیبه‌های تخت جمشید نام این دو قوم ایرانی در ردیف یکدیگر آمده و در واقع یک ملت شمرده می‌شدند چنانکه در کتب یونانی جنگهای سلاطین پارس را منسوب به ماد دانسته و جنگهای مدی عنوان کرده‌اند به این ترتیب پارس نخستین و ماد

دومین و ایلام سومین ساتراپ نشین بشمار آمد و در کتیبه‌های رسمی قلمداد گردید. گذشته از آنکه مذکور افتاد اصولاً سیاست داخلی کوروش همان سیاست پادشاه ماد بود و به نظر (فرای) یکی از صفات بارز حکومت کوروش ادامه سازمانها و سنت‌های شاهان گذشته یعنی ماد بود، با این تفاوت که فقط کوروش جانشین آستیاژ شده بود، جالب توجه است که حتی اکباتان (آی‌باتان) هم اهمیت گذشته خود را همچون پایتخت سابق دربار حفظ کرده بود.

نظر باینکه کوروش شهر اکباتان را که شهری مادی بود پایتخت قرار داد، یک شاه مادی می‌خواندند و پیگانگان امپراطوری هخامنشی را همان امپراطور مادی و پارسی می‌دانستند و فتوحات کوروش ادامه کشورگشائی‌های کیا کزار پادشاه نیرومند ماد بود.

در زمان کوروش و پسرش کمبوجیه نظام داخلی کشور دست نخورده باقی ماند و حتی مادها تا حدودی از استقلال داخلی برخوردار بودند و فرمانروایان آن معمولاً از میان اشراف محلی تعیین می‌گردید.

داریوش بعد از فرونشاندن شورشها دست به اصلاحاتی زد، یکی از اصلاحات داریوش تقسیم قلمرو پهناور دولت هخامنشی از لحاظ اداری مالیاتی و نظامی به بیست استان (ساتراپ) بزرگ و کوچک بود که استان ماد یکی از استانهای مهم آن بشمار می‌رفت و هدف داریوش از این تقسیمات کشوری متمرکز کردن اداره امور کشور در دست پارسیان بود و بر خلاف زمان کوروش، استانداران از میان مردم پارس منصوب می‌شدند.

دیاکونوف به این نتیجه رسیده است که سرزمین ماد در امپراطوری هخامنشیان وضع خاصی داشته است و استانداران آن گاهی پارسی و گاهی از ساکنان اصلی آن کشور یعنی مادی بوده‌اند، بنظر می‌رسد که آتروپات آخرین ساتراپ آن سرزمین در دوران هخامنشیان نیز مادی بوده است.^۱

قیام‌های مردم ماد

قیام گوماتا:

بعد از کوروش که در جریان لشکرکشی به سرزمین سکاها (تاتارها) به دست آنها کشته شد، پسرش کمبوجیه جای او را گرفت، وی در تعقیب کشورگشائی پدر، به مصر لشکر کشید، در جریان فتح آن سرزمین که در حدود سه سال طول کشید، نهضت‌های انقلابی در استانهای مرکزی در گرفت و کمبوجیه که شتابان راه بازگشت در پیش گرفته بود، بطرز مرموزی در سوریه کشته شد (۵۲۳، ق، م)

در رأس این قیام مردی از مردم ماد بنام گوماتا قرار داشت، کار گوماتای مغ زود بالا گرفت و زمام قدرت بدستش افتاد و استانهای ماد و پارس و چند استان دیگر یکی بعد از دیگری بحمايت از او برخاستند.

البته نباید از نظر دور داشت که قیام گوماتا تنها قیام فردی نبود که خود را در حوادث بزرگ سیاسی وارد می‌کند، بلکه قسمتی از سرگذشت طولانی مبارزه جناحهای مختلف طبقه حاکم برای رسیدن به قدرت بود.

عمده‌ترین جناح که گوماتا را یاری کرد، بخشی مهمی از اشرافیت ماد بود که از بقدرت رسیدن پارسها احساس غبن می‌کردند و بر آن بودند تا زمام امور حکومت را دیگر باره از چنگ پارسها در آورند.

یکی از هدف‌های گوماتا در سیاست داخلی لغو امتیازات اشراف قبیله پارسى و از بین بردن تسلط آنان بر اقتصاد و اجتماع بود.

بنا به نوشته هرودت کمبوجیه در آستانه مرگ به بزرگان پارس وصیت کرد که وصیتم اینست که سعی فراوان کنید تا حکومت بدست مادیها نیفتد و اگر ایشان موفق

مادیها و پارسها: ص: ۶۳

مادیها و پارسها، تاریخ هرودت ج ۱، ص ۱۸۴، باهتمام دکتر هدایتی.

تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۲۳

دیاکونوف ۱۳۵۷-۳۱۵

شوند بر تاج و تخت ما دست یابند با همان وسیله با آنها بمقابله بپردازید و با قدرت و نیرو حق پادشاهی را بخودتان بازگردانید.

اما دیاکونوف نظری دیگر دارد و آن اینکه گوماتا بهیچوجه صحبت از باز گرداندن استقلال پیشین به ماد نداشته، بعدها طرفداران داریوش کوشیدند تا عامه مردم پارس را با این تبلیغ که گوماتای سرنگون شده گویا می خواسته است قدرت را از پارسیان بگیرد، قانع کنند.

گوماتا هنگام کشته شدنش به دست اعیان پارسی که در راس آنها داریوش قرار داشت، درکشور ماد اقامت داشته است.

ماجرای گوماتا اگرچه با یک توطئه دریاری شروع شد، اما بزودی واکنش هائی در میان مردم پیدا کرد زمینه این واکنش را باید در نارضایتی مردم از حکومت دانست که در جنگهای پایان ناپذیر خون جوانان مردم ریخته می شد و غنائم را بزرگان هخامنشی می بردند.

در مورد شخصیت اجتماعی گوماتای مغ نظرهای متضادی وجود دارد، بعضی او را فریبکار نامیده اند در حالی که بعضی دیگر وی را شخصی مصلح و خیراندیش، حتی یک انقلابی مترقی و مردمی دانسته اند و قیام گوماتای مغ جنبه مذهبی نیز داشته است. اقدامات و اصلاحات گوماتا و توسعه روزافزون نفوذش چنان بود که اشراف پارسی را بر آن داشت تا دست به اقدام عاجلی بزنند، سران هفت خاندان بزرگ پارس که نماینده عشایر اعیانی بودند، همدست شده، گوماتا را با حرکتی کودتاگرانه سرنگون کردند. (۵۲۲-ق، م)

هرودت داستان این کودتا را شرح داده می نویسد که آنان پس از کشتن گوماتا و برادرش، خنجر در دست، به هرمنی که می رسیدند امانش نمودند. پارسیان هر ساله جشنی به این مناسبت بر پا می دارند که به (مغ کشان) معروف است و در آن روز هیچ مغی قادر نیست از خانه خارج شود، هرودت خاطر نشان کرده است که گوماتای مغ در مدت هفت ماه سلطنت خود پیروان خود را از مزیت های عمده برخوردار ساخت

چنانکه از مرگش غیر از پارسیان همه اقوام آسیائی از آن بابت افسوس خوردند، چرا که سرنگونی گوماتا امید مردمی را که به اصلاحات او دل بسته بودند و گمان می بردند که بعد از آن از زیر بار مالیاتهای کمر شکن و جنگهای بی حاصل و خانمان برانداز نجات خواهند یافت و زندگیشان سر و سامانی خواهد گرفت، برباد رفت.^۱

قیام فرورتیش:

بر افتادن گوماتا در سال ۵۲۲ - ق، م موجی از مخالفت را در کشور بدنبال آورد و نارضایتی ها بصورت شورشهای جدا از هم پدیدار گشت. گارد مخصوص داریوش که بسرعت تشکیل شده بود، همه آن شورش ها را در مدت بیش از یکسال در هم کوبیدند. قیام مردم ماد که در راس آن مردی بنام فرورتیش قرار داشت خواستار تغییراتی عمیق تر بود و بصورت یک انقلاب مردمی در آمد، با اینکه نیروهائی برای دفع این غائله فرستاده شده بود، بیش از مدت زمان استیلای گوماتا طول کشید.

قیام فرورتیش یک قیام مادی بود، رهبر قیام خود را از نسل کیاکزار معرفی می کرد، بنابه کتیبه بیستون مردم سلحشور ماد که در جماعت ها بودند پیرو فرورتیش شدند، بر روی هم جنبه عمومی و ملی قیام علیه داریوش بود، زیرا غیر از مردم ماد، اهالی پارت (خراسان) و به احتمالی ارمنستان نیز از قیام فرورتیش هواداری می کردند و یاری اش برخاستند.

داریوش هنگام شعله ور شدن قیام فرورتیش که چهار ماه بعد از سقوط گوماتا در گرفته بود، چون خودش گرفتار فرونشاندن قیام بابل بود، ابتدا یکی از فرماندهان بر جسته خود را روانه ماد کرد و اندکی بعد پدر خود ویستاسب را نیز به سر وقت قیام کنندگان ماد فرستاد، اما هیچ کاری از پیش نبردند، تا آنکه داریوش پس از فراغت از کار

۱- مادیها و پارسیها: ص ۶۳.

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، جلد اول صص ۱۹-۲۵.
سیری در تاریخ ایران- ص: ۵۹.

زردشت، مزدیستا و حکومت، ص ۳۱۴

خاموش ساختن آتش شورش بابل، روی بسوی ماد نهاد و نبردی سخت در دامنه بیستون روی داد و فرورتیش با وجود ابراز شجاعت و فداکاری از عهده نیروی دشمن بر نیامد، ناگزیر فراری شد. اهمیت این جنگ برای داریوش آنقدر زیاد بود که صخره‌های بیستون را که شاهد پیروزی او بودند برای نقر نوشته‌های خود انتخاب نمود.

نیروهای اعزامی داریوش سرانجام فرورتیش را دستگیر کرده و مدتی بعد آخرین هواداران وی در سرزمین ماد مغلوب لشکریان داریوش شدند، خود فرورتیش هم بحضور داریوش برده شد و داریوش در بیستون نوشته است که با او چه معامله‌ای کرد. «فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند، من بینی و گوشها و زبان او را بریدم و چشمانش را در آوردم، او را بزنجیر در دربار من نگاه داشتند و همه مردم سلحشور او را دیدند، آنگاه فرمان دادم او را در اکباتان بر نیزه نشانند و مردانی را که نخستین هواداران او بودند در اکباتان درون شهر به دار آویختم»^۱

قیام‌های دیگر مردم ماد:

با این همه سختگیریها باز هم شورش ماد پایان نیافت و این بار مردی چیتران نامی خود را در این سرزمین پادشاه اعلام کرد و مثل فرورتیش مدعی بود که از نسل کیا کزار پادشاه بزرگ ماد است.

لشکریان داریوش با همیاری گروهی از اشراف ماد که نسبت به داریوش وفاداری می نمودند شعله‌های این آتش را پیش از آنکه گسترش یابد بسرعت خاموش ساختند و خود چیتران را دستگیر کرده و بر سر نیزه نشانند.

چنین بنظر می‌رسد که بر نیزه نشاندن، سیاست خاصی بوده است برای مدعیان مقام سلطنت، بدین ترتیب همه قیام‌های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه مردم ماد بعلت عدم پیوستگی و وجود جناح‌هایی از اشرافیت هوادار داریوش در این سرزمین به

۱- تاریخ ایران باستان، ص ۱۲۶

تاریخ ماد، ص ۵۳۴

دست گارد مخصوص داریوش که تجارب زیادی در سرکوبی قیامهای مردمی داشتند، ب خاک و خون کشیده شدند و آن آتش نامیرا در دلها باقی ماند تا بعدها و هر وقت شرایطی مناسب روی نمود دیگر بار شعله بکشد چنانکه در سالهای ۴۰۹ و ۴۰۴ قبل از میلاد مردم ماد به یک سلسله شورشهای جدید دست زدند، این شورشها نیز سرکوب شدند.

یکی از عوارض قیامهای مردم ماد سقوط آن از مقام ممتاز و بسته شدن خراج سالانه بمبلغ (۴۵۰) تالان معادل چهارده تن نقره وجه نقد و یکصد هزار راس گوسفند بوده است.^۱

آتروپات:

گفتیم که در زمان کوروش و کمبوجیه نظام داخلی کشور بهمان حال اولیه خود باقی ماند و سرزمین ماد تا حدودی از استقلال داخلی برخوردار بود.

داریوش (۵۵۰ - ۵۲۹، ق، م) پس از فرونشاندن شورشهای داخلی دست به اقدامات اصلاحی زد و قلمرو پهناور خود را به بیست استان کوچک و بزرگ تقسیم نمود و استانداران (ساتراپها) بر خلاف زمان کوروش از میان پارسها منصوب می شدند.

بعد از داریوش وضع تغییر کرد و استانداران و سپهبدان از ساکنان محلی و اصلی منطقه انتخاب می شدند چنانچه آتروپات آخرین ساتراپ و سپهبد آن سرزمین در زمان داریوش سوم (دارا) اهل ماد بوده است.

بهنگام حمله اسکندر مقدونی به قلمرو هخامنشی ساتراپ و سپهبد آتروپات در جنگ گوگمل فرماندهی بخشی از لشکریان مادی را بعهده داشت، گفته شده است که آتروپات پیش از درگیری نبرد گوگمل فرماندهی گروه سوارانی بود که برای عملیات

اکتشافی اعزام شده بودند و در مقام فرماندهی سربازان سوار نظام مادی در جناح راست نیروهای هخامنشی قرار گرفته و می‌جنگید و این جناح به تنهایی به افتخاراتی دست یافت و گذشته از آن که جناح چپ سپاه مقدونی را عقب راند بلکه اسکندر را وادار به صرف‌نظر کردن از تعقیب داریوش برای نجات جنگاوران مقدونی تحت فرمان (یارمینون) نمود.

آتروپات پس از فرار داریوش مقاومت را صلاح ندید و بی‌طرفی اختیار کرد، او پس از پیروزی اسکندر به حضور او نرسید و پنهانی بدون تظاهر به سر و سامان دادن نیروها و استحکام بخشیدن بموقعیت نظامی خود پرداخت، تا نتیجه تعقیب داریوش در شرق معلوم و مسئله به اصطلاح روشن گردد.

دو سال بعد از مرگ داریوش سوم در سال (۳۳۰ - ق، م) اسکندر حکومت آتروپات را بر سرزمین ماد تأیید کرد و در حقیقت وضعی را که عملاً حاکم بود، جنبه قانونی داد و نخواست در درگیری و نبرد با سوار نظام نیزه دار مادی چنانکه مورخین نوشته‌اند بر سوار نظام آشوری از هر حیث برتری داشته خون سپاه مقدونی ریخته شود و این تجربه را در نبرد رویاروی با سواران ماد آزموده بود.

دیاکونوف در تاریخ ماد با اشاره به این انتصاب می‌نویسد به احتمال قوی آتروپات در آغاز مایل بود با اسکندر دست و پنجه نرم کند ولی در آزمون برای انجام خواسته خویش قادر نبود و اقداماتی برای جلب نظر اسکندر انجام داد. آتروپات با استفاده از موقعیت خود و در نتیجه استفاده از فرصتی که با مرگ اسکندر به دست آمده بود در ماد کوچک که بعدها بنام وی آتورپاتکان نامیده شده و تسلط عملی بر آن داشت، دولت مستقلی بنیان نهاد.

هنگامی که در سال (۳۲۱، ق، م) بار دیگر متصرفات اسکندر را تقسیم کردند، از ماد کوچک ذکری به میان نیاوردند. این ناحیه در حقیقت در آن روزگار از متعلقات مملکت تحت فرمان جانشینان اسکندر یا سلوکی‌ها محسوب نمیشد، آتروپات بدین ترتیب بنیان‌گذار مملکتی شد که از آن زمان به بعد همواره بنام او آتروپاتکان یا به

اصطلاح امروزی آذربایجان نامیده شد.

استرابون جغرافی نگار و مورخ یونانی که در عصر ظهور حضرت مسیح (ع) بوده می نویسد: آتروپات نام پادشاهی است که کشور آتروپاتن را مستقل ساخت و خاندان آتروپات تا این تاریخ (مقصود ظهور حضرت مسیح (ع) می باشد) در آنجا ساکنند و رو به افزایش دارند زیرا که از حسن اتفاق اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و بابل وصلت کرده اند و در این اواخر با شاهزاده خانم های اشکانی نیز عقد ازدواج بسته اند. استرابون انقراض دولت هخامنشی را با آغاز حکومت مستقل آتروپات مقارن و مربوط دانسته است.

در جریان نبرد قدرت بین بازماندگان اسکندر، آتروپات در ماد کوچک از چنان موقعیت مستحکمی برخوردار بود که پس از مرگ اسکندر هر آشوبی که در ساتراپ نشین های مختلف رخ می داد، فرزندان آتروپات همچنان بر ماد کوچک حکومت می کردند و از آن پس به احترام آتروپات سرزمین ماد کوچک، آتروپاتن نامیده می شد. جالب توجه است که ماد کوچک نخستین کشور شرقی بود که استقلال خویش را در برابر فاتحان یونان و مقدونیان باز یافت و اولین نشانه عکس العمل ایرانیان در مقابل یونانیان بشمار می رود.

دیاکونوف در تاریخ ماد می نویسد: شکی نیست که آتروپات مردی با استعداد و با شهامت بود و اگر نیروهای مشخصی را در میان اقوام و قبایل ماد وادار به اقدام نمیکرد، هیچ یک از شایستگی ها و استعداد های شخصی او نمی توانست کشور مستقل ماد (آتروپاتن) را بوجود آورد.

دولت و مردم آتروپاتن در تمام دوران حکومت سلوکیان با چنگ و دندان از استقلال خود دفاع کردند و به هر قیمتی بود راه بر استیلای بیگانه بستند و استقلال خود را همچنان حفظ نمودند.

استرابون می نویسد: کشور آتروپاتن از نیروی نظامی نیرومندی برخوردار است که نباید آنرا دست کم گرفت و می تواند ده هزار نفر سوار نظام و چهل هزار نفر پیاده

بمیدان جنگ بفرستد. درست است که مردم آتروپاتن همسایگان نیرومندی چون ارمنی‌ها و پارت‌ها دارند و گاهی پاره‌ای از خاکشان بریده می‌شود، اما آنچه از آنان ربوده شود، پس می‌گیرند، چنانکه سیمباسه (سومباسه) را که به دست ارمنی‌ها افتاده بود، دیگر بار باز یافتند، آنان با قیصر روم دوست هستند و پارت‌ها را نیز بزرگ می‌دارند.

اکثر آداب و رسوم که مادیها دارند در میان ارامنه نیز دیده می‌شود، در واقع مادیها آموزگار ارامنه بوده‌اند، چنانکه آموزگار پارسی‌ها نیز می‌باشند.

دلیل این امر یعنی تقلید پارسیان از مادیها آنست که در همه ولایت پارس پوشیدن قبای دراز که مختص مادیها بوده معمول شده است، همچنین مسابقات تیراندازی و سوارکاری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان مسلماً همه این رسوم از مادیها به پارسیان انتقال یافته است، حتی لباس سپاهیان را از مادیها اقتباس کرده‌اند.

سوارنظام ماد چنانکه مورخین نوشته‌اند بر سوارنظام آشور از حیث هنرمندی (و تاکتیک نبرد) برتری داشت زیرا سوارکاران مادی در حال حرکت اسب بتاخت چه درحین حمله و چه درحال جنگ و گریز با کمال مهارت تیر می‌انداختند و اسبهای مادیها از حیث طاقت و بردباری و قشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بود، نشان قوچ در سپاه مادیها بعنوان آرم و علائم نظامی بکار می‌رفته و جنگجویان و سربازان را قوچی می‌نامیدند، هنوز هم در بعضی از قبرستانها مجسمه قوچ سنگی دیده می‌شود که نشانگر قبرستان رزمندگان و شهدای راه وطن می‌باشد و به احترام شهدا قبرستان آنان را در بهترین نقاط شهر و در مراکز پر جمعیت احداث می‌کردند که شجاعت و فداکاری آنان که روی سنگ قبرشان حک شده بود، پیوسته در مد نظر آیندگان قرار گیرد. بطوریکه از قرائن پیداست، شاهان پارس شکل گاوبالدار را که از اعتقادات مذهبی هندوها بود، مظهر قدرت و عظمت می‌پنداشتند و در اغلب سرستون‌های کاخ سلطنتی پارس دیده می‌شود.^۱

نام آذربایجان و وجه تسمیه آن:

هرودت مورخ یونانی که بعنوان پدر تاریخ معروف شده می نویسد: اقوام آریائی وقتی به فلات ایران زمین مهاجرت کردند، بتدریج به دسته‌هائی تقسیم شدند و نواحی مختلف ایران را اشغال کردند مهمترین این اقوام آریائی، مادیها، پارسها و پارتها بودند که به تشکیل دولتی بزرگ پرداختند.

نخستین قومی که در این راه گام برداشت، مادیها بودند که در ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد بتاسیس دولت ماد (در سرزمین آذربایجان و کردستان ایران) پرداختند، پادشاهان ماد اقوام مختلف آریائی را دور خود گرد آورده و دولتی نیرومند بنیاد نهادند که در دنیای قدیم پایه گذار تمدن و فرهنگ باستانی ایران زمین گردید.

در میان ایالت‌های ایران شاید نام کمتر یکی به اندازه نام آذربایجان به گوشها آشنا باشد، نام آذربایجان از حدود (۲۴۰۰) سال پیش از مشهورترین نامهای جغرافیای ایران بود که در هر دوره با یکرشته حوادث مهم تاریخی توأم بوده است، آذربایجان در دوره هخامنشیان و قبل از آن بنام کشور ماد نامیده می شد و از مهمترین ساتراپ نشین کشور بشمار می رفت.

اگر در کتابها جستجو نمائیم همواره این نام را به شکلهای مختلف خواهیم یافت. آذربایگان، آذربادگان، آذربایجان هر سه شکل در کتابهای فارسی معروف است، فردوسی آنرا آذرآبادگان آورده است.

از اینجا بتدیر آزادگان بیامد سوی آذرآبادگان

به یکماه در آذرآبادگان ببودند شاهان و آزادگان

عربها آنرا آذریجان می خوانند در کتابهای ارمنی زیان (آذربایاقان) و

(آذرباداقان) هر دو را نگاشته‌اند در کتابهای قدیمی فهلوی (آتورپاتکان) آمده است. درباره نام آذربایجان نوشته استرابون جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و درست تر است بنا به نوشته او چون دوره سلطنت هخامنشیان پایان آمد و اسکندر مقدونی به ایران دست یافت، سرداری بنام آتروپات در سرزمین ماد برخاسته و آن سرزمین را از افتادن به دست یونانیان نگهداشت و آن سرزمین بنام او آتروپاتکان خوانده شد.

مردم، آتروپات را به شاهی انتخاب کردند و او سرزمین خود را مستقل ساخت، استرابون که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان (نزدیک به ولادت عیسی مسیح ع) نوشته می‌گوید: هنوز جانشینان آتروپات هستند و استقلال دارند و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و اشکانیان و حکمرانان سوریه خویشی کرده‌اند (ادوین رایت) روز مرگ اسکندر را روز تولد آتروپاتکان دانسته در پاسخ آنهائی که درگرفته شدن نام آذربایجان از نام آتروپات تردید کرده‌اند می‌گوید: که چنین تردیدهائی بی پایه و اساس است، زیرا هیچ نوع نشانی از این نام در دوره پیش از اسکندر دیده نشده است. (ادوین رایت) پیدایش این نام را نخستین بار با بر افتادن دولت هخامنشی و آغاز حکومت مستقل آتروپات مقارن و مربوط دانسته است، از اینجا وجه تسمیه آذربایجان روشن می‌شود که شکل نخست و دیرین آن آتروپاتکان بود، سپس این نام آذربادگان و پس از آن آذربایجان گردیده است.^۱

زبان آذربایجانی:

بدیهی است که زبان هیچیک از ملتها و اقوام از ابتدای تکوینشان بصورت

۱- استرابون، بند اول، فصل ۱۲ کتاب ۱۱، آتورپاتکان
دانشنامه ایران و اسلام، جلد یکم، صص ۲-۵۲.
آتورپاتکان، اسماعیل دیباچ، ۱۳۵۰-۱.
دکتر حسینی ستوده آتورپاتکان، ۱۳۵۱، ص ۱۷۷
آتورپاتکان، دکتر جمال‌الدین فقیه، ۱۳۴۶-۱.

امروزی نبوده و زبان مردم ایران باستان نیز واژه‌هایی غیر از واژه‌های امروزی داشته است.

آریائی‌های ایرانی پس از استقرار و تشکیل سازمانهای مذهبی و اجتماعی دوران خود، اساس تمدن و فرهنگ اوستائی را بنیاد نهادند، اما بخش اعظم فرهنگ و ادبیات اوستائی در طول زمان در پی حوادث گوناگون از بین رفت، آنچه باقی ماند کم و بیش دستخوش تجدید نظر طلبی رهبران زرتشتی گردید، با اینهمه از نظر میراث فرهنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

به شهادت برخی از مورخان قدیم، مردم ماد و پارس در آن روزگاران باستانی به زبان آریان و فهلوی سخن می‌گفتند و اقوام ماد و پارس و پارت از یک نژاد بوده و قرابت بسیار نزدیکی داشتند، کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌های موجود مؤید این نظریه می‌باشند.

معلوم و مشخص نیست چه تغییرات و تحولاتی سبب گردید که دو ملت ماد و پارس زبان مشترک آریان و فهلوی را ترک گفته و هر کدام به زبان غیر فهلوی تکلم نمایند و این نکته ایست سؤال برانگیز، جای بسی تأسف است که هیچکدام از این دو قوم ماد و پارس قادر نیستند کتیبه‌هایی که در تخت جمشید و شوش و بیستون به دست آمده و به زبان مردم این مرز و بوم نگاشته شده است قرائت کنند و باستان‌شناسان فرانسوی بایستی بیایند و زبان خودمان را برای ما ترجمه کنند.

برخی از مورخین زبان ایرانی را از ریشه زبان هندو اروپائی می‌دانند و زبان ترکی ایرانی را زبان اقوام مهاجر می‌شمارند. اگر ترکی زبانان مهاجر باشند، هندو اروپائی زبانها نیز بومی این سرزمین نبوده‌اند.

ریشه زبان ترکی آذری مربوط به مادها است که در اثر گذشت زمان تحت تأثیر زبانهای فارسی و ترکی آسیای مرکزی قرار گرفته، زبان مادی قبل از اسلام تغییر چندانی نیافته ولی تکامل و تحول پیدا کرده بود، بعد از ظهور اسلام تحت تأثیر زبان عربی قرار گرفته است.

در این میان کسانی نیز بوده اند که ریشهٔ زبان آذری باستانی را فارسی و هندو اروپائی نمیدانند مانند: خطیب تبریزی - ناصر خسرو - حکیم نظامی - یاقوت حموی - مسعودی و غیره

م، ع، فرزانه در مقدمه واژه نامهٔ ترکی آذربایجانی می نویسد: پدیدهٔ استقرار و اشاعهٔ یک زبان در یک سرزمین به حساب از بین رفتن زبان قبلی ساکنان آن سرزمین و یا احیاناً تحلیل یافتن آن در زبان جدید مسئله ایست که در تاریخ کوچ و استیلا و اسکان اقوام و قبایل به کرات اتفاق افتاده و تاریخ سرزمین ها و ملل امروزی در ادوار مختلف بخصوص در دوران مهاجرت های قومی شاهد دگرگونیها بوده اند، چیزی که در حدوث این دگرگونی و تغییر و تبدیل مهم است، پذیرفتن آن بعنوان یک واقعیت تاریخی و در صورتی که بخواهیم مدارک لازم در اختیار داشته باشیم، تحقیق و بررسی این اصل است که این دگرگونی به چه شکل و صورتی انجام پذیرفته و تأثیر متقابل عناصر این زبانها یعنی زبانی که از میان رفته و زبانی که جایگزین آن شده چگونه بوده است؟

زبان فارسی و ترکی ایرانی در طول زمان تغییرات بسیار بخود دیده اند و واژه های جدید و جدیدتری داخل آنها شده است. برای زبان فارسی واژه های هندی، اروپائی، پشتوئی، افغانی و واژه های زبان دری داخل گشته و پس از تسلط اعراب که حدود دویست سال ادامه داشته در زبان فارسی تأثیری فراوان گذاشته است بعنوان مثال: توقف مطلقاً ممنوع - وزیر امور خارجه - شرکت انحصار دخانیات با مسئولیت محدود.

ملاحظه می شود که در عبارات بالا تنها در جملهٔ آخری کلمهٔ (با) فارسی بوده و بقیهٔ کلمات عربی است، بهمین نسبت در زبان ترکی ایرانی نیز تغییراتی در طول تاریخ بوجود آمده است و زبان ترکی اصیل ایرانی را که ریشهٔ واژه های ماد باستان در آن دیده می شود باید در نواحی مغان و خلخال و اهر در میان زبانهای (تاتی) و (هرزندی) جستجو کرد.

از طرفی در آغاز پیدایش واژه ها در مکالمات تعداد آنها بسیار کم بوده و از حدود

پانصد الی ششصد کلمه تجاوز نمیکرد و آموختن و یاد گرفتن آنها برای هر قومی سهل و آسان بوده است، نخست تمام جهانیان را یک زبان و یک لغت بود.

پس از مهاجرت طوایف و قبایل به سرزمین‌های دور در اثر عدم تکافوی مراتع موجود و کثرت نفوس که منبع و چشمه جوشان آن آسیای مرکزی بوده و دگرگونی اوضاع اقلیمی و نیز برای یافتن فضای حیاتی مساعدتر جهت تأمین زندگی بهتر و در نتیجه جدائی آنها از یکدیگر، فرهنگ و آداب و رسوم آنها نیز تغییر یافت و بتدریج واژه‌های دیگر و جدید نسبت به نیازمندیهای روزافزون و شرایط محیط زیست پدید آمد، بطوریکه کتاب آسمانی (تورات) که کتابی است قدیمی و نسبتاً قطور در حدود پنجهزار لغت دارد در حالیکه قرآن کریم که پس از تورات و انجیل و بعد از گذشت حدود سه هزار سال نازل گردیده دارای دوازده هزار واژه می‌باشد و نیز فرهنگ معین که معتبرترین فرهنگ فارسی می‌باشد، و مجموعه‌ای از لغات فارسی - عربی - ترکی و فرانسویست جمعاً از هشتاد هزار واژه تجاوز نمیکند در حالیکه اگر به فرهنگ لغات کشور فرانسه امروزی نظری بیفکنیم خواهیم دید که تنها برای اسامی گیاهان و گلها و نباتات طبی حدود یک میلیون و سیصد هزار واژه جدید دارد.

در اینجاست که خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: خدا تمام اسامی موجودات را به آدم آموخت. سورة بقره، آیه ۳۱.

البته لغات مترادف و هموزن در زبانهای مختلف بخصوص زبان ملتهای همسایه وجود داشته و تغییرات کوچکی در چگونگی آنها پیدا شده ولی بکلی از میان نرفته است، بعنوان مثال کلمه (برو) در زبان فارسی تبدیل شده در گیلکی به (بوشو) و در زبان سمنانی به (بشه) و در زبان کردی به (بچو)، کلمه (گند) در زبان ترکی ایرانی یعنی (برو) هیچگونه تغییری نیافته و وجه مشترکی با واژه‌های مزبور ندارد. یا کلمه (ایست) در زبان فارسی با کمی تغییر در زبان روسی بصورت (ایستوی) در آمده و در زبان کردی بصورت (راویستا) دیده می‌شود، همچنین کلمات (پدر، مادر) در زبان انگلیسی و آلمانی بصورت (فادر - مادر) مشاهده می‌شود.

با تمام این تفصیل این قسمت را بایستی متذکر شد که مدارک تاریخی مستند و کافی در دست نیست تا معلوم شود چه عامل مؤثری برای تغییر زبان آذربایجانی وجود داشته است و بعنوان شاهد اضافه می کنند که جمعیت قلیلی از ارامنه که از چهار قرن پیش در اصفهان ساکن شده و در میان فارسی زبانان بسر می برند، پس از گذشت چهار صد سال هنوز کوچکترین تغییری در زبان و آداب و رسوم آنان بعمل نیامده است، همچنین قوم پارس و زبان فارسی با آنهمه دولتهای ترک زبان در ایران مانند:

سلسله غزنویان از سال	۵۹۸ - ۳۵۱ هجری قمری
سلسله سلجوقیان از سال	۵۹۰ - ۴۲۹ هجری قمری
اتابکان آذربایجان از سال	۶۲۲ - ۵۴۱ هجری قمری
سلسله ایلخانیان از سال	۷۸۴ - ۶۲۶ هجری قمری
سلسله تیموریان از سال	۹۱۳ - ۷۷۱ هجری قمری
قره قویونلو و آغ قویونلو از سال	۹۰۷ - ۸۰۹ هجری قمری
سلسله صفویان از سال	۱۱۴۸ - ۹۰۶ هجری قمری
افشاریان از سال	۱۱۶۰ - ۱۱۴۸ هجری قمری
قاجاریه از سال	۱۳۴۴ - ۱۲۰۵ هجری قمری

تغییر نیافته در حالیکه تمام پادشاهان ترک زبان سلسله های یاد شده بالا در مناطق فارس نشین با کمال قدرت حکومت می کردند، قاعدتاً می بایستی زبان و آداب فارسی زبانان بکلی دگرگون شود.

با این تفاسیر چگونه ممکن است زبان چند میلیون آذربایجانی با آمدن عده ای ترک مهاجر، تغییر یافته و به زبان ترکی امروزی تبدیل شود؟ حتی در زمان حمله اسکندر مقدونی و جانشینان فاتح وی نیز تغییراتی در زبان و آداب و رسوم آذربایجان آن روز بوجود نیامد و کلمه آذربایجان خود دلیل این ادعا می باشد.^۱

۱- تاریخ عمومی ایران - عباس پرویز.

تاریخ مفصل ایران - سایکس

تاریخ ایران باستان (مشیرالدوله) ص ۲۰۶

تاریخ ایران باستان (پیرنیا) ص ۲۲۰

تاریخ رضائیه (ارومیه) - احمد گاوایان پور

اصول و قواعد زبان ترکی آذری:

قوانین ذاتی و اصلی هر زبان با پیدایش اشکال صوتی و لغات بنیادی آن زبان بوجود می‌آیند، این قواعد از روزیکه زبان بعنوان وسیله مکالمه افکار و مقصد بکار رفته، وجود داشته است.

زبان نگارش هر قومی، زبان مدنیت و فرهنگ و ادبیات آن قوم محسوب می‌شود و از این جهت به آن، زبان ادبی نیز می‌گویند.

اصالت یک زبان افزون بر قبول یا عدم قبول لغات بیگانه در استحکام ساختمان و چوب بست لغات بنیادی و استواری قواعد داخلی آن است، در صورت قبول لغات بیگانه، آنرا بصورت مواد خام پذیرفته و وادار به پذیرش قواعد گرامری خود می‌کند، لغاتی که با این شکل وارد زبان می‌شوند، با قواعد خاص زبان تطبیق یافته و به اصطلاح قبول تابعیت می‌نمایند و خللی بر استقلال زبان وارد نمی‌آورند.

یکی از حساسترین و مهمترین رموز زبان تورکی طرز تلفظ صحیح حروف صدادار آنست که تلفظ غیر صحیح هر یک از این حروف باعث تغییر کلمه و معنای آن می‌گردد.

زبان تورکی همانند زبان فارسی دارای ۳۲ حرف است و تعداد (۹) حرف آن صدادار هستند که به دو گروه، حروف صدادار قوی و حروف صدادار ضعیف تقسیم می‌شوند.

حروف صدادار در کلمات و جملات و عبارات نقش تعیین کننده‌ای را بازی می‌کنند و همانند موتوری می‌مانند که ماشین را بحرکت در می‌آورد. اگر حروف صدادار نبود، کلمات هرگز قادر بحرکت نبودند، زیرا حروف صدادار هستند که با نفوذ در لابلای کلمات و جملات به آنها نرمش داده و قادر بحرکت می‌سازند. در واقع حروف صدادار به کلمات جان تازه می‌بخشند.

بدیهی است هر زبانی که حروف صدادار بیشتری داشته باشد، پرتحرک تر و روشن تر و پرمعنادتر می‌گردد و از این نقطه نظر، زبان ترکی ایرانی غنی و پرمایه می‌باشد.

الف - حروف صدادار قوی:

- ۱ - آ - مانند: آدام (آدم) جمعی آداملار - آلماق آمیشام (گرفته‌ام)
 ۲ - او (کوتاه) مانند: دوز (نمک) = دوزلار - اوچ اوچموشام (پریده‌ام)
 ۳ - او - مانند: اوْد (آتش) جمعی اوْدلار اوّل اوّلموشام (شده‌ام)
 ۴ - ای (کوتاه): قیش (زمستان) = قیشلار - قیلماق قیلیمشام (ادا کرده‌ام)

ب - حروف صدادار ضعیف:

- ۱ - آ - مانند: آل (دست) جمعی اللر اک اکمیشم (کاشته‌ام)
 ۲ - ا - مانند: ائو (خانه) جمعی ائولر ائيله ائيلمیشم (کرده‌ام)
 ۳ - اُ، ائو = اُردک = اُردک لر ئول ئولموشم (مرده‌ام)
 ۴ - او (کشیده): اوز (صورت) = اوزلر دوز دوزموشم (چیده‌ام)
 ۵ - ای (کشیده): بیر (یک) = بیرلر گیر گیرمیشم (پوشیده‌ام)

چگونگی تشخیص حروف صدادار قوی از ضعیف در جمله از فعل ماضی نقلی و نیز از طرز جمع بستن اسماء به آسانی معلوم و مشخص می‌گردد.

حروف صدادار قوی در جمع (لار) بخود می‌گیرند و به (ق) ختم می‌شوند مانند:

باغ - باغلار، باغلیق

حروف صدادار ضعیف در جمع (لر) بخود می‌گیرند و به (ک) ختم می‌شوند،

مانند: بیر - بیرلر، بیرلیک

هنگام تلفظ کلمات میزان باز و بسته شدن لبها و دهان بسیار حائز اهمیت است،

بکلمات زیر توجه کنید:

اوزوم	انگور	دوز	نمک
اوزوم	قطع می‌کنم	دوز	درست

اوزوم	شناکنم	دوز	بچین
اوزوم	صورتتم	دؤز	صبرکن
اؤزوم (ئوزوم)	خودم	دوز	راست

قانون هم آهنگی حروف صدا دار:

اصل هماهنگی حروف صدا دار یکی از بر جسته ترین ویژگیهای صوتی زبان تورکی است، بموجب این اصل نخستین حرف صدا دار قوی یا ضعیف در کلمه، حروف صدا دار بعدی را نیز از همان گروه خواهد کرد و حروف صدا دار قوی و ضعیف داخل هم نخواهند شد، این قاعده در دستور زبان تورکی بنام قانون هم آهنگی نامیده می شود، مانند:

آدام - آداملار - آداملاردان - آداملارا.

دفتر - دفترلر - دفترلردن - دفترلره.

گورور - گورونور - گورورسونوز - گورونوردو.

اسم:

اسم از مهمترین اجزای تشکیل دهنده کلام است و برای نامیدن موجودات جاندار و جامد و پدیده ها و مفاهیم علمی و ادبی بکار می رود، مانند: سو (آب) تورپاق (خاک) اؤد (آتش) یئل (باد)

مصدر:

مصدر از افزودن (ماق) و (مک) در آخر فعل امر بعمل می آید، مانند: قاقماق (دویدن) گلکمک (آمدن)

اسم مصدر:

اسم مصدر دارای چهار علامت می باشد و عبارتند از: (لیق، لوق، لیک، لوک) که

به آخر اسم افزوده می‌شود، مانند: آی، آیلیق، دؤن، دؤنلوق - گون، گونلوك - دفتر، دفترلیک.

اسم فاعل:

اسم فاعل اسمی است که بر انجام دهنده کاری دلالت کند، مانند: ووران (ضارب) ئولدورن (قاتل) - قاچان (دونده)

اسم مفعول:

اسم مفعول اسمی است که کاری بر او واقع شده است، مانند: وورولان (کتک خورده) - ئولن (مرده) - قاچیلان (فراری شونده)
اسم از نظر ساختمان بر سه نوع است: ساده، ترکیبی، مرکب.

۱- اسم ساده:

اسم ساده اسمی است که از یک کلمه تشکیل شده باشد، مانند: آی (ماه) - گون (خورشید) - گوئی (آسمان)

۲- اسم ترکیبی:

اسم ترکیبی اسمی است که از ترکیب ریشه و پسوند تشکیل شده باشد، مانند: دؤنلوق (پیراهن) - دمیِرچی (آهنگر) - توخوجو (بافنده)

۳- اسم مرکب:

اسم مرکب اسمی است که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل شده باشد، مانند: آجی چای (تلخ‌رود) - واریوخ (داروندان) - قیرخ آیاق (هزارپا)

حالات اسم:

۱- حالت فاعلیت:	آتا گلدی	احمد گلدی
۲- حالت مفعول به:	آتا یادئدیم	احمد ده دئدیم
۳- حالت مفعول الیه:	آتانی گؤزدوم	احمدی گؤزدوم
۴- حالت مفعول فیه:	آتادا وارایدی	احمد ده وارایدی
۵- حالت مفعول عنه:	آتادان آلدیم	احمد دن آلدیم
۶- حالت اضافهٔ ملکی:	آتانین حقّی	احمدین حقّی

کلمه (آتا) چون با حرف صدادار قوی خاتمه یافته لذا در مفعول الیه حرف (ن) و در مفعول به حرف (ی) و در حالت اضافی ملکی حرف (ن) بخود گرفته است.

جمع اسماء:

در زبان تورکی هر وقت تعداد از یک بیشتر باشد علامت جمع بخود می گیرد. و علامت جمع در تورکی دو شکل (لار) و (لر) می باشد.

اسمائی که حروف صدادار آخر آنها حرف قوی باشد در جمع (لار) بخود می گیرد و اسمائی که حروف صدادار آخر آنها حرف ضعیف باشد در جمع (لر) بخود می گیرد مانند:

کتاب - کتابلار	مداد - مدادلار	چراغ - چراغلار
دفتر - دفترلر	قلم - قلملر	پنجره - پنجره لر

پسوندها:

پسوندها ترکیباتی هستند که بخودی خود فاقد معنا و مفهوم می باشند و تنها با پیوستن به آخر اسامی و افعال دارای معنا و مفهوم خاصی می گردند و تعداد آنها بسیار است و ما، در اینجا به دو نوع آن می پردازیم.

الف - پسوندهائی که به آخر ریشه های اسمی می پیوندند مانند: باش - باشلیق

(کلاه) آغاج (درخت) - آغاجلیق (درخت زار)

ب - پسوندهائی که به آخر ریشه‌های فعلی می‌پیوندند، مانند: بیلگین، یاپیشقان،

ایچگی.

ضمیر:

ضمیر کلمه ایست که در جمله بجای اسم می‌نشیند و از تکرار آن جلوگیری

می‌کند، مانند: حسن گلدی (حسن آمد) - او گلدی (او آمد) - علی گتندی (علی رفت) -

او گتندی (او رفت)

ضمایر دارای انواع مختلف زیر هستند:

۱- ضمایر شخصی:

ضمایر شخص، ضمایری هستند که در کلام مفهوم عمومی شخص را بیان

می‌دارند و عبارتند از: من - سن - او - بیز - سیز - اونلار.

ضمایر شخصی هنگام صرف حالات تصریفی اسم را قبول می‌کنند:

حالت فاعلیت	من	سن	او	بیز	سیز	اونلار
مفعول به	منه	سنه	اونا	بیزه	سیزه	اونلارا
مفعول الیه	منی	سنی	اونو	بیزی	سیزی	اونلاری
مفعول فیه	منده	سنده	اوندا	بیزده	سیزده	اونلاردا
مفعول عنه	مندن	سندن	اوندان	بیزدن	سیزدن	اونلاردان
حالت اضافی	منیم	سنین	اونون	بیزیم	سیزین	اونلارین

ضمایر منعکسه یا مشترک:

ضمایری هستند که عمل انجام شده بخود فاعل برمی‌گردد، مانند:

من ئوزوم	بیز ئوزوموز
سن ئوزون	سیز ئوزونوز
اوئوزی	اونلار ئوزلری

ضمایر اشاره:

ضمایری هستند که برای نشان دادن دوری یا نزدیکی موجودات بکار می‌رود، این ضمایر در قبول پسوندهای جمع از اسم پیروی می‌کنند.

ضمایر اشاره اگر با اسم بیایند (اسم اشاره) و اگر با ضمیر بیایند (ضمیر اشاره) نامیده می‌شوند.

حالت فاعلیت	بو	بونلار	او	اونلار
مفعول به	بونا	بونلارا	اونا	اونلارا
مفعول الیه	بونو	بونلاری	اونو	اونلاری
مفعول فیه	بوندا	بونلاردا	اوندا	اونلاردا
مفعول عنه	بوندان	بونلاردان	اوندان	اونلاردان
حالت اضافی	بونون	بونلارین	اونون	اونلارین

ضمایر استفهام:

ضمایری هستند که هویت اشخاص و اشیاء را بطریق پرسشی تعیین می‌کنند، مانند:

حالت فاعلیت	کیم	کیملر	نه	نه لر	هانسی	هانسیلار
مفعول به	کیمه	کیملره	نه یه	نه لره	هانسینا	هانسیلارا
مفعول الیه	کیمی	کیملری	نه یی	نه لری	هانسینی	هانسیلاری
مفعول فیه	کیمده	کیملرده	نه ده	نه لرده	هانسیندا	هانسیلاردا
مفعول عنه	کیمدن	کیملردن	نه دن	نه لردن	هانسیندان	هانسیلاردان
حالت اضافی	کیمین	کیملرین	نه یین	نه لرین	هانسینین	هانسیلارین

ضمایر نامعین:

ضمایری هستند که موجودات را بصورت نامعین نشان می دهند، مانند:
 بیری - پیریسی - آیری - آیریسی - ئوزگه - ئوزگه سی.
 ضمایر نامعین هنگام صرف حالات اسم را قبول می کنند.

ضمیر موصول (که - کی):

ضمیر موصول اسمی است نکره، بسبب جمله ای که بعد از آن می آید، معرفه می شود، مانند:
 گۆردوغون باغ (آن باغی را که دیدی) اوخودوغون کتاب، تانیدیغین تاری (آن خدائی را که می شناسی)

صفت:

صفت اسم را توصیف می کند و چگونگی اسم را بیان می دارد، در زبان تورکی صفت قبل از موصوف می آید و بصورت مفرد بکار می رود، مانند: اوجا داغ - اوجا داغلار. قیزیل گول - قیزیل گوللر. صفات در زبان تورکی همانند اسم از نظر ساختمان دارای اشکال ساده، ترکیبی و مرکب می باشند.

الف - صفات ساده یا مفرد - صفاتی هستند که تنها از یک ریشه تشکیل یافته اند، مانند:
 گوئی گوژ اوزون حسن، گۆزه ل قیز.

ب - صفات ترکیبی - صفاتی هستند که از پیوستن یکرشته پسوندهای توصیفی به آخر کلمات بوجود می آیند و دارای اشکال مختلف می باشند، مانند:

۱- شکل مثبت	صفالی باغ	داشلی یول	دوزلو بالیق
۲- شکل منفی	آناسیز اوشاق	سوت سوز اینک	پولسوز آدام
۳- شکل وابستگی	گویده کی اولدوز	چایدا کی بالیق	آغاجدا کی گیلای
۴- شکل منسوب	اورتانبی اوشاق	آغیمتیل پارچا	شعورلو اوشاق

۵- شکل تشدید	توتقون هاوا	کسگین قلیج	دولغون آدام
۶- اشکال مختلف	قیریق ایپ	دلیک قاب	یازلیق بوغدا

پ - صفات مرکب:

صفاتی هستند که از پیوستن صفت، اسم، قید، فعل و توالی آنها تشکیل می شوند، مانند: یاشیل باش صونا، اوزون بورون بالیق، آدلی سانلی آدام.

اقسام صفات:

صفات از نظر درجه به سه نوع صفت مطلق - صفت تفضیلی - صفت عالی تقسیم می شوند.

الف - صفت مطلق:

صفت مطلق همان صفت ساده است که بحالت مفرد و بدون مقایسه با صفات دیگر بیان می شود، مانند: یاخشی آدام - جوان اوغلان - تازا ماشین،

ب - صفت تفضیلی:

صفت تفضیلی که آنرا با صفت دیگر مقایسه می کنند، علامت آن در زبان تورکی (راق) و (داها) و (چوخ) است، مانند: یاخشی راق - داها یاخشی - چوخ یاخشی - دوم آغ - دومدوز.

پ - صفت عالی:

صفت عالی در مقایسه بین چند چیز که بر همه آنها برتری دارد بکار می رود و علامت آن در زبان تورکی (لاپ) و (ان) است، مانند: لاپ گوزهل - ان ایی، هامیدان گوزهل - گوزهلر گوزهلی.

صفات تکراری: مانند: قاپقارا - ساپساری - گوم گوی - ترمیز.

صفات وصفی: مانند: دوزگون آدام - اوتانماز آدام - یاشیل یارپاق.

صفات مشبهه: مانند: دئیه سن گلیر - اولماسین ییزی گوْره - ائيله بیل ئوزودور.

صفت لیاقت: مانند: یشمه‌لی آلما - تاماشالی باغ - ایچمه‌لی ایران.

صفت نسبی: مانند: تبریزلی علی - اورمولو عزت.

فعل

فعل کلمه‌ایست که برانجام کاری در یکی از سه زمانهای ماضی، مضارع، آینده دلالت کند.

فاعل آنست که بر کسی یا چیزی که فعل از او سرزده دلالت کند، مانند: یازان، قاچان، سینان، ووران

مفعول آنست که فعل بر او واقع شده باشد، مانند: نامه‌نی یازدیم، آلمانی یئدیم. افعال در زبان تورکی از نظر شکل ساختمان به سه گروه ساده، ترکیبی و مرکب تقسیم می‌شوند.

فعل ساده:

فعلی است که از یک ریشه تشکیل شده باشد، مانند: یاتماق - باخماق - آلماق - بیلیمک.

فعل ترکیبی:

فعلی است که با پیوستن به یک رشته پسوندهای توصیفی، کلمات ترکیبی بوجود می‌آورند:

الف - ترکیب با کلمات توصیفی، مانند: باشلاماق - برکیمک - قیزارماق.

ب - ترکیب با کلمات فعلی، مانند: آخان سو - آچیلان قاپی - اوخومالی کتاب.

فعل ماضی:

فعل ماضی کاری را که در گذشته انجام گرفته است، بیان می‌دارد. فعل ماضی در زبان تورکی برنه (۹) وجه است: ۱- ماضی مطلق، ۲- ماضی استمراری، ۳- ماضی نقلی، ۴- ماضی نقلی مستمر، ۵- ماضی بعید، ۶- ماضی ابعاد، ۷- ماضی التزامی، ۸- آینده در

گذشته، ۹- ماضی شرطی.

۱- فعل ماضی مطلق:

فعلی است که در زمان گذشته بطور ساده انجام گرفته است، مانند: من آمدم:

من گلدیم	بیز گلدیک
سن گلدین	سیز گلدیز - گلدینیز
او گلدی	اونلار گلدیلر

۲- فعل ماضی استمراری:

فعلی است که بر وقوع کار در گذشته بطور استمرار و مداوم دلالت کند، مانند: من

داشتم می آمدم:

من گلیردیم	بیز گلیردیک
سن گلیردین	سیز گلیردیز - گلیردینیز
او گلیردی	اونلار گلیردیلر

۳- ماضی نقلی:

فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و ممکن است مدتی جنبه نقلی و ادامه ای

داشته است، مانند: من آمده ام:

من گلیمیشم	بیز گلیمیشیک
سن گلیب سن	سیز گلیب سیز - گلیب سینیز
او گلیب دیر - گلیبدی	اونلار گلیب دیلر

۴- ماضی نقلی مستمر:

مانند: من می آمده ام:

من گلردیم	بیز گلردیک
سن گلردین	سیز گلردیز - گلردینیز
او گلردی	اونلار گلردیلر

۵- ماضی بعید:

فعلی است که در زمان گذشته دور انجام شده یا قبل از فعل ماضی انجام گرفته است، مانند: من آمده بودم:

من گلمیشدیم	بیز گلمیشدیک
سن گلمیشدین	سیز گلمیشدیز - گلمیشدینیز
او گلمیشدی	اونلار گلمیشدیلر

۶- ماضی ابعید:

فعلی است که در زمان گذشته بسیار دور یا قبل از فعل ماضی بعید انجام گرفته است، مانند: من آمده بوده‌ام:

من گلمیش ایدیم	بیز گلمیش ایدیک
سن گلمیش ایدین	سیز گلمیش ایدیز
او گلمیش ایدی	اونلار گلمیش ایدیلر

۷- ماضی التزامی:

فعلی است که همراه با شک و تردید انجام گرفته باشد، مانند: من آمده باشم:

من گلمیش اولسام	بیز گلمیش اولساق
سن گلمیش اولسان	سیز گلمیش اولساز - اولسانیز
او گلمیش اولسا	اونلار گلمیش اولسالار

۸- فعل ماضی آینده در گذشته:

مانند: قرار بود من بیایم:

من گله جک ایدیم	بیز گله جک ایدیک
سن گله جک ایدین	سیز گله جک ایدیز
او گله جک ایدی	اونلار گله جک ایدیلر

۹- فعل ماضی شرطی:

مانند: اگر من می آمدم:

من گل سئیدیم	بیز گل سئیدیک
سن گل سئیدین	سیز گل سئیدیز
او گل سئیدی	اونلار گل سئیدیلر

فعل مضارع:

فعلی است که بر انجام کاری در زمان حال و ادامه آن در زمان آینده دلالت کند و آن بر چهار نوع است: ۱- فعل مضارع ساده، ۲- فعل مضارع اخباری، ۳- مضارع استمراری، ۴- مضارع التزامی.

۱- فعل مضارع ساده:

فعلی است که در زمان حال بطور ساده انجام می گیرد، مانند: آیم - در واقع چون زمان در گذر است، لذا زمان حال ثابت وجود نخواهد داشت.

من گلم	بیز گله ک
سن گله سن	سیز گله سیز - سینیز
او گله	اونلار گله لر

۲- فعل مضارع اخباری:

یا آینده مجهول فعلی است که بر انجام کاری (در زمان مجهول) بطور یقین خبر دهد، مانند: من می آیم (خیلی خوب بعداً می آیم)

من گله رم	بیز گله ریک
سن گلرسن	سیز گله سیز - سینیز
اونلار گلرلر	

۳- فعل مضارع استمراری:

فعلی است که انجام کاری را بطور استمرار بیان می کند، مانند: من دارم می آیم.

من گلیرم	بیز گلیریک
سن گلیرسن	سیز گلیرسیز - سینیز
اونلار گلیرلر	

۴- فعل مضارع التزامی:

فعلی است که انجام کاری را با تردید و خواهش بیان می نماید، مانند: من بیایم:

من گلیم	بیز گله ک
سن گل	سیز گلین - گلیز
اونلار گلسین لر	

فعل زمان آینده:

فعلی است که انجام کاری را در آینده بیان می کند، مانند: خواهم آمد:

من گله جگم	بیز گله جه ایک
سن گله جکسن	سیز گله جکسیز
اونلار گله جکلر	

فعل امر:

فعلی است که بر انجام کاری بصورت دستور و حکم دلالت کند و انجام کاری را از کسی طلب نماید و فاقد زمان می باشد، مانند: برو، بخور، بخوان.

فعل امر بر دو نوع است: فعل امر حاضر، مانند: گل، گل گینن، یاز، یاز گینان.

فعل امر غایب، مانند: گره ک گلسین - گره ک یازسین، گره ک اوخوسون.

من یازیم بیز یازاق

سن یاز سیز یازین

او یازسین اونلار یازسینلار

فعل سببی:

فعلی است که انجام کاری را بنا به خواست کسی توسط شخص دیگری بیان می دارد، مانند: دادم سرم را اصلاح کردند.

من قیرخدیردیم بیز قیرخدیردیق

سن قیرخدیردین سیز قیرخدیردیز

او قیرخدیردی اونلار قیرخدیردیلار

فعل استفهامی (وجه استفهامی):

فعل مضارع سئوالی را وجه استفهامی گویند، مانند: آیا احمد می نویسد؟

آیا احمد یازیر؟

من یازدیم می؟ بیز یازدیق می؟

سن یازدین می؟ سیز یازدیز می؟

او یازدی می؟ اونلار یازدیلار می؟

فعل نفی:

فعلی است که از انجام کاری جلوگیری می نماید، مانند: نرو، نگو، نکن

من یازمارام	بیز یازماریق
سن یازمازسان	سبز یازمازسبز
او یازماز	اونلار یازمازلار

وجه شرطی:

فعلی است که انجام کاری را با شرط و شروط بیان می نماید، اغلب با کلمات: اگر، ممکن، هروقت، حتی، تا، همراه است، مانند: اگر گلسه دئیرم - بالینی هر وقت سودان توتسان تازادیر.

اگر من یازسام	اگر بیز یازساق
اگر سن یازسان	اگر سبز یازسانیز - یازاسیز
اگر او یازسا	اگر اونلار یازسالار

وجه التزامی:

فعلی است که وجوب کاری را بالاجبار بیان می دارد، مانند: من باید بروم - من

مجبورم بروم.

من گئتمه لی یم	بیز گئتمه لی یک
سن گئتمه لیسن	سبز گئتمه لیسبز
او گئتمه لیدیر	اونلار گئتمه لیدیلر

وجه وصفی:

یا صفات فعلی، افعالی هستند که انجام کاری را از نظر حرکت بیان می دارند،

مانند: باخان گوژلر - قوشا باخیشلار - یاتان اوشاق.

وجه مصدری یا اسم فعلی:

افعالی هستند که در جمله بصورت مصدر در می آیند و در معنا بصورت فعل بکار می روند، مانند: اگر آلمات اولسا آلارام - آچماق - آختاریش - گلش - اوتوروش - یثیش.

فعل لازم:

فعلی است که معنای آن به فاعل تمام می شود، مانند: احمد گلدی - حسن دئدی.

فعل متعدی:

فعلی است که معنای آن به مفعول تمام شود، مانند: احمد گوللره سو وئردی، عسکر توفنگین گوتوردی، علی آتی قوودی.

صیغه مبالغه:

فعلی است که بر شخصی که صفتی را بکثرت داراست دلالت کند، مانند: وورغون - سؤلغون - پوزغون.

صفت مشبهه:

صفت مشبهه چون با اسم فاعل مشابه است به آن صفت مشبهه گویند و بر شخص یا چیزی دلالت می کند که آن صفت را همیشه داراست، مانند: بیلگین - چالیشقان.

فعل کمکی: (ایمک)

این فعل تنها فعل بیقاعده زبان تورکی است که در نقش فعل کمکی در محیط

بسیار وسیع عمل می‌کند، به این ترتیب که گاهی با فعل قوی می‌جوشد و گاهی با فعل ضعیف می‌آید.

من ای‌دیم	بیزایدیک	من یورغونام	بیز یورغونوق
سن ای‌دین	سیزایدیز	سن یورغونسان	سیز یورغونسونوز
اوایدی	اونلارایدیلار	او یورغوندور	اونلار یورغوندولار

فعل معلوم:

فعلی است که فاعل آن معلوم و مشخص باشد، مانند: احمد مدادین سیندیردی.

فعل مجهول:

فعلی است که فاعل آن نامعلوم است و مشخص نیست، مانند: مداد سیندی، آما دریلدی، معمولاً آنرا به مفعول نسبت می‌دهند.

۱- زمان حال فعل مجهول:

من وورولورام	بیز وورولوروق
سن وورولورسان	سیز وورولورسونوز
او وورولور	اونلار وورولورلار

۲- ماضی فعل مجهول:

من وورولدوم	بیز وورولدوق
سن وورولدون	سیز وورولدونوز
او وورولدی	اونلار وورولدولار

۳- ماضی استمراری فعل مجهول:

من وورولوردوم	بیز وورولوردوق
---------------	----------------

سن وورولوردون	سيز وورولوردونوز
او وورولوردی	اونلار وورولوردولار

۴- ماضی نقلی فعل مجهول:

من وورولموشام	بیز وورولموشوق
سن وورولوبسان	سيز وورولوبسونوز
او وورولوبدی	اونلار وورولوبدولار

۵- ماضی بعید فعل مجهول:

من وورولموشدوم	بیز وورولموشدوق
سن وورولموشدون	سيز وورولموشدوز
او وورولموشدی	اونلار وورولموشدولار

۶- ماضی التزامی فعل مجهول:

من وورولموش اولسام	بیز وورولموش اولساق
سن وورولموش اولسان	سيز وورولموش اولسانیز
او وورولموش اولسا	اونلار وورولموش اولسالار

۷- ماضی شرطی فعل مجهول:

اگر من وورولموش اولسایدیم	اگر بیز وورولموش اولسایدیق
اگر سن وورولموش اولسایدین	اگر سيز وورولموش اولسایدیز

اگر او وورولموش اولسایدی اگر اونلار وورولموش اولسایدیلار

۸- زمان آینده فعل مجهول:

من وورولا جاغام	بیز وورولا جاییق
سن وورولا جاقسان	سیز وورولا جاقسی نیز
او وورولا جاقدی	اونلار وورولا جاقدیلا

*

من اؤلارام	بیز اؤلاریق
سن اؤلارسان	سیز اؤلار سینیز
او اؤلار	اونلار اؤلارلار

افعال مشارکه:

افعالی هستند که بر انجام کاری بوسیله دو یا چند نفر بالا شتراک دلالت می کند، مانند: آتماق - آتیشماق - اؤپمک - اؤپوشمک - سئومک - سئوشمک.

وجه حالت:

یا قیود فعلی، با پیوستن به پسوندهای حالت ایجاد می گردد، مانند: گلینجه - آلینجا دئدیگجه - دورارکن - گلرکن - سن بیله لی - قالخارکن.

قید:

قید کلمه ایست که فعل یا کلمه دیگری غیر از اسم را مقید می سازد و زمان و مکان و حالت و چگونگی آنرا بیان می دارد و به انواع زیر تقسیم می شوند:

۱- قیود زمان:

قیودی هستند که زمان وقوع فعل را بیان می‌دارند و دارای انواع ساده، ترکیبی و مرکب می‌باشند:

- الف - قیود زمان ساده: مانند: ایندی - هاچان - بایاق - سونرا - تئز - دونن - صاباح
- ب - قیود زمان ترکیبی، مانند: ایندی لیک - هله لیک - تئزدن - هرден - بیردن
- پ - قیود زمان مرکب، مانند: تئزتئز - گئج تیز - سحردن آخشاما - آخشام چاغی.

۲- قیود مکان:

قیودی هستند که مکان وقوع فعل را بیان می‌دارند و دارای انواع ساده و مرکب می‌باشند:

- الف - قیود مکان ساده، مانند: ایره‌لی - قاباق - دالی - ایچری - یوخاری - آشاغی
- ب - قیود مکان مرکب، مانند: هریرده، هریاندا، قاباقداء، یوخاریدا.

۳- قیود حرکت و حالت و چگونگی:

قیودی هستند که حالت و حرکات فعل را بیان می‌دارند و دارای انواع ساده، ترکیبی و مرکب می‌باشند:

- الف - قیود حرکت و حالت ساده، مانند: یاواش، گیزلین، یاخشی، سوار، پیاده، اوجوز.
- ب - قیود حرکت و حالت ترکیبی، مانند: یاواشجا، آستاجا، گیزلینجه، یاناک، اوجادان.
- پ - قیود حرکت و حالت مرکب، مانند: آستا آستا - آغیر آغیر - باشاباش، قاباق، قاباغا.

۴- قیود مقدار و کمیت:

قیودی هستند که مقدار و کمیت فعل انجام شده را بیان می‌دارند و به ساده، ترکیبی و مرکب تقسیم می‌شوند.

الف - قیود مقدار ساده - آز، چوخ، آرتیق، تک، جوت، نئچه، هئچ.

ب - قیود مقدار ترکیبی - دؤیونجا - ئولونجه، آزجا، تکجه، چوخلی.

پ - قیود مقدار مرکب - بیره اوچ - یوزده اون.

نمونه‌ای از واحدهای معمول:

اوچ مثقال قیزیل	ایکی کیلو قویون اتی
بش باش اوکوز	ایکی نفر آدم
بیر قبضه تفنگ	بیر فروند طیاره (اوچاق)
بیر رشته کمر	بیر دستگاه ماشین
اوچ دانگ باغ	بیر دست لباس
ایکی کیسه اون	بیر تلیس بوغدا
بیر تیکه پارچا	اوچ جلد کتاب
بیر قواره پارچا	ایکی استکان چای
ایکی تخته فرش	ایکی متر موزائیک
اوچ دانا صندل	بیر قطعه یر
ایکی ورق کاغذ	اوچ جوت جوراب
بش سالخیم اوزوم	ایکی قوطی آلما
اون لیتر یاغ	ایکی هفته چوره ک

۵- قیود نفی:

عبارتند از: نه - خیر - یوخ - اصلاً، ابداً، هئچوقت.

۶- قیود استثناء:

عبارتند از: مگر، سوا، سوای، الا، مگرکه، اولماسین.

۷- قیود استفهام:

عبارتند از: هاچان - نه جور - هانکیسی - نیه، نیه بس، نه اوچون، آیا، هاچاغ.

حروف ربط:

یا حروف عطف کلماتی هستند که دو کلمه یا دو جمله را به یکدیگر مربوط می سازند و بر دو نوعند:

الف - حروف ربط مفرد، مانند: و، هم، ده، دا، یا، آنجاق، اما، مگر، بس، ایله، تا

ب - حروف ربط مرکب، عبارتند از: چونکه، هابئله، اونا گووره، حالبوکه، همیده،

بلکه.

اعداد:

۱- اعداد اصلی، عبارتند از: بیر، ایکی، اوچ، دؤرت، بئش، آلتی، یئددی - سگگیز.

۲- اعداد ترتیبی عبارتند از: بیرینجی، ایکینجی، اوچونجی، دوردونجی، بئشینجی.

۳- اعداد ترکیبی عبارتند از: اون بیر، بیر می ایکی، اؤتوزبئش، قیرخ آلتی، اللی بیر

۴- اعداد توزیعی عبارتند از: بیر بیر، ایکی ایکی، بئش بئش، اون اون. عدد ۳/۱۵.

اوچ تمام یوزده اون بئش.

۵- اعداد کسری عبارتند از: یاریم، دؤرتده بیر، بئشده بیر (خمس) یوزده اون.

۶- اعداد مبهم عبارتند از: نئچه، نه قدر، چوخلی، آزاراق.

وقتی اعداد قبل از اسم واقع شوند، علامت جمع قبول نمیکنند مانند: بئش اوتاق،

اوچ اوشاق، اگر به تنهایی بکار روند علامت جمع می گیرند، مانند: یوز لرله شاگرد گلدی.

اسمی که بعد از اعداد بیاید علامت جمع قبول نمیکند، مانند: آغاجدان آلتی قوش اوچدی.

حروف اضافه:

حروفی هستند که به کلمات اضافه شده و نسبت بین دو کلمه را نشان می دهند و کلمه را متمم قرار می دهند مانند: علی بازاردان گلدی - دان حرف اضافه است و بازار را متمم فعل (گلدی) می نامند.

حروف اضافه را بدو دسته ساده و مرکب تقسیم می کنند:

الف - حروف اضافه ساده - مانند: دان - دن - دا - ده - گۆره - قاباق - اما - ولی - تا
ب - حروف اضافه مرکب، مانند: اوصورتده، بو حالدا، اونا گۆره، اونون اوچون.

کلمه

کلمه لفظی است که از دو یا چند حرف ترکیب شده، معنا و مفهوم خاصی را بیان می دارد، مانند: ائو - شهر - خیابان - آغاج - دریا.

جمله

جمله عبارتست از مجموع کلماتی که رویهم معنای کاملی را بیان نمایند، مانند:
علی منیم قارداشیم دیر. حسین منیم یولداشیم دیر.

اقسام جمله:

جمله از نظر ارکان بر دو قسم است: جمله اسمیه و جمله فعلیه.

الف - جمله اسمیه - از مسند الیه و مسند و رابط تشکیل یافته است، مانند: هوا

ایشیق دیر، هوا = مسند الیه ایشیق = مسند دیر = رابط

ب - جمله فعلیه - از فعل و فاعل تشکیل شده است، مانند: علی گلدی.

علی = فاعل گلدی = فعل.

جمله از نظر وجه فعلی بر سه نوع است:

الف - جمله خبری - مانند: علی گلدی،

ب - جمله التزامی، مانند: گره ک گلسین،

پ - جمله امری، مانند: گل بورا،

ارکان جمله عبارتست از: مسند الیه - مسند - رابط - فعل - فاعل - مفعول. هرگاه این نظم در جمله رعایت نشود، آنرا جمله (مقلوب) نامند.

جمله معترضه:

جمله ایست که اگر حذف شود، خللی بسایر کلمات و جملات وارد نمی آید، البته بودن آن مطلب را روشن تر می سازد. جمله معترضه را مابین دو خط تیره می نویسند: مانند: احمد قرآن او خودی - هیچکس اونون کیمی قرآن او خویا بیلمز - سونرا چیخیب گتدی.

عبارت

مجموعه ای از جملات را عبارت گویند: مانند:

یاخشی ایش، محکم اراده نین و راسخ عزمین نشانه سی دیر.

ترتیب قرار گرفتن اجزاء جمله در عبارت به ترتیب زیر است:

۱- مسند الیه ۲- مسند ۳- رابط ۴- صفت ۵- فاعل ۶- قید زمان ۷- قید حالت ۸- قید

مکان ۹- فعل. مثال:

هاوا قارانلیق ایدی، بالاجا اوغلان آخشام قاچا قاچا ائوه گلدی.

علی عاقل شاگرد دیز، ریاضی کتابلارین دونن ئوزیله مکتبه آپاردی.

مبتدا و خبر:

مبتدا - اسمی است که در ابتدای جمله واقع می شود و خبر به او نسبت داده

می شود، مانند: الله اکبر.

خبر - نسبتی است که به مبتدا داده می شود و معنای جمله را کامل می نماید که در جمله بالا الله مبتدا و اکبر خبر است.

جمله ای که با ضمیر شروع می شود - او الهی که هرزادی سیزین استفاده از او چون یارادیب.

جمله ای که با قید شروع می شود - یاخشی عمل قرآن اوخوماقدیر.
جمله ای که با حروف اضافه شروع می شود - هرکس ذره جه یاخشی عمل گوهره،
اونون جزاسین گوهره جکدیر.

جمله استفهامی - آیا خلقی یاخشی ایشلره امر ائدیر سیز و ئوزوزی یاددان
چیخاردیر سیز؟

جمله نفی - الله تعالی هیچکسی ئوزوسعوندن آرتیغا تکلیف
ائتمز.

جمله شرطی - اگر بیز بو قرآنی داغلارا نازل ائت سئیدیک، داغلار قورخودان
داغیلار دیلار.

جمله ندائی - ای انسان نمه سنی قدر تلی و حکمتلی اللهامغرور ائدی؟
جمله امری - دئیون الله بیر دیر تا نجات تاپاسیز.

نمونه ای از اشعار ترکی

دیلیمده اوئله باشار یوخ که سؤزلر آندیرسین
سنی ایچیمده یانان اوڭلارا ایناندیرسین
یازیق که من هله بیر اوئله سؤزقوشان دئیلیم
که ائل لرین دیلینه بیر هنر قازاندیرسین

بونونلا بئله گوجوم اولمادان یازیب قوشورام
 که بلکه بیر پارا سایمازلاری اوتانديرسين
 اوزون اوزون سورهرلر ديلسيز اولموشام قيناما
 باشارماز اولسا ديل آغزيمدا سؤز دولانديرسين
 اسير اولانلاری هئچ بیر کره ن گؤروب سن می
 که بیریرین ديل يثرينه يوخسا گؤزله قانديرسين
 بيزيم که يوخ گؤزه ده اورتاميزدا بيرجه ساتاش
 جيزيق جيزيق يازيلار بلکه بير شئی آنديرسين
 بووار که تانيماق ايکی چيرپينان اوره کلری هئچ
 نه سؤزنه گؤزنه جيزيق ايستمز اوسانديرسين
 سن اوردا من بوردا اورتاميزدا قانقارلار
 ساليب هاچا نلار تک آيريليق دایا نديرسين
 آدين عربجه (زمان) روسجا (اوف) نه دن اولسون
 نه دن بوئوز گه بوياق بيزلری بويانديرسين
 نه دن گره ک اؤلا تورک اوغلی ئوزگه ايزلرده
 هاچان هاچانلا را بو بيزلری بويانديرسين
 اؤ توز ایل ايچره باشيم اؤيله تاپتالانميش کيم
 اينانما هرکيم اونا اردمين سينانديرسين
 بودورسن تانيان ملی ايزلی تبريزلی
 ئوزون گره ک يثنی دن يوخسا بيرده آنديرسين
 اونلاری سؤيله قؤزی اؤلکه سينده ائللريمه
 آليب بو ملی سسی اوردا دالغالا نديرسين
 تبريزلی علی

۱- سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، تألیف دکتر جواد هیئت، ۱۳۶۵

۲- میانی دستور زبان آذربایجانی - تألیف محمدعلی فرزانه ۱۳۵۸

۳- قوانین زبان تورکی ایرانی - احمد کاویان پور

ارومیه زادگاه احتمالی زرتشت:

(وهی فیما یزعمون مدینه زرادشت نبی المجوس) چنین ادعا می کنند که ارومیه شهر زرتشت است و مغان آنرا بنیان نهاده اند، اینست آنچه یاقوت حموی جهانگرد عرب در کتاب معجم البلدان درباره ارومیه که آنرا در سال ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷- هجری قمری) سیاحت کرده نوشته است.

ابن خرداد به، نویسنده دیگری که پیش از وی زیسته است (در حدود ۸۱۶ - میلادی برابر ۲۰۰ هجری قمری) آنرا شهر زرتشت خوانده است.

بلاذری (۸۵۱ - میلادی برابر ۲۳۷ هجری قمری) نیز می نویسد که (واما ارمیه فمدینه یزعم المجوس ان زردشت صاحبهم کان منها) و ارومیه از شهرهای قدیم است و مغان بر آنند که استادشان زرتشت از آنجا برخاسته است.

چند تن دیگر از نویسندگان مشرق زمین نیز به ذکر مطالبی از این قبیل پرداخته و نام زرتشت را بطور مستقیم یا غیر مستقیم با ارومیه مرتبط ساخته و به قدمت آن اشاره کرده اند، با این همه نام این شهر در اوستا یا ادبیات پهلوی نیامده است.

زرتشت یک شخصیت تاریخی است، کتاب گاتها که قدیم ترین کتاب اوستا است، او را مردی نشان می دهد مؤثر و نافذ، زرتشت پیام خود را در شمالغربی ایران آغاز کرد، نام پدرش (پوروشسب) و نام مادرش (دوغدورا) می باشد. در مورد زمان ظهور زرتشت اقوال مختلف موجود است، شاید بتوان سال ۶۶۰ پیش از میلاد را سال تولد زرتشت دانست، اگرچه در این باره شک و تردید بسیار اظهار شده است و عده ای از دانشمندان معتقدند که وی یکی دو قرن پیش از تاریخ مزبور می زیسته است.

می توان او را در نظر چنین مجسم نمود که ردای سفید بلندی که به هر سو موج می زد بر تن کرده و در برابر امت خود سرگرم موعظه و سخنوری است.

کسوت روحانیتی که امروز برتن (دستورهای) پارسی می بینیم بی شک از اعقاب مستقیم جامه مادی، (منسوب به سرزمین ماد) است که زرتشت می پوشیده است. هرودت می گوید: که پارسیان بطرز مادیها لباس می پوشیدند زیرا جامه مادی را از جامه

پارسی زیباتر می‌پنداشتند.

دین زرتشت عبارت بود از: اعتقاد بوجود دو اصل خیر و شر، ولی این ثنویت چندان عمیق و ریشه‌دار نبود که عقیده توحید را از بین ببرد.

بموجب این ادعا در جهان حق در برابر باطل پیوسته در جدال است، مهمترین قسمتهای کتاب زرتشتی که این تعلیم در آن بیان شده عبارتست از گاتها، اوستا، بندهشن پهلوی.

روزیکه اسلام ظهور کرد، دین زرتشت تحریف شده و معروف به مجوس بود، پیغمبر اسلام (ص) فرموده بود که با زرتشتیان مثل اهل کتاب رفتار کنید، از این جهت مشاهده می‌شود که اسلام، زرتشتیان را در مقام مشرکین قرار نداده است، بلکه آنان را تا مقام اهل کتاب بالا برده، همچنانکه به اصول دین یهود و نصاری نیز اعتراف فرموده است.

مسلمین عقیده داشتند که دین زرتشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه مردم را به توحید دعوت می‌نموده فردوسی در شاهنامه خود در تائید این عبارت می‌گوید:

نگوئی که آتش پرستان بدند پرستندگان نیک یزدان بدند

مهمترین چیزی که در دین زرتشتی جلب نظر می‌کند، قانون اخلاقی آنست، در دین زرتشت اخلاق از دین جدا نیست بلکه جزء دین است، دین نزد زرتشتیان حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب می‌شود و اساس آن بر روی پایه‌های: پندارنیک - گفتارنیک - کردارنیک برقرار است.^۱

آرامگاه مادر زرتشت:

در سال ۱۳۴۳ قمری روزنامه حبل المتین درباره اطلاعات عمیق یک پروفیسور زرتشتی نوشته بود که شرق شناس مزبور برای مطالعه به ایران سفر خواهد کرد، وی در سال ۱۳۴۴ قمری به ارومیه وارد شد سپس به کلیسای قدیمی ننه‌مریم رفته و در آنجا دو

۱- زردشت چه می‌گوید: اثر: ژان وارن. ترجمه عنایت‌الله شکیب‌پور.
تاریخ عمومی آذربایجان. احمد کاویان‌پور

تا قبر را نشان داد و گفت: آنها زرتشتیان بودند که در اینجا دفن شده‌اند، حتی خود مسیحیان ارومیه نیز داستانی تقریباً در تائید این مطلب دارند.

آقای محمد تمدن در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: در سالهای اخیر برای مطالعه و باز دید به قریهٔ انبی که در دو فرسخی شهر ارومیه واقع شده است رفتیم ولی اثری از مقبرهٔ مزبور دیده نشد از مالک آنجا موسوم به نوری بیگ استفسار نمودیم، ایشان اظهار نمودند که بنا بدستور مامورین دولتی آنجا را خراب و از سنگهای آن استفاده کرده و این ساختمان را برای خود ساخته‌ام (ساختمان رانشان داد) چون اصرار کردیم، ایشان گفتند: که آقای حاج سطوت السلطنه حکومت وقت به من (نوری بیگ) گفتند: بهتر است از سنگهای آنجا استفاده کنید تا آثار آن از بین برود و پای خارجیها به اینجا نرسد و مزاحمت ایجاد نکنند، من فقط بدستور حکومت عمل نموده و اطاعت امر کرده‌ام.^۱

آتشکدهٔ آذرگشسب:

چو آگاه آمد به بهرام شاه
که خاقان به مرواست و چندان سپاه
پیاورد لشگر به آذرگشسب
همی بی بنه هر یکی با دو اسب
پرستش کنان پیش آذر شدند
همه مؤبدان دست بربر شدند
آتشکدهٔ آذرگشسب مخصوص شاهان و آرتشتاران و بزرگان ایران بود و بزرگترین آتشکدهٔ کشور بشمار می‌رفت و در شهر شیز قرار داشت، این شهر را بفارسی گنزه و به ترکی جینیزه می‌خوانند و آن نزدیک تخت سلیمان (صائین قلعه) امروزی واقع بود که در حدود یکصد و بیست کیلومتری جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه و حدود شصت کیلومتری جنوب شرقی میاندوآب قرار دارد، شهر جینیزه را بعربی شیز می‌گفتند.
در سال ۴۲۵ میلادی که قوم هیاطله (ترکستان شمالی) بجانب خراسان آمدند، خبر هجوم آنان اسباب وحشت کلی ایرانیان را فراهم آورد، بهرام پنجم (بهرام گور پادشاه ساسانی) بعنوان شکار روبه آذربایجان نهاد و آتشکدهٔ شیز را زیارت کرده است.

بهرام سنگهای قیمتی و همچنین تاج طلائی زنش را که از خاقان گرفته بود به این آتشکده فرستاد.

خسرو دوم نیز نذر کرد که اگر بهرام چوبین را مغلوب کند، زر و سیم به آتشکده آذرگشسب بفرستد و به وعده خویش عمل نمود.

در قرن ۱۲ میلادی مسعودی با عبارات زیر، ویرانه‌های آن معبد را وصف می‌کند: امروز در آن شهر آثار عجیبی از بناها و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان می‌دهد، شاهان ایران زمین آتشکده‌ای در این شهر داشتند که در نزد همه ایرانیان مقدس و محترم بود، این آتشکده را آذر خوش نیز می‌گفتند.

شاهان ایران هنگام رسیدن به پادشاهی با کمال احترام با پای پیاده به زیارت این معبد می‌رفتند و نذرها می‌کردند و هدیه بسیار به آنجا می‌بردند.

این آتشکده علامت وحدت و یگانگی دین و دولت بود و مظهر دولت ساسانیان بشمار می‌رفت که بواسطه اتحاد با دیانت قدرت می‌گرفت، در کتابخانه ملی پاریس مهری هست که صورت و نام شخصی موسوم به (بافرگ) را که مغان مغ (مؤبد مؤبدان) آذرگشسب بوده است روی آن حک کرده‌اند.^۱

مغان آذربایجان:

هرودت نوشته است که مغان (طبقه روحانیت زرتشتی) وظیفه ادای مراسم آئین زرتشتی بودند و در مراسم قربانی کردن و تشریفات مذهبی حضور یکی از ایشان ضرورت داشت.

۱- تاریخ اجتماعی ایران باستان، دکتر جواد مشکور، صص ۱۳۱-۱۳۸ (پایکولی صفحه ۸۲)

آثار باستانی آذربایجان، صص ۱۱-۱۳

نزهة القلوب، ص ۷

جکسن ویلیامز ۱۳۵۷-۱۵۶

نولدکه، ۱۳۵۸، صص ۱۶۵-۱۶۸

بنا به نوشته استرابون مغان همواره مواظب آتش آتشکده که در هر آبادی و شهرها نسبت به بزرگی و کوچکی آنها وجود داشت، بودند. امروزه در ارومیه کنار قریه‌ها در زمین هموار تپه‌هایی دیده می‌شوند که همان آتشکده محلی بوده و در زمان حمله اعراب به دست مسلمین خراب گردیده و به تل خاکی تبدیل شده است و آثار باستانی قابل ملاحظه‌ای در آنها مدفونند.

در آئین از آتش بجای برق و نفت و کبریت امروزی استفاده می‌شد و آتش پرستی یک اسم افتراآمیز بیش نیست که به زرتشتیان نسبت داده‌اند.

در ادبیات زرتشتی نیز اصطلاح مغ بمعنای عالم دین زرتشت آمده است و در ایران قدیم نگهبان آتش و ادای مراسم مذهبی بعهده طبقه مغان واگذار شده بود.

منابع یونانی مغان را روحانیون و علمای دین زرتشت شمرده‌اند، آریائی‌های مهاجر چون به سرزمین ماد (آذربایجان) رسیدند و مستقر گشتند، طبقه مغان که گروهی از قوم ماد بودند در آن سرزمین به تبلیغ دین زرتشتی و گسترش آن همچنین به تدوین اوستا پرداختند.

ظاهراً تدوین نهائی قوانین و احکام اوستا تحت نظر مغان آذربایجان صورت گرفته است، به ظن قوی در تمام مدت نفوذ فرهنگ یونانستان، آذربایجان تحت حکومت روحانی طرفدار کیش مغان و زرتشتی بود و بقدری در تبلیغ و حمایت از کیش زرتشتی مبالغه شد که مفسران اوستا در قرن بعد ارومیه را محل تولد زرتشت پنداشتند.

هزودت در تعریفی که از مغان می‌کند، آنان را از قبیله‌ای مخصوص از مادها می‌شمارد و می‌گوید: رسوم مذهبی مغان کشور ماد با مغان پارسیان تفاوت دارد. افلاطون نخستین کسی است از فلاسفه یونان که به تعلیمات مغان علاقه نشان داده است. مغان توانستند در دربار پادشاهان ماد سمت نمایندگی دین زرتشت، امور مذهبی را در دست بگیرند. بر اثر نفوذ مداوم مغان در کشور آتروپاتن، آنرا کشور مغان نیز می‌خواندند.

می‌توان گفت که پارسیان هخامنشی از نظر دین در تحت تاثیر شدید مغان قرار

داشتند ولی با اینحال حدود مشخصی میان افراد مومن و غیر مومن به آئین زرتشت وجود نداشت.

بزرگ مغان را مؤید می‌نامیدند و رهبری همه آنها را مؤید مؤیدان بعهدہ داشت. جمع آوری اوستا کتاب دینی زرتشتیان که در اثر استیلای اسکندر از میان رفته بود در زمان بلاش اول آغاز شد و در زمان اردشیر بابکان با تمام رسید این حوادث بین سالهای (۵۱-۷۷) میلادی رخ داده است.^۱

آذربایجان در زمان اشکانیان:

پیش از این گفته شد که استقلال آتروپاتکان که از قرن چهارم قبل از میلاد شروع شده بود تا اواسط قرن دوم قبل از میلاد ادامه یافت. پس از روی کار آمدن حکومت اشکانیان، نظام حکومتی آنها نتوانست مانع خود مختاری این سرزمین بشود. حسن پیرنیا تاریخ نگار ایرانی در پیرامون نظام کشورداری اشکانیان مطالبی نوشته که مؤید خود مختاری آتروپاتکان در دوران طولانی فرمانروائی آنها بود. بنا به نوشته وی آتروپاتن جزء کشورهای تابعه اشکانی بوده که از خودشان پادشاهانی داشتند و این پادشاهان در امور داخلی کشورشان مستقل بودند.

بنا به نوشته مورخین یونانی دولت نیرومند اشکانی بطور ملوک الطوائفی اداره می‌شد ولی این طرز حکومت بدان معنا نبود که جدائی و تفرقه بین آنها ایجاد کند، بلکه یک نوع حکومت متحده، با مشارکت کلیه کشورهای تابعه و اتحاد میان پادشاهان مستقل و خود مختار با حکومت مرکزی وجود داشت که یگانگی و وحدت آنها را کامل می‌کرد، به اصطلاح دیگر حکومت ایالات متحده امروزی اقتباس از نحوه حکومت اشکانیان بشمار می‌رود، با این ترتیب مردم استانهای مختلف ایران را راضی نگه می‌داشتند و اداره کردن آنها نیز برای حکومت مرکزی ایجاد اشکال نمی‌کرد و اینکه مردم چطور و چگونه قوانین کشور خود را اجرا می‌کنند، مورد توجه حکومت مرکزی

۱- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان- دکتر محمد جواد مشکور- صص - ۹۰-۹۸.

نبود.

در فضای چنین رژیمی بود که افراد خاندان آتروپات در دوران حکومت اشکانیان نیز با عنوان شاهی بحکومت درآتروپاتن ادامه دادند و حکومت آنان تا حدود میلاد مسیح و بروایتی بعد از آن نیز تا انقراض دولت اشکانی ادامه داشته و گاهی شاهزادگان اشکانی در آتروپاتن سلطنت می کردند و از یک نوع خود مختاری داخلی برخوردار بودند.

آتروپاتن در آستانه قرن اول میلادی بسبب ضعف دولت اشکانی خود را از تحت نفوذ آندولت بیرون کشید و بخشی از ارمنستان را نیز تصاحب نمود.

استرابن که در حدود سال بیست میلادی در گذشته نوشته است که جانشینان آتروپات به هنگام نگارش کتابش بر آتروپاتکان فرمان می رانند.

آتروپاتکان نخستین سرزمین آسیائی بود که استقلال خود را از فاتحان یونانی باز گرفت و در زمان اشکانیان خود مختار بود، ظاهراً این خود مختاری را در دوره ساسانیان نیز حفظ نمود.

پادشاهان اشکانی از ممالک تابعه فقط بگرفتن مالیات و فرستادن سپاه در موقع جنگ اکتفا می کردند و شاهان داخلی را در حوزه قلمرو خود مستقل می گذاردند، از این رو سرزمین ماد کوچک (آذربایجان) در آن دوره مستقل بود و در تمام محاربات محل تاخت و تاز قوای مهاجم بود و کراراً قوای پادشاهان ایران در این نقطه تمرکز یافته و خود را برای حمله آماده می ساختند، لذا این منطقه اندک آرامشی بخود نمی دید. در کلیه حوادث و نیروکشی ها مبدا حملات از آذربایجان شروع می شد.

جوانان این سرزمین هزاران سال پیش سینه خود را در مقابل تیرهای زهراگین دشمنان سپر ساخته و خاک میهن عزیز خود را با خون پاک خود سیراب می ساختند.^۱

۱- دکتر حسینی، ستوده، ۱۳۵۱، ۱۷۷.

احمد - بنی احمد - ۱۳۴۶ - ۳۹

عشایر مرز نشین کرد:

یکی از شعبه‌های مشهور نژاد آریائی اکراد هستند که از زمان باستان نامشان مذکور است، آثار قدیم و اسناد جدید از آغاز عهد تاریخی ایران تا این ایام همه گواه دلیری و ثبات قدم و سایر صفات قوم کرد است که در جریان حوادث و جزرومد تاریخ تغییری در آن راه نیافته است.

از روزگار اردشیر هخامنشی (۴۲۵ - ۴۶۵) قبل از میلاد تا قرن حاضر پیوسته این قوم همان دلیری و شهامت را نشان داده‌اند و با سخت‌ترین حوادث نبرد کرده‌اند. کرد یکی از شاخه‌های درخت کهن سال برومند نژاد ایرانی است، همواره در نقاط مختلف کشور با عزت و احترام زیسته و پیوندهای محکم او را بسایر شاخه‌های این درخت مربوط ساخته است، شکی نیست که در سرگذشت هرطایفه و هر قبیله فراز و نشیب‌هایی وجود دارد.

در طول قرون که این نژاد کهنسال مقیم این قطعه آسیا بوده اتفاقات و حوادث گوناگون بر او گذشته است مکرر اتفاق افتاده که ایرانی یعنی کانون نژاد آریائی دستخوش تپاول بیگانگان یا هرج و مرج داخلی شده است، در این فواصل امرای کرد اطاعت نکردن از آن زمامداران بیگانه را فریضه خود شناخته، هرگز حاضر نشده‌اند که زیر یوغ بیگانگان بروند، اسناد تاریخی ثابت می‌کند که وفاداری کرد نسبت به ایران و موطن اصلی خویش بیش از سایر طوایف ایرانی نژاد بوده است.^۱

تاریخ و وجه تسمیه کرد.

در زمانهای بسیار قدیم در ناحیه جزیره ابن عمر مکانی بوده است بنام (کردو) و محل تاخت و تاز دولت هالديا (ارمنستان) شده و چون امواج مهاجرین ایرانی با طوایف ماد به مغرب زاگرس رسیده‌اند، طوایف فعلی کرد که دوش بدوش سایر برادران نژادی خود پیش می‌رفته‌اند، این ناحیه را بتصرف آورده و در آنجا مسکن اختیار

۱- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - تألیف: دکتر رشید یاسمی

کرده‌اند، چنانکه قوم ماد خود را در آذربایجان فعلی ایران استقرار بخشید و اقوام بومی آن نقاط را به رعیتی خود در آورد، این طوایف ایرانی نیز در ناحیه‌ای که از قدیم (قردو) نامیده می‌شد، ساکن شد و بومیان را فراری ساخت و از آن تاریخ بنام مکان جدیدش نامیده شد، مانند همه طوایف که از خارج به آذربایجان (آتروپاتکان) آمده‌اند و نام خویش را از دست داده و بدون هیچ امتیازی عموماً آذربایجانی خوانده شده‌اند، در این مورد هم نام (قردو) یا قورطی یا (کرده) شهرت داشته و طایفه ایرانی که خود را به آنجا رسانیده، قهرآ به اسم مکان جدیدش شهرت یافته است.

این سؤال پیش می‌آید که بچه ترتیب طوایف کرد (اکراد ایرانی) توانسته‌اند اراضی غرب سلسله جبال زاگرس و مسکن طایفه قدیم (قردو) را گرفته و تا شمال سوریه اشغال کنند.

تحقیق در این رشته محتاج مطالعات و تفحصات دقیق است ولی اجمالاً پیداست که فتوحات پادشاهان ماد موجب تغییرات و سיעی شده است و طوایف ایرانی مهاجرتهای دور و درازی داشته‌اند.

این بود آنچه تحقیقات علمی دانشمندان اروپائی راجع به مبدأ کرد بدست می‌دهد، بنابراین کرد نام طایفه‌ای است که مثل ماد کوهستان مغرب ایران تا شمال شامات و جنوب ارمنستان را در برگرفته و همه طوایف قدیم را در خود منهمک ساخته و نام خویش را بر آنها نهاده است، بعبارت مختصر: کرد آن شعبه از نژاد آریائی است که با نام جدید محلی، فرمانروای ناحیه وسیع زاگرس شده و اقوام سلف را جزء خود کرده و نام خویش را به آنها داده است. از میان اقوام ایرانی کردها کمتر از سایر طوایف دستخوش طوفان حوادث گشته‌اند، زیرا که مکان آنها کوهستانی و صعب العبور است و کمتر معبر نژاد مهاجم واقع شده است.

استرابون می‌گوید: جوانان (کردی) را چنان تربیت می‌کنند که در سرما و گرما و بارندگی بردبار و ورزیده باشند، شب در هوای آزاد به حشم داری به پردازند و میوه جنگلی مثل بلوط و غیره بخورند، اینها را کرد یا کورد و یا کردوک گویند، کرد یعنی مرد

جنگی و دلیر.^۱

کرد در عهد سلوکی و اشکانی:

داریوش سوم که قبل از سلطنت در میان اکراد حکومت داشت، آخرین میدان جنگ خود را در (ارییل) قرار داد و چون از اسکندر شکست یافت، تمام کردستان جزء متصرفات جهانگشای مقدونی گردید.

جانشینان اسکندر (سلوکیها) مکرر به کردستان لشکر کشیدند تا شورش اکراد را فرو نشانند، این شورشها برای دفع سلوکیها که غاصب کشورایران و بیگانه محسوب می شدند، واقع می گشت، سرانجام اکراد موفق شدند که یکی از سرداران آنتیوکوس را که مولون نام داشت، بر پادشاه سلوکی بشورانند و خود را در زیر رایت او قرار دهند.

بعد از گزنفون مشروح ترین وضعی از طوایف ماد و کرد در کتاب مورخ و جغرافی نگار معروف، استرابون است که در حدود میلاد مسیح (اشکانیان) می زیسته است، وی اکراد را (کورتی) می نویسد و جایگاه آنان را در قسمتی از کشور پهناور ماد نشان می دهد، بنابراین محقق است که هم از حیث مکان و هم از حیث زمان و حوادث تاریخی کرد همانند مادها بود.^۲

کرد قبل از اسلام:

مشروح ترین شرحی که راجع به اکراد از عهد قدیم در دست داریم روایت گزنفون است، مورخ و سردار یونانی شاگرد سقراط حکیم در فواصل سالهای (۴۳۰ - ۳۵۲ ق. م) زندگی می کرد، چند کتاب راجع به ایران نوشته است، از جمله کتابی بعنوان (بازگشت ده هزار نفری) می باشد. این کتاب مسیر حمله ایران به یونان را آسانتر ساخت.

۱- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - تألیف: دکتر رشید یاسمی

۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - تألیف: دکتر رشید یاسمی

گزنفون درباره شکست خود از اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۱ - ۴۰۰ ق، م) و فرار او از مقابل سپاه ایران و عبور از میان اکراد چنین می نویسد.

چون لشکر یونانی بجائی رسیدند که از یکطرف کوهستان عظیم و از طرف دیگر شط دجله بود، مدتی متحیر ماندند، آنگاه مطلع شدند که در سمت مشرق راهی است که به کشور ماد می رود و راه دیگری از سمت شمال داخل کوهستان (کردوک) می گردد. طایفه کردوک در سرزمین کوهستانی زندگی می کنند و مردمانی سلحشور هستند، یونانیها تشخیص دادند که از میان کوهستان کردوک بگذرند، چه شنیده بودند که پس از طی ولایت کردوک داخل ارمنستان خواهند شد که کشوری است زیر فرمان (ارونتاس) و از ارمنستان به هر جا بخواهند به آسانی می توانند بروند.

سرداران یونانی بر آن شدند که از کوهستان بگذرند، سعی کردند که بی خبر و قبل از آنکه اکراد ارتفاعات را بگیرند، عبور نمایند، پاسی از شب باقی بود که لشکر یونان بحرکت آمد و سپیده دم به کوهسار رسید.

قریه هائی در قعر ذره دیده می شدند، اکراد از خانه ها بیرون شدند و زن و فرزند خود را به کوه کشیدند، آذوقه بسیار بدست یونانیان افتاد.

یونانیان غیر از آذوقه چیزی بر نداشتند و دنبال فراریان هم نرفتند و به این امید که چون اکراد این شیوه مسالمت آمیز را ببینند، راضی بعبور آنان شوند، اکراد دعوت این سپاه را اجابت نکرده و ابدأ علامت مسالمتی از خود نشان ندادند، چون عقبدار سپاه یونانی شب هنگام از کوه بزیر آمد و داخل قریه شد جمعی از اکراد گرد آمده بیاز ماندگان سپاه تاختند، بعضی را کشتند و بعضی را با سنگ و چوب مجروح ساختند، اکراد عده قلیلی بودند، زیرا لشکر یونان ناگهان داخل اراضی آنها شده بود، اگر نیروی اکراد تجمع پیدا می کرد، بخشی بزرگ از یونانیان تلف می شدند ... این شرح که بقلم سردار فیلسوف شهیر یونانی نوشته شده از آن جهت ذکر گردید که قدیمترین وصف طایفه کرد محسوب می شود و از مطالعه مفصل آن چند مطلب مستفاد می شود:

جلادت و مردانگی و ناموس پرستی اکراد برای حفظ سرزمین خود، پایداری آنان

در جنگ نا برابر، قدرت و استقامت آنان در کشیدن کمانهای سخت و تحمل صعوبت کوهستان را خود یونانیها شهادت داده‌اند.^۱

آذربایجان در زمان ساسانیان:

چنانکه گفته شد پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران و شکست دارا و انقراض حکومت هخامنشی، ماد کوچک (آتروپاتن) استقلال خود را حفظ نمود و اهمیت سیاسی خود را باز یافت و پارس که تا آنزمان صرفاً از لحاظ مراکز اقتصادی و فرهنگی حکومت هخامنشیان بود، اهمیت سیاسی خود را از دست داد.

در اوایل قرن سوم میلادی در ایالت پارس چندین امارت کوچک وجود داشت، هر یک از امیران که حتی حدود قدرتش از یک شهر و حومه آن تجاوز نمی‌کرد، خود را پادشاه می‌نامید.

اردشیر بابکان نیز حکمران قلعه داراب گرد بود، اردشیر تدریجاً دایره متصرفات خود را با تصرف امارت نشینهای همسایه گسترش داد و پس از تحکیم موقعیت خود در پارس، کرمان و اصفهان را به قلمرو حکومت خود ملحق نمود، سپس به ایالات غربی روی آورد.

اردوان پنجم سپاهی گرد آورد و به استقبال اردشیر شتافت، در آوریل سال ۲۲۴ میلادی یک نبرد سرنوشت ساز در ماد بین سپاهیان اردوان و اردشیر بوقوع پیوست، اردوان در این جنگ اساسی شکست خورده و کشته شد و اردشیر بابکان مالک سلطنت ایران زمین و وارث حکومت اشکانیان گردید.

اردشیر که تقریباً کلیه ایالات تحت حکومت اشکانیان را بتصرف خویش در آورده بود در ماد آتروپاتن که یکی از نسلهای دودمان اشکانیان در آنجا حکومت می‌کرد و برای مدت محدودی توانسته بود استقلال خود را حفظ کند، با عدم موفقیت مواجه گردید.

۱- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - تألیف: دکتر رشید یاسمی

در سال ۲۴۱ شاهپور اول به تخت نشست، نخست شورش ارمنستان را خوابانید، پس از آن با دولت روم بجنگ پرداخت، در جنگ اول تمامی ارمنستان را متصرف شد و در جنگ دوم که از سال ۲۵۸ تا ۲۶۰ میلادی ادامه داشت، امپراطور روم بنام والرین اسیر سپاهیان ایران گردید، این بزرگترین افتخاری بود که نصیب ارتش ایران شده بود. در سال ۲۸۲ میلادی نرسی شاه شد، باز جنگ ایران و روم بر سر ارمنستان در گرفت، گرچه بار اول رومیها شکست خوردند ولی سال بعد رومیها به آذربایجان حمله کرده سپاه نرسی را مغلوب و صلحی ننگین به او تحمیل کردند. بطوریکه نرسی از سلطنت استعفا داد و بعد از غصه بمرد.

پس از او، شاهپور دوم (ذوالاکتاف) در ۱۶ سالگی بسلطنت رسید. جنگ اول شاهپور با رومیها بر سر مسئله ارمنستان از سال ۳۳۸ تا سال ۳۵۰ میلادی بطول انجامید، پس از حوادث بی شمار، شاهپور پیروز گردید، جنگ دوم او با رومیان بین سالهای ۳۵۹ و ۳۶۳ میلادی اتفاق افتاد.

قوای ایران در ناحیه اشنویه آذربایجان جلوی قوای روم را گرفت و آنها را مجبور به عقب نشینی نمود (علت عقب نشینی رومیان این بود که عقبه سپاه روم توسط نیروی عشایری کرد منطقه آذربایجان تهدید می شد و راه ارتباطی آنها قطع می گردید)

در زمان سلطنت شاهپور سوم باز اختلاف ایران و روم بر سر مسئله ارمنستان شروع شد و سرانجام به تقسیم آن ایالت بین دولتين خاتمه یافت.

بهرام پنجم (بهرام گور) قوم هیاطله را که برای ایران خطری بزرگ محسوب می شد در شمال و شرق ایران مغلوب کرد و تاج پادشاهان آنها را که کشته شده بودند نذر آتشکده آذرگشسب در آذربایجان نمود سپس بعزت بدرفتاری با مسیحیان ارمنستان که به اغوای مغان در ایران معمول بود و دولت روم خود را حامی مسیحیان می نامید با آن دولت بجنگ برخاست و بعد از پیروزیها و شکستهایی که در سال ۴۲۲ میلادی رخ داد، به مصالحه آبرومندی خاتمه یافت و قرار داد صد ساله بین ایران و روم بسته شد و آزادی مسیحیت را دولت ایران تقبل نمود.

در زمان خسرو پرویز، امپراطور روم حاضر شد در قبال حمایت از خسرو پرویز در برابر سپاه بهرام چوبین شهر (دارا) را که قلاع مستحکمی داشت از ایران بگیرد. خسرو پرویز به این شرط راضی شد و به کمک سپاه روم، بهرام چوبین را شکست داد.

پس از کشته شدن امپراطور روم بدست مخالفان، خسرو پرویز بخون خواهی دوستش به روم لشکر کشید ارمنستان و سایر ولایات را از دست رومیها پس گرفت و صلیب حضرت عیسی (ع) را به ایران آورد.

امپراطور جدید روم در مقابل فتوحات خسرو پرویز تاب مقاومت نیاورده و جای خود را به (هراکلیوس) هرکل وا گذاشت، هرکل نخست از ایرانیها شکست خورد و تقاضای صلح کرد، لکن سرانجام به سرداران ایرانی غالب آمد و شاهین سردار ایرانی ناچار عقب نشینی کرد و از غصه جان سپرد.

سپاه ایران به سوریه عقب نشینی نمود و هرکل در سال ۶۲۶ لشکر کشی دوم خود را علیه ایران آغاز نمود این بار خسرو پرویز به حمایت و پشتیبانی خزرها امیدوار شد که طبق دعوت وی در همان سال ۶۲۶ از طریق گذرگاه دربند وارد قفقاز شدند و به ویران ساختن آن سرزمین دست زدند.

هرکل در سال ۶۲۷ بسوی ایران حرکت کرد و یکبار دیگر به خسرو پرویز پیشنهاد صلح داد ولی خسرو این دفعه نیز نپذیرفت، هرکل پس از جنگی سخت قشون ایران را در هم شکست و پایتخت گنزک که پایتخت آتروپاتن (آذربایجان) بود متصرف شد و یکی از معابد مهم زرتشتی معبد آذرگشسب را هم ویران ساخت.

خسرو پرویز در حال عقب نشینی توانست آتش مقدس آن معبد را به همراه خود ببرد، سپس رومیها اقامتگاه خسرو را متصرف شدند و آنرا ویران ساختند.

شیرویه بعد از پدر به تخت نشست و با دولت روم صلح نمود و صلیب حضرت عیسی (ع) را پس فرستاد، این صلح تا حمله اعراب و بعد از آن نیز برقرار بود، با ظهور اسلام تشکیلات هر دو دولت از بین رفت. در کلیه این کشمکشها و نبردهای سهمگین و خونین، آذربایجان مرکز سپاهیگری و میدانهای نبرد بود.^۱

حمله اعراب به آذربایجان:

آذربایجان در آنزمان به قسمتی از ایران اطلاق می شد که بین همدان و دریند قفقاز واقع شده بود، میان این دو ناحیه راهها و جاده های متعددی وجود داشت که بین النهرین و کشور روم و نواحی ماوراء قفقاز را به آذربایجان مربوط می ساخت، جغرافی نگاران اسلامی این راهها را ابواب و شهر خزر را باب الابواب می نامیدند. پیشرفت سپاهیان اسلام در سوریه و عراق (۲۰ هجری قمری) شاه ایران را به وحشت انداخت، خصوصاً شکست سپاه نیرومند کشور روم از سردار معروف مسلمین بنام خالد ابن ولید (سیف الله) که با دو هزار مجاهد سوار، سپاه هشت هزار نفری رومی را متواری ساخته بود.

عمر بن الخطاب خلیفه ثانی نیروی عظیمی بفرماندهی سعد بن ابی وقاص بجنگ ایرانیان فرستاد سعد نخست سفرائی نزد یزدگرد پادشاه ایران فرستاد و او را به اسلام دعوت نمود، اما یزدگرد سفرای او را با خشم و غضب از دربار خود بیرون کرد و رستم فرخ زاد را با سپاهی عظیم بمقابله سعد فرستاد.

جنگ قادسیه سه روز طول کشید و چیزی نمانده بود که سپاهیان سعد منهزم شوند. در این هنگام بحرانی، حادثه ای اتفاق افتاد که مسیر تاریخ را دگرگون ساخت، باد

۱- تاریخ طبری، جلد دوم، صص ۸۹۵-۲۹۳-۱۰۲
 اردشیر بابکان، تألیف: کریستن سن، آرتور- ۱۳۴۵-۱۰۷
 آذربایجان- اسماعیل دیباج- ۱۳۵۰-۲
 تاریخ ایرانیان و اعراب در زمان ساسانیان ص ۴۷-۶۵

سخت و هولناک از طرف سپاه اسلام بلند شد و تمام خاک و خاشاک و شنهای بیابان را بصورت سپاه ایران پاشید، به طوریکه سپاهیان ایرانی قادر بدیدن پیش پای خود نبودند. البته نظیر این حادثه قبلاً در جنگ خندق بسال (سوم هجرت، ماه شوال) اتفاق افتاده بود، خدای تبارک و تعالی در سوره احزاب آیه نهم چنین می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمتی را که خدا برای شما عطا فرموده بخاطر بیاورید، هنگامی که سپاه دشمن بسوی شما حرکت کرد، ما بسوی آنان تند بادی شدید و سپاهیان که شما آنها را بچشم نمی دیدید فرستادیم و خدا در هر حال بر اعمال شما آگاه و بیناست.

مسلمین از این موهبت الهی که در جنگ با ایرانیان نصیب آنها ساخته بود، استفاده کرده به حمله پرداختند و وضع نبرد به نفع مسلمین تغییر یافت.

رستم فرخ زاد فرمانده سپاه ایران در این نبرد جان خود را از دست داد، مقدر چنین بود که سپاهیان عرب پیروز شوند و ایران جزء کشورهای اسلامی در آید. (۲۱ هجری قمری) سردار عرب پس از فتح همدان مکتوبی به خلیفه ثانی فرستاد که در (ری) سپاهی از ایرانیان دور یکی از نوادگان بهرام چوبین گرد آمده اند و آماده جنگ با مسلمین هستند، ضمناً اجازه لشگرکشی به آن نواحی را خواستار شده بود.

خلیفه دوم در جواب سردار خود نوشت: کسی را از طرف خود به حکومت همدان باقی گذار و سماک بن حرثبه را با ده هزار مرد جنگی بطرف آذربایجان بفرست و خود با بقیه سپاه راه ری را در پیش گیر.

نعیم بن مقرن که بنا به پیشنهاد علی بن ابیطالب (ع) و موافقت اکثریت که از جنگجویان (بدر) بود و بفرماندهی جبهه جنگ انتخاب شده بود، قبل از آنکه دستور خلیفه به وی واصل گردد، دو نفر از سرداران خود را بنام عتبّه بن فرقد (عصمه بن فرقد) و بشیر بن عبدالله را بسوی آذربایجان روانه کرده بود.

بشیر بن عبدالله با یکی از ملوک آذربایجان بنام اسفندیار مقابل شد و در جنگ مختصری که با وی کرد، او را به اسارت آورد و از وجود این شخص در جنگهای دیگر آذربایجان و لشگرکشیهای خزر استفاده بسیار برد، چه اسفندیار اطلاعات بسیاری راجع

به آن نواحی داشت که بکار مسلمین مفید افتاد.

اسفندیار با خدمات خود توانست نظر بشیر بن عبدالله را جلب نماید و با او صلحی مبنی بر پرداخت جزیه کند. در همان اوان سماک ابن حرثبه از جانب نعیم (نعمان) بن مقرن بکمک بشیر رسید، بشیر به اتفاق او به عتبه بن فرقد پیوست، در این موقع یکی از بزرگان آذربایجان موسوم به بهرام بن فرخ زاد سپاهی گرد آورد و قصد جنگ با مسلمین را داشت، اما در جنگی که اتفاق افتاد، بهرام شکست خورد و فرار کرد. با این جنگ و فتحی که نصیب مسلمین گردید جمیع نقاط آذربایجان زیر سلطه سرداران اسلام درآمد.

بشیر بن عبدالله خبر پیروزی خود را با سهم خلیفه از غنائمی که در آذربایجان بدست آورده بود به مدینه فرستاد و از وی اجازه خواست تا با قوای خویش بطرف دربند خزران حرکت کند، خلیفه نیز با در خواست وی موافقت نمود، بشیر، عتبه بن فرقد را بحکومت آذربایجان باقی گذارد و سماک بن حرثبه را به ریاست قوای نظامی آن منطقه منصوب ساخت و خود عازم قفقاز گردید.

تسلط اعراب به سرزمین آذربایجان بسال ۲۲ هجری اتفاق افتاد. اعراب چون ایران را فتح کردند، نه تنها دین اسلام را نشر دادند بلکه خودشان نیز در هر گوشه و کناری به تعداد زیاد مسکن گزیدند، در آذربایجان با آنکه مکانی دور دست است، اعراب زیادتر از سایر جاها بودند، علت این کار دو چیز بود: یکی آنکه مردم این سرزمین به آسانی زبون دشمن نگشته و پس از خونریزیهای بسیار بود که تسلیم اعراب شدند ولی آتش کینه این دشمنان خارجی را همواره در دل داشتند و هر موقع که فرصت می یافتند، دست بشورش می زدند، از اینجاست که مسلمانان، آذربایجان را از سر زمینهای با زور گرفته شده می شمردند، آنگاه در کوهستانهای آذربایجان مردمان جنگی و دلیر همچون طالش و مغان مسکن داشتند که گردن بفرمانروائی اعراب نگذاشته و استقلال و آزادی خود را از دست نداده بودند، از این رو اعراب ناگزیر بودند که پیوسته سپاهانی از مجاهدان عرب را در آذربایجان نگهدارند.

طبری می‌نویسد: همواره شش هزار تن جنگجو از کوفه بدانجا فرستاده می‌شد و هر چهار سال یکبار عوض می‌شدند.

علت دیگر استقرار اعراب در آذربایجان وجود مراتع و چمنزارهای سبز و خرم آن منطقه بود که یکی از بهترین نقاط ایران است و سرزمینی است که یکسوی آن سردسیر بیلاق و سوی دیگرش گرمسیر قشلاق است و از هر حیث برای زندگی ایل و عشیره بهترین مکان می‌باشد.^۱

ارومیه و اعراب:

بلاذری مستوفی مورخ عرب (۲۷۹ هجری، قمری) در کتاب مشهور مفتوح البلدان درباره فتح ارومیه به دست سردار عرب بنام صدقه ابن دینار چنین می‌نویسد: «و اما ارومیه فمدینه یزعم المجوس ان زردشت صاحبهم کان منها و کان صدقه ابن دینار مولی الازد حارب اهلها حتی دخلها و غلبه علیها و بنی بهاء و اخوته بها قصوراً»

و اما شهر ارومیه که گمان می‌برند زرتشت از آنجا برخاسته است، صدقه ابن دینار سردار عرب با مردم آنجا جنگ کرد و بر آنها غلبه نمود و داخل شهر گردید، او و برادرش قصرها در آن شهر ساخته‌اند.

ازاین تفصیل چنین بر می‌آید که لشکر اعراب در سه کیلومتری جنوب ارومیه اردو زده و قریه صدقه امروزی را که بنام سردار عرب خوانده می‌شد مرکز ستاد عملیات خود قرار داده بود، اهالی شهر و مردان جنگی بدفاع پرداخته و نبرد موحشی در گرفته است.

در این نبرد اعراب شهدای خود را در قبرستان واقع در بیرون حصار شهر و مدافعین کشتگان خود را در قبرستان موسوم به (آغداش و قبرستان قوچ در داخل شهر)

دفن می کردند.

زرتشتیان مدافع ساکن شهر ارومیه در جنگ با اعراب فرماندهان و رؤسای مقتول خود را در قبرستان اختصاصی داخل شهر که آثار آن هنوز باقیست و در خیابان دلکشا (امینی فر) و در کوچه گنبد که بین گمرک قدیمی و کوچه سید جواد واقع است، دفن می کردند.

اعراب ضمن پیشروی در مناطق کوهستانی منطقه ارومیه با مدافعین مصادف و جنگی سخت در می گیرد، در نتیجه عده بسیاری از مسلمین اعراب شهید شده و در همان محل وقوع جنگ بنام (مور شهیدان) قبور شهیدان دفن و تا رسیدن نیروی امدادی از عراق به دفاع می پردازند.^۱

پزشک معالج عمر بن الخطاب:

کورت فریشلر آلمانی درباره طیب معالج عمر بن الخطاب می نویسد: در سال (۲۳، هجری) هنگامی که عمر بن الخطاب در مسجد مدینه هنگام نماز توسط ابولؤلؤ خراسانی مورد سوء قصد قرار گرفت، مدت سه روز در خانه تحت مداوا بود، افزون بر پزشکان عرب یک مؤبد ایرانی او را معالجه می نمود. در آن موقع عده ای از ایرانیان در مدینه می زیستند و همه صنعتگر بودند، مؤبدی که در مدینه عهده دار مداوای خلیفه بود، قبل از اینکه به عربستان بیاید در (چیچست) واقع در کنار دریائی بهمین نام که زادگاه پیغمبر ایرانیان می باشد، می زیست.

مؤبد معالج خلیفه از چیچست مستقیماً به مدینه منتقل نشده بود بلکه هنگام سقوط مدائن، چون در آن شهر بود، منتقل به مدینه گردید و نظر به اینکه پزشک بود، پس از اینکه در مدینه سکونت کرد، بکارهای پزشکی پرداخت و از ایران داروهای گیاهی آورد که در عربستان کسی آنها را نمی شناخت، از جمله (توتیا) را وارد عربستان نمود. یکی از چیزهائی را که مؤبد ایرانی به اعراب آموخت، اینکه چگونه پارچه های

خود را با (قرمزی شفاف) رنگین نمایند، قرمزی کرمی است که در سواحل دریاچه چپچست یافت می‌شود و مردم آن سامان آن کرم را از خاک برمی‌دارند و با آن پارچه‌های خود را برنگ قرمز شفافی رنگ می‌نمایند و پارچه و نخهای فرش‌بافی برنگ سرخ زیبا و درخشنده در می‌آید.

بعد از فوت خلیفه، طلحه که در مدینه بود، بخون خواهی خلیفه که بدست یکنفر ایرانی بقتل رسیده بود با سواران خود به ایرانیانی که در مدینه مشغول کار بودند، حمله ور گردید، هر ایرانی که بدست آنها افتاد، کشته شد، یکی از کسانی که بدست سواران طلحه بقتل رسید همان مؤبد اهل ارومیه بود که عمر بن الخطاب را معالجه می‌نمود.^۱

قیام آذربایجان بر علیه اعراب در زمان خلافت عثمان:

نقل از سلمان فارسی

آذربایجان یکی از ایالت‌های ایران می‌باشد و در عربستان آنرا جزء سرزمین جبال می‌دانند، مردم آذربایجان علیه (ولید بن عقبه) که والی آذربایجان بود و در چپچست اقامت داشت، شوریدند (امروز چپچست بنام ارومیه خوانده می‌شود) ولید بن عقبه برای خلیفه پیغام فرستاد که مردم آذربایجان بر علیه اسلام قیام کرده‌اند و می‌خواهند به دین سابقشان برگردند و او از عهده ساکنان آذربایجان بر نمی‌آید و خلیفه برایش کمک بفرستد تا بتواند مردم را بر جای خود بنشانند.

«البتة ولید بن عقبه دروغ می‌گفت و حقیقت غیر از آن بود و مردم آذربایجان نمی‌خواستند از دین اسلام برگردند، عمال حکومت و شخص والی ولید بن عقبه چون یقین داشتند که خلافت پس از عثمان دیر یا زود به علی بن ابیطالب (ع) خواهد رسید و علی (ع) به احدی غیر از استحقاقی که دارد، دیناری اضافی نخواهد پرداخت و کسانی را که بدون داشتن شایستگی و لیاقت به مقام والی رسیده‌اند، از کار برکنار و دستشان را از امور حکومتی کوتاه خواهد کرد، آنگاه مجبور هستند برای اداره امور زندگی خود به

شتر چرانی و عملگی به پردازند، لذا قبل از فوت وقت به پر کردن کیسه گشاد خود پرداخته، مال و دارائی مردم زحمتکش را به بهانه‌های مختلف و جریمه‌های ساختگی مصادره می‌کردند، مردم از رفتار جابرانه حکام و عمال خلیفه به تنگ آمده دنبال راه چاره می‌گشتند.

در این هنگام راد مردی بنام مهرداد پیا خاست و مردم را دور خود جمع کرد و خطاب به آنان چنین گفت: ای مردم، ای هم میهنان، اعراب صحرا نشین میهن عزیز ما را بزور اشغال کردند، آزادی را از ما سلب نموده و استقلال ما را از بین بردند و ما را عجم یعنی: اجنبی، بیگانه، فرومایه و موالی نامیدند، به نظر آنها ما در کشور خودمان بیگانه هستیم و آنها صاحب خانه و مالک سرزمین ما، آیا کسی از شما حاضر است کشور خود را که خانه اوست به بیگانگان بسپارد و خودش نوکری آنها را بکند؟ مسلماً هیچکس به اینگونه اعمال ننگین تن در نمی‌دهد، حاضر است با افتخار بمیرد و تن به ذلت و بدبختی ندهد. اگر منظور و مقصود اعراب ایمان آوردن مردم به دین اسلام بود، حال که موفق شده‌اند، پس چرا کشور ما را ترک نمی‌کنند و از اینجا نمی‌روند؟ زمینهای ما را تصاحب کرده، کشاورزان و زحمتکشان ما را برای تامین آسایش خودشان به بیگاری گرفتند و اسامی خودشان را روی آبادیهای ما می‌گذارند، هنگامی که اعراب به آذربایجان آمدند و حسابی جا خوش کردند، آنگاه عشیره و قبایل خود را از کوفه و بصره بسوی میهن ما روانه ساختند، هر قومی به هر چه که توانست مسلط گردید، جان و مال مردم را در اختیار گرفتند، نخست ثروت آنچنانی نداشتند، ولی بعد صاحب همه چیز شدند.

ما هرگز نمی‌گذاریم یک عرب ستمگر بر ما حکومت کند و ما حکومت جابرانه را نمی‌پذیریم، ما آزاد زندگی کردیم، هیچگاه زیر یوغ حکام زورگوی اعراب نخواهیم رفت، آنها مجبورند کشور ما را ترک کنند و از این کشور بروند، ما آنها را بیرون خواهیم کرد. ما باید علیه ظلم و خشونت مبارزه کنیم.

البته پر واضح است که روح و اساس این نهضت و انقلاب مردمی جز برای کوتاه کردن دست اعراب از این سرزمین چیزی دیگر نبوده است.»

(مؤلف)

عثمان خلیفه ثالث در پاسخ ولیدبن عقبه یکی از سرداران عرب بنام (سلمان بن ربیعہ باهلی) را برای فرماندهی قشونی که باید به آذربایجان برود، انتخاب کرد، ولی سلمان باهلی به ایران نرفته و از اوضاع آذربایجان اطلاع نداشت، لذا عثمان به من (سلمان فارسی) گفت: چون تو ایرانی هستی و از اوضاع کشور ایران اطلاع داری، با سلمان باهلی به آذربایجان برو و راهنمای وی باش، عثمان می دانست که بر اثر رفتن من به ایران، کارهای مربوط بساختن مسجد پیغمبر متوقف نخواهد شد، این بود که من با سمت مشاور و راهنما وارد قشون باهلی شدم و بسوی ایران به راه افتادیم. سلمان باهلی طوری از وضع ایران بی اطلاع بود که نمی دانست چیچست در کجاست، من به او گفتم که چیچست شهر است واقع در کنار دریاچه ای بهمین نام، لیکن سلمان باهلی مردی بود دلیر و آگاه از فنون جنگ و خیلی خشن و من وقتی بهتر او را شناختم، خوشوقت شدم که خلیفه مرا برای مشاورت و راهنمایی او انتخاب کرده، چون می توانستم جلوی خشونت و بیرحمی او را بگیرم.

ما برای اینکه خود را به آذربایجان برسانیم، می باید از شام بگذریم تا اینکه به آذربایجان برسیم، از روزی که مسلمین آذربایجان را اشغال کرده بودند اتفاق نیفتاده بود که سکنة آذربایجان شورش نمایند زیرا حاکم مسلمانان که برای اداره امور به آذربایجان و شهرهای آن انتخاب می شدند، با مردم به عدل و داد رفتار می کردند، بعد از اینکه عثمان خلیفه شد، والی و حاکم اکثر کشورها و بلاد اسلام را تغییر داد و کسانی را به ولایت و حکومت گماشت که از طایفه او و خویشاوندانش بودند، آنها نیز به اتکاء اینکه خلیفه از طایفه آنهاست، دست تظاول و تعدی گشودند و در صدد غصب املاک دیگران برآمدند.

ولیدبن عقبه هم در آذربایجان شروع به رشوه گیری کرد و بفکر جمع آوری ثروت افتاد و طوری افراط نمود که مردم را بسته آورد و آنها هم شوریدند، اما ولید در گزارشی که برای عثمان فرستاد علت شورش مردم را بی دینی ذکر کرده بود و می گفت که سکنة آذربایجان خروج نموده اند تا اینکه به دین سابق خود برگردند.

وقتی ما (سلمان فارسی) وارد آذربایجان شدیم، فهمیدیم که اینطور نیست و سکنهٔ مسلمان آنجا نمی‌خواهند از دین اسلام دست بکشند و به دین سابق برگردند، آنهایی که مجوس بودند و مسلمان نشدند، جزیه می‌پرداختند و کسی از آنها انتظار نداشت که مسلمان شوند.

در جنوب آذربایجان اوضاع کشور آرام بود ولی در شمال هرج و مرج حکم فرمائی می‌کرد، به ما گفتند که چیچست تحت محاصرهٔ شورشیان است ولی چون آن شهر خندق و حصار دارد در مقابل شورشیان مقاومت می‌نماید و گرنه ولید از پا در می‌آمد، سلمان باهلی بسوی چیچست بحرکت در آمد، تا اینکه کنار دریای چیچست رسیدیم، شهری بهمین نام نمایان گردید. ما تحقیق کردیم می‌دانستیم فرمانده قشونی که چیچست را محاصره کرده مردیست بنام مهرداد و یکی از رؤسای قبایل سبلان کوه می‌باشد، او دانست که ما عزم داریم چیچست را از محاصره برهائیم و با قسمتی از قشون خود بسوی ما آمد و راه را بر ما بست. سلمان باهلی برای مهرداد پیغام فرستاد و پرسید دین تو چیست؟ آن مرد گفت: من دارای کیش پدران خود هستم و نمی‌توانم قبول کنم که یک عرب آن هم یک عرب ستمگر بر ما حکومت کند و تواز راهی که آمده‌ای برگرد و از آذربایجان خارج شو و گرنه به قتل خواهی رسید. سلمان باهلی جواب داد: من از کشته شدن بیمی ندارم و مرگ مرا نمی‌ترساند چون می‌دانم اگر من کشته شوم به بهشت خواهم رفت، سلمان باهلی بمن گفت: که ما برای کمک به ولید اینجا آمده‌ایم و نمی‌توانیم مراجعت نمائیم و باید ولید را از محاصره نجات دهیم یا اینکه کشته شویم و من فکر می‌کنم که باید حمله کرد، گفتم تو فرمانده قشون هستی و اختیار جنگ در دست تو می‌باشد و من فقط یک مشاور هستم ولی تصور نمی‌کنم که تو بتوانی با قشونی که اکنون داری بر مهرداد غلبه نمائی، زیرا با اینکه مهرداد شهر چیچست را همچنان تحت محاصره دارد، با یک قشون بزرگ به استقبال تو آمد تا نگذارد تو به چیچست برسی، سلمان باهلی پرسید، آیا می‌گوئی از جنگ با مجوسان صرف‌نظر کنم و بگذارم که ولید را از پای در آورند و بقتل برسانند؟ گفتم نه، من نمی‌گویم که تو با مهرداد جنگ

نکن بلکه می‌گویم خود را قوی ساز و با او بجنگ، تو می‌توانی از مسلمین جنوب آذربایجان کمک بخواهی و چندین هزار نفر از آنها را به قشون خود ملحق کنی بعد به مهرداد حمله ور شوی و در آن صورت موفقیت تو حتمی خواهد بود.

سلمان باهلی گفت: تا من مراجعت کنم و از مسلمین جنوب آذربایجان کمک بخواهم، مهرداد بر چیچست غلبه کرده و ولید را از پا در آورده است.

گفتم ولید که تا امروز مقاومت کرده، می‌تواند باز هم پایداری نماید، اما اگر تو اکنون به مهرداد حمله کنی، هم قشون خود را گرفتار نابودی خواهی کرد و هم ولید نابود خواهد شد، سلمان باهلی اندرز مرا پذیرفت و ما مراجعت کردیم و در جنوب آذربایجان برای کمک گرفتن از سکنهٔ مسلمان آنجا اتراق کردیم وقتی به جنوب آذربایجان رسیدیم، سلمان باهلی بهتر آن دانست که به ری برود و از آنجا یک قشون بزرگ بیاورد و آنگاه راه آذربایجان را پیش گیرد و به چیچست حمله ور گردد، من نظریهٔ او را پسندیدم و به او گفتم که ری بزرگترین شهر سرزمین جبال است و در سر راه کمندان قرار گرفته (کمندان شهری بود که امروزه بنام قم خوانده می‌شود)

سلمان باهلی در مدت سه ماه توانست در ری یک قشون مجهز شصت هزار نفری بوجود بیاورد. سربازان آن قشون متشکل بودند از اعراب وعده‌ای از اهالی ری و جمعی از سکنهٔ کمندان، وقتی قشون اسلام آمادهٔ حرکت شد، فصل سرما آغاز گردید و عده‌ای از سکنهٔ مسلمان به سلمان باهلی گفتند که در این فصل نمی‌توان به آذربایجان و چیچست قشون کشید زیرا آنجا جزء مناطق سردسیر است و به زودی برفهای سنگین نازل خواهد شد و عبور قافله‌ها قطع می‌شود، مدت دو یا سه ماه راهها بر اثر برف مسدود می‌شود و اگر تو در این فصل بسوی آذربایجان و چیچست بروی، برف‌گیر خواهی شد و ممکن است که قشون تو از بروود نابود گردد، خاصه آنکه قسمتی از سربازانت عرب هستند، سلمان باهلی میل نداشت زمستان را در ری بگذارند و می‌خواست هر چه زودتر به چیچست حمله ور شود.

و ولید را از محاصره نجات بدهد و بمن گفت: اگر من منتظر فرارسیدن بهار شوم و بعد براه بیفتم، ولید بهلاکت خواهد رسید. سلمان باهلی اندرز سکنه‌ری را نپذیرفت و فرمان حرکت قشون را صادر کرد و ما در آخر فصل پائیز از ری براه افتادیم و به قزوین رسیدیم و سپس عازم آذربایجان شدیم ولی برخلاف انتظار برف نبارید بعد از اینکه به آذربایجان رسیدیم زمستان آغاز گردید بدون اینکه برف بیارد.

در طول راه با اینکه فصل زمستان بود ما دچار مضیقه آذوقه و علیق نشدیم، زیرا عده‌ای از سربازان اسلام جلو می‌رفتند و آذوقه و علیق برای قشون فراهم می‌نمودند.

سلمان باهلی بعد از اینکه به چیچست رسید، بی‌درنگ حمله کرد و محسوس بود که مهرداد انتظار داشت از سربازانش که از قبایل سیلان کوه بودند مراجعت کردند. فقط آن عده از سربازان که چیچست را در محاصره داشتند بجا ماندند. آنها بر اثر حمله شدید مسلمین از پادرامدند و خود مهرداد از میدان جنگ خارج شد و رفت و سربازان اسلام وارد چیچست گردیدند. ولید و سربازانش از محاصره رهائی یافتند معلوم شد که در طول محاصره آنها از حیث آذوقه زیاد در مضیقه نبودند ولی عده کثیری از سکنه شهر از گرسنگی مردند.

سکنه شهر آنقدر از گرسنگی ناتوان شده بودند که نمی‌توانستند خود بطلب آذوقه از شهر خارج شوند و انسان از مشاهده آنها وحشت می‌نمود زیرا گوشت در بدنشان وجود نداشت و به استخوان اموات که روی آنها چوستی کشیده شده باشد شباهت داشتند و اگر به آنها آذوقه نمی‌رسانیدند، ممکن بود که همه از گرسنگی بمیرند.

کوشش من سبب شد که بعد از نزول برف مردم از حیث خواروبار دچار کمبود نشوند ولید بعد از اینکه از محاصره نجات یافت باتفاق چند نفر از افسران راه مدینه را پیش گرفت ولی سلمان باهلی در چیچست ماند و من هم مانند آنگاه برف نزول کرد و توقف سلمان باهلی را در چیچست اجباری نمود.

نقل از سلمان فارسی

۱- از کتاب عایشه بعد از پیغمبر (ص) ترجمه ذبیح‌الله منصوری.

بلاذری - ۱۳۶۷ - ص ۴۶۲.

احمد - بنی‌احمد - ۱۳۴۵ - ۹۴.

قلعه جهمور (بابک) واقع در نزدیکی کلیبر.



بابک دلاور آذربایجان

بدیهی است پایه و اساس این نهضت تنها کوتاه کردن دست اعراب از این سرزمین اجدادی بوده است. قیام بابک را باید حقیقتاً دومین جنبش آذربایجان در مقابل اعراب دانست زیرا که طاهر ذوالیمین که با دو دست شمشیر می‌زد در سال ۲۰۵ هجری بر علیه مامون قیام نمود و یعقوب لیث در سال ۲۵۹ هجری سیستان را از دست اعراب خارج ساخت در صورتیکه بابک و مردم دلاور آذربایجان از سال ۲۰۱ هجری پیوسته با کارگزاران بغداد در زد و خورد بودند، تا سال ۲۱۷ هجری با نیروهای اعزامی مامون می‌جنگیدند و از سال ۲۱۷ تا سال ۲۲۳ هجری قمری با سپاهیان معتصم در نبرد بودند. مامون و معتصم فعالیت زیادی در برانداختن بابک انجام دادند و چندین بار سپاهی فراوان به جنگ با بابک فرستادند و تمام امرائی که در این مدت به لشگرکشی و کارفرمائی در دربار خلیفه معروف بودند هر یک بنوبه خود، جنگی با بابک نموده و ناکام بازگشته بودند و بعضی از آنها در زد و خورد کشته شدند در مدت ۲۲ سال جنگ و گریز در حدود سیصد هزار تن سپاهی خلفای عباسی از بین رفته و خلیفه مجبور بود برای جلوگیری از پیشروی بابک دائماً یک قشون یکصد هزار نفری در نقاط مختلف آذربایجان نگهدارد.

سبب عدم موفقیت قشون اسلامی در جنگ با بابک، ظاهر امر چنین می‌نماید که سرمای سخت و دشواری راههای آذربایجان بوده است.

آغاز نبرد بابک:

ابن خلدون آغاز جنگ بابک را در سالهای ۲۰۱ و ۲۰۲ قمری آورده و می‌گوید: بابک در سال مزبور در آذربایجان خروج کرد و چند شهر را بگرفت، مامون سپاهی عظیم به آذربایجان فرستاد، در زد و خوردی که رخ داد جمعی از لشکریان بابک را کشتند و قلعه‌هائی را که استوار ساخته بود، ویران نمودند.

جنگهای سال ۲۰۴-۲۱۸ هجری قمری

پس از جنگهای ۲۰۱-۲۰۲ قمری جنگ دیگری که بین سپاهیان مامون و قشون بابک روی داد، در سال ۲۰۴ هجری بود. در این سال یحیی بن معاذ فرمانده سپاه مامون با بابک جنگ کرد، هیچکدام از طرفین نتیجه‌ای از جنگ نگرفتند. در سال ۲۰۵ قمری نبرد دیگر رخ داد، در این جنگ یحیی شکست خورد. مامون خلیفه عباسی، عیسی بن محمد را حکمران آذربایجان نمود و بجنگ بابک فرستاد. (پیدا است که در این سال یحیی از حکمرانی آذربایجان معزول و عیسی بن محمد به حکمرانی منصوب شده بود) در سال ۲۰۶ دوباره بین بابک و عیسی بن محمد جنگی سخت روی داد و در این جنگ بابک شکست خورد، در سال ۲۰۸ علی بن صدقه معروف به زریق ازجانب مامون حکمرانی آذربایجان را گرفت و مامور جنگ با بابک گردید. جنگهای متعددی که با بابک نمود، نتیجه‌ای نگرفت و به بغداد احضار گردید.

در سال ۲۰۹ قمری احمد بن جنید اسکافی به جنگ بابک رفت، بابک او را شکست داده و خودش را نیز اسیر کرد. این دفعه مامون ابراهیم بن لیث را حکمرانی آذربایجان داده و مامور دفع غائله بابک نمود.

این حکمران تازه وارد نیز کاری از پیش نبرد. مامون در سال ۲۱۲ هجری قمری طاهر بن محمد را حکمران آذربایجان نمود و به جنگ بابک فرستاد، بابک سپاه طاهر را محاصره کرد، چون این خبر به مامون رسید سلیمان بن احمد هاشمی را با سپاهی به آذربایجان اعزام نمود، سلیمان، طاهر را از محاصره رهانید بعد از سلیمان، حاتم بن

حرثمه حکمران آذربایجان شد، وی در این سرزمین اندک مدتی ماند تا اینکه خبر مرگ پدرش به او رسید و وی از آذربایجان بیرون رفت، بابک پیشروی کرده و بر آذربایجان دست یافت، چون خبر به مامون رسید، مامون یحیی بن معاذ را مجدداً به جنگ بابک فرستاد.

یحیی جنگهای زیادی کرد ولی کاری از پیش نبرد، عیسی بن محمد در این اردوکشی فرمانده کل سپاه اعزامی به آذربایجان بود، محمد بن الرواد ازدی و همه سرداران آن سرزمین نزد عیسی رفتند و خود را برای جنگ با بابک آماده نمودند، بابک سپاه آنها را بدام انداخت و در تنگه‌ای به آنها رسید و سپاه عظیم مامون را بسختی شکست داد، عیسی از جنگ روگردان شد، امرای سپاه مامون فریاد بر آوردند که ای ابو موسی کجا می‌روی؟ عیسی گفت: در اینگونه جنگهای نامنظم کاری از ما ساخته نیست. سپس محمد بن حمید را حکمرانی دادند، محمد با سپاهیان خویش به آذربایجان رسید و به جنگ بابک شتافت و جنگی سخت در گرفت و در همه جنگها محمد پیروز گشت و پیشروی زیادی نمود و سرانجام به تنگه‌ای رسیدند که زمین ناهموار بود، محمد و یارانش پیاده شدند، در اینحال سربازان بابک به آنها حمله کردند، محمد با گروهی از فرماندهانش کشته شدند و فرماندهی سپاه را مهدی بن اصرم بدست گرفت. این واقعه در آغاز سال ۲۱۴ قمری روی داد.

چون خبر کشته شدن محمد به مامون رسید، مامون عبدالله بن طاهر را به حکمرانی آذربایجان برگزید و با سپاهی عظیم به جنگ بابک فرستاد. عبدالله بابک را شکست داد و پس از مدت کوتاهی بعلت اغتشاش به خراسان بازگشت. بعد از رفتن عبدالله کار بابک بالا گرفت.

مامون حکمرانی آذربایجان و جنگ بابک را به طاهر بن ابراهیم سپرد و او تا سال ۲۱۸ قمری با بابک در نبرد بود. اما در همین میان مامون در گذشت و پس از وی معتصم بدفع بابکیان پرداخت.

جنگهای سال ۲۱۹ هجری قمری:

در سال ۲۱۹ هجری قمری سپاهیان بغداد بابک را محاصره کردند، بابک از امپراطور روم شرقی یاری خواست، او نیز عده زیادی از لشکریان، با تجهیزات کامل به کمک بابک فرستاد، در همین زمان مازیار هم در مازندران (طبرستان) آغاز مخالفت با دربار بغداد نمود چنانکه پس از این افشین نیز با آنها همدستی می نمود. در این سال اسحق بن ابراهیم وارد بغداد شد، از اسیران سپاه بابک گروهی با وی بودند.

جنگهای سال ۲۲۰ - قمری:

معتصم که بر اثر شکست پی در پی سپاهیان بغداد و کشتار عظیم بابک ناراحت بود، جاسوسانی چند به شهرهای آذربایجان فرستاد (نقاطی را که بابک در آنجا بر علیه خلفاء قیام کرده بود، مسلمین آنها را بلاد بابک می نامیدند) تا اطلاعاتی به وضع جغرافیائی و راههای آن نواحی و شیوه جنگ بابک و کسان وی را بدست آورند.

سپس ابو سعید محمد بن یوسف یکی از سرداران خود را با جمعی کثیر از سپاهیان به آذربایجان فرستاد و به او ماموریت داد استحکامات و قلاعی را که بابک خراب کرده بود، از نو بنا کنند و در هر یک از آن استحکامات و قلاع جمعی را جهت محافظت راههایی که به اردبیل منتهی می گردد، بگمارد.

ابو سعید نیز طبق دستور عمل کرد، بابک و کسان وی عادت داشتند هر وقت فوائی از دربار خلیفه به آذربایجان می رسید، از همان بدو ورود آنان بخطه مزبور ضمن راه پیمائی بمسلمین شبیخون بزنند، و به این ترتیب عده بسیاری از سپاهیان آنان را از بین می بردند. اما این بار بعلت بنای قلاع و استحکامات و پیش بینی معتصم خلیفه مسلمین، ابو سعید ضمن راه بسیاری از سپاهیان بابک را که قصد حمله به اعراب را داشتند بقتل رسانید و جمع کثیری را نیز به اسارت در آورد و بزرگان آنها را به خدمت معتصم فرستاد.

این شکست اولین شکستی بود که از طرف مسلمین به قوای بابک وارد آمد، ابو سعید بعد از آنکه اوامر خلیفه را راجع به تعمیر راهها و استحکامات بانجام رساند، با

کسان خویش به محل (خش) فرود آمد و خندقهائی تعبیه کرد.

از طرف دیگر هیشم عنوی یکی از سرداران خلیفه با جمعی از قوا وارد قریه (ارشق) شد وی نیز در آنجا استحکاماتی بنا نهاد، مقارن این احوال (سال ۲۲۰ قمری) حیدرین کاوس ملقب به افشین از طرف المتصم بالله مامور دفع غائله بابک و عازم آذربایجان شد و محل (برزند = صائین قلعه) را قرارگاه خود ساخت و بساختن استحکامات میان برزند و اردبیل اقدام نمود و راهها را تحت نفوذ خود گرفت. در همان اوان سردار دیگری از طرف افشین موسوم به علویه الاعور قلعه‌ای را که مشرف بر اردبیل بود تصرف نمود. جمیع سردارانی که ذکر شد، تحت امر افشین قرار داشتند و این سرداران ماموریت یافتند که به محض بدست آوردن اطلاعاتی راجع به بابک و کسان وی افشین را آگاه سازند.

با این سازمان و تشکیلات مرتب و منظم، افشین امیدوار بود که این باریتواند بر بابک دست یابد، المتصم بالله همواره با افشین و سرداران دیگر خود در آذربایجان در تماس بود و از پیشرفت کار آنها آگاه می‌گردید.

خلیفه چون مقدمات جنگ را از هر حیث برای حمله به بابک آماده دید، یکی دیگر از سرداران خود را بنام بقاء الکبیر با سپاهی فراوان و آذوقه و تدارکات وسیع و حقوق شش ماهه سربازان به آذربایجان فرستاد، بابک که توسط کسان خود نگران اوضاع بود از ورود بقاء و سپاهیان او به اردبیل اطلاع یافت و خواست قبل از آنکه بقاء تدارکات و حقوق لشگریان را به افشین تحویل دهد قافله آنان را تاراج کند، از طرف دیگر جاسوسان افشین وی را بر قصد بابک مطلع ساختند، افشین نامه‌ای به بقاء نوشت و در آن نامه دستور داد آنچه همراه دارد بقلعه (نهر) ببرد و در آنجا تحت مراقبت سردار علویه الاعور قرار دهد و هر وقت قلعه مزبور را در مخاطره تجاوز بابک دید اموال و آذوقه را به اردبیل برگرداند (این نقشه جهت اغفال بابک بود) بابک بر این قصد و نیت آگاهی یافت و بقاء طبق دستور افشین عمل کرد مقارن آن زمان افشین لشگریان خود را از (برزند) حرکت داد و در خارج خندقهائی که ابو سعید در محل (خش) کنده بود فرود

آمد و صبح آنروز دستور داد که سپاهیان در سکوت مطلق بسر برند و از نواختن طبل و شیپور خودداری کنند، در عوض با سرعت زیاد بطرف قلعه نهر پیش بروند.

بابک که بوسیله فرستادگان خود بر قصد افشین و سرداران او اطلاع یافته بود با لشکریان عظیم به جانب قلعه نهر راند و موقعیکه خواستند آذوقه و اموالی را که خلیفه برای افشین فرستاده بود از قلعه نهر به محلی که هیشم در آنجا بود حمل کنند، بابک بر آن قافله حمله کرد و جمع کثیری را کشت و اموال بسیار بدست قشون بابک افتاد و علویه الاور والی شهر نیز در معرکه بقتل رسید و پرچمهایی چند از مسلمین بدست بابکیان افتاد، تنها جمعی قلیل از آن قافله توانستند فرار کنند.

سپاهیان افشین اطلاع نداشتند که لشکریان قلعه نهر در کجا اردو زده‌اند لذا در همان نزدیکی توقف کردند و هیشم نیز که از اردوگاه علویه اطلاع نداشت در جای دیگر قرار گرفت و در آنجا بود که به غارت قافله نهر توسط سپاه بابک اطلاع یافت و دانست که بقیه السیف قوای علویه به جانب قلعه (ارشق) رفته‌اند، پس راه آن ناحیه را در پیش گرفت و دو نفر را خدمت افشین و ابو سعید فرستاد و شرح واقعه را به اطلاع آنان رسانید. قوای هیشم وارد قلعه ارشق شده و بابک در تعقیب وی در خارج آن محل فرود آمد و به هیشم پیغام داد که دست از جدال بردارد و قلعه را تخلیه کند، چون هیشم این پیشنهاد را نپذیرفت، جنگ بین طرفین آغاز گردید و در آن میان سپاه افشین رسید، بابک شکست خورد و به مغان فرار کرد، افشین به برزند برگشت، چون بابک به مغان رسید کسانی را به (بذ = قره‌باغ = ارسباران) فرستاد و قوای کمکی خواست، وقتیکه قوای کمکی رسید، باتفاق ایشان از مغان خارج شد و به جانب آن شهر رهسپار گردید، ضمناً سردارانی را به اطراف فرستاد تا قوافل و باروبنه قوای مسلمین را غافلگیر کرده و غارت نمایند و آنها را از لحاظ تدارکات در مضیقه قرار دهند.

اجرای این امر باعث شد که لشکریان افشین دچار قحطی گردند، افشین مکتوبی به حاکم مراغه نوشت تا آذوقه جهت سپاه وی بفرستد، حاکم مراغه باروبنه بسیاری که در حدود یک هزار راس گاو و دواب فراوان و انواع و اقسام مایحتاج و پوشاک با آن بود

برای افشین فرستاد ولی کسان بابک این قافله رانیز غارت نمودند و عساکر افشین بیش از پیش دچار قحطی گردیدند.

افشین نامه دیگری به والی شیروان نوشت و در خواست آذوقه کرد، والی شیروان آذوقه فراوان برای افشین فرستاد که این بار بقاء آنها را همراهی می کرد، بابک نتوانست بر آن دست یابد و مسلمین پس از چندی از قحطی نجات یافتند.

چون نوروز سال ۲۲۱ قمری فرا رسید، افشین آن آذوقه و تدارکات را بین لشکریان تقسیم کرد و دستور تجهیز قوا صادر نمود و کسی را پیش بقاء فرستاد که عساکر خود را به محل (هشتادسر) انتقال دهد و در خندقهائی که محمد بن حمید حفر کرده است مستقر سازد. افشین چون از امور مربوط به نظم و نظام سپاهیان خویش فراغت یافت از برزند بیرون آمد و ابوسعید نیز بدستور وی (خش) را ترک گفت و به محل (درود) نزدیک هشتادسر رسید، افشین در همین ناحیه بدو پیوست و امر به حفر خندقهائی داد. بین (درود) و (بذ) محل اقامت بابک بیش از شش مایل مسافت نبود، بقاء بر خلاف امر و دستور افشین در هشتادسر نماند و پس از آنکه آن محل را دور زد بقریه ای در خارج (بذ) رفت و آنجا را محل اردوگاه خود قرار داد، سپس یک هزار نفر از کسان خود را برای تهیه آذوقه و علوفه باطراف فرستاد، در آنحال جمعی از عساکر بابک بر عده مزبور تاختند و اکثر آنها را کشته و اسرائی چند گرفتند. بقاء که این بدید به خندقهائی که محمد بن حمید حفر کرده بود برگشت و دو تن را نزد افشین فرستاد و او را از ماجرا مطلع ساخت، ضمناً کمک خواست، افشین لشکریانی را تحت فرماندهی یکی از سرداران خود بکمک وی اعزام نمود. در آنسال زمستان بسیار سختی بود و برف و باران فراوان می بارید و راهها بسته شده بود، مسلمین از این لحاظ بسیار در رنج و زحمت بودند، چون بقاء بطرف هشتادسر رفت، بابک به تعقیب او پرداخت و جمع کثیری از سپاهیان و بزرگان همراه او را کشت، در این جنگ فضل بن کاوس برادر افشین بسختی مجروح شد و بقاء ناگزیر با بقیه السیف فرار کرد.

افشین دستور داد به مراغه برود تا آنکه برای وی قوای امدادی بفرستد و در فصل

بهار به تجدید جنگ به پردازد.

در اواخر سال ۲۲۱ هجری قمری طرخان یکی از سرداران بابک که از وی اجازه رفتن به قریه‌ای از دهات مراغه جهت دیدار اقوام خویش گرفته بود، به دست اسحق بن ابراهیم یکی از کسان بقاء دستگیر شده و بقتل رسید، بقاء سر او را نزد افشین فرستاد.

چون زمستان سخت سال ۲۲۱ هجری خاتمه یافت و بهار سال ۲۱۲ قمری فرا رسید، افشین با سپاهیان خود به محل کلان رود (نهرکبیر) رفت و نزدیک آن خندقها و استحکامات زیادی بنا نهاد، مقارن آن احوال معتصم خلیفه عباسی، سردار جعفر الخياط را با سپاهی عظیم بیاری افشین فرستاد. افشین نامه‌ای به ابو سعید نوشت و او را امر به حرکت از (برزند) و آمدن به کلان رود کرد. بین کلان رود و برزند حدود پنج کیلومتر راه بود، چون پنج روز از اقامت افشین در کلان رود گذشت به وی خبر رسید که آذین یکی از سرداران بابک زن و فرزند خود را خواسته است که در (بذ) بدو به پیوند.

افشین ظفر بن العلاء را دستور داد با جمعی از سپاهیان بر این قافله بتازند و نگذارند کسان آذین به وی ملحق شوند. ظفر نیز طبق دستور عمل نمود و زن و فرزند آذین را اسیر کرد. چون این خبر به آذین رسید، در صدد رهایی کسان خود برآمد. افشین که می‌ترسید مبادا کسان آذین غفلتاً بر او بتازند، جمعی را بر ارتفاعات جبال (بذ) گماشت که او را با حرکت پرچم و دادن علائم مخصوص از آمدن سپاهیان آذین و بابک با خبر سازند، با این حال آذین خود را به تنگه‌ای که نزدیک کلان رود بود رسانید، موقعیکه جمعی از مسلمین به اتفاق ظفر از آن تنگه می‌گذشتند بر ایشان تاخت و عده‌ای را به قتل رساند، افشین ابو سعید را بکمک او فرستاد.

در همان سال افشین به لشکریان خود دستور حرکت بطرف قلعه (بذ) را که قرارگاه بابک بود صادر کرد. این سپاه شبها راه می‌پیمودند و روزها استراحت می‌کردند، تا اینکه به رود الرود رسیدند.

افشین آنجا را قرارگاه سپاه تعیین نمود، در مدت ده روز در محل مزبور

خندقهائی بنا نهاد ولی غالباً کسان بابک تا نزدیکی خندقها می آمدند و بمسلمین شبیخون می زدند، افشین از کمینگاه بابک و کسان وی اطلاعی نداشت و برای آنکه کار محاصره را بر بابک تنگ گیرد، به ابو سعید و جعفر الخياط و احمد بن خلیل سه تن از سرداران خود را دستور داد از سه طریق به جانب نقاط مرتفع کوهستان (بذ) پیش بروند و خود در استحکامات رودالروود باقی ماند.

جعفر الخياط در مقابل یکی از دروازه های (بذ) با جمعی از کسان بابک مقابل شد و هزاران تن از ایشان را اسیر کرد، چون کمینگاه بابک را کشف کردند، مسلمین از ارتفاعات شروع بریختن سنگ بر روی سپاهیان بابک نمودند و مقارن آن احوال سه سردار مزبور خود را به تپه ای که آذین با همراهان خود در آن قرار گرفته بود رساندند و جنگی سخت بین طرفین در گرفت، آذین شکست خورد و لشگریان خلیفه وارد (بذ) شدند و قصر بابک را محاصره کردند، هفتصد تن از سپاهیان بابک در آن قصرها مانده بودند که مردانه می جنگیدند ولی سرانجام غلبه با مسلمین بود و بر زن و فرزندان بابک دست یافتند، چون شب فرا رسید، افشین به محل خود در الروود برگشت، در آن میان بابک با کسان خویش شبانه خود را به (بذ) رسانده و آنچه از وجوه نقد و آذوقه داشت برداشته و فرار کرد، صبح روز بعد وقتی که افشین جهت آتش زدن قصور بابک به (بذ) برگشت اثری از اشیاء نفیس و گران بهای آنجا ندید.

چون بر فرار بابک اطلاع یافت نامه ای به حاکم ارمنستان نوشت تا بهر نحوی که ممکن است بابک را دستگیر و مقید سازد. بابک با پانزده تن از کسان خود به محلی مشجر نزدیک مرز آذربایجان و ارمنستان رفت و چندی در آنجا مخفی می زیست، جاسوسان افشین بر آن محل پی بردند، انبوهی درختان جنگل مانع دست یافتن بر بابک می شد.

در مورد گرفتاری بابک می گویند: روزی بابک یکی از همراهان خود را برای تهیه آذوقه بیرون جنگل فرستاد، هنگام خرید مایحتاج، وی را شناختند و به سهل بن سمباط والی آن ناحیه را خبر دادند سهل با جمعی از ملازمان خویش نزد بابک رفت و او

را دعوت بقلعه خود کرد، بابک فریب وی را خورد و به آنجا رفت ولی قبل از ورود به آن قلعه برادر خود عبدالله را جهت جمع آوری سپاه به قلعه (اصطفانوس) فرستاد، ضمناً سهل کسی را نزد افشین فرستاد و وی را از حضور بابک در قلعه آگاه ساخت، افشین ابو سعید را با جمعی از لشکریان به جانب قلعه سهل روانه کرد، سهل در آغاز امر تا رسیدن کسان افشین با بابک به احترام رفتار می کرد، چون لشکریان افشین به آن نزدیکی رسیدند و وی از این مسئله آگاهی یافت، طبق گفته ابن الاثیر روزی بابک را بعنوان شکار از قلعه بیرون برد، ضمن شکار ابو سعید و کسان وی بابک را گرفتند و با همراهانش نزد افشین بردند.

افشین در حق سهل ملاطفت تمام کرد و نامه ای به والی قلعه (اصطفانوس) فرستاد تا عبدالله برادر بابک را دستگیر و نزد او بفرستد، والی نیز طبق دستور عمل کرد، ورود بابک به اردوگاه افشین در ماه شوال ۲۲۲ هجری قمری اتفاق افتاد و در ماه صفر سال ۲۲۳ قمری باتفاق بابک و برادرش عبدالله راه سامره را در پیش گرفتند تا خدمت معتصم خلیفه رسید، چون افشین بر سامره نزدیک شد، معتصم جمعی از بزرگان و امراء دربار را در مقابل خدمتی که افشین انجام داده بود به استقبال وی فرستاد.

افشین باتفاق همراهان خود با جاه و جلال تمام وارد شهر شد و روز بعد معتصم دستور داد تا بابک را بر فیلی و عبدالله را بر اشتیری سوار کنند و در شهر بگردانند تا مردم آنها را از نزدیک مشاهده کنند.

آنگاه فرمان داد دست و پاهای آنان را در حضور وی قطع نمایند، ابتدا از بابک شروع کردند، بابک دست راست خود را پیش برد، ساطور جلاد دست راست بابک را قطع کرد، چون خونش جاری شد بابک با دست چپ خون خود را گرفت و بر صورتش مالید، چنانکه از چهره وی چیزی نا پوشیده نماند معتصم گفت: از او پرسید که چرا این کار را کرد، از او علت پرسیدند، بابک گفت: بخلیفه بگوئید: تو فرمان دادی چهار اندام مرا قطع کنند و در دل قصد کشتن مراداری و شکی نیست که از این کار نمی گذری، خون مرا می ریزی، می ترسم که خون از من برود و صورت من به زردی گراید و مردم پندارند

که من از مرگ هراسانم و آنرا از رفتن خون ندانند، من روی خود را بخون آغشته کردم که زردی آن آشکار نشود.

معتمصم گفت: اگر کارهایت گنجایش بخشش را داشت برای همین علت سزاوار بخشش و زنده ماندن بودی، بعد فرمان داد تا کارش را بسازند، سپس چهار اندامش را بریدند و گردنش را زدند و همه آنهار را در شکمش جای دادند و آتش زدند، همین کار را با برادرش کردند و ایشان ناله‌ای نکرد، قیام بابک در آذربایجان مقدمه جنبشهایی بود که بلافاصله مخصوصاً در قرن بعد در سایر نقاط ایران و کشورهای مجاور آن بروز نمود.^۱

کرد بعد از اسلام:

از آغاز حمله اعراب به کشور ایران، تاریخ کرد روشن تر از گذشته است، از روایات مورخان اسلامی آشکار است که این طوایف به مصائی و بلیاتی که سایر طوایف کشور مبتلا شدند گرفتار گردید و بیش از سایر اقوام در دفع حملات وارده و حفظ شئون ایران و حمایت از مرز و بوم این سرزمین کوشیده است.

از جمله شورشهای عهد منصور خلیفه عباسی، شورش اکراد آذربایجان بود و برای جلوگیری از هجوم اکراد خلیفه مهدی فرزند خود هارون الرشید را بحکومت آذربایجان و ولایات غربی منصوب ساخت.

در ضمن حوادث سال ۲۲۴ قمری در زمان خلافت معتمصم عباسی پیروزی یکی از رؤسای قوم کرد موسوم به جعفر برقوای عرب می‌باشد که خلیفه مجبور شد سردار معروف خود موسوم به ایتاخ ترک را بجنگ جعفر بفرستد. در سال ۲۲۵ قمری جعفر مغلوب شد و خود را مسموم کرد که به چنگ دشمن نیفتد، ایتاخ قتل و غارت هولناک نمود و جماعت بسیاری را بکشت.

در تجارب الامم سرگذشت جعفر بن شکویه، رئیس اکراد هذبانی که در سلماس

۱- تاریخ مذاهب اسلام - دکتر محمد جواد مشکور - ص ۱۹۲.
بابک خرم دین دلاور آذربایجان - سعید نفیسی.

مسکن داشت و ییاری حسین حمدانی برخاست، بطور مفصل مسطور است. در حدود سال ۳۴۰ قمری چندین نهضت به وقوع پیوست و قیام اکراد را بر علیه حکومت عباسی ثبت کرده‌اند، از آن جمله ظهور سلسله شدادیان است که مؤسس آن محمد بن شداد بن قرطوبه و از طایفه روادى که در قرن بعد متشاء سلسله بزرگ ایوبی شد ظهور اسحق بن عیسی در آذربایجان و مخالف او جستان بن مرزبان سالاری نیز در زمره این نهضتها می‌باشد، زیرا که اسحق متکی به اکراد آذربایجان و جستان تکیه به نیروی طایفه هذبانی داشت.

این طایفه کرد به مناسبت جنگ با عیسویان و دفاع از عالم اسلام شهرتی جهانگیر دارند، رئیس آنان صلاح الدین ایوبی از بزرگان روزگار است، جد او شاذی بن مروان از عشیره هذبانی می‌باشد که طایفه کردان شدادی هم از آنجا برخاسته‌اند.

تاریخ این طایفه شجاع مبسوط است، شجاعت و پایداری صلاح الدین ایوبی در مقابل عیسویان و جنگهای صلیبی که بعنوان سردار فاتح لقب یافته بود مورد تحسین دوست و دشمن و جهانیان می‌باشد. شعبه‌ای از ایوبیان بر مصر و شام و بر ولایات کردستان فرمانروائی داشتند و تا زمان استیلای مغول باقی بودند.

طایفه دیگری از اکراد بنام روادیه در آذربایجان حکومت می‌کردند و دامنه متصرفات خود را تا تبریز و بعد تا مراغه وسعت دادند، آغاز روی کار آمدن این خاندان در حدود سال ۳۴۴ قمری می‌باشد که تا ظهور سلاجقه با کمال قدرت در آذربایجان حکومت کرده‌اند و اعقاب آنان تا هجوم مغول وجود داشته است.^۱

سلسله روادیان:

در قرن چهارم و پنجم هجری در آذربایجان دو خاندان مهم بنام روادى معروف بودند، یکی خاندان رواد ازدی که از نژاد عرب بود، دیگری خاندان محمد بن شداد که کرد بودند، این طایفه را روادیان یا راوندی می‌خوانند.

۱- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف دکتر رشید یاسمی.

شباهت ظاهری این دو نام سبب اشتباه برخی مؤلفان شده، اما در گفتن بین این دو نام تفاوتی موجود است که رقاد عربی دارای تشدید ولی روادیان کردی بدون تشدید تلفظ می‌گردد.

در اطراف ارومیه عشایر کردی بنام روادی ساکن بودند که در حمله اعراب به آذربایجان همراه سایر برادران آذربایجانی از سرزمین خویش سرسختانه دفاع نموده‌اند. تیره‌ای از آنان در اطراف اشنویه و سلماس ساکن بودند که آنها را طایفه هذبانی می‌نامیدند سردار معروف جنگهای صلیبی «صلاح الدین ایوبی» از این ایل بود. پدر صلاح الدین در یکی از جنگها بقتل رسید و در سلماس دفن گردید، صلاح الدین ایوبی با خانواده خود به موصل عزیمت کرده و در آنجا ساکن گردید. این طایفه را در قرن سوم هجری بنام هذبانی و در قرن چهارم روادی می‌نامند که در کردستان و آذربایجان به خصوص در اطراف دریاچه ارومیه حکومت مقتدری تشکیل دادند و مدتها با امرای عرب در زد و خورد بودند.

تسخیر ارومیه:

در زمان خلافت هارون الرشید، صدقه بن علی از جانب خلیفه بر ارومیه حکمرانی داشت، چون قدرت یافت، شهرهای سلماس، اشنویه و سلدوز را تصرف نمود و بعد مراغه را گرفت و حکومت مستقلی تشکیل داد. هارون الرشید تصمیم گرفت به سرکشی صدقه بن علی پایان دهد، لذا خزیمه بن خازم را با سپاهی بفرمانروائی آذربایجان و ارمنستان فرستاد. خزیمه پس از ورود به آذربایجان، در اطراف شهر مراغه محلی برای اردوگاه خود انتخاب کرد و پیرامون آنرا با احداث برج و بارو و حفر خندق استوار ساخت، خزیمه پس از استقرار، لشگری را بسوی ارومیه گسیل داشت و چون برادران و فرزندان صدقه، حکومت شهرهای اطراف را داشتند از پیشروی قوای خزیمه بطرف ارومیه جلوگیری کردند و با کمک عشایر منطقه سپاه خزیمه را شکست دادند.

پس از درگذشت صدقه، فرزندش علی جانشین پدر شد و توانست ضمن حفظ قلمرو حکومت پدرش از پیشروی اعراب در آذربایجان جلوگیری نماید.

پس از علی پسرش صدقه دوم معروف به (زریق) حکومت را بدست گرفت، وی مردی عاقل و سیاستمدار و مدبر بود و حکومتی نیرومند بنا نهاد، وی افزون بر مناطقی که در تصرف داشت، به قلمرو خود افزود و شهرهای نزدیک موصل را نیز تصرف نمود. مامون خلیفه عباسی با صدقه دوست بود و با صدقه از در دوستی در آمد و حکومت آذربایجان را به وی تفویض نمود (۲۰۹ قمری).

صدقه از خلیفه خواستار حکومت ارمنستان گردید، خلیفه در برابر این خواسته صدقه به وی دستور داد تا به جنگ بابک برود. صدقه احمدبن جنید را از جانب خود با سپاهی به جنگ بابک فرستاد. در این جنگ عده زیادی از طرفین کشته شدند و احمد بدست بابکیان گرفتار شد.

صدقه در سال ۲۱۱ هجری قمری سپاهی برای تصرف موصل اعزام کرد، لشگریان صدقه در این نبرد موفقیتی بدست نیاوردند. صدقه بار دیگر با چهل هزار مرد جنگی به موصل حمله برد و آنجا را تصرف نمود و کلیه اموال حاکم موصل را بغنیمت گرفت، حاکم موصل در این جنگ بدست سپاهیان زریق کشته شد.

مامون خلیفه عباسی پسر هارون الرشید که با صدقه دوست بود، از این عمل وی رنجید و سپاهی به سرداری محمدبن حمید طوسی به جنگ زریق فرستاد، جنگهای شدیدی بین آن دو سپاه به وقوع پیوست تا سرانجام در یکی از نبردها زریق اسیر گشت، سردار خلیفه او را بسال ۲۱۲ هجری به بغداد فرستاد، سپس کلیه اقوام او را به بغداد کوچ داد، بار دیگر سراسر آذربایجان غربی تحت تسلط اعراب در آمد.^۱

سلسله سالاریان:

بنیان گذار این خاندان، سالار پسر محمد مسافری است. محمد سه پسر داشت: مرزبان، و هسودان و صعلوک.

سالار مرزبان یکی از فرمانروایان بزرگ و بنام روزگار خود بود، کارها و جنگهای او، خردمندی و دلیری و مردانگی او را بخوبی نشان می دهد، در واقع از اوایل قرن چهارم فرمانروائی آذربایجان بدست این مردان بومی افتاد. خلفای بغداد را چندان تسلطی بر این سرزمین نبود، سالار مرزبان به نیروی عقل و تدبیر خود کشورگشائی کرده و در حکمرانی نیز از هر حیث آزادی و استقلال داشت.

جنگ مرزبان با سپاهیان روس:

یکی از حوادث بزرگ که در زمان پادشاهی مرزبان حدود سال ۳۳۳ هجری قمری رویداد، هجوم سپاهیان روس به قفقاز (بردعه) بود. روسها در این زمان ملت چندان بزرگ و بنامی نبودند و چون به قفقاز رسیدند منادی فرستاده و ندا در دادند که ما را با شما گفتگوی دین و مذهب در بین نیست، ما جز فرمانروائی چیز دیگر نمی خواهیم. از ما نیک رفتاری و از شما اطاعت و فرمانبرداری.

هجوم روسها را به بلاد اسلامی مسلمانان سایر شهرها شنیده، دسته دسته به روسها حمله ور می شدند، روسها نیز بدفع ایشان می پرداختند تا جائیکه روسها دست بقتل عام اهالی شهر زدند، زنان و جوانان را به بردگی بردند، این حادثه مصیبتی بزرگ بر عالم اسلام بوده و چه تکانی به مسلمانان مخصوصاً به مردم قفقاز و آذربایجان داده است، از آن پس سالانه دهها هزار مجاهد از نقاط مختلف و دور دست ایران داوطلبانه به آذربایجان شتافته، بنام غیرت و حمیت و تعصب دینی و مذهبی با دشمنان اسلام می جنگیدند.

سالار مرزبان سپاه خود را گرد آورده، داوطلبان نیز به او پیوستند، با سی هزار تن به جنگ روسها شتافت، ولی این سپاه انبوه نتوانست کاری از پیش ببرد و جز شکست

بهره‌ای نبرد. سالار مرزبان کوشید که حیلۀ جنگی بکار برد: شبانه دسته‌ای از سپاه خود را در کمین نگهداشت بامدادان با بقیۀ سپاه شروع به پیشروی نمود، سپاهیان روس که همگی پیاده نظام بودند از شهر بیرون آمده، پیشوای ایشان بر الاغی نشسته بود، چنانکه عادت همه روزه آنان بود تمام سپاه به یکبار حمله کردند.

سالار مرزبان و سپاهش پس از مختصر زد و خوردی رویگریز نهادند، روسها از دنبالشان می‌آمدند چون از پهلوی کمین‌گاه بگذشتند، مرزبان فرمان عقب گرد داد ولی سپاهیان برنگشتند، همچنان می‌گریختند، مرزبان چون این بدید، فریاد زد که ای مردان کجا فرار می‌کنید برگردید، ولی نتوانست از هزیمت آنان جلوگیری نماید، ناچار خود و برادرش و جمعی از سپاهیان برگشتند، سپاه دیلمی نیز از شرمساری بازگشتند. حملۀ دلیرانه بر قوای روس نمودند، از طرفی قشونی که کمین کرده بود از پشت سر روسها حمله کرد، قوای روس شکست خورد، هفتصد تن از آنها کشته شدند دیگران گریخته به ارک شهر پناه بردند، مرزبان شهر را محاصره کرد، لیکن در این هنگام از آذربایجان خبر رسید که پسر سعید به آذربایجان حمله کرده و با اکراد هذبانی متحد شده‌اند.

سالار مرزبان قسمتی از قشون خود را جهت محاصره شهر گذاشت و با بقیه بسوی آذربایجان روان شد سپاه مرزبان مدتی در برابر روسها نشسته همچنان شهر را در محاصره داشتند، در این وقت مرض وبا در بین روسها شیوع پیدا کرد، قشون مرزبان خود را عقب کشیده روسها نیز با باقی سپاه خویش خاک قفقاز را ترک گفتند.^۱

مرگ سالار مرزبان و جانشینی پسر او جستان:

مرزبان پس از ۱۶ سال فرمانروائی آذربایجان در رمضان سال ۳۴۶ هجری قمری بعلت بیماری در گذشت، در این دوره بعضی از حکام ارمنستان خراج سالانه و رسوم اضافی برای شاه آذربایجان می‌فرستادند حکمرانان ارمنستان تابع کسی بودند که بر آذربایجان فرمانروائی داشت و امنیت آنها را تامین می‌کرد، اما هنگامی که آذربایجان

بدست مرزبان افتاد وی به تاسیس ادارات دیوان (دارائی) و قانون مالیات اضافی اقدام نمود و دربار (جزئیات) اعانات و پس افتها با حکمرانان تابع وارد گفتگو شد. مرزبان در اواخر عمر خود برادر خود و هسودان را نزد خود خواسته و وصیت کرد که بعد از مرگ او فرمانروائی آذربایجان و هسودان باشد، انگشتر و نشانهای که پیش او بود به و هسودان سپرد.

و هسودان پس از درگذشت مرزبان مدتی فرمانروا بود لیکن بعللی از حکومت کناره گرفت، پس از او جستان پسر بزرگ مرزبان رشته فرمانروائی را بدست گرفت، کلیه امراء بیعت او را پذیرفتند، مگر جستان شارمازان که حکمرانی ارومیه را داشت و پس از مرگ مرزبان به خیال استقلال افتاده و در شهر ارومی بساختن دژی مستحکم و مجهز مشغول شد و از آمدن نزد پادشاه آذربایجان و بیعت کردن به او باز ایستاد. جستان بن مرزبان خوش گذرانی رابه جنگ و ستیز ترجیح داد و از دو دشمن توانا و خطرناک (و هسودان و جستان شارمازان ارومی) که چپ و راست او را گرفته بودند اندیشه نداشت.

ابراهیم برادر جستان مرزبان که در این موقع حکمرانی ارمنستان را داشت به دشمنی برادر خود با جستان ارومی همدست شد و با سپاهی به ارومیه رفت، با سپاه جستان ارومی به مراغه تاختند و آن شهر را تصرف کردند جستان بن مرزبان چون این خبر را شنید بدلجوئی ایشان کوشید و آنها را از مراغه خارج ساخت.

جستان شارمازان برج و باروی شهر ارومی را که آغاز کرده بودند و قلعه‌ای را که درون شهر بنیاد می‌نهادند، بپایان رسانید (احتمالاً قلعه چهار برج و ارک حکومتی شهر ارومیه از بناهای آن دوره می‌باشد که بعدها تعمیر و یا از نو ساخته شده است) سلاح و ابزار جنگ چندانکه می‌خواستند، گرد آوردند.

این وقت جستان شارمازان استقلال خود را اعلام داشت، جستان مرزبان و برادرش ابراهیم دانستند که هر دو فریب خورده و با دست خود تیشه بریشه خود زده‌اند، از کرده خود پشیمان شده، می‌خواستند قشون جمع آوری کرده به جنگ فرمانروای

ارومی بروند، در اینموقع خروج خلیفه المستجیر در گیلان ایشان را از این قصد بازداشت، از آن طرف جستان شارمازان با نعیمی وزیر مرزبان همدست شده با سپاهی از ارومیه به ایشان پیوست، المستجیر کارش بالاگرفت و سپهسالاری سپاه را به جستان ارومی واگذار کرد.

جستان مرزبان و برادرش ابراهیم چون این خبر شنیدند، با همدستی یکدیگر، قشونی گرد آورده آهنگ موغان و جنگ با قشون المستجیر کردند، چون دو سپاه بهم رسیدند آغاز نبرد کردند، شکست بر سپاه المستجیر افتاده رو بگریز نهادند، انبوهی از آنان کشته شدند، خود جستان به ارومیه گریخت، ولی المستجیر دستگیر و کشته شد. وهسودان با برادرزاده خود ابراهیم بد عهدی کرده و سپاهی تهیه دید، فرمانروائی آذربایجان را به پسر خود اسماعیل سپرد، با سپاهی به سپهسالاری پسر میشگی روانه اردبیل ساخت.

وهسودان نامه‌ای به جستان ارومی و حسین پسر محمد روادی نوشت و آنها را به جنگ و دشمنی ابراهیم برانگیخت. ابراهیم در برابر اینهمه دشمن تاب مقاومت نداشت، ناچار به ارمنستان گریخت. جستان ارومی که به مراغه نزدیکتر از دیگران بود، لشکرگاه او را تاراج نموده، آن شهر را نیز تصرف کرد.

در این هنگام اسماعیل پسر وهسودان در اردبیل در گذشت، ابراهیم فرصت را غنیمت شمرده به آذربایجان تاخت و اردبیل را بگرفت، اما وهسودان در دیلمان بگرد آوردن سپاه می پرداخت تا به جنگ رکن الدوله برود، چون حرکت ابراهیم و تصرف اردبیل را شنید، پسر میشگی را با لشگری روانه آذربایجان ساخت، او با ابراهیم بارها جنگید و در آخرین بار سپاه ابراهیم شکستی سخت خورده و پراکنده شدند، خود او با دسته کوچکی راه ری پیش گرفت تا به رکن الدوله پناهنده شود.

کسان وهسودان او را تعقیب نموده و کسانش را کشتند تا آنجا که غیر از خود او کسی از ایشان جان سالم بدر نبرد، ابراهیم تنها با اسب و تازیانه خود به ری رسید، چون رکن الدوله دختر مرزبان را بزنی داشت بخاطر این خویشاوندی در نوازش ابراهیم اندازه

نگاه نداشت و صورت کلیه موجودی خزانه را برای او فرستاد که هر چه می‌خواهد انتخاب کند.

این حادثه در سال ۳۵۰ هجری قمری بود، رکن الدوله سپاه با شکوهی به وزیر کاردان خود ابن عمید سپرده همراه ابراهیم روانه آذربایجان ساخت که آن ولایت را برای او بگشاید، ابن عمید ابراهیم را به آذربایجان آورده بر سریر فرمانروائی نشاند و فرمانروایان بومی را مطیع وی ساخت و خود با سپاه به ری بازگشت.^۱

پادشاهی ابوالهیجاء در آذربایجان:

از سال ۳۶۹ تا سال ۴۲۰ هجری قمری یکی از مهمترین حوادث تاریخی آذربایجان که بر افتادن سالاریان و پادشاهی یافتن روادیان می‌باشد، رخ داده است. ابراهیم در سال ۳۷۰ هجری قمری بدست ابو الهیجاء خواهرزاده و هسودان گرفتار گردید. در زمان حکمرانی ابراهیم، ابوالهیجاء نیرومندتر از دیگر سران آذربایجان بود، از این رو می‌توان گفت پادشاهی یافتن ابوالهیجاء نیز در همان سال ۳۷۰ تا ۳۷۱ هجری قمری بوده است.

نخستین خبر از ابوالهیجاء لشکر کشی او به ارمنستان در سال ۳۷۷ هجری قمری می‌باشد که سپاه ارامنه را شکست داده و باج چندین ساله عقب افتاده را از آنها دریافت می‌دارد، خبر دیگر از ابوالهیجاء، لشکر کشی او به واسپورگان در سال ۳۷۸ هجری می‌باشد که در همین سفر بدرود زندگی گفت.

محمد (مملان) پسر ابوالهیجاء:

محمد بجای پدر پادشاهی یافت و دوبار با ارامنه جنگید، او یکی از بزرگترین فرمانروایان زمان خود بوده چه این لشکر کشیها و جنگهای او نه تنها با ارمنیان و گرجیان بلکه با رومیان و همگی ترسایان بوده است. رومیان که در این هنگام به بخش غربی

۱- دائرةالمعارف اسلامی، مقاله مینورسکی، ص ۱۰۸۹.
شهریاران گمنام - احمد کسروی.

ارمنستان دست یافته بودند، بزرگترین دشمنان اسلام محسوب می شدند، پیوسته جنگ و جدال میان ایشان و مسلمانان در کار بود، لشگر کشیهای امیر محمد (مملان) بر ارمنستان نیز از شمار جنگهای دینی بشمار می آید. در دومین نیروکشی سپاه امیر مملان بسیار با شکوه بوده، گذشته از مردم تمام شهرهای آذربایجان من جمله جوانان ارومیه مردم فارس و خراسان و عراق عجم (استان مرکزی امروزه) نیز با او بودند، مملان پس از شکستی که در نیروکشی اول یافت، از هر سوی کمک خواست و بنام جهاد به جمع آوری سپاه پرداخت، این حادثه در سال ۳۸۸ هجری قمری اتفاق افتاده است.

وهسودان پسر مملان:

سال مرگ مملان معلوم نیست، در کتابها اولین بار که نام وهسودان برده می شود در سال ۴۲۰ هجری قمری است که ابن اثیر او را پادشاه آذربایجان می خواند ولی از آمدن طایفه (غز) به آذربایجان معلوم است که وهسودان در سال ۴۱۰ هجری قمری پادشاهی داشته است.

وهسودان معروف ترین پادشاه روادیان است، شاعری همچون قطران ثناگوی او بوده، وهسودان را با لقب (امیر اجل) می خواندند، ناصر خسرو در خطبه ها او را (الامیر الاجل سیف الدوله و شرف المله ابو منصور وهسودان بن محمد مولی امیر المومنین) یاد می کند.

نخستین دسته غز در آذربایجان:

درباره آمدن این دسته از غزان به آذربایجان ابن اثیر می نویسد که چون سلطان محمود غزنوی، غزان را به خراسان آورد این دسته در تحت فشار مامورین سلطان محمود قرار گرفتند، دسته ای از آنها ناگزیر روی به مهاجرت آورده روانه اصفهان شدند، سلطان محمود نامه ای به علاءالدوله حاکم اصفهان نوشت که آنان را به خراسان برگرداند یا کشتار کرده سرهایشان را بفرستد.

غزان از نیت علاءالدوله آگاه شده، تصمیم گرفتند از اصفهان کوچ کنند، کسان

علاءالدوله جلو آنها را گرفته و کار به زد و خورد کشید، غزان جای ایستادن ندیده، چادرهای خود را کنده از اصفهان دور شدند، به هر جا که رسیدند تاراج نموده تا به آذربایجان رسیدند. شماره این دسته را (ابن اثیر) دوهزار خرگاه نوشته، می گوید آنچه در خراسان باقی مانده بود دو برابر اینها بودند.

ابن اثیر می نویسد: امیر وهسودان غزان را پذیرفته و در خاک خود مسکن داد. معلوم است که وهسودان دشمنان زیاد داشته، غیر از رومیان و ارمنیان و گرجیان همواره برخی از فرمانروایان مسلمان محلی نیز از جمله شدادیان به دشمنی او بر می خاستند، چون غزان بدلیری و جنگجوئی معروف بودند و در فن رزم مخصوصاً در تیر اندازی مهارت بسیار داشتند، وهسودان می خواست به پشتیبانی اینها بر دشمنان خود غالب گردد.

تاختن غزان به ارمنستان:

در سال ۴۱۲ هجری قمری ترکان غز که به آذربایجان رسیده بودند رو بطرف ارمنستان آورده به واسپورگان در آمدند و دست به تاراج گشوده بسیار جاها را پایمال ساختند، حکمران ارمنستان به جمع آوری سپاه پرداخت فرماندهی قشون را به شاپور نامی سپرد. شاپور همگی سپاه و امیران و اسپورگان را گرد آورده به مقابله ترکان غز شتافت، ولی چون بدانجا رسیدند و از دور ترکان را دیدند سخت در شگفت ماندند چه گروه بسیار انبوهی را مشاهده کردند که همگی دارای گیسوی فرو آویخته و کمانهای ایشان بسی سخت و نیرومند و بسیار بزرگ بود. ارمنیان که تا این موقع چنین مردمی ندیده بودند سخت به هراس افتادند، شاپور آنها را دلداری داده و بر جنگ دلیرشان ساخت، در برابر ترکان صف آراستند، ترکان غز از فاصله دور با تیر جنگ می کردند و انبوهی از ارامنه را نابود ساختند چه هرگز تیرشان به خطا نمی رفت، ارامنه ناگزیر شدند که به ایشان تاخته و کمانهای ترکان را با شمشیرهای خود در هم شکستند و گروهی را کشتند تا غروب آفتاب جنگ ادامه داشت، شب هنگام طرفین دست از جنگ برداشتند،

چون عدهٔ بیشماری از هر دو طرف کشته شده بود، هر گروه روانهٔ سرزمین خود شدند.

دومین دستهٔ غز در آذربایجان:

دسته‌ای دیگر از غزان به پیشوائی (بقاء و کوکتابش، منصور، ودانا) از ری روانه آذربایجان شده و به امیر وهسودان پیوستند. وهسودان این دسته را نیز پذیرفته و در آذربایجان ساکن ساخت در این موقع پادشاه آبخاز شهر تفلیس را که امیر ابوالفضل جعفر والی آنجا بود از مدتها پیش در محاصره داشت و کار گرسنگی و قحطی در شهر به نهایت درجه رسیده بود، مسلمانان آنجا کسی را به آذربایجان فرستاده مردم را به یاری طلبیدند، ولی چون غزان به آذربایجان رسیده بودند، گرجیان از ترس غزان دست از محاصره تفلیس برداشته به سرزمینهای خود بازگشتند.

از اینجا پیداست که وحشت و ترس از این طایفه تا چه اندازه مؤثر بوده. وهسودان دختری از غزان بگرفت تا مگر با خویشاوندی آن طایفه مطیع او باشند، ولی غزان هرگز اندیشهٔ رام شدن نداشتند چنانکه در ارمنستان و سایر جاها دست بغارت گشودند و در آذربایجان نیز همین رفتار را در پیش گرفتند.

بیرون کردن غزان از آذربایجان:

چون کار ظلم و ستم غزان رو بفزونی گذاشت مردم در همه جا به دادخواهی برخاستند. امیر وهسودان و ابوالهیجاء پسر ربیب الدوله که خواهرزادهٔ امیر وهسودان و پیشوای اکراد هذبانی بود، دست بهم داده، تصمیم گرفتند که غزان را از آذربایجان بیرون برانند.

وهسودان که تا این زمان پشتیبانی آن طایفه را داشت، بیزاری خود را آشکار ساخت و مردم در همه جا به جنگ و پیکار ایشان برخاستند، مخصوصاً در کردستان عدهٔ زیادی را از ایشان نابود ساختند. غزان از آذربایجان بیرون رفته، دسته‌ای آهنگ ری

کردند و دسته‌ای به همدان رفتند ولی هنوز عده کمی در آذربایجان مانده بودند. ابن اثیر می‌نویسد: غزان که در ارومی بودند گرد هم آمده به نواحی (حکاری) حمله کرده و با اکراد آنجا به جنگ پرداختند، گروه کثیری از اکراد را کشتند، اکراد شکست یافته به کوهها گریختند غزان به اموال آنها دست یافتند، در این هنگام اکراد اشنویه برای کمک به اکراد آن نواحی رفتند، کردان حکاری برگشته و غزان را در میان گرفتند. هزار و پانصد تن از ایشان را کشتند و گروهی را که هفت تن از ایشان امیر و صد تن از بزرگان بود دستگیر ساختند، غزان در کوهها پراکنده شدند. پسر رییب الدوله چون این موضوع را شنید کسانی را فرستاد که همگی ایشان را نابود ساختند، این حادثه در سال ۴۳۰ هجری قمری اتفاق افتاد.^۱

ارومیه در زمان سلجوقیان: (۵۹۰-۴۲۹ هجری قمری)

طغرل بیگ و برادرانش به اکثر استانهای ایران زمین دست یافتند ولی تا سال ۴۴۶ هـ ق آذربایجان بحال خود باقی بود، در این سال سپاه طغرل بیگ بدون جنگ و خونریزی وارد آذربایجان شد، امیر وهسودان فرمانبرداری طغرل را پذیرفت. در سال ۴۵۰ هـ ق طغرل بیگ مملان پسر وهسودان را به حکمرانی آذربایجان برگماشت، از اینجا پیداست که وهسودان تا آن هنگام در گذشته بود. سلاطین سلجوقی فرماندهی امور لشگری و کشوری خود را به عده‌ای از خاصان تورک که امتحان خود را در جانبازی و صمیمیت و فداکاری بمنصبه ظهور رسانده بودند و در راه اطاعت و انجام اوامر از هیچگونه جانبازی دریغ نمی‌کردند، واگذار می‌نمودند. در این بین عده‌ای از آنان از عنایات شهریاران سلجوقی و قربت با دستگاه حکومتی به میزان استعداد و لیاقتی که داشتند، به مقامات و مناصبی نایل می‌شدند که آنان را اتابک (پدر بزرگ - مربی) می‌نامیدند.

۱- شهریاران گمنام - احمد کسروی.
ابن اثیر، کامل التواریخ، حوادث سال ۴۲۰.

سلجوقیان با پیوند دین و دولت و سیاست و سپردن امور تعلیم و تربیت بدست علماء، با تقویت تشکیلات کشوری و دیوان سالاری بر آن شدند تا نمونه جدیدی از دولت اسلامی را بر پا دارند و موقعیت خود را بعنوان حکام دنیوی مستحکم و مسجل سازند و ساختار حکومت خود را با نیازهای جامعه آنزمان هماهنگ نمایند.

طبق نوشته پرفسور مینورسکی سلطان طغرل در اواخر سلطنت خود یعنی در محرم سال ۴۵۵ هجری قمری از ارومیه گذشته است. در سال ۵۲۶ هـ ق وقتی سلطان مسعود سلجوقی از بغداد به آذربایجان مراجعت کرد، امیر حاجب تاتار، شهر ارومیه را برای مقابله و دفاع مستحکم کرده بود، ولی بزودی تحت اطاعت سلطان در آمد و در سال ۵۴۴ هـ ق شهر ارومیه به قلمرو سلطان محمد بن محمود تعلق داشت.

علاءالدین کورپه ارسلان معاصر طغرل سوم بود، این امیر بسبب آنکه ممدوح حکیم نظامی گنجوی بود تا اندازه‌ای شناخته شده است.

کورپه ارسلان در سال ۵۸۴ هـ ق به نزد طغرل سوم آمد و اتابکی پسر او بورکی یاریق را گرفت، از کارهای علاءالدین کورپه ارسلان جنگ او با اتابک ابوبکر فرمانروای عراق و آذربایجان بود که سرانجام به صلح انجامید و اتابک ابوبکر دو شهر ارومیه و اشنویه را به وی وا گذاشت.

شهر ارومیه و حوالی آن پس از سال ۶۰۲ هـ ق جزء قلمرو اتابک علاءالدین کورپه ارسلان گردید علی بن سلیمان راوندی مولف کتاب راحه الصدور، علاءالدین را به دادگستری ستوده و درباره قرآن سی جزء که سلطان طغرل سوم سلجوقی بدست خود نوشته و بسیار خوش خط و نفیس بوده یاد می‌کند.

پس از اتابک علاءالدین کورپه ارسلان، پسرش که کوچک بود به حکمرانی رسید، ولی امور کشوری و لشگری را یکی از وزیران علاءالدین انجام می‌داد.^۱

۱- شهریاران گمنام - احمد کسروی.

علی بن سلیمان راوندی ص، ۳۴۷.

ابن اثیر، کامل التواریخ، جلد ۱۱ - ص ۱۴۵.

دیوان سالاری در عهد سلجوقیان ترجمه یعقوب آژند صص، ۱۱۷-۱۱۸.

ارومیه در زمان اتابکان آذربایجان: (۶۲۲-۵۴۱ هجری قمری)

موسس سلسله اتابکان آذربایجان شمس الدین ایلدگز اتابک (آتابای) بود ایلدگز بعلت کفایت و لیاقت در دربار سلطان مسعود سلجوقی تقرب یافت و در سلک امراء و حکام وارد شد و سپس به حکومت آذربایجان منصوب گردید، در این ماموریت لیاقت و کاردانی خود را به ثبوت رساند و اصفهان را به حوزه قلمرو خود افزود. اتابکان از سال ۵۴۱ تا ۶۲۲ هجری قمری در آذربایجان حکومت می کردند، قلمرو ایلدگز در آغاز کار، شمال غرب آذربایجان بود و شهر تبریز جزء متصرفات احمد یلیان حاکم مراغه قرار داشت.

در سال ۵۷۸ هـ ق اتابک محمد جهان پهلوان پسر ایلدگز تبریز را از چنگ فلک الدین پسر احمد یلیان نوۀ آق سنقر (آغ قیرقی) بدر آورد و حکومت آنجا را به برادرزاده خود قیزیل ارسلان (شیر سرخ - اسد الحمراء) واگذار کرد. در زمان فرمانروائی اتابک قیزیل ارسلان (۵۸۷ - ۵۸۲ هـ ق) تبریز برای همیشه پایتخت آذربایجان گردید.

نصرت الدین ابوبکر که از سال (۵۸۷ - ۶۰۷ هـ ق) در آذربایجان حکومت می کرد، در سال ۶۰۲ هـ ق شهر ارومیه و اشنویه را به اتابک علاءالدین کورپه ارسلان (جوانشیر) واگذار نمود.

علاءالدین کورپه ارسلان یکی از معروفترین فرمانروایان زمان خود در اواخر قرن ششم هجری بوده که معاصر با نظامی گنجوی می باشد، شاعر عالی مقام آذربایجانی کتاب بهرامنامه خود را بنام وی سروده است. (۵۹۳ هـ ق)

یاقوت حموی در سال ۶۱۷ هـ ق ارومیه را دیده است و از عدم امنیت آنجا بحث می کند. اتابکان آذربایجان پادشاهانی ادب دوست بودند و بسیاری از شاعران بزرگ ایران در مدح ایشان اشعاری سروده اند که نامدارترین آنان: ظهیر الدین محمد فارابی - افضل الدین خاقانی شیروانی - شرف الدین شفروه اصفهانی - مجیر الدین ییلقانی -

اثیرالدین اخسیکتی و جمال الدین شهری می‌باشند.^۱

ارومیه در زمان خوارزمشاهیان: (۶۲۸ - ۴۹۰ هجری قمری)

مطابق نوشته پرفسور مینورسکی در زمان سلطان جلال الدین خوارزمشاه شهرهای ارومیه و سلماس و خوی جزء تیول شخصی شاهزاده خانم سلجوقی همسر سلطان جلال الدین بود.

در حدود سال ۶۲۳ ه.ق. ترکمانان شهر ارومیه را به تصرف در آوردند و خراج سالیانه را از میان برداشتند، سلطان جلال الدین در نتیجه شکایت شاهزاده خانم همسر خود، بخشی از سپاه خود را به ارومیه اعزام داشت و ترکمانان را سرکوب نمود، پس از آن حکومت ارومیه به شخصی بنام بوغاج واگذار گردید.

پس از بر چیده شدن حکومت اتابکان در آذربایجان، مردم گرجستان که دوبار در حدود شیروان و تبریز از مسلمانان شکست خورده بودند، برای انتقام جوئی و تصرف آذربایجان در صدد بر آمدند که پس از تصرف آنجا، بغداد را نیز تسخیر کرده و مکاتب اسلامی را تبدیل به کلیسا نمایند.

از این رو سلطان جلال الدین قبل از حرکت اردوی عظیم گرجیان، با سپاه اندک خود به آنان شیبخون زد و دو نفر از سرکردگان گرجیها بنام شالوا و ایوانی ترکمان را اسیر و نزد جلال الدین آوردند.

شالوا و ایوانی و سایر اسرای گرجی پس از تشرف به دین اسلام متعهد شدند که در خدمت سلطان جلال الدین خدمت کرده و برای فتح گرجستان راهنما باشند.

سلطان جلال الدین پس از بازگشت به تبریز برای بار دوم عازم گرجستان و حدود تفلیس شد، شالوا را به سمت معاون خود انتخاب کرد و حکومت نواحی مرنند و سلماس

۱- تاریخ مفصل ایران تألیف اقبال آشتیانی جلد یکم، صص: ۳۸۰-۳۸۷.

روضه‌الصفاء جلد پنجم، ص: ۵۹۹.

از سلاجقه تا صفویه تألیف: نصرت‌الله مشکوتی، ص: ۵۸.

تاریخ تبریز، تألیف مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، ص ۱۴.

و ارومیه و اشنویه را به وی تفویض نمود. سلطان جلال الدین چون متوجه شد که شالوا و ایوانی قصد خیانت دارند، لذا در مجلس مشورتی که تشکیل شده بود، شخصاً برخاسته شالوا را با ضربات شمشیر به دو نیم کرد و فرمان داد سایر گرجیها را نیز تنبیه کنند.

سلطان جلال الدین افزون بر خوی دو شهر سلماس و ارومیه را نیز ضمیمه قلمرو حکومتی همسرش نمود و شرف الملک باختری را از سوی خود به وزارت او گماشت. شرف الملک می خواست که ملکه مطیع او باشد، ولی ملکه دم از استقلال می زد و شخصاً امور سرزمینهای قلمرو خود را اداره می کرد، این اختلاف بین ملکه و شرف الملک ایجاد کدورت کرد، از اینرو سلطان جلال الدین وزیر خود را به آذربایجان فرستاد و اداره امور آنجا را به وی سپرد.

پرفسور مینورسکی بر این باور است که سلطان جلال الدین پس از مقابله با سپاه مغول زمستان سال ۶۲۸ هـ ق را در ارومیه و اشنویه گذرانده و بنای ساختمان سه گنبد را به سلطان جلال الدین نسبت داده اند.^۱

ارومیه در زمان استیلای مغول: (۷۳۶-۶۲۶ هجری قمری)

در زمستان سال ۶۱۷ هـ ق سر و کله مغولها در پیش باروی تبریز پیدا شد، اتابک اوزیک بن پهلوان با دادن غرامت آنان را باز گردانید. سال دیگر باز مغولها روی به آذربایجان نهادند.

شمس الدین طغرائی وزیر اعظم اتابک پایداری نمود و مغولها با دریافت مبلغی آنجا را ترک گفتند.

سلطان جلال الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۲ هـ ق از طریق مراغه متوجه تبریز شد. اتابک به گنجه گریخت و در آنجا از غصه بمرد. سلطان شهر تبریز پایتخت اتابک را به تصرف در آورد.

۱- عطا ملک جوینی جلد دوم، صص ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰.
دائرة المعارف اسلامی، مقاله ارومیه، صص: ۱۰۸۹-۱۰۹۰.
ابن اثیر، جلد ۱۲-ص، ۳۰۱.

چون خبر آمدن مغول به آذربایجان به سلطان رسید، با عجله بدان سو شتافت و پیش قراولان مغول را شکست داد.

اگتای قاآن قریب پنجاه هزار از سپاهیان خود را به فرماندهی جیر ماغون جهت سرکوبی قطعی سلطان جلال الدین و انجام امور آذربایجان و کردستان فرستاد. هنگامی که سلطان در خواب غفلت بود، لشکر مغول غفلتاً بر آنها تاختند و سپاه کوچک وی را پراکنده ساختند، جلال الدین به طرف مغان جهت جمع آوری سپاه رفت، سپاه مغول او را مهلت نداده و تعقیبش کردند، سلطان ناگزیر به طرف ارومیه رهسپار گشت و زمستان سال ۶۲۸ هـ ق را در ارومیه گذرانید و هر قدر از امرای گرجی و ارمنستان و سوریه استمداد طلبید، کسی به کمک او حاضر نشد تا اینکه در کوههای ارومیه به دست اکراد بقتل رسید.

مرگ اگتای قاآن در سال ۶۳۹ هـ ق اتفاق افتاد، این مرد در مدت سلطنت خود توانست روسیه و لهستان را بگیرد و تا برلن پیش برود.

بعد از وی گیوک خان به سلطنت رسید، او دین عیسوی را پذیرفته و در زمان وی هیچ مسلمانی جرئت بلند حرف زدن با یک نفر مسیحی را نداشت. چون گیوک خان وفات یافت منکوقاآن به تخت سلطنت نشست و بساط عیش و نشاط را گسترانید، و دستور داد تا حیوانات نیز از آن جشن بی بهره نمانند و امر کرد تا زین و پالان را از روی حیوانات برداشته و خون هیچ ذیحیاتی را در آن روز نریزند. در این موقع حکومت آذربایجان توسط اورغون خان اداره می شد که از طرف اگتای قاآن به این سمت منصوب شده بود.

منکوقاآن در سال ۶۵۵ هـ ق وفات یافت و هلاکو خان مغول با ۱۲۰ هزار سپاه زبده چنگیزی برای تصرف مصر و شام و انقراض خلافت عباسی به طرف ایران حرکت کرد.

خواجه رشید الدین وزیر در جامع التواریخ می نویسد: هلاکو خان خزائن و اموالی بسیار که از بغداد و روم آورده بود، توسط ملک ناصر الدین به جانب آذربایجان فرستاد

و به ملک مجد الدین تبریزی گفت تا بر کوهی که در ساحل دریاچه ارومیه و سلماس واقع است، عمارتی عالی در نهایت استحکام بسازد و تمامی آن زرو سیم را گداخته و در قالبهای ۵۰۰۰ مثقالی ریخته در آنجا نگهداری کنند.

فخرالدین بنا کتی نیز استخراج آن خزائن را در روضه اولی الالباب با این عبارات بیان می‌دارد: چون سلطان احمد به تخت شاهی نشست (۶۸۲ - ۶۸۰ هـ ق) خزائنی که در شاهوتله بود به فرمود تا حاضر کردند، بر خوانین و شاهزادگان و امراء لشگری و کشوری تقسیم کرد، به عموم سربازان نفری ۱۲۰ دینار زر بداد.

بعد از فوت هلاکوخان، اباقاآن در سال ۶۶۳ هـ ق به تخت شاهی نشست. اباقاآن و جانشینان دیگر هلاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله سلطنت کرده‌اند، سلاطین ایلخانان می‌گویند. چون دیگر با دربار مغولستان چندان ارتباطی نداشتند.

بعد از فوت اباقاآن و گذشت ایام عزاء، برادر او سلطان احمد تگودار بر تخت نشست، با مردم به عدل و داد رفتار نمود، چون پیرو دین اسلام بود به سلطان احمد موسوم گشت، کلیساهای تبریز را به مسجد تبدیل نمود.

اسلام آوردن سلطان احمد و تبدیل بتخانه‌های مغول و کلیساهای به مساجد و احترام قضات مسلمان و فرستادن نامهٔ دوستانه به خدمت پادشاه مصر، بسیاری از امرای مغول را رنجانید، مخالفین به ریاست اورغون خان در صدد قتل وی برآمدند و علناً بر ایلخانان قیام کردند.

پس از قتل سلطان احمد امراء و شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعت اورغون خان درآمدند و او را به ایلخانی برداشتند و مدت یکماه به جشن و سرور مشغول بودند و سپس درب خزانه را گشود و کسانی که او را خدمت کرده بودند، انعام و اکرام زیاد نمود.

گیخاتو در زمان سلطنت اورغون خان، حاکم ولایات روم بود چون خبر فوت اورغون منتشر شد، با عجله بطرف آذربایجان رهسپار گردید و در سال ۶۹۰ هـ ق بر سریر خانی نشست، چند روزی بساط عیش و نشاط گسترده، عموم خلایق را به عدل و

احسان و رفع ظلم بشارت داد و در مدت کمی تمام خزائن اجدادی خود را بین شاهزادگان و امراء و خوانین تقسیم نمود و تمام جواهراتی که در خزانه موجود بود میان زنان حرم تقسیم کرد، سپس به آزاد کردن زندانیان امر داد، هیچ نوع کاری که خلاف عدالت باشد از او دیده نشد و زندگانی خود را بخوشی و خرمی می گذراند.

سپس وزارت را به صدر جهان سپرد، صدر جهان در ابتدای امر دست امراء را از امور مالی کوتاه کرد بواسطه اسراف گیخاتو در انعام و زیاده از حد احسان از درهم و دینار در خزانه چیزی نمانده بود.

فقر مالی دولت تا آنجا کشید که جهت خرید یک راس گوسفند برای آشپزخانه ایلخانی پول نداشتند صدر جهان دستوری صادر کرد که از آن تاریخ به بعد هیچکس با زر و سیم معامله نکند و امر داد در شهرهای بزرگ آذربایجان چاوخانه (بانگ) دایر کنند و پول کاغذی که (چاو) نام داشت و به روسی آنرا اسکناس گویند، به مردم عرضه داشت و این عبارت بر روی آن نوشته شده بود. (به تاریخ ۶۹۳ قمری پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید. تغییر و تبدیل کننده با زن و فرزند و پیوند خویش به یاسا خواهد رسید)

چند روزی که از این واقعه گذشت در تبریز غوغائی عظیم برپا شد، مردم دکانین خود را بسته و آذوقه در انبارها پنهان کردند و زبان به فریاد و لعنت گشودند.

خان نیز چون چنین دید، حکم به باطل کردن چاو داد بالاخره در سال ۶۹۴ هـ ق سبب قتل وی گردید. بعد از گیخاتو امراء و شاهزادگان به باید و خان پیوسته و او را بر سریر ایلخانی نشاندند و مجلس بزم و نشاط آراستند. باید و با غازان خان جنگ کرده و شکست خورد بالاخره دستگیر و به قتل رسید.

در تاریخ ۶۹۴ هـ ق غازان خان قبول اسلام نموده و کلمه توحید بر زبان راند. در آن روز قریب یکصد هزار مشرک بدین اسلام مشرف گردیدند، سپس با سپاه خود بطرف آذربایجان در حرکت آمدند عید قربان سال ۶۹۴ هـ وارد تبریز شد، امر داد تمام مغولان مسلمان شوند و اهل کتاب هم جزیه دهند، امر کرد که بر سر مکاتب و فرامین

«بسم الله الرحمن الرحيم» قلمی گردانند.

سلطان محمود غازان در سال ۶۹۹ هـ ق با نود هزار سپاهی از تبریز خارج شده بطرف شام و حلب به حرکت در آمد. در شام بین سپاهیان غازان خان و سپاهیان مصری که سوریه را اشغال کرده بودند جنگی سخت در گرفت، فتح نصیب سپاه آذربایجان گردید، غازان خان سپس بدمشق حمله برد، اهالی دمشق با تحف و هدایا با استقبال غازان خان آمدند، شهر دمشق از خرابی نجات یافت، اهالی دمشق بشکرانه این امنیت مبلغ صد تومان جهت غازان خان فرستادند. (معادل دو میلیارد تومان به پول رایج امروزی).

قبل از روی کار آمدن غازان خان هرج و مرج در سراسر مملکت حکفرما بود، در میان طوایف اولویت از آن کسی بود که بریختن خون و اجرای احکام سخت و خشن دیگران را تحت نفوذ خود بگیرد، مخصوصاً هر قدر در خون ریزی نهایت همت را گمارد، بیشتر می تواند ریاست خود را محفوظ بدارد.

ایلخانان جهت وصول مالیات نمایندگان از جانب خود به ولایات می فرستادند، به محض رسیدن مامورین بهانه بدست حکام برای وصول مالیات می افتاد و به جبر و عنف چندین بار از رعایا مالیات می گرفتند و یک چهارم آنچه را که دریافت کرده بودند به مامورین می دادند، با این ترتیب در هر سال چندین بار از رعایای فقیر بزور مالیات اخذ می گردید.

اگر رعیتی در موقع مقرر نمی توانست مالیات خود را بر اثر خشکسالی یا آفت از بین رفتن محصول یا بر اثر بیماری دام بپردازد مامورین وصول مالیات، دختر و پسر جوان آن رعیت را دستگیر می کردند و می بردند تا اینکه مالیات را وصول کنند و اگر آن رعیت دارای دختر و پسر جوان نبود یک چشمش را کور می کردند.

اوزان بار و پیمانه در ولایتها اختلاف کلی داشت، اغنیاء بضرب چوب و شلاق اوزان سبک خودشان را با اوزان جای دیگر مبادله می کردند در موقع گرفتن بر عکس بود بدین معنا که مقدار صد من از یک جنس را بعوض هفتاد من دریافت می داشتند.

در هر یک از شهرها به نحوی سکه می‌زدند، نظر باینکه مردم دائم در کشاکش و دو و خورد بودند بواسطه قتل و غارت و سرقت، اغلب شهرها خراب و بی حاصل شده بود و بواسطه نا امنی که در سرتاسر مملکت حکمفرما بود، هیچکس جرأت مسافرت را نمی‌کرد، اگر کسی خیال مسافرت و تجارت را می‌نمود جان و مالش در خطر می‌افتاد، منازل سر راه با دزدان همدست شده نیمی را خود قبلاً بعنوان اجرت منزل دریافت می‌داشت، سپس به دزدان اطلاع می‌داد بقیه را آنها می‌بردند.

غازان خان به تمامی این اجحاف خاتمه داد و کلیه امور مملکت را نظم و نظام بخشید و کوچکترین اثری از بی نظمی‌های مذکور بر جای نماند و کشور را بسوی ترقی و آبادانی سوق داد.

در زمان غازان خان مدارس و مساجد رونق یافت و بناهای باشکوهی ساخته شد و موقوفات زیادی وقف اماکن عمومی گردید، تطبیق تقویم نجومی سالهای قمری با شمسی بدستور غازان خان انجام گرفت، غازان خان در سال ۷۰۳ هـ ق در گذشت و برادرش سلطان محمد خداپنده ایلخان شد.

پس از انجام مراسم غسل و کفن، جسد غازان خان را به تبریز بردند، زنان و مردان شهرها و روستاهای آذربایجان سرو پای برهنه در مراسم مزبور شرکت کردند و وی را در آرامگاهی در تبریز بخاک سپردند.

در پی مرگ غازان خان در کلیه شهرهای ایران بر روی مناره‌های مساجد پارچه‌های سیاه انداختند و هفت شبانه روز عزاداری کردند.^۱

معارف و ادبیات و صنایع و تجارت در عصر استیلای مغول و ایلخانان:

دوره دویست ساله تاریخی مغول با اینکه یکی از ناگوارترین ادوار تاریخی محسوب می‌شود، در تاریخ تمدن و ادبیات یکی از ادوار مهم است و از بسیاری جهات

۱- رشیدالدین فضل‌الله، جلد دوم، ص ۹۶۳.
تاریخ ایران - اقبال آشتیانی، صص: ۲۰۱-۲۰۲.
احمد، بنی احمد، ص ۱۱۸-۱۲۲.

بواسطه ظهور یک عده از مورخین و علماء و بزرگان و شعرا نسبت بسایر ادوار ممتاز می باشد.

تاریخ نویسی در زمان مغول پیشرفت زیادی نمود، علت آن دو چیز بود، نخست انقراض خلافت ۵۲۰ ساله عباسیان و دیگری تشویق ایلخانان از این فنون و میل و رغبت ایشان بزنده نگهداشتن اخبار و یادگارهای اجدادی و قومی خود، در این مرحله سعی و کوشش غازان خان و ابو سعید خان و وزرای ایشان بیشتر از همه بود و تعدادی از مهمترین تواریخ عهد مغول به تشویق ایلخانان مدون شده است.

در اثر استیلای مغول اختلاط دو تمدن قدیم چین و ایرانی بوجود آمد و هر کدام دارای سابقه تمدن درخشان بودند، تمدن چینی در ایران و ممالک اسلامی رواج یافت، بر اثر نفوذ نقاشان چینی و اختلاط آن با سبک اسلامی، سبک جدیدی در نقاشی بوجود آمد.

بر اثر آبادی و امنیت راهها، آذربایجان بویژه شهر تبریز مرکز تجارت و داد و ستد مهمی شد، تبریز بزرگترین مرکز معامله بین شرق و غرب گردید و این علت از آن جهت بود که اغلب راههای بزرگ (جاده ابریشم) به مناسبت پایتخت بودن آن شهر بدانجا منتهی می شد و تجار کالای تجارتی خود را بدان محل می آوردند، ثانیاً هنرمندان تبریزی نیز در بافتن پارچه های زربافت و فرشهای نفیس و منسوجات ابریشمی مهارت کامل داشتند.

شهر تبریز بقدری معتبر و آباد گردید که یکی از مسافرین فرنگ موسوم به (ادریک) که در عهد ابو سعید آنجا را دیده می گوید: تبریز از نظر بازرگانی بهترین شهر دنیاست، این شهر برای ایلخانان از کلیه مملکت فرانسه بیشتر اهمیت دارد.

یکی از شعب عمده صنایع مستظرفه که مخصوصاً مقارن استیلای مغول اهمیت فوق العاده داشت، حسن خط بود، مشهورترین خطاطان این دوره صفی الدین عبدالؤمن ارموی (متوفی سال ۶۹۳ هـ ق) می باشد که در حسن خط بخصوص خط نسخ استاد بوده

است.^۱

ارومیه در زمان استیلای تیموریان: (۹۱۳-۷۷۱ هجری قمری)

امیر تیمور گورگانی در سال ۷۸۷ هـ ق در مسیر حملات خود به آذربایجان رسید، در آن زمان سلطان احمد جلایر فرمانروای آذربایجان بود و پادشاهی بسیار ستمگر بود. امیر تیمور شهر تبریز پایتخت سلطان احمد را محاصره کرد، مردم تبریز بر سلطان احمد شوریدند و احمد جلایر با حيله از تبریز فرار کرده و به مصر پناهنده شد. امیر تیمور در اردبیل شنید که اکراد ساکن نواحی ارومیه به سرکردگی عادل آقا یاغی شده‌اند و در شهر و دهات شرارت و چپاول می‌نمایند، امیر تیمور یکی از فرماندهان قشون خود را بنام علی گورگین بحکومت ارومیه و قلع و قمع یاغیان مامور ساخت. گورگین بیگ پس از ورود به ارومیه در تورپاق قلعه که قریه‌ای در بخش شمالی شهر ارومیه بود و حالا جزء شهر شده است، استقرار یافت، سپس اکراد را تنبیه و آن نواحی را امن ساخت و عادل آقا را دستگیر و بدستور امیر تیمور در روز چهارشنبه ۲۷ شعبان سال ۷۸۸ هـ ق او را زنده از دیواری بلند به پایین انداختند و کلیه ذخایر او را غارت کردند.

پس از فوت علی گورگین پسر ارشدش الامه سلطان اصلو حاکم شهر ارومیه شد و در دوران حکومت وی اهالی ارومیه به امر امیر تیمور مدت سه سال از دادن مالیات و سایر تحمیلات دیوانی معاف شدند. الامه سلطان در سال ۸۰۷ هـ ق درگذشت و برادرش یادگار سلطان حاکم ارومیه شد. پس از یادگار سلطان، آغزی و ارخان بیگدلی و چراغ سلطان شاملو حاکم شهر ارومیه شدند.^۲

۱- تاریخ ایران از مغول تا افشار، تألیف رضا پازوکی.

تاریخ ایران از طاهریان تا مغول تألیف استاد عباس پرویز.

تاریخ مغول، تألیف اقبال آشتیانی.

۲- دائرة المعارف اسلامی، ص: ۱۰۹۰.

ایرانی که من شناختم، تألیف: نیکیتین کنسول روسیه تزاری در ایران.

تاریخ خطی افشار تألیف میرزا رشید.

ارومیه در دوره صفویان: (۱۱۴۸-۹۰۵ هجری قمری)

اوضاع عمومی کشور پیش از دوره صفویان:

کشور ایران پیش از صفویان وضع آشفته‌ای داشت. جانشینان امیر تیمور در خراسان و اطراف آن حکومت می‌کردند، در آذربایجان سلسله قره قویونلو و آغ قویونلو و آل جلایر پیوسته با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، استانهای فارس و کرمان و اصفهان بین این حکومتها دائم دست بدست می‌گردید.

مردم ایران مجبور بودند کلیه هزینه لشگرکشی حکومتهای متعدد را بپردازند و جوانان خود را قربانی جاه‌طلبی آنان نمایند، اغتشاشات داخلی و عدم امنیت و جنگهای بی حاصل پی‌درپی مردم ایران را عاصی کرده بود، نامی از ایران و ایرانی در میان نبود، اختلافات مرزی و جنگهایی که در سرحدات غربی کشور با عثمانیها بوقوع می‌پیوست، بارها عساکر عثمانی شهرهای آذربایجان و کردستان را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند.

از طرفی سپاهیان جیغاتو و سپاهیان ترکمانان پیوسته در زد و خورد بودند، همه مردم خواه روحانی خواه عوام در کوهها و غارها و پشت تخته سنگها پراکنده و پنهان می‌شدند و سپاهیان خصم کوهها را محاصره کرده مانند شاهین شکاری فرود می‌آمدند و اسب می‌تاختند، دل مردان و زنان پاره می‌شد، سالمندان را می‌کشتند، بعضی را مقطوع النسل می‌کردند، کودکان و زنان را از پدران و شوهران خود جدا می‌ساختند و به اسارت می‌بردند، فرزندان ناله می‌کرد و می‌گفت: مادر دیگر کجا می‌توانم تو را ببینم؟ مادر می‌گفت: فرزندم روز تولدت فلاکت بار و در دنیائی مصیبت زده چشم به جهان گشودی و با چشم گریان تو را به آغوش کشیدم، این بلایا و مصیبتها را نمی‌توان تحمل کرد و بزبان آورد یا تجسم نمود.

سلسله‌های مختلف هر کدام در قطعه‌ای یا قطعاتی از این مملکت بساط حکمرانی گسترده بودند و یک عده از امراء در اطراف فرمانروائی می‌کردند از این قرار: سلطان مراد در عراق عجم - مراد بیگ، بایندری در یزد - رئیس محمد کره در ابرقو - حسین کیای چلاوی در سمنان و فیروز کوه - باریک پرناک در عراق عرب - قاضی محمد در کاشان - سلطان حسین میرزا تیمور در خراسان - امیر ذوالنون در قندهار - بدیع الزمان میرزا تیموری در بلخ - ابوالفتح بایندری در کرمان - هیچکدام از این حکومتها کشور ایران را در قلمرو خود نداشتند.

مملکت ما دارای مرکز مشترکی که نقطه نظر عموم ایرانیان باشد، نبود، اختلافات مذهبی رشته ایجاد وحدت ایرانیان را طوری از هم گسیخته بود که نتیجه آن در زمان حمله مغول و حملات امیر تیمور معلوم گشت.

نخستین کسی که توانست اساس وحدت ملی را بر روی پایه محکم خلل ناپذیری گذارد، اولین پادشاه صفوی شاه اسمعیل بزرگ است که نه تنها تمام کشور ایران را تحت یک حکومت در آورد، بلکه به واسطه رسمی کردن مذهب تشیع هم اهالی ایران را بیکدیگر متحد و متفق نمود و هم آنان را بر این داشت که دیگر زیر بار اقوام مسلمان دیگر و غیر بومی نروند.

در تاریخ کشور ایران پیدایش سلسله صفویه از چند نقطه نظر نهایت اهمیت را دارد و از همه مهمتر، مسئله وحدت ملی ایرانیان و رسمی شدن مذهب تشیع و پیشرفت صنایع دستی است.

کسانیکه از خصومت پیروان مذاهب مختلفه اطلاعی دارند به خوبی می‌دانند که در آن دوره که مذهب مهمترین وسیله پیشرفت مقاصد سیاسی بود و علم و معرفت در میان اکثریت اهالی چندان رواج نداشته، سلاطین بزرگ صفویه چه خدمت گرانبهائی به ایران و ایرانیان انجام داده‌اند.

شاه اسمعیل صفوی تصمیم گرفت که کلیه این حکمرانان خود مختار را مطیع حکومت مرکزی ساخته و تشکیل دولت مقتدر و مستقلی را بدهد.

در این دوران تاریک بار دیگر خورشید درخشان ایران زمین از طرف آذربایجان طلوع کرد.

شاهزاده اسمعیل در سن ۱۳ سالگی سال ۹۰۵ هـ ق باتفاق ۷۰ نفر از طریق گیلان به اردبیل آمد و از اردبیل با ۱۵۰۰ نفر از طرفداران وی به قره باغ رفت، پس از تصرف این نواحی مریدان او به هفت هزار نفر رسیدند، شاهزاده اسمعیل به کمک این جماعت عزم تسخیر شیروان و جنگ با شیروانشاه قاتل پدرش را نمود و شیروانشاه با بیست هزار نفر سوار و پیاده به مقابله او آمد، پس از نبردی سخت شیروانشاه در جنگ کشته شد و سپاه او امان خواستند، شاهزاده اسمعیل پس از ضبط خزائن شیروان شاه، مدتی در محمود آباد اقامت نمود تا اینکه خبر هجوم الوند میرزا آخ قویونلو را شنید.

فتح تبریز:

الوند میرزا که در تبریز به تخت نشسته بود و تمام ولایات غرب ایران را در تصرف داشت، یکی از سرداران خود را بنام امیر عثمان جهت سرکوبی شاهزاده اسمعیل به نخجوان فرستاد، ولی این سردار کاری از پیش نبرد و در جنگی که با شاهزاده اسمعیل نمود امیر عثمان کشته شد و سپاهیانش پراکنده شدند.

الوند میرزا از شنیدن این شکست بسیار خشمگین شده با سی هزار سپاهی به مقابله لشکر قزلباش، شتافت (۹۰۷ هـ ق) سپاه قزلباش با اینکه بیش از هفت هزار تن نبودند بر سپاه تراکمه حمله برده جمعی را بقتل رسانده و بقیه را فراری دادند.

الوند میرزا به ارزنجان گریخت، شاهزاده اسمعیل صفوی با شوکت تمام به تبریز وارد شده و بر سریر سلطنت جلوس نمود و خود را شاه اسمعیل صفوی و مرشد بزرگ ناامید و دستور داد که بر فراز منابر خطبه بنام ائمه اثنی عشر بخوانند و در روی سکه‌های رایج کلمه توحید ضرب گردد، بدین ترتیب مذهب شیعه بار دیگر قوت گرفت.

از سلاطین صفویه که ۱۲ تن به پادشاهی ایران رسیدند و تقریباً مدت ۲۵۰ سال در ایران سلطنت کردند، به پیروی از دین مبین اسلام و تقویت جماعت شیعه قیام

نمودند و سرزمین ایران را وحدت بخشیده و حافظ منافع مردم ایران در برابر تجاوزات خارجیها و اغتشاشات داخلی بودند، کشور ایران امروزی از نظر وحدت و یکپارچگی حدود و ثغور کشور اسلامی و مرکزیت شیعه اثنی عشری در جهان اسلام مدیون سلسله صفوی بویژه شاه اسمعیل بزرگ می باشد.

شرکت جوانان ارومیه و سواران عشایر کرد منطقه در جنگ چالدران:

سلطان سلیم عثمانی که خود را خلیفه اسلام خوانده بود از پیشرفت روزافزون شاه اسمعیل و مخصوصاً انتشار مذهب تشیع اندیشناک بود، سرانجام در سال ۹۲۰ هـ ق جنگی وحشتناک در چالدران بین قشون شاه اسمعیل و قشون سلطان سلیم رخ داد.^۱ روزیکه شاه اسمعیل با قشون خود برای جلوگیری از حمله سلطان سلیم از تبریز خارج می شد (۲۷۰۰) سرباز داشت، باید تصدیق کرد که پادشاه صفوی مردی دلیر و با شهامت بود که با بیست و هفت هزار نفر به جنگ دویست هزار سرباز دشمن رفته است.

شاه اسمعیل به فرماندهان قشون خود گفت: ما اینک به جنگ می رویم، ما باید فاتح شویم یا تا آخرین نفر به قتل برسیم. مرد بیش از یک بار کشته نمی شود، مرگ فقط یک لحظه است ولی ننگ بی غیرتی تا آخر عمر باقی می ماند و آن ننگ به میراث به فرزندان می رسد و فرزندان نیز از بی غیرتی پدر تا آخر عمر باید سر بزیر باشند. خان محمد استاجلو گفت: اگر فاتح نشویم من از میدان جنگ مراجعت نخواهم کرد و اسیر هم نخواهم شد چون کشته می شوم.

امیر عبدالباقی گفت: محال است من بتوانم ننگ شکست را بخانه خود ببرم، بطور حتم اگر فاتح نشویم کشته خواهم شد.

سید محمد قورچی گفت: خون من از خون جدم که در صحرای کربلا در راه دین

۱- دشت چالدران در نزدیکی قره بلاق ما بین شهر خوی و ماکو و نوار مرزی ایران و ترکیه امروزی قرار گرفته است.

ریخته شد، رنگینتر نیست.

شاه اسمعیل گفت: من از افسران خود کمال اطمینان را دارم، آنگاه قشون خود را به (۹) قسمت تقسیم کرد. یک قسمت از آن را تحت فرماندهی مستقیم خود قرار داد و هشت قسمت دیگر را به هشت تن از سرداران خود سپرد، ضمناً شاه اسمعیل فرماندهی کل ارتش ۲۷ هزار نفری را شخصاً بر عهده داشت.

مانور عثمانیها در جنگ چالدران این بود که با شلیک سیصد توپ صحرائی و کوهستانی قشون ایران را عقب بزنند، بعد از اینکه عقب نشینی کردند، توپها را جلو ببرند، باز مبادرت به شلیک نمایند، آنقدر این عمل تکرار شود تا اینکه از منطقه تپه‌ها و زمین ذوعارضه خارج شوند، باصطلاح آتش و حرکت توام باشد.

پس از درگیری و نبردی سهمگین که شرح آن بسیار طولانی است، وقتی سربازان قیزیل باش عقب نشستند، عده آنان به تقریب (۲۵۰۰) نفر بود، این عده پس از مراجعت به مبداء خود در قلب جبهه صف آرائی کردند و برای ادامه جنگ آماده شدند. سلطان سلیم حیرت نموده گفت: تعجب می‌کنم که عجم بعد از اینهمه تلفات چگونه دوباره می‌خواهد به جنگد؟

سربازان ایرانی و عثمانی که در میدان جنگ بودند از مختصر فرصت استفاده کرده اندکی غذا و آب خوردند، در این موقع طلایه (دیده‌بان) قشون ایران که در مشرق بالای کوه بود، اطلاع داد که یک نفر سوار سرعت نزدیک می‌شود، چند دقیقه دیگر سوار مقابل تپه از اسب پیاده شد و به همراهی نگهبانان از تپه بالا رفت. شاه اسمعیل از او پرسید: تو کی هستی؟ مرد غبار آلود گفت: ای پادشاه شیعیان من (غلامعلی قره باغی اهل ارومیه) هستم و آمدم به شما اطلاع دهم که دو هزار سوار که از ارومیه آمده‌اند در راه هستند و تا غروب باینجا خواهند رسید، شاه طوری از دریافت این خبر مسرور شد که غلامعلی را ملقب به خوش خبر نمود و راجع به سواران مزبور از وی سئوالاتی کرد. شاه اسمعیل به غلامعلی قره باغی گفت: خسته هستی و اسبت نیز خسته است، برو استراحت کن.

غلامعلی قره باغی چند قدم عقب رفت و با کسانی که در اطراف شاه بودند صحبت نمود، متوجه شد که ایرانیها سخت در فشار قرار گرفته‌اند و عده زیادی از سربازان کشته شده‌اند، قدم به جلو گذاشت و گفت: ای مرشد بزرگ، اسب من خسته است ولی خود من خسته نیستم و می‌توانم به میدان جنگ بروم ولی چون از راه رسیده‌ام، نمی‌دانم در کدام قسمت باید به جنگم.

شاه اسمعیل گفت: برو قدری استراحت کن و فردا در جنگ شرکت می‌کنید، غلامعلی گفت: من اینجا شنیدم که سربازان ما از صبح تا بحال بدون وقفه می‌جنگند، من در قبال آنها مردی تازه نفس هستم، چون کاری جز راه پیمائی نکرده‌ام و می‌توانم در جنگ شرکت کنم. شاه سیصد تن سوار به غلامعلی داد و او را برای کمک به قلب جبهه فرستاد.

عثمانیها متوجه شدند که غلبه بر دو جناح مشککتر از غلبه بر قلب جبهه ایران می‌باشد، بنا بدستور سلطان لشکر بیست هزار نفری (استانبول) وارد کارزار شد.

سلطان سلیم گفت: روز به پایان می‌رسد، فردا صبح آتشبارهای ما علیه ایرانیان مبادرت به شلیک خواهند کرد، امشب عملیات ایذائی انجام خواهیم داد.

آنگاه خورشید غروب کرد و طرفین با یکدیگر قطع تماس کردند. دو هزار نفر سوار یکه از ارومیه به کمک شاه اسمعیل می‌آمدند، به جبهه جنگ رسیدند، شاه طوری برای دیدن سواران بی تاب بود که در همان شب آنها را سان دید و مشاهده نمود که تمام سواران جوان هستند و اسبهای خوب دارند.

شاه اسمعیل به حسن بیگ گفت: به رستم بیگ اطلاع بده که من دو هزار دویست سوار تو را سه قسمت می‌کنم، (۸۰۰) سوار را برای تو باقی می‌گذارم و ۱۴۰۰ سوار دیگر را به دو دسته ۷۰۰ نفری تقسیم می‌نمایم. فرمانده دسته اول من خواهم بود و فرمانده دسته دوم غلامعلی قره باغی می‌باشد.

من با سواران خود جلو می‌روم و پشت سر دسته اول، غلامعلی قره باغی با ۷۰۰ سوار خود می‌آید ما بپای تپه حمله نمی‌کنیم بلکه می‌رویم تا توپخانه دشمن را از کار

بیندازیم.

غلامعلی قره باغی با ۷۰۰ سوار خود که از عقب ما می‌آید دو وظیفه دارد، یکی پاک کردن راه بوسیله از بین بردن عساکر عثمانی و دیگری باز نگاهداشتن راه برگشت ما.

هنگام حمله یکصد تن سوار از بین رفت، انفجارهای پی در پی بدون کوچکترین توجه به حفظ جان دوست و دشمن، روحیه عساکر دشمن را متزلزل ساخت، منطقه گوی تپه مبدل به جهنم شده بود دود باروت نمی‌گذاشت کسانی که اطراف تپه هستند آنرا ببینند. شاه اسمعیل توانست تعداد ۲۵۰ قبضه توپ عثمانیها را از کار بیندازد. غلامعلی برای اینکه راه مراجعت شاه اسمعیل باز باشد بدون توجه به تلفات سواران خود، فرمان حمله صادر کرد، سواران با شمشیر و تبرزین به عساکر نیزه دارینی چری حمله کردند،

اسبهای سواران در اثر اصابت نیزه به سختی مجروح می‌شدند و صاحب خود را پیاده می‌کردند، ولی پیادگان می‌کوشیدند که اسب سربازان دشمن را پی کنند و نابود سازند.

عده‌ای از ینی چریها جلو سواران غلامعلی را گرفته و عده دیگر از تپه بالا رفتند، غلامعلی وقتی چنین دید، دستور داد که هر طور شده نگذارند سربازان دشمن از تپه بالا بروند و خود او با تبر حمله ور گردید.

تبر او فرق یک سرباز ینی چری را شکافت ولی چندین نیزه در شکم اسبش فرو رفت و بر زمین افتاد و در لحظه دیگر بدنش از ضربات نیزه ینی چریها دارای دهها سوراخ شده، جان سپرد.

بعد از قتل غلامعلی یک افسر کرد ارومیه موسوم به گل وفا فرماندهی سواران را بر عهده گرفت، چند بار بزبان ترکی، فارسی و کردی فریاد زد که نگذارید عثمانیها بالای تپه بروند، سواران ایرانی بدون توجه به نیزه‌های سربازان ینی چری حمله کردند، وسط شیب تپه یک جنگ تن به تن وحشت انگیز در گرفته بود، همین که اسب یک سوار

ایرانی از پا در می آمد، وی کارد را از کمر می کشید و حمله ور می شد.

سربازان ایرانی فداکاری را به مرحله ای رسانده بودند که بیش از آن نمی توان فداکاری کرد، ولی خونسردی ینی چریها را نداشتند.

ینی چریها طوری جنگ می کردند که پنداری مشغول تمرین هستند، غوغای میدان جنگ در آنها اثری نداشت و حمله سوار نظام و کشت و کشتار حواس آنها را پرت نمی کرد، پانزده سال تمرین نظامی و فرا گرفتن فنون جنگی آنها را بشکلی در آورده بود که مانند یک ماشین جنگی شده بودند، و قتیکه براه می افتادند، گر چه شتاب نداشتند ولی هیچ مانعی نمی توانست آنها را متوقف سازد، مگر اینکه بیفتند.

ملل گذشته می گفتند: سه چیز علاج ندارد: اول سیل، دوم زلزله، سوم ینی چری.

در بعضی از جنگها تنها اسم سربازان ینی چری و مشاهده او نیفورم آنها کافی بود که دشمن میدان را خالی کند و فرار را بر قرار ترجیح دهد.

برای گل و فاسر کرد تبار بیش از یکصد و پنجاه سوار باقی نمانده بود، در اطراف شاه اسمعیل تنها یکصد و بیست سوار مانده بودند، لذا خاموش کردن توپخانه عثمانیها برای ایرانیها به بهای جان (۱۱۳۰) تن سوار فداکار تمام گردید.

در جنگ چالدران در عرض دو روز نبرد (۲۷۶۵۴) افسر و سرباز ایرانی به قتل رسید و از عثمانیها (۴۱۰۰۰) تن کشته شدند. از این کشتار سهمگین سلطان سلیم طوری بوحشت افتاد که تا روزی که زنده بود جرات نکرد بار دیگر به ایران حمله نماید، در صورتیکه قاره اروپا از شنیدن اسم سلطان سلیم بر خود می لرزید.^۱

حکام ارومیه:

در آغاز سلطنت صفویان حکومت ارومیه در دست علی سلطان ذوالقدر بود. شاه اسمعیل صفوی (کوکجه سلطان قاجار) را که یکی از سرداران ایل قاجار بود برای

۱- تاریخ کامل ایران، تالیف: دکتر عبدالله رازی، ص ۴۱۳.

شاه جنگ ایرانیان ترجمه: ذبیح الله منصوری (اقتباس).

تاریخ عالم آرای عباسی جلد اول، صص، ۳۱ - ۲۳۰.

حکومت ارومیه و نواحی آن تعیین نمود در زمان شاه اسمعیل (۹۰۶ - ۹۳۰ هـ.ق) صارم خان کورد در غرب کشور بر علیه حکومت شوریده و شهر ارومیه را اشغال نمود. شاه اسمعیل، بایرام خان قره مانلو و خادم بیگ را بدفع صارم خان کورد مامور نمود. بایرام خان قره مانلو افراد صارم خان را پراکنده ساخته و ارومیه را از چنگ شورشیان آزاد ساخت.

پس از کوچجه سلطان اشخاص مشروحه زیر به ترتیب حکومت ارومیه را بر عهده داشتند: بوداق سلطان مافی - ولی سلطان مافی - بیگلر بیگی مگری.

در زمان سلطنت شاه طهماسب (۹۸۴ - ۹۳۰ هـ.ق) حسین خان مافی - شاهباز سلطان زنگنه - حاجی خان شاملو - محمد علیخان شاملو - محمد خان نسقچی باشی - فرج الله خان شاملو - مراد علیخان افشار و سبحان وثرديخان حکومت ارومیه را به ترتیب در دست داشتند.

در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده صفوی (۹۹۶ - ۹۸۵ هـ.ق) ایل افشار ارومی مغضوب دربار صفوی واقع شد و سران این طایفه در قضیه قتل مادر شاه عباس متهم شده بودند، از این جهت سران ایل افشار متواری گردیده، هر کدام در گوشه و کنار کشور منزوی و مخفی شده بودند.

در این دوره امور آذربایجان همانند سایر نقاط ایران مختل و شیرازه کشور تقریباً از هم پاشیده بود عثمانیها از پریشانی اوضاع ایالات شمال غربی سوء استفاده کرده و به آذربایجان حمله کردند و غفلتاً بر سر حسین خان سلطان خوشلو و محمود سلطان روملو که در تورپاق قلعه ارومیه ساکن بودند تاختند. مبارزان قیزیل باش دست از جان شسته و به دفاع پرداختند و چون مخالفان چندین برابر افراد قیزیل باش بودند، مدافعین مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند، قتل و غارت اموال مردم شروع شد، شهر ارومیه و تورپاق قلعه به تصرف شورشیان که از طرف عثمانیها پشتیبانی می شدند در آمد.

امیر خان بیگلر بیگی آذربایجان با پانزده هزار قیزیل باش از تبریز متوجه ارومیه گردید، شورشیان تاب مقاومت نیاورده متفرق شدند.

سلطنت شاه عباس کبیر: (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ.ق)

شاه عباس اول از پادشاهان بزرگ ایران است که در طول سلطنت چهل و دو ساله خود ایران را به اوج اقتدار و عظمت رسانید و در جهانگیری و جهاننداری داد رشادت بداد، الحق می‌توان او را با بزرگترین پادشاهانی که در این کشور فرمانروائی کرده‌اند برابر دانست، در سال ۹۹۶ هـ.ق بر تخت سلطنت جلوس کرد و دولت صفویه را که نزدیک بانقراض بود از نو قوت بخشید.

شاه عباس کبیر پس از جلوس به تخت سلطنت و تمشیت امور داخلی کشور، علیمردان خان را به حکومت ارومی منصوب نمود. در سال ۱۰۱۴ هـ.ق سنان پاشا چغال اوغلی سردار معروف عثمانی و حاکم بغداد با سپاهی از طریق مرز باختری وارد کشور ایران شد.

شاه عباس سبحان وثردی خان را به حکومت ارومیه فرستاده وی را مامور جلوگیری از هجوم سپاه عثمانی نمود - در این موقع قسمتی از سپاه عثمانی از طریق صومای برادوست به سمت ارومیه پیشروی می‌کردند. در محال صومای برادوست امیر بیگ کورد (شکاک) که حکومت آن محال را به عهده داشت، با جمعی از توابع خود جلو عساکر عثمانی را گرفت و در جنگی که عمرپاشا سردار عثمانی با امیر بیگ نمود یک دست امیربیگ از تن جدا شد، امیر بیگ با وجود جدا شدن یک دست از جنگ دست بر نداشت و آنقدر مقاومت کرد تا عمرپاشا را شکست داد و او را متواری ساخت، از آن تاریخ به (چلاق امیرخان) معروف گردید.

شاه عباس کبیر در این موقع از تبریز بسوی ارومیه حرکت نموده و در حوالی قریه طسوح سپاه عثمانی را شکست داده و عازم ارومیه گردید.

در سلماش امیربیگ مجروح به حضور شاه عباس رسید، شاه وی را به خلعت سلطانی و لقب خانی مفتخر نمود. امیربیگ بنام امیرخان یکدست از طرف شاه عباس به حکومت ارومیه منصوب گردید و سبحان وثردی خان به مرکز احضار شد. امیر خان در ارومیه رشته امور حکومتی را بدست گرفت، چندی بعد الطاف شاه عباس را

که برای این مرد دست مصنوعی از طلا فرستاده بود نادیده گرفته، به فکر خود مختاری افتاد.

بنای قلعه دم دم:

امیر خان یکدهست در سال ۱۰۱۸ هـ ق به بهانه اینکه قلعه ارومیه قابل دفاع در برابر دشمنان نیست، از شاه عباس اجازه گرفت که در بالای کوه دم دم (دیم دیم یا دوم دوم) واقع در شمال غربی شهر ارومیه و در ابتدای کردستان قلعه محکمی بنا کند. امیر خان در مدت کمی قلعه مزبور را با کمال استحکام و وسعت کافی بنا نموده داخل آنرا از انواع اسلحه و مهمات و تدارکات و تجهیزات انباشته ساخت و پس از آماده شدن مقدمات کار خود را آغاز نمود. اولین کاری که انجام داد با کمک حامیان خود غارت اموال مردم آبادیهای اطراف بود.

خبر شرارت امیر خان با اطلاع شاه عباس رسید، شاه عباس بلافاصله حاتم بیگ اعتماد الدوله را مامور سرکوبی وی نمود. اعتماد الدوله با قوای کافی بسمت ارومیه حرکت کرد.

حاکم سلماس و حاکم محال انزل با عده افراد خود به وی ملحق گردیدند، حسن خان و محمد خان امرای اردوی افشار ارومی که باستقبال وی شتافته بودند، ملاقات و اردوی افشار نیز به سپاه مزبور پیوست، و در محل مناسبی مستقر شدند. روز بعد اعتماد الدوله شخص مورد اعتماد خود را به اتفاق ملک محمد طسوجی که با امیرخان آشنائی داشت، نزد او فرستاد و بعد از نصایح خیرخواهانه قرار شد که در نزدیکی قلعه دم دم با اعتماد الدوله ملاقات نماید، امیرخان (عمرخان) قبول نموده از قلعه پائین آمد و اعتماد الدوله نیز با چند نفری به میعادگاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند.

عمرخان چنان وانمود کرد که بنا بر دشمنی جلالیان با وی و عدم حمایت حسن خان حاکم ارومیه توهم نموده و بدان چهار دیواری پناه برده و محمدخان او را

مخالف دولت قلمداد کرده است.

اکنون تقاضا دارد که اعتمادالدوله واسطه شده تا شاه از تقصیرات او درگذرد، اعتمادالدوله قبول کرده و قرار بر این شد که روز بعد مجدداً ملاقات صورت گیرد.

روز بعد هرچند انتظار کشیدند اثری از عمرخان ظاهر نشد، دوباره طسوجی را فرستادند که بنا به وعده ملاقات منتظریم، عمرخان جواب داد که ریش سفیدان (برادوست) از نیرنگ سران قیزیلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتمادالدوله که مرد تاجیک و اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند، من بی‌گدار خود را به آب نمیزنم و اگر نظر جنگ داشته باشید، بدین حصار خزیده جز قلعه‌داری چاره‌ای ندارم، خلاصه نیت باطنی او آشکار گردید.

معلوم شد تمام این صحبتها برای دفع‌الوقت بوده و عمرخان به دوام و استحکام قلعه مغرور گشته است اعتمادالدوله تصمیم گرفت قلعه را محاصره و تسخیر نماید.

موقعیت قلعه دم‌دم:

قلعه دم‌دم بر بالای کوه بلندی از سنگ یک پارچه طولانی کم‌عرض واقع شده که سطح آن پشت ماهی است، دو طرف آن که شمال و جنوبی است دره عمیقی می‌باشد که بر اثر ارتفاع زیاد کوه نیازی به حصار ندارد. از دو طرف دیگر که عرض قلعه است، قسمت شرقی آن در بلندی قرار گرفته که بجبال اتصال دارد و حصاری مرتفع با برجهای محکم ساخته شده و یک دروازه دارد.

قسمت غربی آن که به زمین نزدیک‌تر است، حصاری استوار ترتیب داده است. یک دروازه در سمت جنوبی قلعه قرار گرفته که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ و صخره در نهایت تنگی و پریچ و خم که عبور یک سوار از آنجا بسختی انجام می‌گیرد.

قسمت شرقی پای حصار سنگ یک تکه است که از نقب‌زدن و کندن مصون می‌باشد، در منتهی علیه آن بر روی سنگ کنار دره برجی عظیم ساخته‌اند که در حقیقت

خودش قلعه‌ایست که باصل قلعه اتصال دارد تا آن برج بدست نیاید، محال است که وسایل جنگ پیاپی قلعه برسد.

آب قلعه از حوضی بزرگ که با آب باران پر می‌شود فراهم می‌گردد، در قسمت شمالی داخل قلعه چشمه‌ایست که آب خیلی دارد، عمرخان در کنار چشمه حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پر می‌شود و مدت یکروز مایحتاج اهل قلعه را کفایت می‌کند و برای حوض گنبدی ساخته و پشت آنرا با زمین هموار کرده که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است، آنرا سولوق می‌نامند و برای حفاظت آن برجی احداث گردیده که باصل قلعه اتصال دارد.

در قسمت جنوبی یخچالی ترتیب داده که در زمستان با یخ و برف پر می‌کنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در تابستان از یخ و برف آب شود، در حوض جمع شده در هنگام کمی آب بکار آید و این یخچال را نیز برجی در نهایت استحکام محافظت می‌نماید و آنرا بوزلوق یا قارلیق می‌گویند راه آن نیز بر بیرونیان کاملاً مخفی است

قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است:

- ۱- اصل قلعه
- ۲- قلعه پائین
- ۳- قلعه سولوق
- ۴- قلعه بوزلوق
- ۵- برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که ذکر شد.

اعتمادالدوله کمر همت به تسخیر قلعه بست، در این اثنا در حدود پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی شاه بکمک رسیدند، گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با افراد خود متوجه قلعه دم‌دم گردید.

اعتمادالدوله دستور داد که قشون افشار ارومی و تفنگچیان اصفهانی بجانب شرق بروند، و قسمت غربی قلعه بعهده تفنگچیان خراسانی قرار گرفت.

تفنگچیان آذربایجانی بطرف جنوب قلعه برابر قلعه بوزلوق فرستاده شدند و محافظت دروازه جنوبی بعهده گنجعلی خان واگذار گردید. تفنگچیان مازندرانی و قورچیان چگینی بطرف شمال که برابر قلعه سولوق است مأمور شدند.

بدین ترتیب اردوی اعتمادالدوله در آن فصل زمستان طرح قشلاق ریخته و در محل مستقر گردیدند.

در این موقع از قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شد و آنچه مانده بود عفونت بهم رسانیده، فقط به چهارپایان می دادند و آب مشروب منحصر به آب سولوق بود که ظرف، ظرف بمردم قلعه تقسیم می گردید.

هرگاه سولوق بدست می آمد، مدافعین جز تسلیم قلعه چاره ای نداشتند، وسیله نقب زدن تسخیر آنجا مقدور بود، استادان فن حاضر و شروع در نقب کردند، اردوی حسن خان افشار ارومی از طرف شرقی تا زمین خاکی بود بحفر نقب پرداختند و چون بر سنگ رسیدند، سبدها بافته شنها در دو طرف چیده خاک و گل از راه دور آورده سبدها را پر می کردند و کوچه مانند ایجاد می گشت و روی آنرا پوشانیده (نقب مصنوعی درست می کردند) و بدین ترتیب قدم بقدم جلو می رفتند.

پیر بوداق خان نیز از طرف غرب بدین شیوه عمل نموده و مردان عمرخان از شام تا سحر در هر دو منطقه بشدت مقاومت می کردند. گلوله تگرگ آسا بر سر دلیران می بارید، افراد عمرخان دو سه مرتبه در روز بسنگرهای اردوی دولتی حمله برده و نبرد خونینی را آغاز نمودند، مدافعین غیور ایستادگی کرده و دشمن را عقب می رانند.

در منطقه سلطان صوفی، افراد عمرخان هجوم آورده پس از نبرد سختی بغار نزدیک شدند، پنج نفر در دهنه غار یکی پس از دیگری از صوفیان کشته شد و به افراد عمرخان مجال دخول ندادند، هر کدام کشته می شد سرباز دیگری بجای او سنگرمی گرفت، در آن روز افراد عمرخان کاری از پیش نبردند و بقلعه بازگشتند.

بعد از چند روز نقب زدن از زیر زمین پی بسرچشمه آب نمی بردند، متعجب بودند که نقب را بکدام طرف ادامه دهند، ناچار هرچند قدم که پیش می رفتند سوراخی احداث و علامتی نصب می کردند که معلوم شود نقب بکجا رسیده، بدینجهت افراد عمرخان از آثار علامت از قضیه باخبر شدند، شبانه بر سر نقب زنان ریخته با تفنگچیان مازندرانی که نگهبان نقب بودند به زد و خورد پرداختند تا سه ماه باین ترتیب زد و خورد بود دو سه

مرتبه جماعت دوسه هزار نفری از زن و کودک را از قلعه بیرون کردند، آن جماعت العطش گویان بی تابانه خود را به آب رسانیدند.

محصوران قلعه چشمه آب را چون آب حیات فدائی وار محافظت می نمودند، با اینهمه در این مدت سه ماه پی بسرچشمه آب برده نشد.

در کمره کوه غاری بود مشرف بر بالای سولوق، افراد عمرخان از زیر غار نقبی می زدند که بغار درآمده و از آنجا بر سر سربازان بریزند و آنها را متفرق سازند، بعد از اطلاع از این موضوع، امراء صلاح دیدند که پیشدستی کرده غار را متصرف شوند، در حدود سی نفر از جوانان قیزیل باش متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود، این دلاوران از جان گذشته از سنگر خود تا غار از برابر قلعه دویده و خود را بغار انداختند، از داخل قلعه شدیداً تیراندازی می شد، فقط یکنفر در این حمله، مقتول گردید.

بعد از نصف شب همان روز دو دسته از افراد عمرخان از قلعه بیرون آمده یکدسته بطرف مدافعین نقب آمدند و آنها را بخود مشغول ساخته و دسته دیگر از طرف بالا با محافظان غار به زدوخورد پرداختند.

آن دلاوران تا فشنگ داشتند با افراد امیرخان جنگیدند و غار را از دست ندادند، بعد از اتمام فشنگ که ده نفرشان کشته شده بود و نزدیک بود که اشرار بغار درآیند بقیه دست بشمشیر برده خود را از غار بمیان اشرار انداختند و می خواستند با جنگ و گریز خود را نجات دهند، فقط هشت نفر از آنها که زخمی نیز شده بودند خود را نجات دادند و مابقی کشته شدند و دو نفر از زخمیها اسیر گردید.

عمرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده، راضی بقتل آنها نشد و دستور معالجه و مداوا را داده و بعد از بهبودی آنها را بیرون فرستاد.

در همان روز چهل نفر از جوانان افشار ارومی داوطلب رفتن بغار شدند، حسن خان خود متقبل شد که با سیصد نفر سرباز، پاس آن چهل نفر را داشته و بدفع شر اشرار قیام نماید.

بر حسب پیشنهاد امراء ده نفر دیگر به آن عده چهل نفری افزوده شد و آنان با وسایل لازم و ذخیره چندروزه، بسرعت خود را بغار رسانیدند، چون شب شد، زودتر از شب گذشته اشار بیرون آمده بزдохورد پرداختند تا طلوع صبح جنگ کردند و با وجود سعی بسیار کاری از پیش نبرده و عقب نشینی کردند، سربازان مردانه از غار محافظت نمودند. تا آنکه نقب زنان بر سر حوض سولوق رسیدند، گنبد حوضخانه را سوراخ کرده و از آن سوراخ راه آب را دیده، پی بسرچشمه آب بردند، افراد عمرخان از پی چاره جوئی برآمدند.

امراء قشون دستور دادند تا در زیر گنبد سولوق با استفاده از سوراخهای ایجاد شده گاه دود نمایند با این ترتیب افراد عمرخان از حوض خانه خارج و بقلعه گریختند. سربازان خود را بحوضخانه رسانیده آنجا را متصرف شدند و راه آنها با گل و سنگ مسدود نمودند، در آن روز غوغای عجیبی در پای قلعه حکمفرما بود، افراد عمرخان سعی می کردند که سولوق را دوباره پس بگیرند ولی کاری از پیش نبردند، بعد از تسخیر سولوق تا پانزده روز عمرخان به آب قلیل بوزلوق و سایر محصوران به آب متعفن حوض بزرگ قناعت می کردند.

تسخیر سولوق از زمستان تا فصل بهار طول کشید، در این اثنا بارندگی آغاز شد و قریب به یکماه باران قطع نگردید چنانچه محصوران تا ششماه از آب بی نیاز گشتند و تسخیر سولوق بی فایده گشت. مدافعین قلعه بیش از پیش در قلعه داری استوارتر گردیدند.

در این بین اعتمادالدوله بر اثر سکنه قلبی درگذشت، امراء بلافاصله امامقلی خان را که در سلماس بود بفرماندهی ستون اعزامی طلبیدند، محصوران قلعه که سخت دچار مضيقه بودند، از مرگ اعتمادالدوله دوباره جان گرفتند و کار تسلیم قلعه بتعویق افتاد تا آنکه محمدبیگ بیگدلی شاملو که از طرف شاه بسرداری تعیین شده بود وارد گردید و پس از چند هجوم پی در پی دو سه برج دیگر بدست سربازان افتاد، محصورین سخت بوحشت افتاده، همگی در محلی که امیرخان یکدست بود، جمع شدند.

امیرخان کسی را نزد محمدبیگ بیگدلی فرستاد و التماس نمود که با سربازان شاملو بقلعه آمده و او را از حسن خان و لشگریانش که فیما بین خونها ریخته شده و از ایشان هراسناک است، صیانت نماید و او را با یاران و منتسبان بسلامت بدرگاه معلی برساند.

محمدبیگ سردار قشون دولتی جمعی را به محارست اهل قلعه مامور ساخت که احدی تعرض خانه‌های اکراد نگردد و امیرخان را با منسوبان وی به منزل خود آورده و خیمه و خرگاهی بزرگ جهت ایشان نصب کرد و حسن خان و دیگر امراء را احضار نمود که آمده با امیرخان ملاقات نمایند.

حسن خان به حوالی خیمه رسیده و کس را فرستاد و محمد بیگ را بیرون طلبید. از نیامدن حسن خان به آن مجلس و بیرون رفتن محمدبیگ اضطرابی در حال عمرخان و اطرافیاناش پدید آمد، فی الفور از جای خودشان جسته شمشیرها برهنه کرده در میان خرگاه شروع به قتل کردند، افراد قیزیل‌باش نیز دست به شمشیر برده و جدال در گرفت، شورش و غوغای عظیمی برخاست. در این غوغا تروخشک به آتش قهر سوختند و امیرخان یکدست در این نبرد نا خواسته به قتل رسید.

بعد از این واقعه پسران کوچک و بازمانگان امیرخان را به اردوی معلی آورده اموال و اثاثیه اهل قلعه را بین سربازان تقسیم کردند.

شرح وقایع درمراغه بعرض همایونی رسید، حسب الامر گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر افراد به موکب همایونی پیوستند، ایالت ارومیه به قبان خان برادر محمدبیگ بیگدلی تفویض یافته و مبلغ سه هزار تومان جهت هزینه نیروکشی مقررگشت، سپس گنجعلی خان و افرادش به اردوی شاه ملحق شدند. پس از قبان خان، آقاخان مقدم به حکومت ارومیه منصوب گردید و در زمان حکومت وی قلعه دمدم تخلیه و متروک گردید، خرابه‌های این قلعه که روزگاری دژ مستحکمی بوده هم اکنون در بالای کوه دمدم در بیست کیلومتری شهر ارومیه باقیست. پس از آقاخان مقدم مراغه‌ای حکومت ارومیه با حفظ مقام سرداری به کلب

علیخان افشار واگذار گردید.^۱

ایل افشار ارومی:

سران ایل افشار ارومی تا محاصره بغداد مغضوب و متواری بودند، در سال ۱۰۳۵ هـ. ق. احمدپاشا قلعه بغداد را محاصره نمود وصفی قلیخان که از جانب شاه عباس حکومت آنجا را داشت در داخل شهر به محاصره افتاده بود، در این موقع شاه دستور داد که جمعی از مبارزان با احتیاط اینکه مبدا مدت محاصره به طول انجامد و مهمات در قلعه نقصان یابد مقداری مهمات (سرب و باروت) به محاصره شدگان برساند، چون شهر بغداد بشدت در محاصره بود، این مهم را به فرماندهان لشکر تکلیف نمودند، در آن وقت کلب علیخان پسر قاسم خان افشار ارومی که در رکاب بود، این خدمت را بر عهده گرفت و با چند نفر دیگر بطوریکه هر سواری یکمن تبریزی سرب و باروت حمل اسبان سواری خود کرده متوکلا علی الله براه افتادند.

بدین ترتیب کلب علیخان سلطان افشار در نتیجه شجاعت و شهامت خود که سه هزار من تبریزی سرب و باروت را از میان سپاه عثمانی که بغداد را در محاصره گرفته بودند گذرانده به مدافعین بغداد تحویل داد. این ایثارگری کلب علیخان توجه شاه عباس کبیر را نسبت به ایل افشار جلب نمود، تقصیرات گذشته سران ایل افشار از طرف شاه بخشیده شد و کلب علیخان سلطان که به علت شکار شیر (شیرشکار) و بریدن و قطع طنابهای خیام سپاه دشمنان لقب (ایپ قیران) را داشت از طرف شاه به لقب (خانی) مفتخر و مورد مرحمت قرار گرفت.

شاه عباس کبیر پس از آنکه عثمانیها را از خاک ایران بیرون راند، جهت جلوگیری از حملات مجدد آنان و شورش بعضی از طوایف کرد که از طرف عثمانیها تحریک می شدند در صدد برآمد طوایفی را که شایسته مرز داری باشند در بخش غربی

۱- تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اسکندر ترکمان، جلد دوم صفحات ۷۹۵-۸۱۲-۸۱۰.
دائرة المعارف اسلامی، پرفسور مینورسکی، مقاله ارومیه، ص ۱۰۹۰.

کشور مستقر سازد.

بدین منظور کلب علی سلطان ایمانلوی افشار را احضار نموده به لقب خانی و ریاست ایل افشار که در ابیورد خراسان متوطن بودند منصوب و دستور داد که ایل افشار با تمام امکانات خود حرکت کرده در جلگهٔ ارومیه متوطن گردند.

متن فرمان شاه عباس کبیر:

آنکه رفیع جایگاه دولت و اقبال پناه سردار دین پرور کلب علیخان ایمانلوی افشار که به عنایت بی قیاس سلطانی همواره سرافراز بوده بداند، در این موقع که حفظ و حراست سرحدات پهناور غربی مملکت ایران که تا چندی پیش در تحت لوای مششوم حکومت غاصب آل عثمان قرار داشت و بدستاری و جانبازی شما مردان جسور و دلیر و وطن خواه از دستبرد زمان محروس مانده و به آغوش مام میهن بازگشته است که باید در ظل عطوفت عالیہ بندگان ما و تحت توجه سرداران نامی ایران امورات آن ناحیه سرو سامانی بخود گیرد و از تطاول و چپاول ایادی نا پاک داخل و تحریکات و دسایس عمال خارجی همواره در امان باشد، احتیاج به مردم کافی و کاردانی دارد که بقدرت شمشیر کج امورات دین و دولت را راست گرداند علی هذا سرپرستی و سرداری آن قطعه از خاک پاک وطن عزیز را جزء آن عالیجاه رفیع جایگاه بغیر سرافراز ندیدیم، بنا علیه با این فرمان قضا جریان چنانکه حضوراً نیز مرکوز افتاد امر و فرمان می دهیم که ایل و اولوس خود را از ابیورد خراسان به جانب ارومی و سلدوز آذربایجان به حرکت آورده و در آن نواحی آنچه لازمهٔ خدمت گزاری و جان نثاری است از تمشیت امور دیوانی و حفظ سرحدات و غیر آنی فروگذار و ذرهٔ تسامح و غفلت نورزید.

این فرمان پس از آنکه با مهر (کلب آستان علی عباس) مههور گردید بدست

کلب علیخان ایمانلوی افشار سپرده شد.

کلب علیخان بنا به فرمان شاه عباس ایل افشار را از خراسان به سمت سرحدات غربی کشور حرکت داد، پس از آنکه افراد این ایل وارد آذربایجان گردیدند، بسمت

ارومیه حرکت نمودند و پس از عبور از شهر سلماس در خان تختی و گردنه قوشچی با قوای اکراد که از طرف سرداران عثمانی تقویت شده بودند و در بین آنها فرماندهانی از (ینی چریها) دیده می شدند، مواجه شدند، اکراد قصد داشتند که مانع ورود ایل افشار به جلگه ارومیه شوند ولی جنگجویان افشار با ابراز رشادت بی مانند قوای اکراد را شکست داده و منهدم بکوههای (ایسی سو) و (دیمه دشت) را در پیش می گیرند.

افشاریان در محال انزل در حالیکه دیده بانانی در اطراف می گمارند شب را به استراحت می پردازند. فردای آنروز کشتگان خود را در قبرستان جمال آباد بخاک می سپارند و زخمیان را مداوا می کنند، آنروز عصری از دروازه ای که بعدها بنام دروازه (عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو) نام گرفت و در این موقع دروازه هندو نام داشت وارد شهر ارومی شدند.

در ارومیه کلب علیخان ایل افشار را که هشت هزار خانوار بودند به شرح زیر در نواحی مختلف مستقر ساخت:

ایل قرغلو	در محال روضه چایی
ایل کوهکلویه	در محال نازلوچای
ایل ارشلو و طایفه ایمانلو	در حومه شهر ارومیه
قسمتی از ایل ارشلو	در اشنویه و سلدوز
طایفه قاسملو	در صائین قلعه افشار
ایل گوندوزلو	در محال دول

بدین ترتیب ایل بزرگ افشار و طوایف آن در خاک ارومی دوباره مستقر گردیدند.

حکومت کلب علیخان در ارومیه:

کلب علیخان پس از استقرار ایل افشار در ارومیه به حکومت این شهر منصوب گردید. در زمان حکومت وی، تمیرخان و میرمیران از رؤسای اکراد علم طغیان برافراشته و مجدداً قلعه مستحکم دمدم را مرکز عملیات خود قرار داده به قتل و غارت ساکنین

دهات اطراف پرداختند.

کلب علیخان جهت دفع این فتنه با قوای کافی به محاصره قلعہ پرداخت و از طریق برج معروف به سولوق و بوزلوق به قلعہ هجوم آورد ولی مدافعین در نتیجه دفاع سرسختانه این هجوم را دفع نمودند. کلب علیخان جهت پیدا کردن مسیر آب زیرزمینی قلعہ دستور داد سه شبانه روز قاطری را آب ندادند و پس از این حیوان تشنه را در حوالی قلعہ رها کردند، قاطر پس از مدتی که دنبال آب می گشت، در محلی که آب از زیر خاک جریان داشت مشغول لگد زدن بزمین شد و می خواست با سم خود خاک را بردارد و به آب برسد. کلب علیخان دستور داد آن محل را کنند و معبر آب قلعہ را پیدا کردند.

پس از قطع آب به امر سردار افشار از همان مسیر بجای آب نفت روانه قلعہ کردند، نفت به آب انبارهای قلعہ ریخته و آب موجود محصورین را نیز بلا استفاده نمودند، لذا ساکنین قلعہ از بی آبی تسلیم شدند کلب علیخان دستور داد هر کسی از اکراد بتواند اسلحه خود را زمین گذاشته شبانه فرار نماید کاری با وی نداریم، پس از آن وارد قلعہ گردیدند.

محصورین خونخوار قلعہ هشتاد تن از زنان و دختران خویش را بدست خود کشته بودند که اسیر دشمن نشوند.^۱

شاه صفی و نبرد با عثمانیها:

امرای اکراد مقیم سرحد ایران و عثمانی بیشتر اوقات مایه اختلاف دولتین می شدند و آشوب برپا می ساختند و در حقیقت به هیچ طرف هم خدمتی انجام نمی دادند، به این جهت شاه صفی به آذربایجان، آمد و برای دفع فتنه اکراد اقدام نمود و امرای سپاه را برای دفع آشوب امرای سرحدی و فتح شهبان احضار نمود.

کلب علیخان افشار ارومی بدستور شاه صفی با ده هزار سپاهی از ایل افشار

۱- تاریخ افشار تألیف میرزا رشید به تصحیح و اهتمام پرویز شهريار افشار و محمود رامیان، ص ۴۴.

سرزمین زردشت، تألیف: علی دهقان، صفحات ۳۶۷ تا ۳۷۰.

تاریخ عمومی آذربایجان، تألیف: احمد کاویان پور، صفحات ۱۷۴ تا ۱۸۰.

ارومی بر قوای عثمانی حمله برد و تلفات زیادی به عثمانیها وارد آورد، سپاه عثمانی عقب نشینی کرده و سپاه ایران تا شهروان پیشروی کرده و آنجا را به تصرف در آورد. سلطان مراد عثمانی سپاهی عظیم به جانب ایروان گسیل داشت و پس از تسخیر آنجا بطرف تبریز حمله کرد مدت سه روز این شهر را در تصرف ولی همینکه خبر حرکت شاه صفی و سپاه زبده او را به جانب تبریز شنید فوراً عقب نشسته و به استامبول برگشت، چون شاه صفی به تبریز وارد شد، سردارانی که در جنگ سستی کرده بودند به مجازات رسانید.

حکام دیگر ارومیه:

پس از کلب علیخان بامر شاه صفی گنجعلیخان برادر کلب علیخان بحکومت ارومیه رسید، بعد محمد عیسی خان، گنجعلیخان ثانی، محمد عیسی خان ثانی، امام وئردیخان، فضل علیخان و پس از آنها خداداد خان بیگلربیگی سر سلسله قاسملوی افشار بحکومت ارومیه رسیدند. در زمان حکومت خدادادخان بیگلربیگی در سال ۱۱۳۴ ه.ق. ایل بلباس از اکراد شورش کرده ساکنین دهات را قتل و غارت کردند، بیگلربیگی با قوای کافی به ایل بلباس حمله برده وعده ای از سران آنها را اسیر ساخت و با خود بشهر ارومیه آورد.

در نزدیکی شهر موقعی که مشغول خواندن نماز بود به وی خبر آوردند که طایفه بلباس بچمن قریه دولاما حمله کرده و تمامی محافظین را بقتل رسانیده اسرا و غنائم خود را برداشته و رفته اند.

بیگلربیگی با شنیدن این خبر ناراحت شد و همانموقع کاردی را بسینه خود فرو برده و بسجده رفت و دیگر برنخاست و جابجا گشته شد.

پس از انتحار خدادادخان پسرش محمد قاسمخان حاکم و بیگلربیگی شهر ارومیه شد، از وقایع قابل ذکر حکومت وی آنکه در زمان حکومت او قاسم خان افشار معروف به قاسم خان چابک بشهر ارومیه هجوم آورد، محمد قاسم خان شجاعانه از شهر دفاع

نمود و ضمن جنگ قاسم خان چابک دستگیر و قوای او منهدم گردید، بیگلربیگی دستور داد قاسم خان را کشته و سروی را بمحال انزل که از وی طرفداری می کردند بفرستند. در این زمان کشور ایران بعلت تاخت و تاز افغانیها در آشوب و عثمانیها بر آذربایجان مسلط گشته بودند طرفداران قاسم خان قشون عثمانی را با ده هزار عسکر به ارومیه روانه نمود، محمد قاسم خان حاکم ارومیه بشنیدن این خبر قوای کافی تهیه دیده بمقابله پرداخت و در محال روضه چایی بین طرفین جنگ درگرفت، در این جنگ محمد قاسم خان شکست خورده به قلعه باراندوز چایی گریخت و در آنجا حصارى شد، یوسف پاشا پس از غلبه بقشون بیگلربیگی وارد ارومیه گردید و امور آنجا را بدست گرفت پس از مدتی بیگلربیگی را بخدعه و فریب پیش یوسف پاشا بردند و در آنجا بقتل رسید.^۱

تمدن و صنایع در دوره صفویه:

دوره دویست ساله استیلای مغول و ایلخانان و امیر تیمور گورگانی و وقایع دیگری که پیش از صفویه اتفاق افتاد هریک بنوبه خود باعث قتل و غارت و خرابی های بیشمار گردید و روز بروز درهای ترقی بر روی این ملت بسته می شد باین علل از دوره مغول ببعد وضع مردم بسرعتی عجیب رو بزوال می رفت، تنها بمناسبت رسمی شدن مذهب تشیع بار دیگر شیعی مذهبانی که باطراف پراکنده شده بودند، از اوایل سلسله صفویه متوجه ایران شدند و علوم دینی را رواج دادند و تشیع مرکزیت پیدا کرد.

معماری و نقاشی:

در زمان سلاطین صفویه معماری و نقاشی و کاشی کاری و گچ بری که از اواخر سلسله تیموریان شروع به پیشرفت کرده بود، اعتبار کلی حاصل نموه بقدری اهمیت

یافت که می‌توان گفت هیچگاه آن اندازه اعتبار نداشته است.

سبک چینی که در اواخر دوره تیموری ترقی زیاد کرده بود در زمان صفویه باوج ترقی خود رسید نقاشی‌های صورت چینی بر روی کتابها و قبالبجات و فرامین و دستورات اداری و دولتی و نقوش بر روی قلمدان و پارچه‌های عهد صفوی از جمله آثار گران بهائی است که نمونه استعداد کامل ذوق صنعتی ایرانیان است. امروزه موزه‌های اروپا و آمریکا بداشتن نمونه‌هایی از آن مباحات می‌کنند.

زبان و خط:

از زمان سلطنت شاه اسمعیل صفوی تا انقراض سلسله صفویه ترکی زبان معمول دربار بود و تا مدت‌ها زمان کلیه امور لشگری و دریاری صفویه در دست ترکان بود و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و اصفهان به ترکی سخن گفته می‌شد و القاب و نامها بیشتر به زبان ترکی بود.

زبان ترکی بتدریج در دربار سلاطین صفوی بر زبان فارسی غلبه پیدا کرد و زبان ترکی اهمیت فوق‌العاده یافت.

شاه اسمعیل صفوی درباره زبان ترکی آذربایجان تعصب تمام می‌ورزید تا جائی که به گفتن اشعار دینی به زبان ترکی پرداخت و (ختائی) تخلص نمود. این اشعار از اوست:

ازلدن عشقیله دیوانه گلدیم	یثریم میخانه‌دیر مستانه گلدیم
هزاران درده دوشدوم من دولاندیم	بوگون خصم ایله من میدانه گلدیم
امامیمدیر منیم او شاه مردان	بوگون نسل علی دیوانه گلدیم
امامین عشقینه چاللام قیلینجی	منافق قیرماغا مردانه گلدیم
منم بوندا ختائی حیدر اوغلی	چو اسماعیل تک‌داغ‌قربانه گلدیم

کلیه اشعار شاه اسمعیل و نام فرماندهان سپاهیان صفوی و شعار جنگی آنان جمله به ترکی بود، از اینجا می‌توان دریافت که تا چه پایه زبان ترکی رسمیت و اهمیت

داشت.

سیاح آلمانی (انگلبرت کمپفر) که در سال ۱۶۸۴ میلادی به ایران آمده می‌نویسد:

لشگریان پادشاه، اقوامی ترک زبان هستند که از زمان شاه اسمعیل خاندان صفویه را به سلطنت رسانیده‌اند، در همه جای ایران این لشگریان ترک زبان فراوانند. در دوره سلاطین صفوی خوش نویسان معتبری پیدا شدند، بواسطه رواج علوم دینی خط نسخ که مخصوص زبان عرب بود ترقی کرد، بزرگترین نسخ نویسان این عصر میرزا احمد تبریزی می‌باشد که خط نسخ را بخوبی یا قوت مستعصمی از کار درآورده، خط مخصوص فارسی زبانان خط نستعلیق است که آنرا علی بیگ تبریزی از ترکیب دو خط نسخ و نستعلیق استخراج کرده است.^۱

نادرشاه افشار در ارومیه:

نادرشاه افشار پس از دفع شورش بختیارها و ترکمانان در اول ماه محرم سال ۱۱۴۳ قمری قصد عزیمت به جانب آذربایجان نمود، در جنوب مراغه به یورت اصلی طایفه خود (ایل قرقلوی افشار) رسید. سه هزار خانوار قرقلوی افشار را از آنجا به خراسان کوچ داد.

عثمانیها از همه اطراف عقب می‌نشستند. نادر شاه در ۲۷ محرم وارد تبریز شد. در تبریز هجوم ابدال‌ها را بمشهد شنید. بیستون بیگ افشار را در تبریز گذاشته، شتابان بمشهد رهسپار گشت.

این جریانات مصادف با حوادثی بود که در اسلامبول رخ داد و منجر بعزل سلطان احمد ثالث گردید. مقارن این احوال شاه طهماسب در نزدیکی همدان از سپاه عثمانی شکست خورد. سردار دیگر عثمانی بنام علی پاشا حکیم اوغلی از ایروان حرکت کرده،

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، تالیف: دکتر محمد جواد مشکور، صص: ۲۴۲ - ۲۴۳.
تاریخ عمومی آذربایجان، تالیف: احمد کاویان پور، ص، ۱۸۲.

تبریز و مراغه را گرفت و بسوی ارومیه روان گشت.

در نزدیکی شهر ارومیه قلعه‌ی دم‌دم که مسکن طایفه‌ی افشار ارومی شده بود دلیرانه مقاومت کردند، عساکر عثمانی به اطراف ارومیه رسیده و در قریه‌ی چارباش اردو زدند، پس از زد و خورد با قوای دولتی و اهالی نتوانستند وارد شهر شوند و محصورین بشدت مقاومت می‌کردند.

علی پاشا دستور داد نقبی از قریه‌ی چارباش تا زیر دروازه‌ی هندو که بعداً نام دروازه‌ی عسکر خان بخود گرفت، حفر کنند، پس از آماده شدن نقب کیسه‌های باروت در آن قرار داده بوسیله‌ی فتیله‌ای آنرا منفجر نمودند.

دروازه‌ی عسکرخان سرنگون گردید و عساکر عثمانی هورا کشیده وارد محله‌ی هندو شدند، چون این خبر به نادر شاه رسید. پروت‌خان افشار را با قشون مجهز مامور دفع عساکر عثمانی نمود، پروت‌خان به طرف ارومیه حرکت و از طرف جنوب بشهر حمله نمود، پس از زد و خوردی سخت، اردوی علی پاشا شکست خورده و شهر را رها ساختند.

پروت‌خان تا قریه‌ی کریم آباد عساکر عثمانی را تعقیب نموده و در حدود ۸۰۰ نفر از آنها را ب خاک هلاکت افکند.

اینک اواخر بهار سال ۱۱۵۸ هـ. ق. است، اهالی شهر ارومی غرق شادی هستند، سخن از یک اقدام تاریخی می‌رود، گویا مامور دربار ایران از سرای خلیفه‌ی عثمانی برگشته و وارد شهر موصل گردیده و مصالحه‌ی نامۀ سلطان عثمانی را که مشعر بر پاسخ مطالب پنجگانه است، تقدیم آستان نادری نموده است. اینک نادرشاه از طریق موصل و ساوجبلاغ وارد شهر ارومی می‌شود، بنا به دستور، چمن‌گوی تپه با چادرها مزین گردیده و جنگاوران افشار ارومی صف بسته، هر آن در انتظار وصول مقدم سردار فاتح خود هستند، طولی نمی‌کشد که نادرشاه افشار با سپاهی آراسته نزول اجلال می‌نمایند. از طرف محمد کریم خان افشار قاسملو پیگیری‌های ارومیه مراتب خلوص عقیدت و حسن نیت افشار ارومی بعرض می‌رسد، طبل شادی نواخته می‌شود.

فاتح هندوستان در حالیکه تبرزین فولادین بردست دارد از اسب پیاده می شود و با قدمهای متین و با چشمان نافذ بطرف چادر سلطنتی حرکت می کند. غازیان افشار مرخص می شوند ولی جوانان افشار مست شادی وغرورند، از آن محوطه پیروزی دل کندن کار آسانی نیست. بار بزرگ نبردها بر دوش این جوانان جنگ آزموده بوده، جانفشانی های آنان، نامی باشتهار از فرماندهان و سرداران در صفحات تاریخ گنجانده است، می روند و شادی کنان داخل دهکده گوی تپه می شوند و در خانه های دوستان نسطوری خود میهمان می شوند.

دفترهای خاطرات باز می گردد، نبرد با عثمانیها - محاصره بغداد - نبرد کرکوک - شکست محمدخان بلوچ - باز بدفتر خاطرات ورق می زنند، تعرض بداغستان - نبرد شیروان و قره باغ - نبرد آریا چای - فتح قندهار - بصفحات درخشان خاطرات می رسند، اردوکشی بهندوستان، جنگ کرنال - تعرض به سند - تعرض به ترکستان - تسخیر بلخ - تسلیم شدن بخارا بالاخره فتح خیوه و صدها خاطرات شیرین تاریخی که نشانه از جان فشانیهای عجیب این جوانان است با خطوط برجسته و درخشانی در دفاتر خاطرات آنان نوشته شده است.

سلحشوران افشاری طالب صلحند، ولی آماده به جنگ، هر فردی از افراد یک قهرمان نامی است، فتح قندهار بدستیاری عاشورخان افشار ارومی صورت گرفته، همین محمد کریم خان کسی است که در جنگ کرنال با اینکه زخم مهلکی باورسید، ولیکن خود را در خانه زین نگهداشت و به یک حمله سعادت خان سردار نامی هند را از روی فیل بزیر آورد و چون غلامی تقدیم آستان نادری نمود. آری شمشیر مرصعی را که نادرشاه باو عطا فرموده است، هنوز زینت بخش کمر اوست.

سرنوشت شوم سردار افشار:

نادرشاه افشار چند ساعتی به استراحت پرداخت، سپس میرزا مهدی خان منشی و وقایع نگار خود را بحضور خوانده دستور می دهد: حمامی را در شهر جهت استحمام او

آماده نمایند. بنا بدستور وکیل الرعایای افشار مامور تنقح حمام (قراجه - واقع در داخل بازار شهر ارومیه) می شود، پاسی از شب می گذرد و موکب نادری بطرف شهر حرکت نموده و داخل حمام قراجه می شود، گرد و غبار بیابان عراق را با آب زلال ارومی می شوید، استحمام تمام می شود، داخل محوطه لباس کنی می گردد.

صدای حاضر باش غلامان بیگلریگی او را بخود جلب می نماید، سوءظنی در او ایجاد می شود و روبه تزاید می گذارد و تصور سوء قصدی بخود می کند، از کیفیت حال استفسار می نماید، بیشتر ظنین می گردد.

آری بهانه خوبی بدست آورده، این خان قاسملو بود که در راس طوایف سلحشور افشار مقدم مرا تبریک گفت و گرامی شمرد و هم او خواهد بود که بجای من بر اریکه پادشاهی کشور باستانی عروج کند. آری او رشید و سلحشور است، از دست من بگرفتن شمشیری مرصع مفتخر گردیده است.

نادرشاه این خیالات را چنان مجسم می نماید که بی اختیار بخود می لرزد و امر باحضر محمد کریم خان می دهد، بیگلریگی افشار حاضر می شود، دژخیم خاصه به تون حمام سرازیر می گردد و آتشدانی پر از آتش نموده و به حضور می رسد، میل به آتش گداخته می شود و به چشمان جهان بین محمد کریم خان کشیده می شود و او را نا بینا می سازد، نادر لباس خود را می پوشد چکمه لژگی را بپا می کند باندیشه فرو می رود. خدمات صادقانه او را بخاطر می آورد و سرانجام با بیم و امید حکومت اشنویه را به یک وجودی کور، به یک مردی که موهایش را در میادین جنگ سفید کرده، یکی از افرادی که حافظ تاج و تخت او بوده تفویض می نماید.

محمد کریم خان بیگلریگی اشنویه می شود، اجباراً کورکورانه بصوب ماموریت خود حرکت می نماید. (منت) را تخلص اشعار خود می کند و اشعاری سوزناک از لوح ضمیرش به صفحه کاغذ می تراود.

چنان از دود آهم بی توای گل تارشده گلشن که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را یک سال به عمر زمین اضافه می شود و با این حرکت خود طومار عمر او را نیز می نوردد،

حال قبر او کعبه آمال غیرتمندان است و لوح مزار او افتخار رادمردان.

قتل نادر شاه افشار:

شب یکشنبه پانزدهم جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ قمری نادر شاه با قلبی پریشان و با خیال آشفته در چادری که بر بلندی مراد تپه از توابع فتح آباد قوچان زده‌اند، بروی نمده خراسان نشسته و کسانی را که فردا باید بدار مجازات آویخته شوند اعلام می‌دارد، میرزا مهدی خان اسامی را ثبت می‌نماید و از حضورش مرخص می‌شود.

سران ارتش، خود را مواجه با یک خطر عظیمی می‌بینند، به تفکر می‌پردازند، آتش کینه و غضب محمد قلی خان افشار قاسملو (کشیکیچی باشی - سرافسر نگهبان) نادرشاه زمانی زیانه می‌کشد که نام خود را هم‌ردیف اعدام شوندگان می‌بیند، دو سال پیش را بیاد می‌آورد و بی اختیار می‌گوید: روانت شاد ای عم بزرگوار، ای مرد دلیر، ای قهرمان جنگ کرنال، ای محمد کریم خان، همین امشب انتقام تو را از نادر خواهم گرفت و سزای خونخواری و بدکرداری او را در کنارش خواهم گذاشت.

با سران سپاه تصمیم قطعی اتخاذ می‌شود، چند پاسی از شب می‌گذرد. محمد قلی خان افشار به اتفاق محمد صالح خان قیرخلو و محمد خان قاجار و موسی خان آیرملو و قوجا بیگ گوندوزلوی افشار داخل سراپرده نادری می‌شوند، نادر با هول و هراس از خواب بلند می‌شود، تبرزین او بالا می‌رود و محمد صالح خان قیرخلو بنی عم او نقش زمین می‌گردد، بار دوم بالا می‌رود، این دفعه بزندگی محمد خان قاجار خاتمه می‌دهد، دلیر خون آشام افشار قاسملو باو مهلت سومین ضربه را نمی‌دهد و با خنجر او را بی جان می‌سازد و در حالیکه کلمه انتقام ورد زبانش بود، سر آن تاجدار را از تن جدا می‌سازد، آری با این یک عمل مخوف به حیات قهرمان نامی شرق خاتمه داده می‌شود.

بیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند و نه نادری

سربازان نادرشاه بنام (نادری) معروف بودند.

حال محمد قلیخان افشار قاسملو در قبرستانی که امروز پی و بن قرائت خانه ملی

ارومیه در آن گذاشته شده بخواب ابدی فرو رفته، شاید این هم یکی از بازیهای طبیعت است که باید سرگذشت تاریخی این قهرمان افشار از (قفسه تاریخ افشاریه) که بروی مزار او قرار گرفته است، بدست علاقمندان علم و ادب رسیده و بار دیگر نام او ورد زبانها گردد.^۱

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
حکومت فتحعلی خان افشار ارومی:

فتحعلی خان افشار ارومی یکی از سرداران قدیم نادرشاه بود که در وقایع مهم این دوره سهمی بزرگ داشت، مدتی بر فارس حکومت می کرد، بعد به اردوی محمد خان پیوست، بعد از شکست او در مازندران قشون خود را برداشته به آذربایجان که آنموقع از مدعیان سلطنت بکلی خالی بود، شتافت، سپس تبریز و ارومیه را اشغال کرد و به طرح حکومت مستقلی پرداخت. ارومیه را پایتخت خود قرار داد در مدت چهار سال از (۱۱۷۲-۱۱۷۵ قمری) حصار و قلاع آنرا مستحکم نمود، اینک تفسیر وقایع.

اواخر بهار سال ۱۱۵۸ قمری نادرشاه افشار حکومت ارومی و توابع را بر فتحعلی خان بن علی مردان بیگ افشار ارشلو تفویض فرموده و به منصب سرداری مفتخر می نماید.

پس از کشته شدن نادر، گروهی بطرفداری از او و گروهی دیگر در مقابل آنها پیکار می کنند، هر کسی در این صدد است که جان خود را بر کف نهاده از آن ورطه رعب آور بیرون رود.

از آن جمله مهدی خان افشار قاسملو که از طرف نادرشاه مامور حفظ و حراست حدود ایروان بود، در محل ماموریت قدرت استقامت در خود ندیده، بی مقدمه بسوی

۱- تاریخ نادر، تالیف: پرفسور مینورسکی.

نادر شاه افشار، تالیف: دکتر رشید یاسمی.

تاریخ افشار، تالیف: میرزا رشید.

تاریخ گیتی گشا، تالیف: میرزا محمد صادق موسوی.

مجممل التواریخ، تالیف: ابوالحسن گلستانه.

ارومیه حرکت می نماید.

خبر حرکت مهدی خان در ارومی منتشر شده و تمام بزرگان و ریش سفیدان از سردار فتحعلی خان که از طایفه دیگر ایل افشار بود روی گردان شده و در بیرون دروازه (بالاو) که آنوقتها به دروازه مشهد معروف بود، مقابل (دره درماتی) مستعد پیشو از و استقبال می کردند.

مهدی خان افشار قاسملو با احترامات فوق العاده وارد شهر ارومی گردید و بصلاحدید معارف شهر امر بدستگیری فتحعلی خان می دهد، سردار افشار ارشلو چون مقاومت را در آن موقع حساس صلاح ایل افشار نمی داند و از ایجاد تفرقه احتراز می کند، به آسانی تحت قید و بند قرار می گیرد و در انتظار سرنوشت می نشیند.

اکنون در تمام صفحات مملکت هرج و مرج و ناامنی برقرار است، بر سر ربودن تاج سلطنت ازهر طرف کشمکشهای سختی آغاز گردیده، ابراهیم خان افشار قیرخلو به برادر خود عادلشاه دست یافته و اراده تصرف آذربایجان را دارد.

امیر اصلانخان افشار قرخلو معروف به سردار آذربایجان در تبریز به مسند حکمرانی جلوس کرده و بدین سبب سد راه ابراهیم شاه است.

آوازه حرکت ابراهیم شاه بطرف آذربایجان امیر اصلانخان را سخت دچار حیرت و بهت می سازد و خلاصی خود را از این مهلکه در آن می داند که با فتحعلی خان دست یکی گرداند، آنگاه شهریاریگ افشار گوندوزلو و برادر او حاجی بیگ را که از خاصان درگاه او بودند، مامور می سازد که به مراغه عزیمت کرده و با جماعت مقدم و طوایف مکرری که همه مطیع سردار مزبور بودند در محال (دول - سلدوز) رحل اقامت اندازد و با تهدیدات، فتحعلی خان را از قید و بند مهدی خان افشار قاسملو آزاد ساخته و به تبریز حرکت دهد.

فرمان سردار ابلاغ می شود ولی تهدیدات ابداً در مهدی خان مؤثر واقع نگردیده و نائره جنگ و ستیز بین طرفین به شدت مشتعل می شود، جماعت مقدم و مکرری عرصه را تنگ دیده فرار را برقرار ترجیع می دهند، شهریاریگ با برادرش گرفتار می شود.

جوانان نیرومند افشاری با شادمانی بسوی شهر بر می‌گردند ولی در همین موقع خبر می‌رسد که اینک امیر اصلان خان سردار با سپاهی بی‌شمار در چمن (قره حسنلی) رحل اقامت انداخته و آمادهٔ پیکار است. مهدی خان و دیگر سران سپاه وی گرد هم آمده تا تدابیر لازمه را بعمل بیاورند.

فردای آنروز با سپاهی آراسته بعزم مقابله تاخته و در چمن مزبور با وی روبرو می‌شود، تا مدت هفت روز بشدت جنگ بود، از آنطرف خبر جنگ در زندان به گوش فتحعلی خان رسیده و شایسته نمی‌بیند که در زندان مانده و امیر اصلانخان یکه تاز میدان باشد. پنهانی کسی را نزد حسین خان بیگ پدر مهدی خان حاکم که از پیران جهاننیده روزگار بود، فرستاده و پیام می‌دهد که به فرزندش مهدی خان دستور بدهد تا زنجیر از گردنش بردارند و جنگ امیر اصلانخان را باو واگذارند.

آری در آن روزگاران جماعت چهارده گانه ایل افشار ارومی در مقابل دشمن تمام کینه توزیها و عداوتها را کنار می‌گذاشتند و یکدل و یکزبان تیشه بر ریشهٔ دشمن نابکار فرود می‌آوردند و اگر فردی هم چون شهریار گوندوزلو که بقول امروز: نان را به نرخ روز می‌خورد، پیدا می‌شد به موقع دمار از روزگارش در می‌آوردند، کما اینکه سر آن نابکار طعمهٔ شمشیر آبدار تقی خان حکمران ارومی برادر مهدی خان شهید افشار گردید.

باری پیام آن سردار نامدار به مهدی خان ابلاغ می‌گردد، بعد از اندکی تفکر تصمیم می‌گیرد، روز دیگر بامر مهدی خان، فتحعلی خان نامدار سوار بر اسب، تحت الحفظ در گوشهٔ از میدان جنگ نگهداشته می‌شود هنگام کارزار گرم می‌گردد و دمبدم بر حسرت و حیرت فتحعلی خان افزوده می‌شود، زیرا او در فنون جنگ بغایت ماهر و استعداد فوق العاده‌ایکه داشت با اندک افرادی که در اجرای اوامر او کمترین قصوری ندارند، همواره غالب و پیروز بوده است.

حال امیر اصلان خان عزم راسخ دارد نتیجهٔ جنگ را به نفع خویش به پایان رساند و به آن همه صدمات شکننده و خونین چند روزه پیکار خاتمه دهد، گروهی از

زیده سواران امیر اصلان به جانب مهدی خان یوریش می‌برند و در حینی که نزدیک بود به اتمام کارش پردازند، فتحعلی خان نامدار بیش از این مهلت توقف را جایز ندانسته و از گوشه میدان نبرد به مرکب خود رکاب کشیده به صحنه جنگ می‌تازد و با تبرزینی که تنها ابزار جنگ او را تشکیل می‌داد بیک حمله یکی از بیگزادگان جوانشیر را بزیر می‌اندازد و سوار اسب تازی نژاد او شده، جمعی از آن سواران را نقش زمین می‌سازد، بالاخره با مردانگی و شهامت فتحعلی خان، سواران امیر اصلان خان در خود تاب مقاومت ندیده، روی از جنگ برگردانده و فرار می‌نمایند.

اینک دلیران افشاری با فتح و ظفر برمی‌گردند و دست یگانگی که دو مرد فولادین پنجه بهم داده‌اند اتحاد و اتفاق بین طوایف افشاری محکمتر کرده و سبب شد که در طی طول راه بین چمن قره‌حسنلی و شهر ارومیه، دلیران جنگ آوری را که در میدان هولناک چند روزه جنگ از دست داده‌اند، بدست فراموشی سپارند و بشادی و شادمانی بگرایند، حتی آنانکه زخمهای منکری در این چند روز پیکار برداشته‌اند، از شدت شور و شغف کمترین احساس درد و رنج نمی‌کنند و خرم و خندان بسوی دروازه (مشهد - بالاو) روانند.

در این میان کسی که از چمن قره‌حسنلی با یکدنیا شرمندگی و انفعال سربزیر است و ابداً آثار بشاشت در چهره‌اش نمایان نیست، همانا مهدی خان است که تحت شکنجه وجدان خویش قرار گرفته است، او به قریوس زین توجه دارد و سر بلند نمی‌کند هیچ کس از حال دل او آگاه نیست، زیرا هیچ چیز دل آدمی را جزینگی در مقابل بدی تنگ و تاریک نمیسازد و بعداب سخت روحی گرفتار نمی‌کند، آری در دل حساس مهدی خان غوغاست، حق با اوست، زیرا او نه تنها فتحعلی خان نامدار را به حبس انداخته بلکه به برادران و یاران صمیمی و از جان گذشته او نیز ابقاء نکرده و همه را به غل و زنجیر کشیده و تمام دارائی آنان را در بین زعمای وقت ارومی تقسیم کرده است، چه جرمی بالاتر از این و چه نیکی بهتر از آن.

باری داخل دروازه شهر ارومی می‌شوند، اهالی شهر از زن و مرد و آنان که

توانائی شرکت در جنگ را نداشتند با دلی سرشار از مهر و محبت به پیشواز آمده‌اند، ناگهان مهدی خان سخت تحت تاثیر آنهمه شور و هیجانات مستقبلین قرار گرفته سراز گریبان تفکر برمی‌دارد و دست در گردن مردانه فتحعلی خان دلاور انداخته و پیکر مردانه و رشید او را در بغل می‌فشارد و او را غرق بوسه می‌سازد و اشک ندامت و پشیمانی از چشم می‌بارد و خطاب به جمع کثیری که هم اینک با ابراز شادمانی آنان را به مقر حکومتی بدرقه می‌کنند آغاز سخن می‌نماید و از شجاعت و کاردانی و لیاقت و مردانگی سردار نامدار فتحعلی خان افشار، تعریف می‌کند و با خضوع و خشوع تمام از مرکب جنگی پیاده شده و با ادای احترام خاص او را حکمران ارومی خطاب می‌نماید و داشتن چنان حکمرانی لایق و کاردان را به جماعت افشار ارومی تبریک می‌گوید.

اینک ابراهیم شاه تصمیم قطعی به تصرف آذربایجان گرفته و به آن سامان روی آورده است تا غائله امیر اصلان خان قرخلو را بخواباند، با صلاح‌دید سردار فتحعلی خان افشار ارشلو، مهدی خان افشار قاسملو با چهار هزار نفر سوار از طریق مراغه خود را به ابراهیم شاه می‌رساند.

در جنگی که بین قوای ابراهیم شاه و امیر اصلان خان در می‌گیرد، لشکریان امیر اصلان خان منهزم و تار و مار شده و خود گرفتار و با جمعی دیگر از دم تیغ می‌گذرند. طولی نمی‌کشد که ورق برمی‌گردد و بعد از نبرد خونین که بین شاه‌رخ شاه و ابراهیم شاه در می‌گیرد، ابراهیم شاه مغلوب و به قتل می‌رسد و مهدی خان افشار قاسملو نیز که قائم مقام ابراهیم شاه در تبریز بوده به دست عده‌ای از تبریزیان سر از تنش جدا می‌گردد.

این خبر در ارومی بگوش سردار فتحعلی خان رسیده، با گروهی انبوه از جماعت افشار ارومی به تبریز تاخته بعد از اینکه انتقام خون مهدی خان قاسملو را از مسببین نابکار می‌گیرد، تبریز را مسخر و بالاستقلال به امور مملکت آذربایجان می‌پردازد.

بعد از اینکه آرامش نسبی در صفحات پر تلاطم آذربایجان به ظهور می‌پیوندد با سپاهی به تسخیر و تصرف اصفهان که در آن روزگاران مرکز ثقل کشور ایران بود از

ارومیه پایتخت خود براه می‌افتد.

اینک سال ۱۱۶۵ قمری است، سرانی از اقوام و منسوبان نزدیک شاه افشاری هر یک چند صباحی تکیه بر اورنگ سلطنت زده و یکی پس از دیگری سرباد فنا در داده و تن بخاک خواری سپرده‌اند و مساحت وسیع مملکت را به مدعیان و سرداران نامی دیگر چون آزادخان و محمد حسن خان قاجار خالی گذارده‌اند که هر یک با کسب قدرت در پی فرصت بسر می‌برند، بالاتر از اینها در خطه آذربایجان که خود کشور پهناور است، فتحعلی خان نامدار و در صفحات فارس کریم خان زند سردار نامی دیگر که داد پروری و عدالت رابا دلیری و جسارت عجین کرده به امور کشورداری سر و سامانی داده است و عزم تسخیر تمام کشور را دارد.^۱

کریم خان زند و فتحعلی خان افشار ارومی:

حدود متصرفات سردار فتحعلی خان تا جنوب اصفهان ادامه پیدا می‌کند و با کمال قدرت در مرکز کشور ایران بکار و کوشش در امور فرمانروائی می‌پردازد، کریم خان زند از عواقب کار هراسان گردیده، گروهی انبوه از زندیه، فارس، لر، جمع نموده با اتفاق برادران نام آور خود شیخعلی خان و اسکندر خان عازم اصفهان می‌گردد.

فتحعلی خان نیز با هشت هزار سوار زیده افشاری به مقابله با آنها حرکت می‌نماید. در حوالی قمشه (شهرضا) جنگ هولناکی بین طرفین در می‌گیرد، در آن محاربه اسکندر خان برادر کریم خان زند بدست شخص فتحعلی خان گرفتار و به قتل می‌رسد، سرانجام سپاه سردار زند با هراس و وحشت روبه هزیمت می‌روند، سالی چند سپری می‌گردد، محمد حسن خان قاجار در حوالی تهران از کریم خان زند شکست خورده و در حین فرار بدست سربازان خود به قتل می‌رسد و آزادخان افغان نیز در شیروانات متواری می‌شود.

۱- تاریخ افشار، تالیف: میرزا رشید به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان. تاریخ عمومی آذربایجان، تالیف: احمد کاویان پور، صص، ۱۸۸ تا ۱۹۳.

نقی خان حاکم ارومیه از این معنی با خبر شده به طمع دست یابی بخزائنی که تصور می کرد در اختیار آزادخان است، با سران ایل افشار به سمت شهر خوی حرکت کرده در آنجا کمک کافی از شهبازخان دنبلی گرفته در معیت وی به سمت رودخانه ارس می تازد و قبل از رسیدن آزادخان به ساحل ارس، راه را بر وی می بندد، آزادخان که می خواست به زودی از معرکه کنار رود، خیال جنگ با نقی خان را نداشت ولی طمع نقی خان و حرص تصرف خزائن نادری نمی گذارد کار به مسالمت برگزار گردد و جنگ بین قوای طرفین درمی گیرد.

در این جنگ نقی خان شکست خورده و قوای وی به سمت خوی و ارومی عقب می نشیند، آزادخان که در ابتدا به جنگ مایل نبود، این بار قوای نقی خان را تا ارومیه تعقیب می کند و چون نقی خان در شهر متحصن شده بود، آزادخان به محاصره شهر ارومی می پردازد.

نقی خان از ناچاری از صفیارخان حاکم صائن قلعه افشار یاری می طلبد، صفیارخان با عده ای جنگجو به ارومیه حرکت نموده از آزادخان اجازه می گیرد که به شهر وارد شود، به محض ورود به شهر نقی خان حاکم ارومی را دستگیر نموده، وی را کور می کند و آزادخان افغان وارد شهر گردیده، محمد موسی خان پسر محمد قاسمخان بیگلربیگی را حاکم و بیگلربیگی ارومیه می نماید و خود مدتی در این شهر توقف می کند و برای استحکام مبانی حکومت، دختر محمد قاسمخان (قیزآغا) را به حباله نکاح خود درمی آورد.

در این مدت امیربهادر زند از فتحعلی خان شکست خورده ولی هنوز کار ناتمام است. ابراهیم خلیل بیگ جوانشیر که خود داعیه سروری در سر داشت از وضع آشفته کشور استفاده نموده به شهر تبریز هجوم آورده و آن شهر را تصرف کرده است. فتحعلیخان که از اصفهان به آذربایجان حکومت می نمود، به محض رسیدن اخبار آذربایجان با قوای کافی از اصفهان به سمت تبریز حرکت نمود و برای تنبیه ایل جوانشیر تا قره باغ قفقاز پیش رفته و قلعه پناه آباد را محاصره نموده و کار به درازا کشیده

است.

این موقع ارومیه در دست آزادخان افغان بود و محمدحسن خان قاجار برای از بین بردن آزادخان به ارومیه لشکرکشی نموده بود، فتحعلیخان نیز با قوای خود به کمک محمدحسن خان آمد.

در سال ۱۱۷۰ قمری آزادخان در مقابل دو حریف نیرومند مثل محمدحسن خان قاجار و فتحعلیخان افشار تاب مقاومت نیاورده شهر ارومی را ترک و لشگر آزادخان متفرق گشتند، آزادخان با افراد معدودی به سمت بغداد گریخت و خان قاجار ارومیه را به تصرف خود درآورد.

کریمخان زند با سی هزار سپاهی به قصد تسخیر ارومیه و خاتمه بخشیدن به حکومت فتحعلیخان افشار به سوی ارومیه در حرکت است و تصمیم دارد که شیرنر افشاری را در کنار خویش به دام اندازد.

خوانین آذربایجان در طول راه به اردوی کریمخان پیوستند و کریمخان هرکدام را به فراخور حال سرافراز نمود.

کریمخان زند در نزدیکی قلعه ارومی سپاه خود را به چهار لشگر تقسیم نمود و از چهار طرف ارومیه را به محاصره گرفتند.

فتحعلیخان افشار تحصن اختیار نموده به اطراف و جوانب قاصدان را فرستاد، قراولان، قاصدان را با نوشتجات دستگیر کرده و به نظر کریمخان رساندند.

کریمخان زند دستور داد که دورادور شهر ارومیه برجهایی احداث کردند و برجهای را به وسیله دیوار به هم متصل ساختند و در اندک مدتی دور شهر ارومیه به صورت قلعه ای در کمال استحکام درآمد و اگر احدی از شهر بیرون می آمد در دروازه قلعه دستگیر می گردید.

اکنون تابستان سال (۱۱۷۶) قمری است، شهر ارومی پایتخت سردار افشار سخت در محاصره می باشد. خیمه های وکیل زند در چمن قریه صدقه و تپه دیاله نصب گردیده، حصول ذخیره و وجود آذوقه مزید بر تقویت قلوب سپاه خان زند است و با دلی

قوی پای جلادت پیش می‌گذارد و از هر جانب به دروازه‌های شهر یورش می‌آورند. در دروازه‌های ارومی هشت قبضه توپ قلعه کوب که از جنگهای گذشته از عثمانیها جزء غنائم جنگی به دست جنگاوران افشاری افتاده در بالای حصارها جای گرفته و از داخل به خارج و از بیرون به درون اتصالاً آتش می‌بارد. رادمردان کار دیده افشاری با استفاده از کوچکترین غفلت خصم دسته‌دسته از دروازه‌ها بیرون آمده و بر دشمن می‌تازند، در هر حمله تلفات جانی و خسارات مالی بر دشمن وارد می‌آورند.

در این مبارزات و جانفشانیها حقاً دریغ است که از نام دلیرانی که در محافظت محل ماموریت و مراقبت قلاع و بروج حصار شهر ارومی به جان اهتمام ورزیده‌اند یادی نشود، اینک اسامی آن رادمردان دلیر:

شاه محمد بیگ کهکلو و میران بیگ محمدلو	محافظ دروازه تورپاق قلعه
میرزا محمد بیگ و شاه محمد بیگ سعدلو	محافظ دروازه خزران
خلیل بیگ و علی شش پر بیگ قره حسنلی	محافظ دروازه بازارباش
قهرمان بیگ و جلیل بیگ عربلو	محافظ دروازه یورت شاه
فتحعلی بیگ واللّه پناه بیگ بکشلو	محافظ دروازه هندو (عسکرخان)
علی مصطفی بیگ و آقاعلی بیگ ارشلو	محافظ دروازه مشهد (بالاو)
محمد جلیل بیگ و خدایار بیگ قاسملو	محافظ دروازه ارک

از فرماندهان باتدبیر: ابراهیم خان قاسملو دیوان بیگی ارومیه- قاسم خان گنجعلیخانی- رستم خان قاسملو- حسین علی خان ارشلو- علی خان و ابراهیم خان ارشلو (برادران شجاع سردار فتحعلیخان) مرادخان قاسملو- فرهادخان قاسملو.

از لشکرنویسان پیاده و سوار: میرزا جواد استاجلو مستوفی- میرزا مصطفی سعدلو. اینک سردار نامدار فتحعلی خان افشار با چنین یاران یکدل و جان‌نثار که آنی از فرمان برداری غفلت ندارند مدت نه ماه در شهر ارومی به امر قلعه‌داری پرداختند ولی چه سود

که پای ثبات در اهالی نمانده و بلای قحطی بالا گرفته است، گوئی بخت و اقبال از سردار افشار رو بر تافته که چاره‌ای جز تسلیم شهر باستانی ارومی را ندارد، ناگزیر بصوابدید امرای افشار به اتفاق چندتن از معاریف شهر عازم موکب وکیل زند می‌گردند. امیر زند احترام قدوم او را مرعی می‌دارد و فرمان می‌دهد تا طبل بشارت بنوازند. سردار افشار زبان به عذرخواهی می‌گشاید، وکیل زند به ظاهر دوستی و در معنی از طریق ایماء و کنایه پاسخ می‌دهد: ما ترا به جای برادر خود اسکندر خان پذیرفتیم. سردار نامدار از این نکته غافل می‌ماند تا به فرمان سردار افشار بعد از (۹) ماه از پشت دروازه خزران سنگها و تیرها به کنار می‌روند و زنجیرها گسسته می‌گردد و هر لنگه درب بزرگ دروازه که به عرف عوام هم سطح قلعه کوه (پنجه‌علی) است، می‌چرخد و فاتح شهر مستحکم ارومی با دلاوران خود در رأس عده‌ای از زبده جنگاوران داخل کوچه باغهای بی‌رونق شهر که طول مدت منازعه و محاصره آنها را به صورت بس تاثرانگیزی درآورده است می‌گردند و روبه جانب ارک حکومتی حرکت می‌نمایند. در ایام محاصره قلعه ارومیه، آزادخان افغان که در سرحد روم (ترکیه) در کمال پریشانی بصرمی‌برد چون کریم خان زند را صاحب عدل و مروت دید، تنها سوار شده وارد اردوی وکیل زند و خود را به کشیک خانه رسانید. افسر کشیک موضوع را به عرض رسانیده و آزادخان را به حضور سردار زند بردند، آزادخان بعد از کرنش روی خود را به خاک مالید، کریم خان از راه دلجوئی پرسید که تا حال در کجا بودی، آزادخان به عرض رسانید که این سگ در صحرا و بیابان می‌گردید، حالا به خانه کریم پناه آورده است. کریم خان متالم شده او را دل‌آسا نمود و پنجاه نفر از جماعت زندیه را مامور نمود که پیوسته در کشیک او بوده و خدمت او را به جا آورند و مبلغ سیصد و شصت تومان مدد خرج هم از خزانه برای او مقرر فرمود.

اعلام سلطنت کریم خان زند در ارومیه:

کریم خان زند مدت سه ماه از ارومیه به ایران حکومت و سلطنت می‌نمود، در این

مدت فتحعلی خان را همیشه محترم می‌داشت و دختر محمد موسی خان قاسملوی افشار را گرفت و فروردین سال ۱۱۷۷ در ارک ارومی به تخت سلطنت جلوس نمود و خود را وکیل‌الرعا یا وکیل ملت نامید و برای مدت کوتاه شهر باصفای ارومیه مرکز کشور ایران گردید. روز جلوس کریم خان از تمام نقاط کشور به تهنیت آمدند و میرزا اوغرولو محمدلوی افشار قصیده خود را که با این مصراع ماده تاریخ پایان می‌یابد:

«ز تخت گورکان افشار بیرون رفت و زند آمد»

در پیشگاه شاه عدالت پرور قرائت نمود.

به فرمان شاهانه حکومت ارومی به رستم خان فرزند مهدیخان افشار قاسملو، محول گردید. یک قبضه شمشیر و یک راس اسب با خلعت دریافت به فتحعلی خان سردار افشار اعطا نمود و سایر معاریف و رجال نیز هر یک به فراخور حال مورد عنایت و مرحمت شاهی قرار گرفت.

عاقبت کار فتحعلی خان افشار:

در سال ۱۱۷۷ پس از سه ماه توقف در ارومی شهریار زند رایت سلطنت از ارومی کنده به سمت شیراز حرکت نمود و فتحعلیخان افشار ارشلو هم ملتزم رکاب شاهی بود، اردوی کریم خان از ارومیه تا اصفهان را بدون حادثه‌ای طی کرد و از اصفهان عازم شیراز شد، در شهرضا (قمشه) کریمخان، به سر خاک برادر خود اسکندر خان که به دست فتحعلیخان افشار کشته شده بود، رفت و در آنجا خیلی ناراحت شد. یاد برادر، وی را به فکر قصاص انداخت، در دل شب به جایگاه سلطنت آمده، امر به احضار فتحعلیخان داد، به محض ورود خان افشار، کریمخان پرسید: اینجا کدام منزل است؟ فتحعلیخان که از احضار نابهنگام خود دچار تردید گردیده بود، از این سؤال کریم خان، قضیه را فهمید و جواب داد، اینجا قمشه یعنی همان جایی است که برادرت اسکندر خان به دست من مقتول و مدفون گردیده است، حالا که علت احضار شبانه خود را فهمیدم، اگر اجازت فرمایند به عرض برسانم که نخستین تمنایم این است که پس از

قتل من جنازه‌ام را خوار ندارند و پس از تغسیل در جوار قبر اسکندر خان مدفون نمایند. دوم اینکه اهل و عیال افشار را که همراه من آمده‌اند محترم بشمارند و به ناموس آنها خیانت نکنند. سوم آنکه منصب مرا به پسر بزرگم جهانگیر خان و حکومت ارومی را به فرزندم رشید خان مرحمت فرمایند.

به دستور شاه زند طناب به گردن فتحعلی خان افشار سردار شجاع انداختند و به حیات وی خاتمه دادند.

مقبره و سنگ نوشته این دو سردار رشید هم اکنون در پله‌های بارگاه شهرضا (ع) باقیست.

حوادث ارومیه:

کریم خان زند هنگام اقامت در ارومیه رستم خان قاسملو را حاکم شهر کرد، در سال ۱۱۸۱ قمری اهالی شهر به وی شوریدند و او را دستگیر نموده، کشتند، پس از آن از طرف کریم خان، رضاقلی خان بیگلربیگی حاکم شهر شد، در زمان حکومت وی اموال چند نفر از کسبه و تجار در گردنه مرگور از طرف اشرا غارت شد، وقتی شکایت امر را به حاکم شهر عرضه داشتند، دستور داد قیمت اموال غارت شده را نقداً به صاحبان مال بپردازند، زیرا استدلال می‌کرد: اگر افراد من در وظایفشان کوتاهی نمی‌کردند و امنیت را حفظ می‌کردند، اموال کسی به غارت نمی‌رفت، پس از پرداخت خسارت کسبه عین اموال آنها از غارتگران پس گرفته شد.

حکومت امام قلی خان:

در سال ۱۱۸۵ قمری رضاقلی خان فوت کرد و پس از وی امام قلی خان از طرف کریم خان زند به حکومت ارومیه و توابع منصوب گردید.

به سال ۱۱۹۴ قمری زلزله شدید تبریز را ویران نمود، نوشته‌اند که در این زلزله هشتاد هزار نفر از اهالی شهر کشته شدند و قسمت عمده شهر ویران گردید و عده زیادی

مجروح شدند که یکی از آنها نجف قلیخان بیگلربیگی و حاکم شهر تبریز بود. طایفه جوانشیر (قفقاز) که منتظر فرصت بودند از این پیش آمد ناگوار استفاده کرده به تبریز حمله کردند. نجف قلیخان با حالت بیماری به مدافعه شهر پرداخت و از امامقلی خان حاکم ارومیه کمک خواست، امامقلی خان بیگلربیگی با قوای کافی از ایل افشار به سمت تبریز حرکت نموده و غائله جوانشیر را دفع نمود، (نجفقلیخان) بیگلربیگی تبریز با تشکر از کمک به موقع امامقلیخان قرار گذاشت هر سال پنجهزار تومان نقد و پنجهزار خروار جنس از تبریز به ارومیه بفرستد. در این موقع قره‌نی آقا رئیس ایل بلباس در حوالی ارومیه شورش کرده، به قتل و غارت در دهات اطراف پرداخت، امامقلیخان با قوای کافی وی را سرکوب و سیاست نمود و دوباره امنیت و آرامش در خطه زیبای ارومیه برقرار ساخت.

سودای زمامداری امامقلیخان:

چون پس از یکی دو سال نجفقلی خان بیگلربیگی تبریز از فرستادن وجه نقد و جنس به ارومیه خودداری و عهدشکنی نمود، امامقلی خان با قوای کافی به سمت تبریز حرکت کرد، نجفقلی خان در ابتدای امر به فکر مقاومت افتاد و در شهر تبریز محصور گردید، ولی پس از حمله امامقلیخان چون دید در مقابل یورش افشار مقاومت نتیجه ندارد، لذا از در مسالمت برآمد و امامقلیخان به شهر وارد و پس از مذاکرات زیاد قرار گذاشتند نجفقلیخان بیگلربیگی مقدار کافی وجه نقد و اسلحه و مرد جنگی تا یک سال آماده نماید تا با قوای کافی به سمت عراق عجم (استان مرکزی) حرکت نموده و علیمردان خان زند را از بین ببرند.

امامقلیخان در بهار سال بعد اردوی مجهز و کاملی جهت حرکت به عراق و از بین بردن علیمردان خان زند آماده و منتظر کمک‌هائی که قرار بود از تبریز و خوی برسد، شد، غافل از اینکه نجفقلی خان بیگلربیگی تبریز و رؤسای دنبلی خوی قبلاً بطور محرمانه مراتب را به علیمردان خان اطلاع داده و وی را از نیت سردار افشار آگاه

نموده‌اند.

لذا هرچه امامقلیخان منتظر شد از کمک تبریز و خوی خبری نشد بلکه برعکس امیراصلانخان با رؤسای خوی با تجهیزات و قوای کافی به ارومیه حمله نمود، در خان کدوک واقع در بین ارومیه و سلماس، نبردی سخت بین دو طایفه دنبلی و افشار درگرفت، و در این نبرد، امامقلیخان شکست خورده به سمت ارومیه عقب‌نشینی کرد، امیراصلان او را تا ارومیه تعقیب نمود و در قریه قره‌حسنلی جنگی دیگر بین طرفین رخ داد که دوباره امامقلیخان شکست خورده و در چهار برج یکی از قلاع مستحکم ارومیه محصور گردید و پس از مدت کوتاهی در همانجا فوت نمود و امیراصلانخان حاکم ارومیه شد، ولی به علت سوء رفتار، اهالی شهر به وی شوریدند و محمدقلیخان بیگلربیگی حاکم شهر گردید.^۱

ارومیه در زمان سلاطین قاجار (قصر)

در سال ۱۲۰۵ قمری آقامحمدخان قاجار برای تسخیر آذربایجان حرکت نمود، پس از تصرف سراب و خلخال و اردبیل عازم قره‌داغ (ارسباران) گردید، خبر حرکت آقامحمدخان به آذربایجان، محمدقلیخان قاسملوی حاکم و بیگلربیگی ارومیه را سخت هراسناک ساخت، لذا حکومت شهر را به قاسمخان برادر خود سپرده و خود عازم قلعه باراندوز گردید، در آنجا نیز نتوانست قرار گیرد لذا تمام اموال خود را در آنجا گذاشته خود عازم اشنویه شد.

آقامحمدخان قاجار، محمدخان عزالدین‌لو را با سه هزار نفر سرباز مامور تسخیر

ارومیه کرد.

۱- مجمل‌التواریخ تألیف ابوالحسن گلستانه صفحه ۳۲۴ تا ۳۳۰

تاریخ افشاریه تألیف عبدالرشید (نسخه خطی) متعلق به حاجی میرزا مخفی رساله (گوشه‌ای از تاریخ ایران) تألیف علاءالدین تکش، پسر بیگلربیگی ارومیه (جهانگیری) تاریخ عمومی آذربایجان، تألیف احمد کاویان‌پور.

سرزمین زردشت، تألیف علی دهقان صفحات ۳۸۴ تا ۳۸۶

محمدخان شهر ارومی را تصرف نموده اموال محمد قلیخان را به اردوی سلطان برد، چون به آقامحمدخان قاجار گزارش داده بودند که عزالدین لو مقداری از اموال نفیسه را خود تصاحب کرده است، لذا دستور داد وی را با سه نفر از نزدیکانش کور کردند، محمدقلیخان قاسملو پس از این حوادث غیر از تسلیم چاره‌ای ندید، با تحف و هدایای گرانبها به اردوی سلطان قاجار آمد و مورد عفو قرار گرفت و مجدداً حکومت ارومی به وی تفویض گردید.

شورش محمدقلیخان بیگلربیگی ارومیه:

سال ۱۲۱۱ قمری است. قریب دوماه از کشته شدن آقامحمدخان قاجار می‌گذرد، در ارک حکومتی ارومیه محمدقلیخان افشار قاسملو به مسند جلیل بیگلربیگی نشسته و اطراف وی را خوانین و بزرگان افشاری فرا گرفته‌اند، سخن از جنگهای گرجستان و تفلیس آغاز گشته و بالاخره به قتل آقامحمدخان انجام می‌یابد.

اینک برادرزاده‌ی باباخان به نام فتحعلیشاه به تخت سلطنت جلوس نموده، در محضر وی افراد فرصت طلب در مورد محمدقلیخان قاسملوی افشار بیگلربیگی و حاکم ارومیه که در راس جوانان افشاری در لشگرکشی آقامحمدخان و دست داشتن در غارت متهم می‌کنند، به حدی که فتحعلیشاه تنبیه وی را وجهه همت خویش قرار داده و آن را به وقت مناسب موکول می‌نماید، این اخبار در ارومی به سمع محمدقلیخان که با دلی فارغ به حکومت و مرزداری خود مشغول بود می‌رسد و سخت ناراحت می‌گردد.

محمدقلیخان خدمات خویش را به کشور و شجاعت‌های خود را در پیکارهای سخت شیروان و گرجستان به یاد می‌آورد و از خدمت کردن به این رژیم که دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهد، دلسرد می‌گردد و قدرت خود را در آذربایجان می‌سنجد و تصمیم خطرناکی می‌گیرد.

او در دوران حکومت خود با سران ایلات و عشایر آذربایجان طوری رفتار نموده بود، می‌دانست که هیچکدام از وی روگردان نخواهند بود.

محمدقلیخان در اسرع وقت رؤسای ایلات و طوایف مختلف را در جلگه ارومیه جمع می‌کند و پس از مذاکرات زیاد قرار می‌گذارند، جعفرقلی خان دنبلی معروف به (باتمان‌قلیچ) از خوی، احمدخان مقدم از مراغه- گرگین‌خان دیوبند از گرجستان- محمدخان حاکم ایروان- عباسقلی خان از نخجوان- بوداق خان مکرری از ساوجبلاغ (مهاباد)- محمدخان افشار از صائین قلعه- قاسم‌خان زرزا از اشنویه- حمزه آقا از رؤسای ایل بلباس و مامند آقا از رؤسای بالک و سایر رؤسا و سران ایلات از هر طرف در باغ عطاءالله خان شقاقی در تبریز تجمع نموده و از آنجا تحت امر محمدقلیخان به سمت تهران جهت مقابله با فتحعلیشاه حرکت نمایند.

عباس میرزا که از رشادت و سرداری محمدقلیخان باخبر بوده به حيله و تدبیر دست می‌زند و یکی یکی اطرافیان محمدقلیخان را از دور و بر وی دور می‌سازد. حسینقلی خان افشار قاسملو را که برادرزاده محمدقلیخان و معاون فرماندهی اردو بوده و می‌دارد که سران ایل افشار را در نهانی ملاقات و آنها را از مقابله و جنگ با قاجاریه منصرف سازد.

در حوالی قریه نیک‌پی زنجان سپاه محمدقلیخان با سپاه فتحعلیشاه روبرو می‌شوند، کسان عباس میرزا شبانه وارد اردو شده و سران سپاه محمدقلیخان را که باطناً همراه نموده بودند، مجدداً وعده و وعید می‌دهند، مخصوصاً به حسین‌قلیخان فرمان بیگلربیگی ارومیه با خلعت و شمشیر مرصع داده می‌شود.

صبح که جنگ شروع می‌گردد، بلافاصله گروهی از جنگجویان اردوی محمدقلی خان بنا به فرمان حسینقلی‌خان به اردوی قاجار می‌پیوندند و همین عمل موجب تزلزل روحیه اردوی محمدقلیخان گردیده و جنگجویان شروع به هزیمت می‌نمایند.

محمدقلیخان هرچه می‌خواهد با رشادت و شجاعت خود تزلزل اردو را جبران نماید ممکن نمی‌شود و در حالیکه، زخم شدیدی داشت دستگیر می‌گردد.

فتحعلیشاه قاجار در ارومیه:

فتحعلیشاه برای اینکه ریشه فساد به کلی کنده شود به سمت این شهر حرکت می‌کند و از طریق تبریز و مراغه و سویوق بولاغ وارد جلگه ارومیه گردیده، روز ۲۶ ذیحجه سال ۱۲۱۱ قمری از دروازه بازارباش وارد شهر ارومیه می‌گردد و دستور می‌دهد محمدقلیخان بیگلربیگی را در عمارت معروف به چهاربرج زندانی نمایند. طرفداران وی تصمیم به نجاتش می‌گیرند و با کندن نقبی از خارج شهر کمی می‌ماند که به چهاربرج برسند و محمدقلیخان را نجات دهند، فردی این خبر را به سمع حسینقلی خان که با قدرت تمام در مسند حکومت شهر نشسته بود می‌رساند.

خاقان پس از اطلاع دستور می‌دهد که محمدقلیخان را تحت‌الحفظ روانه ساری نمایند و جمعی از سران افشار را نیز به عنوان گروگان به قزوین می‌برند، در ساری پس از مدتی محمدقلیخان سردار را به قتل می‌رسانند و غائله وی بدین ترتیب پایان می‌یابد.

حکومت حسینقلی خان بیگلربیگی از سال ۱۲۱۱ قمری طبق فرمان فتحعلیشاه

که به مهر همایونی:

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

مزین بود به سمت بیگلربیگی ایل افشار و حکومت ارومی منصوب گردید و در جنگهای ایران و روس اغلب در رکاب عباس میرزا با قشون روسیه دست و پنجه نرم می‌کرد.

در جنگهای دوره اول ایران و روس که منجر به عقد قرارداد گلستان گردید، حسینقلی خان بیگلربیگی و حاکم ارومیه در معیت عسکرخان سرتیپ افشار در رکاب عباس میرزا نایب السلطنه با روسها جنگ می‌کرد در باکو حسینقلی خان حاکم ایرانی شهر با طرح نقشه عسکرخان سرتیپ (سیسیانوف) سردار روسی را به حيله پای قلعه باکو آورده و او را در آنجا به قتل می‌رسانند.

در سال ۱۲۲۰ قمری قوای آذربایجان به سرداری حسینقلی خان بیگلریگی ارومیه عازم جنگ با روسها و فتح قلعهٔ ایروان می‌گردد ولی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد.^۱

سرتیپ عسکرخان افشار ارومی:

اقتباس از کتاب: سیاست‌های استعماری. تألیف: دکتر احمد تاج‌بخش
فتحعلیشاه قاجار، سرتیپ عسکرخان را به عنوان سفارت با اختیارات تام به پاریس فرستاد تا در آنجا با وساطت ناپلئون قراردادی با سفیر روس که در این موقع در فرانسه بود، منعقد نماید و با وساطت ناپلئون کار به نحوی خاتمه پذیرد که حقوق ایران محفوظ بماند.

نامهٔ فتحعلیشاه به ناپلئون:

شهریارا- جهان‌مدارا- خجسته برادر کامکار....

عالیجاه- عمده‌الخوانین- عسکرخان سالار عساکر افشار (ارومی) را روانه آن ولا کردیم و آنچه مقتضی رسم مواخات و مستلزم طریقهٔ موالات بود، به عمل آوردیم، با دشمنان آن دوست، آغاز مخالفت نمودیم و با دوستان ابواب مخالفت گشودیم و از آن گرامی برادر نیز متوقع بودیم که مجاری رفتار و کردارش با این دولت جاوید قرار، از این قرار باشد.....

..... عسکرخان به ما نوشته است که آن برادر مهربان به زودی به تعهدات خود عمل خواهد کرد و پس از اتمام کار کشور اسپانیا، روسها را از خاک ایران خارج می‌کند. در این چند سال به اتکاء تعهدات شما با دوستان قدیم ترک دوستی کردیم و خسارتهای زیادی متحمل شدیم، ولی از طرف شما سهل‌انگاری و غفلت دیدیم.

۱- سرزمین زردشت، تألیف علی دهقان
تاریخ تبریز تألیف مینورسکی، ترجمهٔ عبدالعلی کارنگ
تاریخ عمومی آذربایجان، تألیف احمد کاویان‌پور
گوشه‌ای از تاریخ ایران، علاءالدین تکش

عباس میرزا نایب السلطنه در ذیقعه‌ده ۱۲۲۴ (ژانویه ۱۸۱۰) نامه‌ای به عسکرخان سرتیپ سفیر ایران در فرانسه نوشت که روسها مکرر اظهار دوستی کردند و ما به علت دشمنی روس و فرانسه، دوستی آنها را نپذیرفتیم تا اینکه نماینده روسها اعلام کرد که ناپلئون در موقع انعقاد قرارداد با روسیه در خصوص ایران اظهاری نکرده است....

نامه وزیر عباس میرزا به عسکرخان سرتیپ سفیر ایران در فرانسه:

عالیجاها- رفیع جایگاهها- شہامت و بسالت انتباهها- دوستامهاماما.

مراسله مرسله در زمانی مطلوب رسید و فتوحات گوناگون اعلیحضرت قدر- قدرت

امپراطور اعظم باعث کمال بهجت و سرور اولیای این دولت جاوید استوار گردید.....

نامه وزیر امور خارجه ایران به سرتیپ عسکرخان سفیر ایران در فرانسه:

عالیجاها- رفیع جایگاه- عزت و مجدت پناه- فخامت و مناعت اکتناه- شہامت و بسالت

انتباه- صداقت و اخلاص آگاه- عمده الخوانین العظام عسکرخان سالار عساکر افشار

(ارومیه) و ایلچی بزرگ دولت علیه ایران به کمال سلامت مقرون و کامروای مقاصد و

مرام باد.

و بعد مکشوف می دارد که حال قریب به دو سال است که آن عالیجا به خدمتی

مامور و روانه درگاه عالم پناه پادشاه ذیجاء فلک دستگاه امپراطور اعظم اکرم گردیده و

در آنجا متوقف و مقیم است، تا به حال معلوم ما نشده است که حاصل این سفارت آن

عالیجا چه بود، در این عرض مدت چه گفت و چه جواب شنید....

فرمان عباس میرزا به سرتیپ عسکرخان سفیر ایران در فرانسه و دستور بازگشت وی:

حکم والا شد آنکه عالیجاها- رفیع جایگاه- عزت و سعادت همراه- مجدت و نجدت انتباه-

بسالت و جلالت اکتناه- عمده خوانین کبار- ایلچی فرزانه هوشیار دولت دائم القرار

فرانسه عسکرخان سالار سپاه افشار (ارومی) به مراحم بیشمار خاطر والا افتخار یافته

بداند که عریضه صداقت ترجمانی.... توسط ایلچی دولت عثمانی به اسلامبول ارسال

داشته بود، رسید و مطالعه آن موجب انبساط و سرور خاطر محبت دستور گردید.

..... به موجب فرمان همایون اعلیحضرت پادشاهی- مقرر شده است که عالیشان و

زبدۃالاعیان آقا حسین را به جای خود در آن حدود گذارد، در این روزها معاودت خواهد نمود.

تحریراً فی اوایل شهر ربیع الثانی ۱۲۲۵ قمری
سیاستهای استعماری. تالیف: دکتر احمد تاجبخش صص ۱۲۹-۱۶۷-۱۷۷-۱۸۰-۱۹۹

عباس میرزا نایب السلطنه در ارومیه:

در سال ۱۲۲۹ قمری عباس میرزا به ارومیه آمده، مدتی در این شهر مشغول سروسامان دادن به وضع قوای تحت فرماندهی خود بود.

در سال ۱۲۳۳ قمری موقعی که عباس میرزا میخواست به ولایت آذربایجان که در نتیجه جنگ با روسها امور آنجا از هم پاشیده بود سروسامانی بدهد، میرزاتقی خان نامی را مامور جمع بندی ارومیه می نماید، این شخص ماموریت داشت که اهالی شهر را سرشماری کند و پس از دانستن عدۀ اهالی و وضع آنان مالیات دیوانی را مرتب کند، ولی اهالی شهر به سرشماری تن نداده بهیچوجه حاضر نشدند از اهل و عیال آنان سرشماری به عمل آید، حتی یک نفر قصاب بر سر این کار خودکشی نمود و با این عمل خود مانع از سرشماری نفوس شهر گردید. میرزاتقی خان با مراجعه به سوابق امور مالیات دیوانی شهر ارومیه را در هفتاد و یک هزار تومان نقد و هفت هزار خروار غله تعیین نمود.

حسینقلی خان و صدارت عظمای ایران:

در بهار سال ۱۲۳۶ قمری حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه مجلس جشنی در باغ خرم آباد ارومیه ترتیب داده، تمام بزرگان و سرکردگان ایل افشار را جهت شرکت در این جشن از اطراف شهر دعوت نموده بود، از بزرگان افشار لطفعلی خان پسر امامقلیخان افشار قاسملو- عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو اسدالله بیگ عربلو- فضل الله بیگ سعدلو از توپچیان و از سواران حاجی آقا بابا سلطان گوندوزلوی افشار که معروف است در موقع قتل آقا محمدخان، قاطری با بار سیم و زر به دست او افتاد و او در ارومیه با آن

پول امانتی مسجد مناره را بنا نهاد و سایر بزرگان افشار در این جشن شرکت داشتند. متأسفانه در یکی از روزهای جشن هنگام اسب سواری و چوگان بازی، اسب حسینقلی خان رم کرده وی را به زمین زد، حسینقلی خان بیگریگی مدتی در بستر بیماری افتاده بود.

موقع بیماری حسینقلی خان، چون محمدحسین خان صدراعظم ایران فوت کرده بود، فتحعلشاه برای اشغال مسند صدراعظمی کشور حسینقلی خان بیگریگی ارومی را در نظر گرفته و وی را به عنوان صدراعظم به مرکز احضار نمود، حسینقلی خان با وجود بیماری و کسالت، پسر خود نجفقلی خان را نایب الحکومه ارومیه نموده، خود خیال عزیمت به تهران را داشت که در ۲۷ شعبان همان سال بدرود حیات گفت.

ورود مجدد عباس میرزا به ارومیه:

پس از فوت حسینقلی خان پسر وی نجفقلی خان از طرف فتحعلشاه بیگریگی و حاکم ارومی گردید و تا سال ۱۲۳۹ قمری حکومت شهر را به دست داشت، در این سال نجفقلی خان به مرکز احضار گردیده از طرف نایب السلطنه، ملک قاسم میرزا به حکومت شهر ارومی منصوب شد و وی از تهران در معیت نجفقلی خان و عسکرخان و سرداران ایل افشار به ارومیه وارد شدند.

در سال ۱۲۴۳ هـ که عباس میرزا از ژنرال پاسکویچ سردار روس شکست خورده بود، عباس میرزا به طرف ارومی عقب نشسته در ۲۱ ربیع الثانی آن سال وارد شهر ارومی گردیده در باغ سردری منزل کرد، در این سفر اهالی شهر از ظلم و ستم ملک قاسم میرزا و تعدیات وی به عباس میرزا شکایت نمودند در نتیجه ملک قاسم میرزا معزول و دوباره نجفقلی خان بیگریگی و حاکم ارومی شد.

پس از رفتن عباس میرزا از ارومیه قوای روس که عبارت از شش هزار نفر سالدات و هشتصد نفر قزاق و هشت عراده توپ بود به این شهر وارد شده و شهر را اشغال کردند، ژنرال فرمانده قوای روس در عمارت سردری (سرداری) منزل کرد و نجفقلی خان

بیگلریگی را حاکم شهر نمود، قوای روس تا مدتی پس از عقد قرارداد ترکمانچای ولایت ارومی را در اشغال داشتند. شهر باستانی ارومیه در مقابل یک کرویر تومان (پانصد هزار تومان) طبق سند رسمی در رهن دولت روسیه تزاری قرار گرفت. پس از رفتن قشون روس از ارومیه در سال ۱۲۴۷ قمری مرض طاعون در شهر شیوع پیدا کرد و کشتار زیادی نمود. در سال ۱۲۴۸ هـ ق ابراهیم خان قاجار حاکم ارومی شد.

یادی از عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو:

در سال ۱۲۴۸ قمری عسکرخان افشار که از معاریف سرداران مشهور ارومی و از طایفه عبدالملکی بود و مدتی سفارت ایران را در فرانسه به عهده داشت، به دست سلطان بیگ کرد به قتل رسید. اینک شرح وقایع:

در سمت غربی ارومیه سرزمینی است که در دامنه جبال (زاگرس) قرار گرفته و تا آنجائی که تاریخ به یاد دارد این سرزمین مایه خیر و برکت نبوده و همانا از خون جوانان میهن در دشت و دمن لاله می روید. این نقطه خاک مرگ آور را گذشتگان (مرگور) نام نهاده و تا به امروز این اسم بر روی آن ناحیه چون بوم سایه افکنده است.

سال ۱۲۴۸ قمری است و برحسب اتفاق سلطان بیگ یکی از احفاد (امیرخان یکدست برادوستی) که بانی قلعه دمدم بود بر تقو و فتق امور این نواحی اشتغال دارد و دستورات لازمه را مرتباً از سر عسکر پادگان عثمانی که در یک فرسنگی مرز ایران در (سنباق نوچه) استقرار دارند، دریافت می دارد.

یوزباشیان عساکر عثمانی، با اخذ دستورات لازمه از سر عسکر خود، خاک ایران را پیش گرفته و با سلطان بیگ تماس مستقیم دارند و روزی نیست که در این ملاقاتها از قتل جد او (امیرخان یکدست) سخن به میان نیاید و نکوهش از اولیای امور ایران نرود. رفته رفته این رفت و آمدها و این بدگوئیها در مرد ساده دل کوه نشین تاثیر بخشیده

و وعده‌هایی که از طرف جاسوسان عثمانی به او داده می‌شود، آن مرد را بر آن می‌دارد که هرچه زودتر تصمیم گرفته و از کوچکترین موقع مغتنم، بزرگترین فرصت را به چنگ آورد، حال که در شرق کشور، دولت سرگرم جنگهای خونین است در شمال غربی کشور نیز آتشی در حال اشتعال است.

اهالی ترگور و مرگور به بیگاری کشیده می‌شوند، مانند اسیران عهد عتیق و یا غلامان زرخرید مشغول احداث قلعه می‌باشند که در استحکام خود بی‌نظیر خواهد بود، طولی نمی‌کشد که مطابق نقشه سرفرماندهی پادگان نوچه عثمانی، قلعه (نوبار) ساخته و پرداخته می‌گردد.

خبر شورش احتمالی سلطان بیگ در ارومی به گوش عسکرخان سرتیپ می‌رسد، او دستور می‌دهد قلعه (برده‌سور) تجدید ساختمان گردد و ساخلو در آنجا استقرار یابد، با این پیش‌بینی و مذاکرات لازمه سلطان بیگ دم از شرارت و یاغیگری فرو بسته و از قلعه پائین می‌آید و به اتفاق (حاجی میرزا عبدالله) و لطف‌الله بیگ قاسملو به شهر گسیل و متعهد خدمات مرزداری شده و رخصت معاودت می‌یابد.

با این قول و قرار، پاسداران قلعه برده‌سور اعتماد کرده و بعد از مدتها دوری از خانواده راهی شهر می‌شوند، ولی سلطان بیگ که باز هم به دنبال فرصت بود، به مجرد ورود به قرارگاه خود، اطلاع از جریان غیبت پاسداران دولتی قلعه مزبور، موقع را غنیمت شمرده و این دفعه با قوای بیگانگان تصمیم قطعی می‌گیرد که جداً دم از مخالفت زده و در نتیجه چنان آتشی در آن حوالی می‌افروزد که دود آن به چشم باقیمانده قلعه‌داران برده سور خورده نخورده، همه را مضطرب و پریشان احوال می‌نماید.

افراد باقیمانده که در تنگنا قرار گرفته بودند، دست از جان شسته و به امید معرکه در کمین نشسته بودند مورد حمله افراد ورزیده سلطان بیگ قرار می‌گیرند، افراد سلطان بیگ با استفاده از تاریکی شب یورش می‌آورند و جنگ هولناکی درمی‌گیرد، قوای مهاجم به حاجی میرزا عبدالله که اینک کوتوال قلعه است پیامهائی فرستاده می‌شود که

قلعه را تحویل و تسلیم کرده و در پناه آنان قرار گیرد.

آن مرد نامی که از زیارت خانه خدا، بت شکنی را به ارمغان آورده جز ستایش خدا توجهی به این پیامها نمی کند و دستور می دهد که سه نفر از جان گذشته مامور شرح وقایع به سرتیپ عسکرخان افشار گردند.

لطف الله بیگ قاسملو در راس دو نفر دیگر قرار گرفته، دروازه قلعه را که در آغوش تنگ کوهساران در مقابل مهاجم ایستاده است، در دل تاریکی شب می گشایند و جنگ و گریزکنان در حالیکه چندین زخم منکری از تفنگهای (آینالو) و (وره ندل) یکی از زیردستان را از پای می اندازد، سپیده دم خود را به محال ترگور می رسانند.

حال باید این دو نفر از مقابل دیده بانان مسلح (پروخان) بگذرند، سر راه به آنان گرفته می شود، لطف الله بیگ بدون خوف و هراس مقاومت می نماید و باز هم جنگ و گریزکنان راه ارومی را در پیش می گیرند، طولی نمی کشد از موضعی دیگر گلوله صفیر زنان یکی دیگر از زیردستان لطف الله بیگ را دل می شکافد و نقش زمین می گرداند و او نیز شربت شهادت سرمی کشد، اینک لطف الله بیگ تنها است او با انداختن تنی چند از دشمنان، دلیرانه به راه خود ادامه می دهد و به مجرد ورود به شهر گزارش لازم را به عرض سرتیپ نامدار ایل افشار می رساند.

سرتیپ عسکرخان به محض وصول این خبر با یک فوج و چند عراده توپ و عده کافی سوارنظام حرکت می نماید، نخست بر سر قلعه ترگور تاخته و بعد از اندک مدتی، مقاومتی را که از قلعه گیان بظهور می رسد از بین می برد و آنجا را اشغال و پروخان را که (قرآن مجید) به دست گرفته و هم اینک نوید از یورش از راه پوزش درآمده است، می پذیرد و به سوی ارومی گسیل می دارد، بلادرنگ دستور پیشروی داده می شود و مقاومت های محلی در ارتفاعات یکی پس از دیگری از میان برداشته شده و موضع جنگ آنان مفتوح و به وسیله پیاده نظام اشغال می گردد.

سرتیپ عسکرخان در حالیکه حسن خان سرتیپ با سواران سلحشور قره پاپاق که همواره آن طایفه در طول تاریخ میهن پرستی خود را نشان داده اند از راه رسیده و به اردو

می پیوندند و چمن (درگیز) مرگور محل اردو تعیین می گردد.

روز دیگر بعد از جنگ خونینی که با شدت چندین ساعت به طول می انجامد قلعه (نبار) سقوط می کند و قلعه گیان تسلیم می شوند، سلطان بیگ به آغوش بیگانگان پناهنده می شود.

سلطان بیگ با پیغامی ضمن توبه از عمل خود ملتسمانه تمنا می نماید، جهت جبران مافات در آینده در مقابل حملات احتمالی اشرار حدود عثمانی جانفشانی و فداکاری را به نحو احسن به جای آورد.

سرتیپ تقاضای او را قبول نموده، توسط پیکی مراتب را گزارش می نماید. در این مدت سلطان بیگ تحت نظر قرار گرفته و آزادانه در چادر مخصوص حاجی میرزا عبدالله و لطف الله بیگ رفت و آمد می نماید.

روزی ضمن اخبار، خبر دروغی به او می رسد که یکی از منسوبان نزدیک او را در قلعه (نبار) کشته اند، از استماع این خبر وحشتی به او راه یافته، تصور می نماید که شاید او نیز از آن دام بلا نجات نخواهد یافت، در پی فرصت می گردد تا سرتیپ نامدار را از پای درآورد و خود را از آن مهلکه، سالم نجات دهد.

اینک شب بسرآمده و صبح صادق دمیدن آغاز کرده و سرتیپ مشغول راز و نیاز به درگاه خدای یگانه است، ناگهان پرده (آلاچیق) به یکسو می رود و سلطان بیگ بیدرنگ خنجر متوالی چندی به سرتیپ می رساند.

ملک منصور میرزا و نعمت الله میرزا از مشاهده این عمل بیرون می دوند و استمداد می طلبند، فوراً لطف الله بیگ و درویش تقی وکیل (گروه بان) روبه آلاچیق خان نهاده و آن جنایتکار را گرفته و لطف الله بیگ خنجری بر دهان وی می زند که نوکش از قفای او سربدر می کند.

سرتیپ عسکرخان از صدمات آن زخم های کاری به فیض شهادت می رسد، غوغای عجیب در اردو به ظهور می پیوندد جعفرخان سرهنگ و محمد سلطان بیگ و حاجی میرزا عبدالله و لطف الله بیگ قاسملو جنازه را برداشته رو به جانب شهر

می‌گذارند.

آری مرگور در آن ایام مرگ آور بود و مردم حق شناس ارومی دروازه هندورا که جنازه آن مرحوم از آنجا وارد شهر گردید، به یادبود آن قهرمان (دروازه عسکرخان) نامیدند.

سلحشوران قریه حصار حسین بیگ:

به طوری که تاریخ نشان می‌دهد در آن موقع حفظ و حراست مرزها و سرحدات توسط قوای مسلح محلی تحت سرپرستی رؤسا و خوانین اداره می‌شد و هرگاه به عللی به قوای مسلح بیشتری نیاز بود به حاکم وقت اطلاع می‌دادند، بدین ترتیب امیرحسین بیگ مالک قریه حصار واقع در محال روضه چایی ارومیه نیز چند نفر افراد مسلح داشت.

در آن دوره نزد اشخاص اسلحه‌های مختلف اعم از سرد و گرم فراوان پیدا می‌شد و اکثراً مسلح بودند، به علت نبودن حدود مشخص و سازمان مرزبانی در مرزها اغلب ناامنی به وجود می‌آمد و اگر کسی را می‌کشتند، تنها خود قاتل مجازات نمی‌شد، بلکه عده‌ای مسلح از طرف کسان مقتول غفلتاً بر سراهای آن آبادی که قاتل آنجا بود، می‌ریختند و عده‌ای را به تلافی مقتول می‌کشتند، بدین ترتیب دشمنی و عداوت و اختلافات قومی و قبیله‌ای ایجاد می‌گشت که سالها دوام می‌یافت و عوض یک نفر صدها نفر کشته می‌شدند که بی‌تقصیر بودند، حتی بعضی مواقع حکومت ناچار به مداخله می‌گردید. از طرفی دیگر اغلب تحریک بیگانگان در کار بود.

با وصف اوضاع و احوال آن زمان یعنی اواخر سلطنت فتحعلیشاه روزی یک واحد هفتاد، هشتاد نفری از عساکر عثمانی به فرماندهی یک یوزباشی از مرز تجاوز و وارد خاک ایران می‌شوند و پس از راه پیمائی یکرست داخل آبادی حصار حسین بیگ می‌شوند.

یوزباشی مذکور منازل دهقانان را جهت استراحت افراد خود انتخاب نموده و به مالک قریه امیرحسین بیگ دستور می‌دهد که وسائل آسایش افراد عثمانی را فراهم نماید و تهدید می‌کند که هرگاه قصوری از حیث پذیرائی و استراحت افراد دیده شود،

شخص وی مسئول می باشد و شدیداً مجازات خواهد شد.^۱
 امیرحسین بیگ جواب داده و می گوید: بیگ افندیم، دولت ایران با دولت عثمانی سر جنگ ندارد و شما بدون اعلان جنگ داخل خاک ایران شده اید.
 یوزباشی آمرانه می گوید: اعلان جنگ بالاتر از این نمی شود، می بینی که ما در خاک ایران هستیم و هر چه می گویم باید عمل کنید.

حس وطن پرستی و حس انتقام جوئی، مردان شجاع و شرافتمند آبادی حصار را وادار می سازد که به هر ترتیبی شده، خود را از شر عساکر عثمانی رهائی بخشند.
 این تصمیم موقعی قطعی می گردد که یوزباشی مزبور شب هنگام برای تمتع درخواست همخواه می نماید. امیرحسین بیگ با بزرگان و ریش سفیدان قریه تماس می گیرد، جلسه سری تشکیل می شود، نتیجه شوری و تصمیم قطعی نابودی عساکر عثمانی است.

مخفیانه و محرمانه به بزرگان قریه که منزل آنها را عساکر عثمانی اشغال کرده بودند، دستور می رسد که همه باید تا صبح بهر ترتیبی که شده، عساکر مزبور را از بین ببرند، این عمل باید بدون سروصدا انجام گیرد. دستور بلافاصله اجرا می گردد و فرمانده عساکر عثمانی در منزل امیرحسین بیگ به قتل می رسد و اسلحه کمری وی که هم اکنون باقیست از کمرش باز می شود.^۲

بطور عمد و یا غیر عمد شیپورچی گروهان از مجازات معاف می شود، صبح زود مطابق معمول در ساعت، معینه شیپور را به صدا درمی آورد و شیپور جمع می نوازد، بعد از سکوت مرگباری کسی از افراد حاضر نمی گردد، شیپورچی بی خبر از همه جا با تعجب توام با ترس و نگرانی برای مرتبه دوم و سوم شیپور را به صدا درمی آورد.
 در این موقع یواش، یواش سروکله دهقانان از دور پیدا می شود، شیپورچی با زور

۱- امیر حسین بیگ، جد اعلای مؤلف می باشد که شرح این وقایع در کتابی به نام «تاریخ خانواده امیرحسین بیگ» به قلم احمد کاویان پور مسطور است.

۲- قرار است این اسلحه کمری پس از تشریفات لازمه به موزه ارومیه واگذار گردد تا در معرض دید عموم قرار گیرد.

هرچه تمامتر به شیپور می‌دمد، ولی احدی از افراد متجاوز عثمانی زنده نمانده است که سر صبحگاه حاضر گردد.

در این هنگام شلیک خنده دهقانان بلند می‌شود، شیپورچی که اصلاً فکرش را هم نمی‌کرد، گرفتار خشم و غضب دهقانان متعصب می‌گردد، ولی در این هنگام صدای امیرحسین شنیده می‌شود که با صدای رسا می‌گوید: دست نگهدارید، او را نزنید، این مرد از جانب ما به خاک عثمانی خواهد رفت و پیام ایرانیان وطن پرست و مردان سلحشور را به گوش عساکر متجاوز عثمانی خواهد رساند، او را آزاد بگذارید، کسی مزاحم او نشود. بدین ترتیب شیپورچی جان سالم بدر می‌برد و ماجرا را به گوش مین باشیان عثمانی می‌رساند.

اینک پس از مدتی کوتاه عساکر عثمانی با یک گردان مجهز و مکمل به چند فرسخی دهکده حصار رسیده‌اند و قصد دارند تمامی دهکده را با خاک یکسان سازند و اهالی دهکده را از کوچک و بزرگ و از زن و مرد به فجیع‌ترین وجهی به خونخواهی همقطاران خود به قتل برسانند.

خبر نزدیک شدن عساکر عثمانی به امیرحسین بیگ می‌رسد، وی به محض دریافت این خبر، فوراً دستور تشکیل شوری را می‌دهد، بزرگان آبادی در یک شورای جنگی شرکت می‌نمایند.

پرواضح است، آنان نه درس نظامی خوانده‌اند و نه تاکتیک و فنون رزم بلدند، فقط ایمان راسخ و محکم آنها سبب پیروزی آنهاست، پس باید ثابت قدم بود و ترس را از خود دور ساخت.

ساعت به ساعت قوای عثمانی نزدیک‌تر می‌شوند، آرایش آنها، یک آرایش جنگی توأم با طرح و نقشه قبلی زیر نظر افسران مجرب و افراد آنها مجهز به اسلحه و تجهیزات آخرین سیستم اروپائی زمان خود می‌باشد آنها فرماندهان جنگ دیده و کارآزموده و افراد ورزیده دارند و اینها ایمان ثابت و محکم و امیدوار به فتح و پیروزی و مدافع خانه و کاشانه و نوامیس خود.

در شورای جنگی پس از بحث و مذاکرات زیاد تصمیم می‌گیرند که عده‌ای از جوانان دهکده از سمت چپ و عده‌ای دیگر از طرف راست به دو جناح عثمانیها حمله‌ور شوند و باقیمانده قوای مسلح امیرحسین بیگ از روبرو آتش شدید خود را به روی قوای عثمانی باز نمایند. این طرح بایستی با یک حیلۀ جنگی توأم باشد تا اینکه کمبود افراد و اسلحه تامین و جبران گردد، این نبرد در منطقه‌ای باید انجام گیرد که خود جنگجویان در نظر گرفته‌اند و برای نیل به این هدف باید قوای عثمانی را به جلو کشاند. با این طرح و نقشۀ جنگی بحث و گفتگو در جلسۀ شورا خاتمه می‌یابد، در این موقع قوای عثمانی نزدیک می‌شود، فرمانده آنها احتیاط را از دست نداده تا مبادا دچار سرنوشت یوزیاشی قبلی گردد، دستور می‌دهد تا تپه‌های نزدیک دهکده را اشغال و سنگربندی نمایند.

امیرحسین بیگ مطابق نقشه یک عده بیست نفری را به سرپرستی یک نفر دهقان شجاع و کارآزموده مأمور می‌نماید که در سمت چپ قوای عثمانی با استتار و اختفاء کامل موضع بگیرد و بیست نفر دیگر را که مسلح به اسلحه عساکر مقتول عثمانی بودند مأمور حمله به جناح راست قوای عثمانی می‌نماید.

بدین ترتیب طرفین آماده نبرد می‌شوند، نبردی که یک طرف آن قوای مجهز عثمانی و طرف مقابل نیروی دهقانان قریۀ حصارحسین بیگ که با عزمی راسخ آماده شده‌اند که از خانه و ناموس خود به شدت دفاع نمایند. جنگ شروع می‌شود، طبق طرح قبلی زنان و دختران قریه فریادکنان و الامان گویان از تپۀ مقابل عثمانیها که مشرف به قریه است بالا می‌روند در حالیکه پارچه‌های سفید را به علامت تسلیم در دست دارند و آنها را تکان می‌دهند درخواست زینهار و امان می‌نمایند.

فرمانده عثمانی به محض دیدن زنان و دختران آبادی، فرمان نیزه فنگ داده، عساکر عثمانی با یک هورای ممتد و هلهله از سنگرهای خود خارج و از کوه سرازیر می‌گردند تا از تپۀ مقابل بالا رفته زنان و دختران را اسیر و تصاحب نمایند.

زنها و دختران تا موقعی که عساکر عثمانی به ته دره نرسیده بودند، ایستادگی

نموده، بعد بلافاصله به داخل آبادی برمی گردند و جای آنها را دهقانان شجاع و از جان گذشته می گیرند.

به دستور امیرحسین بیگ آتش شدید بر روی عساکر عثمانی باز می شود، چون موقعیت دره و منطقه ایجاب نمی کرد که عثمانیها به دفاع پردازند و در دره مزبور بدون جان پناه و بدون حفاظ مانده و بی جهت این طرف و آن طرف می دویدند، در نتیجه بی نظمی و بلا تکلیفی متحمل تلفات سنگین شدند. سنگر دهقانان محکم و مسلط به اطراف و مخصوصاً به دره مقابل بود.

در این هنگام فرمانده عثمانی چون وضع را خطرناک تشخیص داد، دستور عقب نشینی را صادر نمود ولی دیگر دیر شده بود چون در این موقع از چپ و راست مورد حمله جوانان حصار قرار گرفته راه فرار بسته و منحصرأ به بالا رفتن از کوه و فرار به سربالائی می گردد، فرمانده عثمانی در این گیرودار کشته می شود و کمتر کسی می تواند خود را بالای کوه برساند، یکی از عساکر که موفق به فرار شده و نجات یافته بود، قوای احتیاط عثمانی را از جریان کشت و کشتار عساکر عثمانی با خبر می سازد.

سرپرست قوای احتیاط عثمانی به محض اطلاع از متلاشی شدن قوا و کشته شدن فرمانده آنها فوراً دستور عقب نشینی داده و با قوای احتیاط از صحنه عملیات خارج می گردد، در حالیکه دوسوم قوای عثمانی از بین رفته بود، اسلحه و تجهیزات خود را جا گذاشته، از راهی که آمده بودند با شتاب هرچه تمامتر فرار می نمایند.

قوای فاتح امیرحسین بیگ شاهد پیروزی را در آغوش کشیده، سربلند و سرافراز هستند که با قوای عثمانی بدون مساعدت دولت جنگیده و آنها را شکست داده و پیروز گشته اند، بدون اینکه متحمل تلفات زیادی بشوند. آنان افتخار می کنند که از جان و مال و ناموس خویش مردانه دفاع نموده و در مقابل یک عده مسلح و مجهز عثمانی مقاومت به خرج داده و آنها را مجبور به عقب نشینی نموده اند.

در این موقع مرد روشن فکر و دوراندیش امیرحسین بیگ احتیاط را از دست نداده و یک دسته از جوانان برومند را جهت حفظ و حراست و نگهبانی راهها در دو

فرسخی آبادی در قلعه‌ای استقرار می‌دهد، و نیز پیک مطمئنی به طرف شهر حکومت‌نشین ارومیه گسیل می‌دارد و ماجرا را بطور وضوح به حکومت وقت اطلاع می‌دهد و آمادگی خود را برای عملیات احتمالی آینده به عرض می‌رساند. این بود شمه‌ای از تاریخچهٔ قریهٔ زیبای حصار حسین بیگ که مردان با شرافت و شجاع در دامان خود پرورانده، مردانی که بحق و حقوق خود قانع بودند و زندگانی را از دریچهٔ چشم انسانیت و پرهیزکاری می‌نگریستند و به یک زندگی ساده و بی‌آلایش اکتفا می‌کردند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.^۱

حکومت جهانگیر میرزا:

در این موقع که ابراهیم خان در ارومی به مردم ظلم و تعدی زیاد می‌نمود، اهالی از تعدیات وی به ستوه آمده تحت رهبری شیخ الاسلام آنقدر مقاومت کردند که ابراهیم خان از حکومت ارومی عزل و به جای وی جهانگیر میرزا حاکم شهر شد. جهانگیر میرزا نیز مانند سلف خود ابراهیم خان به مردم ظلم می‌کرد و روزیروز اوراق عمومی کمیاب و گران می‌شد به طوری که قیمت گندم هر خرواری (۳۰۰ کیلو) به ده تومان رسید.

پس از وفات عباس میرزا نایب‌السلطنه، جهانگیر میرزا حاکم ظالم ارومیه برای اشغال مقام ولیعهدی به فکر شورش افتاد ولی نتوانست کاری از پیش ببرد و از حکومت ارومی نیز معزول و به تهران احضار گردید و به جای وی نجفقلی خان بیگلریگی مجدداً حاکم شهر شد.

نجفقلی خان این مرتبه نیز شش سال حکومت نمود تا در سال ۱۲۵۸ قمری، محمدشاه وی را از حکومت ارومی معزول و عم خود ملک قاسم میرزا را برای مرتبهٔ دوم حاکم ارومی نمود، این شاهزاده مجدداً ظلم و ستم را در شهر آغاز نمود و اهالی ستم‌دیدهٔ شهر را هرچه می‌توانست آزار می‌رساند، تا در سال ۱۲۶۰ هـ ق یحیی خان پسر مصطفی

۱- اقتباس از تاریخچهٔ خانوادهٔ امیر حسین بیگ، نوشتهٔ احمد کاویان پور

خان از بیگزادگان چهریق خواهر خود را به شاه داد و حکومت ارومی و خوی را گرفت و این شخص برخلاف اسلاف خود حاکم عادل و نیک سیرت بود.

سیدعلی محمد باب در ارومیه:

در زمان حکومت یحیی خان واقعه اعزام سیدعلی محمد باب به آذربایجان و ارومی پیش آمد. در سال ۱۲۶۳ قمری زمان سلطنت محمدشاه قاجار که ناصرالدین میرزا در آذربایجان و دارالسلطنه تبریز، امور آذربایجان را با قدرت تمام در دست داشت، کار سیدعلی محمد که خود را (باب علوم) نام نهاده بود و دعوت وی بالا گرفت تا حدی که محمدشاه قاجار وی را تحت الحفظ به آذربایجان اعزام نمود و دستور داد که در قلعه مستحکم ماکو تحت نظر علیخان سردار ماکو محبوس شود.

در زمانی که باب در قلعه ماکو که دژ بسیار مستحکمی است محبوس بود، یحیی خان حاکم ارومی از ناصرالدین میرزا ولیعهد تقاضا نمود، باب به شهر ارومیه انتقال داده شود.

بنا به دستور ولیعهد، حاکم ارومی، پاشا سلطان پسر فرج الله بیگ یاور افشار ارشلو را با یک دسته سوار به ماکو اعزام داشت تا باب را تحت الحفظ به ارومی بیاورد. سواران افشاری باب را به ارومیه آورده و در عمارت چهاربرج ارومی محبوس می سازند و بعد از سه روز اقامت در ارومی او را با جمعی از سواران افشاریه به قلعه چهریق می برند. سید مدتی در آنجا محبوس می ماند تا در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در تبریز محاکمه و به قتل می رسد.

حکومت نجفقلی خان بیگلریگی:

پس از فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه به تخت کیانی از طرف سلطان قاجار در سال ۱۲۶۴ هـ ق نجفقلی خان بیگلریگی حاکم ارومی شد، چون اکراد دشت، شورش نموده و به اهالی دهات صدمات زیاد وارد می کردند، از مرکز محمد رحیم میرزا

پسر نایب السلطنه را ناصرالدین شاه مامور ارومیه و قلع و قمع اکراد شرور نمود، محمد رحیم میرزا اکراد را سیاست نموده و خود دو سال حکومت شهر ارومیه را در دست داشت، در سال ۱۲۶۷ قمری نواب مصطفی قلی میرزا برادر محمدرحیم میرزا به حکومت ارومی منصوب گردید.

سال ۱۲۶۹ قمری ابتدا در تبریز و بعد در ارومیه مرض مهلک وبا بروز کرد و کشتار زیاد نمود، حاکم شهر به باغ نظر در خارج شهر پناه برد و اغلب مردم به باغ و دهات پناه بردند و وبا در شهر کشتار زیاد نمود.

در سال ۱۲۷۶ هـ ق سردار معروف آذربایجان نجفقلی خان که از سال ۱۲۳۶ قمری پس از فوت پدرش حسینقلی خان بیگلریگی ارومی شده و در مدت ۲۰ سال همیشه جزء رجال کارآزموده ایران بشمار می رفت و چندین بار به حکومت شهر ارومیه منصوب شده بود، دارفانی را وداع گفت.

پس از فوت نجفقلی خان پسرش جهانگیرخان از طرف شاه قاجار، بیگلریگی ارومیه گردید و در سال ۱۲۷۷ قمری اسدالله خان به حکومت ارومیه منصوب شد.

در سال ۱۲۷۹ قمری فرزندان فتحعلیشاه به نام ملک منصورمیرزا حاکم ارومی شد و در عمارت باغ سرداری منزل نموده جهانگیر بیگلریگی را به نیابت حکومت انتخاب نمود. هنگام ورود پسر فتحعلیشاه به ارومی رجال و اعیان و علماء و سران ایل افشار از وی استقبال شایانی نمودند، از علما مرحوم میرزا علی اکبر پسر مرحوم میرزا کلب رضا حضور داشتند، ملک منصور میرزا مدت چهار سال در شهر زیبای ارومیه حکومت کرد، تا در سال ۱۲۸۳ قمری معزول گردید و به تهران احضار شد و به جای وی پسر نایب السلطنه معین الدوله احمد میرزا به حکومت شهر ارومی منصوب و در باغ سرداری منزل کرد.

چون در این سال مجدداً وبا در شهر شایع گردیده بود حاکم شهر به (داغ باغی) پناه برد، بعلت عدم امکانات پزشکی و داروئی و فاقد سازمانهای بهداشتی وبا باز هم در شهر کشتار نمود.

حکومت اقبال الدوله در ارومیه:

در سال ۱۲۹۷ قمری اقبال الدوله حاکم ارومیه بود. در زمان حکومت وی خروج شیخ عبیدالله کورد و هجوم وی به طرف ارومیه و محاصره این شهر اتفاق افتاد که از لحاظ اهمیت موضوع در بخش جداگانه به تفصیل ذکر خواهد شد.

بیوک خان اقبال الدوله سرتیپ افشار از ناصرالدین شاه فرمان سرتیپی و فرماندهی افواج ثلاثه ارومیه را گرفته و مدتی حکومت این شهر را به عهده داشت و قبل از آن نیز در تاریخ ۱۲۹۱ قمری به فرماندهی کل قشون آذربایجان منصوب شده بود. خانواده اقبالی اکنون از خانواده‌های معروف و معتبر این شهر می‌باشند و چنگیزخان اقبالی مدتی ریاست انجمن شهر ارومیه را عهده‌دار بودند.

در سال ۱۳۰۷ قمری شاهزاده عبدالمجید میرزا که چند سالی در دربار ولیعهد در تبریز خدمت می‌کرد طبق پیشنهاد ولیعهد از شاه با لقب عین الدوله و درجه امیرتومانی به حکومت شهرهای (اربعه) ارومی، خوی سلماس، ساوجبلاغ منصوب گردید.

عین الدوله تا سال ۱۳۱۳ قمری حکومت این چهار شهر را رسماً به عهده داشت، سپس از حکومت ولایات اربعه به پیشکاری آذربایجان ارتقاء یافت.^۱

شورش شیخ عبیدالله:

سال ۱۲۹۷ قمری است، شیخ عبیدالله در قریه (نوجه) که در مرز ایران و عثمانی واقع است، سکنی دارد. این شیخ به عشایر صحرائشین مرز رئیس است و تسلط تام بر جان و مال آنها دارد، در بعضی دهات از طرف خود خلیفه بر سر آنها مقرر داشته و شیخ را رحمت‌العالمین می‌خوانند.

اینک شیخ عبیدالله به اوج قدرت خود رسیده پس از غارت قسمتی از ساوجبلاغ

۱- سرزمین زردشت، تالیف، علی دهقان، صفحات ۳۹۲-۳۹۶
 رهبران مشروطه صفحات ۳ تا ۵ تالیف، ابراهیم صفائی

(مهاباد) و قتل عام اهالی میاندوآب و غارت ملک کندی و جنگ با قوای دولتی در بناب شکست خورده و عقب نشینی می نماید در طول راه از هیچ نوع قتل و غارت فروگذار نیست.

در تاریخ ۱۷ ذی القعدة ۱۲۹۷ یکی از خلفای شیخ عبیدالله که محمدسعید نام داشت از طرف برادوست با چهار هزار نفر سوار و تفنگچی به طرف ارومیه یورش آورده به قلعه اسماعیل آقا بیست کیلومتری شهر رسیده و در آنجا سنگر گرفته است. اقبال الدوله حاکم ارومیه از هجوم افراد محمدسعید اطلاع حاصل نموده با دو فوج (هنگ) سرباز و دو عراده توپ رو به شورشیان آورده در قلعه (بدیربو) در مقابل آنها صفوف جنگ آراسته است.

افراد محمدسعید پیشروی کرده، تعداد شش قریه مسیحی نشین و دو قریه مسلمان نشین را به باد غارت داده و عده ای را به قتل رساندند. اقبال الدوله فرمان حمله را صادر نموده و آتش جنگ مشتعل می گردد، نزدیک غروب هر دو قشون دست از جنگ می کشند، توپهائی را که اقبال الدوله همراه داشت، هنگام مراجعت در میان نهر عمیقی گیر کرده و هر قدر تلاش می کنند نمی توانند بیرون بیاورند.

اقبال الدوله به سمت قلعه حرکت و بیرون آوردن توپها را به عهده محمد رضاخان واگذار می نماید، او نیز شصت نفر سرباز را با قلی سلطان نامی برای بیرون آوردن توپها گذاشته و خود به دنبال اقبال الدوله روان می گردد.

افراد محمدسعید از این واقعه اطلاع پیدا کرده و موقع را برای ضربه زدن و بدست آوردن توپها مغتنم می دانند، غفلتاً بر سر آن شصت نفر حمله می آورند، تمام سربازان و قلی سلطان را از پای درآورده و توپها را متصرف می شوند و دور قلعه (بدیربو) را گرفته اقبال الدوله را به محاصره می گیرند.

نزدیک بود که مدافعین قلعه را تماماً دستگیر کنند، شیخعلیخان با فوج خوی وارد منطقه شهر شده از ماجرا مطلع و با ششصد نفر سرباز از هنگ خود متوجه میدان نبرد

شده و به کمک محصورین می شتابد. اهل قلعه نیز دروازه قلعه را گشوده و به شورشیان حمله می برند، پس از وارد ساختن تلفات زیاد آنها را عقب می زنند.

شیخ عبیدالله چون از جنگ محمدسعید و اقبال الدوله خبردار گردید، با سه هزار نفر سواره و پیاده از طریق مرگور به شهر ارومی هجوم برد و دستور داد آب را به روی اهالی ببندند، محمدسعید از قلعه اسماعیل آقا بیرون آمده به اردوی شیخ می پیوندد، قوای آنها قریب هفت هزار نفر می گردد.

اهالی شهر بازار و دکان را بسته و مشغول سنگربندی دور شهر و خود را مسلح و مهیای جنگ با قوای مهاجم می شوند.

شیخ عبیدالله نامه ای تهدیدآمیز به شیخ الاسلام و مجتهد ارومیه بدین مضمون می فرستد که اگر طالب خونریزی و اذیت و آزار مردم و قتل و غارت نیستید، شهر را به من تسلیم کنید.

بعد از رسیدن نامه، بزرگان شهر در یکجا جمع شده و شوری می کنند، چون اقبال الدوله در شهر نبود و قوای کافی برای مقابله با شیخ را نداشتند، مصلحت کار را در دفع الوقت می بینند که بلکه کمکی از یک طرف به آنان برسد، جواب شیخ را به این مضمون نوشتند که شیخ شما ادعای سلطنت و جهانگیری دارید، سلاطین با ملوک مکاتبه می نمایند نه با رعایا...

شیخ به سخنان اینان اعتنائی نکرده ولی مهلت دوازده روزه را که خواسته بودند، قبول می کند، از این طرف جریان وقایع را به اقبال الدوله اطلاع می دهند.

در این اثنا خلیفه کاتولیک ها که ساکن ارومیه بود به ملاحظه حفظ حقوق مسیحیان، وکیل کنسول عثمانی را به اتفاق مسیولومون به خدمت شیخ روانه می سازد که رفته از شیخ استدعای معافیت آنها را بنماید.

شیخ از آنها می پرسد: اولاً بگوئید ببینم، شما اصلا کی هستید؟ و با این لباس عجیب و غریب چیکاره می باشید؟

مسیولومون جواب می دهد: این شخص وکیل شهندر عثمانی است و مقیم ارومیه

می‌باشد، شیخ می‌گوید: من تصمیم گرفته‌ام که اول مملکت ایران و بعد کشور توران را گرفته و سپس خاک عثمانی را تصرف کنم و رفع ظلم و تعدی از همه کس بکنم، دیگر چه لزومی دارد که کنسول یا وزیر مختار زنده بماند و من هیچ احتیاجی به اینها ندارم، بلند شوید و بروید، اگر شهر ارومیه را بدون جنگ به من تسلیم نکنند، یقین بدانند که شهر را به وضع میان دو آب انداخته و چیزی از آن باقی نمی‌گذارم.

در این اثنا اقبال الدوله به شهر مراجعت می‌نماید و افواج را به دور حصار شهر قسمت نموده و توپها را که در شهر بود بر برجها کشیده به اتفاق اهالی مشغول استحکام و سنگربندی دور شهر می‌شود.

شیخ عبیدالله وقتی دید که شهر تسلیم نمی‌شود، شیخ صدیق پسر ارشد محمد سعید خلیفه را با پنجهزار نفر مامور تصرف شهر می‌کند، شورشیان از طرف دروازهٔ عسکرخان به شهر هجوم آورده تا سه روز جنگ ادامه داشت، بر اثر شدت تیراندازی سربازان و توپخانه و دفاع سرسخت اهالی شهر، مهاجمین را مجال پیشروی نداده و بعد از کشتن سیصد نفر، آنها را عقب می‌رانند.

اقبال الدوله در این موقع بالای حصار بود، پس از مشاهدهٔ اوضاع دستور می‌دهد، خانه‌ای که پسر شیخ در آن منزل داشت با گلولهٔ توپ بکوبند، خانه منهدم می‌گردد، محمد صدیق با عجله سوار اسب شده و رو به فرار می‌گذارد، دومین گلوله توپ به اسب او اصابت کرده و خودش نیز مجروح می‌شود.

مهاجمین از مشاهدهٔ این وضع پا به فرار گذاشته و در آن شب قریب به چهارصد نفر از مهاجمین کشته می‌شوند.

شیخ عبیدالله از زخمی شدن محمد صدیق و شکست لشگرش خبر یافته، دستور تاراج آبادیهای اطراف را می‌دهد، این شخص عاجزکش رو به هر طرف که می‌گذارد از شرارت و قتل و غارت کوتاهی نمی‌نماید. سواران شیخ پانزده نفر مسافر را از اطراف شهر گرفته، نزد شیخ می‌برند، شیخ دستور می‌دهد همهٔ آنها را در حضورش پاره پاره کنند.

در این ایام راه عبور و مرور مسدود شده، شدت قحطی در ارومیه بالا می‌گیرد، نان به قیمت جان بود شیخ لشگر خود را از طرف غرب حرکت داده به طرف جنوب شهر می‌آورد، باغ دلگشای اقبال‌الدوله (سربازخانه فعلی ارومیه) و نظر باغی و تپه شیخ که در آن موقع خارج از شهر واقع بود، سنگر گرفته و فرمان حمله را صادر می‌نماید.

نظر باغی در مقابل ارک حکومتی واقع است، مهاجمین بالای ساختمان نظر باغی رفته، ارک را هدف تیر قرار دادند، توپچی‌هایی که بالای برج ارک بودند به دستور اقبال‌الدوله نظر باغی را هدف گلوله توپ قرار داده چند نفری را کشتند، بقیه فرار نموده و خود را به باغ دلگشا رسانیدند.

چون شیخ نتوانست به هیچ طریق به شهر غلبه نماید متوسل به حيله گردید و پیغام فرستاد که چون عهد کرده به او اجازه داده شود که وارد شهر شده و در مسجد جامع نماز گزارد.

اقبال‌الدوله چنین اجازه‌ای را به وی نداد، شیخ ناچار از دروازه شهر مراجعت کرده، محل اردوگاه خود را کوه سیر قرار داد و منتظر فرصت نشست. اقبال‌الدوله در شهر حصاری و شیخ در بیرون به مردم آزاری مشغول بودند، بعد از پانزده روز، زد و خورد (فاتح ایران و توران و عثمانی) نتوانست شهر ارومیه را تسخیر نماید.

قاصدی خبر رسیدن تیمور پاشا خان را با شش فوج سرباز و دوهزار سوار و شش عراده توپ به شش فرسخی ارومیه را داد، شیخ از آمدن او مطلع شد.

نخست محمد صدیق را با پانصد نفر به مقابله او فرستاد و خود نیز با تمامی قوا روانه شد. دو لشگر به هم رسیدند و زد و خورد آغاز گردید، در حین جنگ، مهاجمین سی بار شتر که حامل باروت و سرب بودند به غنیمت گرفتند، ولی خود تیمور پاشا خان از عقب رسیده، عده‌ای زیاد از آنها را به خاک هلاکت انداخت و عده کثیری را نیز اسیر نمود و بقیه فرار کرده و به کوه‌ها پناه بردند.

قشون تیمور پاشا به طرف شهر حرکت کرده، چون خبر فتح و پیروزی سربازان

تیمورپاشا خان به شهر رسید زن و مرد به استقبال شتافتند و قشون تیمورپاشا در بیرون دروازه در قریه چاریاش چادر زدند.

شیخ عبیدالله بعد از این شکست به قلعه اسماعیل آقا روانه شد، اهالی قریه عسکرآباد که سیصدخانوار بود، اطراف آبادی خود را سنگر بندی کرده و مقاومت می نمودند، از شکست قوای شیخ اطلاع یافته، جلو آنها را گرفتند، شیخ بر سر اهالی آن قریه هجوم برده، اهالی در مقام مقاومت برآمدند و سی نفر از مهاجمین را کشتند ولی چون مهمات آنها به پایان رسید، شیخ به قهر و غلبه بر آنها دست یافت، عموم اهالی آنجا را از دم تیغ گذراند.

تیمورپاشا و لشگرش که به این قریه نزدیک بودند، مسامحه کرده به کمک آنها نرفتند، شیخ غفلتاً به اردوگاه تیمورپاشا نیز حمله کرده، جنگ درگرفت، باز مهاجمین شکست خورده فرار کردند.

شیخ عقب نشسته باز هم چند پارچه آبادی که در آن حوالی بودند، به باد غارت داد، بعد از این کشتار قشون شیخ در اطراف برادوست پراکنده شده، شیخ تنها ماند و به مرضی گرفتار شد و از ترس آنکه مبادا گرفتار شود به طرف (نوپه) ملک شخصی خود حرکت نمود و بدین ترتیب غائله شیخ پایان یافت.

پس از رفتن شیخ، اردوی تیمورپاشا دست به هرگونه شرارت زده، اهالی که از دست اردوی شیخ رهائی یافته بودند به دست اردوی بی انصاف تیمورپاشا که از لخت کردن هیچکس باکی نداشتند گرفتار شدند، کمترین کارشان دزدی و راهزنی بود، مردم به طرف اقبال الدوله روی آوردند و سر شکایات باز نموده و گفتند: صد رحمت به کفن دزد قدیم، شیخ با وجود اینکه با ما عداوت دینی و مذهبی داشت، اینگونه تعدی و ظلم بر سر ما نیاورد.

اقبال الدوله گفت: تیمورپاشا خان بعد از مرگ برادرش شجاع الدوله افشار، انتظار چنین روزی را می کشید که انتقام عداوت باطنیش را از اهالی ارومیه بگیرد، چونکه برادر من یک وقتی از طرف دولت مامور بود که رفته و آن طایفه را بر اثر یاغیگری تنبیه و

تادیب نماید، تیمورپاشا حالا تلافی می‌نماید، ولی چون ایشان مهمان ما هستند و به کمک ما آمده‌اند، بایستی بدیهای آنها را تحمل نمود.

وقتی که شکایت و فریاد تظلم اهالی ارومی فزون از حد گردید و بیم شورش می‌رفت، تیمورپاشا صلاح در این دید که اردو را از شهر خارج و دور نماید، به عزم مرگور و دستگیری پسر شیخ از حوالی ارومیه حرکت و آن محال را نیز غارت نموده و کاروان یغمای خود را به ولایت می‌فرستاد، شرارت افراد تیمورپاشا ده برابر ظلم افراد شیخ بود.^۱

شمه‌ای از سیاحت نامه ابراهیم بیگ:

حرکت ابراهیم بیگ از مراغه به سوی ارومی از طریق دریا در دوره سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۰۰ قمری)

باری کشتی به سوی جزیره به حرکت آمد، طرفهای غروب به جزیره رسیدیم، کشتیان که بارش گوسفند بود، آنها را بیرون آورد، ما نیز پس از ادای نماز و خوردن شام خوابیدیم، سحرگاهان که بیدار شدیم خود را کنار دریا و نزدیکی شهر ارومیه دیده بیدرنگ بیرون آمدیم. از اینجا تا شهر سه فرسخ راه است. فوراً دو الاغ کرایه کرده عازم شهر شدیم، پس از دو ساعت و طی مسافت به شهر رسیده و در کاروان سرای گلشن منزل کردیم.

آن روز جائی نرفتیم، بعد از نهار یوسف عمو (عمو و استاد ابراهیم بیگ) گفت: من می‌خواهم حمام بروم من بعد از رفتن او، در صحن کاروانسرا قدم می‌زدم، در جلو حجره دیدم سبزه و کشمش زرد پاک کرده برای ارسال به ممالک روسیه توی قوطی‌ها پر می‌کنند، قدری به تماشای آن ایستادم، دیدم در میان این مزدوران که به پرکردن قوطیها مشغولند قیل و قال است به حدی که نزدیک بود کار به مشت و لگد بکشد.

درست گوش دادم، یکی می‌گفت که این نعمتیها تمام بی‌غیرتند، دیگری از آن

طرف گفت: از حیدر یها بی ناموس تر در دنیا کیست، مگر از یادت رفته در فلان دعوا از پیش ما چون روباه گریختند آن وقت مرا نیز به یاد آمد که وقتی پدرم نقل می کرد که در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران در میان اهالی جنگ (حیدر- نعمتی) هست و به هواخواهی این دو نام که هیچیک از طرفین را نمی شناسند، همه سالها خونها ریخته و بسا می شود که طرف غالب به خانه ها و دکانین مغلوبین افتاده از غارت اموال نیز خودداری نمی کنند.

از صاحب انبار کشمش پرسیدم، چرا اینها را ساکت نمی کنی؟ برای دوتا اسم مجهول علت اینهمه خصومت چیست؟ مگر اینها اهل یک مملکت و برادران دینی و وطنی همدیگر نیستند؟

بیچاره در جواب آهی سرد کشید و گفت: برادر عزیز، نصیحت کردن به این جهلا و نااهل، وظیفه من نیست، پند دادن اینها تکلیف علمای شهر است.

گفتم چرا حکومت دخالت نمی کند؟ گفت: خدا پدرت را بیامرزد، حکومت خود مقتضی می داند که رعیت همیشه در کشاکش بوده فرصت آن را پیدا نکنند که به خود پردازند و از وضع زمان آگاهی حاصل کنند، بلکه هرچندگاهی محض تشویق این طایفه که مردم را بیشتر مشغول دارند، القاب و عناوین بلند و بالائی به ایشان می دهد، مثلاً به یکی (صدرالذاکرین) و به آن دیگری (سلطانالذاکرین) و فخرالعلماء و امثال آنها، در این اواخر به یکی از ایشان لقب حسامالعلماء داده اند.

از آن مرد خداحافظی نموده برگشتم. اغلب اهالی این شهر زلف داشته و خوش لباس بودند و چون زلف گذاشتن عادت عمومی شده، از این جهت در انظار عمومی عیب شمرده نمی شود، اکثر اهالی گشاده رو و خوش سیما و خوش برخورد هستند. از حمام رفتن یوسف عمو چهار ساعت گذشته بود، از دیرکردنش نگران بودم، به حوالی کاروانسرا رفتم دکانها را تماشا می کردم، نزدیک به غروب یوسف عمو آمد، پرسیدم چرا این قدر دیر کردی؟

گفت: شما عهد کرده اید که در ایران به حمام نروید، مقصود شما اینست که به

خزانه حمام که آبش تمیز نیست و همه کس داخل می شود، نروید نه اینکه توی حمام داخل نشوید.

تماشای عجیبی در حمامهای اینجا هست باید فردا به خاطر من به حمام برویم، شما داخل خزانه نشوید، در خارج شستشو با آب سرد و تمیز هم ممکن است. گفتیم: مقصودت از این همه اصرار چیست؟

گفت: شما به سیاحت آمده اید و هر چه می بینید می نویسید، در حمام اینجا هم خیلی چیزهای دیدنی و نوشتنی هست، اتفاقاً فردای آن روز جمعه بود، به اتفاق یوسف عمو به حمام رفتیم، جامه را چنانچه عادت است کنده اندرون رفتیم، چند قدمی برنداشته بودم که ناگاه مردی یک طاس آب به پای من پاشید، یکی دیگر نیز به پای یوسف عمو، من تعجب کنان به روی یوسف عمو نگاه کرده و معنای آب پاشی را با ایماء و اشاره از او پرسیدم، گفت: بیا در کنار حوض آب سرد بنشینیم، دیدم دورتادور حمام سی چهل تا لنگ انداخته، مردم در روی آنها دراز کشیده به دست و پای و به ریش و سبیل و به زلف خودشان حنا بسته اند یکی را چق و دیگری را غلیان و دیگری را چای می دهند.

یوسف عمو گفت: آنان که به پاهای ما آب پاشیدند دلاک هستند، در توی حمام چند تن دلاک دیگر نیز هست، اینها که یک طاس آب به پای ما پاشیدند، مال آنها شدیم، دیگری حق خدمت ما را ندارند من خندیدم.

خلاصه ما باید آنقدر منتظر بمانیم که استاد دلاک مشتریانی را که پیش از ما داشت، کیسه و صابون کشیده بعد از آن نوبت به ما برسد، دیدم به قدر چهل و پنجاه نفر مشتری و ده نفر دلاک است، اقلان باید سه چهار ساعت به انتظار نوبت بنشینیم.

یوسف عمو گفت: من ترا مخصوصاً برای تماشای این وضع آوردم که بفهمید، من دیروز چرا دیر آمدم، گفتم همه روزه چنین است یا امروز به مناسبت بودن جمعه که روز تعطیل است، مردم به حمام ریخته اند؟

گفت: دیروز نیز همین طور بود، من پرسیدم گفتند تمامی حمامهای شهر هر روز

چنین است که می‌بینید، گفتم: این مردان چرا به دست و پا‌های خودشان حنا بسته‌اند، گفت می‌گویند یکی اینکه دست و پای آدمی را حنا همیشه نرم نگه می‌دارد، دوم آنکه ثواب است.

گفتم اینها دلیل بیکاری و تن‌پروری است، همه ثواب‌ها را تمام کرده‌اند، تنها حنا بستن مانده است، اینها قدر وطن را نمی‌دانند، از فرائض خدمت به وطن بی‌بهره‌اند، نظرشان کوتاه و همت‌شان پست است، سیر کردن شکم گرسنه هزار بار از حنا بستن و در حمام خوابیدن ثوابش بیشتر است.

باری دو نفر نیز در کنار حوض خضاب کرده غلیان می‌کشیدند، از یکی پرسیدم: آقا شما از اهل این شهر هستید؟ گفت: بلی، گفتم: مقصود این مردم که به دست و پای خودشان حنا بسته‌اند چیست؟

یک نگاه متعجبانه به من کرده گفت: اول اینکه ثوابست، دوم دست و پای آدم را نرم نگه می‌دارد، گفتم آقا جان دوائی نیز پیدا کنید که دل شما را نرم دارد، چندی هم در فکر ترقیات وطن و در پی حفظ حقوق آن باشید، ای مردم غافل شما در جای بسیار خطرناکی واقع شده‌اید، نمی‌دانید که هر گاه زمان اقتضا نماید و از خارج نیز انگشت تحریک به میان آید، پانصد ششصد نفر سوار اکراد در یک روز این شهر را زیرورو می‌کنند، شما ابداً در پی مدافعه وطن و خودتان نیستید، در این شهر که در نقطه بسیار دوری قرار گرفته نه قلعه و نه حصار محکمی دارد که در پناه آن از دشمنان دفاع کنید و نه اسباب دفاع دیگر از توپ و تفنگ و نه گذشت زمان هم بهیچوجه نمی‌تواند شما را متنبه کند همین دیروز بود که شراره بیداد شیخ عبیدالله خشک و تر اطراف و حوالی این شهر را سوزاند و توده خاکستر نمود، امروز شما در پی نرم کردن دست و پای نگارین خود هستید و نصف روزی را در حمام به کاری که زنان را درخور است بسر می‌برید.

آن مرد گفت: معلوم می‌شود که تو عرب هستی، عجب جائی برای خودنمایی پیدا کرده‌اید که گفته‌اند در غربت بلندپروازی، در حمام تکبر و خودنمایی، مردیکه تو خود به کدام ملت می‌مانی، اگر در جای مخفی یا در صحرا بسر تو قضائی وارد بیاید، از نعش

تو کیست که دریابد به کدام مذهب و ملت منسوب هستی، ترا به آئین کدام مذهب دفن و کفن نمایند؟ در تمام اعضای بدن تو نشانه‌ای از مسلمانی نیست من اگر به جای حمامی بودم ترا به حمام راه نمی‌دادم.

دیدم کار به جای باریکی می‌کشد، گفتم نشانه مسلمانی را دارم، گفتم: از آن نشانه یهودیها هم دارند در اینجا رشته صحبت را عوض کرده و به خود پرداختم، دلم تنگی گرفته دلاک را صدا کردم، در جواب (لیک) شنیدم، پس از اندکی دیدم غولی در برابرم ایستاده، در اول ورود به حمام از شدت بخار درست ندیده بودم، گفتم استاد، شما قدری صابون به من بدهید، من خود را شست و شو می‌کنم، ولی حق ترا تمام می‌دهم، کیسه و صابون نمی‌کشم، استاد رفت و قدری صابون آورد، با همان آب سرد حوض خود را دو سه بار صابون زده شستم، غلیان هم آوردند نکشیدم.

یوسف عمو به خزانه رفته پس از شستشو برگشت و هردو بیرون شدیم، تمامی اوقات امروزی ما صرف حمام شد، فردای آن روز به عزم گردش بازار شهر بیرون شدیم، یوسف عمو در دم کاروانسرا دکان جورابفروشی دید، گفت می‌خواهم یکی دو جفت جوراب برای خود بخرم، یوسف عمو مشغول خریدن جوراب شد، من هم در سکوی دکان نشستم، از جورابفروش که پیرمردی بود پرسیدم: کجای این شهر دیدنی و درخور سیاحت و تماشا است، ما غریبیم و تازه به این شهر وارد شده‌ایم.

پیرمرد گفت: فرزندم داخل شهر اینست که می‌بینید، گردشگاه این شهر بیرون دروازه است که همه باغات باصفا و سبز و خرم است مخصوصاً هنگام بهار که گل سرخ بشکفت اطراف شهر مثل باغ ارم و نمونه از بهشت حضرت آدم است، ولی اکنون چیزی در بساط نیست، از هجوم لشگر بهمن و دی، باغ و بوستان سهل است که تا مغز استخوان ما نیز افسرده است، باز در کوچه‌ها و (بازار چایی) عمارت‌های خوب و دیدنی هست، گفتم بازار چایی کدام طرف است؟ گفت: از این بازار راست بروید تا بیرون شوید، جویباری خواهید دید که روان است، روبه بالای آن بروید، آخرش به محله آرامنه منتهی می‌شود آنجاها خالی از شکوه نیست.

چون رشته صحبت ما با پیرمرد جورابفروش قطع شد، یوسف عمو نیز پول جورابها را داده سیاحت کنان روی بدان سمت روانه شدیم، خیابان بزرگی در پیش بود، تا آخر آن خیابان رفتیم، قبرستانی دیده می‌شد، فاتحه خوانده گشتیم، کوچه دیگری پیش آمد داخل شدیم، دیدیم ترددکنندگان اغلب ارمنی هستند، معلوم شد که محله آرامنه است، قدری بیشتر رفتیم، دیدم از بالای طاق عمارتی لوحه کوچکی به زبان انگلیسی (رای تینگ) آویخته‌اند که اینجا مطبعه (چاپخانه) است، من از دیدن آن تابلو به زبان انگلیسی و از خواندن نام مطبعه غرق حیرت شدم، با خود گفتم این مطبعه متعلق به کجاست، باور نمی‌کردم، دیدگان بر هم نهاده قدری سر انگشت مالیده دوباره باز کردم خیر مطبعه است، والسلام، پیش آمده از یک نفر ارمنی که در آنجا بود پرسیدم، اینجا چکار می‌کنند؟ در جواب من گفت: کاغذ آورده‌اید؟ دیدم این شخص مرا به دیگری تشبیه کرده است، گفتم آری آورده‌ام.

گفت: متصدی مطبعه بیرون رفته حالا می‌آید اما معاونش اینجا است، صدا کنم کلید را بیاورد، رفت با یک نفر ارمنی دیگر آمد، آنهم گفت: کاغذ آورده‌اید، گفتم بلی، بعد معلوم شد که اینها به گمان اینکه ما تاجریم و از تبریز کاغذ برای فروش آورده‌ایم، ایشان هم به کاغذ احتیاج داشتند، بهر حال درب مطبعه را باز کردند، رفتیم داخل، دیدم در یک قسمت کتابهای جلد شده و در سمت دیگر نیز کتابهای بی‌جلد چیده شده است، من از کتابها برداشته به تجاehl نگاه کرده و ورق زدم، دیدم که همه کتابهای پروستانی است گفتم تا حال نیامدند، ما نیز کار داریم، وقت دیگر می‌آیم، در این اثنا همان ارمنی پیش آمده به گوش من گفت: که یک هفته است کاغذ ندارند و چاپخانه تعطیل است مواظب باش و ارزان نفروش، اما باید در پاداش این خدمت پس از سرگرفتن معامله یک تومان به من انعام بدهی، گفتم ممنون شدم، خیلی خوب می‌دهم از آنجا برگشته به منزل آمدم، با خود گفتم عجب عالمی است.

شمه‌ای از سفرنامه ویلیامز جکسن درباره ارومیه:

ویلیامز جکسن اهل نیویورک در سال ۱۹۰۳ میلادی برابر با ۱۲۸۴ شمسی یعنی یکسال پیش از امضاء فرمان مشروطیت در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرده و در سفرنامه خود از اوضاع کشور ایران مطالبی به رشته تحریر درآورده است، در اینجا آنچه درباره ارومیه نگاشته اختصاراً شرح داده می‌شود.

روز ۲۴ مارس برابر با چهارم فروردین ماه ۱۲۸۴ شمسی هنگام ظهر اندکی بوی بهار به مشام می‌رسید و دیدم که دهقانان با خیشهای خود به شخم‌زدن زمین آغاز کرده‌اند، خیشهای ایرانی بسیار ساده و ابتدائی و عبارت است از تنه دو شاخه درختی که آن را چنان بریده‌اند که یکی از شاخه‌ها را می‌توان پس از تراشیدن و تیزکردن به نوک آهنینی مجهز کرد تا به صورت گاوآهن یا به اصطلاح خیش آهن درآید در حالی که از شاخه دیگر که تنه اصلی درخت است به عنوان تیر گاوآهن بهره می‌جویند.

گاوآهن نریا گاهی ماده گاوآهن را به این افزار گنده بی‌قواره بدهیکل می‌بندند و گاه نیز چرخهائی در آن کار می‌گذارند تا بار این کار پردردسر دست و پاگیر را سبکتر کند، با این همه خاک زراعتی این دشت پهناوری که از طبقات رسوبی تشکیل یافته است، آنرا تسلیم این افزار بدوی می‌شود، زیرا این ناحیه یکی از حاصلخیزترین نواحی سراسر ایران و درخور لقب (بهشت ایران) است، درواقع تمام این ناحیه سزاوار ستایش است که کتاب اوستا درباره ناحیه بزرگتر (ایران ویچ) یا آذربایجان کرده است.

آنجا که از این مرز و بوم به عنوان (نخستین و بهترین جائی که اهورامزدا آفرید) یاد کرده است.

بالاخره نزدیک ظهر روز ۲۵ مارس، یعنی ششمین روزی که از تبریز به قصد ارومیه حرکت کرده بودیم در حالی که به راستی احساس شادمانی می‌کردم، به دیوارهای حصار ارومیه، یکی از شهری که زادگاه زرتشت می‌دانند، نزدیک شدیم.

از نظر وضع جغرافیای شهر ارومیه این خوشبختی را دارد که در دشت بارور (بهشت ایران) واقع شده و هوایش سازگار است، اگرچه گاهی پس از زمستان بسیار سرد

و گاهی به شدت گرم می‌شود.

رودخانه‌ای که از جنوب شهر می‌گذرد و نه‌رهای پرآبی که از آب شدن برف کوه‌های کردستان واقع در مغرب تشکیل می‌گردد، منبع سرشاری از آب برای ارومیه و تسهیلات فراوانی برای آبیاری زمینها (جز در تابستان‌هایی که هوا به نهایت گرم است) فراهم آورده است.

راست است که این شهر در سال ۱۲۶۰ شمسی دچار قحطسالی شد، اما این بلا در آن سال بر قسمت اعظم ایران زمین فرود آمده بود. کشت و زرع مرتب و منظم در سالیان اخیر کمک بسیاری به دفع خطر مجدد قحط و غلات کرده است، در تابستان در دهکده‌ها و باغهای اطراف شهر به شعاع چندین فرسخ خربوزه و خیار و هندوانه به حد وفور به عمل می‌آید و باغهای میوه از سیب و گلابی و هلو و گوجه و زردآلو و به و گیلاس و توت آکنده می‌گردد و انگوری که در تاکستانهای ارومیه به دست می‌آید عالی و از این جهت ضرب‌المثل است. جو و گندم و ارزن و برنج از جمله محصولات است که در کشتزارها می‌روید و سالیان متمادی است که تنباکو و توتون در آن سامان معمول شده است، اما این تنباکو از نظر جنس بیشتر برای چپق مناسب است تا قلیان و مردم محل برای کشیدن قلیان تنباکوی شیراز به کار می‌برند.

در پیرامون ارومیه باروئی به شعاع پنج کیلومتر کشیده‌اند که دارای هفت دروازه و خندق‌هایی است که در جاهائی که بیشتر ممکن است در معرض هجوم قرار گیرد، کنده‌اند. در واقعه فراموش نشدنی سال (۱۲۹۷ قمری) که شیخ عبیدالله کرد به ارومیه تاخت، ارزش این سد دفاعی مضاعف (یعنی دیوار و خندق) به خوبی معلوم گشت. این نوادگان (کردوچی)‌های قدیم (منظور اکراد می‌باشند) روستاهای اطراف ارومیه را به باد غارت گرفتند و سوختند و ویران کردند و تنها پس از کشته شدن مردمی بیشمار و تباه گشتن مالی بسیار بود که توانستند آنان را به جای خود بنشانند.

هنگامی که به شهر ارومی وارد می‌شوید، در خود همان حالی را احساس می‌کنید که از دیدن اغلب شهرهای ایران به شما دست می‌دهد. پاره‌ای از کوچه‌ها نسبتاً پهن

است و در بعضی جاها کوشیده‌اند تا آنها را با قلوه سنگهائی که از بستر رودخانه به دست می‌آورند، سنگفرش کنند، شهر، فاضل آب ندارد، جز اینکه از نهرهای منشعب از رودخانه و خندق برای ریختن زباله‌ها بهره می‌جویند و هم در این آبهاست که زنان به رخت‌شویی می‌پردازند. با این همه یکی از نشانه‌های امیدبخشی که دیدن آن نوید می‌دهد که ممکن است روزی مقررات شهری بهتری وضع و با قدرت موثری اجرا شود آنست که ذبح حیوانات را در شارع عام منع کرده‌اند و در نزدیک دروازه خزران واقع در شمال شرقی، کشتارگاهی ساخته‌اند اما مقرراتی که مانع از پرتاب کردن برف بامها به کوچه‌ها باشد دیده نمی‌شود و این کار موجب می‌گردد که گاهی در معابر عمومی راه عبور و مرور بسته شود، همچنین از به خاک سپردن مردگان در گورستانهای داخل شهر ممانعتی بعمل نمی‌آید و صرفه‌جوئی در کار و زمان و مکان سبب می‌شود که از یک گور دو یا سه بار استفاده کنند، فرقی بین زنده و مرده نیست و در این‌گونه موارد، ایرانی از بهداشت بیخبر است.

من بخصوص در دهکده‌های واقع در نواحی روستائی مشاهده کردم که مردم برای گورستانی که در نزدیکترین تپه واقع شده باشد مزیتی قائلند و در دامنه همین تپه‌هاست که چاه ده را می‌کنند.

از خیابان اصلی ارومیه که یگراست از میان گورستانی می‌گذرد، عبور کردم و بهیچ رو نمی‌توانستم از گورها کناره کنم و سم اسبان غالباً به زمینهای مجوف و چاله قبرها فرومی‌رفت. در قطعه زمینی که در آن نزدیکی بود، عده‌ای سرگرم بجا آوردن مراسم کفن و دفن بودند، و عزاداران هنوز بر گرد گوری که نیمی از آن را با خاک آکنده بودند، جمع بودند، در بالای قبر، لوح سنگی خشنی که نوشته‌ای بر آن کنده نشده بود نصب شده بود، از قضا این تنها مراسم تدفینی بود که من در دوران اقامت خود در ایران دیدم. همان کشوری که در آن تراکم جمعیت کمتر و نیروی حیات ضعیف تر از آنست که در هندوستان سراغ داریم.

من بعد از ظهر همان روز به قصد تحقیق علمی به سوی تپه دیاله که بزرگترین تپه

نزدیک شهر است رهسپار شدم، قریه دیاله مستقیماً به ارومیه متصل می‌شود، تپه خاکستر آنجا سیصد تا چهارصد متر درازا و تقریباً به همین مقدار پهنا دارد و بلندی آن در حدود سی متر می‌باشد، اما پیوسته از ابعاد آن کاسته می‌شود، زیرا روستائیان در طی قرون گذشته به ارزش مواد قلیائی خاکستری پی برده‌اند و از آن در کود دادن زمین و تولید شوره استفاده می‌کنند، از اینرو تپه را سوراخ کرده، شکافته، گود کرده، نقب زده و در بسیاری جاها آن را به قطعاتی تقسیم و از هم جدا کرده‌اند و خاکسترها را برای شوره دادن به زمین‌های زراعتی اطراف کرده و برده‌اند، در این توده‌های خاکستری، سنگ کمتر دیده می‌شود، اما در قدیم پاره‌ای از بناهای سنگی بر فراز این تپه قرار داشته و روستای دیاله بیشتر از سنگهای این بناها ساخته شده است.

کارگران در حین حفاری پیوسته قطعات سفالین و گاهی ظروف کامل و مجسمه‌های کوچک سفالین سخت سرخ رنگ و سکه‌ها، و گاه آثار دیگری که حکایت از عهدی بسیار کهن می‌کند از زیر خاک بیرون می‌آورند.

مردم محل همگی به اتفاق این تپه‌ها را نتیجه تراکم خاکستر آتشفشانها می‌دانند و معتقدند که این خاکسترها به مرور ایام قشر بسته است.

روز دیگر دسته‌ای برای بازدید از تپه خاکستری دیگری فراهم کردیم و بدین قصد سواره به سوی ترمنی واقع در ده کیلومتری مشرق ارومیه حرکت کردیم، این تپه رفته رفته به شکل مخروطی درمی‌آید و به فاصله کمی از جایی که تپه شکل مخروطی به خود می‌گیرد، می‌توان حدودی را که روزگاری بنیاد بنائی کهن بوده است تعیین کرد. دیدن قطعات بزرگ سنگ اهل محل را به تفسیر و تعبیر وای داشت. تعجب می‌کردند که چگونه آن تخته سنگهای گران را به جاهائی که قرار داشت برده‌اند.

در این تپه چندان کند و کاو نکرده‌اند، اما در حدود پانزده بیست سال قبل که در نزدیک قلّه آن چاهی می‌کنده‌اند، بتی که حجم نسبتاً بزرگ داشته یافته‌اند و بدبختانه کارگران بت شکن که مسلمان بوده‌اند، آن را شکسته‌اند، زیرا قرآن، بت‌گری را منع کرده است.

بر فراز تپه در همه جا به مقادیر فراوانی خاکستر برخوردیم، هرچند از حیث وفور به پای خاکسترهای دیاله نمی‌رسید، با اینهمه رای من در این باب مبتنی بر مطالعه سطح زمین است، زیرا این تپه را مانند تپه دیگر حفاری نکرده و نقب نزده بودند، بلکه سطح آن انباشته از سفالهای شکسته‌ای بود که به واسطه کندوکاوهای اتفاقی از زیر خاک درآمده بود و اهالی محل نمونه‌های فراوانی از ظروف سفالینی که بدین سان از زیر خاک درآمده بود داشتند. یکی از اینها قسمتی از لوله‌اش شکسته اما دسته کوچکش سالم مانده است و در دیگری اثری از مختصر جهدی که در پرداخت آن نموده و هنری که در این باره به کار بسته‌اند، به چشم می‌خورد، زیرا دسته آن را به نحوی شگفت‌انگیز اما دل‌انگیز پیچ و تاب داده‌اند، همچنین ظرف دیگری یافتیم که چنین می‌نمود که از حیث کهنگی به پایه نمونه‌هایی که برگزیده بودم نمی‌رسد، زیرا تا حدی به قوری‌های امروزی شباهت داشت و لوله آن دارای سوراخهایی برای صاف کردن بود، و به اصطلاح در حکم (صافی) بود.

سومین تپه‌ای که به مشاهده آن پرداختم تپه (احمد) بود که به فاصله اندکی از جنوب شرقی دهکده ترمنی قرار گرفته است. در یکی از گودالها بقایای ظرف نسبتاً بزرگی که در روزگار قدیم برای حفظ خاکستر مردگان می‌ساختند دیده می‌شد و به من گفتند که گاهی از اینگونه ظرفها که به بزرگی جثه انسان است از زیر خاک بیرون آمده و استخوانهای مردگان در آنها دیده شده است.

مردم بومی نیز مرا آگاه کردند که گاهی هنگام کاوش در این تپه‌های خاکستر، به گورهای خوش ساختی برمی‌خورند که بر روی جایی که مرده را خوابانده‌اند، سنگ لحد نهاده شده است. بعدها به اثبات این حقیقت موفق شدم.

روز دیگر را در میان تپه‌های خاکستری بسر بردم و وقت خود را وقف دیدن گوی تپه کردم که به فاصله اندکی در مشرق جنوب شرقی ارومیه قرار دارد، این چهارمین و یکی از بزرگترین تپه‌های خاکستر بود که می‌دیدم، اکنون کلیسای عیسوی که نسطوریان ساخته‌اند بر فراز این تپه قدیم آتش پرستان دیده می‌شود، کشیشی که خادم آنجا بود به

من گفت هنگامی که کارگران برای ساختمان کلیسا پی می‌کنند به زیرزمینی برخوردند که از سنگ ساخته شده بود و در آنجا استوانه مجوفی یافته بودند که از سنگ تراشیده شده بود، و ارتفاع آن به سه یا چهار پا (یک متر یا قدری بیشتر) می‌رسید، کشیش می‌گفت که زیرزمین سنگی را پر کرده‌اند تا بنیاد بنا را استوارتر گردانند و آن استوانه یا بت سنگی را خریده‌اند و به امریکا فرستاده‌اند. پس از بازگشت به امریکا این مجسمه سنگی استوانه شکل را در موزه هنرهای زیبای (متروپولیتن) شهر نیویورک یافتیم.

(آقای جکسن شرح مفصلی درباره گوی تپه نوشته، چون قبلاً درباره تاریخچه گوی تپه و کشفیات آن به تفصیل بیان شده است، لذا از درج مطالب آن صرفنظر می‌گردد.)

نخستین غذای کامل عیار ایرانی را در همین گوی تپه در منزل ملک شمعون خوردم که از مهمان‌نوازش بهره‌مند بودم، برای صرف غذا به رسم مشرق‌زمین روی زمین که پر از مخده‌های نرم بود، نشستیم و در میان ظرفهای بیشمار و انواع بسیار غذاهائی که مخصوص دهات بود، غرق شدیم، از جمله خوراکیها، ماست یعنی مخلوطی از مواد شیری بود که غذای زردشت را به یاد من می‌آورد، مقصودم شیر است و پنیر که بنا به نوشته مؤلفان قدیم، زردشت سالها در بیابان با آن تغذیه می‌کرد.

در بازگشت به شهر بسیاری از مناظر زیبا را تماشا کردیم، از جمله آسیا کهنه‌ای را که ابتدائی بودن سبک و ساختمانش توجه مرا جلب نمود.

چون اقامت من در ارومیه مصادف با وقتی شده بود که هنوز عید نوروز یا جشن سال نو ایرانیان پایان نیافته بود، فرصتی بسیار نیکو به دستم افتاد تا با زندگانی اجتماعی مردم ایران بهتر و بیشتر آشنا شوم.

نوروز که کهن‌ترین جشن ایرانیان است برخلاف جشن سال نو ما به ژانویه نمی‌افتد، بلکه مصادف با فصل بهار و هنگامی است که آفتاب وارد برج حمل می‌شود، بنا بر سنت ایرانی چند هزار سال از تاریخ این جشن می‌گذرد و نوروز نخستین بار در عصر طلائی جمشید برپا شده است و این شهریار سال شمسی را رایج کرد، هرچند

ایرانیان مسلمان سال قمری را که در میان اعراب معمول بوده است، برگزیده‌اند هرگز جشن نوروز و آئین آن را از یاد نبرده‌اند.

عید نوروز دو هفته است و با همان شور و نشاطی برگزار می‌شود که هزار سال پیش در ایام هارون‌الرشید برپا می‌شده است. این عید نه تنها در شهرهای بزرگ بلکه در هر قصبه و روستا و خانه‌ای، آن را برپا می‌دارند.

برنامه ایام عید عبارت است از لباس عید پوشیدن، هدیه به هم دادن، تبریک و تهنیت به همدیگر گفتن، شادبودن و شادی کردن. رعایت امور باب روز و به اصطلاح (مد) نیز موجب برافتادن رسم دید و بازدید عید که از روزگار پرافتخار جمشید معمول بوده است نشده، چه گذشت ایام در بزرگداشت آن کوشیده است.

میزبان به کسانی که به دیدن او می‌روند، با عرضه کردن سینه‌های بزرگ پر از شیرینی و میوه، خوش آمد می‌گوید و دوستان از این نعمتها برای یکدیگر می‌فرستند، زیرا به موجب سنت، کسی که در بامداد نوروز پیش از سخن گفتن مذاق خود را با شیرینی شیرین سازد و نان خویش را روغن مالد در بیشتر روزهای سال اغلب از بلاها در امان می‌ماند.

خوردن شیرینی که ایرانیان سخت شیفته‌اند، از رسوم معتبر کهن است که شاهان نیز پاس داشته‌اند، زیرا از جمله کارهای پرخیر و برکتی است که با جشن نوروز و آغاز سال نو شمسی که جمشید به جهان آورد ارتباط دارد.

هنگام دید و بازدید عید این سعادت و افتخار را داشتم که با دکتر (کاکران) پزشک هیئت مبلغین مسیحی امریکائی ارومیه همراه باشم و از نخستین کسی که دیدم کردیم، مجدالسلطنه نایب‌الحکومه جدید بود که دو روز قبل، شاه رسماً بدین مقام منصوبش کرده و فرمان نیابت حکومت را با یک قبضه شمشیر گرانبها به عنوان هدیه به وی داده بود، او ما را چنانکه مرسوم است با لطف و مرحمت پذیرفت و پس از سلام و تعارفهای معمول با ترکی روان مطبوعی به سخن گفتن پرداخت، دیگر مهمانان نیز ترکی را خوب صحبت می‌کردند، اما چون من ترکی نمی‌دانستم، مجدالسلطنه به فرانسه با من

حرف می‌زد.

در وجود مجدالسلطنه سه شخصیت جمع است، سرباز-درباری-فاضلی تحصیل کرده، در عین آنکه سخت رشید و دلاور است، فرماندهی خشن به شمار می‌رود و با اینهمه بی‌نهایت نجیب و آداب‌دان و نکته‌سنج است، منتهای دلبستگی را به تاریخ و ادبیات دارد و این صفت در وی ذاتی و موهبتی است.

احترامی که مردم به خصال سپاهیگریش می‌نهند به درجهٔ رعب و هیبت می‌رسد. لیاقت نظامی، سرعت در اخذ تصمیم و آمادگی و چابکدستی در کارها، وی را شایستهٔ احراز مقامی کرده است که اکنون دارد، ارومیه نزدیک سرحد عثمانی و قسمتی از آن منطقهٔ کردنشین می‌باشد، این منطقه در معرض حملهٔ سرکشان و غارتگران قرار دارد، حتی امروز نیز اشرار مایهٔ تهدید دائمی ارومیه‌اند و مجدالسلطنه متوسل به این سیاست شده است که از خود این عشایر جنگی کوه‌نشین، دسته‌ای برای حفظ نظم و امنیت تشکیل دهد، با این همه بعدها آگاه شدم که وی در حین ملاقات با نمایندگان یکی از شیوخ یاغی آن سوی مرز کم مانده بود که جان خود را از دست بدهد، توضیح آنکه طرفین قرار می‌گذارند که جنگ را متارکه کنند و به مذاکره بپردازند، اما در این میان یاغیان دست به تهدید و تجاوز می‌برند و پیش از آنکه در کار خود موفق شوند، مجدالسلطنه شیخ را در جای خود با تیر می‌کشد و به فرمان او دیگران را دستگیر می‌کنند و در میدان بزرگ شهر به دهانهٔ توپ می‌بندند.

در مقام میزبانی، مجدالسلطنه نیک‌مردی آزاده و آراسته بود، و شأنی بالاتر از شأن نظامی و سربازی داشت، درودیوار خانه‌اش گواهی می‌داد که مردی درس خوانده و تربیت شده و دارای ذوق دانشمندان است، در کتابخانه‌اش گذشته از کتابهای فارسی و عربی که دارای جلد و صحافی زیبا بودند، چند کتاب نمونهٔ فرانسه دیده می‌شد و چنین می‌نمود که به راستی به تاریخ دلبستگی دارد.

چون بر وسعت نظر و فارغ بودن وی از قید تعصب پی بردم، از این روی تردید و تأمل از آئین زردشت پرسیدم و از او سئوالی که خود او دربارهٔ تناسب نام زرتشت با نام

اردبیل و کوه سبلان کرد، به زودی دانستم که کتابهای شرقی را که در قفسه‌های کتابخانه خود چیده بود، زیاد مطالعه کرده است.

چگونگی تزئین اطاق از ذوق و سلیقه‌اش حکایت می‌کرد و مجموعه ظرایف و اشیاء عتیق او دیدنی بود هنگامی که خواستم از او جدا شوم وعده داد همینکه آهنگ همدان کردم دو تن نگهبان بفرستد تا سه روز همراه من باشند.

پس از دیدار حاکم برای رعایت آداب و تشریفات می‌بایست به دیدن یکی از خانهای بومی که صاحب چندین آبادی بود برویم، چای و قلیان و شیرینی قسمتی از وسایل پذیرائی ما را تشکیل می‌داد، پس از آن نوبت ملاقات یکی از روحانیون مسلمان بود و این کار به بعد از ظهر موکول شد، زیرا دید و بازدید ایرانیان طولانی است، آخوند پیرمردی بود و دو کلمه فرانسه (بن ژور- یعنی: سلام، روزبخیر) را می‌دانست، و پس از ادای این دو کلمه به رسم ایرانیان سلام و احوال‌پرسی کرد و گفت: چشم من از دیدن حضرت عالی روشن شد، اما در این شخص غمی نهفته بود، زیرا چند هفته بود که آن مرد بینوا تقریباً نایینا شده بود، چشمانش آب مروارید آورده بود و خود را برای عمل جراحی به دست شیاد دوره گرد سپرده بود و سرانجام کور شده بود، هنگامی که به آرامی شرح می‌داد که چگونه هنگام عمل سر خود را ثابت و بی حرکت نگاه داشته است تا آن مرد شیاد در مردمک او سوزن فرو برده، قوت اعصاب و شهامت او را تحسین کردم.

مدت ملاقات با مرد روحانی و دوستان سیدش (سیدها فرزندان پیغمبرند) بسیار طولانی بود، سرانجام زمان جدائی فرارسید، آنگاه پیاده از میان کوچه‌ها به خانه بازگشتم و قصدم از پیاده‌روی آن بود که شهر را بیشتر تماشا کنم.

ارومیه هیچ بنای عمومی مهمی ندارد، اما کلیسائی بس کهن دارد که نام آن با نام داستان مجوسان مذکور در کتاب انجیل مقدس و غیر مستقیم با نام زرتشت مربوط است، این همان کلیسای قدیمی نسطوری مارت مریم (نه‌نه مریم) یا عذرای مقدس است که اکنون پرستشگاه است، بنا بر روایات عامه در سرداب کلیسا دو یا دست‌کم یکی از مجوسانی که برای پرستش عیسی به بیت لحم رفته بودند، مدفونند، پس این کلیسا را

می‌توان رقیب شرقی کلیسای بزرگ کلنی (کلیسای بزرگ و قدیمی دوم در شهر کلن، آلمان) بشمار آورد، علاوه بر اینکه در ساوه و کاشان رقیبانی دارد.

از دیدنیهای ارومیه که به گمان مردم آن سامان یادگار دوران کهن است، نواختن نقاره و کوفتن ذهل در وقت غروب است، این نوبت زدن شامگاهی را در جایی می‌زنند که (نقاره‌خانه) نام دارد و در مجاورت دروازه ارگ واقع است. دروازه‌ای که روزگاری ارگی در آنجا قرار داشته است، کرنائی که در آن می‌دمند نزدیک به دو متر درازا دارد و پس از آنکه نوبت سوم را کوفتند (به اصطلاح ترکی: اوچ طویل) کسی حق ندارد در کوچه و بازار رفت و آمد کند وگرنه بازداشت می‌شود. چنین رسمی در اصفهان و تهران و مشهد و بخارا و دیگر جاها رواج دارد.

بازارهای ارومیه بهیچوجه دیدنی نیست، اما در پاره‌ای از دکانها مقدار نسبتاً فراوانی کالای اروپائی دیده می‌شود و صاحب یکی از بهترین مغازه‌ها مردی ارمنی است. در کوچه‌های شهر آن تراکم و ازدحامی که از نشانه‌های شهرهای پرجمعیت است، به چشم نمی‌خورد، جمعیت شهر را به اختلاف میان پانزده تا چهل هزار تخمین می‌زنند و این اختلاف بیشتر بسته به این است که جمعیت دهات اطراف، شهر را هم به حساب بیاوریم یا نه.

وصف ارومیه ناقص است مگر آنکه شرحی نیز دربارهٔ هیئتهای مبلغین عیسوی و کارهای ایشان در این منطقه خطرناک گفته آید، امریکا و فرانسه و انگلستان و روسیه همه دارای هیئتهای مذهبی هستند و آلمانها و سوئدیا در روستاهای واقع در جلگهٔ ارومیه کارهایی انجام داده‌اند.

امریکائیان پیش از دیگران قدم به آن سامان نهاده‌اند و در سال ۱۸۳۵ (۱۲۵۰ قمری) به موجب دستور هیئت مدیرهٔ امریکائی، هیئتهای مبلغین واقع در کشورهای بیگانه به این کار مبادرت ورزیده‌اند.

هفتاد سال است که اعضای هیئت امریکائی از روی شوق و اخلاص به تعلیم و تبلیغ و دستگیری از بی‌نوایان و پرستاری بیماران پرداخته‌اند، زیرا ایجاد درمانگاه و

دادن داروی رایگان یکی از رشته‌های مهم فعالیت هیئت است. ساختمانها و حیاط خود هیئت هرچند ساده و بی‌پیرایه است، عملاً به دیگران می‌آموزد که چگونه می‌توان محلی را پاکیزه و آراسته ساخت و به صورت خانه‌ای درآورد که در آن بتوان بسر برد. قسمتی از بنای هیئت به چاپخانه‌ای اختصاص یافته است که در آن نوشته‌های تعلیماتی و مذهبی به چاپ می‌رسد. (پناه بر خدا- مؤلف)

مدرسه فیسک تسهیلات مخصوص برای آموزش دختران فراهم آورده است و دختران در این مدرسه تعلیمات خوبی فرامی‌گیرند، کالج ارومیه که سالها قبل به وسیله اعضای هیئت امریکائی تاسیس شده، جائی است که پسران فرصت دارند در آنجا تحصیلات بالاتری را دنبال کنند، کالج در بیرون شهر در محلی که تا آنجا سواره بیست دقیقه راه است در محوطه بسیار پردرختی که شبیه پارک است- (باغ کشاورزی- دانشکده کشاورزی امروزی) قرار دارد این باغ هنگام تاخت و تاز کردها پناهگاه عده کثیری از مسیحیان ارومیه بود- ساختمانهای مختلف کالج در اینجا دیده می‌شود. و آن عبارت است از: تالارهای ساده اما سودمند، کلاسهای ساده و پاکیزه، موزه‌ای کوچک، کتابخانه و اطاقهای کار، بالاخره داروخانه و درمانگاه رایگان که زیر نظر دکتر کا کران اداره می‌شود.^۱

ارومیه و مشروطیت:

از تاریخ مشروطیت ایران تالیف: احمد کسروی

یکی از شهرهای آذربایجان که از سال ۱۲۸۵ شمسی (نخستین سال جنبش آزادی) شور و هیجانی در آن پیدا شد شهر ارومیه بود که به پیروی از تبریز، مجاهدان جانباز پدید آمدند و روزنامه منتشر گردید. میرزا حبیب‌الله آقازاده به کمک غنی‌زاده و اشرف‌زاده

۱- اقتباس از سفرنامه جکسن- ایران در گذشته و حال، نوشته ابراهام و ویلیامز جکسن- ترجمه منوچهر امیری- فریدون بدره‌ای- از انتشارات خوارزمی- ۱۳۶۹.

روزنامه هفتگی فریاد را در ارومیه منتشر نمودند. این روزنامه که در حدود شش ماه انتشار یافت، در ترویج عقاید آزادیخواهی وسیله مؤثر و مفیدی بود. آقازاده در سال ۱۳۲۹ قمری روزنامه فروردین را در ارومیه منتشر ساخت.

کسانی از روحانیون بنام به هواداری از مشروطه و یا مخالف با آن برخاستند و در منابر به ستایش و یا نکوهش آن کوشیدند، چنانکه از آنان نام آقای عسکرابادی و حاجی میرزا ابوالقاسم را شنیده‌ایم که اولی هوادار مشروطه و دومی بدخواه آن بود.

ارومیه سومین شهر آذربایجان بود که کانون جنبش بشمار می‌رفت، لیکن چون در آن هنگام جریان، کشاکش مرزی میان ایران و عثمانی پیش آمد، دولت عثمانی سپاه به مرزهای ایران آورد و عشایر مرزنشین را به تاخت و تاز و تاراج آبادیها شورانید.

ارومیه به علت نزدیک بودن به مرز صدمات بسیار دید، از تهران کمیسیونی برای گفتگو با نمایندگان عثمانی فرستادند و نمایندگان در ارومیه گرد آمده و محمدعلی میرزا فرمانروائی این شهر را به حاجی محتشم السلطنه رئیس کمیسیون وا گذاشت. چون مجلس شورای ملی در تهران بسته شد، محتشم السلطنه نیز انجمن شهر را بست و دستگاه مشروطه را برچید، با اینهمه آزادی خواهان از کار باز نایستادند.

هنگامی که اهالی خوی با اکراد می‌جنگیدند، مشهدی باقرخان و مشهدی اسمعیل و آقامیرزا محمود که سردهسته مجاهدان ارومیه بودند با دسته‌ای از مجاهدین به یاری امیرحشمت و عمو اوغلی رفتند و تا مدتی در آنجا بودند. بعداً چون امیرحشمت از خوی آهنگ ارومیه نمود و آنجا را بگشاد و حاجی محتشم السلطنه را به سلماس برد، دوباره آزادی در ارومیه برپا گردید و آزادی خواهان بکار افتادند در این موقع فرمانروا در ارومیه اجلال‌الملک بود، او جزء مشروطه خواهان به شمار می‌رفت، ولی همیشه دوراندیشی می‌نمود و با دشمنان و مخالفان مشروطه مدارا می‌کرد، در این موقع خواست با روسها و صمدخان نیز کنار بیاید.

روزهای اول راهها بسته و ارتباط قطع بود و خبر صحیحی از تبریز نمی‌رسید، ولی آزادی خواهان از اوضاع تبریز نگران بودند. کم‌کم اطلاع حاصل شد که اوضاع تبریز

وخیم است و مجاهدان که از تبریز گریخته و به سلماس رسیده بودند، می‌خواستند با امیرحشمت به ارومیه بیایند. امیرحشمت تلفنی از سلماس با اجلال‌الملک صحبت نمود و معلوم شد که در ارومیه نیز کارهایی در شرف اجراست.

روز ۱۷ دیماه بود که بگیر و ببند آغاز گردید، نخست اجلال‌الملک و بعداً روسها کسانی را بازداشت نمودند، اجلال‌الملک قبلاً پیامی به آزادیخواهان فرستاده و متذکر شده بود که روسها از من می‌خواهند شما را دستگیر کنم و من ناگزیرم این عمل را انجام دهم، اگر می‌توانید تا دیر نشده خودتان را نجات بدهید.

اشخاصی که این پیام را شنیدند، خود را نجات داده و بعضی از آنها به شباندرخانه عثمانی پناه بردند کنسول عثمانی در این مورد به آزادیخواهان کمک بسیاری نمود و آنها را مورد حمایت خود قرار داد.

این بود که کسانی از آزادیخواهان من جمله مشهدی باقر سرده‌مجاهدان و تنی چند از بازرگانان که به آزادیخواهی مشهور بودند هر یکی از راهی خود را به شباندرخانه رسانیدند و نجات یافتند، از آن طرف ماموران اجلال‌الملک مشهدی اسماعیل یکی دیگر از سران مجاهدین و حاجی آقا کیشی بیگ مؤیدالتجار و بعضی دیگر را گرفتند و سپس خود روسها آقای ابوطالب عزیزاده و حاجی سیدحسین ملکالتجار و حاجی عباسقلی وکیلالتجار و برخی دیگر از شناخته‌شدگان را از خانه‌هایشان گرفتند و به اردوگاه خود بردند و زندانی کردند و هر یکی را به نحوی شکنجه می‌دادند، ولی داستان مشهدی اسماعیل از همه دل‌سوزتر بود.

او را مدت ده روز در حکومت نگهداشتند، سپس او را به کنسولخانه فرستادند، ده روز نیز در آنجا بود روسها می‌خواستند او را زنده نگذارند، زیرا بدترین دشمن آنها به شمار می‌رفت، به دستور خود آنان صمدخان وی را از اجلال‌الملک خواست و او را از کنسولگری خارج و به یک دسته سواران قراجه‌داغی سپرد که او را به تبریز ببرند. مشهدی اسماعیل می‌دانست که چون به تبریز برسد کشته خواهد شد، این بود شبانه قصد خودکشی کرد و چون دسترسی به ابزاری نداشت، با یک کارد از کار افتاده و کند رگهای

گردنش را برید و چون با آن نتوانست به یکبار خود را آسوده گرداند، سواران که محافظش بودند از چگونگی آگاه شدند و جلوگیری نمودند.

جریان به اجلال‌الملک اطلاع داده شد، چون او را با حالی که داشت نتوانستند به تبریز برسانند، در میدان توپخانه (زندان شهربانی قدیم) ریسمانی از درخت توت آویختند و مرد دلیر را با گلوی نیم بریده روز نهم بهمن ماه به میدان آورده ریسمان به گردنش انداخته بی‌جان ساختند.

اجلال‌الملک تا چندی فرمانروائی ارومیه را داشت تا با صمدخان رشته الفت را برید و از کارکناره گیری نمود و روانه تهران گردید و والی نامی از مردم خود ارومیه به جای او نشست که او را نیز با آزادی خواهان داستانی هست.

ارومیه و انتخابات:

شهر ارومیه تا دوره چهارم در مجلس شورای ملی نماینده‌ای نداشت، برای روشن شدن مطلب، مقاله‌ای را که در آن موقع در روزنامه ندای وطن به چاپ رسیده ذیلاً درج می‌نمائیم.

۲۳ محرم ۱۳۲۵ قمری - روزنامه ندای وطن:

در مسئله انتخاب کردن یک نفر وکیل جهت مجلس شورای ملی تهران. آنچه کتباً و تلگرافاً از تبریز انجمن ایالتی هرچه خواستند که یک نفر از ارومیه هم منتخب نموده روانه نمایند. به واسطه اغراض شخصی این مسئله صورت نگرفت، تا اینکه وکلای محترم آذربایجان عزم حرکت به سوی تهران نمودند، بعد در ذی‌الحجه به سعی و اهتمام اعضای انجمن محلی و اطلاع وکلای اصناف و تجار و اعیان و علماء که دعوت عمومی به انجمن مجلی شده بود، اول دوازده نفر از موثقین که درخور این وظیفه مهم معین نموده بودند بعد موضوع را لغو نموده، رای‌ها را آزاد قرار دادند، انجمن محلی هزار شماره ورقه انتخاب چاپی داشته، موافق نظامنامه هر طبقه ورقه‌های انتخابی را گرفته تا آنکه جمعه آخر ذی‌الحجه در انجمن از جمیع طبقات جمع حاضر بودند، مهر

صندوق را برداشته، چند نفر نظار حضوراً آراء را استخراج به اکثریت آراء ۲۹۹ رای که به اسم جناب مستطاب آقامیرزا محمود آقا سلماسی مقیم ارومیه می‌شمارد، به حکم نظامنامه از طرف ارومیه وکیل است که در کرسی ایالت باشد.

در چهاردهم محرم تجدیداً در این خصوص در انجمن محلی جمع شده اعتبارنامه جناب معظم الیه را نوشته کسان بسیار امضاء نمودند که به زودی روانه نمایند. در آن روز به نحوی که معلوم شد از مغرضین که اصلاً و قلباً رضامندی به مساوات و حریت ندارند، بنای فساد و مفسده می‌گذارند، گویا از امثال خودشان جمع کرده، یکدل و یکجهت شده می‌گویند که نباید جناب مستطاب آقامیرزا محمود وکیل ارومیه شود و حال آنکه خود جناب آقا میرزا محمود را اول از جمله دوازده نفر معین نموده بودند، بعد از آزاد شدن رای‌ها هم ۲۹۹ رای در مقابل ۱۴۸ رای که دوبرابر بیشتر است، به اسم جناب ایشان از معروفان نوشته‌اند با وجود این مغرضین خیال فساد دارند، هرگاه از فتنه و فساد دست برنداشتند، اسماً و رسماً یکان، یکان عرض خواهد شد.

اسامی نمایندگان ارومیه:

- ۱- ارومیه از دوره اول تا دوره چهارم نماینده‌ای در مجلس نداشته است.
- ۲- جناب آقا میرزا رضاخان افشار از دوره چهارم تا هفتم
- ۳- جناب آقای حسین خان افشار از دوره هفتم تا سیزدهم
- ۴- جناب آقای صادقی افشار از دوره سیزدهم تا شانزدهم
- ۵- جناب آقای فریدون افشار دوره هفدهم
- ۶- جناب آقای علی دهقان دوره هیجدهم
- ۷- جناب آقای صاحب قلم دوره نوزده و بیستم

تعرض قشون روس در آذربایجان:

از کتاب- ایرانی که من شناخته‌ام- تالیف: نیکیتین، کنسول روس در ارومیه

برای روشن شدن وقایع آذربایجان باید به کلیات اوضاع سیاسی و نظامی اشاره کنیم. دولت روسیه تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاک ایران توسعه دهد و از نفوذ عثمانی در طی زمستان ۱۵-۱۹۱۴ میلادی جلوگیری نماید زیرا عثمانیها موفق شده بودند که به طرف ارومیه و تبریز پیشروی کرده و این نواحی را متصرف شوند، لشگر خلیل بیگ در امتداد محور ارومیه مشغول عملیات نظامی بود و چند واحد منظم عثمانی در امتداد محور مراغه و تبریز عملیاتی انجام می دادند، اما قسمت عمده قشون ترک از افراد غیر منظم اکراد تشکیل یافته بود.

قبایل کرد مسکون در خاک عثمانی و ایران با آنها یکی شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند، شرکت اکراد ایرانی با ترکها از نقطه نظر سیاسی بر وخامت اوضاع افزوده بود، دولت ایران بی طرفی خود را بطور ثنوری اعلان کرد، اما حفظ این بیطرفی برای او غیر ممکن بود و همین باعث شد که ایران صحنه جنگ و عملیات نظامی روس و عثمانی شده و مصائب حاصله از آن را تحمل نماید، اوضاع ایران صورت مبهمی به خود گرفته بود، نمایندگان کنسولی و نیروی نظامی طریقه عملشان با مامورین ایرانی موافقت و مطابقت نداشت.

سیاست روسیه باطناً با اوضاع قفقاز بستگی داشت، ما می بایستی به نگهداری سرحدات قفقازی خودمان پردازیم، روی این منظور از سرحد تجاوز کرده در خاک ایران به فعالیت نظامی پرداختیم. جنگهای صوفیان، خان تختی، ارومیه که قشون ما با قوای ترک در زمستان سال ۱۵-۱۹۱۴ میلادی کرد در آذربایجان به نفع قشون روس تمام شد و ترکها تبریز و ارومیه را موقتاً تخلیه نمودند.

تا چندی عثمانیها در مراغه و روسها در تبریز بودند، در این میان قوای عثمانی در ساری قمیش بر روسها غلبه کردند و به قوای مقیم مراغه دستور رسید، آنها نیز پیشروی نمایند، روسها تبریز را گذاشته در مرنند اردو زدند، عثمانیها نیز تبریز را گرفتند و در صوفیان در مقابل روسها اردوگاه درست کردند، ولی چون بعداً روسها در قفقاز شکست خود را تامین نموده و بر عثمانیها غلبه کرده بودند به ژنرال چورنوزیوف فرمان دادند که

در آذربایجان نیز مناطق از دست رفته را پس بگیرد، این بود که در دیماه مبادرت به جنگ نمودند و عثمانیها را از صوفیان راندند، عثمانیها از راهی که آمده بودند بازگشتند. من (نیکی تین) توانستم به جلفا برسم، پس از مختصر توقفی در جلفا درشکه‌ای پیدا کرده به طرف تبریز رفتم در بین راه به نیروی بزرگ (شارپائیه) که بدون شتاب به طرف تبریز می‌رفت برخوردیم، این لشکر که در جبهه آلمان دارای افتخاراتی شده مرکب بود از رژیمان‌های سوارنظام نیزه‌دار گوروداسکی و سورسکی که در تاریخ نظامی روس مشهور هستند، علاوه بر این یک بریگارد قزاق هم با توپخانه مکمل راه می‌پیمودند.

این نیروی مهم که برای صحنه جنگ ایران مافوق لزوم بود، بایستی دریاچه ارومیه را دور زده و این نواحی را از وجود عثمانیها پاک سازد و موقعیت ما را در آنجا مستحکم سازد.

پس از مختصر توقف در مرنده که تاریخ افسانه قبر مادر نوح را در آنجا نشان می‌دهد، راه تبریز را پیش گرفته تا به تبریز رسیدیم، این نکته را هم باید ذکر نمود که فعالیت نظامی ما بر ضد عثمانی به قدرت دولت ایران لطمه‌ای نمی‌زد (؟؟؟ - مؤلف) و سیاست خوبی که ما در ابتدا بکار بردیم این بود که با ورود ولیعهد به تبریز رضایت دادیم.

ضمن ملاقاتهای رسمی با کنسولهای فرانسه، انگلیس و امریکا وقتی درخواست کردم که برای تقدیم احترام به حضور ولیعهد بروم، در روز و ساعتی که تعیین گردید به اتفاق کفیل کنسولگری روس به قرارگاه حکومتی رفتیم، از حیاط بزرگ (ارک قدیمی مغول) پردرختی عبور کردیم، ناگاه در فاصله کمی جوانی را دیدم که سرگرم تیراندازی به طرف گنجشکان است، فهمیدم این جوان شاهزاده ولیعهد است، چون نزدیک شدم مراسم احترام را به جای آوردم، ولیعهد ما را به سالن پذیرائی برد و مدت یکربع ساعت با ما صحبت کرد.

ولیعهد موسوم به حسن میرزا بود که با وجود صغر سن در این موقع حساس در

راس حکومت ایالت بزرگ آذربایجان که در آنجا نیروهای روس و عثمانی با هم تصادم حاصل کرده بودند، قرار داشت.

چند هفته در تبریز اقامت داشتیم، بعد دستور رسید که به ارومیه منتقل شوم، بنابراین با درشکه و لوازم مختصری به طرف ارومیه رهسپار شدم، قبلاً دستور داشتم که قبل از رسیدن به ارومیه به میانجوق سلماس رفته با ژنرال چورنوزیوف که فرمانده این قسمت جبهه ما بود تماس بگیرم، پس از ملاقات، ژنرال به من اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه از وجود دشمن پاک شده و مهاجرین مسیحی می‌توانند به خانه‌های خود بازگردند.

پس از مذاکرات با ژنرال به راه خود ادامه دادیم، در طول راه به مهاجرینی که به ارومیه برمی‌گشتند برمی‌خوردیم، روز سوم مسافرت، بعد از ظهر ارومیه را در میان باغاتی که آن را احاطه کرده بودند، دیدیم، اعیان و اشراف و میسیونرهای فرانسوی و امریکائی استقبال شایانی کردند، پس از پذیرائی از آنجا حرکت و در منزل تاجرباشی روسی وارد شدم، در صدد بودم که محل مناسبی پیدا کرده، کنسولخانه را دائر کنم زیرا که کنسولخانه قدیمی را ترکها و کردها آتش زده و با خاک یکسان کرده بودند.

برخلاف انتظار نیروی (شارپانتیه) سوارنظام به فاصله کمی مامور شد که به طرف خاک عثمانی برود و ساخلوی ارومیه منحصر شد به یک گردان توپچی قفقازی و چند دسته صدنفری قزاق، در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۹۱۵ میلادی عثمانیها در جبهه اصلی یعنی در ملازگرد فشار زیادی بر قوای روس وارد آوردند و روسها تلفات سنگینی را تحمل کردند، گردان قفقازی نیز به قسمت تهدیدشده منتقل گردید، نزدیک بود ارومیه برای مرتبه دوم تخلیه شود.

اما من تصمیم گرفتم که از پست خود کناره گیری نکنم، محض احتیاط خانم خود را به خوی فرستادم و خود رفتم روی تپه‌ای که در حوالی شهر واقع و موسوم بود به کوه جهودان با دویست نفر قزاق و دو قبضه توپ که باقی مانده بود، موضع گرفتم، پس از چندی یک گردان پیاده به ما ملحق گردید، تقریباً مدت یک ماه روی تپه ماندیم، در

مدت اقامت روی تپه ارتباط خود را با حاکم شهر قطع نکردم، گاهی نامه‌ای به او می‌نوشتم و گاهی هم با یک نفر گزیده برای ملاقات او داخل کوچه‌های تنگ ارومیه می‌شدم و حاکم را با جمله‌های دوستانه تهدید می‌کردم و می‌گفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه به طرف منزل شما متوجه است، اگر مختصر بی‌نظمی روی دهد، دست به اقدامات مسلحانه خواهیم زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید.

اکراد با پشتیبانی عدهٔ خیلی از نظامیان ترک به خیال افتادند که به سنگرهای ما حمله کنند، ولی ما موفق شدیم آنها را به عقب برانیم، در طی این مدت وضع جبهه اصلی جنگ به نفع ما مستحکم گردید.

در پائیز ۱۹۱۵ میلادی لازم شد که مسافرتی به ساوجبلاغ کرده به تحقیقات محلی پردازم زیرا به قراری که شنیده بودم دوباره در آنجا اجتماع عثمانیها و کردها شروع شده بود.

عملیاتی که در آنجا کردیم بی‌نتیجه نبود، در آنجا مقصود باطنی خود را پنهان کردم و گفتم که برای تحقیق قتل کنسول روس کلنل یاس که در دسامبر ۱۹۱۴ میلادی واقع شده به این نواحی آمده‌ام، به طوری که معلوم شد (سرهنگ یاس) به طرز فجیعی کشته شده بود.

جریان از این قرار بود که کلنل یاس در اواخر سال ۱۹۱۴ میلادی از ساوجبلاغ به میاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیک مشاهده کرده و در اوضاع آنجا دخالت کند، حاکم قدیمی تبریز دست به اقداماتی زد و عملیاتش در حوالی میان دوآب در جنگ با اکراد به شکست خاتمه یافت در همین موقع بود که کلنل یاس هم به قتل رسید.

مردی که کنسول را به خاک هلاکت انداخت به این اکتفا نکرده سرکنسول مقتول را بریده به ساوجبلاغ آورد و در مقابل یکی از معاریف کرد موسوم به قاضی فتاح در معرض تماشا گذارد و همه از این جنایت اظهار خوش وقتی می‌کردند، خلاصه پس از تماشا سر بریده را به دست بچه‌های کرد دادند، معلوم نشد که در کجا مفقود گردید،

جسد او را در میاندوآب در نزدیکی رودخانه دفن کردند، به طوریکه شنیده شد طغیان آب بهاری قبر را با خود برده است.

چندی بعد ژنرال (ریبال چنگوی مغولی) به تلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زده و با خاک یکسان نمود. برای مذاکره رؤسای کرد اقلاً یک ماه وقت لازم بود زیرا منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت، بایستی قاصدها فرستاده و مراسلاتی رد و بدل کرد تا بتوان به ملاقات یکی از آنها موفق گردید.

باری من در مراجعت در هیچ جا توقف نکرده با شتاب به ارومیه آمدم و قبل از ورود لشکر باراتوف در آنجا بودم، اوضاع شهر به صورت بسیار بدی درآمده بود، توضیح اینکه قبایل نسطوری پس از مقاومت سختی در مقابل حملات عثمانیها در بالای رودخانه زاب بزرگ به واسطه فقدان ذخیره مجبور شدند که به طرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کنند، در پائیز ۱۹۱۵ میلادی مانند سیل به نواحی خوی، سلماس و ارومیه آمدند، ما نمی توانستیم از آنها نگهداری کنیم، اشکالاتی که برای آنها در تابستان پیش آمد، مقارن با عقب نشینی قشون روس بود.

شکست نسطوریها و عقب نشینی آنها با تمام اغنام و احشام برای ما سرباری شده بود و به کلی اوضاع را مختل ساخت، پناه دادن چهل هزار نفر نسطوری شکست خورده آن هم در ناحیه ای که به واسطه جنگ های قبلی به کلی غارت شده بود، کار بسیار مشکلی بود، استقرار این کوهستانی های وحشی که هنوز آثار وحشت و اضطراب جنگ در سیمای آنها پدیدار بود در مجاورت مسلمانان آرام و زراعت پیشه ابداً امکان پذیر نبود.

بهرحال من حاضر شدم که ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر آنها را در نواحی ارومیه بپذیرم زیرا تمام دهکده های عیسوی نشین ویران شده و باقی مانده ها به زحمت در آنجا زندگی می کردند، اگر می خواستم این وحشیان کوه نشین را در قراء مسلمان نشین جا دهم، فوق العاده خطرناک بود.

در همین ایام بود که خطر بلشویسم روسیه را تهدید می کرد، اوضاع ما روزبروز

وخیم تر می شد، من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم، یک روز صبح کمیسر مخصوص از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد و گفت که من از طرف کمیته لشکر وکالت دارم که در عمل و رفتار شما نظارت کنم، ظاهراً معلوم می شد که تاثیر و نفوذ بالشویست در صفوف لشگریان چندان قابل ملاحظه نیست، اما انتظامات و انضباط سربازان ما با سرعت تحیرآمیزی رو به زوال می رفت.

در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سرباز روسی که خوب می خوردند و استراحت می کردند، کار آنها منحصر به این بود که در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهر را غارت کنند و بعد اموال غارتی و لباسهای نظامی و ذخایر جنگی حتی تفنگ و فشنگ خود را بفروشند، عثمانیها ناظر جریان پیش آمدها بودند. در موقع سرکشی به جبهه یکی از افسران روس بیانیه ای به من داد که عثمانیها در این بیانیه سربازان ما را ترغیب به صلح کرده و اطمینان داده بودند که فرمانده قوای روسی خود را به انگلیسها فروخته است و چنین و چنان کرده، موقعی که در ارومیه در مذاکرات سربازان حضور پیدا کردم و خطابه های سخن رانان، قزاق و افسران روسی را شنیدم، احساس بلکه یقین حاصل کردم که برد با بلشویسم است.

تشکیلات نظامی مسیحیان:

بی نظمی و شورش قشون روس و متارکه عملیات جبهه مسیحیان را به وحشت انداخت، ناچار هیئتی در ماه اکتبر ۱۹۱۷ میلادی به تفلیس رفت و از زمامداران روسیه درخواست حمایت نمود، پس از مراجعت این هیئت بلافاصله فرمانده قوای قفقاز تلگرافی به من اطلاع داد که تصمیم گرفته شده است که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته وابسته نظامی متفقین هم مانند کلنل شاردینی- کاپیتان مارچ- ماژور استکس، کلنل پیک هم با این تصمیم موافقت دارند) این تشکیلات جدید علاوه بر تامین مسیحیان، عملیات جبهه عثمانیها را نیز تعقیب خواهد کرد.

از طرف متفقین هم وعده مساعدتهای فنی و مالی به ما داده شد، بلافاصله سه نفر

افسر فرانسوی شروع به تشکیلات نمودند، مسترماک مواری رئیس کمیسیون عالی انگلیس در همدان اقامت داشت، ژنرال کارپوکه در ارومیه بود تلگرافی به این مضمون مخابره کرد، به محض اینکه تشکیلات شروع و ارزش نظامی آن تعیین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد.

کاپیتان گراسی انگلیسی به ارومیه وارد شد برای اینکه با ملت آشوری تماس بگیرد، متینگ بزرگی در آنجا تشکیل داد، رهبران آشور بیانات و نقشه عملیات او را تصویب کردند، قرار شد (۲۵۰) نفر افسر روسی به ارومیه فرستاده شود تا نیروی آشور را تشکیل دهند، این نیرو باید حافظ خط بحر اسود تا بغداد باشد. پول و لوازم جنگی هم به قدر احتیاج برای آنها فرستاده می شود، به اعتماد این وعده ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته و به جنگ ادامه دهد، در این متینگ بینامین مارشیمون و دکتر شیت آمریکائی و دکتر (گوژول) فرانسوی و من (کنسول روس) نقشه عملیات کاپیتان گراسی را با خلوص نیت تصدیق کردیم.

تشکیلات قشون مسیحیان به اشکالات زیادی برخورد، اولاً کادر نظامی کافی نبود، زیرا کلنل گوزمین، (روسی) علاوه بر سه افسر فرانسوی سی نفر افسر روسی با درجات مختلف در تحت امر داشت، این عده برای تشکیلات قشون مسیحی به منزله قطره آبی بود، امکان نداشت که نسطوریهای خشن کوهستانی را که با هیچ گونه نظمی آشنائی نداشتند در حوزه تشکیلات وارد و آنها را اداره نمود، اما ارمنیها که از حیث عده قلیل بودند، نسبتاً افسران لایقی داشتند، ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضروری بود که می بایستی در این موقع پس از مذاکرات طولانی از واحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت، رئیس کمیته بالشویک سربازان روسی حاضر شد برای مساعدت و حمایت ارمنی ها مقداری اسلحه و ذخایر جنگی تحویل دهد.

تشکیل چنین واحدهای نظامی از نظر زمامداران ایرانی قانونی نبود بلکه بر عکس به منزله تهدیدی نسبت به مسلمانان به نظر می آمد، در اواخر ژانویه ۱۹۱۸ میلادی یک جمعیت انقلابی ملی در تبریز به نام دموکرات (تحیب بین المللی) در

تحت رهبری و مجاهدت (نوبری) ایجاد شد و به زودی بر اوضاع مسلط گردید عده‌ای از آنها به خط نظامی شرفخانه دست‌اندازی کرده و هرچه ذخایر جنگی روسی بود تصاحب نمودند حتی به کشتیهای کوچک بحریه نیز دست یافتند و در بندر شرفخانه جبهه‌ای تشکیل دادند، این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند یک پادگان محصور و محبوس باشیم، در نهم فوریه در میان مسلمانان و مسیحیان جنگی شدید در کوچه‌های ارومیه در گرفت، که پس از سه شبانه‌روز به نفع مسیحیان خاتمه یافت، دنباله این جنگ بسیار تأثرآور بود، زیرا که وحشیت قومی مانند نسطوری، هنگامی که غالب می‌گردد، حد و حدودی ندارد.

در اینجا نوشته کنسول روس را به پایان می‌بریم و به ذکر حوادث و وقایع بعدی می‌پردازیم و خواهیم دید که در اثر دخالت اجنبیان و بیگانگان چه اتفاقات ناگواری در این سرزمین به وقوع پیوست.

ایران در جنگ جهانی اول

اسناد وزارت داخله به کوشش کاوه بیات

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران

نامه وزارت داخله به والی آذربایجان پنجم ذیحجه ۱۳۳۲ قمری

وزارت داخله نمره کتابت ثبت ۴۴۷۹ طهران ۵ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری

جناب مستطاب اجل اکرم آقای رشیدالملک سردار نایب‌الایاله آذربایجان دام اقباله، موافق اطلاعات و اظهارات سفارت کبرای عثمانی اوضاع ارومی خیلی رو به بدی گذاشته و انواع مظالم و تعدیات در آنجا واقع می‌شود، مخصوصاً به عثمانیها بعضی تضيیقات و تعرضات می‌کنند، محمد آقا برادر حمزه بیگ را که از حکاری آمده است، حکومت حبس کرده است و می‌خواهد او و همراهانش را دار بزنند، نسطوری‌ها، قریه‌ای را که می‌گویند متعلق به مسیونویمان تابع آلمان بوده غارت کرده‌اند. حبس و توقیف در داخل و خارج شهر دوام دارد و چندین قریه تا حال غارت و احتراق شده

است، راهها مسدود گردیده، در داخل شهیندر خانه، عیال و اولاد شهیندر با هیجده نفر خانواده و ده نفر محافظ محصور و مناسبات شهیندر با تلگرافخانه منقطع گردیده است، در جلو شهیندرخانه داری برپا کرده و پنج نفر از اتباع عثمانی را به دار زده و عده کثیری را توقیف نموده‌اند و شهیندر و کسانش در مخاطره‌اند، این خبرها اگر حقیقت داشته باشد خیلی مایه حیرت و تاسف است که از طرف حکومت چرا اینقدر مسامحه و بی‌اعتنائی در جلوگیری می‌شود و اعتمادالدوله چرا ساکت نشسته و طوری رفتار می‌کند که این اتفاقات صورت وقوع یافته و سلب اطمینان مردم از او بشود، کراراً گفته شده است که مامورین دولت باید در این قبیل مواقع به وظیفه اصلی خود که حفظ نظم و امنیت است مراقبت داشته و هیچ قسم تمایل و طرفیتی به هیچ سمت نشان ندهند، ولی اعتمادالدوله هیچ ملتفت وظایف خود نشده و از این اقدامات و تحریکات جلوگیری نکرده است، جنابعالی باید این مسایل را به مشارالیه حالی و خاطر نشان نماید که تکلیف ماموریت خود را در نظر گرفته نهایت اهتمام را در حفظ انتظامات و صیانت جان و مال عموم مردم اعم از رعایای داخله و اتباع خارجه به عمل آورده و نگذارد این تعرضات و تعدیات به عثمانی یا غیرعثمانی بشود، محمدآقا و همراهان او را که در توقیفند فوراً به مامورین عثمانی تسلیم نماید و اسباب محافظه و تامین شهیندرخانه و اجزای شهیندری و اتباع و مامورین عثمانی را فراهم سازند، اعتمادالدوله نمی‌تواند خود را از مسئولیت این اوضاع خارج و بری‌الذمه کند، زیرا امروز جلوگیری از این اتفاقات برعهده اوست و اگر پس از این غفلت و مسامحه نماید، ماخوذ و معاقب خواهد بود.

(ک- ۴۰۸۶)

وزارت خارجه به وزارت داخله ۸ ذیحجه ۱۳۳۳ قمری

وزارت امور خارجه، اداره تحریرات عثمانی، سواد راپرت کارگذاری ارومیه مورخه هشتم ذیحجه ۱۳۳۳-نمره ۷۳۵

جلوهای مسیحی مذهب موانه (موانا) و سایر دهات ترگور که در هجوم اکراد به آنجا فرار به شهر نمودند و در میان آنها توزیع اسلحه نموده بودند اسباب زحمت عمده

در این ولایات شده‌اند، دو روز قبل جمعی از آنها به قراء آغبلاغ و حصار که نصف متعلق به سید طه و نصف مال اولاد مرحوم حاج رحیم‌خان است، هجوم برده اغنام و دواب آنجا را تصاحب کرده، نایب‌الحکومه باراندوز چای مطلع و آنها را تعاقب نموده در میانه زد و خورد شده نتوانسته‌اند اموال غارتی را استرداد نمایند ولی سه نفر از جیلوها را گرفته به شهر فرستاده‌اند که در حکومت جلیله محبوس هستند، اطلاعاً جسارت یافت (چاکر معتمدالوزراء) (ک- ۲۰۳۴/۴)

گزارش اداره پست ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ قمری
وزارت پست و تلگراف، سواد راپرت از اداره پست به تاریخ ۱۴ حمل (۲۲ جمادی‌الثانی) ۱۳۳۶ قمری نمره ۶۴۹۷
خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که موافق راپرت رئیس ایالتی پست تبریز، پست ۱۷ دلو در حمل.

محمود آقای غلام به تذکره نمره (۱۲۹۸/۱۹) از تبریز به ارومیه یک دفعه در نزدیکی شرفخانه جنب قریه هفت چشمه دچار چند نفر از اشرار آشوری شده هفت طغرا نوشتجات سفارشیه که در کیف پستی بوده می‌برند و مجدداً بین سلماس و ارومیه در نزدیکی قریه چندیرآغاجی بیست نفر از اشرار مسیحی به پست حمله کرده دو نفر از مسافرن پستی را به قتل رسانیده و چهار راس از اسبان مقاطعه‌چی را به انضمام اشیاء متعلق به غلام به موجب صورت ذیل سرقت کرده‌اند.

اشیاء غلام: اسب و اشیاء مقاطعه‌چی که اشرار ارامنه سرقت کرده‌اند.

پول سفید ۱۲۰ قران چهار راس اسب هریک ۵۰ تومان ۲۰۰۰ قران

کمر بند نقره ۲۰ قران ساعت سورچی ۴۰ قران یاپونچی و لحاف ۱۰۰ قران

پول نقد سورچی ۵۰ قران

جمع ۲۴۰ قران جمع کل ۲۰۹۰ قران

و راه مزبور به واسطه کثرت اشرار آشوری به کلی از امنیت افتاده مستدعی است اقدامات لازمه را در مجازات مرتکبین قتل و سرقت به عمل آورده و مسروقات را مسترد

فرمایند.

(ک- ۴۰۸۶/۳) رئیس کل پست

وزارت داخله به ایالت آذربایجان ۲۹ جمادی الاخر ۱۳۳۶ قمری
وزارت داخله، نمره کتابت ثبت ۱۳۰۸/۴۵۳ هـ ق طهران به تبریز ۲۹ جمادی الاخر ۲۱
حمل ۱۳۳۶ قمری

ایالت جلیله آذربایجان، موافق راپرت پست دولتی تبریز به ارومیه و سلماس با اشرار
آشوری مصادف و به سرقت رفته است، اگرچه با اوضاع فعلی تهیه وسایل امنیت پست
و استرداد مسروقات معسور و موقوف به اهتمام ایالت است که بعد از قلع و قمع اشرار
موجبات امنیت پست را فراهم و مسروقات را استرداد نمایند. (ک- ۴۰۸۵/۵)

ایالت آذربایجان به وزارت داخله ۱۹ رجب ۱۳۳۶ قمری
اداره تلگرافی دولت علیه ایران نمره کتابت ۲۶۱ از تبریز به طهران، نمره تلگراف ۷۹
تاریخ اصل ۱۱ ثور (۱۹ رجب) تاریخ وصول ۱۲ ثور ۱۳۳۶ قمری

وزارت جلیله داخله، یازده نفر از علماء معروف ارومی که در مقدمه آشوری‌ها مقتول و
تمامی دارائی آنها به غارت رفته اسامی ایشان ذیلاً عرض و در این موقع محض استظهار
بازماندگان و امیدواری کلیه اهالی آن سامان مقتضی است از طرف دولت اعانه و
مرحمت شایانی در حق وراث آنها مبذول دارید.

آقامیرهاشم ثقه الاسلام علاوه بر قتل، خانه‌اش را غارت نموده‌اند، آخوند
ملاعلی قلی با دو نفر پسرش میرزا محمود و میرزا عبدالله مقتول خانه‌شان به غارت رفته و
حیدرالعلماء و آخوند ملاعبدالکریم پیشنماز، آقا میرزا ابراهیم مشهور به مجتهد،
آقامیرزا صادق، آقا میرحسین روضه‌خوان، آخوند ملاعلی روضه‌خوان، آقا میرجلال
مدرس، ملاسیف الله روضه‌خوان و همچنین جناب آقای نظام‌العلماء که سید محترم و از
علمای معروف ارومی هستند، به علاوه قتل ثقه الاسلام خانه برادرشان را هم غارت و
برای ایشان چیزی باقی نگذاشته‌اند، توجهات اولیای دولت در جبران خسارات ایشان

انتظار می‌رود، ۱۹ شهر رجب نمره ۸۸۰ محتشم السلطنه (ک- ۱۵/۴۰۸۶ و ۱۶)
 نامهٔ سفارت آمریکا ۲۴ شعبان ۱۳۳۶ قمری
 وزارت امور خارجه؛ ادارهٔ دول غیرمجاوره، سواد مراسلهٔ سفارت آمریکا به وزارت
 خارجه

مورخه ۴ ژون ۱۹۱۸ میلادی

سفارت اتازونی با نهایت احترام خاطر اولیای آن وزارت جلیله را مستحضر می‌دارد که
 قریب پنجاه نفر تبعهٔ آمریکا فعلاً در ارومیه متوقف و نظر به احتمال اشغال آن شهر از
 طرف قوای عثمانی استدعا دارند که وزارت امور خارجه در صورت وقوع این مسئله
 اقدامات مقتضیه را در تامین حیات و اموال آنها بنمایند، لازم به اظهار نیست که اتباع
 مزبور آمریکا ابداً داخل این کشمکش‌ها نبوده و استحقاق دارد حق حمایتی که در قانون
 بین‌المللی برای اتباع صلحجو مقرر است دربارهٔ آنان نیز منظور گردد، سفارت آمریکا از
 آن وزارت جلیله مستدعی است اقدامات لازمه به عمل آورده این نکته را به دولت
 عثمانی جدا تاکید و سفارش فرمایند که حیات و اموال تمام عیسویان باید رعایت شود،
 سواد مطابق است. (ک- ۳/۴۰۶۹)

وزارت خارجه به وزارت داخله ۲ رمضان ۱۳۳۶ قمری
 وزارت امور خارجه ادارهٔ تحریرات عثمانی، مورخه دوم شهر رمضان المبارک ۱۳۳۶
 قمری

نمره ۱۵۰۳/۹۲۲ ضمیمه ۱

وزارت جلیله داخله از مفاد تلگراف ایالت آذربایجان راجع به کشته شدن یازده نفر از
 معارف ارومی در مقدمه آسوریه که به وزارت امور خارجه ارسال فرموده بودند،
 استحضار حاصل شد، تلگراف مذکور لفافه و نظر به اینکه اولیای آن وزارت جلیله
 وظیفه دارد اجرای اقداماتی برای دلجوئی و استظهار بازماندگان آنها هستند زحمت
 می‌دهد که هرطور مقتضی است توجهات مخصوصه در این باب مبذول و در مسئله
 جبران خسارات وارده به آنها هم مقرر خواهند فرمود که مطابق معمول به شعبهٔ کمیسیون

تعیین خسارات ارومی مراجعه و صورت خسارات به وسیله آن کمیسیون به کمیسیون مرکزی آذربایجان ارسال دارند که از آنجا به مرکز بفرستند و در موقع برای استرداد غرامت خسارات اقدام لازم به عمل آید.

(امضاء) اعتلاءالملک (ک: ۴۰۸۶/۱۷) (مهر) وزارت جلیله امور خارجه

ارومیه در جنگ اول جهانی:

از تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، احمد کسروی

وقتی که امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی) وارد جنگ شد، در مرزهای آذربایجان ناامنی پدید آمد، از یکسو اکراد به نام جهاد، درواقع به قصد تازاج سخت بشوریدند و از یکسو مجاهدان ایران در چند محل به جنگ و جدال برخاستند.

امیرحشمت و یاران او از مرز بازرگان به خاک ایران گذشته و با روسها به نبرد پرداختند و فشنگچی و همدستان او از طریق ساوجبلاغ (مهاباد) شروع به شورش نمودند، از طرفی سپاهیان عثمانی در چند نقطه پا به خاک ایران گذاردند، در اطراف ارومیه آشوب بیش از سایر جاها بود و در مدت چهار سال زمان جنگ این شهر بیش از همه شهرهای ایران آسیب یافت.

در اطراف ارومیه گذشته از جنگ روس و عثمانی، اکراد و جیلوها باعث گرفتاری دیگری بودند، اکراد به تاخت و تازاج خو کرده، همیشه چشم به راه فرصتی می‌نشستند که بیرون ریخته و هر آبادی که به جلوشان آمد تازاج کنند.

عثمانیها جهت تحریک آنها از کلمه جهاد استفاده کرده و آنها را به شورش بر علیه ایرانیان که خودشان طالب آن بودند وادار می‌ساختند و گروهی کثیر از عساکر عثمانی ملبس در لباس کردی راهنمای ایشان بودند جیلوها نیز برای رسانیدن هرگونه آسیب به ایرانیان آماده بودند و در این هنگام روسها اسلحه و مهمات در اختیار جیلوها و ازامنه می‌گذاشتند.

در مهرماه ۱۲۹۲ شمسی که هنوز دولت عثمانی وارد جنگ نشده بود، اکراد رشته امنیت را گسسته و روز هشتم آبانماه دسته‌های انبوهی از آنها ناگهان از کوهها سرازیر و از مرز گذشته به آبادیهای ایران ریختند، بی آنکه تفاوتی در میان مسلمان و غیرمسلمان بگذارند، آبادیها را تاراج و از کشتار نیز دست بازداشتند، آسیب دیدگان با حال پریشان و نالان به شهر ارومی ریختند و اکراد مدت زیادی در اطراف ارومیه مشغول تاخت و تاز بودند، تا اینکه روسها سپاه فرستاده و با خونریزی بسیار بیرونشان کردند، چنانکه روسها می‌گفتند: در میان کشته‌شدگان افرادی از سپاه عثمانی دیده بودند.

در این اوقات نیروی دولتی مقیم ارومیه عبارت بود از: یک فوج توپخانه به فرماندهی مرحوم حاجی نظم السلطنه افشار امیر تومان و دو فوج پیاده که فرماندهی فوج هفتم با مرحوم سردار عظیم السلطنه که از آثار و باقیات آن مرحوم همین مسجد سردار مشهور می‌باشد و فرمانده فوج جدید با مرحوم میرزاعلی خان والی ملقب به منظم‌الدوله، به علاوه یک فوج سوار نیز به فرماندهی مرحوم ضرغام‌الملک امیر تومان بوده است.

جنگ روس و عثمانی در اطراف ارومیه:

امیرحشمت با همراهان خود که در حدود ۲۰۰ تن بودند در اطراف ارومیه به روسها شیخون زدند و روسها شکست خورده عقب نشستند، در اینجا دستجاتی بزرگ از اکراد به امیرحشمت پیوسته و دوباره روسها را تعقیب نمودند، بار دیگر در موانا جنگ رخ داد، روسها دو شبانه‌روز مقاومت نمودند و از دو طرف عده زیادی کشته شد، باز روسها شکست خورده پس نشستند.

در سه فرسخی موانا روسها تپه‌هایی را سنگربندی کرده بودند، چون اکراد نزدیک شدند، جنگ شروع شد، در این جنگ، عده اکراد به دو هزار تن می‌رسید، در اینجا نیز پس از دو شبانه‌روز روسها شکست خورده و تا انهر دوفرسخی ارومیه عقب نشستند و پس از یک نبرد کوتاه مدت روسها خود را به شهر ارومیه رسانده به یاری اعتمادالدوله و دیگر هواداران خود شهر را مستحکم نمودند و به مقاومت پرداختند، در این هنگام

جودت بیگ والی وان با رشید بیگ چرکس از افسران بنام ترک با سپاه عثمانی رسیدند و در اطراف شهر فرود آمدند، مدتی در اطراف شهر بودند ولی کاری از پیش نبرده و از روسها شکست خورده بازگشتند، این پیش آمد در آذرماه ۱۲۹۲ شمسی و بازگشت عثمانیها در هفتم دیماه بود.

عقب نشینی قوای روس از ارومیه:

روز ۱۱ دیماه سال ۱۲۹۲ شمسی بود که ناگهان روسها به تخلیه سپاه خود از ارومیه پرداختند و یک دسته از سپاهیان روس به سوی مرز رهسپار شدند، فردای آن روز نیز باقیمانده سپاهیان بیرون رفتند، ولی این عقب نشینی آنان با یک پیش آمد دیگری توأم بود و آن کوچ کردن مسیحیان می باشد، زیرا آنها به پشتگر می روسها با هم میهنان خود به جنگ و ستیز برخاسته بودند، در این موقع بر جان خود ترسیده همین که از رفتن روسها با خبر شدند، خود را جمع و جور کرده با آنکه فصل زمستان بود بسیاری از ایشان جز همراه شدن با روسها و کوچیدن از ارومیه، چاره ای ندیدند و این بود که با شتاب به کار برخاسته و زندگی خود را بهم زده و آنچه توانستند برداشته و آنچه را که نتوانستند بجا گذاشته و در حدود ده هزار تن از مرد و زن و بچه از شهر و آبادیها به راه افتادند و چون اغلب آنها عرابه و چهارپای برای سوار شدن نداشتند، روی برفها و در توی گلها با پای پیاده راه می رفتند. گاهی خوراک نیز نمی یافتند.

در بین راه زنان و اطفال آسیب زیاد دیدند و بسیاری از آنان تاب نیاورده از پای درآمدند. بسیاری از چهارپایان در لجن زارها نابود شدند، کسانی که هزار سال در کشوری آسوده زیسته و هرگونه مهربانی از مردم دیده بودند، به محض اینکه پای بیگانگان بدانجا رسید به آنان گرویده و بدخواه آنها تفنگ بدست گرفته، با هم میهنان خود به جنگ و ستیز برخاستند.

چنانکه گفتیم عقب نشینی روسها ناگهانی بود از این رو تمام مسیحیان آگاه نشدند و اگر آگاه شدند فرصت نداشتند. از ۴۵ هزار تن تنها ده هزار تن با روسها رفتند، مابقی

که بازماندند همینکه از آمدن اکراد عثمانیها آگاه شدند در قریه‌ها خانه‌های خود را رها کرده رو به شهر نهادند و به باغ بیمارستان درآمده و به سرای میسیونرهای خارجی پناهنده شدند، تنها دو آبادی گوی تپه و گلپرچین خالی نشد. اهالی در این هنگام نیز از کمک و مهربانی مضایقه ننمودند و بسیاری از ایشان را چه در شهر و چه در آبادیها به خانه‌های خود آورده در نگهداری آنها کوشیدند. اغلب این نوشته‌ها از روی مدارک خود مسیحیان نوشته شده است.

ورود قوای عثمانی به ارومیه:

همینکه رفتن روسها معلوم شد، سپاه عثمانی که در نزدیکیها بودند رو به ارومیه آوردند و پیشاپیش آنها اکراد در حدود سی هزار تن از کوهها سرازیر شدند، دسته‌ای از آنان در روستاها پراکنده شده به تاخت و تاز و تاراج پرداختند و یک دسته‌ای بزرگ رو به شهر آوردند. دو روز پس از رفتن روسها بود که به شهر رسیدند و چون اعتمادالدوله حکمران ارومی از همدستان صمدخان بوده و در زمان حکمرانی خود به دلخواه روسها رفتار می‌کرد، در این هنگام همراه روسها بیرون رفته و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از اکراد نبود بدون اینکه جنگی روی دهد، اکراد به داخل شهر آمده و دست به تاراج گشودند و دو روز و دو شب غارت و آشوب ادامه داشت تا اینکه سپاه عثمانی به فرماندهی رشید بیگ از پشت سر رسید و از تاراج و آشوب جلوگیری نمود و چندان از اکراد را به جرم دزدی و قتل به قتل رساند.

چند روزی که رشید بیگ در شهر بود، آرامش برقرار شده و مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسها خوی را گرفتند و در آنجا سپاه داشتند، رشیدبیگ با سپاه خود به مقابله آنان شتافت.

در شهر رشته کارها به دست نوری بیگ و راغب بیگ که دو تن از افسران بدرفتار عثمانی بودند افتاد. ایشان با مسیحیان سختگیری زیاد نمودند. ارشد همایون رئیس شهربانی وقت تا می‌توانست از نگهداری مردم کوشید و مسیحیان رضایت کامل

از او داشتند ولی از راغب بیگ و از مجد السلطنه که با عثمانیان بودند و دسته‌ای از مجاهدان را در اختیار داشت و از قوچعلی خان و دیگران بسیار نالیده و داستانهای نوشته‌اند که نمی‌توان به آسانی باور کرد.

می‌نویسند در گوئی تپه دو هزار تن از مسیحیان از این آبادی و از آن آبادی گرد آمده بودند، زنان و فرزندان آنها به کلیسا پناهنده شده و مردان با تفنگ پشت بام کلیسا به پاسداری مشغول بودند.

اکراد آنجا را محاصره نموده و زد و خورد شروع گردید، چون اکراد عده‌شان زیاد بود، مسیحیان مرگ را در پیش چشم خود می‌دیدند و نومیدانه جنگ می‌کردند، لیکن در این میان دکتر پاکارد با سه تن از همراهان خود سر رسیده و چون با بعضی از سران اکراد آشنائی داشت، توانست جلو جنگ را بگیرد و داخل آبادی رفته با مسیحیان ملاقات و آنها را به ترک مخاصمه و تحویل تفنگ و مهمات مجبور می‌سازد و همه را همراه خود به شهر می‌آورد و جان دو هزار تن را از مرگ حتمی نجات می‌دهد.

دو روز پس از آن داستان گلپرچین روی داد، این قریه که آبادی آسوری‌نشین بزرگی بود چون عثمانی‌ها به ارومی درآمدند، آسوریان نماینده‌ای نزد آنها فرستاده و برای خود زینهار خواستند و چند تن از افراد عثمانی را با خود به ده بردند و بدین ترتیب آسوده می‌زیستند تا این هنگام شبانه قوچ علیخان با دسته‌ای از مجاهدان به آنجا رسیدند و به نام مهمان در خانه‌ها فرود آمدند ولی چون خوردند و آشامیدند از توانگران قریه (پانزده هزار تومان) پول خواستند و چون ایشان نتوانستند این مبلغ را بپردازند چهل و پنج تن از آنها را گرفته و شبانه بیرون بردند و همه را تیرباران کردند.

تا آغاز سال نو ۱۲۹۴ شمسی وضع بدین منوال گذشت، در فروردین ماه این سال یک لشکر عظیمی که از اسلامبول فرستاده شده بود و چندین ماه از اسلامبول تا آذربایجان پیاده راه پیموده بودند به مرز ایران رسیدند، یک دسته از آنها در باش قلعه مستقر شده و مابقی به فرماندهی خلیل پاشا به ارومی درآمدند، چون به ارومی رسیدند، دوباره آرامش در شهر برقرار شد و چون چند نفر پزشک نیز با آنها بودند در جلوگیری از

بیماریها نیز آمدن آنها کمک مؤثری نمود.

خلیل پاشا پس از چندی که در شهر مستقر بود به کارها سروسامانی داد و برای جنگ از شهر بیرون رفت. در این سفر مجدالسلطنه و مجاهدان آذربایجان نیز او را همراهی کردند. عده‌ای از اهالی بومی شهر بنا به حکم جهاد صادره از طرف میرزا فضل‌الله از علمای ارومیه بهم پیوسته و به پشتیبانی قوای عثمانی به نیروهای روسی حمله بردند.

حکم جهاد:

حکم جهادی که آقامیرزا فضل‌الله چاپ و منتشر ساخته بود با آیه شریفه: (فضل‌الله مجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً) شروع و با مهر (ذالک فضل‌الله) به نام این مجتهد مختوم و مهور بوده است و در جنگی که رخ داد به روسها پیروز شدند، بار دیگر دیلمقان را از آنها پس گرفتند و در آنجا اردوگاه ایجاد کردند. دهم اردیبهشت ماه بود که روسها حملات متقابل را شروع کردند، ولی خلیل پاشا سپاه خود را برداشته به ارومی عقب نشست.

در اواخر اردیبهشت ماه عثمانیها شهر ارومی را رها کرده به سوی خاک خود عقب نشستند و مجاهدین نیز با آنان رفتند. این بار جیلوها (آسوریها) بیرون ریخته دست به تاراج و آزار مردم زدند و کینه عثمانیها و اکراد را از مردم شهر می‌گرفتند و نیز در آبادیها دست به کشتار مردم بی‌دفاع می‌زدند.

ورود قوای روس به ارومیه:

پس از ده روز نخستین دسته قزاق روس به شهر رسید و در آن چند روز شهر و اطراف آن، میدان آشوب و تاراج جیلوها بود تا پس از رسیدن قوای روسها اندک آرامشی پیدا شد، اعتمادالدوله که با روسها رفته بود با ایشان نیز برگشت و رشته فرمانروائی را به دست گرفت.

روسها شرایطی را پیشنهاد کردند و انجمن شهر ناچار تمام پیشنهادات آنها را متحمل و قبول نمودند و بدین ترتیب شهر از فرمان قتل عام عمومی نجات یافت. در برابر شرایط تحمیلی، تحویل ۲۲ عراده توپ بزرگ که یکی از آنها مشهور به توپ ماکسیم بود و جزء دارائی نیروهای دولتی در ارومیه بود، تحویل روسها دادند، همچنین تمامی مهمات و قورخانه از اسلحه گرم و سرد از اهالی شهر و دهات اطراف جمع آوری گردید، بدین ترتیب اهالی شهر ارومیه خلع سلاح شدند، متأسفانه در این موقع تمام اسلحه ادوار قدیمی متعلق به خانواده‌های اصیل ارومیه از قبیل کلاه‌خود، زره و شمشیرهای مرصع و نگین دار و سپرهای قدیمی و عتیق که در منازل مردم شهر بطور وفور یافت می‌شد، تماماً به وسیله قوای روس ضبط گردید.

دارزدن حاجیان قریه بالوو:

در قریه بالوو دوازده کیلومتری ارومیه چند نفر متمولین دهاتی که در میان آنها حاجی طالب نام پیرمرد، هفتادساله و حاجی آقاییگ و حاجی امین و چند نفر دیگر به اتهام و بهانه اینکه با نیروهای مهاجمین به قوای روس حمله کرده‌اند و برای عساکر عثمانی سربازخانه درست نموده‌اند، در یک روز با دست، قره محمد میر غضب اعتمادالدوله در قریه چارباش به دار کشیده شدند و جنازه‌شان را تا پول نمی‌گرفتند، به کسانشان نمی‌دادند.

ورود غارتگران فراری ارمنستان به ارومیه:

چون خبر تسلط افراد مسیحی به گوش مسیحیان ارمنستان رسید، آنان نیز به طمع ریاست و بدست آوردن مال، از روسیه فرار و به مهاجمین مسیحی در ارومیه پیوستند. عده‌ای از این آشوب طلبان و غارتگران و قولدوران به سرپرستی آرتوش نام ارمنی و عده‌ای دیگر به سرپرستی هارطون نام و دسته دیگری به ریاست: یقورط - هامبارصون - دایچاک - پطروس - باغداسار - سومباط مدتی کارشان فقط این بود که در

اطراف شهر شبانه وارد خانه‌های دهقانان متمول شده و اسلحه خود را به شقیقه صاحبخانه گذاشته و درخواست پول و اسلحه و اسب و طلا می‌کردند و می‌گفتند: مسلمانان باید در خانه‌هایشان، مهر و سجاده و تسبیح داشته باشند، بقیه اضافه است، باید تحویل ارمنی‌ها بدهند.

بدین ترتیب ارومیه و اطرافش پس از آسیب فراوان و ویرانی بسیار دوباره به دست روسها افتاد، قوای سوارنظام روسها معروف به (جیدالی قشون) برای آنکه نمایی از قدرت خود در میان اهالی و اکراد بدهد و زهرچشمی از آنان بگیرد، توسط راه‌آهن از روسیه وارد آذربایجان شده و دریاچه ارومیه را دور زده، روز نهم مه نزدیک اشنویه توقف نمودند. پس از اکتشافات نظامی در سمت مغرب دریاچه به سمت شمال حرکت و پس از طی دو منزل راه و عبور از کوره راههای سخت کوهستانی به ارومیه رسیدند. در این شهر قریب یک هفته توقف نموده و به سمت شمال راهشان را ادامه دادند.

حرکت سواره‌نظام قفقازی (نیزه‌دار) روس با توپخانه و مسلسل‌های سنگین بسیار و عبور آنها از میان عشایر و ایلات تاثیر عمیقی در آنان بخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه ارومیه و نیز در آذربایجان آرامش کامل برقرار شد و برای روسها مزاحمتی ایجاد نکردند.

جیلوها چه کسانی بودند؟

کسانی که تاریخ خوانده‌اند، نامهای آسوری و کلدانی به گوش ایشان آشنا خواهد آمد، اینان از توده‌های سامی نژادی بودند که در قسمت غربی آسیا بنیاد پادشاهی گذارده و بخشی بزرگ از تاریخ باستانی را با داستانهای خود پر کرده‌اند. پیش از اینکه ایرانیان (یا آریائیها) وارد سرزمین (ایر) شوند، تمدن جهان در دست آنان بوده ولی پس از سالیان متمادی تاخت و تاز در کشور ماد باستان، جای خود را به مردم (ایر) داده و خود روی به نابودی گذاردند تا بالاخره اساس حکومتشان به دست نیروهای آذربایجان

(مادها) به فرمانروائی کیا کزار برچیده شد و کم کم دسته‌های کوچک و پراکنده‌ای در اینجا و آنجا مقیم شده که ما اینک در کشاکش جنگ جهانگیر اول یک دسته از آنان را در نزدیکیهای دو دریاچه وان و ارومیه می‌یابیم که زبان و خط باستانی خود (آسوری یا سریانی و نسطوری) را نگه داشته‌اند، ولی کیش باستانی خود بت پرستی را از دست داده و هنگامیکه دین مسیح به ایران رسید، مسیحی شده‌اند، همه آنها نژاد آسوری داشته و نام آسوری به همه آنها اطلاق می‌شده ولی معلوم نیست نام (جیلو) از کجا پیدا شده که آسوریان خاک عثمانی با این نام شناخته شده‌اند و نام آسوری اغلب به آسوریان خاک ایران گفته می‌شود و نام جیلو قبل از ظهور اسلام نیز در تاریخ دیده می‌شود.

شماره اینها را نزدیک به دویست هزار تن نوشته‌اند که در ایران و در خاک عثمانی مقیم بودند و چون کیش نسطوری داشتند به هیچ یک از کلیساهای کاتولیک و ارتودکس پیروی نکرده و خود کلیسای جداگانه با زبان سریانی داشته‌اند و (پاتریارک) خود را به نام (مارشیمون) خوانده و بس بزرگ شمرده و در همه کارها از او پیروی می‌کردند.

آسوریهای ایران در اطراف ارومیه در آبادیها مقیم بوده و از مردم این سامان مهر و نوازش می‌یافته‌اند و زندگانی آسوده‌ای داشتند تا در زمان قاجاریه که میسیونرهای امریکا و روس و فرانسه به ایران آمدند و هر سه از آنها در ارومیه سازمانهایی ترتیب داده و سعی داشتند آنها از کیش نسطوری برگشته و به کیشهای پروتستان و یا ارتودکس و یا کاتولیک درآیند و روزنامه‌ای به نام (جوخو) به زبان سریانی منتشر می‌نمودند، البته بی‌سواد آسوریان و ایجاد مطبعه از مهمترین اشکالات کار محسوب می‌شد.

اما جیلوهای خاک عثمانی در آبادیهای خود در جنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیساهای سریانی ثابت قدم مانده و رشته کارهایشان در دست مارشیمون بوده و خودشان مردمی کوهستانی و فلاحت پیشه بودند، مارشیمون که همیشه از یک خاندانی برگزیده می‌شد در آبادی (قوچانس) می‌زیست.

اینها اطلاعاتی از گذشته آنانست و چنانکه گفتیم چون جنگ جهانگیر اول

برخاست و عثمانیها نیز وارد جنگ شدند، آسوریان به روسها گرویدند و بنای قتل و غارت را گذاردند، سپس اکراد و مجاهدین نیز به مقابله پرداختند و بدین ترتیب بین دو دسته خونریزی شروع شد، هنگامی که دول بزرگ اروپا در راه سیاست‌های دورودراز خود با هم می‌جنگیدند، دو دسته از ایرانیان هم خون یکدیگر را می‌ریختند و خواهیم دید که چه اتفاقات وحشتناکی به وقوع پیوست.^۱

شورش جیلوها:

جیلوها در خاک عثمانی زیسته و آبادیهای آنها نزدیک به هم بود و از زمانهای قبل جنگ‌افزار داشتند، عثمانی‌ها نخست یک دسته از اکراد را بر سر آنان فرستادند و سپس سپاهی روانه کردند و جیلوها به پشت گرمی، سنگرهای خود به جنگ پرداختند و تا مدتی مقاومت کردند تا اینکه شکست خوردند و عده زیادی از آنها کشته شده و بقیه زن و فرزندان خود را برداشته و بنیامین مارشیمون و خانواده او را در میان گرفته و به سوی مرز ایران حرکت نمودند و به سلماس وارد شدند.

دسته اول در حدود ۲۵ هزار نفر بودند، روسها و مسیحیان آنها را پذیرفته و کسی از ایرانیان مزاحم آنها نشد و چون بسیاری از آنها لخت و گرسنه بودند و پولهایی که امریکائیها و ارامنه و دیگران می‌پرداختند به همه ایشان نمی‌رسید، اغلب در آبادیها پراکنده شده و دارائی مردم را می‌ربودند و کسی جلوگیری نمی‌کرد و یا نمی‌توانست، کار به جایی رسید که در زمستان سال ۱۲۹۶ شمسی با پیشنهاد کارگذاری شهر ارومیه، وزارت امور خارجه در روزنامه‌های تهران آگهی منتشر ساخت و از تمام مردم ایران درخواست کمک و همیاری برای آنان نمود.

آتش زدن بازار ارومیه:

پس از شورش داخل روسیه و تغییر رژیم آن دولت، قزاقان روسی در همه‌جا

رشته را گسسته و از افسران خود فرمان نمی بردند، به جای جنگ در سنگرها، به شهر ریخته بازار را تاراج می کردند.

در ۱۴ تیرماه بازار ارومی را تاراج کرده و آتش زدند و سه نفر را با تیر کشتند، البته نخست در کوچه و بازار شلیک کرده و مردم را ترساندند، چون جماعت به خانه های خود فرار کردند، به بازار ریخته و درهای مغازه ها را شکسته و دست به تاراج زدند و اربابه های صلیب سرخ را آورده و کالاهای تاراجی را بار کرده بردند، تا شب مشغول غارت بودند و هرکس نزدیک می شد با تیر می زدند، سپس به دکانها نفت پاشیده و سراسر آنها را آتش زدند، روز ۱۵ تیرماه بازار ارومی در حال سوختن بود و روسها کسی را نمی گذاشتند جلو رفته و آتش را خاموش کنند، بدین سان همه آنها سوخت و از بین رفت.

آشفته گی قوای روس:

چند دسته از قزاقان روس می خواستند به قفقاز بازگردند و چون پول رایج ایران داشتند، خواستند آنها را داده منات بگیرند، پنجاه هزار منات می طلبیدند که به دلخواه خود هر مناتی ۱۱ شاهی بهاء پردازند و چون این مقدار منات در بین نبود، از طرفی قیمت منات در بازار بیشتر از بهای دلخواه آنان بود، بار دیگر هنگامه برپا گردید، سالدات ها بر آن شدند که شهر را تاراج کنند، کار به جایی رسید که خود افسران شان میانجی شدند و از خودشان مقداری منات به آنان دادند، از آن طرف حکومت از بازار منات را به بهای گران (مناتی ۱۷ شاهی خریده) و به آنان می فروخت و ضرر آنها را از مردم می گرفت.

در بخش مرگور چون دو تن کشته قزاق روسی پیدا شده بود، روسها به آنجا تاخته و سراسر آبادیها را آتش زده و ویران ساختند و کسانی را کشته و بقیه را با زنان و اطفال جمع کرده به شهر آوردند و بی سروسامان در کوچه ها رها ساختند، قریه شالو را که در آنجا نیز جسد قزاق روسی پیدا شده بود آتش زدند و اهالی را کشتار نمودند.

در آبادیها گذشته از روسها، جیلوهای تاراجگر به جان مردم بی دفاع افتاده و تنها به تاراج قناعت نکرده به کشتار نیز می پرداختند. در همین روزها چند آبادی را تاراج و بعضی را هم آتش زدند، زمانی که محصول در خرمن مانده و کشاورزان بایستی امنیت داشته و محصول را بردارند و توشه زمستانی خود و خانواده را داشته باشند، بدین ترتیب از امنیت بی بهره و از ترس جان نمی توانستند به مزارع خود بروند.

در نیمه های مردادماه اتفاق ننگین دیگری رخ داد، بدینطریق که پیریم نام ارمنی اهل ایروان که (پرستاو) محال نازلو چای بود، در نتیجه بیدادگری از کار برکنار گردید، نیمه شبی با چند تن تفنگچی به قریه صفرقلی رفت و تفنگچیان را در بیرون گذارده و خود به خانه وهاب سلطان وارد شد و او را از خواب بیدار کرده با تهدید از وی سیصد تومان پول طلب نمود، وهاب سلطان ناچار فرار نمود و پیریم ارمنی با تیر او را از پشت سر هدف قرار داد و او را بکشت، در این ضمن تفنگچیان نیز از بیرون شلیک کردند. معلوم شد که پیریم با تیر یکی از یارانش از پا درآمده، همراهان وی این امر را بهانه قرار داده، همه خانواده وهاب سلطان را از کوچک و بزرگ کشتند و سپس آزادانه به راه افتادند و رفتند.

فردای آن روز برادر پیریم ارمنی یک دسته از سالداتهای روسی را با عده ای از جیلوها با خود برداشته و به آن آبادی رفتند و دست به کشتار بیرحمانه زده و هرکه را یافتند کشتند و به این قناعت نکرده، هفت، هشت آبادی دیگر را هم تاراج کردند، سپس از شهر درشکه برای بردن جسد پیریم فرستاده شد و کسانی که همراه جسد می رفتند، چه در رفتن و چه در بازگشتن هرکه را از زن و مرد دیدند، کشتند و به کودکان شیرخوار هم رحم نکردند.

گذشته از اینها یکدسته از ارامنه ارمنستان به همدستی جیلوها راهزنی می کردند و اگر کسی دست بلند می کرد او را می کشتند. یک دسته قزاق ایرانی که با حکمران بودند به سر آنان رفتند و در جنگی که رخ داد عبدالله خان افسر قزاق زخمی شد، چون به شهر آوردند بدرود زندگی گفت.

بازار ارومی را که یکبار تاراج کرده و آتش زده بودند چون بازاریان از وام گرفتن و خانه فروختن یا از هر طریق سرمایه‌ای درست کرده و از تبریز کالا خواسته و بار دیگر بازار را روبراه کرده بودند، سالداتها باز چشم طمع به آنها دوختند و روزی ناگهان به بازار ریخته و شلیک کردند، مردم از ترس جان دکانها را بسته و به خانه‌های خود گریختند و سالداتها به آسودگی دکانها را باز کرده و یا شکسته و آنچه را که می‌خواستند بردند و بار دیگر بازار را خالی کردند.

حکمرانان یکی پس از دیگری آمده بی‌آنکه کاری بتوانند می‌رفتند. حکمران می‌بایستی از تبریز دستور بگیرد، والی تبریز نیز با بی‌پروائی نشسته، دست روی دست گذاشته تماشا می‌کرد. این بی‌پروائی حکمران تبریز در برابر این پیش‌آمدها از داستانهای شگفت‌انگیز تاریخ است.

در آذرماه آن سال، اجلال‌الملک که به حکمرانی ارومیه انتخاب و اعزام شده بود، راهی که او برای خاتمه دادن به این امر اندیشید این بود که تنی چند از سران آسوری و ارمنی و کرد و یهود گرد آورده و به هم یاری ایرانیان کمیسیونی به نام (تحیب بین‌المللی) برپا نماید. این کمیسیون قرار گذاشت که میتینگی برای جماعت انجام دهد و روزی را برای این کار انتخاب کردند و به همه اطلاع داده شد.

روز پنجشنبه ۲۲ آذرماه صحن بزرگ مسجد جامع دستجات بزرگی از اکراد، یهودیها، آسوریان و ارمنه و اهالی شهر به آنجا آمدند، چنین معلوم بود که کینه‌توزیها از بین رفته است.

ولی این نمایشی پوچ بود این زمان وضع شهر رنگ دیگری به خود گرفت، مسیحیان می‌خواستند شهر ارومی و پیرامون آن را به دست گرفته یک کشور آزاد و به تدریج نقاط دیگری را به آن ضمیمه نموده و ارمنستان بزرگی تشکیل دهند. مارشیمون و دیگر سران آنها فرمانروائی می‌خواستند، در این هنگام روسها از ایران می‌رفتند و در ارومیه اسلحه و جنگ‌افزار می‌فروختند، اهالی به جای آنکه همه اسلحه‌ها را بخرند که هم خود آماده شوند و هم از آمدگی جیلوها بکاهند و به عنوان اینکه ما دولت بیطرفی

هستیم از خرید اسلحه آنها خودداری کردند و مسیحیان اسلحه‌ها را با بهای کم همه را خریدند.

پس از رفتن روسها مسیحیان از هجوم عثمانیها بیمناک شده درصدد ایجاد نیروئی برآمدند که جانشین نیروهای روسی در ارومیه شود و مانع هجوم عثمانیها گردد، بر آن شدند که با حزب (تحبیب بین‌المللی) که در آن موقع از خوانین محل تشکیل شده بود، تماس بگیرند و به اتفاق مسلمانان برای ایجاد این نیرو همکاری نمایند. موضوع را با مسلمانان در میان گذاشتند و پیشنهاد کردند و برای هر نفر سرباز از مسلمانان پانزده تومان و برای سربازان سوار بیست تومان حقوق معین نمودند.

اعضاء حزب پیشنهاد مزبور را رد نموده و اظهار داشتند، دولت ایران بیطرف بوده و ما با هیچکس سر جنگ نداریم، هرچه مسیحیان اصرار نمودند برای دفاع از شهر چنین نیروئی لازم است، مورد قبول واقع نگردید.

چون اسلحه و مهمات زیادی در دست مسیحیان بود، تصمیم گرفتند خودشان تشکیل نیروی منظمی را داده و در کمترین مدت عده سی هزار نفری مسلح و مجهز شدند.

مسلمانها که وسیله قزاقان روسی به کلی خلع سلاح شده بودند در این مدت از گوشه و کنار اسلحه جمع‌آوری کرده و در حدود چهارصد قبضه اسلحه با کالیبرهای مختلف و تعداد کمی فشنگ آماده ساخته بودند. در این موقع بازار لوطیها گرم شده و چند نفر جیلو را پنهانی کشته و اسلحه آنها را برده بودند، جیلوها تصمیم گرفتند که عمل مقابله به مثل نمایند.

بدین ترتیب روزها گذشت، جیلوها دست به هم داده و آماده می‌شدند و مسلمانان با بیخبری و بی‌پروائی روز می‌گذرانند. جیلوها برای نیل به مقصد می‌بایست مسلمانان را خلع سلاح کنند و رشته امور را در دست گیرند و آنگاه آنها را یا از شهر و آبادیها بیرون کنند و یا همه آنها را نابود سازند و چنین نقشه شومی را دنبال می‌نمودند، زمانی که گرسنگی و بیماری و سرما، مردم را سخت گرفتار ساخته بود، چنین پیش آمد

ناگوار نیز فرارسید.

جیلوها چه در شهر و چه در بیرون از شهر شورش را آغاز نمودند، مارشیمون و پطرس و دیگر سران جیلوها از سلماس به ارومی آمده و در اینجا به همدستی مستر (شند) بسیج می شدند و به دستور آنان روزی روزی بر وخامت اوضاع افزوده می شد. یک دسته از جیلوهای شبه نظامی داخل شهر آمده و در سرای حاجی مستشار مستقر شدند در حقیقت سنگر گرفتند. در برابر اینها نیروی دولتی جز یکدسته کوچکی از سربازان ایرانی نبود، اجلال الملک از والی تبریز کمک خواسته بود و به خواهش او دو یست تن سوار قره داغی به ارومیه اعزام گردیدند.

جنگ داخل شهر:

اواخر بهمن ماه بود که یک نفر جیلو دو تن مسلمان و یهودی را در بازار به قتل رساند، اجلال الملک به جای چاره جوئی موضوع را به پرده پوشی کشاند، روز ۲۷ بهمن ماه که روز شنبه بود جیلوها در کوچه و بازار جلوی مردم را گرفته و به نام جستجوی اسلحه به آزار و لخت کردن مردم پرداختند، از این کار، مردم شوریدند ولی اجلال الملک جلوگیری کرده و وی از این پیش آمد به مارشیمون گله کرد و برخی از اشیائی را که از مردم گرفته بودند بازگردانید.

روز چهارشنبه ۳۰ بهمن ماه در بازار میان افراد نظمیه و جیلوها زد و خوردی روی داد، یک تن از جیلوها کشته شد ولی جیلوها هنگام فرار چهار تن از مردم بیگناه را کشتند و در همان روز بین سربازان و جیلوها زد و خوردی روی داد و دو تن جیلو کشته شد.

باز اجلال الملک به میانجیگری کوشید و قرار شد که روز چهارشنبه جلسه ای از سران جیلوها و مسلمانان در اداره حکمرانی برپا گردد و از راه مسالمت آمیز قضیه حل و فصل گردد. در آن روز جلسه دائر گردید. مسیو (گوژدل) فرانسوی و نماینده پاپ به آنجا آمدند، بحث و گفتگو آغاز گردید، ولی در این موقع خبر رسید که یک دسته از

جیلوها در اطراف شهر مردم را می‌گیرند و به هر که می‌رسند می‌کشند. در همان زمان گروهی از مردم شهر جهت دادخواهی به ادارهٔ حکمرانی آمدند. مسیحیان که در جلسه بودند، دلسوزی می‌کردند و قرار شد که دسته‌ای از سواران قره‌داغی را با تفنگداران مسیحی به آبادیها بفرستند تا در آنجا از آدمکشی جیلوها جلوگیری بعمل آید، ولی تمام اینها فقط حرف بود و سران آنها که رشته کارها در دست آنان بود و خودشان دستور آدمکشی را صادر کرده بودند، نمی‌خواستند جلوگیری گردد، بلکه سعی داشتند در شهر نیز کشتار آغاز شود، ولی مسلمانان خود را فریب داده و نمی‌خواستند بفهمند که با چه کسانی طرف هستند. در آن روز در حدود یکصد تن از دهاتیان و دیگران کشته شدند.

پنجشنبه فردای آن روز بار دیگر جلسه برقرار گردید، حرفهای دیروزی و نویدهای بی‌اساس به میان آمد. روز جمعه سوم اسفند ماه دو تن از مسلمانان به نام قارداش و داداش که از روستائیان ارومی و مردان جنگ‌جوئی بودند بر آن شدند که با چند تنی از خودشان رفته و کشته‌ها را به خاک سپارند و هنگام عصر بود که به فکر افتادند، ولی نزدیک دروازه خازاران به جیلوها برخوردند و ناگزیر جنگ آغاز گردید و همینکه صدای شلیک آنان برخاست، جیلوها در هر کجا که بودند، چه از درون شهر و چه از بیرون شهر به جنگ و آدمکشی پرداختند، هر که را دیدند کشتند. از این آمادگی جیلوها معلوم شد که دستور داشتند همینکه شلیک آغاز شد، مشغول کار شوند و کشت و کشتار راه بیاندازند.

آنهائی که در سرای حاجی مستشار در میان شهر بودند پنجره‌ها را سنگر کرده به مردم تیراندازی می‌کردند و چند بچه را نیز کشتند. مسیحیانی که در شهر اقامت داشتند در محله‌های خود به خانه همسایگان ریخته و دست به تاراج و آزار گشادند و به خانه‌ها آتش زدند و مسلمانان نیز هر که تفنگ داشت، به نگهداری خود و خاندانش می‌پرداخت و از پشت بامها و پنجره‌ها تیراندازی می‌کردند، ولی مسلمانان اسلحه درستی نداشتند و جنگ آزموده نبودند، گذشته از اینها فرماندهی نداشتند و خودشان

نمی دانستند چکار می کنند.

مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن بمب و توپ پشت شان به کنسولگریها گرم بود و از روی یک طرح و نقشه حساب شده کار می کردند با این همه پیشروی با مسلمانان بود. جنگ تا دو ساعت از شب گذشته ادامه داشت. اگرچه جیلوها کسانی را کشتند و خانه های بسیاری را تاراج کردند و به هرکجا دست یافتند از کشتن زن و بچه خودداری نکردند ولی پیشرفتی ننموده و دست از جنگ برداشتند.

بدین ترتیب مقصود و هدف جیلوها و ارمنیان آشکار شد و مسلمانان سرنوشت خود را دانستند و اهالی کوچه های نزدیک به مسیحیان از یوردشاه- عسکرخان- مهدی القدم زنان و فرزندان خود را به جاهای دور فرستادند و خود آماده جنگ ایستاده، فردای آن روز بار دیگر جنگ آغاز گردید.

جنگ از اول صبح شروع شد و از اطراف آبادی دیاله و کوههای جهودان شهر را به توپ بستند، اهالی که از بودن توپ در دست مسیحیان بی خبر بودند به وحشت افتادند، مسیحیان از هر طرف به شهر حمله آورده و محلات عسکرخان و مهدی القدم و یوردشاه و مخصوصاً کوچه سیدحسین خان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه های مسلمان نشین آنها را آتش زدند و عصر همین روز سربازان قره داغی بدون آنکه کاری انجام دهند از راه سلماس فرار نمودند. مسیحیان در مقابل مقاومت سرسختانه مسلمانان نتوانستند کاری از پیش ببرند و چندان تلفاتی وارد نیامد.

در این میان اجلال الملک در اداره حکمرانی نشسته و بیش از آن نمی توانست که به کنسولخانه تلفن کند و درخواستهای بیجا نماید، اما ملایان شهر و سران (تحیب بین المللی) به جای آنکه به تقویت مردم بکوشند و به مقاومت وادارند و سروسامانی به آنها بدهند و یک نیروی مقاومت به وجود آورند از ناتوانی و ندانم کاری به یک عمل ننگ آور و بیهوده ای دست زدند بدین معنی که در اداره حکمرانی گرد آمده پس از داد و بیداد بیجا قرار گذاشتند که نزد مارشیمون رفته با او گفتگو و آشتی کنند و با این نیت دسته ای بزرگ جمع کرده و پرچم سفیدی برداشته روانه گردیدند و در مسیر خودشان به

مسلمانان چنین می گفتند، جنگ نکنید، ما می خواهیم برویم آشتی کنیم. بدین ترتیب دست و پای آنها را نیز می بستند و چون به خانه مارشیمون رسیدند، در منزلش نبود و به کنسول خانه روس رفته بود، با تلفن تماس حاصل شد، درخواست اهالی را پذیرفته و نویدهایی نیز داد و دوباره صحبت آشتی به میان آمد، و چون موقع غروب می شد، شلیک تفنگ نیز رفته رفته کم شد و جنگ خاموش گردید مردم نیز فریب خورده به دنبال کارهای خود رفتند.

خلع سلاح قزاقان:

در همان هنگام پیش آمد ننگین دیگری در قزاقخانه روی داد، قزاقان که در قلعه نصرالدوله کنار شهر بودند (استادیوم ورزشی فعلی) مسیحیان به آنجا تاخته و قزاقان آماده نبرد شدند ولی فرمانده آنها که افسر روس بود دستور نداد و گفت باید از کنسولگری اجازه بگیرم. این بود که رضاقلی خان را که نایب دوم قزاقخانه بود و خود از مردم ارومی بوده از قلعه بیرون فرستاد و روانه کنسولخانه گردانید و خود پرچم سفید برداشت. اما مسیحیان همین که پرچم سفید را دیدند تصور کردند که قزاقان تسلیم خواهند شد، چون فرمانده آنها پرچم سفید برداشته، بی مهابا دست به حمله زدند و از هر طرف فشار آورده به داخل قزاقخانه ریختند قزاقان رشید و از جان گذشته مردانه جنگیدند و تلفات زیادی به مسیحیان وارد آمد.

قزاقان تا آخرین نفر و آخرین فشنگ به جنگ ادامه دادند، قورخانه و جنگ افزار هرچه بود به دست جیلوها افتاد، معاون فرمانده چون وضع را بدید با اسلحه کمری فرمانده روسی و خود را کشت. رضاقلیخان که به کنسولخانه می رفت او را نیز مسیحیان گرفته و کشتند و بدین ترتیب قزاقخانه نیز از بین رفت.

فردای آن روز مسیحیان جلسه ای داشتند، گویا مارشیمون و دیگران کار را خاتمه یافته پنداشته و می گفتند باید به جمع آوری تفنگ و فشنگ از مسلمانان پرداخت ولی مستر (شید) راضی نشده و می گوید هنوز شهر به دست نیامده باید با جنگ کار را پیش

برد.

شب یکشنبه مسلمانان به امید آنکه دیگر جنگ نخواهد شد بی احتیاطی نموده به جنگی مبادرت نکردند ولی جیلوها از پای ننشسته و خدا می داند که در آن شب چه پیدادگریها کردند.

معتدالوزراء می نویسد:

تا صبح شلیک تفنگ قطع نشد، صبح خیلی زود به حکومت آمده و طبق گزارش معلوم شد شبانه وقایع ناگوار و اسف انگیزی روی داده است. مسیحیان به چندین محله هجوم آورده و داخل خانه ها شده و دارائی مردم را غارت و قریب پانصدخانه را آتش زده و مرد و زن، کوچک و بزرگ را کشته، قساوت و شقاوتی از خود نشان داده اند که در هیچ قرن و در هیچ دوره ای از تاریخ بشر، نظیر آن نشنیده و در هیچ قانونی دیده نشده است.

با این پیش آمدهای شب، فردا صبح ملایان و سران شهر به جای آنکه بداند کار دیروزشان اشتباه بوده و مردانه به جنگ ادامه بدهند، همان کار ابلهانه و ننگین خود را تکرار کردند و دو مرتبه به در خانه دشمن رفتند، قبل از طلوع آفتاب عده ای به خانه عظیم السلطنه (سردار ارومی) رفتند، مقصود این بود که سردار با رؤسای مسیحیان وارد مذاکره گردیده، قرارداد دیروز مارشیمون را تجدید نمایند، بعد معلوم شد که رشته کار امروز در دست مستر (شید) می باشد و مارشیمون نیز خود را کنار می کشد.

خود مارشیمون مخالف آدم کشی و غارت بود. عظیم السلطنه همراه جماعت قبل از طلوع آفتاب به خانه مستر (شید) وارد شدند، از اشخاصی که در آن میان بودند می توان آقای توفیق- میرزا محمد آقا مجتهد- آقای صدر- آقای کرملی زمانی- ملاحسین امام- و حسین جهانگیری را نام برد.

عده ای از اهالی به اطاق کنسول وارد و جمع کثیری در حیاط ماندند، مسیحیان نیز از هر طرف رو به شهر آورده و صدای شلیک تفنگ و ناله زن و بچه به آسمان بلند شده بود، از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرده و منتظر اقدامات این هیئت بودند،

آفتاب طلوع کرد و به نوکر مستر (شید) حیدرعلی نام گفتند: به کنسول بگوید که به بیرون تشریف آورده در مورد قضایای دیروزی صحبت نمائیم.

هر دفعه حیدرعلی رفت و برگشت گفت: مستر (شید) خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسی که در همین ساعت دستور قتل یک شهر را داده، چطور می تواند بخوابد، مقصود این بود که مسلمانان به اقدامات این هیئت اتکاء نموده منتظر بمانند و از این طرف آسوریها و ارمنی ها کار خود را بلامانع در شهر انجام دهند. کار به جایی رسید که سران مسلمان خواستند از کنسولگری خارج شده اقلأً به شهر دستور دفاع بدهند، بعد معلوم شد که کلیه راهها را مسیحیان بسته اند و همین که این اشخاص از کنسولگری خارج شدند، در کوچه ها کشته خواهند شد، کار فوق العاده مشکل گردید، از طرفی آسوریها و ارمنی ها در شهر قتل عام می نمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم به راه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با مسیحیان قرارداد صلح یا ادامه جنگ را داده و تکلیف روشن شود.

از این طرف مستر (شید) حاضر نمی شود و خودشان نیز نمی توانند از آنجا خارج شوند، تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته مستر (شید) همان شخصی که خود را همواره طرفدار انسانیت می دانست، به اطاق وارد شده با حال عصبانیت چنین گفت: شما اطاق مرا پر از دود سیگار و چپق کرده اید، من نمی توانم در این اطاق تنفس کنم، پنجره ها را باز کنید تا هوای اطاق عوض شود و من بعد می آیم، این را گفت و برگشت و رفت، مسلمانان فوری سیگارها را خاموش نموده و پنجره ها را باز کردند، باز هم دکتر (شید) نیامد.

مقدرات ۱۸۰ هزار نفر جمعیت ارومیه بسته به وجود (بیگانه) او بود آن هم در همچو موقعی از دود سیگار رم کرده و بلکه بهانه نموده باز پیدا نمی شود.

صدای شیون زنان و دختران شهر توام با صدای شلیک تفنگ به گوش ساکنین این اطاق رسید که انسان از تقریر وضع آن دقایق عاجز است، سه ربع ساعت طول کشید و در این سه ربع ساعت از روی تحقیق، یک هزار و پانصد نفر غیر از مقتولین که از اول

صبح هدف گلوله قرار گرفته بودند به قتل رسید. تازه آقای (شید) وارد اطاق شد و گفت (باز چه می خواهید؟) اول آقای صدر خطاب به دکتر (شید) چنین گفت: آقای کنسول، اکنون در دنیا جنگ بین المللی است، بسیار شهرها را بمباران و اهالی آنجا را قتل عام نموده اند ولی نه به این وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی اوباش به سر اهالی ریخته از ساعتی که ما به اینجا آمده ایم چقدر نفوس تلف شده است.

مستر (شید) گفت: تقصیر از خودتان بوده و از این قبیل حرفهای بیخود به میان آورد، آخر سر چنین ادامه داد، اگر امنیت می خواهید ۱۲ نفر از مسیحیان و ۱۲ نفر از مسلمانان مجلس تشکیل داده و داخل مذاکره شوید. اینها گفتند آقای کنسول تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضاء مذاکرات، شهر ارومیه در آتش سوخته و تبدیل به خاکستر خواهد شد، شما الساعه دستور امنیت را بدهید و بعد هر طوری که می خواهید عمل می کنیم.

در نتیجه مستر شید فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر مسلمان را نیز سوار کرده همراه ایشان به محلات فرستاد. به امر ایشان پنج ساعت از ظهر گذشته جیلوها را از شهر خارج نمودند ولی اهالی از کنسولخانه بیرون نرفته منتظر تشکیل کمیسیون ۲۴ نفری شدند و عده ای از اینها که به جان خود می ترسیدند تا آخر بلوا و آمدن عثمانیها از آنجا خارج نشدند و در این کشتار قریب به ده هزار تن از مردم بی گناه از زن و بچه به قتل رسیدند.

مسیحیان اعم از آسوری و ارمنی از اول صبح شروع به کشتار نموده و پس از ظهر نیز اگرچه با دستور مستر شید دست از کشتار برداشتند ولی باز هم از تاراج دست برنداشته و هر که را می خواستند، می کشتند.

اولیتما توم جیلوها:

هنگام عصر جلسه برپا گردید و یکی از نمایندگان مسلمان معتمدالوزراء بود که جریان را نوشته است. جیلوها مطالبی به نام اولیتما توم به جلسه آورده و خواندند که

اینک ذیلاً درج می‌گردد.

چون دولت ایران قدرت ندارد که در آذربایجان بی‌طرفی خود را حفظ نماید و نگذارد قشون اجنبی به آذربایجان داخل شود، به این جهت به امر حکومت و به تصویب متفقین در آذربایجان قشون ملی تشکیل می‌شود به مقصود اینکه همین نیرو نگذارد دشمن خارجی به آذربایجان داخل شود که صدمه سختی برای قفقاز خواهد بود، لهذا حالیه در آذربایجان قشونی مرکب از ارامنه و نصارا تشکیل می‌یابد، متأسفانه یک حصه از اهالی ارومی که چند نفر برای آنها سردسته شده و آن سردسته‌ها از متنفذین هستند یعنی معلوم می‌شود که طرفدار دشمنان ما می‌باشند، همیشه با این تشکیلات مخالف بوده و تزلزل می‌کردند و در روزهای آخر بی‌نهایت مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را تیره نموده و نسبت به یکدیگر دشمنی به هم رساندند که کار به تلفات منجر شد و از این مسئله نه تنها اهل شهر متضرر گشتند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند. چون متفقین از این تشکیلات جدید نمی‌توانند منصرف شوند و از طرف دیگر به ملاحظه نوع پرستی لازم است که به فوریت این قتل و غارت را خاتمه داده و آنهایی که به منافع متفقین مانع و به صدمات اهالی راضی هستند، ما امضاکنندگان زیر خیلی لازم می‌دانیم که این شروط ذیل را به مسلمانان اظهار و اجرای آنها را بدون سؤال و جواب بخواهیم.

اولاً- باید مجلسی مرکب از شانزده نفر به دستورالعمل بارون استپانیانس به فوریت تشکیل یابد.

ثانیاً- شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضاء مجلس تعیین نماید.

ثالثاً- هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف ۲۴ ساعت به مجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود.

رابعاً- چهار نفر اشخاص که مظنون هستند از قرار ذیل در مجلس حاضر نمایند: ۱- ارشد همایون ۲- ارشد الممالک ۳- صدر ۴- حاجی صمد زهتاب.

خامساً- اشخاصی که به صاحب منصب روسی و فرانسه و یا بیک سالدات روس هجوم

کرده و یا هرگاه مقتول نماید، باید اهالی شهر ارومی به اهل و عیال و یا به خود آنها معاش بدهند.

سادساً- حکومت باید به مجلس زمان اغتشاش و علت آن را توضیح دهد.
سابعاً- قزاق‌های ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب‌منصبان روسی درآیند.

امضاء کنندگان

لوتنانت کاسفل
(ستوان)

پالکونیک گوزمین
(سرهنگ)

ژنرال پالتافیوف
(سرتیپ)

مرامنامه و نظامنامه قوای مسلحه آسوری:

از تاریخ ارومیه- تالیف محمد تمدن

برای اینکه خواننده از هدف و مرام قوای مسلحه مسیحیان باخبر شوند، مضامین مرامنامه آنان را ذیلاً درج می‌نمائیم:

۱- علت اصلی از تشکیل اتحادیه آزاد، این بود که ملت نصارا، با مختاریت و استقلال و امرار حیات نمایند در کجا؟؟ در نقاط معینه و مفصله ذیل:

ارومیه- موصل- ترک آیدین- نصیبین- جزیره (بین‌النهرین)- جولاملک- بشرط اینکه با روسیه کبیر و آزادیخواه متحد باشند (یعنی در امور تجارتي و نظامی متحد باشند)

۲- مرکز اساسی دیپلماسی این مختاریت را مجلس جنسی، نژادی تشکیل خواهد داد، مجلس که وظیفه آن، اتحاد و قانون و اجرای قانون است، علاوه از وزراء ریاست جمهوری نیز داخل و شریک این مرکزیت خواهد بود.

۳- انتخابات وکلای همین مجلس مرکزی با شرایط هفتگانه زیر انجام خواهد یافت:

شرایط حقانیت- مساوات- عدم تفاوت مذهب- عدم رعایت نجابت و اصالت- عدم رعایت نژاد و زبان- بدون واسطه- و کسانی که بیست سال تمام دارند- حق انتخاب کردن وکلای این مجلس را دارند- سن وکلائی که کاندید و انتخاب خواهند شد نباید از ۲۵ سال کمتر و از شصت سال بیشتر باشد.

۴- اراضی و قطعات و املاک مالکین ضبط و متصرف دولت داده خواهد شد تا از روی نقشه اولیای دولت، بین ملت تقسیم گردد.

۵- املاک انسانی را که صدها سال است زمین‌ها را متصرف شده‌اند، باید بدون توجه به شرافت نژادی و جنسی ضبط و از طرف اولیای دولت بالسویه بین رنجبران تقسیم شوند و حاصل منافع آنها نیز متعلق بدانهاست تا به مصارف لازمه خود برسانند و هیچگونه مالیاتی از حاصل املاک مزبور اخذ نخواهد شد، ضمناً برای مالکین املاک نیز ملک و قطعاتی به قدر احتیاج واگذار خواهد گردید و مواد زیر الزاماً رعایت خواهد شد.

اولاً- املاک و قطعات، که متعلق به مالک بوده و یا مالک آن املاک و قطعات را با پول خود خریداری کرده باشد با رسیدگی به قبایجات و اسناد و به ثبوت رسیدن آنها، املاک مزبور ضبط و قیمت آن محاسبه و به مالک مربوطه داده خواهد شد.

ثانیاً- کلیه معادن، اعم از معادن آبی و غیره و جنگلها، از کلیه ملاکین به نام منافع عمومی ضبط و ثبت و در تحت نظارت اولیاء دولت و ادارات مرکزی قرار خواهند گرفت.

۶- در همین قانون جمهوری آشوری ذکور و اناث مساوی‌اند چه در مسائل ارثی و چه در مسائل دیگر ابداً تفاوتی بین رنجبران و اشراف و سایر طبقات وجود نخواهد داشت، عموم مردم مساوی‌اند.

۷- آزادی کلام (بیان) مطبوعات (قلم) مذهب- اجتماع فکر در حدودی داده می‌شود که به شرف مردم برنخورد.

۸- برای هر یک از افراد ملت مالیاتی به نسبت عایدات و درآمد آنان تحمیل می‌شود، این مالیات از عموم مردم بدون تفاوت و تبعیض اخذ خواهد شد.

۹- اطفال کمتر از ۱۱ ساله اجباراً در مدارس و مکاتب تدریس و تعلیم خواهند شد.

۱۰- امور روحانی به کلی از امور سیاسی، جدا و تجزیه خواهد شد، روحانیون حق دخالت در امور سیاسی و حقوقی را نخواهند داشت.

۱۱- تشکیلات سوسیال دموکرات باید مورد استفاده عملیات قرار گیرد و این پارتی را باید موافق دستورالعمل (کارل ماکس) ضامن اجرای تامین منافع و فواید رنجبران

نمایند.

۱۲- موقوف شدن مالیات بناحق، که سنگینی آن را رعیت‌ها و رنجبران به دوش می‌کشند.

۱۳- سایر ملل و اقوامی که در کشور آزاد آشوری متوطن هستند می‌توانند بطور آزادانه، موافق دین و مذهب اجدادی امرار حیات نمایند ولی باید آنها تابع قانون دولت جمهوری آشوری باشند. (قانونی که به وسیلهٔ مجلس مرکزی وضع خواهد شد)

۱۴- در کلیهٔ نقاط مملکت نصارا، تمام علوم و فرهنگ به زبان نصارا (سریانی) اجباراً تدریس و تعلیم خواهند شد.

حالی‌ه چه مسائل ضروری برای ما لازم و مطرح می‌باشند؟؟

۱۵- برای تبلیغ ایده‌آل فوق‌الذکر (بندهای ۱۴ گانه) بین تمام ملت در دهات و سایر ممالک، باید شعبات این مجلس را دایر کرد و کمیته‌های دهقانی که از روی انتخاب تشکیل خواهند شد، باید نمایندگان آن کمیته‌ها در کمیتهٔ مرکزی حاضر شوند.

۱۶- حاضر شدن در مجلس صلح برای اعلان و اعلام افکار مذکور در فوق به اروپائیان که در مجلس حضور خواهند داشت.

۱۷- دو نفر نمایندهٔ رسمی از طرف ملت باید به کنگرهٔ صلح عمومی اعزام داشت که مقصد ما را انجام دهند و برای ملتی که صدها سال در زیر ستم زیسته است، پول تهیه و تدارک کرد.

۱۸- یک نفر نماینده به مملکت آمریکا اعزام داشت که نصارای مقیمین آنجا را برای دخول به حوزهٔ اتحاد دعوت و حاضر نمایند و هکذا از نصارای مقیمین موصول (موصل) و ممالک روسیه و سایر ممالک را به حوزهٔ این اتحاد دعوت نمایند و همچنین نصارای که در (فلسطین و جزیره العرب) و نصیبین مقیم هستند عالم و انتشار بدهند.

۱۹- تشکیل روزنامهٔ یومیه (نشریهٔ روزانه) ملی که آرزو و اهداف آزادی‌خواهان ما را در

تمام جهان انتشار دهد.

۲۰- نطقها به مردم بیسواد ایراد گردد و تیاترهائی (نمایشاتی) ترتیب داده شود و به سود این اتحادیه تصمیماتی اتخاذ و معمول گردد.

کمیته آزادی آسوری

در این هنگام آن چهارتن ایرانی که در این یادداشت نامبرده شده و آنان را از مجلس می‌خواهند، کسانی بودند مردانگی و غیرت نشان داده و مانند دیگران به پستی و خواری تن نداده بودند، این بود که مستر شدد و همدستانش دروغها به آنان بسته و به نابود کردنشان می‌کوشیدند.

به هرحال این التیماتوم بسیار خواندنی است، کسانی که می‌خواهند بدانند که بیگانگان وقتی به کشوری مسلط شوند چه بهانه‌جوئی‌ها می‌کنند و چه رفتار نامطلوبی در پیش می‌گیرند، این نوشته را به دقت بخوانند تا نتیجه سستی و بی‌مبالاتی را بدانند.

بدین ترتیب آسوری‌ها و ارمنی‌ها مقصود خود را عملی ساخته و رشته کارهای شهر را در دست گرفتند، از فردای آن روز عظیم السلطنه حکمران و آقا پطرس رئیس امنیه و ابراهیم خان (از مهاجرین) رئیس نظمیه شدند، از این طرف جلسه ۱۶ نفری تشکیل و تفنگ و فشنگ را از اهالی جمع‌آوری نمود، از سوی دیگر به دستور مستر شدد کشته‌شدگان را از خانه‌ها و کوچه‌ها گرد آورده و به خاک می‌سپردند و توانگران کشتگان خود را برداشته و خود کفن و دفن آنها را متقبل می‌شدند.

چند روز طول کشید تا توانستند همه آنها را به خاک بسپارند، در این موقع موضوع نان و گرسنگی و سرمای زمستان نیز در بین بود، بازار را که روسها آتش زده بودند، هنوز ساخته نشده و اکنون کشتارگاه گردیده بود.

مدت چهل و هشت ساعت مهلت جمع‌آوری اسلحه به پایان رسید و اسلحه چندانی که انتظار می‌رفت، جمع‌آوری نگردید، بسیاری از اهالی از دادن اسلحه خودداری نمودند، جیلوها همان را عنوان کرده بر آن شدند که دوباره به کشتار پردازند،

پس از گفتگوهای زیاد و میانجیگری نمایندهٔ پاپ قرار شد که به مدت بیفزایند و از آن طرف جیلوها بهانه پیدا کرده برای جستجوی اسلحه به خانه‌ها داخل می‌شدند و هرچه به نظرشان می‌رسید می‌بردند و چه بسا کسانی را نیز کشتند. این عمل تا آمدن عثمانیها حکمفرما بود، و کسی را خواب راحت نبود.

مسیحیان چون به شهر مسلط شدند رو به دهات آورده خدا می‌داند که چه آسیب و گزندى به مردم دهات وارد ساختند، بسیاری از اهالی را کشتار نموده و آبادیها خالی از سکنه گردید، در آن زمستان سرد و سال گرانی زنان و اطفال از ترس جان سر به بیابانها نهاده و عدهٔ کثیری از آنها در بیابان روی برفها جان سپردند.

شهر ارومیه در نتیجهٔ نادانی و ناتوانی سران خود چنان دچار آشوب گردید که نظیر آن کمتر دیده شده این داستان به قدری دلسوز است که بهتر است ناگفته بگذاریم بگذریم.

کشته شدن مارشیمون:

اسماعیل آقا مشهور به (سیمیتقو) و برادرش جعفر آقا و پدرش محمد آقا هر یک داستانی طولانی دارند اینها چون از ایل شکاک در نزدیکی مرز ایران و عثمانی مستقر بودند و همیشه از گرفتاریهای دولت سوءاستفاده کرده، نافرمانی می‌نمودند، در زمان مظفرالدین شاه، جعفر آقا یاغی شده و نظام السلطنه، والی آذربایجان او را به تبریز خواست و او با هفت تن از کسان خود وارد تبریز گشت، داستان کشته شدن او در تبریز با حيله و فریب از داستانهای فراموش نشدنی است.

پس از او نوبت به سیمیتقو رسید که گاهی مطیع شده و گاهی نافرمانی می‌نمود و چون روسها وارد آذربایجان شدند او نیز به ایشان گروید و سپس به عثمانیها پیوست. هنگامی که روسها از ایران می‌رفتند اسلحهٔ زیادی از آنها به دست آورد و قدرتی به هم زد و یکی از سرجنبانان آذربایجان بشمار می‌رفت.

مسیحیان که در این هنگام در ارومیه دست به کار شده بودند و می‌کوشیدند که به

یاری بیگانگان یک نیروی جداگانه یا بهتر بگوئیم یک کشور جداگانه در برابر دولت ایران پدید آورند و چون تعداد خود را کم می‌دیدند و از اکراد ترس داشتند بر آن شدند که اکراد را نیز همدست گردانیده و برای گفتگو در این زمینه، سیمیتقو را انتخاب نمودند و پس از پیش آمد وقایع اخیر شهر ارومیه که شهری بزرگ را به آن آسانی به دست آورده بودند در روز دوم یا سوم مارشیمون با دسته‌ای از جیلوها آهنگ سلماس کرد و می‌رفت تا سلماس و اطراف آن را نیز به زیر فرمان درآورد و از آن سو با سیمیتقو ملاقات کرده و او را به طرف مسیحیان بکشد.

این عمل مارشیمون مخالف نظر بعضی‌هاست که معتقدند شخص مارشیمون مخالف آدم‌کشی و غارت بوده. این بود که توپ و قورخانه و دسته‌های سوار و پیاده با خود برد، آری مارشیمون به اندازه‌ی مستر (شند) سنگدل و خونخوار نبود، چنانکه معلوم بود خود مرد دوراندیش و محتاط بود و منافع خود را در خونریزی و آدم‌کشی زیاده از حد نمی‌دید، این بود در سلماس هم به مردم امنیت داد و جیلوها را از کشتار بازداشت و خود در قریه‌ی خسروآباد اقامت گزید و در آنجا به فرمانروائی پرداخت.

با اینهمه جیلوها در قریه‌ها از ستمگری دریغ ننموده و به خانه‌هایی که دو سال پیش پناهنده شده و نان و نمک آنها را خورده بودند، بدرفتاری و ستمگری بسیار نمودند و بعضی از آنها که مقاومت می‌کردند، مقتول و اموالشان غارت می‌گردید، چنانکه گفتیم مارشیمون در فکر فریفتن سیمیتقو بود و پیامی به او فرستاد که در محلی با هم ملاقات کنند و قرار شد که روز شنبه ۲۵ اسفند هنگام عصر هر دو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه‌ای با هم ملاقات نمایند.

چون آن روز فرارسید، مارشیمون با یک شکوه و آرایش نظامی راه افتاد، خود در کالسکه نشست و یکصد و چهل تن سوار برگزیده و جیلوها با لباس و اسلحه متحدالشکل و یک‌نواخت پس و پیش او را گرفته بودند و چون به کهنه شهر رسید، مارشیمون پیاده شد و به داخل منزل رفت، سواران نیز پیاده شدند و هر یکی جلوسب خود را گرفته در صف ایستادند. از آن طرف سیمیتقو با چند تن از سواران برگزیده آمد

ولی سپرده بود که دسته‌ای هم از پشت سر بیایند.

چون دو نفری با هم نشستند، مارشیمون به سخن پرداخت، ما تمام گفته‌های او را نمی‌دانیم، آنچه از زبان سیمیتقو شنیده شده اینست که مارشیمون به او گفته: این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود میهن همه ماها بوده ولی جدائی درکیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته، اکنون باید همدست شویم و این سرزمین خود را به دست گیریم و با هم زندگی کنیم و نیز گفته ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوار کمتر داریم، اگر شما با ما باشید چون سواران شما زیاد است می‌رویم تبریز را تسخیر می‌کنیم.

در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بام منازل را سنگر گرفته بودند، مارشیمون چون حرفهای خود را به پایان رساند و سیمیتقو به او نوید همدستی داد برخاسته که برود، سیمیتقو با چهره خندان او را بدرقه می‌نماید، اطاقی که نشسته بودند پنجره آن با درب حیاط روبرو بود و کالسکه مارشیمون را که جلو درب نگهداشته بودند از اطاق دیده می‌شد.

مارشیمون چون از درب بیرون شد و به جلو کالسکه رسید و می‌خواست پا به رکاب بگذارد، ناگهان صدای شلیک سیمیتقو برخاست و گلوله از پشت مارشیمون خورد و به زمین افتاد، در آن هنگام شکاکها از پشت بام به یکبار شلیک کرده و جیلوها که هر یکی در پهلوی اسب خود ایستاده بودند به خاک افتادند و چنانکه گفته شد جز یکی یا دو تن نجات پیدا نکردند، مارشیمون که با تیر سیمیتقو افتاده بود هنوز جان داشت، علی آقا برادر سیمیتقو تیر دیگری به او می‌زند و بیجانش می‌گرداند.

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت این داستان را خود سیمیتقو گفته و چنین ادامه می‌دهد: چون مارشیمون مرا خواند، من به قصد کشتن او رفتم ولی این راز را جز با برادر خود، علی آقا نگفتم. برای آنکه مارشیمون بدگمان نشود، جز چند نفری را همراه نبردم و به دیگران دستور دادم از پشت سر بیایند و در جایی کمین کنند و اگر صدای تیری از من شنیدند آنان نیز شلیک کنند و می‌گوید: من بارها در تفلیس به تاتر رفته و تماشا بسیار کرده بودم، ولی هیچ

تماشائی آن لذت را نداده بود که دیدن یکصد و چهل تن سوار جیلو همینکه شلیک شد همگی به زمین افتادند.

اسماعیل آقا سیمیتقو همیشه این داستان را بازگشته و آن را شاهکاری از خود می‌شمرد و گله می‌کرد که ایرانیان قدر این کار او را ندانسته‌اند در صورتیکه این خود یک عمل نسنجیده و بی‌خردانه‌ای بیش نبود و باعث کشته شدن ده هزار تن مرد و زن مسلمان بی‌گناه گردید.

غروب همانروز اسماعیل آقا به چهریق خانه خود بازگشت، از آن طرف چون جیلوها از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند، علاقه‌ای که به وی داشتند، سخت برآشفته و شوریدند، همان شب به راهنمایی یک نفر ارمنی از اهالی کهنه شهر خود را به شهر رسانیده و کشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هرکه را از مردم دیدند کشتند و به چهارسو آتش زده شبانه بیرون رفتند.

فردا باز به آنجا تاخته با بمب و تفنگ به جنگ پرداخته و به شهر فشار آوردند، اهالی مقاومت نموده ولی جیلوها به یک بخش آن دست یافتند و گروهی را کشتند. پس از چند روز بار دیگر به آنجا تاخته و زد و خورد شدیدی را آغاز نمودند و چون به مردم از هیچ جاکمکی نمی‌رسید، نتوانستند مقاومت نمایند.

عده‌ای کثیر، زنان و فرزندان خود را برداشته به دیلمقان و خوی گریختند و دیگران به دست خونخواران جیلو افتاده و کشته شدند، در این زد و خورد بیش از هزار تن مرد و زن و کودک بیگناه از بین رفتند. در دیلمقان چون مردم مقاومت نمودند و از تبریز کمک رسیده بود، جیلوها نتوانستند کاری از پیش ببرند.

قتل عام در ارومیه:

در ارومی که پس از آنهمه کشت و کشتار و تاراج اندک آرامشی پدید آمده و مردم شوریخت و دشمن‌پرور کمی آسایش یافته بودند از رسیدن این خبر دوباره آشوب بلند شد، روز دوشنبه ۲۷ اسفند که این خبر رسید همه فهمیدند که دقایق سختی در پیش

خواهد بود ولی چاره‌ای نداشتند.

جیلوها سخت شوریدند و از سران خود دستور خواستند که تلافی کنند و خون پیشوای خود را بگیرند. سران جیلوها دستور دادند که مدت ۱۲ ساعت قتل عام شود، شب چهارشنبه به خانه‌های مردم ریختند و آنچه توانستند از کشتن و غارت و نامردی دریغ نکردند و چون صبح شد به کشتار آشکار پرداختند. حال گرفته خود آقای توفیق را می‌آوریم.

درست ۳۳ روز از اول زد و خورد گذشته، اهالی شهر با هزاران مصائب از بی‌آذوقگی و ناامنی و فقدان خویشان و نزدیکان خود در گوشه‌خانه خزیده و از هیچ‌جا خبر نداشتند. یک دفعه صبح روز چهارشنبه آخر سال که در همه ولایات ایران جشن و سرور است، جیلوها به محلات شهر روی آورده و مسیحیان دیگر و ارمنی‌ها که به دنبال بهانه می‌گشتند همراه جیلوها داخل منازل شده و درها را شکسته و پشت بامها را گرفته و بدون آنکه از کسی مقاومت ببینند، دختران خردسال و بچه‌ها و مردان و زنان را در اطاق‌ها و دهلیزها و پشت بامها هدف گلوله قرار دادند. واقعاً امروز مصیبت عظیمی بود، نه پناهگاهی نه جایی، همینکه اهالی این دربند از کوچه یا از پشت بامها به آن دربند فرار می‌کردند، پس از ده دقیقه جیلوها همان دربند را نیز می‌گرفتند و اینها را با آنها در یکجا می‌گشتند اگر کسی هول محشر را شنیده همین امروز محشر در ارومی برپا شده بود، چنان ناله و فریاد و صداهای دلگداز زنانی که بچه‌های خود را در مقابل آغشته به خون می‌دیدند به آسمان بلند شده بود که انسان نمی‌تواند بنویسد و نمی‌تواند بیشتر از این شرح دهد یک شهری همه یکدفعه ناله می‌کشند و این ناله‌ها با صداهای خشن جیلوهای آدم‌کش و صدای تفنگ و گلوله بهم آمیخته می‌شود کار به جایی رسید که کمسیون ۱۶ نفری را تشکیل دادند فوراً به وسیله میرزا نام برادر آقا پطرس امر به خارج شدن جیلوها از محلات کردند دو ساعت به غروب مانده کم‌کم جیلوها از محلات خارج و هرچه فرش و سائل و طلاآلات از غارتهای چندروزه باقیمانده بود امروز بردند من خود دیدم چون کسی مقاومت نمی‌کرد مسیحیان زنان خود را برای بردن غارت با خود آورده

بودند. یک ساعت به غروب مانده صدای تیر به کلی قطع شد ولی خانه‌ها مملو از جنازه بود ناله و شیون زنان و اطفال باقیمانده از هر طرف شنیده می‌شد. روز چهارشنبه آخر سال با این وضع خاتمه یافت. این نیز ناگفته نماند، در ارومی کلیمی زیاد است برخلاف سایر جاها همسایه و همشهریهای بی‌آزاری هستند و تاکنون ضرر آنها به کسی نرسیده است آن بیچاره‌ها نیز دچار پنجه غضب‌آلود جیلوها شده و مثل مسلمانان کشته و تاراج می‌شدند شبها چنانکه به خانه‌های مسلمانان حمله می‌آوردند به خانه‌های آنها نیز می‌رفتند.

در این قتل عام قریب به ده هزار تن از مسلمانان و کلیمیان کشته شدند و به عمامه‌داران و علماء و سادات نیز نظر به مقتول شدن رئیس روحانی ابقاء نکردند و عده زیادی از سادات و علمای بنام را کشتند از عمامه‌داران مشهور که آن روز در خانه‌های خود کشته شدند ملاعلیقلی با دو پسرش میرزا محمود و میرزا عبدالله و عروس او زن میرزا محمود را نیز روی جنازه شوهرش کشتند صدرالعلمای محله علی شهید حاجی میرعلی اصغر- حاجی میریوک‌آقا- ثقه‌الاسلام ارومی- آقامیرزا صادق- آقا میرزا ابراهیم مجتهد- حاجی ملا اسماعیل عیسالو که سرش را گوش اندر گوش بریدند- آقامیر جلال روضه‌خوان مدیر مدرسه جلالیه- ملاعلی روضه‌خوان معروف به قوجانوکر- میرزا احمد روضه‌خوان یوردشاهی- و یک نفر ملاسیف‌الله نامی که همیشه می‌گفت اگر جیلوها به خانه من داخل شوند باید یک یا دو نفر از آنها بکشم تا خود کشته شوم همین روز جیلوها به خانه او داخل شدند و همینکه با او روبرو گردیدند و خواستند او را با تیر بزنند ملاسیف‌الله پیش‌دستی کرده و طپانچه خود را کشیده و دو نفر از آنها را کشت و بعد جیلوها او را کشتند.

معمدالوزراء می‌نویسد: اهالی که در دور و اطراف حکومت منزل داشتند پس از تاراج خانه‌هایشان هر کس توانسته بود که فرار نماید در حیاط حکومت پناهنده شده و ملاحظه وضع آنها بسیار اسف‌انگیز و رقت‌آور بود زن‌ها را به یک حیاط کوچک جمع نموده و مردها را در حیاط حکومت و یک حیاط دیگر جمع نموده و زن و مرد گرسنه و

با حالت زار مشغول گریه و زاری بودند. عده این جمعیت به ۸۰۰ نفر بالغ می‌گردید اوضاع فلاکت‌بار و گرسنگی این جمعیت بسیار مایه تأسف بود و حال آنکه عموماً از محترمین و محترمات بودند بازاری نبود که نان خریداری شود در خانه‌ها چیزی نمانده بود که با همدیگر رعایت حال و موقع را کنند. به علاوه احدی قادر نبود قدم از خانه بیرون گذاشته تهیه نان و آذوقه نماید. بالاخره با هزار زحمت دو سه من آرد پیدا کرده و نان پخته و در میان آنهمه جمعیت تقسیم شد. از زنان چند نفری در این موقع وضع حمل نمودند.

پس از این کارها آقا پطرس آهنگ رفتن بر سر اسماعیل آقا نمود و با توپ و توپچیان روسی که هنگام رفتن روسها نگذاشته بودند بروند برای کارهای خود مزدور گرفته بودند با بسیج تمام روانه گردید.

سیمیتقو که در کشتن مارشیمون آن همه نادانی را کرده بود در نگهداری چهریق نیز عمل نظیر آن را انجام داد با دشمنی زورمند و قوی از در بی‌احتیاطی درآمد و زنان و کودکان را از چهریق بیرون نفرستاد و جیلوها چون به آنجا رسیدند جنگ سختی را آغاز نمودند و اکراد مقاومت نموده ولی چون اسلحه و تعدادشان کم بود پس از یک شبانه‌روز جنگ مقاومتشان از هم گسیخت و چهریق را رها کرده و بگریختند و جیلوها به آنجا دست یافته هر که از مرد و زن پیدا کردند کشتند و زنان را که یکی از آنها مادر سیمیتقو و دیگری دختر برادرش جعفر آقا بود دستگیر کردند و پیروزمندانه به ارومی بازگشتند.

در چنین هنگامی گذشته از گرسنگی و قتل و غارت که همه‌جا را فرا گرفته بود بیماری حصبه (تیفوس) نیز فراوان شده و در تبریز و ارومی و سلماس گروهی نیز از این بیماری بدرود زندگی گفتند.

سرگذشت تاریخی یک قوطی سیگار نقره‌ای

تابستان سال ۱۲۹۲ خورشیدی است، مقدمات جنگ اول جهانی فراهم می‌شود: فرستادهٔ مارشیمون به نام (پل شیمون) از شهروان برمی‌گردد و پس از شرح

ماموریت خود و ابلاغ درودهای فراوان نسطوریان آن شهر چند بسته ره‌آوردی را که همراه دارد به خدمت مارشیمون تقدیم می‌دارد.

مارشیمون در حالیکه جمعی از (ملک)ها در حضورش هستند و در یکی از اطاقهای آبادی (قوچانوس) بر روی نیمکتی نشسته است خم می‌گردد و بسته‌ها را باز می‌کند، ملک‌ها که کمترین صدائی از آنها شنیده نمی‌شود، کوچکترین حرکات (پاتریاک) خود را از نظر دور نمی‌دارند، مارشیمون آخرین بسته را باز می‌نماید این بسته محتوی چند ظرف نقره است که در راس آنها قوطی سیگار نقره قرار دارد.

این قوطی یکی از شاهکارهای استادان زرگری شهر تاریخی وان است، در اثر ظرافت و شکل مرغوبی که دارد، از نخستین نظر مارشیمون شیفته آن می‌گردد، به طوری که قوطی سیگار قدیمی خود را از جیب درمی‌آورد و قوطی نقره را هم باز می‌کند تا توتون و کاغذی را که محتویات قوطی قدیمی است در آن جای دهد.

همینکه درب قوطی نقره باز می‌شود، مارشیمون از دیدن مناره کلیسای قوچانوس و پرچمهای مذهبی و صلیب مقدس و اسم خود (مارشیمون بنیامین) که در توی درب قوطی به زبان آشوری با کمال مهارت کنده کاری شده است بیشتر مبهوت می‌ماند، قوطی سیگار مانند یک ودیعه آسمانی با کمال احترام دست به دست می‌گردد و ملک‌ها با ترسیم صلیب در سینه خود، آن را تقدیس می‌نمایند و زبان به تحسین می‌گشایند....

ماهها می‌گذرد و سالها سپری می‌گردد و آن قوطی از مارشیمون دور نمی‌شود و هر یکی از ملک‌ها که طرف توجه آن مرد است به صرف سیگاری که از محتویات آن قوطی تهیه می‌شود، مفتخر می‌گردد... ملک خوشابه و آقاپطروس به دفعات به این افتخار نائل می‌آیند.

اینک روز ۲۵ اسفندماه ۱۲۹۶ خورشیدی است، مارشیمون بنا به قول و قراری که قبلاً با سیمیتقو گذاشته با یکصد و چهل تن از مردان جنگ آزموده خود وارد (کهنه‌شهر) می‌شوند تا قراردادی با پیشوای کردان بگذارند... در اطاقی می‌نشینند و

قوطی نقره باز می‌شود و سیگاری به سیمیتقو تقدیم می‌گردد... سیمیتقو نوید همدستی می‌دهد، مارشیمون و سیمیتقو همدیگر را می‌بوسند و مراسم خداحافظی به عمل می‌آید. مارشیمون به جانب کالسکه خود در حرکت است و سیمیتقو از پنجره که مشرف به درب خانه است، تفنگ در دست در انتظار انجام دادن عمل وخیمی است... سوزن سه تیر ساخت فرانسه به چاشنی فشنگ می‌خورد و صدای مهیبی بلند می‌شود و با صدای این تیر، صدای تفنگ‌های کردان از کمین‌گاه‌ها بلند می‌گردد و مارشیمون و اعوانش نقش زمین می‌شوند و با این بازی مغز یک شخص بلندپروازی که سر سروری داشت از کار می‌افتد.

اینک سیمیتقو در چهریق نشسته و سخن از مارشیمون می‌رود (سلیم) وارد می‌شود و تعظیم می‌کند و دو دستی قوطی نقره مارشیمون را به او تقدیم می‌نماید، روزها می‌گذرد تا روزی سیمیتقو به میرزا حسن خان سلماسی منشی خود دستور می‌دهد تا با مقب در قسمت بالای کنده کاری و درب قوطی سیگار پیکره‌ای در حالیکه تاجی بر سر دارد از او منقور می‌سازد و کلمه (سمکو) را نیز زینت بخش آن می‌نماید.

باری سیگارپرانی مارشیمون مثل هزار چیزهای دیگر تاریخ تجدید می‌شود و این دفعه به جای ملک خوشابه‌ها عمر خانها و پروت‌آقاها و حاجی‌آقاها از دست سیمیتقو افتخار دریافت سیگار از قوطی معهود دارند...

حالا سال ۱۳۰۹ خورشیدی است، نایب سرهنگ صادقخان نوروزی حاکم نظامی قصبه اشنویه است، سیمیتقو با یک سری پرشور و جمعی از اطرافیانش به اشنویه وارد شده است، غروب روز ۲۷ تیر ماه می‌رسد. سیمیتقو در بیرون قصبه در انتظار ورود سرتیپ ظفرالدوله مقدم است، از آمدن او نومید می‌گردد و سپس با جمعی از سران کردان داخل قصبه می‌شود، ناگهان در مقابل مگسک پنج‌تیرهای روسی افراد نظامیان قرار می‌گیرند... از پشت بامها و توی اطاقها تیرها خالی می‌شود و باز خالی می‌شود، سیمیتقو با جمعی نقش زمین می‌گردد و در آن ساعت رشته حیات یک فرد جاه‌طلب پاره می‌شود...

فردای آن روز نایب اول پورداد وارد اطاق سرهنگ نوروزی می‌شود، سلام نظامی می‌دهد و با یک ذوق و هیجانی قوطی نقره را که شاهد روزگارانی پرحادثه دو مرد آشوب‌جو بوده است، تقدیمش می‌نماید.

سرهنگ زبان به امتنان می‌گشاید و آن را در جیب شلوار مایل به سبز نظامی خود جای می‌دهد. آن قوطی معهود بعداً در تصرف ملکوم-امریخاص (طیب دندانسان) قرار می‌گیرد، اگر با تجسم این مختصر شرح که یک گوشه از تاریخ این صفحات است نگاهی به آن کنند، قوطی سیگار نقره زبان به سخن خواهد گشود و رازهای عجیبی در میان خواهد گذاشت.

ارومیه- ۲۳ تیرماه ۱۳۲۴ شمسی، علاءالدین تکش.

پطروس و قوای مسیحیان:

قریب به ۱۲ هزار خانواده جیلوها بودند که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند و در حدود ۲۰ هزار خانواده ارمنیان و آسوریان خود ارومی و سلماس و سلدوز بودند که به آنان پیوستند. پنج‌هزار ارمنی از ایروان و ارمنستان گریخته داخل این عده شده بودند، همه با هم متحد شده برای تشکیل دولت مستقل و آرزوهای طول و دراز نقشه طرح می‌کردند، از اینها بیست هزار تن سپاهی ورزیده بودند و ۸۰۰ افسر روسی که با روسها

نرفته و در ایران مانده بودند و به همدستی ۷۲ افسر فرانسوی این عده را رهبری می‌کردند. اسلحه‌شان عبارت بود از ۲۵ قبضه توپ و یکصد قبضه اسلحه خودکار (شصت تیر) و چندین هزار قبضه تفنگ و اسلحه کمری و مهمات مربوطه.

رشته سیاست و راهنمایی در دست (نیکیتین) کنسول روس و مستر (شید) کنسول امریکا و مسیو (گوژول) رئیس بیمارستان فرانسه‌ای بود.

پس از کشته شدن مارشیمون، آقا پطرس رهبری جیلوها را به دست گرفت و ملک خوشابه نیز از سر رشته داران به شمار می‌رفت.

گفتیم که آبادیها را غارت کردند، کسانی از اهالی خود را از ورطه هلاکت نجات داده و چند آبادی که قلعه و حصار داشتند در آنجا گرد آمده و به نگهداری خود تلاش می‌کردند، قریه قوشچی که دلیرانه مقاومت می‌نمود یکی از آنها بود. جیلوها سپاه منظم فرستادند و با یک جنگ خونینی به قریه دست یافتند و تمامی را بکشتند، قریه عسکرآباد که از مدتی مقاومت می‌کرد، توپ و سپاه بر سرش فرستاده نیمی با جنگ و نیمی با تهدید و حيله دست یافتند و به روز سایر آبادیها انداختند.

حقیقت این بود که مسیحیان فریب دیگران را خورده و به امید یک نوید بی‌اساس به چنین جنایاتی تن در دادند و اکنون از آن نویدها نشانی نمی‌یافتند و از طرفی سخت بیمناک بودند که دولت سپاه بر سر آنان فرستاده و یا عثمانیها از آن طرف بیایند و یا مردم متحد شده و مسیحیان را کشتار کنند.

چنانکه اسماعیل آقا سیمیتقو که به خوی گریخته بود، یک دسته از جیلوها را که از دو سال پیش در بیرون شهر سکنی داده بودند کشتار نمودند، این بود دوران ایشان مسیحی پیش افتاده و لوازم کار را فراهم می‌نمودند.

در این موقع دو پیش‌آمدی وحشت‌انگیز را زیاده‌تر نمود، یکی آنکه افسران فرانسوی که در ارومی بودند در نتیجه اعتراض دولت مرکزی از ارومیه اخراج و از طریق تبریز روانه گردیدند.

دیگر آنکه خبر نزدیک شدن عثمانیها می‌رسید.

در ارومی مسیحیان سران مردم را گرد آورده و به آنها پیشنهاد نمودند که شما بایستی تعهد کنید که دولت ایران لشکر بر سر ما نفرستد و راه آمد و رفت را با تبریز باز کند و معاملات بازرگانی به عمل آید.

همچنین باید تعهد کنید که در شهرهای دیگر به مسیحیان آسیب نرسانند، بیچاره اهالی را به تنگنا انداخته و چنین درخواستها را از ایشان می نمودند، بسیاری از آسوریان و ارمنیان پنهانی به دوستان و آشنایان خود پناهنده شده و از آنان قول می گرفتند که در روز سختی نگهداری از ایشان دریغ نورزند.

با این همه در آن حال جلو آدم کشان را نمی گرفتند و چنانکه گفتیم روزی نبود که چند نفری کشته نشود و یا اینکه برای شهر حکمرانی و سر شهربانی و رئیس امنیه ای تعیین نکنند و به گمان خودشان همه اینها از اصلاحات بوده و سروسامانی به کارها می دادند و کسی هم به جرم کشتن و تاراج کردن مجازات نمی شد.

یکی از کسانی که در این میان کشته شد، عظیم السلطنه سردار ارومی بود که او را حکمران شهر کرده بودند. این سردار یکی از توانگران شهر ارومی به شمار می رفت، شخصی نیکوکار و مردم دوست بود، چنانکه در مجلس ترحیم آن مرحوم علاوه بر اهالی کلیمی ها نیز شرکت کرده و سوگواری می نمودند، او بود که روز سوم همراه مردم جهت سازش با مسیحیان با مستر (شید) ملاقات نمود و بعد جلسه ۱۶ نفری او را به حکمرانی شهر برگزید. روز سی ام اردیبهشت ۱۲۹۷ شمشه فرهاد (خمو) نامی از آسوریان که در قریه وزیرآباد، آبادی خود عظیم السلطنه اقامت داشت و در گذشته رنجیدگی از وی داشته با تفنگی در دست به شهر می آید و به خانه عظیم السلطنه رفته و در اطاق خدمتکاران با آنان می نشیند و چون عظیم السلطنه از اطاق خود همراه مؤیدالاسلام نامی از ملایان به قصد رفتن بیرون می آید هدف گلوله قرار گرفته و هر دو کشته می شوند.

شمشه فرهاد گریخته از حیاط بیرون می رود، معتمدالوزراء می نویسد: او مست بوده و از ده تا شهر هشت نفر را کشته و پس از آن خونریزیها به سراغ ارباب خود آمده بود، از این عمل او، خود آسوریان برآشفته و شمشه فرهاد را گرفتند و پس از اندک

بازپرسی به دستور آقا پطرس در همان خانه خود عظیم السلطنه به دار آویختند و یک نفر از آسوریان با شمشیر خود جنازه را بالای دار شقه کرد، این یگانه آدم‌کشی بود که به کیفرش رسانیدند و جنازه کشتگان را با موزیک و تشریفات به خاک سپردند.

ورود قوای عثمانی:

در ارومی چند روزی که آرامش کمی پدیدار گشته و کشتار کم شده بود و شهربانی چند دکان را برای پختن نان باز کرده از آن طرف اجلال‌الملک که دوباره به کار حکمرانی می‌پرداخت بر آن شد که اشخاصی از دهاتیان را همراه سوارانی از مسیحیان فرستاده که بروند و محصولی که موقع درو آنها رسیده و به علت نبودن کسی همچنان در بیابان مانده است درو کرده و کوبیده به شهر بیاورند. خود مسیحیان به حال مردم ترحم کرده و اندک مهربانی می‌نمودند که در این میان داستان شکست سلماس و بازگشت مسیحیان به ارومیه رخ داد، بار دیگر به کینه و عداوت عثمانیان که داخل آذربایجان شده و در خوی و سلماس با مسیحیان جنگیده و آنها را تارومار کرده بود، هر که را از اهالی می‌خواستند، می‌کشتند.

از آن طرف مسیحیان که با خانواده و چهارپایان خود کوچیده می‌آمدند، هرچه می‌یافتند غارت می‌کردند و چهارپایان خود را داخل مزارع رها می‌کردند و دوباره امنیت از میان رفت و چند دکانی که باز شده بود بسته گردید، باز در شهر آدم‌کشی رواج یافت.

چند روز بعد عثمانیها از راه رسیدند و تا قریه کریم‌آباد که در چهار فرسنگی شهر ارومیه است جلو آمدند، مسیحیان از یک طرف در برابر آنان ایستاده می‌جنگیدند و از طرف دیگر با مردم به خشونت رفتار کرده و اندیشه بیرون رفتن نیز داشتند و خود را آماده می‌کردند، مسیحیان خود ارومی با همسایگان مسلمان خود از در مهر و دوستی درآمده و قسمتی از دارائی خود را به خانه‌های آنان می‌فرستادند که خود آماده کوچ باشند.

جیلوها در ارومی به اجرای یک نقشه‌ای تلاش می‌کردند، جریان آن از این قرار بود که روسها یک کشتی بخاری به نام (چرنوزیف) در دریاچه ارومیه به کار انداخته بودند که دارای توپی نیز بود، این کشتی در دست جیلوها بود، روز دوم تیرماه (۱۴ رمضان) ۱۸۰ تن از تفنگچیان جنگ آزموده آسوری و ارمنی را برگزیده یکدسته را در آن کشتی و یک دسته را در یک کشتی بادی نشانده و یک توپی نیز به آنها داده و روانه شرفخانه نمودند که غفلتاً در آنجا پیاده شده و شرفخانه را بگیرند و هرچه کشتی در آنجا هست به بندر ارومیه (گلمانخانه) بفرستند، اینها روانه گردیده و شب به شرفخانه رسیدند و در یک جایگاه دوری کشتی‌ها را به کناری راندند ولی پیش از آنکه بتوانند وارد عملیات شوند، ایرانیها و عثمانیها که در آنجا بودند باخبر شده و محاصره‌شان کردند و همه را کشته و نابود کردند.

بدین ترتیب این نقشه با شکست روبرو شد ولی این شکست‌ها که به مسیحیان می‌رسید کینه آنها را از مردم بیچاره و دشمن پرور ارومیه می‌گرفتند، در این روزها پیاپی آدم‌کشی می‌کردند، سران مردم را در اداره حکمرانی گرد آورده و راه برای بیرون رفتن نمی‌دادند و می‌گفتند: شما عثمانیها را خواسته‌اید، مردم در نتیجه عدم همکاری و حمیت که به موقع خود مردانگی ننموده و خود را به دشمن سپرده بودند، بدین ترتیب پیاپی کیفر می‌یافتند و از شکنجه و آزار رهائی نداشتند.

روزهای اول اگر صد نفر کشته می‌دادند و جلو دشمن را می‌گرفتند، اکنون این روزها را نداشتند ولی حالا صد هزار کشته داده بودند و هنوز هم ادامه داشت، از کسان به نامیکه در این روزها کشته شد، آقا میرمحمد پیشنماز خلخالی بود، روز چهارم تیرماه (۱۶ رمضان) پیرمرد بیگناه را در خانه‌اش سربریده تکه تکه کردند، در همان روزها دوباره با عثمانیها جنگ آغاز گردید، مسیحیان سخت به تنگنا افتاده راه چاره‌ای نمی‌یافتند، آنچه بر نگرانی آنها می‌افزود، عدم اطلاع از خارج بود، زیرا از دیرزمانی ارتباط قطع و آمد و رفت از بین رفته بود.

یگانه راه چاره شکافتن صفوف عساکر عثمانی و بیرون رفتن از داخل دشمن بود

ولی نمی‌دانستند به کجا بروند و در کار خود متحیر مانده و هزار لعنت بر کنسول‌های خارجی که مسبب این کار شده و آنها را فریب داده بودند، می‌فرستادند.

در این ضمن روز دوشنبه ۱۶ تیرماه هواپیمائی در آسمان پدیدار گشت، مسیحیان نخست گمان کردند از آن عثمانیها است و به شلیک پرداختند ولی چون در بیرون شهر فرود آمد و خلبانش را دیدند، معلوم گردید از آن انگلیسها می‌باشد، برای دادن دستور آمده است، پس از بازگشت هواپیمای انگلیسی، مسیحیان هم‌چنان مشغول کار خودشان بودند و به مردم آنچه می‌توانستند مضایقه نمی‌کردند، اگرچه همان روز آمدن هواپیما به یکبار رفتار خودشان را عوض کردند و کسانی به میان اهالی در شهر فرستادند و از آدمکشان جلوگیری کردند و جار زدند که بطرس دستور امنیت داده و نباید به کسی آزاری برسد و چنانچه معلوم بود این موضوع در نتیجهٔ نکوهش فرستادگان انگلیسی بود که گفته بود این رفتار شما بسیار بد است، با مردم مهربانی کنید ولی این خوشرفتاری جز یک روز بیش نبود و از فردا باز به حال پیشین بازگشت.

ولی در این هنگام عثمانیها از طرف سلماس به مسیحیان فشار آورده و پی‌درپی حمله می‌کردند و جنگی سخت ادامه داشت، مسیحیان در برابر آنها تاب مقاومت نیاورده عقب نشستند.

از اینرو مسیحیان ماندن در شهر را جایز ندانسته و به فکر کوچ افتادند، در میان مردم چنین انتشار یافت که هنگام رفتن مسیحیان دوباره مسلمانها را قتل و عام خواهند نمود. از این بحث که خود یک مانوری بیش نبود، ترس همهٔ مردم را گرفت، شب چهارشنبه در ارومی کمتر کسی خوابید، زیرا مسیحیان خود آمادهٔ رفتن بودند و بسیاری از خونخواران ارمنی نیز به خانه‌های مردم ریخته برای آخرین بار آسیب می‌رساندند و مسلمانان چه از ترس کشتار و چه از آمدن عثمانیها برای نجات باقیمانده خواب به چشمشان نمی‌رفت.

فردا صبح از یک طرف (دروازه خازاران) کوچ آغاز گردیده و مسیحیان با زنان و فرزندان و چهارپایان و ارابه‌های خود به راه افتادند و از طرف دیگر عثمانیها نزدیک

می شدند و اندکی نگذشت که یک دسته سوار نظام عثمانیها خود را به شهر رسانیدند و از این خبر بود که آدمکشان مسیحی نیز شهر را رها کرده از پی دیگران روانه گردیدند. مردم بیچاره پس از شش ماه گرفتاری، خود را آزاد دیدند، زنان و مردان بیرون ریخته و از عثمانیها پیشواز کردند، بسیاری از ایشان نیمه جانی داشتند و خود نمی دانستند گریه کنند یا شادی نمایند.

این دسته سواران عثمانی که زودتر از دیگران رسیده بودند از اکراد عثمانی بودند و به شیوه خود از تاراج باز نمی ایستادند، از آن طرف یک دسته از اکراد اشنویه که روسها کوچانیده و به ارومیه آورده بودند به همدستی جوانان شهر گروه بندی کرده برای تاراج به خانه های مسیحیان که خالی گذارده و رفته بودند ریختند، در این میان بعضی از جیلوها که بی خبر مانده یا نتوانسته بودند بگریزند به دست این عده گرفتار و کشته شدند. از آن طرف در میسیون فرانسه بسیاری از مسیحیان و جیلوها که نتوانسته بودند فرار کنند و از بی دست و پائی در شهر مانده و برای نگهداری خود به میسیون پناهنده شده بودند، سواران عثمانی به آنجا تاخته و مردان جنگی را همگی کشتند و کینه آدمکشان را از آنها گرفتند.

میسو (سوتاق) نماینده پاپ که سالها در ارومیه می زیسته و همیشه با مردم مهربانی کرده بود، پس از تسلط مسیحیان گروهی از مسلمانان را در خانه های میسیون جا داده و نگهداری می نمود و در شش ماه گذشته همیشه عمل جیلوها را نکوهش می کرد و مخالف آدمکشی و قتل و غارت بود، این زمان لزومی برای فرار نمی دید چون با دیگران همکاری نکرده بود، عثمانیها او را با تنی چند از کشیشان دستگیر کردند، مردم از این موضوع ناراحت شده، نزد عثمانیها رفته رهائی او را خواستار شدند ولی آنان قبول نکرده، فردا او را با دیگران جلوی مسجد مناره آورده تیرباران کردند، کشته شدن او بر همه گران آمد.

کسانی از مسیحیان خود ارومیه از شهر بیرون رفته و در خانه های دوستان مسلمان خودشان پنهان شده بودند و مسلمانان چون از بعضی از آنها خوبی دیده بودند در

نگهداری آنها می‌کوشیدند، ولی عثمانیها جستجو کرده و پیدا نموده و همه را می‌کشتند. یکی از کسانی که به دست عثمانیها کشته شد دکتر اسرائیل نامی بود که از سران مسیحیان به شمار می‌رفت، دشمنی زیادی با مسلمانان نموده و مسیحیان را به خونریزی تشویق می‌کرد، تعجب اینجاست که با این همه خیانت که از او سر زده بود، به جان خود نترسیده و در خانه یکی از مسلمانان پنهان شده بود که پیدایش کردند و از جامه زنان بیرون آوردند و پس از بازپرسی در حیاط توپخانه به دارش زدند.

(دکتر پاکارد) را با یک تن دیگر که آنان نیز بازمانده بودند دستگیر کردند چنانکه مرحوم توفیق می‌نویسد این مسیحیان همه به یک حال نبودند و کسانی از آنان آشنایان و دوستان خود را از مسلمانان نگه می‌داشتند از آن جمله (بارون مناسگان بازرگان تبریزی و دکتر سموئیل و به به عیوضیف و غیره).

بدین ترتیب ارومیه به دست عثمانیها افتاد و آنجا را لشکرگاه گردانیدند، اما مسیحیانی که از ارومیه خارج شدند به طرف سلدوز روان گردیدند، عثمانیها قدری تعقیبشان کردند و کسانی از آنان که در پشت سر بودند کشته شدند و یک دسته از زنان و اطفال را دستگیر کرده بازگشتند، در راه دیگر کسی به جلوگیری از آنها پرداخت ولی میان خودشان بی ترتیبی رخ داد و هر کسی جز در فکر خود نبود، در نزدیکی میاندوآب در جایی به نام (سولوتپه) مجدداً السلطنه با یک دسته سوار و یک عراده توپ در کمین نشسته بود و همین که مسیحیان رسیدند یک دفعه به شلیک توپ و تفنگ پرداخته مسیحیان غافلگیر شدند، هر کس به نجات جان خویش می‌کوشید، بسیاری از آنها زنان و فرزندان خود را گاشته فرار کردند و عده‌ای بسیار کشته شدند، پس از آن هم اکراد دنبالشان افتاده تا نزدیکیهای صائین قلعه عده کثیری از آنها را کشتند و غنائم فراوانی که همه را از تاراج ارومیه و سلماس به دست آورده بودند، پس گرفتند و مسیحیان با این رنج و مشقت خود را به صائین قلعه نزد انگلیسها رسانیدند.

دکتر (شید) در میان راه در نزدیکی صائین قلعه مرد و او را در بیابان پهلوی یک تیر تلگراف به خاک سپرده و علامت گذاشته بودند که پس از پایان جنگ در زمان

آرامش فرستاده او را به تبریز آوردند و در گورستان خودشان در لیل آباد تبریز دفن کردند.

بدین ترتیب آشوب ارومی فرونشست و نتیجه‌ای که دکتر (شید) و همدستان او از افروختن این آتش بردند، آن بود که یکصد و سی هزار مسلمان و مسیحی در این آشوب کشته شدند و سراسر شهر و اطراف آن تبدیل به ویرانه گردید و سرانجام همه مسیحیان دریدر و آواره شدند و از خانه و کاشانه خود که زمانی مأمن و پناهگاه آنان بود به دور افتادند، اینست نتیجه دستهای خارجی در میان یک ملت غافل و بی اطلاع.

عثمانیها در ارومی مردم را به اتحاد اسلام دعوت می نمودند، بعضی ها با آنها همکاری می کردند، در اینجا هم رشته کارها را خود در دست داشتند و قلعه بیگی برپا کردند و نیز درباره (قائمه) پول کاغذی، مردم را می آزرند، اما اهالی به نام سپاسگزاری این عمل آنها را نادیده می گرفتند.

پس از مدتی عثمانیها مجبور به تخلیه ارومیه شدند، سران اهالی را در خانه حکیم صاحب جمع نموده و به آنها پیشنهاد کردند که اسلحه های غنیمتی که از مسیحیان گرفته شده بخرند به این عنوان که بعد از رفتن سپاه عثمانی از خودتان دفاع کنید، در این موقع یکی از محترمین شهر اظهار می دارد که دولت ایران بی طرف بوده و ما سر جنگ با کسی را نداریم و نیازی به اسلحه هم نیست.

سردار عثمانی عصبانی شده و اظهار می دارد، فردا همین ها (اشاره به رئیس ایل زرراء) بعد از رفتن ما، شما را مورد تاخت و تاز و غارت قرار می دهند، شما بایستی بتوانید اقلا از خودتان دفاع کنید.

با اینهمه تفصیل سران مردم قبول نکرده و عثمانیها در حدود بیست هزار قبضه تفنگ و چهار قبضه توپ و مقدار متناهی فشنگ و مهمات در مقابل ۲۰۰۰ لیره در اختیار اسمعیل آقا سیمیتقو قرار می دهند و سیمیتقو با همان اسلحه و توپ و عده ای از توپچیان فراری عثمانی شروع به قتل و غارت نموده و در مقابل دولت پایداری می کرد.

(واقعاً مرجبا و صدآفرین به این بیطرفی و سران قوم که ۲۵۰ هزار جمعیت از زن و مرد و بزرگ و کوچک را گوسفندوار به کشتن دادند و شهر تبدیل به ویرانه گردید ولی در مقابل خوشحال بودند که ابداً نقض بیطرفی نفرموده‌اند).

قحطی و بیماری:

هنوز تیفوس و تیفوئید دست برنداشته روزانه بسیاری را از بین می‌برد، کسانی که از کشتار جان به در برده و با گرسنگی از بین نرفته بودند اکنون دچار بیماری تیفوس و تیفوئید شده زیر خاک می‌رفتند، جمعیت در شهر بسیار کم شده و تعداد زیادی از خانه‌ها خالی گردیده مخصوصاً محله‌های مسیحی‌نشین که به کلی خالی از سکنه شده بود. در بیرون شهر وضع بدتر از این بود، آبادیهای مسلمان‌نشین را مسیحیان خالی گردانیده و پس از کوچیدن مسیحیان آبادیهای آنها نیز بی صاحب مانده بود. تا سالها بسیاری از آبادیها خالی بود و کسانی از تبریز و دیگر جاها می‌رفتند و در آنجا ساکن شده و در آبادکردن آن آبادیها می‌کوشیدند.

شورش اسمعیل آقا سیمیتقو:

در ارومی با اینکه دولت، حاجی محتشم السلطنه را حکمران آنجا ساخت و او در شهر سروسامانی به وجود آورد ولی هرگز دست به بیرون شهر نداشت و این بود که اگراد فصل بهار را غنیمت شمرده و بار دیگر قتل و غارت را شروع نمودند و آشوب برپا ساختند، تلگرافی که انجمن شهر ارومی در هفتم اردیبهشت به تبریز فرستاد اگرچه از سر تا پای آن زبونی و بی‌عرضگی می‌بارید و پیداست که یک مشت عناصر سست‌عنصر و بی‌کفایت به نام انجمن دست در امور شهری داشته‌اند ولی از آنجا که گواه گفته‌های ما می‌باشد، عبارتی چند از آن را در اینجا می‌آوریم:

تلگراف انجمن شهر ارومیه:

آتش بیداد در ارومیه و اطراف آن افروخته، تمامی دهات را قتل و غارت زائد برد و هزار مرد و زن و بچه سر بریده و شکم دریده‌اند... الان فقط در قریه (شیطان آباد) و قریه (داش آغل) زیاده بر یکصد جنازه مسلمان آغشته به خون بی غسل و کفن مانده‌اند. راههای شهر از چهار طرف مسدود، هرچه مال التجاره و غیره در راه بود کلا برده‌اند و مسافرین را لخت کرده سرمی‌برند و شکم می‌درند و از طرف حکومت هم اقدامی به عمل نمی‌آید...

امشب نیز هجوم آورده یک طرف شهر را بردند و سیم تلگراف را نیز قطع کرده‌اند، اگر چند روزی حال بدین منوال بگذرد باید (کل یا کل لحم میتا) گردد. ای که درد دل بسیار و محنت و غم بیشمار.

امضاء انجمن ارومی

مجدالسلطنه و قوای عثمانی:

در ارومی مجدالسلطنه که یکی از سران آنجا به شمار می‌رفت با اطلاع انجمن تبریز به جمع‌آوری قوا پرداخت انجمن برای او قورخانه و سایر لوازم جنگ فرستاد، چون اسمی از عثمانیها برده نمی‌شد و تنها عنوان غارت گران اکراد در میان بود، به موضوع اهمیت بیشتری ندادند.

مجدالسلطنه با لشگری مجهز از شهر بیرون رفته و در چند فرسخی ارومیه اردوگاه به وجود آورد و در اندک مدتی غارتگران را عقب زده و امنیت برقرار ساخت ولی روز نهم مردادماه ناگهان سپاهیان عثمانی در تپه‌های اطراف دیده شدند بدون آنکه اطلاع دهند و گفتگوئی در میان باشد به جنگ پرداختند.

مجدالسلطنه تا مدتی باور نمی‌کرد که سپاهیان عثمانی باشد و تصور می‌نمود اکراد دوباره به حمله پرداخته‌اند، از این جهت فرمان حمله صادر نمود و سعی می‌کرد که از حمله آنها جلوگیری به عمل آید، ولی چون گلوله‌های توپ در نزدیک سنگرها

منفجر شد، اطلاع یافت که سپاه عثمانی است، چون مجدالسلطنه، دستور نداشت با عثمانیها جنگ کند وانگهی از حیث نیرو با آنها برابر نبود، کسی را پیش فرمانده عثمانی فرستاده و پیغام داد که ما جنگی با شما نداریم، فرمانده عثمانی جواب داد، ولی ما جز به جنگ شما نیامده‌ایم، حال که چنین اظهار می‌دارید باید تا دو ساعت دیگر قوای خود را برداشته به شهر بازگردید. مجدالسلطنه اجبارا دستور بازگشت داده و در این نبرد عده زیادی از سربازان مقتول گردید و قورخانه به دست عثمانیها افتاد، از آن طرف اکراد میدان را خالی یافته به قتل و غارت دلیرتر گردیدند، چنانکه هر روز از گوشه‌ای ناله ستم‌دیدگان بلند می‌شد و زنان و کودکان نالان و گریان به شهر می‌آمدند.

پیش‌آهنگ این قتل و غارتها اسمعیل آقا سیمیتقو بود که به کینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست به خون بیگناهان آلوده می‌کرد، گذشته از اینکه عثمانیها وادارشان می‌کردند، عده زیادی هم از اکراد عثمانی همراه آنها بودند.

انجمن ارومی در یکی از تلگرافهای خود که چند روز پس از عقب‌نشینی مجدالسلطنه به انجمن تبریز فرستاده چنین می‌نویسد: تمام دهات شهر غارت، ذخایر و قورخانه اردو منهزم، حالیه قریب سیصد و پنجاه مسلمان مقتول، اجساد برادران در بیرون شهر، قادر به دفن نیستیم، کلیه اهالی شهر مضطرب، امشب را نمی‌دانیم بسر خواهیم برد یا نه، آنی نمانده که به شهر غلبه نمایند، تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل... از دهات جائی نمانده که قتل و غارت نشود، عموما در شهر متحصن...

انجمن‌های تبریز و ارومی چگونگی را به دارالشوری اطلاع دادند و در مجلس شوری پیشنهاد شد: (که به کیفر این رفتار عثمانیها، ما نیز از رفتن زوار به عراق جلوگیری کنیم- صدآفرین) اطلاعی که از ارومی به تهران رسید این بود که چهار هزار عسکر عثمانی با ۱۲ عراده توپ ناگهان از شش فرسخی شهر ارومی هجوم آورده پس از شکست قوای دولتی بر سر قلعه‌ای که وسیله آرامنه دفاع می‌شد رفته و شصت تن از ایشان را دستگیر ساخته‌اند.

آقای بهبهانی می‌گفت: نخست تلگرافی به سلطان عثمانی مخابره نمایند، اگر

سودی نبخشید بی درنگ به جلوگیری برخیزند، ولی این رای پذیرفته نشد. روز شانزدهم مرداد ماه چون دوباره تلگراف دلگدازی از ارومی رسیده بود بار دیگر بحث در مجلس آغاز گردید. روز بیست و نهم مرداد تلگراف دوهزار کلمه‌ای از ارومی رسید که عشایر کشت و کشتار را به منتهای درجه رسانیده‌اند، دست به زنان و دختران دراز می‌کنند، مسلمانان به شهر ریخته از پناهندگی به زیر پرچم بیگانگان خودداری می‌کنند و در تلگرافخانه متحصن گردیده‌اند. باز در دارالشوری بحث و گفتگو به میان آمد و کار به آنجا رسید که نمایندگان به اتفاق گفتند: یا چاره دشمن را بکنید یا آشکارا بگوئید که ما نمی‌توانیم کمکی انجام دهیم (و در اینجا ول معطلیم) تا خود مردم چاره‌ای بیاندیشند ولی هرگز این گفتگوها به نتیجه نرسید.

سیمیتقو کی بود؟

این مرد رئیس ایل شکاک بوده و قوایی در دست داشت و داستان او را با آسوریه‌ها نوشتیم که مارشیمون به دست او کشته و آسوریان نیرو فرستاده و چهریق را متصرف شدند و سیمیتقو به سختی شکست خورده و گریخت. پس از آمدن عثمانیها به آذربایجان که آسوریان و ارمنی‌ها از ارومی و دیگر جاها فرار کردند، این نیز آسوده‌خاطر گردید و در چهریق نشسته به امور قوای خود پرداخت، با همه نیکی که از عثمانیها دیده بود با آنان یاری ننموده و در جنگهایی که میان عثمانیها و انگلیسها جریان داشت خود را کنار کشید. همانا از فرصت استفاده کرده و به جمع‌آوری نیرو می‌پرداخت زیرا آشفستگی اوضاع و فرمانبرداری اکراد و جنگجویی آنان و زیادی اسلحه و مهمات این مرد را به آرزوی بزرگی وامی‌داشت.

اکراد هر وقت فرصت می‌یافتند یاغی می‌شدند، برادر اسمعیل آقا و پدرش محمد آقا در زمان خود با رها نافرمانی کرده و آشوب به راه انداخته بودند، ولی سیمیتقو

این زمان برای کردستان خودمختاری می‌خواست و به خاطر این آرزوها بود که خود را آماده می‌ساخت و چنین شایع بود که بیگانگان او را به این کار واداشته‌اند و چون نتوانستند با دست مسیحیان کاری از پیش ببرند، سیمیتقو را برای آشوب و غوغا انتخاب کرده‌اند گرچه این شایعات دلیل نداشت ولی چون با بدخواهی و کینه‌توزی بیگانگان موافق می‌آمد، بسیاری از مردم، این سخنان را می‌پذیرفتند.

هرچه بود این آرزو را به دل سیمیتقو انداخته بودند، در این موقع چون عثمانیها از آذربایجان می‌رفتند، یک دسته از سپاهیان و توپچیان آنها به کشور خود نرفته و فرمان سیمیتقو را پذیرفتند، این پیش‌آمد او را جری‌تر نمود و خود را آماده و مهیا دید و پرچم نافرمانی را برافراشت، یکی از همدستان او در این کار سید طه نوۀ شیخ عیدالله بود که خانواده آنها در کردستان به نام (سید طه) مشهور است.

اکنون سیمیتقو آزادی کردستان می‌خواهد، آیا قانون اساسی برای کردستان می‌نویسد؟ آیا به برانداختن اختلافاتی که در میان اکراد حکمفرماست می‌کوشد؟ نه، آزادی کردستان که با این اعمال نیست، پس چکار می‌کند؟ آبادیها را غارت می‌کند، مزارع را لگدمال می‌سازد، به مردم غارت‌زده لکستان پیغام می‌فرستد، و از آنها پول می‌خواهد، مردم بیچاره سلماس و اطراف آن که از مسیحیان صدمات جانی و مالی دیده و متفرق گردیده‌اند، اکنون که به آبادیهای خود برگشته و می‌خواهند دوباره به زندگی ادامه دهند، ناگهان خود را گرفتار چنگال اکراد یغماگر و آدم‌کش سیمیتقو می‌یابند. اینست معنای آزادی کردستان، همین است نتیجه‌ای که سیاستمداران خارجی می‌خواهند.

پس از رفتن عثمانیها حاج شهاب‌الدوله حکمران ارومی شده بود، ولی او مرد کار نبود و در برابر قتل و غارت اکراد جز نشستن و دست رویهم گذاردن چاره‌ای نمی‌شناخت.

در بهمن ماه ۱۲۹۷ شمسی سردار فاتح از تبریز حکمران ارومی فرستاده شد، این شخص که در زمان صمدخان یکی از همدستان او بود و پس از بازگشتن آزادی

دموکراتها دنبالش کرده و از شهر بیرونش کرده بودند، این موقع بار دیگر از کارکنان دولت شده و در چنین موقعی به حکمرانی ارومی فرستاده می‌شد.

اکراد همچنان در تاخت و تاز و تاراج بودند، سردار فاتح چاره‌ای که اندیشید، این بود که به چهریق نزد سیمیتقو رفته با پند و اندرز او را رام گرداند و امنیتی به وجود آورد.

این رفتار و سیاست سردار فاتح نتیجه آن را داد که سیمیتقو دلیرتر و اکراد در قتل و غارت جری‌تر گردند. بدین ترتیب سلماس و ارومی بار دیگر گرفتار ناامنی گشته و هر روز تلگرافهای ناله و فریاد از مردم بیچاره می‌رسید، مردم لکستان دست به هم داده به اکراد راه نمی‌دادند و متصلا به تبریز نامه نوشته و کمک می‌خواستند.

بمب ساعتی و حواله پستی:

مکرم‌الملک (نایب‌الایاله) چون سپاهی نداشت که به جلوگیری از اکراد بفرستد، ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه خواست بمب ساعتی برای سیمیتقو بفرستد و او را نابود گرداند، چون در سال ۱۲۸۷ هنگام جنگهای تبریز، حیدر عمو اوغلی و اشخاص دیگری از آزادی‌خواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این عمل را انجام داده و جعبه‌ای به نام امانت توسط پست برایش فرستاده و او را کشته بودند، مکرم‌الملک می‌خواست همان معامله را با سیمیتقو انجام دهد.

در این کار هم‌دستان او ارمنیان بودند، بمب را نیز آنها ساختند، مکرم‌الملک آن را به خوی فرستاد، چون مادرزن سیمیتقو در یکی از دهات خوی می‌نشست به نام آنکه جعبه شیرینی است و آن زن برای داماد و نوه‌اش فرستاده به چهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

اما سیمیتقو هشیارتر از شجاع نظام بود و خود را از این ورطه نجات داد، در اینجا عین گفته خودش را می‌آوریم.

چون جعبه را آوردند، پسر به نام آنکه شیرینی است و مادر بزرگش فرستاده با

بی‌تابی بازکردن آن را می‌خواست، من به یاد داستان شجاع نظام افتاده به محتویات جعبه مظنون گشتم، چون روی چمنی نشسته بودیم، گفتم همانجا باز کنند، همینکه نخش را پاره کردند، جرقه‌ای از آن برجست، من فرصت نداده و با پایم آن را دور انداختم و پسر را به آغوش گرفته روی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان صدای ترکیدن بمب در چند قدمی دورتر از ما برخاست.

بدین ترتیب سیمیتقو از مرگ رهائی یافت ولی بمب در جائیکه ترکید برادر او علی‌آقا و چند تن دیگر از اکراد نابود گردیدند، این خود بهانه دیگری به دست سیمیتقو داد.

نظام‌السلطنه در سال ۱۲۸۴ قمری یک سال قبل از جنبش آزادیخواهان به جعفرآقا برادر بزرگتر سیمیتقو امان داده و به قرآن سوگند خورده و او را به تبریز آورده بود، سپس دست یافت و او را با دو تن از همراهانش بکشت و دیگران گریخته جان بدر بردند.

سیمیتقو در این اغتشاش خود، قتل ناجوانمردانه برادرش را بهانه ساخته و دولت را خونی خود می‌نامید و پیمان شکنی دولتیان را به رخ اکراد کشیده و آنها را به عدم اطاعت از دولت وادار می‌ساخت، اکنون که این پیش‌آمد رخ داده، بهانه دیگری به دستش افتاد و نمونه دیگری از نیرنگ‌کاری دولتیان را به اکراد بازگو می‌نماید.

در همان روزها سپهسالار به والیگری آذربایجان تعیین گشته و یکی از کارهای او این بود که کسان بسیاری با خود همراه آورده چون به تبریز رسید هر یکی را به حکمرانی جایی فرستاد از جمله ضیاءالدوله نامی را به ارومیه و مکرم‌الدوله را به خوی اعزام داشت.

چنانکه گفتیم سیمیتقو داستان بمب را دستاویز قرار داده گله از دولت می‌نمود و شورش را دامن می‌زد، سپهسالار به جای آنکه قوای ترتیب داده و به جلوگیری پردازند، به دلجوئی از او برخاست.

مقاومت ضیاءالدوله:

چنانکه گفتیم سپهسالار، ضیاءالدوله را به حکمرانی ارومی فرستاد، این مرد دویست سرباز مراغه‌ای و یک قبضه توپ همراه خود داشت، در این موقع گذشته از آسیب اکراد که پیایی به آبادیها می‌تاختند یک کانون و آشوب نیز در شهر پدید آمده سبب وحشت مردم گشته بود، جریان از این قرار بوده که دکتر (پاکارد) امریکائی (حکیم صاحب) از چندی پیش به ارومی برگشته و در همان ساختمان امریکائیها جا گرفته و بازماندگان مسیحیان را در آن عمارت جمع نموده و نگهداری می‌کرد.

مسلمانان با همه صدماتی که از مسیحیان و امریکائیان دیده بودند، آزاری به آنها نمی‌رسانیدند و سردار فاتح در حکمرانی خود مهربانی با آنان می‌نمود، با این وضع مسیحیان در پی فرصت بودند، چنانکه از دیرزمانی دکتر صاحب، سران اکراد را به پیش خود دعوت کرده و از آنان پذیرائی نموده و پولهایی به آنان می‌بخشید و بدین ترتیب اکراد را با خود همراه ساخته و بر علیه شیعیان تحریک می‌نمود.

هر روز سران اکراد نزد حکیم صاحب رفته و اسامی خود را ثبت نموده و پول از او می‌گرفتند، مردم از این رفتار دکتر و رفت و آمدهای مکرر ظنین شده و می‌گفتند: اکراد با مسیحیان بر علیه شیعیان دست یکی شده‌اند و بیم یک جنگ خونین می‌رود و چون ضیاءالدوله وارد ارومی شد و دویست سرباز و یک قبضه توپ همراه داشت، اهالی خوشحال شدند.

ضیاءالدوله مردی غیرتمند و کاردان بود، از همان روزهای اول زد و خورد میان او با سیمیتقو درگرفت و ضیاءالدوله توانائی شایانی از خود نشان داد، چون این موضوع از گفته مرحوم توفیق است، نوشته خود او را می‌آوریم.

چون سیمیتقو ورود حکومت جدید را به ارومیه شنید، خواست که حاکم را دستگیر نموده تا سپهسالاروالی جدید آذربایجان حساب خود را بکند، مدت پنج روز از ورود حکومت جدید می‌گذشت که شصت نفر از اکراد مسلح، صبح زود اطراف خانه او را محاصره کردند و به صحن و حجرات مقبره که نزدیک خانه‌های حکومتی بود داخل

شده و آنجا را سنگر بندی کرده و شروع به شلیک نمودند.

از این طرف حکومت نیز سربازان خود را به دور خود جمع نموده با کمال جدیت دفاع کرد، اهالی ارومی که تا حال همچو قدرتی از حاکمی ندیده بودند و در چنین مواقعی دست و پای مردم را بسته و به دست دشمنان می سپردند و چون آن شهامت را از ضیاءالدوله دیدند فوراً اشخاصی که اسلحه داشتند به کمک حکومت رسیده و اکراد را از مقبره خارج نموده و جنگ کنان از شهر بیرون رانندند، اکراد با دادن تلفات زیاد از شهر بیرون رفتند. (۲۷ شعبان ۱۳۳۷ قمری)

اهالی ارومی چون این تجاوزات و غوغای اخیر را از تحریک دکتر (پاکارد) - حکیم صاحب) تصور می نمودند و پول دادن دکتر پاکارد نیز به اکراد را دیده بودند تاثیر عمیقی در دلها بخشیده بود، عده ای از تفنگچیان پس از بیرون کردن اکراد بدون اطلاع حکومت به عمارت دکتر پاکارد هجوم آورده و درب را شکسته به داخل ساختمان وارد و به مردان و زنانی که در اطاق های آنجا اعاشه می شدند حمله نموده به کشتار می پردازند و خود حکیم صاحب را عده ای با زحمت از دست ایشان نجات داده و به حکومت می برند.

ضیاءالدوله پس از اطلاع از قضیه فوری سرباز فرستاده آن اشخاصی را که در ساختمان بودند خارج و مسیحیان را با زن و بچه و با مجروحین به اداره حکومتی انتقال داده در تحت نظر دکتر پاکارد، مجروحین معالجه و مداوا می نمایند، کشته شدگان به طور تحقیق شصت نفر بودند.

دفاع اهالی از شهر:

با این اقدام غیرمنتظره کانون فساد در شهر منحل گردید و اکنون تنها کار مهم ضیاءالدوله حفظ شهر از حمله اکراد بود و برای این موضوع فوری کمیسیون جنگی از خود اهالی تشکیل داده با دست آنها عده تفنگچیان شهر را احضار و دروازه های شهر را بین تفنگچیان تقسیم نمود و با کمال نظم و ترتیب به مواظبت شهر مشغول و کمیسیون با

جدیت تمام مشغول تعمیر دیوارهای بدنه شهر گردید و یک دستگاه باروت کوبی و تهیه فشنگ در پشت خانه‌های حکومتی دائر ساختند و آن حیاط را تبدیل به قورخانه نمودند.^۱

از آن طرف وقتی که خبر شکست اکراد به اسماعیل آقا رسید فوراً یک دسته از سواران ایل شکاک را به ریاست طاهر بیگ به بندر گلمانخانه مامور نمود که قبلاً آنجا را به دست آورند، تا مبادا از تبریز از راه دریا کمکی به آنان برسد، این دسته به بندر گلمانخانه که بدون محافظ بود رفته و آنجا را گرفته و کلیه مال التجاره که در انبارهای آنجا بود به چهریق حمل نمودند، از طرف دیگر دسته‌های انبوهی از اکراد برای محاصره شهر شتافتند، همچنین گروهی از ایشان به دهات هجوم برده بنای قتل و غارت را نهادند، ساکنین دهات ناگزیر شدند چندین قریه در یکجا به یک قلعه محکمی پناه برده به نگهداری خود پردازند.

خلاصه اکراد ارومی را محاصره نموده و سعی داشتند که داخل شهر شوند، از آن طرف اهالی شهر پافشاری نموده با جنگ در نگهداری شهر می‌کوشیدند. بدین ترتیب دوباره ارومی گرفتار جنگ داخلی و قحطی گردید و مردم گرفتاریهای زمان مسیحیان را فراموش نکرده دچار این گرفتاری شدند. ضیاءالدوله غیرت و مردانگی از خود نشان داده به کمک مردم جلو اکراد را می‌گرفت، ولی سپهسالار که بایستی نیروئی برای او بفرستد یا از راه دیگری پشتیبانی نماید، این کار را نکرد و تنها کاری انجام داد این بود: مسیحیان را که در سختی و گرسنگی با مردم ارومی بودند، از آنجا بیرون آورد.

مدافعین شهر با شکم گرسنه ولی با تصمیم راسخ به دفاع از خود و هموطنشان می‌کوشیدند و دو تا پرچم یکی به رنگ سبز و روی آن آیه شریفه (نصر) قلابدوزی شده و دیگری پرچم سه رنگ ایران در دست جوانان غیور در اهتزاز بود. از طرف دیگر جوان تنومندی تویی را روی دوش توانای خود از سنگری به

۱- محل مزبور فعلاً پاساژ معماری و پاساژ جلالی می‌باشد، زمانی به نام حیاط حرمخانه سردار مشهور بود.

سنگر دیگر می‌برد. در این موقع که ماه رمضان سال ۱۳۳۷ قمری فرا رسیده بود و شبها مردم اغلب تا سحر بیدار بودند در تحکیم و تقویت موقعیت خود می‌کوشیدند. در یک طرف حیاط سردار از سرب گلوله می‌ریختند، در طرفی چاشنی درست می‌کردند و در گوشه دیگر سایر مهمات جنگی تهیه و در گوشه‌ای نیز باروت و زرنیخ می‌کوبیدند. با این همکاری و فداکاری شهر را محافظت می‌نمودند، در پشت سر آنان سایر جوانان با اسلحه‌های مختلف به استقبال مهاجمین می‌شتافتند.

بدین طریق شهر ارومی به وسیله فرزندان غیور خود محافظت می‌گردید و تا روز عید آنچه لازمه فداکاری و ابراز شهامت و شجاعت بود به نحو احسن انجام داده و چشم به راه کمک سایر برادران هم‌میهن خود بودند.

چهل روز جنگ در اطراف ارومی برپا بود، در این میان آبادیها پایمال گردید، تا نیمه‌های تیرماه ۱۲۹۷ شمسی که یک دسته از لشگریان هندی به همراهی کنسول انگلیس به این شهر وارد شدند، در این موقع اکراد نیز دست از جنگ کشیده به چهریق بازگشتند.

قرارداد و سقوط شهر:

این بار از جانب حکومت، سردار فاتح با معیت کنسول انگلیس و مقدار کافی پول و یک شمشیر مرصع به جواهرات قیمتی و یک طغرا حکم اعطای منصب (سردار نصرتی) برای ملاقات با اسماعیل آقای سیمیتقو به چهریق روانه شدند و دولت وقت با کمال فصاحت به یک نفر آدم‌کش که چندین هزار نفر برادر دینی خود را به خاک و خون کشیده و آبادیهای کشور را غارت نموده بود، با اعطای این منصب و هدایا و تقبل مقرری ماهیانه به سواران آدمکش وی، او را به شرارت‌های بعدی تشویق می‌نماید و حفظ امنیت این نواحی را به عهده وی واگذار می‌کند، درواقع شبانی گوسفندان را به گرگ تیزدندان می‌سپارد.

اسماعیل آقا به شرطی این پیشنهاد و هدایا را قبول می‌کند که سردار فاتح خود نیز

حکومت ارومی و سلماس را قبول و ضیاءالدوله که آن همه تدبیر و شهامت در حفظ و حراست شهر از خود نشان داده بود از حکومت ارومی معزول و به تبریز اعزام دارند. سردار فاتح جریان مصاحبه را در مراجعت به تبریز گزارش می دهد، این بار مجدداً با کنسول انگلیس و پنجاه نفر سرباز افغانی انگلیسی و یکصد سوار قراجه داغی از طریق شرفخانه و دریاچه عازم ارومیه می گردند.

کشتی آدمیرال حامل سردار فاتح و یک نفر افسر انگلیسی با کنسول انگلیس و یک کشتی دیگر حامل نیروی افغانی با یک عده از تجار و مهاجرین ارومیه در حالی که پرچم دولت انگلیس را در روی دکل خود برافراشته بودند وارد بندرگاه گلخانه شدند. طابور آغاسی که از جانب اسماعیل آقا مامور حفاظت بندر بود، به استقبال آنان آمده و خود اسماعیل آقا نیز در قریه میاوا شش کیلومتری گلخانه منتظر این هیئت بود، این هیئت در همان قریه ابتدا به ملاقات اسماعیل آقا رسیده و بعد از ۴۸ ساعت وارد شهر ارومی شدند.

در اوایل، مردم که از سرپرستی و حکومت ضیاءالدوله بسیار راضی بودند، از تعویض وی ممانعت می کردند ولی کم کم در مقابل تهدیدات عوامل انگلیسی و نیروی اسماعیل آقا، ضیاءالدوله را مجبور کردند سواران و توپخانه خود را برداشته، عازم تبریز گردد.

بعد از این زبان اعتراض مردم باز شد و شایع گردید که مردم خود در مقابل غارتگران استقامت کردند و شهر را از دست ندادند ولی عوامل دیگری شهر را دو دستی تقدیم نیروی اسماعیل آقا نمودند.

بدین ترتیب پای اکراد به شهر باز شد، از طرف اسماعیل آقا کسانی به نام مستحفظ به دهات و جاهای دیگر گمارده شدند که خودشان مایه گرفتاری و ناامنی بودند، کسانی که از این مستحفظین اطراف شهر مشهور بودند عبارتند از: طابور آغاسی - سلام بیگ در بخش شرقی - ملابوذی با عده ای از سواران خود در بخش شمالی که مردم از دست اینها به ستوه آمده بودند.

در این موقع آزادی خواهان تبریز تجاوزات کسان اسماعیل آقا را به حکومت بازگو نموده و تقاضای اعزام نیرو به ارومیه می نمایند. در نتیجه از طرف حکومت تبریز، اسدآقاخان مشهور به فشنگچی ماموریت یافت که تشکیلات انتظامی در ارومیه دایر ساخته و نظم عمومی را در دست گیرد.

اسدآقاخان برابر دستور یک عده از افسران جوان و آموزش دیده با خود همراه آورده و عده‌ای نیز پاسبان از اهالی ارومیه استخدام کرده و تشکیلات جدید نظمیه را در ارومی دایر نمود و خود انتظامات شهر را در دست گرفت.

کسان اسماعیل آقا که به غارت و چپاولگری عادت کرده بودند، آرام ننشسته، دائما زد و خورد هائی میان اکراد با اهالی و ژاندارمهای محلی روی می داد و هر چند گاهی کسانی چند از طرفین کشته می شد.

محافظین دهات که از جانب اسماعیل آقا منصوب شده بودند، بنای غارت و تاخت و تاز را گذاشته و می گفتند: سردار فاتح نیز باید شهر را ترک گوید و در غیر این صورت از قتل و غارت باز نخواهند ایستاد.

سردار فاتح که اول از همه از در تسلیم درآمده بود، این بار نیز به خواهش اکراد گردن نهاده، ارومیه را ترک و به جای خود علی اکبرخان مشهور به کنسول را به حکومت ارومی گذاشت.

در این موقع چون راه ارتباطی ارومیه و تبریز منحصر به راه دریا بود و اطراف شهر را تا چندین کیلومتر اکراد فرا گرفته بودند و به علاوه خود محال کردندشین بود، علی اکبرخان کنسول به منظور جلوگیری از قطع ارتباط ارومیه و تبریز و برای ایجاد ارتباط دائمی دستور داد در هر سه کیلومتر اقدام به ساختمان برج های ارتباطی کردند که در آنها محافظین مسلح گمارده و مانع قطع راه به وسیله اکراد شدند و این خود یک اقدام مفیدی بود که برای حفظ ارتباط و ایجاد امنیت در راهها لازم به نظر می رسید و چون سواران اسماعیل آقا فقط تفنگ داشتند، نمی توانستند آسیبی به این برجها برسانند و کاری از پیش ببرند.

ولی در این موقع کمکی به سیاست آدمکشان رسید، پنجاه نفر عساکر عثمانی و چهار عراده توپ و چندین مسلسل در اختیار قوای اسماعیل آقا قرار گرفت. اسماعیل آقا با این نیروی تازه از غیب رسیده، تجاوز به شهر را شروع کرد. ابتدا از جانب اسماعیل آقا، ارشدالممالک با یک عده سوار مامور گردید که به شهر هجوم آورده و حاکم شهر علی اکبرخان را از شهر خارج و خود حکومت را در دست گیرد.

این شخص با سواران خود و به کمک اکردی که قبلاً در شهر بودند وارد شهر گردید و بدون زد و خورد حاکم را توقیف و خود به جای وی امور شهر را در دست گرفت.

نبرد گلمانخانه:

اسدآقاخان رئیس نظمیه شهر وضع را خراب دیده و نیروی انتظامی خود را به زودی به گلمانخانه منتقل ساخت که بتواند از تبریز درخواست نیروی امدادی و توپخانه نموده و برای نجات شهر اقدام نماید.

از تبریز وعده‌های مساعد می‌رسید و او را به صبر و انتظار رسیدن نیروهای امدادی دولتی وامی‌داشت و چون اسدآقاخان به وسیلهٔ برجها دائم با شهر در تماس بود و از اوضاع آنجا اطلاع داشت، یک شب غفلتاً با عده‌ای از افرادش وارد شهر شده و تصمیم می‌گیرد ارشدالممالک نمایندهٔ سیمیتقو را توقیف و خود حکومت شهر را در دست بگیرد.

ولی چون ارشدالممالک در عمارت حکومتی نبوده به این کار موفق نمی‌شود در عوض تمام اموال ادارات دولتی را با چند تن از رؤسای ادارات به گلمانخانه منتقل و از معرض دستبرد کسان اسماعیل آقا مصون نگه می‌دارد که از آن جمله ادارات مالیه - گمرک و پست و تلگراف و چند ادارهٔ جدیدالتاسیس دیگر.

از تبریز خبر می‌رسد که عنقریب قوای امدادی کافی خواهد رسید، حکومت

تبریز توصیه می‌کرد گلمانخانه رابطه خود را با شهر حفظ نماید و آنجا را از دست ندهد.

شکست ژاندارمها:

اسدآقاخان با جدیت در حفظ برجهای بین راه ایستادگی نشان می‌داد که ناگهان در این موقع عمرخان شکاک با توپهائی که اخیراً به اسماعیل آقا رسیده بود مامور سرکوبی و قلع و قمع اسدآقاخان شده وارد ارومیه گردید.

مامورین برجها در مقابل توپخانه عمرخان اول ایستادگی می‌کردند ولی بدون پشتیبانی قوی نگهداری برجها کار آسانی نبود، لذا یکی پس از دیگری سقوط و محافظین آنها از پای درمی‌آمدند، بعضی از آنها گرفتار اکراد و بعضی خود را به گلمانخانه عقب کشیدند.

قوای عمرخان تا سه روز خود را به گلمانخانه رسانیده و در عرض این سه روز اسدآقاخان مکرراً از تبریز درخواست کمک و اعزام نیرو می‌نمود، چون اسماعیل آقا نیز از مذاکرات گلمانخانه و تبریز بوئی برده بود و گمان می‌کرد که شاید قوای دولتی برسند و کار تسلط بر محال ارومیه را مشکل سازند، لذا به عمرخان دستور داد هرچه زودتر نیروی اسدآقاخان را قلع و قمع و گلمانخانه را به تصرف درآورد.

در نتیجه بین طرفین نبردی شدید آغاز گردید، در این اثنا کشتیهای حامل نیروی امدادی دیده شد. این موقع اکراد چند تیر توپ به کشتیها تیراندازی کردند، کشتیها هم بدون اینکه بخواهند از چگونگی اوضاع ساحل و بندر و نیروهای دولتی اطلاعی به دست آورند از همانجا مراجعت و یک مشت مدافعین غیور را در خطرناک‌ترین وضعی تنها گذاشته و به شرفخانه برگشتند، بدبختانه چنان برف سنگینی باریده بود که تا آن موقع برف به آن سنگینی در آن حوالی سابقه نداشت و این خود کار مدافعین را مشکل ساخته و با نبودن وسائل دفاعی و قوای کافی کار به وضع خطرناکی رسیده بود، از این جهت اسدآقاخان مجبور گردید خود را از طریق کنار دریا به طرف تبریز کشیده و جان خود و عده‌ای را که حاضر به تسلیم ارومیه به دست اکراد نشدند نگه دارد.

در نتیجه زد و خوردهائی که در میان طرفین روی داد، عده‌ای از نفرات اسدآقاخان مقتول و عده‌ای اسیر و زخمی‌ها نیز در بین راه از برف و بوران تلف و عده معدودی با اسدآقاخان با هزاران زحمت و مشقت خود را به تبریز رسانیدند و جریان را به مقامات حکومتی گزارش دادند.

در این موقع اکراد کارکنان بندر را گرفته و آنها را وادار نمودند که هنگام نزدیک شدن کشتی از بندر شرفخانه با دادن علامت کشتی به ساحل نزدیک شده و مورد غارت اکراد قرار گیرد، فردای آن روز اکراد کارکنان بندر گلمانخانه را در کنار اسکله جمع کرده و آنها به محض مشاهده کشتی و نزدیک شدن به ساحل، مامورین کشتی را آگاه می‌سازند که خطری متوجه آنهاست، بدین معنا که با صدای بلند می‌گویند در سایه سیمیتقو اینجا امن و امان است، شما می‌توانید بعد از این هم بیایید و هم بروید (کلمه بروید را بلندتر و طولانی‌تر از سایر کلمه‌ها ادا می‌کردند ضمن اشاره با دست) مامورین کشتی از اوضاع با خبر و فوراً مراجعت می‌نمایند.

اکراد این موضوع را فهمیده، کارکنان بندر را با ته قنداق تفنگ مضروب و مجروح می‌نمایند، سپس آنها را به جای مامورین کشتی لخت نموده و جهت مجازات بیشتری به شهر می‌آورند، بیچاره کارکنان بندر برای اینکه روپوشی داشته باشند و برهنه داخل شهر نشوند، از گونیهای خالی انبار استفاده کرده و سوراخی در آنها باز نموده و به گردن خود می‌اندازند، با این وضع داخل شهر می‌شوند، مردم با مشاهده این وضع متأثر گشته و بر مسببین آنها لعنت می‌فرستادند.

بعد از این جریانات اکراد، یکه‌تاز میدان گردیدند و ارشدالممالک حاکم دست‌نشانده سیمیتقو شروع به اخذ پول به نام مهمانی اکراد از مردم نمود و اهالی را به قدری تحت فشار گذاشت که عده‌ای ناچار شکایت پیش سیمیتقو بردند، سیمیتقو که قسم خورده بود در شهرها زندگی نکند بدین جهت از سکونت و استقرار در شهرها امتناع می‌ورزید، عمرخان را ماموریت داد با عده‌ای سوار وارد ارومیه گردیده و جار بزنند که شاکیان شکایت خود را در قلعه قیصرخانم (منزل آقای حسین خان افشار) به عمرخان

عرضه بدارند.

عمرخان و اهالی شهر:

به این ترتیب به حکم عمرخان (امیرخان) مردم را (عده‌ای را به جبر) بدانجا کشانیده، عمرخان شروع به سخنرانی نموده و ضمن آن می‌گوید: برابر دستور سیمیتقو اهالی ارومیه بایستی چهل هزار تفنگ به اکراد تحویل بدهند، در خاتمه سخنرانی به زبان کردی فرمانی به اکراد مسلح که در میان مردم بودند به این مضمون صادر می‌کند (پسر بزن) مردم که به امید دادرسی در آنجا جمع شده بودند، از چپ و راست مورد حمله اکراد قرار گرفته و زیر قنداق تفنگها مجروح شده و در طویله‌ها زندانی می‌شوند. سپس هر پنج نفری از این عده را به یک یا چند نفر کرد مسلح سپرده و به خانه‌هایشان برده و اکراد مسلح همراه آنها یکی یکی آنها را به چهارمیخ بسته و داغ می‌گذاشتند و بعد از گرفتن پول و اسلحه رها می‌ساختند. با این طریق تمام اهل ارومیه برای چندمین بار از هستی ساقط شدند.

بالاخره سواران عمرخان دیگر چیزی برای غارت در مردم نیافتند، حکومت شهر ارومی را به یک نفر تیمورآقا نامی از اهالی کهنه شهر وا گذاشته و خود از شهر بیرون رفتند.

در این روزها که اسدآقاخان خود را به تبریز رسانده بود با عده‌ای در حدود ۸۰۰ نفر ژاندارم و قزاق به فرماندهی مائور ملک‌زاده که از خانواده محترم (رشدیه بانی فرهنگ جدید در ایران) بود به معاونت خود اسدآقاخان از طریق میاندوآب و سویوق بولاق به سوی ارومیه مامور شدند.

این عده تا سویوق بولاق (مهاباد) آمده در آنجا منزل کرده و مقدمات حمله به ارومیه را فراهم می‌ساختند ولی اسماعیل آقا پیشدستی کرده ناگهان به سویوق بولاق تاخته و نیروی دولتی را غافلگیر نمود و بعد از کمی زد و خورد اسدآقاخان شهید و بقیه اسیر می‌شوند.

اسماعیل آقا آن ۳۰۰ ژاندارم اسیر را دسته‌جمعی به مسلسل می‌بندد و نایب هاشم خان را بنا به خواهش بعضی سران کورد به شرط پرداخت خون بهای پسریکی از اکراد که در جنگ کشته شده بود، آزاد می‌نماید و مازور ملک زاده را نیز آزاد کرده و به او می‌گوید:

آقا بروید، به این والی (مخبر السلطنه هدایت) بی‌لیاقت بگوئید که خجالت بکشد و در چند قدمی پایان عمرش جوانان نورس را گوشت دم توپ نسازد و با این عبارات طعن‌آمیز، ملک‌زاده را به سوی مخبر السلطنه به تبریز اعزام نمود.

مردم ارومی در نهایت بدبختی دست به گریبان بودند و روزی نبود که از طرف اکراد به بهانه‌های مختلف زجر و شکنجه نبینند و جریمه نشوند.

عاقبت از طرف تبریز قوایی با ساز و برگ کامل و مهمات کافی تحت فرماندهی امیر ارشد قره‌جه‌داغی از کنار دریاچه و از راه طسوج به راه افتادند، در محال سلماس (در کوه‌های شکریازی) با اکراد مواجه گردیده و زد و خورد شدیدی روی می‌دهد که در نتیجه امیر ارشد شهید می‌شود و قوای دولتی شکست خورده و بعد از دادن تلفات، خود را به تبریز می‌رسانند.^۱

این شکست‌های پی‌درپی قوای حکومتی به جرات و جسارت نیروی سیمیتقو و بدبختی و فلاکت اهالی افزوده و این وضع رقت‌بار تا کودتای سوم اسفند سردار سپه ادامه داشت.

به دستور سردار سپه عده‌ای از نیروی نظامی به فرماندهی سرتیپ امان الله میرزای جهانبانی و معاونت سرتیپ مظفرالدوله به قلع و قمع اسماعیل آقا ماموریت یافتند و قوای سیمیتقو در مقابل این نیروی منظم تاب مقاومت نیاورده متلاشی می‌گردند، خود اسماعیل آقا نیز در نتیجه یک طرح قوای نظامی کشته می‌شود و بدین ترتیب نیروی حکومتی در ارومیه مستقر و دوران جدید و حیات نوین این شهر زیبا و پربرکت آغاز می‌گردد.

دادرسی در عدالتخانه اسمعیل آقا سیمیتقو بهادر افشار رئیس نظمیه ارومیه در زندان عمرخان شکاک

... در زندان عمرخان دو نفر کرد بازوی مرا گرفتند و آستین‌هایم را بالا زدند، یک مرتبه دیدم سیخ سرخ شده به پشت بازوی من چسبانده شد. دود و بوی گوشت سوخته فضای اطاق زندان را پر کرد. من التماس کردم، خدا و رسول خدا را شفیع آوردم که پول و طلا ندارم، سودی نبخشید.

بعد از ظهر آن روز طابور آغاسی رئیس نظمیه سیمیتقو دوباره به زندان آمد و دستور داد تا منقلی پر از آتش آوردند، گفت: پس شما گفته‌های ما را باور نداری، تا طلا ندهی شکنجه ادامه خواهد داشت، در حالیکه بازوان من به زنجیر بسته شده بود، یک داغ جانسوز دیگر به پشت بازوی من نهاده شد، من نیمه‌جان افتاده و سنگینی زنجیر عذاب آنها را صدچندان می‌کرد، هر دو روز در میان این شکنجه‌ها ادامه داشت، جز خدای من کسی ناله‌های مرا نمی‌شنید.

به دستور عمرخان باقیمانده اثاث منزل من از غارت جیلوها به حراج گذاشته شد، مبلغ پنجاه و سه تومان و چهار ریال جمع کردند، فرزندانم هر یکی به خانه همسایه‌ها و فامیل پناهنده شده بودند.

همسرم خبر این شکنجه‌ها و داغهای طاقت‌فرسا را شنید، آن زن شیردل تصمیم گرفت برای استخلاص من به عدالتخانه سیمیتقو به چهریق رفته یا بمیرد و یا به نتیجه برسد.

اینک شرح وقایع:

بانو شیرین افشار همسر بهادر رئیس پلیس وقت شهر ارومی وقتی شوهرش را در شدیدترین عذاب زندان عمرخان دید، تصمیم گرفت با وجود خطرات بی‌شمار و صعب‌العبور بودن ارتفاعات مخوف ارومیه به چهریق مقرر حکمرانی سیمیتقو رفته، آزادی شوهرش را بخواهد و یا خود را در آن قصر انتحار نماید.

برای رفتن به چهریق پول لازم بود، وی لباس ترمه‌ای خود را به دو تومان و چهار ریال می‌فروشد و خانه شاگرد خود را برداشته با گاری اسب که به سلماس و کهنه شهر می‌رفته با پرداخت هشت ریال خود و خدمه‌اش عازم کهنه شهر می‌شوند، در حالیکه در شهر ارومی در آن زمان احدی حتی از مردان، جسارت این کار را نداشتند.

شب را در کهنه‌شهر مهمان بانوئی می‌شوند، سحرگاهان با گاری حامل مصالح ساختمانی که از کهنه شهر به چهریق می‌رفت با پرداخت شش ریال هنگام غروب خود را به چهریق مقرر حکمرانی اسمعیل آقا رسانده مستقیماً به عمارت سنگی سمیتقو می‌رود و در اطاق یکی از زنان سمیتقو که زنان متعددی داشته و هرکدام از آنان در اطاقهای عمارت ساکن (محبوس) بودند، تقاضای مهمانی برای آن شب را می‌نماید و خانه شاگرد نیز در خارج از عمارت در جوار گاریچی شب را سحر می‌کند.

خانم افشار به آن خانم که کرد بوده می‌گوید: من از ارومیه می‌آیم و شکایتی دارم می‌خواهم خدمت آقا عرض کنم، مرا به عنوان مهمان کم‌توقع برای امشب بپذیر و سرگذشت خود را به او می‌گویم و از او راهنمایی می‌خواهد، همسر سمیتقو به او می‌گوید: فردا صبح در راهرو عمارت که از آنجا عبور خواهد کرد شکایت خود را بازگو کن.

بامداد روز بعد در همان محل می‌ایستد، وقتی سمیتقو از شستن دست و صورت مراجعت می‌کرد، می‌گوید: ... ببجلو رفتم، با بیان جمله «آقا عرض دارم» اسماعیل آقا با آرام کردن قدمهای خویش ایستاد، بطرف من نگاهی کرد، گفتم از ارومیه آمده‌ام، اسماعیل آقا به پیشخدمتش که از عقبش می‌آمد، گفت: بگو بیاید بالا، توسط پیشخدمت به بالاخانه راهنمایی شدم و در انتظار نشستم، پس از چند دقیقه دیدم همان پیشخدمت آمد و گفت: سردار شما را می‌خواهد، وارد اطاق شدم، دیدم یکی از زنان سمیتقو دست به سینه به احترام ایستاده، مقداری سکه طلا و نقره در سینی بود به اشاره اسماعیل آقا خانم مزبور آن مسکوک را برداشت و در صندوقی که در گوشه اطاق بود ریخت و درب صندوق را بسته و کلیدش را نزد خود نگهداشت. باز دست بسینه ایستاد.

صبحانه آوردند، خامه و عسل و چائی بود، خانمش با چائی پذیرائی شوهرش می‌کرد و پس از اتمام هر کاری دست بسینه در مقابل شوهرش می‌ایستاد. پیشخدمت برای من نیز چائی آورد، سیمیتقو رو به من کرد و گفت: گفتی از ارومیه آمده‌ای؟ البته به زبان کردی، پیشخدمت به زبان تورکی برای من ترجمه نمود. گفتم: بلی آقا.

گفت: از کدام فامیل هستی؟

گفتم: سردار سلامت باد، از فامیل ضرغام الملک امیرتومان.

گفت: خوب بگو برای چه آمده‌ای؟ اوضاع ارومی چگونه است؟

گفتم: آقا وضع ارومی، در حال حاضر عمرخان همه را از هستی ساقط کرده، مردم به یک تکه نان محتاج شده‌اند، اکثر آنها دست تکدی باز نموده و عده‌ای نیز از گرسنگی و بیماری تلف شده‌اند.

گفت: گفتی از فامیل ضرغام الملک امیرتومان هستی.

گفتم: بلی آقا.

گفت: چیکاری با من داشتی؟

گفتم: حتما آقا باید مطلع باشند: شوهر من بهادر افشار رئیس کمیسر ارومی از طرف عمرخان مامور شده بود که برای سواران عمرخان مبلغ یکهزار سکه طلا از مردم فلک زده ارومیه جمع‌آوری نماید، کمیسیون شهر این امر را به عهده شوهر من که او را امین می‌دانستند واگذار نمود، مامورین عمرخان قاطبه اهالی را در حیاط و طویله قلعه قیصر خانم زندانی کرده و برای دریافت و جمع‌آوری این مبلغ شدیداً تحت فشار و شکنجه قرار دادند، با این همه بیش از هشتصد سکه طلا از مردم جمع‌آوری نگردید. کمیسیون شهر ارومی این مبلغ جمع‌آوری شده را در اختیار مامورین عمرخان گذاشته و از اقدام بعدی و فشار بیشتر به مردم خودداری کردند.

روی این اصل مامورین عمرخان شوهر مرا زندانی کرده و تحت شکنجه شدید قرار دادند و دویست سکه باقی را مطالبه می‌نمایند، در این مورد اثاث خانه ما را نیز به

حراج گذاشتند، چون تهیه مبلغ مزبور برای وی امکان نداشت و نتوانسته بود از مردم جمع آوری کند، طبق دستور عمرخان او را زندانی و بازوان وی را داغ گذاشتند و سوزاندند به طوریکه قادر به حرکت دادن دستهایش نیست، در حال حاضر غل در گردن و کنده در پاها و مجروح در زندان عمرخان بسر می برد، زندگی ما از هم پاشیده و بچه های من به همسایه ها پناه برده اند، آقای سردار، من برای رفع تظلم و دادخواهی پیش شما آمده ام، البته آمدن یک زن از ارومیه تا اینجا تصدیق خواهید فرمود که چقدر مشکل و خطرناک و از روی ناچاری بوده است، مادامی که داد مرا از تیمور آقا و عمرخان نگیرید و شوهر مرا آزاد نکنید از این عدالتخانه بیرون نخواهم رفت. در حالیکه پیشخدمت گفته های مرا به کردی برای اسماعیل ترجمه می کرد، اسماعیل آقا پکی به سیگار خود زده، دیدم پیشخدمت دوباره چائی سرد شده مرا عوض کرد.

آنگاه اسماعیل آقا رو بمن کرد و گفت: تاکنون کسی برای شکایت نزد من نیامده، تو چطور جرات کردی؟ آیا نترسیدی؟

جواب دادم: من برای اظهار تظلم به بارگاه شما روی آوردم و مظلوم واقع شده ام، در سایه آقا چرا باید بترسم، این کلمات هنوز تمام نشده بود که اسماعیل آقا پیاخاست و زنگ تلفن دیواری خود را با چرخاندن دستگیره تلفن به صدا درآورد، فهمیدم که در ارومی با عمرخان صحبت می کند، به زبان کردی گفت، فوری بهادر را از زندان آزاد کنید و نتیجه را به من اطلاع دهید.

هنوز چند دقیقه نگذشته بود که تلفن به صدا درآمد، عمرخان بود، گفت، بهادر آزاد گردید، در همان دقایق شوهرم را از زندان آزاد کرده بودند، بعد به زبان کردی گفت: دستور دادم، همین الان بهادر از زندان آزاد شد، پیشخدمت مرا از آزادی شوهرم که اصلاً فکرش را نمی کردم آگاه ساخت، من از فرط خوشحالی گریستم و آقا را دعای خیر کرده و اجازه مرخصی خواستم، با اینکه دم درب اطاق نشسته بودم از خوشحالی درب خروجی اطاق را پیدا نمی کردم که بوسیله پیشخدمت به درب خروجی راهنمایی

شدم.

پس از خروج از قصر نزد آن خانم که شب مهمان ایشان بودم رفتم، او مرا با دو قرص نان و مقداری پنیر توشه راه و با روئی گشاده بدرقه‌ام نمود، محبت بی‌شائبه آن خانم محترم را هرگز فراموش نمی‌کنم.

از قصر خارج شدم، دیدم خانه شاگرد به طرف من می‌دود، از شنیدن خبر آزادی بهادرخان شاد و خوشحال است. گاریچی قرار بود بعد از ظهر آن روز به کهنه‌شهر و از آنجا به ارومیه حرکت کند، خود را به آنها رسانیدم، نزدیکیهای ظهر به سوی کهنه‌شهر حرکت نمود، کرایه آن را تا ارومیه هفت ریال طی کردیم چون گاری از ارومیه تا کهنه شهر خالی مراجعت می‌کرد لذا کرایه را دوبرابر حساب کردند.

نزدیکیهای پل چنقرالو دیدم کسی با سرعت به طرف گاری می‌دود، وقتی نزدیک گاری رسید، پرسید: خانم افشار شما هستید؟ گفتم: کاری داشتید؟ گفت: می‌گویند خانم افشار از چهریق می‌آیند، گفتم درست است، آن شخص با خوشحالی برگشت، چادری در برابر پل دیده می‌شد و به آن چادر رفت، در آن چادر حجت‌الاسلام عسکریآبادی و واعظ شهر و محمدحسن خان امیرتومان با تنی چند که شنیده بودند بهادر افشار از زندان آزاد شده و در نتیجه مسافرت خانم افشار به چهریق و شکایت وی به سیمیتقو این عمل از قوه به فعل درآمده است، به خود جسارت داده‌اند که آنان نیز به چهریق رفته پیش سردار نصرت آقا سیمیتقو بروند و در چادر بیتوته کرده‌اند.

در جواب گفتم: بروید و بگوئید به چهریق پیش آقا می‌رویم، کسی با شما کاری نخواهد داشت، آنان با گفته من بساط سفر را بسته عازم چهریق شدند.

هنگام غروب بود من با خانه شاگرد خود به منزل رسیدیم، بچه‌ها را دیدم، شوهرم نیز از پنجره خانه که در کوچه یونجالبیق ارومیه نزدیک مهدی القدم بود نگاه می‌کرد، او مرا دید و گریست، احوالات را به وی نقل کردم، گفت: بلی من همان دقیقه آزاد شدم و دیدم طابور آغاسی با عجله درب اطاق زندان را باز می‌کند، نخست ترسیدم و از رفتن شما به چهریق اطلاعی نداشتم، بعد دیدم فوری زنجیر را از دست‌هایم برداشتند و به من

گفت: طبق دستور اسماعیل آقا آزاد هستی، من یکسر به منزل که در کوچه خانباغی بود آمدم، دیدم کسی در آنجا نیست، از افراد پلیس دو نفر را دیدم، آنها با دیدن وضع آشفته من بسیار متاثر شدند، سراغ بچه‌ها و ترا گرفتم، آنها گفتند در کوچه یونجالیق منزل پدرخانمتان هستند، همان ساعت به اینجا آمدم، با وجود ناراحتی و جراحات وقتی شما را دیدم رفع نگرانی زائد بر این مصائب شد الحمدلله شما نیز سلامتی بازگشتید.

این ماجرا را نقل کردم تا جوانان و مردان این سرزمین در برابر حوادث ناگوار از مرگ ترسی نداشته باشند و از این ماجرا درس عبرت بگیرند.

این زن شیردل در شهریور ۱۳۶۹ شمسی در سن ۹۳ سالگی دارفانی را بدرود گفت و در آرامگاه شماره بیست باغ رضوان بخاک سپرده شد. روانش شاد و خاطرش گرامی باد.



وقایع جنگ سیمیتقو:

به طوریکه قبلاً شرح داده شد اسماعیل آقا (سیمیتقو) قلعه مستحکم چهریق را مرکز عملیات و مسکن خود قرار داده با سواران جنگجوی خود شهرهای آذربایجان را لگدکوب سم ستوران خود کرده بود و در تمام نقاط مزبور ناامنی و اغتشاش حکمفرما بود.

سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی با سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان با نیروی کافی به سمت تبریز عازم گردید. سرتیپ امان‌الله جهانبانی که در آن موقع رئیس ستاد ارتش بود نیز به سوی آذربایجان حرکت کرد.

سرلشگر اسماعیل امیرافضلی که فرمانده لشکر شمالغرب بود از یک طرف و خالوقربان با چهارهزار چریک از سوی دیگر و سرهنگ روح‌الله جهانبانی رئیس ستاد این نیروها درصدد اشغال استحکامات چهریق برآمدند ولی بر اثر وقایعی که منجر به عقب‌نشینی قوای سرهنگ دوم فولادین گردیده بود، عملیات مهمی انجام نگرفت.

ضمناً لاهوتی که از افسران سابق ژاندارمری بود و دوباره استخدام گردیده، موقع را مغتنم شمرده، ژاندارمها را اغوا و سرهنگ دوم فولادین را دستگیر و زندانی می‌نماید و خود بر علیه دولت قیام کرده، شهر تبریز را دچار آشوب گردانید، سرعت عمل و اداره عملیات سرتیپ شیبانی، شهر تبریز را از اغتشاش نجات داده و عملیات مزبور موردتوجه واقع گردید و سرتیپ شیبانی رسماً به سمت فرماندهی نیروی آذربایجان منصوب و مشغول تهیه و تدارک قوا بر علیه سیمیتقو گردید و سرلشگر امیرافضلی به تهران احضار گردید.

در این اثناء سیدطه پسر شیخ عبیدالله از همکاران سیمیتقو شبانه با ۸۰۰ سوار به قصد پیکار به سوی اردوی خالوقربان می‌آیند، خالوقربان که مردی رشید و از یاران میرزا کوچک خان جنگلی بود در این نبرد شهید گردید و چریکهایش متفرق شدند و افسران ارتش موفق به جمع‌آوری نیروی چریک وی نشدند و در نتیجه شکست نیروی

خالو قربان، اطمینان همه را از ختم غائله سیمیتقو سلب نمود. پس از این جریانات سرتیپ شیانی به تهران احضار و سرتیپ امان‌الله خان جهانبانی با سمت فرماندهی کل نیروی آذربایجان مامور ختم غائله سیمیتقو شد. سرتیپ جهانبانی با مهارت فوق‌العاده آغاز به کار نمود و پس از مطالعه اوضاع نقشه عملیات جنگی خود را طرح نمود.

وضع نیروهای طرفین متخاصم:

قوای اسماعیل آقا- بطور کلی از تعداد قوای سیمیتقو اطلاعات کافی در دست نیست ولی می‌توان عظمت نیروی او را از همین جا قیاس نمود که تمام شهرهای غرب آذربایجان و کلیه کوهستانهای مرتفع استان در اختیار قوای عظیم سیمیتقو بود. جمع کثیری از عساکر فراری عثمانی که از عمل سلاحهای مختلفه آگاهی داشتند، با انواع سلاحهای خود به این قوا ملحق شده بودند، همچنین افرادی که با تفنگ همیشه قوای دولتی را از پای درمی‌آوردند، اکنون با چندین عراده توپ و چندین قبضه مسلسل سبک و سنگین و اسلحه‌هایی که از غارت قوای دولتی به دست آورده بودند مجهز بودند و آشنائی کامل نیز به منطقه عملیات داشته و خوب می‌جنگیدند و دارای روحیه بسیار قوی بودند.

سیمیتقو قلاع مستحکم در چهریق برای خود ساخته و به خیال استقلال و سلطنت روزگاری خوش می‌گذرانید و نیز قصری زیبا از سنگ سماق و مرمر سیاه و سفید با باغی دلگشا که اطراف آن را فرا گرفته بود برای خود ساخته و آرزوی روزگار سلطنت با اقتدار بر کردستان مستقل را در دل می‌پرورانید.

قوای دولتی- از هشت هزار پیاده و یک هزار سوار و پنجهزار چریک و هزار نفر جنگجویان غیرنظامی مجموعاً پانزده هزار نفر بودند.

بدو آکشتی‌های دریاچه ارومیه برحسب دستور سرتیپ جهانبانی مجهز و تحت‌السلاح درآمدند و عملیات بر علیه سیمیتقو آغاز گردید.

از چهارم مرداد سال ۱۳۰۱ شمسی در نتیجه حملات ارتش بندر گلخانه و سپس سلماس و دیلمقان یکی پس از دیگری از دست افراد خارج و به تصرف قوای دولتی درآمد.

به تمام قوای مختلط دولتی مقیم پادگان (کاظم داشی) دستور داده شد از جاده‌های کوهستانی به سمت چهریق حرکت نمایند، سپس به کلیه قوایی که با اقدامات سریع در بندر شرفخانه متمرکز گردیده بودند، دستور داده شد از طریق شمال دریاچه به طرف قلعه چهریق حمله کنند و آنجا را که قلب نیروی سمیتقو بود تسخیر نمایند، بدین ترتیب قلعه چهریق به وسیله دو ستون نظامی محاصره گشت و امید می‌رفت که در کمترین مدت سقوط نماید.

حکم عملیات جنگی:

الف - ستون گارد (دو هنگ پیاده - یک اسواران - یک آتشبار - چهار ارابه جنگی) تحت فرماندهی سرتیپ زاهدی، بایستی از روی ارتفاعات قیزیل داغ و میشوداغ به سمت قلعه چهریق پیشروی نمایند.

ب - ستون شمال غرب (هنگ پیاده لشکر آذربایجان - یک اسواران اکتشاف - چهار ارابه جنگی) تحت فرماندهی سرتیپ مقدم بایستی از روی ارتفاعات شکاریازی به سوی قلعه چهریق حمله نمایند.

ج - جنگجویان غیرنظامی که تحت سرپرستی افسران ارامنه تشکیل شده بود، وظیفه داشتند در جدار مسطح شمالی ساحل دریاچه پیشروی نموده خود را به قلعه چهریق برسانند.

د - عملیات ستون متمرکز در بندر (کاظم داشی) تحت فرماندهی سرهنگ پورزند بایستی با عملیات نیروی بندر شرفخانه کاملاً هم‌آهنگ بوده و هر دو در یک روز انجام پذیرد.

پس از صدور حکم عملیات رزمی از طرف سرتیپ جهانبانی و ارسال آن برای

کلیه فرماندهان واحدها در روز عاشورای حسینی سال ۱۳۴۱ قمری عملیات کلی با نهایت سرعت و شدت عمل بر علیه قوای سیمیتقو آغاز گردید.

در حین نبرد به سرتیپ جهانبانی خبر رسید که هدف دشمن متوجه ستون گارد (که بایستی در ارتفاعات قیزیل داغ پیشروی نمایند) گردیده است و هنگهای پیاده ستون مزبور در ارتفاعات مذکور با قوای اکراد تلاقی و اکراد با سرسختی و رشادت فوق العاده می جنگند و موفق به ایجاد شکافهایی تقریباً عمیق بین قسمتهای پیاده شده و در حال پیشروی هستند.

از طرفی اطلاع رسید که آتش شدید توپخانه دشمن و مسلسلهایش جناحین دو ستون گارد را تهدید نموده و ممکن است ارتباط ستونهای مزبور قطع و جدا، جدا در روی ارتفاعات قیزیل داغ محاصره و نابود شوند.

سرتیپ جهانبانی پس از کسب این اطلاعات فوراً به ستون سوار که در اختیار فرماندهی بود، دستور داد بین دو قسمت پیاده با حرکت سریع حرکت نموده و اکرادی را که میان خطوط قوای دولتی نفوذ یافته اند به عقب برانند، ضمناً دستور داد باران گلوله های توپخانه و آتش مسلسل را بر روی افراد دشمن متوجه ساخته و مواضع آنها را با نهایت دقت و شدت در هم بکوبند.

یک شبانه روز جنگی بسیار شدید در گرفت و اکراد با از جان گذشتگی و رشادت زاید الوصفی سعی می کردند که مواضع خود را حفظ نموده و شکافی را که در بین خطوط قوای دولتی به وجود آورده اند حتی المقدور در دست نگهدارند، ولی سرانجام قدرت آتش و شدت حمله سوار نظام که در موقع بسیار مناسبی آغاز گردیده بود، آنان را پس از یک نبرد خونین شکست داده و مجبور نمود که به طرف قلعه چهریق و سلماس عقب نشینی کنند، دو روز بعد شهر سلماس نیز به علت سرعت حرکت نیرو پس از مختصر زد و خوردی سقوط نمود و اکراد ناچار به قلعه چهریق یعنی آخرین پناهگاه خود روی آوردند.

در این موقع به کلیه نیرو دستور داده شد به منظور استفاده از موفقیت (که یکی از

اصول ۹ گانه جنگ است) بدون کوچکترین سستی به قلعه چهریق حمله ور شوند. نیروی دولتی پس از هشت فرسنگ راه پیمائی معجل در جاده‌های سخت کوهستانی جنگ‌کنان خود را به اطراف قلعه چهریق رسانیده و آنجا را محاصره نمودند، اکراد که از سرعت عملیات نیروی دولتی غافلگیر شده بودند در چهریق نیز مقاومتی نکرده و پس از نبرد کوتاهی منکوب و متواری گردیدند.

شکست و فرار سیمیتقو:

سیمیتقو و نزدیکانش با عده‌ای کثیر از سواران به ترکیه فرار و بلافاصله از طرف سرتیپ جهانبانی به مرزداران کشور مزبور پیشنهاد گردید که یاغی معروف را گرفته و تحویل ارتش دهند، اما چون مامورین مرزی ترکیه شنیده بودند که همراه قوای شکست خورده اسماعیل آقا تعدادی قاطرهای بارشده از لیره یافت می‌شود برای تصرف طلاهای مزبور شبانه به او تاخته و گروهی از همراهانش را از جمله همسر و پسرش را مقتول و بار و بنه سیمیتقو را غارت کردند ولی خود سیمیتقو موفق به فرار گردیده و چون چاره‌ای نداشت و سخت دچار اضطراب خاطر گردیده بود، لذا به وسیله مکرملسلطان ده هزار لیره ترک فرستاده و از سرتیپ جهانبانی تقاضای تامین نمود.

سرتیپ جهانبانی در جواب سیمیتقو پیغام فرستاد که جز تسلیم چاره‌ای نداشته و هیچگونه تামینی به او داده نخواهد شد.

چند نفر از نزدیکان اسماعیل آقا از جمله عمرخان که با سیمیتقو متواری شده بودند پس از چندی باز مجدداً به خاک ایران وارد شده آشوب به راه می‌اندازند، ولی این دفعه به کلی شکست خورده و در سال ۱۳۰۷ شمسی دستگیر گردید، توضیح اینکه یک دفعه دیگر قبل از وقایع اخیر با ۷۰۰ سوار و پیاده ناگهان وارد ایران می‌شود، باز شکست خورده به ترکیه فرار می‌نماید. عمرخان مدتی در قصر زندانی بود و در شهریور ۲۰ آزاد گردید.

سیمیتقو چگونه کشته شد:

اسماعیل آقا (سیمیتقو) برای فرمانده پادگان اشنویه سرهنگ صادق خان نوروزی پیغام می فرستد که مایل است سرهنگ صادق خان را در مرز ملاقات نماید، سرهنگ دعوت او را قبول کرده و در مرز حاضر می شود، سیمیتقو به اتفاق خورشید بیگ رئیس ایل هرکی، سرهنگ نوروزی را اغفال نموده و به اشنویه وارد می شوند.

در محل نیز عده ای از عشایر با سیمیتقو تماس گرفته و اشنویه را تحت اختیار خود می گیرند. در این موقع سرلشگر مقدم فرمانده لشکر ۳ تبریز بود و برای گذراندن مرخصی خود به تهران رفته بود، به محض اینکه خبر نیرنگ جدید سیمیتقو به تهران رسید، فوراً برای سرکوبی اسماعیل آقا حرکت می کند و به محض رسیدن به تبریز به سرگرد هاشمی که فرمانده هنگ سپهبان بود، دستور می دهد به اتفاق یک اسواران حرکت نماید. وقتی که به شرفخانه می رسند، تلگرافی به ارومیه مخابره می نماید که یک گردان پیاده حاضر برای عملیات باشند.

سرلشگر مقدم و سرگرد هاشمی نیمه های شب به ارومیه وارد می شوند و بدون تاخیر، سرگرد هاشمی گردان پیاده را با خود برداشته از راه دره قاسملو برای اشغال ارتفاعات مشرف به اشنویه می روند، و سه نفر درجه دار نیز از طرف لشکر به اشنویه رفته تا در محل شایع کنند که سرلشگر مقدم برای ملاقات سیمیتقو به اشنویه می آید.

طرفهای عصر سیمیتقو به اتفاق پسرش و خورشید آقا از خانه خارج و به قصد استقبال فرمانده لشکر به طرف سربازخانه حرکت می کنند.

ولی طبق نقشه قبلی ورود فرمانده لشکر به تاخیر می افتد، زیرا در حقیقت فرمانده لشکر قرار نبود بیاید و این طرحی بود که برای گرفتاری اسماعیل آقا طرح شده بود.

سیمیتقو ناچار به طرف منزل خود مراجعت می کند، سرهنگ صادق خان نوروزی با دوربینی که متعلق به اسماعیل آقا بود و به امانت گرفته بود با چند نفر دیگر در بالاخانه ای که پنجره آن رو به جاده بوده نشسته و منتظر مراجعت اسماعیل آقا بودند، به

محض اینکه سیمیتقو در تیررس قرار می‌گیرد، از داخل بالاخانه تیری به طرف اسماعیل آقا شلیک می‌شود، پس از اصابت تیر به سیمیتقو، سیمیتقو داخل کوچه شده، می‌خواهد فرار کند ولی پس از چند قدم متوجه می‌شود که پسر کوچکش جا مانده است، به قصد بردن فرزند دوباره مراجعت و این بار بر اثر اصابت دومین گلوله مقتول و بلافاصله خورشید آقا نیز کشته می‌شود.

آقای بزرگ ابراهیمی نقل می‌کند که یک افسر انگلیسی به نام (ماژور ایدموند) که با تغییر لباس گاهی در لباس روستائی و گاهی در لباس درویشی برای جمع‌آوری اطلاعات و اجرای اوامر دولت انگلیس در همه‌جا پرسه می‌زد، اولین تیری که به سوی اسماعیل آقا شلیک شد توسط همین افسر انگلیسی ماژور ایدموند بود که پس از اجرای ماموریت خود در حالیکه لباس درویشی بر تن داشت به طور عادی و معمولی از محل حادثه دور شد و پس از آن سربازان سرهنگ صادق‌خان شلیک کردند.^۱

در همین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف به اشنویه را متصرف و شبانه هواخواهان سیمیتقو را از اشنویه خارج می‌کند، فردای آن روز، طرفداران اسماعیل آقا سه بار به مواضع سربازان حمله می‌کنند، ولی چون سرگرد هاشمی قبلاً مواضع گرفته بود، موفق نمی‌شوند.

بعد از این واقعه جنازه سیمیتقو را به ارومیه آورده و دو سه روز جلو مسجد سردار در انتظار عامه گذارده می‌شود و جهت خاطر جمعی یکی از زنان که در ارومیه بوده احضار و جسد را به او نشان می‌دهند، وی تصدیق نموده و می‌گوید: که انگشت سبابه سیمیتقو را مار گزیده بود و وی با خنجر خود بند انگشتش را بریده است و این نشانه اوست.

۱- پرواضح است وقتی عده‌ای نظامی در جائی کمین کرده‌اند، هیچگاه برای کشتن چند نفر مجرم فقط یک تیر خالی نمی‌کنند.

بالاخره جنازه را بیرون دروازه خزران ارومیه نزدیکی رودخانه کوچک (دهوار) به خاک می سپارند، ولی اگراد پس از چند روزی شبانه مخفیانه جسد او را به جای دیگری منتقل می نمایند.

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تالیف: سیداحمد کسروی

ارومیه در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی:

خبر شکست اسماعیل آقا (سیمیتقو) و فرار او به خاک ترکیه به سرعت برق در شهرهای آذربایجان بخصوص در شهر ارومی منتشر گردید.

کسانی که در سالهای قحطی و بلوا از ترس دشمنان داخلی و خارجی محل سکونت خود را ترک گفته و به نقاط دوردست هجرت کرده بودند، از شنیدن آزادی ارومیه و فرار سیمیتقو خوشحال شده و به صورت دستجات و گاهی به طور انفرادی به سوی موطن خویش شتافتند.

البته اوضاع ارومیه در آن روزگاران بسیار تاسف آور بود زیرا مدت چند سال جیلوها باغات و مزارع و منازل را خراب کرده و آبادیها را پس از قتل و غارت آتش زده و آثار سکونت و زیست را محو و نابود کرده بودند.

از طرفی لشگرکشی های مکرر روسها- عثمانیها- مسیحیان و اگراد سیمیتقو و تبدیل باغات و آبادیها به اردوگاههای دائمی و موقتی، این نواحی را به صورت مخروبه ای باقی گذاشته و سیمای شهر ارومیه مبدل به گورستان و ماتم سرا شده بود.

اغلب دهات خالی از سکنه بود در بعضی دهات وجود چند نفری به چشم می خورد که از شدت فلاکت و استیصال همانند مردگان متحرک قادر به انجام هیچ کاری نبودند، عده کثیری نیز هنگام مهاجرت از گرسنگی و بیماری تلف شده بودند.

اینک با مراجعت مهاجرین به ارومیه و آرامشی که در شهر حکمفرما بود، دوباره فعالیت برای زنده ماندن و جبران صدمات گذشته آغاز شده بود و در اندک مدتی در سایه امنیت، شهر ارومیه که در زیر بار کمرشکن حوادث ناگوار قد خم کرده بود، بار

دیگر به پا خاسته و فعالیت خود را در آبادسازی و تامین زندگی اهالی آغاز نمود.

شهر ارومیه همانند سایر شهرهای ایران روبه آبادی و ترقی گذاشت، مردم کم کم کینه و عداوت گذشته را فراموش کردند و هر کسی مشغول کار خود گردید، همچنین مسیحیان به خانه‌های خود بازگشتند و یک سلسله اقداماتی به عمل آمد که برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

۱- ایجاد امنیت و آرامش که قبل از آن مردم ارومیه در حفظ جان و مال و ناموس خود امنیت نداشتند.

۲- بیرون بردن گورستانها از داخل شهر به بیرون از شهر و تبدیل گورستانهای قدیم به پارک و مدارس دولتی و بیمارستان.

۳- تبدیل حمامهای خزینه‌ای به دوش حمام که از نظر بهداشتی بسیار ضروری و لازم بود و قبلاً مردم به طور دستجمعی در خزینه‌های آب گرم استحمام می‌کردند و اکثراً مبتلی به امراض گوناگون می‌شدند و متأسفانه عده‌ای با آن مخالفت ورزیده و غسل کردن در زیر دوش حمام را جایزه نمی‌شمردند.

۴- ایجاد مدارس کلاسیک به هزینه دولت و تدریس مجانی، باز عده‌ای بر علیه این عمل تبلیغ نموده و شعار می‌دادند، اشعار زیر از تبلیغات آن دوره می‌باشد:

ایها القوم الذی فی مدرسه کلهم حصلتموهم وسوسه

اغسلوا یا قوم فی لوح الفواد کل علم لیس ینجی فی المعاد

۵- ایجاد اداره سجل احوال و صدور شناسنامه برای هر فرد که تا آن روز سابقه نداشته و تاریخ اشخاص پشت جلد قرآن کریم ثبت می‌شد و تاریخ وفات روی سنگ قبر حک می‌گردید.

۶- فراهم ساختن بیمارستانهای دولتی و مداوای مجانی که آرزوی هر فرد ایرانی

بود.

۷- خیابان‌بندی شهر که با بازگشت مسیحیان مغازه‌های مشروب‌فروشی گشایش

یافت و دولت نیز مانع این کار خلاف شرع نمی‌شد.

۸- ایجاد ارتش نوین که ماموریت اصلی آن مطابق آئین نامه انضباطی حفظ تاج و تخت و سلطنت بود.

۹- کشف حجاب زنان و دختران با وضع اسفانگیز.

۱۰- تقلید مردم از تمدن و روش اروپائیان به طوری که اسم فرزندان خود را به تقلید از خارجی ها (آلبرت) و (کارلین) می گذاشتند.

مردم را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

مسافرت رضاشاه به ارومیه:

در سال ۱۳۰۷ شمسی رضاشاه از طریق مهاباد عازم شهر ارومیه شدند، نزدیکی پل سه چشمه شهر چایی مردم برای استقبال اجتماع یافته و تعداد ۱۱ دستگاه چادر نصب گردیده بود که از هر صنفی پنج نفر نماینده جهت معرفی به شاه تعیین و حضور یافته بودند.

چادر اولی برای اسکان علماء بوده که مرحوم آیت الله سیدحسین عرب باغی ۲- مرحوم آیت الله میرزا محمود اصولی ۳- مرحوم آیت الله عسکرابادی ۴- مرحوم سیف العلماء ۵- مرحوم میرزا فتحعلی غروی در این چادر حضور داشتند.

در چادر دومی اعیان و اشراف شهر مرکب از: ۱- حاجی نظم السلطنه امیرتومان، ۲- شهاب الدوله، ۳- بیگلریگی، ۴- حاجی امیرمنظم یدالله خان افشار، ۵- حاجی عزیزخان امیرتومان، در چادر سوم تجار به نمایندگی: حاجی ابوالقاسم اصفهانی. در چادر چهارم: اصناف و به ترتیب نمایندگان آرامنه و کلیمیان، و مامورین سیاسی قرار گرفته بودند.

جمعیت سمت چپ پل طرف آبادی وزیر آباد اجتماع کرده بودند. از طرف لشگر یک نفر شیپورچی قدری دورتر از جماعت، پاس می داد که به محض مشاهده اتومبیل حامل شاه با شیپور اطلاع دهد.

گارد تشریفاتی که تحت نظر سرهنگ درخشانی بود، در حال راحت باش بودند، هنگام رسیدن ماشین شاه به علت گرد و خاک جاده شیپورچی نتوانسته بود وجود شاه را تشخیص داده و اطلاع دهد، لذا شاه نزدیک سربازان رسیده و سربازان مشغول استراحت و شاه مشغول بازدید بودند، که یکمرتبه فرمانده گارد متوجه شده و فرمان به جای خود داده و موزیک سلام مخصوص را نواخت.

این کار موجب ناراحتی خاطر شاه را فراهم نمود و حادثه‌ای که موجب تشدید ناراحتی ایشان گردید، این بود که درویشی از بین جماعت با صدای بلند و رسا مبنی بر عدم رسیدگی به شکایتش اظهاراتی نمود.

شاه دستور داد: آن پدرسوخته را بگیرد.

در این هنگام سرهنگ درخشانی در حالیکه شمشیر تشریفات در دست داشت به طرف جماعت دوید تا درویش را بگیرد، جماعت ترسیده فرار نمودند و متفرق شدند. شاه با مشاهده این وضع اظهار نمود: با مردم کاری نداشته باشید، درویش هر جاست دستگیر کنید.

درویش را دستگیر کرده به حضور شاه آوردند، شاه پرسید، آیا خدمت کرده‌اید یا نه؟ درویش جواب داد: قربان، ما خدمت به مردم می‌کنیم. شاه گفت: این پدرسوخته را ببرید تا خدمت سربازی را انجام دهد، درویش را گرفته و بردند تا لباس سربازی به تن کرد و او را به پادگان دیگری منتقل نمودند.

بعد به چادر علماء رفتند، مرحوم اصولی با عرض خیرمقدم مشغول صحبت می‌شوند، ناگهان میرزا فتحعلی بدون مقدمه اظهار می‌دارد، شاهها من دعا کنم شما آمین بگوئید، شاه عصبانی شده می‌گوید: خودت آمین بگو، میرزا فتحعلی می‌گوید: پس شما دعا کنید تا من آمین بگویم.

شاه با نهایت عصبانیت می‌گوید: من اهل دعا نیستم، مرحوم میرزا فتحعلی می‌گوید: خدا ترا به مردم مهربان و مردم را به تو مطیع نماید، شاه با حال خشم دست به شمشیر برده می‌گوید:

با این شمشیر گردن ملتی را می‌زنم که مطیع من نباشد.
سپس از چادر علماء خارج شده رو به سرلشگر امیراحمدی نموده می‌گوید: بیا
اینها را معرفی کن.

ایشان بیش از دو نفر را معرفی ننموده و این ماموریت به آقای رضاخان افشار
رجوع می‌گردد، ایشان نیز مستقبلین را با ذکر القاب و اجداد معرفی می‌نماید که شاه با
ناراحتی می‌گوید: اسامی اینها را بنویسید و به من بدهید.

در چادر تجار اظهار می‌دارد: باز شما کشمش می‌فروشید، چرا ابریشم تولید کرده
و نمی‌فروشید؟ حاجی ابوالقاسم اصفهانی به عرض می‌رساند که قربان ما تاجریم و
تولید اجناس با مالکین است، ایشان بایستی تولید بکنند و ما هم صادر کنیم.

سپس از یک، یک چادرها بازدید کرده و سئوالاتی نمودند و بعد به طرف شهر
رهسپار گشتند. پس از ورود به شهر در منزل حاجی نظم‌السلطنه اقامت نموده و امور
تشریفاتی به عهده آقای حاجی امیرمنظم محول گردیده بود.

سال بعد که شاه برای بازدید پادگان رفته بود در مراسم شام گاه پادگان شرکت
نمود، سرباز دعاخوان بسیار شمرده و عالی دعا خوانده به طوری که شاه خیلی خوشش
آمد و دستور داد که سرباز مزبور را تشویق کنند، فرمانده پادگان به عرض رسانید که
قربان این سرباز همان درویش است که به خدمت سربازی فرستادید، شاه خندید و
گفت: دستور را اجرا کنید.

در زمان سلطنت رضاشاه اسامی اغلب شهرهای مرزی تغییر نام یافت و از سال
۱۳۰۵ شمسی شهرهای سلماس (شاهپور) ارومیه (رضائیه) سلدوز (نقده) ساوجبلاغ
مکری (مهاباد) نام گرفتند.

وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی: اقتباس از خاطرات سرلشگر احمد زنگنه

در اواخر مردادماه ۲۰ حوادثی از قبیل دستگیری عده‌ای از جاسوسان شوروی مجهز به تمام وسایل مخابراتی در ارومیه اتفاق افتاد و شرکت نفت ارومیه را که بیرون دروازهٔ بالوو بود جاسوسان دشمن آتش زدند، در آن روزهای پراضطراب بلا تکلیفی عجیبی حکمفرما بود، دیری نپائید که قوای شوروی با نقض بیطرفی ایران در ساعت چهار نیمه روز دوشنبه سوم شهریورماه ۲۰ با پشتیبانی تانک و توپ و طیاره از مرزهای شمالی کشور گذشته به داخل خاک ایران تجاوز کردند.

بمباران ارومیه:

بامداد روز سوم شهریور هواپیماهای شوروی شروع به ریختن بمب به روی سربازخانه و ساختمان دولتی و مرکز شهر کردند. بمب‌ها یکی در پیاده‌رو استانداری (ایالت) طرف ستاد لشگر- دومی در حیاط ادارهٔ فرهنگ (معارف) سومی در میدان دروازهٔ بالوو- چهارمی در محلهٔ یوردشاه (نوکنجر) داخل باغ مشهدی باقر- پنجمی منزل (حیاط) یک نفر مسیحی که عمل نکرده بود. این بمب‌ها به جز جلو ستاد لشگر، تلفاتی در بر نداشته است.

مختل شدن نظم عمومی شهر ارومیه:

صبح روز دوشنبه سوم شهریور به محض اینکه هواپیماهای دشمن در آسمان شهر پیدا شدند و چند نقطه را بمباران کردند، نظم شهر به هم خورد و یکمرتبه امنیت و آرامش بیست ساله از بین رفت، مردم برای فرار از بمباران، خانه‌های خود را ترک نموده و به سوی باغات و دهات روی آوردند، به این ترتیب به فاصلهٔ چند ساعت شهر ارومی تقریباً خالی از سکنه گردید، اکثر کسانی که در شهر مانده بودند، پیرمردانی بودند

که شورش جیلوها و تاخت و تاز سیمیتقو را دیده بودند و گوششان به این سروصداها و بی‌نظمی‌ها عادت کرده بود.

در بمباران میدان استانداری سه نفر از افسران لشکر: سرگرد دامپزشک گل سرخی- سروان پیاده میرفخرائی- و ستوان یکم پیاده طوفان در محوطه ستاد لشکر به شهادت رسیدند.

فرمانده لشکر (سرلشگر معینی) به محض بروز حوادث در محوطه سربازخانه حاضر شد و پس از حضور افسران، سخنرانی مختصری راجع به اوضاع که برای کشور و ارتش رخ داده بود ایراد نمود، سپس دستور داد یک گردان پیاده و یک دسته مسلسل سنگین و یک آتشبار توپخانه صحرائی به فرماندهی سرگرد سلیمانی به گردنه قوشچی اعزام شود و چون لشکر فاقد وسایل موتوری بود، لذا کامیون‌های مردم که در گاراژ غرب واقع در میدان مرکزی شهر، جهت حمل سرباز و تدارکات و مهمات مصادره شد و گردان اعزام گردید.

این گردان ماموریت داشت با اشتراک مساعی هنگ سوار سلماس که طبق اطلاع واصله به طرف ارومیه در حال عقب‌نشینی بود در گردنه قوشچی پیشروی ارتش شوروی را به طرف ارومیه به تاخیر اندازد.

به دو گردان هنگ پیاده‌اخگر ماموریت داده شد در ارتفاعات جهود لرداگی که در شمال شهر ارومیه واقع است با پشتیبانی توپخانه لشگری با سرسختی تمام مقاومت کرده پیشروی ارتش شوروی را متوقف سازد.

چون لشکر فاقد وسیله دفاع ضدهوایی بود لذا پس از استقرار واحدها در این موضع هواپیماهای شوروی با بمب و آتش مسلسل این موضع را پیوسته می‌کوبیدند. سرهنگ سوار جلالی قاجار فرمانده هنگ سوار ارومیه ماموریت داده شد با هنگ سوار به منطقه باراندوز چایی (۶۰ کیلومتری جنوب ارومیه) رفته و در جنوب رودخانه باراندوز به منظور جلوگیری از نفوذ عناصر ارتش شوروی مستقر شود.

مقاومت در گردنه قوشچی:

قوشچی نام قریه‌ایست واقع در جنوب رشته ارتفاعاتی به همین نام در شمال جلگه ارومیه و امتداد این رشته ارتفاعات غربی و شرقی است و انتهای شرقی آن به دریاچه ارومیه منتهی می‌شود و راه ارومیه به سلماس به وسیله گردنه‌ای به همین نام (گردنه قوشچی) از آن می‌گذرد و منطقه‌ایست قابل دفاع.

وقتی که قوای شوروی از سلماس به سمت ارومیه سرازیر شدند در گردنه قوشچی سربازان مدافع لشکر جلوی آنها را گرفتند، ولی هنگ سوار سلماس به طرف گردنه قوشچی عقب‌نشینی نکرد بلکه به سوی غرب حرکت کرده و وارد خاک ترکیه گردید. در اینجا سرگروه‌بان (کوچک آقا ملک‌زاده) جریان دفاع را چنین تعریف می‌کند:

در گردنه قوشچی دیده‌بانها خبر دادند که روسها نزدیک می‌شوند و یک اسواران در پیشاپیش قوا در حال پیشروی است. دستور آماده‌باش داده شد. به من دستور داده شد که با یک گروه سرباز و مسلسل سنگین اشکودا در سمت راست گردنه موضع گرفته و آماده شلیک باشم و به سرگروه‌بان آهنگرزاده نیز دستور داده شد که با یک گروه دیگر در سمت چپ گردنه آماده دفاع گردد، سربازان ما کاملاً استتار کرده بودند.

دیده‌ور روسها که موتورسوار بود داخل گردنه شد، فوری تلفناً به فرماندهی اطلاع داده شد، موتورسوار دوری زد و برگشت، آنگاه سوارنظام روسها وارد گردنه شدند، به محض اینکه آخرین سوار روسها از مقابل میدان دید و تیر ما رد شدند، طبق قرار قبلی آتش مسلسل من روی سوارنظام روسها باز شد و بلافاصله آهنگرزاده که خود پشت مسلسل قرار گرفته بود، شروع به آتش نمود، سوارنظام روسها میان دو آتش متقاطع قیچی شدند، اسبها، سواران تیرخورده خود را که یک پای آنها در رکاب و دست و پای آنها در زمین کشیده می‌شد به هر سو می‌دویدند و یک اسواران روسها در کمترین مدت متلاشی گردید.

ادامهٔ خاطرات سرلشگر زنگنه:

شوریها ابتدا با هواپیما و توپخانه که در خان تختی موضع گرفته بود مدافعین قوشچی را بمباران کردند سپس قوای زرهی و موتوریزه به حمله پرداختند، مقاومت واحدهای مدافع گردنهٔ قوشچی که فاقد وسیلهٔ دفاع ضدارابه بودند و وسیلهٔ دفاع هوایی نیز در اختیار نداشتند درهم شکسته شد، واحدها با دادن تلفات، شب پنجم شهریور از طریق دریا کنار به سوی ارومیه عقب‌نشینی کردند و بدین ترتیب گردنهٔ قوشچی اولین خط دفاعی سقوط کرد.

دستور عقب‌نشینی:

ساعت ۲۴ روز پنجشنبه ششم شهریور دستوری دریافت کردم (سرگرد توپخانه احمد زنگنه) که کلیه واحدهای مستقر در جهود لرداگی بایستی فوراً عقب‌نشینی کرده و در ارتفاعات جم‌جم مستقر شوند من (سرگرد زنگنه) به افسر رابط اخطار کردم که دستور عقب‌نشینی قابل اجرا نیست، باید برای ابلاغ این دستور، فرمانده لشکر شخصاً در جبهه حاضر شود و تنها در آن صورت عقب‌نشینی اجرا خواهد شد. افسر رابط مراجعت کرد و یک ساعت بعد سرلشگر معینی فرمانده لشکر در موضع حاضر شد و اظهار داشت این دستور از طرف من و به امضای من است، فوری اجرا کنید، من دستور فرماندهی را به فرماندهان گردان‌ها که در موضع و در ردهٔ مقدم بودند، تلفنی ابلاغ کردم، هنوز چند دقیقه از این ابلاغ نگذشته بود که فرمانده گردان جناح راست سرگرد پیاده بدیعی با من وسیلهٔ تلفن تماس گرفت و گفت:

به محض اینکه دستور عقب‌نشینی را ابلاغ کردم، افسران و درجه‌داران اعتراضاً اظهار داشتند، ما شکست نخورده‌ایم تا مجبور به عقب‌نشینی شویم. همین پیام تلفنی از فرمانده گردان جناح راست نیز رسید. من بلافاصله در پاسگاه فرماندهی گردان حاضر شدم و به افسران و درجه‌داران گفتم: در عملیات نظامی همیشه عقب‌نشینی در نتیجهٔ فشار یا شکست از دشمن نیست، بلکه بعضی اوقات تطبیق عملیات با واحدهای

همجوار، عقب‌نشینی را ایجاب می‌نماید.

لازم است بدون فوت وقت واحدهای خود را با کمال نظم و با استفاده از تاریکی شب برای عقب‌روی آماده نمایند.

عقب‌نشینی ما در ساعت ۷/۳۰ شب پنجشنبه ششم شهریور شروع گردید. مقارن ظهر روز پنجشنبه واحدها به منطقه باراندوز چایی رسیدند. از طرف اهالی برای افسران غذا تهیه شده بود، موقعی که افسران مشغول صرف غذا بودند، افسر رابط از راه رسیده دستور کتبی فرمانده لشکر را به سرهنگ جلالی قاجار فرمانده هنگ سوار ارومیه که ارشدترین افسران لشکر بود داد و سرهنگ جلالی آن دستور را برای افسران حاضر به این شرح قرائت نمود:

ارتش ایران ترک مخاصمه کرده، لازم است واحدها به محض ابلاغ این دستور با استفاده از کوتاهترین راه به سربازخانه‌های خود بازگردند و مشغول اجرای برنامه‌های آموزشی خود شوند.

پس از قرائت امریه، عده‌ای از افسران خوشوقت شدند، سرهنگ جلالی قاجار برای اجرای این امریه شورای نظامی از عموم افسران حاضر تشکیل داد، منظور او این بود که از نظریه کلیه افسران مطلع شود و عموم افسران به اجرای امریه نظر موافق دادند. ولی من (سرگرد زنگنه) نظریه کاملاً مخالفی داشتم چون دستور کاملاً یکطرفه بود و معلوم نبود که روسها چه روشی اتخاذ خواهند کرد، نظر من این بود که واحدها به سربازخانه بازنگردند و در مدخل دره قاسملو (در جنوب بالانش) که از لحاظ موقعیت نظامی و دفاعی بی‌نظیر است، مستقر گردند.

من معتقد بودم پس از استقرار در دره قاسملو پیک نظامی نزد فرمانده نیروی شوروی فرستاده شود و ترک مخاصمه ارتش ایران را به اطلاع او برسانند و از نیات و رویه نیروی شوروی اطلاع حاصل نماید.

بالاخره پس از بحث زیاد در اطراف اجرای امریه سرهنگ جلالی اظهار داشت، چون ما نظامی هستیم و تابع امر، لذا این دستور را اجرا می‌کنیم و فوراً دستور حرکت

واحدها به طرف سربازخانه صادر گردید، پس از صدور این دستور من به طور خصوصی به سرهنگ جلالی گفتم:

اجرای این دستور بی شباهت به فرستادن گلهٔ گوسفندان به سلاخ خانه نیست. واحدها به تدریج در ساعات اول شب به سربازخانه‌های خود رسیدند و در آن شب کلیهٔ افسران و درجه‌داران در سربازخانه ماندند.

کشتار در سربازخانه:

صبح روز جمعه هفتم شهریور ماه موقعی که همهٔ افسران و درجه‌داران و افراد در سربازخانه در ناراحتی و بلا تکلیفی گرفتار بودند، ناگهان صدای شلیک تفنگ و رگبار مسلسل از طرف دروازهٔ بالووشنیده شد و صدای تیراندازی لحظه به لحظه شدیدتر و نزدیکتر می‌شد و هدف این تیراندازی‌ها ارباب مردم بود. علت این عمل را بعداً نیروی شوروی این طور اعلام داشت، هنگام ورود نیروی شوروی به شهر ارومیه از دروازهٔ بالووش یک نفر ژاندارم مسلح یکی از افسران شوروی را هدف قرار داده و او را کشته است. در نتیجهٔ تحقیقاتی که بعداً در محل به عمل آمد، معلوم شد که عنوان تیراندازی ژاندارم ساختگی بود و نیروی شوروی دستور داشت در موقع ورود به شهر، با نهایت خشونت ایجاد ارباب نمایند.

یگانه تصمیمی که سرهنگ جلالی اتخاذ نمود، آماده شد شخصاً به اتفاق پیک نظامی و پرچم سفید به استقبال نیروی شوروی و ملاقات با فرمانده آن بشتابد تا بتواند از اعمال غیرانسانی آنها جلوگیری کند.

هنگام عزیمت پیک نظامی من (سرگرد زنگنه) در مقابل درب سربازخانه که کاملاً مقابل خیابان قرار دارد، ایستاده بودم و حرکت پیک نظامی را که به خوبی دیده می‌شد تعقیب می‌کردم که ناگاه صدای رگبارهای مسلسل شدیدتر شد و دیدم پرچم سفیدرنگ به وسط خیابان پرت گردید و معلوم شد هدف این رگبارها پیک نظامی بوده است.

سرهنگ جلالی قاجار هم مورد اصابت گلوله واقع و نقش زمین شد، تیر به پای او اصابت کرده بود، این افسر شریف مدتها بستری شد و تا آخر عمر از یک پا ناقص گردید.

با مشاهده این جریان تکلیف ما روشن بود، بلافاصله همه افسران به افراد دستور دادند: اسلحه بردارید، هرکس از جان خود دفاع نماید.

در این هنگام قسمت‌های مقدم نیروی شوروی به سربازخانه نزدیک می‌شد، تیراندازی آنها کماکان ادامه داشت، زد و خورد در داخل سربازخانه شروع شد و به تدریج که نیروی شوروی وارد سربازخانه شده پیش می‌رفتند، سربازان ما به طرف مغرب سربازخانه عقب‌نشینی می‌کردند.

خوشبختانه در غرب سربازخانه و به فاصله کمی از آن توتستان وسیعی با درختان بسیار کهن واقع بود که افراد ما توانستند از این توتستان به منظور مقاومت و جلوگیری از پیشروی نیروی شوروی استفاده کنند و پیشروی شورویها به علت مقاومت شدید افراد ما متوقف شد، حتی مجبور به عقب‌نشینی به طرف سربازخانه شدند و تیراندازی تقریباً خاموش شد و دیگر ما چاره نداشتیم، جز آنکه به طرف محال دشت و مرگور که بین ارومیه و ارتفاعات مرز ترکیه قرار دارد برویم.

«روسها وارد سربازخانه شده و صفوف سربازان ما را به مسلسل بستند، در و دیوار آسایشگاه‌ها و اصطبل‌های هنگ سوار این پادگان (توپخانه فعلی) شاهد زنده‌ای از کشتار فجیع آنان است. سربازانی که گرفتار شده بودند در ساختمانی که شاه بندر خانه بوده (کنسولخانه ترکیه) روبروی سینما فرهنگ محبوس گردیدند و پس از چندی آزاد گشته و به موطنشان رفتند، روسها در این موقع بازار شهر را آتش زده و دکانین و اموال مردم را طعمه حریق ساختند و یک دنیا نکبت و بدبختی که سالها گریبانگیر این ملت بود با خود همراه آوردند»

از روز جمعه هفتم تا روز چهارشنبه ۱۲ شهریور ما توانستیم به سختی با عده‌ای از افراد که فقط به تفنگ مسلح بودند، در ارتفاعات غربی ارومیه و محال دشت و مرگور به

سر بردیم و مجبور بودیم چندین مرتبه در روز محل خود را تغییر دهیم. پاسگاه‌های مرزی ترکیه مراقب اعمال ما در آن منطقه مرزی بودند و ما نیز با آنها ارتباط داشتیم و از فرمانده پاسگاه مرزی ترکیه به وسیله نامه سؤال کردیم، که اگر ما تحت فشار قرار بگیریم، آیا پاسگاه‌های مرزی ترکیه به ما اجازه خواهند داد وارد خاک ترکیه شویم یا خیر؟

فوراً به ما جواب دادند، مرز ترکیه به روی سربازان ایرانی باز است و کشور ترکیه مثل وطن دوم شماس است و شما ایرانی‌ها برادران ما هستید. انسانیت و جوانمردی برادران ترک همکیش ما که حاضر بودند با آغوش باز و محبت از ما پذیرائی کنند هیچوقت فراموش نخواهد شد و همواره موجب تشکر و امتنان و سپاسگزاری خواهد بود.

در اینجا قسمت اول خاطرات سرلشگر زنگنه را خاتمه داده و خاطره‌ای از سروان رضاخان دادور می‌آوریم که شهادت و شجاعت وی زیانزد خاص و عام بوده است:

یادی از شادروان سروان رضاخان دادور:

پس از اینکه روسها در شهر استقرار یافتند، نگهبانانی در نقاط حساس شهر گمارده و گشتیهائی به خیابانهای شهر اعزام داشتند و در خیابان طرزی ارومیه حیاط نسبتاً بزرگی را برای دژبانی (پلیس نظامی) اشغال نموده و جاسوسان خود را در شهر پراکنده کرده بودند.

چند روزی بدین منوال گذشت و اوضاع تقریباً به روال عادی برگشت و به تدریج فعالیت از سر گرفته شد و در کوچه و بازار رفت و آمد آغاز گردید.

روزی سروان رضاخان دادور اهل ارومی که به رضاخان ده تیر معروف بود با لباس شخصی از خیابان می‌گذشت که توسط جاسوسان روسی شناسائی و به دژبانی جلب گردید.

رئیس دژبان (کوماندان-گاماندر) سرهنگ دوم صفراوف اهل قفقاز بود، سروان رضاخان را مخاطب قرار داده و پرسید؟
شما افسر ایرانی هستید؟

سروان رضاخان با بی‌اعتنائی در حالی که دستش را به کمر زده بود جواب داد:
خیر من افسر نیستم.

سرهنگ صفراوف گفت: به ما گزارش داده‌اند که شما افسر ایرانی هستید و درجه‌تان سروان و اسمتان رضاخان است.

سروان دادور، این دفعه با قیافه جدی جواب داد:

پاد پالکونیک گاماندر، اگر من افسر بودم، شما اینجا چکار می‌کردید؟ شما نمی‌توانستید پایتان را به کشور ما بگذارید، پس افسر نیستم که شما توانستید به اینجا بیایید.

سرهنگ صفراوف از شنیدن سخنان سروان رضاخان تعجب کرده و تبسم‌کنان گفت: حقا که رضاخان ده تیر هستی، بروید شما آزادید، بعد صدا کرده می‌گوید، بیا این نوشته را بگیر و به نگهبانان نشان بده تا از اینجا خارج شوید. یادش گرامی باد.

ارومیه در سال ۱۳۲۱ شمسی:

پس از غائله شهریور ۲۰ و استعفای رضاشاه پهلوی به نفع پسرش محمدرضاشاه اوضاع کشور مختل گردید، چند ماه پس از ورود قوای بیگانه به آذربایجان اکراد پیرامون ارومیه مسلح شده و به تحریک بیگانگان و در نتیجه ظلم و ستمی که در دوران شاه سابق به آنها اعمال شده بود بنای قتل و غارت را گذاشتند.

منشاء این ظلم و ستم ماموران دولتی بخصوص امنیه‌ها بودند، وقتی به یک آبادی می‌رفتند و از طرف اهالی پذیرائی می‌شدند، پس از پذیرائی دو عدد فشنگ در متکائی که به آن تکیه داده بود پنهان می‌کردند. سپس به عنوان اینکه شما اسلحه در خانه‌تان پنهان کرده‌اید تمام خانه را می‌گشتند و سرانجام فشنگهائی را که خودشان پنهان

کرده بودند، پیدا کرده و می‌گفتند: تفنگ این فشنگها کجاست و صاحبخانه را در طویله محبوس نموده و آنچه دلشان می‌خواست انجام می‌دادند که قلم از تحریر آن شرم دارد. اکراد پس از قتل و غارت و خرابی آبادیها به حومه شهر ارومیه تجاوز کرده و شهر در محاصره اکراد قرار گرفت، شبانه به پاسگاه ژاندارمری دروازه بالوو حمله کرده و همگی را کشتند، همچنین کلانتری ۳ (کمیسر خیابان خزران) مورد حمله اکراد قرار گرفت.

در این موقع اهالی اغلب دهات اطراف با خانواده و چهارپایان خود در شهر گرد آمده و در کوچه و خیابانها اتراق کرده بودند، آذوقه کمیاب و اغنام و احشام در اثر نبودن علیق تلف می‌شدند.

جلو دکا کین نانوائی مملو از جمعیت بود و برای گرفتن یک کیلو نان که جیره‌بندی شده و با کوپن مخصوص می‌فروختند از صبح تا شام منتظر می‌ماندند، اهالی از روی اضطراب و پریشانی در تلگر افخانه متحصن گشته و وضع خود را به تهران اطلاع می‌دادند و در جلسه روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۱- نماینده مجلس شورای ملی آقای افشار سؤال زیر را از نخست‌وزیر نمودند که از طرف نخست‌وزیر سهیلی در همان جلسه پاسخ داده شد.

آقای افشار- این چند روز اخبار موحش و جانگدازی هر آن از ارومیه رسیده و می‌رسد که بایستی خلاصه آن به عرض نمایندگان محترم از این کرسی به اطلاع ملت ایران برسد، مطابق تلگراف و گزارشها هشت روز است همان اشراری که در اواخر جنگ بین‌الملل گذشته باعث خرابی و غارت نقطه زیبای آذربایجان شده و بعد از آن جنگ اینجا را به تل خاکستر مبدل کردند، اینک دست به هم داده و هشت روز است به قتل و غارت اهالی سیصد پارچه دهات آباد افشارنشین ارومیه پرداخته‌اند.

به موجب کلیه تلگرافات واصله در ظرف این هفته اغنام و احشام و داروندار اهالی به غارت رفته و بقیه شصت هزار نفر اهالی دهات که اغلب اطفال آنها هنگام فرار در رودخانه‌ها غرق شده است، به شهر پناهنده شده، لخت و عریان با شکم گرسنه و

پریشانحال در کوچه‌های شهر ارومیه از طرف اشرار در تهدید و خطر بوده تا حال فقط امنیه فداکار است که با قوای فوق‌العاده کمی در مقابل چندین برابر خود با شهامت شایان تقدیری مقاومت می‌نماید.

دهات که بر اثر زحمات چند سال رنجبران زحمت‌کش افشار مانند بهترین قسمت اروپا آباد گردیده بود کاملاً خراب و زحمات اهالی به هدر رفته، امروز اهالی فلک زده از هستی ساقط از ملک و مال خود گذشته برای نجات جان اهل و عیال و ناموس خود می‌خواهند که موطن خود را ترک و به یک مأمنی پناهنده شوند، حال که آقای نخست‌وزیر در مجلس تشریف دارند می‌خواهم سؤال کنم که برای رفع این غائله و حفظ جان اهالی ارومیه و اطراف آن چه اقدامی فرموده و می‌فرمایند؟

نخست‌وزیر: هیئت دولت نسبت به بیاناتی که آقای افشار نماینده محترم ارومیه نمودند، در اظهار تاسف شریک هستند، از چند روز به این طرف که خبر رسید عشایر بنای شرارت را گذاشته و مشغول قتل و غارت دهات ارومیه شده و به اطراف شهر تجاوز کرده و شهر را محاصره نموده‌اند، دولت اقدامات مؤثر کرده و از وظایفی که داشته است غفلت ننموده و البته اقدامات خود را هم ادامه خواهد داد.

مطابق خبری که دیشب رسیده، اشرار از شهر دور شده‌اند، امیدوارم با اقداماتی که می‌شود اوضاع شهر بهتر شود.

چون علت بروز این حوادث معلوم نیست و اخبار متضادی نسبت به علت حمله اشرار می‌رسد اینست که بنده مصمم شده‌ام که آقای وزیر جنگ سرلشگر جهانبانی را به این ناحیه اعزام بدارم که ایشان از نزدیک وضعیت را مشاهده و در محل عملیات لازم را انجام داده و گزارش کاملی در این باب تهیه نمایند تا اقدامات مؤثر و لازم برای آینده انجام گیرد.

ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۱- سرلشگر جهانبانی وزیر جنگ به اتفاق آقای فهیمی استاندار استان سوم و آقای مرزبان استاندار جدید استان چهارم و سرتیپ مقتدر و سایر همراهان به ارومیه وارد شدند.

صبح ۱۸ اردیبهشت کشاورزان با اهل و عیال و جمعیت کثیری از اهالی شهر که چندین هزار نفر را تشکیل می دادند برای ارائه وضعیت دلخراش و رقت انگیز خود در خیابانها ازدحام نموده و محوطه ساختمان استانداری را احاطه نموده و منتظر دیدار واردین بودند.

آقای وزیر جنگ بالای پله های استانداری قرار گرفته و پس از اظهار تاسف از این پیش آمدهای این استان خطاب به دهاتی ها چنین گفتند:

من از طرف دولت مخصوصاً به اینجا آمده ام تا به اتفاق آقایان استانداران به وضع شما رسیدگی کرده، وسایل آسایش شما را فراهم نموده و احقاق حق به عمل آورم و از شرارت و مزاحمت عشایر نسبت به شما اطلاع کافی پیدا نموده ام و در نتیجه تصمیمات زیر اتخاذ شده است که بی درنگ اجرا شود.

۱- با مامورین دولت متحد شوروی مشغول اقدامات سریع و جدی شده ایم تا در سراسر این منطقه امنیت برقرار شود.

۲- برای حفظ دهستانها و آبادیها نظامی اعزام شده و از هرگونه ناامنی جلوگیری خواهد شد.

۳- آنچه از شما غارت شده، پس گرفته و به شما خواهند داد و اموالی که از بین رفته، دولت جبران خواهد نمود.

۴- شما می توانید اطمینان داشته باشید که امنیت سریعاً برقرار می شود و همه به منازل خود مراجعت می کنید و به آسودگی خیال مشغول کشت و زرع خواهید شد.

۵- به محض اینکه پست های نظامی در هر محل برقرار شد توسط دهبان هر دهستان به اهالی آنجا ابلاغ می شود که بی درنگ به محل خود برگردند.

بیانات وزیر جنگ خطاب به اهالی موجب آرامش خاطر اهالی شده و همه امیدوار شدند که هرچه زودتر پست های نظامی در دهستانها برقرار و کشاورزان به محل های خود برگردند.

پس از مراجعت وزیر جنگ به تهران دنباله مذاکرات با مقامات شوروی تعقیب

شد و موافقت آنها جهت جلوگیری از شرارت اکراد و استقرار امنیت به وسیله اعزام نیروی نظامی در آن نواحی جلب گردید.

اعزام نیرو به ارومیه:

ساعت ۸ صبح روز ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ شمسی از لشکر یک مرکز نیروئی با ساز و برگ کامل و تانک به مقصد ارومیه به فرماندهی سرهنگ توپخانه مهین حرکت نمود.

ورود این نیرو به ارومیه با شور و شغف مردم استقبال گردید و سربازان در کامیون‌های خود با خواندن سرودهای میهنی وارد شهر شدند، چون سربازخانه در اشغال ارتش شوروی بود، لذا نیروی اعزامی در محل‌های مناسب، باغ کشاورزی- بیرون شهر در جاده ارومیه مهاباد- و داخل شهر روبروی کوی کیوان در خیابان فردوسی ارومیه جای گرفتند و استقرار تیپ در ارومیه پایه گذاری شد.

اوضاع ارومیه در ۱۳۲۲ شمسی:

اوضاع ارومیه و اطراف آن در این سال بهبود نیافته و چندبار اکراد یاغی آبادیهای اطراف شهر را اشغال نموده شهر را محاصره کرده و در معرض تهدید قحطی قرار دادند، در هر بار با مذاکرات مکرر و جلب رضایت مقامات اشغالگر از طرف قوای نظامی به عقب رانده شدند.

به علت جنگ و عدم امنیت در دهات قیمت ارزاق عمومی و مایحتاج زندگی مردم روز بروز ترقی کرده و قیمت‌ها قوس صعودی می‌پیمود و برای طبقات کم‌درآمد ادامه زندگی بسیار مشکل و طاقت فرسا شده بود.

تمام نواحی ارومیه در این موقع دچار بحران و اغتشاش زایدالوصفی شده بود، معلوم می‌شد که در این نواحی حوادث ناگواری در شرف تکوین است.

از طرفی بیماری تیفوس و تیفوئید شیوع یافته و عده بسیاری جان خود را از این

بیماری از دست دادند.

ارومیه در سال ۱۳۲۳ شمسی:

در این سال حزب توده ایران در ارومیه به سرپرستی محمد امین آزاد وطن دایر گردید و حیاط نسبتاً بزرگی را برای این امر تخصیص داده و فعالیت خود را آغاز نمودند. مهمترین شعارشان این بود: کار برای همه - مسکن برای همه - بهداشت برای همه.

محمد امین آزاد وطن در محال نازلوچای ارومیه چشم به جهان گشوده تحصیلات ابتدائی را در شهر آغاز نمود و به علت فقر اقتصادی ترک تحصیل نموده مانند اغلب بیکاران دنبال کار و پیشه می‌گردد و در این راه با مشکلات و گرفتاری‌های بسیاری مواجه می‌شود در نتیجه به صفوف ناراضیان می‌پیوندد.

آزاد وطن مخالفت خود را از سیاست رضاشاه در بین اهالی افشاء نموده و دهقانان را به مبارزه بر علیه بی‌عدالتی دعوت می‌نماید.

از طرف اداره آگاهی ارومیه احضار شده و در سال ۱۳۱۲ شمسی مدتی زندانی می‌شود، سپس برای همیشه به شهر زنجان تبعید می‌گردد، شهربانی زنجان برای جلوگیری از فعالیت وی، او را به عنوان سرپرست کارگران سوپور شهرداری به کار وامی‌دارد.

آزاد وطن بر اثر مطالعات شخصی و در نتیجه تجربیات مشقت‌بار زندگی مبارز سرسخت و ضد رژیم پهلوی شده بود و برای متحد ساختن دهقانان بی‌وقفه تلاش می‌کرد، ضمن صحبت همیشه می‌گفت:

اگر ما کارگران و کشاورزان نیروی خود را جمع کنیم و با هم متحد باشیم، هرگونه مانعی را که انگل جامعه است از میان برمی‌داریم.

آزاد وطن در شهر زنجان مدت هشت سال در تبعید ماند و در این مدت در بین کارگران کسب احترام نمود و آنان را با افکار انقلابی خود هماهنگ ساخت.

بر اثر تبلیغات علیه رژیم در سال ۱۳۱۹ شمسی مجدداً به زندان افتاد، پس از

چهار ماه زندان او را به زندان قصر منتقل ساختند.

در سال ۱۳۲۰ شمسی پس از سقوط رضاشاه با سایر زندانیان، از زندان آزاد شده و به شهر زنجان بازگشت و در زنجان تشکیلات حزب توده را پی‌ریزی نمود. در اواخر سال ۲۲ متوجه ارومیه شده و از اوایل سال ۲۳ فعالیت خود را در ارومیه آغاز نمود و تلاش اصلی وی نفوذ در داخل تیپ ارومیه بود و در این راه تا حدودی موفق گردید.

در سال ۲۴ پس از تشکیل فرقهٔ دموکرات به فعالیت خود ادامه داد. آزاد وطن در اثر فعالیت، عضو کمیتهٔ مرکزی انتخاب گردید و پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شمسی به عنوان نمایندهٔ مجلس ملی مشغول کار گردید و در اثر فعالیت زیاد به دریافت نشان ۲۱ آذر موفق شد.

در سال ۱۳۲۵ شمسی بر اثر هجوم ارتش ایران و شکست قوای نظامی حکومت ملی، آزاد وطن با جمعی از سران فرقه دموکرات دستگیر گردید. آزاد وطن در جواب انقلابیون ارومیه که می‌گفتند: بیا تسلیم شو، پاسخ داد: درخت چنار خم می‌شود ولی نمی‌شکند. انقلابیون او را با تنی چند از سران دموکرات در چوخوریاچه اعدام انقلابی می‌نمایند.

برخی از علل داخلی که در بوجود آمدن نهضت آذربایجان تاثیر بسزائی داشتند عبارت بود از:

- ۱- عدم توجه دولت به اوضاع اجتماعی مردم، اهالی آذربایجان را نسبت به حکومت بدبین کرده بود.
- ۲- آشفته‌گی اوضاع تهران تغییر پی‌درپی کابینه‌های متعدد بدون اینکه قادر باشند کاری به نفع مردم انجام دهند، مخصوصاً وکلای مجلس که هرکدام فقط در فکر تامین منافع و اندوختهٔ خود بودند.
- ۳- اخاذی و رشوه‌خواری و تعدیات بعضی از مامورین دولتی در شهر و دهات،

مردم را به همهٔ مأموران دولت ظنین کرده بود.

۴- عوامل اختلاف طبقاتی که در کشور حکمفرما بود، طبقات زارع و کارگر در فقر و بدبختی غوطه‌ور بودند، خود و خانواده‌شان حتی نمی‌توانستند شکم خود را با نان خالی سیر نمایند، فرزندان آنها لخت و عور، بخصوص در دهات فاقد وسایل زندگی اولیه بودند، درحالی‌که طبقات متمول و مالکان از همه‌گونه وسایل آسایش و خوشی برخوردار بودند.

۵- پرچمداران دروغگو و خودخواه به نام آزادی و تمدن هزاران نیرنگ خائنه و ناجوانمردانه دربارهٔ مردم و رعیت به کار می‌بردند.

۶- کشاورزان فاقد زمین کشت بودند و از محصولی که به دست می‌آوردند، بیشتر آن محصول را مالک و ارباب تصاحب می‌کرد و کشاورزان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند.

۷- کشاورزان از تسهیلات بهداشتی و فرهنگی و خدماتی اجتماعی محروم بوده و به حالت نیمه‌گرسنه به حیات خود ادامه می‌دادند.

۸- اغلب خانواده‌های عشایر پولی در بساط نداشتند و سرمایهٔ زندگی آنها منحصر به چند راس میش و بز و اسب بود و زنهای عشایر پابرنه به دنبال آنها به صحرا می‌رفتند.

۹- کارگران زن و کودک با نازلترین دستمزد روزانه ۵ تا ۸ ریال گاهی سالیانه ۱۲ تومان مجبور به کار می‌شدند.

۱۰- آذربایجانی که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بود، سنگری که هرگز تسلیم دشمن نشد و مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید، پس از انقلاب مشروطیت و مخصوصاً بعد از آن که ثمرهٔ انقلاب در خدمت عمال استبداد درآمد، مورد کینهٔ خصمانه حکومت ایران قرار گرفت، اهالی آذربایجان نتوان فداکاریهایی را که در استقرار مشروطیت و قربانیهایی را که در راه آزادی مردم ایران داده بود پس می‌دادند.

۱۱- کسانی که به ناحق بر مردم حکومت می کردند و با اتکاء به قدرت دولتی، حقوق و آزادی مردم آذربایجان را لگدمال می نمودند و منابع ملی مردم را به نفع خودشان مورد استفاده قرار می دادند.

۱۲- زبان و لهجه و لباس مردم شهرستان مورد تمسخر پایتخت نشین ها قرار گرفته بود، تحقیر و تضعیف مردم زحمتکش، کار همیشگی آنها بود و از تمسخر شهرستانی ها لذت می بردند و با تعصب جاهلانه، اختلاف سیاه و سفید و عرب و عجم بوجود آوردند، آهنگ مخالفت با زبان ترکی آذری به موازات دشمنی با زبان عربی نواخته شد.

تشکیل حزب دموکرات و حکومت ملی:

از کتاب خاطرات- سرلشگر زنگنه

مردم سراسر کشور و مخصوصاً آذربایجانیان از دوران مشروطیت با کلمه دموکرات (تحبیب بین المللی) آشنا بودند و خاطره های خوبی هم از آن داشتند و می دانستند که میهن پرستان حقیقی صدر مشروطیت برای خاتمه دادن به وضع آشفته کشور دور حزب دموکرات گرد آمده اقدامات مفیدی انجام دادند.

بنابراین حزب توده تصمیم گرفت در آذربایجان حزب دیگری به نام دموکرات تشکیل دهد و بیانیه معروف فرقه دموکرات آذربایجان روز ۱۲ شهریورماه ۱۳۲۴ شمسی منتشر گردید.

بیانیه فرقه دموکرات آذربایجان- سال ۱۳۲۴

۱- با حفظ استقلال و تمامیت ایران باید به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا امکان داشته باشد در راه فرهنگ خود و برای آبادی و ترقی آذربایجان با رعایت قوانین عادلانه مملکتی سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲- برای نیل به مقصود انجمن های ایالتی و ولایتی انتخاب گردیده شروع به کار

خواهند نمود، این انجمن‌ها دربارهٔ فرهنگ، بهداشت، اقتصاد فعالیت خواهند کرد و برابر قانون اساسی حق خواهند داشت کارهای مامورین دولت را بازرسی نموده و در مورد تغییر و تبدیل آنان اظهارنظر نمایند.

۳- در مدارس ابتدائی آذربایجان تا کلاس سوم همهٔ درسها به زبان آذربایجانی تدریس خواهد شد، زبان فارسی فقط در کلاس‌های بالاتر به نام زبان دولتی توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهد گردید. تشکیل دارالفنون ملی در آذربایجان یکی از مقاصد فرقهٔ دموکرات آذربایجان می‌باشد.

۴- فرقهٔ دموکرات آذربایجان برای توسعهٔ صنایع و کارخانه‌ها اقدام جدی معمول و سعی خواهند نمود همزمان با تکمیل کارخانه‌های موجود، وسایل از بین بردن بیکاری و ازدیاد صنایع دستی و ماشینی را فراهم آورده، کارخانه‌هایی جدید تاسیس نماید.

۵- فرقهٔ دموکرات آذربایجان توسعهٔ تجارت را یکی از مسائل جدی و لازم محسوب می‌دارد به علت بسته ماندن راههای تجارتی تا امروز اغلب کشاورزان و باغداران و خرده مالکین از هستی ساقط شده‌اند، به منظور جلوگیری از ادامهٔ این وضع فرقهٔ دموکرات آذربایجان در نظر دارد برای یافتن بازار و تامین راههای ترانزیتی جهت کالاهای صادراتی آذربایجان اقدام جدی نماید، تا بدینوسیله از کاهش ثروت عمومی جلوگیری شود.

۶- یکی از مقاصد اصلی و اساسی فرقهٔ دموکرات توجه به عمران و آبادی شهرهای آذربایجان است و برای نیل به آن سعی خواهد کرد در قانون تشکیل انجمن‌های شهری هرچه زودتر تغییرات لازم داده شود تا اهالی هر شهر امکان داشته باشند، مستقلاً در آبادی شهر خود کوشش نموده، وضع ظاهری شهر خود را به صورت آبرومند و مدرنی تبدیل نمایند.

۷- مؤسسين فرقهٔ دموکرات آذربایجان توجه دارند که قدرت اقتصادی و قوهٔ مولده ثروت مملکت در بازوان توانای کشاورزان است، فرقه نمی‌تواند جنبش دهقانان و کشاورزان را نادیده بگیرد و بنابراین سعی خواهد کرد در تامین احتیاجات دهقانان

قدمهای اساسی برداشته شود، تعیین حدود معین و معلومی بین مالک و رعیت و جلوگیری از دریافت مالیات‌های غیرقانونی که بعضی از مالکین به میل خود اختراع و به دهقانان تحمیل نموده‌اند از وظایف فوری فرقه دموکرات می‌باشد.

فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به نحوی حل و فصل شود که زارعین از آن راضی و خرسند باشند و مالکین نیز به آینده خود اطمینان حاصل نموده جهت آبادی مملکت و ملک با میل و رغبت بکوشند.

به عقیده فرقه دموکرات آذربایجان اراضی خالصه، همچنین اراضی و املاک کسانی که از آذربایجان فرار کرده‌اند و ارباب‌هایی که عواید حاصل از دسترنج مردم آذربایجان را در تهران یا شهرهای دیگر خرج می‌کنند چنانچه هرچه زودتر به آذربایجان مراجعت نمایند، باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان گذاشته شود.

ما کسانی را که ثروت آذربایجان را در خارج صرف عیش و نوش خود می‌کنند، آذربایجانی نمی‌دانیم و اگر از مراجعت به آذربایجان امتناع ورزند، ما نیز برای آنان در آذربایجان حقی قائل نیستیم.

فرقه سعی خواهد کرد از طریق خیلی سهل و ساده احتیاج دهقانان آذربایجانی را از حیث زمین و ادوات کشاورزی تامین نماید.

۸- یکی از مهمترین وظایف فرقه دموکرات مبارزه بر علیه بیکاری است، زیرا این خطر که حالا به صورت خیلی جدی نمایان است، روز بروز شدیدتر خواهد شد. از طرف دولت مرکزی و مامورین محلی در این باره اقدامی به عمل نیامده است، اگر وضع به این منوال دوام داشته باشد بدون تردید اکثر مردم آذربایجان محکوم به فنا خواهند شد.

فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر تدابیری اتخاذ نماید.

فعلاً ممکن است تدابیری مثل ایجاد کارخانه‌ها، توسعه تجارت، توسعه تشکیلات کشاورزی، ساختن راههای آهن و شوسه تا حدی مفید واقع شود.

۹- در زمان تدوین قانون انتخابات ظلم فاحش در حق آذربایجان اعمال شده

است، طبق اطلاعات دقیق فعلاً در این سرزمین بیشتر از چهار میلیون آذربایجانی زندگی می‌کنند، به موجب قانون انتخابات در مجلس شورای ملی جهت همه مردم آذربایجان فقط بیست کرسی برای بیست وکیل اختصاص داده شده و این سهم کوچک قطعاً یک سهم عادلانه نبوده است.

فرقه دموکرات آذربایجان سعی خواهد کرد برای مردم آذربایجان حق انتخاب وکیل به نسبت نفوس آن به دست آورد، این نسبت تقریباً معادل یک سوم وکلای مجلس خواهد بود.

فرقه دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات می‌باشد، فرقه با مداخله مامورین دولت و عناصر داخلی و خارجی و همچنین با تهدید و تطمیع پولدارها در کار انتخابات مبارزه خواهد کرد. انتخابات در تمام ایران باید در آن واحد شروع گردیده و خیلی سریع پایان یابد.

۱۰- فرقه دموکرات آذربایجان با عناصر فاسد مختلس رشوه‌خوار که در ادارات دولتی رخنه نموده‌اند مبارزه خواهد کرد و از افراد صالح و درستکار که در میان مامورین دولت پیدا می‌شوند، قدردانی خواهد نمود. فرقه سعی خواهد کرد شرایط زندگی و معاش مامورین صالح را طوری اصلاح نماید که دیگر برای دزدی و خیانت بهانه‌ای نماند و همه آنان بتوانند برای خود زندگی آبرومندی ترتیب دهند.

۱۱- فرقه دموکرات آذربایجان سعی خواهد کرد نصف بیشتر از درآمدهای وصولی آذربایجان جهت رفع نیازمندی‌های خود آذربایجان مصرف شود و میزان مالیات‌های غیرمستقیم کاهش یابد.

۱۲- فرقه دموکرات آذربایجان طرفدار دوستی با همه دولتهای دموکراسی جهان مخصوصاً متفقین است و برای تثبیت این دوستی سعی خواهد شد در مراکز دیگر ایران عناصر خائن را که جهت برهم زدن دوستی ایران و دول متفق دموکرات کار می‌کنند از کلیه امور سیاسی، اجتماعی، دولتی کوتاه نماید.

در ارومیه از این بیانیه ۱۲ ماده حزب دموکرات چندان استقبالی نشد، تنها حزب توده سابق ارومیه با تغییر تابلو به حزب دموکرات تغییر نام داد.

بیانیه دوم فرقه دموکرات آذربایجان:

در آخر آبان ماه ۱۳۲۴ شمسی، فرقه دموکرات آذربایجان بار دیگر موجودیت و تقاضاهای خود را ضمن بیانیه جدیدی به اطلاع اهالی ایران و مقامات ذینفع خارجی رساند، روزهای آخر آبان برحسب دستور کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان میتینگهایی در بیشتر شهرها تشکیل شد و بیانیه زیر صادر گردید. در روزهای ۲۹ و ۳۰ آبانماه سال جاری هفتصد نفر که طبق امضای یکصد و پنجاه هزار نفر شرکت کنندگان در میتینگ‌های عمومی شهرها و حومه‌های آذربایجان به نمایندگی انتخاب شده بودند، کنگره ملی بزرگ خلق را تشکیل دادند و در چهارمین اجلاس خود با اتفاق آرا تصمیم گرفت که نکات عمده تقاضای خود را به وسیله اعلامیه حاوی مواد زیر به حکومت مرکزی ایران اعلام دارد.

۱- مردم آذربایجان بنا به علل و حوادث بی‌شمار تاریخی که در این‌جا فرصت ذکر آنها نیست، دارای ملیت، زبان، آداب و رسوم و خصوصیات مخصوص به خود است و این خصوصیات به وی حق می‌دهد که با مراعات استقلال و تمامیت ایران مانند تمام ملت‌های جهان به موجب منشور آتلانتیک در تعیین مقدرات خویش آزاد و مختار باشد.

۲- کنگره با در نظر گرفتن روابط سیاسی، اقتصادی و مدنی مردم آذربایجان با ایالات و ولایات دیگر ایران، فداکاریهای مردم آذربایجان را در تاسیس دولت کنونی ایران (در حقیقت دولت فعلی ایران به وسیله آذربایجان تاسیس شده است) در نظر گرفته و به هیچوجه نمی‌خواهد که انجام تقاضاهای قانونی و مشروعش که عبارت از خودمختاری ملی است، به مرزهای ایران لطمه بزند و براساس تجزیه آن قرار گیرد.

۳- مردم آذربایجان با تمام قوا طرفدار دموکراسی به شکل مشروطه است، مردم

آذربایجان مانند تمام ایالات و ولایات ایران به مجلس شورای ملی ایران نماینده خواهد فرستاد و در پرداخت مالیات‌های عادلانه شرکت خواهد کرد.

۴- مردم آذربایجان رسماً و علناً اعلام می‌کند که مانند تمام ملل دیگر (با مراعات تمامیت و استقلال ایران) برای اداره امور داخلی خود، حق ایجاد یک حکومت ملی دارد و چنین حکومتی می‌تواند با مراعات استقلال و تمامیت ارضی ایران آذربایجان را با روش دموکراسی و حاکمیت ملی اداره کند.

۵- مردم آذربایجان به علت زحمت فراوانی که در راه آزادی، دموکراسی متحمل شده و به علت قربانی‌های زیادی که در این راه داده، می‌خواهد حکومت خودمختاری براساس دموکراسی تشکیل دهد. بنابراین طبق نظامنامه داخلی خود که از طرف کنگره تصویب شده است، مجلس ملی خود را انتخاب کرده، لازم می‌داند که حکومت ملی و داخلی خود را از میان نمایندگان این مجلس انتخاب و در برابر آن مجلس مسئول باشد.

۶- مردم آذربایجان به زبان ملی و مادری خود علاقه خاصی دارند، تحمیل زبان دیگران آنها را از کاروان ترقی و تمدن عقب گذاشته و راه فرهنگ و معارف ملی را به روی آنها بسته است.

برای ممانعت از این تحمیلات ناروا و ایجاد وسایل ترقی آذربایجان کنگره ملی به هیئت ملی دستور می‌دهد که در کوتاهترین مدت، زبان آذربایجانی را در ادارات دولتی مرسوم و تدریس آن را در تمام مدارس (دولتی و ملی) عملی سازد.

۷- کنگره ملی که به اعتبار یکصد و پنجاه هزار امضا و به اشتراک هفتصد نماینده تشکیل یافت، بنا به اراده ملت آذربایجان خود را به عنوان مجلس مؤسسان اعلام کرده و برای اداره امور داخلی آذربایجان یک هیئت ملی مرکب از سی و نه نفر انتخاب کرده، به آنها اختیار می‌دهد که در راه اجرای تقاضاهای ملی تدابیر لازم اتخاذ نموده با مقامات صلاحیتدار وارد مذاکره شوند و در عین حال انتخابات مجلس ملی آذربایجان و هم چنین انتخابات مجلس شورای ملی را عملی کند.

در پایان کنگره، نظر دولت ایران و تمام دول دمکراتیک را به مطالب مذکور در

فوق جلب می‌کند و «اعلام می‌دارد: برای اجرای این مقاصد فقط به وسیله تبلیغ و تشکیلات اقدام خواهد کرد و جنگ داخلی و برادرکشی را اجازه نخواهد داد، ولی اگر دولت مرکزی بخواهد حق قانونی مردم را به زور اسلحه و قهر و غلبه از بین ببرد، در این صورت به هر قیمتی باشد، از حقوق خود دفاع خواهد کرد و تا یک فرد آذربایجانی زنده است، در راه خودمختاری ملی مبارزه خواهد نمود.»

مجلس مؤسسان (کنگره ملی) به هیئت ملی اختیار می‌دهد که برای تامین خودمختاری آذربایجان با مقامات صلاحیتدار تماس بگیرد و مسئله را از طریق صلح و مسالمت حل کند ولی هیئت ملی اختیار ندارد که از خودمختاری و حق حکومت ملی آذربایجان صرف‌نظر کند و تمامیت استقلال ایران را برهم بزند.

آرزومندیم دنیای آزاد بداند که در دنیا ملتی هستند که حاضر شده است با تمام قوا از حقوق خود دفاع کند و در یک گوشه قطعه قاره آسیا پرچم دموکراسی و آزادی برافرازد، و فقط با نیروی خود، آزادی خویش را تامین کند.

امیدواریم مقامات صلاحیتدار ایران و دول بزرگ جهان برای اجرای مقاصد ملی ما از کمک‌های نועدوستی خود مضایقه نکنند.

با احترامات فائقه هیئت رئیس مجلس مؤسسان کنگره ملی

تشکیل حکومت ملی:

ساعت سه بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شمسی مجلس ملی آذربایجان با شرکت ۸۰ تن از افرادی که به نام نماینده از شهرستانها و بخشهای آذربایجان آمده بودند در تبریز به ریاست حاج نظام‌الدوله رفیعی تشکیل گردید و انتخاب هیئت رئیسه به عمل آمد، میرزاعلی شبستری به ریاست انتخاب گردید. جهت تشکیل جلسات مجلس سالن شهرداری تبریز در نظر گرفته شد.

هیئت دولت:

در جلسه اول مجلس، سید جعفر پیشه‌وری به ریاست دولت خودمختار آذربایجان انتخاب گردید و قرار شد وی بلافاصله هیئت دولت خود را انتخاب و به مجلس معرفی نماید.

هیئت دولت پیشه‌وری:

وزیر کشور - دکتر سلام‌الله جاوید

وزیر جنگ - ژنرال جعفر کاویان

وزیر کشاورزی - دکتر مهتاش

وزیر فرهنگ - محمد بیریا

وزیر بهداری - دکتر حسن اورنگی

وزیر دارائی - غلامرضا الهامی

وزیر دادگستری - یوسف عظیمی

وزیر پست و تلگراف - کبیری (عدل‌الدوله)

وزیر بازرگانی و اقتصاد - رضا رسولی

ضمناً بنا به پیشنهاد دولت و تصویب نمایندگان (سالار مظفر) به ریاست دیوان عالی کشور و فریدون ابراهیمی به سمت دادستانی کل آذربایجان انتخاب گردیدند.

بدین ترتیب سید جعفر پیشه‌وری به عنوان رئیس هیئت دولت خودمختار

آذربایجان در عمارت عالی‌قاپو (مقر استانداری که سابقاً محل سکونت ولیعهدها بود) مستقر گردید.

ارومیه و حکومت ملی:

فرقهٔ دموکرات در ارومیه نتوانست قلوب مردم این سامان را به خود جلب نماید

تنها عده‌ای از جوانان کم‌تجربه آنهائی خاطرات تلخ آشوبهای گذشته جیلوها و ارامنه به یاد داشتند به آن حزب وارد شدند.

گردانندگان اصلی حزب دموکرات ارومیه عبارت بودند از: محمد امین آزاد وطن که با نطقهای آتشین خود عده‌ای را به دور خود جمع کرده بود. عباس فتحی، مؤیدزاده، دکتر امیرخاص، صادق دیلمقانی بابایوف و به به دندانساز آسوری و غیره. عمل تقسیم اسلحه در ارومیه دیرتر از تبریز و سایر شهرهای آذربایجان شروع شد و چون تیپ رشید ارومیه تا آخرین لحظه یعنی هنگامی که ستادش توسط نیروی بیگانه محاصره نشد از مقاومت دلیرانه خود دست برنداشت. آقای نجفقلی پسیان اوضاع تیپ ارومیه و محاربات واقعه را بدین نحو تشریح نموده‌اند.

پیام تلگرافی، از ارومیه به تبریز:

تیمسار فرماندهی لشکر ۳

محترماً معروض می‌دارد، طبق گزارش شهربانی رضائیه، مکرم ترابی به معیت چند نفر به قریه هفتوان رفته، اهالی آنجا را وادار به اغتشاش نموده ولی اهالی از قبول آن خودداری و نامبرده به شهر مراجعت نموده است، شب را هم در منزل یکی از دوستان خود با عده‌ای از عمال دموکرات و فرمانده نیروی شوروی مهمان ولی مذاکرات آنها فعلاً معلوم نشده است.

رکن ۲، ستاد لشکر ۴ - ۱۳۲۴/۹/۱۹

از ارومیه به تبریز:

تیمسار فرماندهی لشکر ۳

محترماً معروض می‌دارد: طبق گزارش شهربانی رضائیه در تاریخ ۱۷ جاری، حوالی سپیده صبح یک دستگاه کامیون شوروی در جلو درب فرقه دموکرات رضائیه متوقف، دو عدد صندوق محتوی فشنگ پیاده، وسیله عمال دموکرات به داخل فرقه

حمل نموده‌اند.

۲۴/۹/۱۹

از ارومیه به تبریز:

تیمسار فرماندهی لشکر ۳

محترماً معروض می‌دارد: طبق گزارش ژاندارمری رضائیه در تاریخ ۱۶ جاری یک دستگاه ماشین شوروی در قریه وینه قلندر ۱۲ قبضه تفنگ به اهالی بیمان پائین داده ضمناً به اهالی ساعتلوی بیوه‌لر نیز اسلحه داده شده است.

۲۴/۹/۲۰

به طوری که از قرائت سه تلگراف بالا معلوم می‌شود، همان اقدامات و تحریکات و برنامه‌هایی که برای خلع سلاح پادگانهای مختلف و تصرف سایر مراکز آذربایجان انجام یافته بود، عیناً برای پادگان ارومیه در نظر گرفته شده همان محدودیت‌ها و تهدیدات برای این منطقه دورافتاده در شرف انجام بود.

ولی فداکاری و وظیفه‌شناسی فرمانده این پادگان و ایمن اهالی این شهر اشکالات زیادی برای اجرای مقاصد دموکراتها فراهم نمود، اگرچه این پادگان نیز سرانجام پس از دادن قربانی و تحمل سختیها از بین رفت، ولی وظایف خود را تا آخرین مرحله امکان انجام داد و مردم میهن‌دوست ارومیه با تحمل هزاران مشقت از بذل همکاری و مساعدت با پادگان دریغ نورزیدند.

همکاری نزدیک پادگانهای ارتش و ژاندارمری و همفکری فرماندهان آنها در انجام وظیفه مقدس سربازی و همچنین تشریک مساعی و پیروی استاندارد و دوایر کشوری از اقدامات و دستورات فرماندهی به عبارت دیگر تمرکز و همکاری اداری از عوامل مهم موفقیت‌های مدافعین این شهر قهرمان پرور محسوب می‌گردد.

مقدمات حمله به ارومیه - ۱۳۲۴/۹/۲۰ شمسی

از روز ۲۰ آذر ۲۴ حملات دموکراتها به پاسگاههای اطراف شهر که توسط ژاندارم اشغال شده بود، آغاز گردید. این پاسگاهها با آنکه از لحاظ استعداد قابل مقایسه با مهاجمین نبودند، جداگانه به ایستادگی و دفاع پرداختند و در مقابل حملات دستجات صد و دویست نفری دلیرانه مقاومت می کردند.

دروازه های شهر توسط پاسگاههای نظامی اشغال شده تحت مراقبت شدید قرار گرفته بود، بدین ترتیب آزادی عمل و ابتکاری که در تمام نقاط آذربایجان در دست دموکراتها بود، در این منطقه از آنان سلب شده بود.

شایعاتی از طرف دموکراتها مبنی بر حاضردادن پادگانهای خارج به تسلیم و خلع سلاح و نزدیک شدن ساعت حمله به شهر ارومیه داده می شد، ضمناً تظاهرات دموکراتها در اطراف شهر شدت یافته و وضع شهر وخیم و اهاالی مضطرب و متوحش بودند، در عین حال گشتیهای مسلح قوای بیگانه به تعداد زیاد در شهر پراکنده و بر محدودیت تیپ افزوده و اعتراض فرمانده تیپ سرهنگ زنگنه در مورد کمک نیروی بیگانه به دموکراتها بلااثر می ماند.

شروع تعرضات ۲۴/۹/۲۱ شمسی

در این موقع که اخبار تصرف ادارات و شهربانی تبریز از طرف دموکراتها منتشر می شد، رؤسای ادارات و شهربانی و ژاندارمری برای کسب تکلیف در دفتر فرماندهی تیپ حاضر شدند، فرماندهی تیپ تصمیم خود را دائر بر ایستادگی در مقابل تجاوزات به آنان ابلاغ و دستور مقاومت تا آخرین نفس صادر می گردد.

سفیر روس پیغام می فرستد که چون حمله دموکراتها به شهر ضمن امروز و فردا حتمی است، توصیه می نماید که به منظور اجتناب از خونریزی، پادگان ارومیه نیز همانند پادگان تبریز تسلیم و ترک مقاومت نماید.

فرمانده تیپ که تصمیم خود را گرفته بود، دستور داد پاسگاههای ژاندارمری

اطراف شهر به مقاومت پردازند و بقیه واحدها به شهر مراجعت و مواضعی را جهت دفاع از شهر و حفظ راههای نفوذی اشغال نمایند. چون تهیه آذوقه برای واحدهای ژاندارمری با اغتشاشاتی که در شهر لحظه به لحظه ایجاد می‌گشت، غیرمقدور بود، لذا ژاندارمهایی که از خطوط مقدم عقب‌نشینی کرده بودند بین پادگانهای پنجگانه تیپ تقسیم شده و تحت نظر تیپ قرار گرفتند.

عملیات روز ۲۲ آذر ۱۳۲۴ شمسی

روز ۲۲ آذر اطلاعات ستاد تیپ حاکی از این بود که ستونی از افراد مسلح در نزدیکی آبادی انهر غرب شهر ارومیه به دموکراتها ملحق شده به طرف ارومیه پیشروی می‌کنند و در نظر دارند با کمک و همکاری عده‌ای دیگر از افراد مسلح داخلی شهر، پادگانهای نظامی را تصرف کنند.

جهت مقابله با این تهدید جدی، فرمانده تیپ ستونی مرکب از سرباز و ژاندارم سوار، مامور اشغال یک موضع دفاعی در خط ارتفاعات قریه چارباش و دیزه و سپس اشغال ارتفاعات کوتالان شمالغربی ارومیه و متلاشی ساختن تجمعات دموکراتها نمود. ستون برای اجرای ماموریت خود حرکت و به محض اینکه موضع پیشبینی شده را اشغال نمود، حمله دموکراتها با پشتیبانی مسلسل‌های سنگین شروع گردید.

ستون از حمله آنها جلوگیری و پس از رسیدن یک دسته مسلسل سنگین تقویتی به دموکراتها حمله، پس از وارد ساختن تلفاتی، موضع دموکراتها را که مشرف بر جاده عمومی ارومیه، سلماس بود، تصرف می‌نماید. سپس برای خاتمه دادن به مقاومت دموکراتها در آن حدود با یک حمله ناگهانی ارتفاعات کوتالان و تپه‌های غربی را متصرف و دموکراتها را به قریه کوتالان عقب می‌رانند.

پاسگاه قوای بیگانه که قبلاً در این آبادی مستقر بودند، در این موقع از ادامه پیشروی ستون جلوگیری کردند.

در نتیجه ستون اعزامی به سمت چارباش مراجعت، هنگامی که به چارباش رسید

با دستجاتی از فدائیان مسلح درگیر شد، چون حرکت ستون بدون از بین بردن مقاومت آنها غیرممکن بود، لذا پس از زد و خوردهای شدید و تخریب یکی دو خانه که محل تقسیم اسلحه بود، عملیات فدائیان را خنثی و شبانه به شهر مراجعت نمود. در این هنگام وضع شهر کاملاً از حال عادی خارج شده و تعداد زیادی از خانه‌های مسکونی مهاجرین و مسیحیان تبدیل به دژ مقاومت گردیده و از هر طرف به سوی سربازان اعزامی و گشتی‌ها تیراندازی می‌شد. در نتیجه عبور و مرور قطع و عده بسیاری بی‌گناه از جمله سه برادران که اسم یکی از آنها (قاسم) بود به دست ژاندارمی به قتل رسیدند.

عملیات روز ۲۳/۹/۱۳۲۴ شمسی

روز بیست و سوم آذر، تحریک و تیراندازی کماکان در شهر ادامه داشت و برای تسریع در سقوط پادگان ارومیه، عناصر تقویتی زیادی برای دموکراتها از تبریز و سایر جاها اعزام گردید.

این عناصر به شهر نزدیک شده، مقدمات حمله را فراهم می‌کردند، زد و خورد میان پاسگاههای خارج شهر و عناصر مسلح که قصد نفوذ به شهر را داشتند ادامه داشت و تلفاتی به طرفین وارد آمد، مقامات بیگانه نیز در ورود و رسوخ فدائیان به شهر کمک نموده و از نزدیک شدن گشتی‌های نظامی به محل‌های موردنظر جلوگیری می‌نمودند. مرکز مقاومت قریه بالانیش جنوب شهر ارومیه که در محاصره کامل افراد زروینگ واقع شده بود، شجاعانه جنگیده، چون مهمات و خواروبار آنان روبه اتمام بود، لذا به ستاد فرماندهی اطلاع داد در صورتی که تدارکاتش فراهم نگردد تا ۲۴ ساعت دیگر بر اثر فشار مهاجمین نابود خواهد شد.

اطلاعات واصله حاکی از این بود که مهاجمین حلقه محاصره خود را در قریه بالانیش استحکام بخشیده با تقویت عناصر مسلح خود در سر راه مهاباد در نظر دارند ضمن نزدیک شدن عناصر تقویتی از تبریز اولاً گردان بالانیش را نابود، ثانیاً از طرف

جنوب به شهر حمله و عملیاتی را که از سمت شمال خواهد شد تسهیل نمایند.

عملیات در قریه بالانیش - ۱۳۲۴/۹/۲۴ شمسی

تیپ برای خارج ساختن گردان بالانیش از محاصره تصمیم گرفت ستونی از قوای نظامی به بالانیش اعزام دارد، ستون روز ۲۴ آذر از ارومیه حرکت و تارسیدن به پل شهر چایی (اوج گوژلوکؤرپی) مواجه با مقاومتی نشد، اما پس از رسیدن به رودخانه مزبور دموکراتها که در کنار آن موضع گرفته بودند، از عبور ستون ممانعت کردند ولی با مانور کوچکی مقاومت آنها درهم شکست، دموکراتها با دادن تلفاتی به کوه (الله اکبر) جنوب غربی ارومیه عقب نشینی و ستون به حرکت خود ادامه داد.

در قریه گوی تپه جنوب شرقی ارومیه که خانه و کوچه‌های آن سنگربندی شده بود، با مقاومت لجوجانه دموکراتها و مهاجرین و مسیحیان جنگ آزموده روبرو شدند، در نتیجه زد و خورد نه تنها مهمات ستون تمام گردید، بلکه مهماتی را که برای گردان بالانیش برده می شد، به مصرف رسید، در این نبرد تلفات دموکراتها به حدی زیاد بود که پس از بازداشت فرمانده تیپ و رئیس ستاد تیپ در دادگاه صحرایی یکی از اتهامات وارده به آنان را تلفات مزبور قلمداد کردند.

پس از وصول مهمات ستون به طرف قاراقان جنوب ارومیه حرکت کرده پس از گذشتن از این نقطه در ارتفاعاتی که مشرف به جاده است، مجدداً با مقاومت شدید فدائیان مواجه گردید، پس از زد و خورد شدیدی، ستون ارتفاعات مزبور را اشغال کرد، به علت خستگی زیاد از حد نفرات و از کار افتادن ارباب‌های جنگی ادامه حرکت برای ستون غیرمقدور گردید، از این رو در قریه ساعلو جنوب ارومیه مواضع دفاعی گرفته شد.

دخالت نیروهای بیگانه - ۱۳۲۴/۹/۲۵ شمسی

فرمانده قوای بیگانه مقیم ارومیه شبانه با فرمانده تیپ ملاقات و عملیات پادگان و فرمانده آن را تقبیح نمود و متوسل به تهدید گردید.

فردای آن روز نماینده‌ای از طرف پیشه‌وری نزد فرمانده تیپ حاضر شده و پیامهای تهدیدآمیزی جهت وادار ساختن او به تسلیم و تبعیت از عمل فرمانده لشکر ۳ ابلاغ داشت.

ولی فرمانده تیپ به فرمانده قوای بیگانه و به نماینده حکومت ملی پاسخ داد تا وقتی که مهاجمین اقدام به تجاوز نمایند، قوای نظامی عکس‌العمل از خود نشان نخواهد داد و تیپ ارومیه تبعیتی از لشکر ۳ نمی‌نماید و پیشه‌وری را به رسمیت نمی‌شناسد.

چون دموکراتها نتوانستند تیپ و ژاندارمری ارومیه را مجبور به تسلیم سازند، ستون محمول از فدائیان در منطقه تبریز و نقاط بین راه را با دویست کامیون به سمت ارومیه اعزام داشتند.

روز ۲۵ آذر این ستون به شهر نزدیک شد ولی در مقابل تیراندازی و دفاع پاسگاههای نظامی و ژاندارمری متوقف گردید، تیپ نیز بلافاصله با اعزام یگانهای مرکب از سرباز و ژاندارم پاسگاههای مزبور را تقویت نمود، در نتیجه عناصر مقدم دموکراتها با جا گذاردن هشت کامیون و هزار قبضه تفنگ و ده قبضه مسلسل سنگین و بیست قبضه مسلسل سبک و تعداد زیادی جعبه فشنگ عقب‌نشینی نمودند.

در این موقع دموکراتها تجدید سازمان داده و تجاوزات خود را گسترش دادند و کلیه نقاط مرتفع اطراف شهر را گرفته و بدون هیچگونه رعایتی تمام نقاط شهر را زیر آتش گرفته و عده‌ای را کشتند، بدین جهت عبور و مرور را در داخل شهر قطع و از رساندن تدارکات به پاسگاهها جلوگیری نمودند.

در همین روز ستون اعزامی به بالانیش پس از دریافت مهمات و تدارکات و آماده کردن اربابه‌های جنگی معیوب به پیشروی خود ادامه داده با گرفتن تماس با قسمت محصور بالانیش مقداری مهمات و تدارکات به آنان تحویل داد ولی چون دموکراتها در نظر داشتند ستون را نیز محاصره و ارتباطش را با شهر قطع و به سرنوشت گردان بالانیش دچار سازند، لذا ستون مزبور در همان محل موضع گرفته و برای دفاع آماده گردید.

موقعیت بحرانی تیپ و ژاندارمری در روز ۲۶/۹/۱۳۲۴ شمسی

بدین ترتیب از روز ۲۶ آذر محاصره و محدودیت پادگانهای تیپ شدیدتر گردید، بخصوص پادگان شماره ۲ که مقر فرماندهی و ستاد تیپ بود توسط گشتی های سوار و پیاده قوای بیگانه از هر سمت محصور شد و هر فردی از پادگان خارج می گشت آنآ هدف تیر واقع می گردید.

ملاقات سرهنگ آذر با فرمانده تیپ- ۲۷/۹/۱۳۲۴ شمسی

روز ۲۷ آذر سرهنگ آذر که از ارتش ایران فرار نموده و به صفوف دموکراتها پیوسته بود به ملاقات فرمانده موفق شده و پس از تشریح وضع و توضیح خطرات و عواقبی که مقاومت تیپ دربر خواهد داشت، امریه ای که به امضای فرمانده لشکر ۳ رسیده و حاوی دستور تسلیم اسلحه بود به فرمانده تیپ تسلیم داشت. فرمانده تیپ بدون اینکه پاسخ مثبت بدهد به ستاد خود مراجعت و راه حل های مختلفه را جهت اخذ تصمیم نهائی بررسی نموده چنین نتیجه گرفت که:

الف- عقب نشینی پادگانها و خارج شدن آنها از حلقه محاصره نیروهای بیگانه و هزارها افراد مسلح فدائی که در کلیه نقاط مختلف منطقه پراکنده شده اند غیرمقدور می باشد به علاوه تصادمات و خونریزیهای که مخالف با دستورهای صادره است و موجب بحرانهای سیاسی می باشد خواهد گردید.

ب- مرخص کردن افراد (سربازان وظیفه) و معدوم ساختن سلاحها عملی تر است ولی انجام دادن آن با شرایط حاضر مسئله مشکلی است.

قتل عام ژاندارمری:

بالاخره تصمیم گرفته شد که تصمیم اخیر عملی گردد، بدین منظور ابتداء دستجات ژاندارم به مراکز خود در داخل شهر معاونت نمودند، در این مورد قبلاً با

مقامات خارجی مذاکره و از طرف مقامات مزبور موافقت شد که ممانعتی از خروج دستجات مزبور بعمل نیاید، ولی وقتی دسته‌های مزبور به نزدیکی هنگ مربوطه رسیدند از هر طرف به رگبارهای مسلسل بسته شده عده زیادی شهید و چندین نفر مجروح و تنها، عده مختصری موفق به نجات خود از این قتلگاه شدند.

جسد این شهدا و بی‌گناهان نیز سه روز در محل باقی مانده به احدی اجازه برداشتن اجساد مزبور داده نشد، با اجرای این اعمال علاوه بر ابراز کینه و عداوت نسبت به ژاندارمها می‌خواستند روحیه کادر تیپ را بکلی تخریب و شرایط تسلیم را به آسانی به آنها تحمیل نمایند، مخصوصاً منظور آنها اخذ یک تعهد کتبی بود که همکاری تیپ و کلیه عناصر آن را با نیات خود عملی سازند، ولی از این اقدامات نتیجه معکوس گرفتند و حس انزجار افسران و درجه‌داران و افراد را بیشتر بر علیه خود برانگیختند، در نتیجه فرماندهان واحدها از غروب روز ۲۷ به تخریب و از کار انداختن سلاحهای خود پرداخته، پس از تقسیم پوشاک و لوازم بین افراد جمعی خود با استفاده از تاریکی شب نفرات را از معابر مخفی خارج و متفرق ساختند.

دموکراتها پس از اطلاع به این جریان برای تعقیب سربازان و جمع‌آوری آنان، مامورین مخصوص اعزام داشتند ولی اقدامات آنها به نتیجه نرسید.

سقوط پادگان:

پس از متلاشی شدن پادگانهای ارتش و ژاندارمری عده‌ای از اشرار غارتگر به شهر ریخته، استانداری و سایر نقاط مختلف را غارت و حتی لوازم و ملبوس سران فرقه را به یغما بردند.

دموکراتها فوراً وسیله اعزام افسران دستگیر شده پادگان را به تبریز فراهم ساختند، ولی سرهنگ زنگنه فرمانده تیپ و سرهنگ نوربخش فرمانده ژاندارمری و سرگرد بهاروند رئیس ستاد تیپ را که مقصر اصلی تشخیص داده بودند با مراقبت سربازان شوروی زندانی نمودند، سپس آنها را بمرند و بعداً به تبریز اعزام داشته مدت

شش ماه زندانی نمودند و در محکمه صحرائی محکوم به اعدام شدند، ولی بر اثر تحولات سیاسی این مجازات یک درجه تخفیف پیدا کرده محکوم به حبس ابد شدند که خوشبختانه عملی نگردید.

بدین ترتیب پادگان رشید ارومیه به فرماندهی سرهنگ زنگنه که از تیپ و ژاندارمری تشکیل شده بود با فداکاری و جانبازی خود فصل درخشانی در تاریخ کشور باز و عملاً ثابت کرد که تسلیم پادگانهای نظامی تنها در اثر حمایت علنی نیروهای نظامی شوروی بوده است و بس.

در وقایع ارومیه تلفات دموکراتها در حدود (۲۳۰۰) نفر و تلفات تیپ و ژاندارمری در حدود (۲۵۰) نفر قلمداد شده است.

ژاندارمهای شجاع:

زرو بهادری رئیس یکی از عشایر کورد ایران بود، قبل از وقایع شهریار با عشیره خود گاهی در مرز ایران و گاهی در خاک عراق همچنین در ترکیه مشغول شرارت و آدمکشی بودند و مامورین دولتی این کشورها از عهده این عده متهور که کوچکترین سوراخ سنبه‌های کوهستانات را مانند آستر جیبهای خود می‌شناختند بر نمی‌آمدند و بعد از وقایع شهریار که بیگانگان منافع خود را در این تشخیص می‌دادند که اینگونه عناصر را تقویت کرده و حکومت مرکزی را تضعیف نمایند، زرو بهادری نیز با هفت برادرش، عرصه پهناوری برای خودنمایی پیدا کرده و ضمناً در نزد مقامات شوروی سرسپرده بودند که نسبت به منافع آنان کم لطفی نکنند و از دستورات آنها سرپیچی نمایند و از این راه نیز آزادی عمل بیشتری به دست آورده بودند.

به طوری که دیگر راهزنی و چپاول را کنار گذاشته، در عوض یک نوع قانون مالیاتی برای خود وضع کرده بودند که در موقع برداشت محصول از مردم می‌گرفتند و کسی هم اگر پیدا می‌شد که از دادن مالیات به آنان خودداری می‌کرد، نخست به او پیغام می‌فرستادند: نظر بر اینکه شما از دادن حقوق معینی که در مقابل تأمین امنیت شما به

وسيلة نفرات خود فراهم آورده‌ام، خودداری کرده‌اید، دیگر بعد از این، من و افراد من در مورد ملک و محصول شما هیچگونه مسئولیتی نداریم، بعد از این خودتان به هر وسیله که می‌توانید از مال و جان خود حفاظت کنید.

بعد از این پیغام، شبی کسان زرو بیگ بطور ناشناس می‌ریختند، تمام محصول آن بیچاره را غارت می‌کردند و اگر کسی هم مقاومت می‌کرد، خودش را نیز می‌کشتند و بقیه که مالیات زرو بیگ را به موقع می‌پرداختند، با خاطری آسوده محصول خود را در وسط بیابان رها می‌کردند و کسی هم کج به آنها نگاه نمی‌کرد.

چه می‌شود کرد، این هم یک نوع حکومتی است از آن نوع حکومتی که (تاواریش‌ها) بدان حکومت آزاد و دموکراتیک می‌گویند، ولی باید گفت: در این مدتی که زرو بهادری با عشیرهٔ یاغی خود در بهترین و حاصل‌خیزترین منطقهٔ ارومیه بساط فرمانروائی خود را گسترده بود پاسگاه ژاندارمری بنا به دستور مرکز کوچکترین عکس‌العملی در برابر تجاوزات او نشان نمی‌دادند و تنها به این قناعت می‌کردند که با اونیفورم زردرنگ خود در قلمرو حکومت زروبیگ با خونسردی و متانت رفت و آمد کنند و از بعضی حوادث نامطلوب جلوگیری نمایند.

هنگامی که مردم ارومیه با قوای مهاجمین سرگرم زد و خورد بودند، پاسگاههای پراکندهٔ ژاندارمها در دهات پهناور ارومیه با ایلات یاغی می‌جنگیدند و با وجود اینکه عدهٔ آنها از لحاظ استعداد نظامی یک بر هزار با مهاجمین فرق داشت با اینهمه رسالت و اصالت تاریخی خود را فراموش نکرده مصمم بودند آنقدر مقاومت کنند که یا تا آخرین نفر کشته شوند و یا با رسیدن قوای کمکی از حلقهٔ محاصره نجات یابند.

یکی از این پاسگاهها که تا آخرین نفس با یک شجاعت تحسین‌آمیزی مقاومت کرد، پاسگاه ژاندارمری بالانیش بود.

در این پاسگاه چهل و هفت ژاندارم در محاصرهٔ هزاران نفر افراد جنگجوی زرو بهادری قرار داشتند و کلیهٔ تعداد نفرات این پاسگاه چهل و نه نفر بود که دو نفر آنان خارج از پاسگاه محاصره شده بودند با وجود این، دو نفری پشت بهم داده و در پشت

تپه‌ای سنگر گرفته دلیرانه با افراد زروییگ می‌جنگیدند و هر یک نفر کردی که سر خود را برای کشف سنگر آنان بلند کرده و برای تیراندازی از جای خود تکان می‌خورد هدف گلولهٔ این ژاندارمها واقع می‌شد و تعجب آوراین بود که گلوله را درست از وسط پیشانی میان دو ابرو می‌زدند و چنین مهارتی در تیراندازی به قدری افراد زروییگ را متوحش کرده بود که جرات نمی‌کردند از جای خود تکان بخورند.

در این هنگام که کوماندان شوروی ناظر این صحنهٔ مهیج و تحسین‌آمیز بود، اکراد را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: شمائی که همیشه از دست ژاندارمها ناله و فریاد می‌کنید، اکنون چگونه است که در مقابل دو نفر آنان چنین عاجز شده‌اید؟ پس اینها حق دارند هر بلائی که می‌خواهند بسر شما بیاورند، زیرا آدمهای بی‌عرضه و ترسوئی هستید، آخر سر نیز کوماندان شوروی پس از اینکه دو ژاندارم شجاع تلفاتی به مهاجمین وارد آوردند، چاره را منحصر به این دید که مطابق معمول پای پیش گذارد و به غائله خاتمه دهد تا زرو بهادری با فراغت خاطر بتواند برج پاسگاه را محاصره کرده و این آخرین پایگاه مقاومت مدافعین رشید را به تصرف خود درآورد.

بدین جهت با جیپ سواری خود که پرچم سرخ شوروی بالای آن نصب شده بود به سنگر ژاندارمها نزدیک شده و پس از اینکه دست به شانهٔ آنان زده و شهادت و مردانگی آنان را تحسین نمود، آنها را سوار بر جیپ خود کرده و از میان اکرادی که به خون آنان تشنه بودند، بیرون برد و معلوم نشد که سرنوشت بعدی آنان چه بود، اما پس از این واقعه عمده قوای زروییگ متوجه برج پاسگاه شده و با هلهله رعب‌انگیزی که همیشه برای تضعیف روحیهٔ دشمنان خود به کار می‌بندند به سوی برج یورش آوردند.

ژاندارمها برج پاسگاه را سنگربندی کرده بودند، در نتیجه احتیاط لازمه این برج به یک قلعهٔ تسخیرناپذیری مبدل شده بود که بدون توپ و اسلحهٔ سنگین تصرف آن محال بود.

در میان ژاندارمها جوانی به نام قوچعلی بود که تازه لباس ژاندارم به تن کرده بود، سابقاً یکی از راهزنان معروف اطراف باکو بوده، اینها دو رفیق بودند که یکی از آنها تا

آخر عمر از راهزنی دست برنداشت و سرانجام به واسطه چند فقره جنایتی که مرتکب شده بود، دستگیر و اعدام گردید و این یکی به زودی از کرده خود پشیمان گشته، قبل از اینکه کار به جاهای باریکی بکشد، دست از راهزنی برداشته، به جای اینکه در گردنه‌ها در کمین مسافرین بنشیند، لباس امنیه به تن کرده در ردیف محافظین آنان درآمد.

این ژاندارم جوان مهارت عجیبی در تیراندازی داشت، یک شهسوار بی‌باک و جسوری بود و از دقیقه اول که تیراندازی شروع شد، مانند اینکه بهترین و شیرین‌ترین ایام عمر خود را می‌گذراند با صدای دلنشین شروع به خواندن اشعار حماسی از شاهنامه کرد و چنان این اشعار را مناسب حال انتخاب کرده بود که همه را یک ذوق و هیجان بی‌سابقه‌ای فرا گرفته بود، این اشعار، مربوط به محاصره شدن ایرانیان در مقابل اشکبوس پهلوان نیرومند تورک بود و پایان اشعار مربوط به آمدن رستم به کمک محصورشدگان بود.

این اشعار به قدری در روحیه ژاندارمها اثر گذاشت که همگی زمان را فراموش کرده و به نظرشان می‌رسید که در عصر رستم زندگی می‌کنند و چنان با شجاعت و قوت قلب می‌جنگیدند که سواران زروییگ را به ستوه آوردند.

قوچعلی دست به لوله تفنگ خود کشید و قبل از اینکه تیری خالی کند، هدف خود را به دیگران نشان می‌دهد و می‌گوید: این تیر را از پیشانی فلان کردی که اسب سفید دارد و پیشاپیش همه می‌آید، خواهم زد و بعد که تیر خالی می‌شود، شخص مزبور به زمین می‌غلطد و همین‌طور هم نفر دوم و سوم و دهم و بسیاری دیگر کشته و حتی دو نفر از برادران زروییگ که بسیار جسور و بی‌باک بودند، در این جنگ خونین مقتول می‌شوند و با هر تیری که خالی می‌شود یک نفر از سواران زروییگ از اسب سرنگون می‌شود و تا غروب این جنگ ادامه می‌یابد. در این موقع از ژاندارمها فقط ۱۷ نفر زنده بودند و در مقابل سی کشته، بیش از پانصد نفر به عده‌های زروییگ تلفات وارد شده بود و بیشتر علت چنین تلفات زیاد، عدم آشنائی افراد زروییگ جنگ تهاجمی بود، زیرا اینها سالیان دراز عادت به جنگ و گریز و دفاع داشتند و خوب می‌توانستند از پناهگاهها

استفاده کنند و در پشت صخره‌های بزرگ و بوته‌های انبوه خود را مخفی سازند و به موقع عقب‌نشینی نمایند و حتی در این مورد حيله‌های جنگی زیادی یاد گرفته بودند و آنها را به کار می‌بستند، ولی هرگز نشده بود که جنبه تهاجم به خود بگیرند و در این کار بسیار ناشی و تازه کار بودند و شاید این اولین تمرین جنگ تهاجمی آنان بود.

از طرفی مهارت ژاندارمها در تیراندازی جسارت و تهور خارق‌العاده آنان دومین علت چنین تلفات جبران‌ناپذیری بود، چنانچه زروییگ و افرادش در هیچ موقعی تا این درجه کشته نداده بودند حتی در آن روزهایی که مورد تعقیب یک عده سرباز کاملاً منظم و مجهز با مسلسل و سلاحهای سنگین بودند و در زیر آتش مسلسلها و توپخانه به سوی مرزهای عراق و ترکیه عقب‌نشینی می‌کردند، عده کشتگان آنها به این اندازه نبود.

زروییگ بی‌اندازه عصبانی شده و خونسردی خود را از دست داده بود، دیوانه‌وار نعره می‌کشید و ناسزا می‌گفت و به افرادش فرمان حمله صادر می‌کرد و این بیچاره‌ها نیز بدون اینکه یک لحظه هم حساب کنند، گلوله تفنگ با گوشت بدن انسان با هم جور در نمی‌آید و اینگونه ممکن نیست یک عده افراد از جان گذشته را که در سنگر محفوظی دراز کشیده و جز لوله تفنگ آنان چیزی دیده نمی‌شود، وادار به تسلیم کرد.

با اینهمه این عده مانند اینکه گلوله‌ها را با دست می‌گیرند و در شکم خود جای می‌دهند، به استقبال مرگ می‌شتافتند و هر دفعه که از دهانه ۱۷ تفنگ برنو دود باروتی بلند می‌شد، درست هفده نفر به خاک می‌غلطیدند و بقیه نیز با همان هلهله‌ای که هجوم آورده بودند، عقب می‌نشستند بدون اینکه کوچکترین نتیجه‌ای عایدشان شود.

سرانجام ناظرین شوروی که از اول صبح با کمال بی‌صبری منتظر سقوط این پاسگاه دورافتاده بودند و با حیرت و تعجب شجاعت بی‌نظیر این ژاندارمها را تماشا می‌کردند به وسیله پیک مخصوصی با شهر که تازه تسلیم شده و به تصرف دموکراتها درآمده بود، تماس گرفته و اعزام دو دستگاه اربابه جنگی را تقاضا کردند، این تانکها همانهایی بودند که از تیپ ارومیه به غنیمت گرفته بودند، هنگامی که تانکها وارد عمل شدند، هر دو گروه خوشحال شدند.

گروه مهاجمین و گروه مدافعین:

زیرا ژاندارمها تصور می کردند که از پادگان ارومیه برای نجات آنان قوای امدادی رسیده است و از دیدن تانکها چنان فریاد شادی از دل کشیدند که صدایشان به گوش اکراد رسید و شوق و مسرت در چشمان امیدوارشان حلقه زد، ولی اولین گلوله ای که از دهانه لوله توپ خارج شده و مقداری از خشتهای دیوار قلعه را کند و به سروروی ایشان پاشید، بیش از آنچه به پناهگاه این مردان شجاع ضرر و زیانی رساند، به یک باره دلهای آنها را از جاکند و کاخ آمال و آرزوهایشان را ویران کرد و این ضربه چنان اعصاب آنان را فلج ساخت که اگر پیش از آن خروارها آتش و آهن به سرشان می بارید، تا این اندازه در اراده آهنین آنان مؤثر واقع نمی شد، بدین جهت دست و دل ژاندارمها از کار بازماند، بعد از آن دیگر کوچکترین انفجار گلوله ای از طرف آنان شنیده نشد، در صورتی که هنوز مقداری مهمات ذخیره داشتند و پس از لحظه ای تنها تصمیمی که توانستند اتخاذ کنند، بالا بردن پرچم سفیدی به علامت تسلیم بود.

صدای انفجار توپهای تانک لحظه ای متوقف گردید، دشت و بیابان در آن غروب آفتاب یکمربته در سکوت غم انگیزی فرو رفت.

درب پاسگاه باز شد، قیافه خون آلود و گردگرفته یک عده ژاندارم که گوئی از جهنم فرار کرده اند به وضع وحشت انگیزی در آستانه درب ظاهر شد، با وجود اینکه خلع سلاح شده بودند، کسی از اکراد جرات نمی کرد به این عده نزدیک شود.

زروبهادری که دو برادر رشید خود را در این جنگ از دست داده بود، قصد داشت به فجیع ترین وضعی همه آنها را با انواع شکنجه ها نابود سازد، ولی قبل از همه مادر پسرمرده زروبیک خود را به این عده رسانید و به جای اینکه در ماتم پسرانش چنگ به صورت آنان بزند، پیراهن خود را به سر یکایک آنان انداخته و این علامت آن بود که آنان را به فرزندی قبول کرده است، سپس خطاب به زرو گفت: اینها مردان شجاع و با شهامتی هستند، برای کشتن آنها اول باید از روی نعش من بگذرید و بعد به آنان دست یابید.

اینها وقتی که می‌جنگیدند کسی دست شما را نبسته بود، اکنون که تسلیم شده‌اند، دست بلند کردن به روی اشخاص بی‌دفاع بی‌شرمانه‌ترین کاری است که نباید از فرزندان من سر بزند، من از اینها تا روزی که در خانه ما مهمانند مانند فرزند خود نگهداری خواهم کرد و بعد هم با کمال آزادی بهرکجا که دلشان می‌خواهد، بسلامتی می‌توانند بروند.

این زن که مادر یک عده از اشرار ایرانی بود با این همه مانند یک زن اصیل ایرانی، سنن و آداب جوانمردانه اجداد خود را فراموش نکرده بود، اینها سخنان یک راهزن نبود، ساخته زمان و مکان هم نیست، تنها تجلی روح جوانمردانه افراد ایرانی اصیل است که از خلال اشعار شاهنامه قرن‌هاست می‌درخشد که حتی راهزنان ایرانی نیز بدان اعتقاد دارند.

نام نیکوگر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

مدافعین تورپاق قلعه:

از کتاب: آذربایجان خونین- وقایع آذرماه- ۱۳۲۴ شمسی

جنگ شروع شده بود، شدت گلوله گاهی در دقیقه به هزار می‌رسید، سرهنگ زنگنه سرباز دلیر ایرانی برای حفظ استقلال میهن کمر همت بر میان بسته و در برابر تحریکات بیگانگان مردانه ایستادگی می‌کرد.

روزهای تاسوعا و عاشورا و فردای عاشورا نبرد ادامه داشت، جوانان روستا به قصد دریافت اسلحه به هر سو می‌شتافتند تا به یاری مبارزین ارتش بشتابند.

نبردی بسیار سخت و بیرحمانه‌ای بود، دم‌بدم کشت و کشتار طرفین فزونی می‌گرفت. شبها گلوله‌های مهاجمین خانه‌ها و سنگرهای مبارزین میهن‌دوست را می‌شکافت و برای از بین بردن مخالفان خود از هیچ عمل وحشیانه و غیرانسانی خودداری نمی‌کردند، چه بسا خونهایی در این روزها ریخته شد که بیگناه بودند و در این آتشی که بیگانگان برافروخته بودند، تروخشک با هم می‌سوخت. در همین هنگام

مردی دلیر به نام حاجی ستار طالبی با پسر سلحشورش محمدعلی طالبی با عشق و علاقه‌ای که به موطن عزیز خود داشت، کمر همت بر میان بست و با مهاجمین آغاز نبرد نمود.

این مرد با سابقه سلحشوری و میهن‌پرستی که هنگام هجوم اکراد به شهر ارومیه ظاهر ساخته، رشادت و از خودگذشتگی‌هایی که نشان داده بود، مردم انتظار قیام او را در چنین هنگام خطیری داشتند.

این رادمرد و فرزند دلیرش در قریه (تورپاق قلعه) ساکن بودند که در سال ۱۳۲۱ هنگامی که اکراد مرزنشین به تحریک بیگانگان دهات ارومیه را غارت کرده و نیز روسها بازار شهر را آتش زده بودند، مردانه به جنگ با آنان همت گماشت و عده زیادی از مهاجمین را بکشت، این بار هم با بیست تن از تفنگچیان خود قریه تورپاق قلعه را به دژ آهنین مبدل کرده و بنای مبارزه با مهاجمین را گذاشت و در روزهای نخست چندان از افراد آنها را کشت که دچار شکستی فاحش شدند.

مهاجمین شکست خوردند زیرا این بیست و دو نفر از جان و مال خود گذشته و بارها با زن و فرزند خود الوداع کرده و تنها جامه مرگ را بر تن خود زینده شناخته بودند.

مهاجمین شکست خورده و از اربابان خود یاری طلبیدند، کامیونهای ارتش بیگانه بیدرنگ دموکراتها را به سوی ارومیه حمل و یکسره به طرف دژ تورپاق قلعه بردند، این عده کثیر که با بهترین مسلسلها و تجهیزات جنگی به وسیله قوای خارجی مسلح شده بودند، قریه تورپاق قلعه را محاصره کردند.

نبرد مدت سه روز دوام داشت، حاجی ستار جهان‌دیده و آشنا به رموز نبرد و پسر دلیر و جوان او مردانه افراد خود را هدایت و به مهاجمین تلفاتی وارد ساختند، چنانکه پس از پایان این نبرد جسد ۶۴ تن از مهاجمین در روی زمین بجا مانده بود.

جنگ دوباره آغاز گردید، جنگ حاجی ستار با قوای دولت آزادی‌خواه، روز بعد عاشورا که کار دلیران (تورپاق قلعه) بالا گرفته و نزدیک بود مهاجمین را عقب برانند،

ناگهان یکصد و پنجاه نفر از افسران و سربازان روسی (با اوئیفورم) سوار به طرف قلعه مزبور حرکت کردند، هنگام غروب بود که صدای غرش گلوله‌ها و همه‌ساکنین دهکده دلها را تکان داد، ناله کودکان و فریاد زنان بالای سرکشتگان خود بسیار رقت‌آور بود.

مسللهای سنگین و توپخانه روسها شروع به شلیک کرده بودند و گلوله‌های مخرب این توپها تا نیمه‌شب، دهکده را زیرورو کرد و از کشته‌ها پشته‌ها ساخت، تنها عده معدودی از ساکنین آن موفق به فرار شدند، سه سرباز روسی در این نبرد کشته شدند، پس از نیمه شب تل خاکستری به جای دهکده آباد (تورپاق قلعه) به دست مهاجمین افتاد در حالیکه اجساد زنان و مردان و کودکان معصومی که به دست حامیان دهقانان کشته شده بودند در خاک و خاشاک منازل ویران شده قریه دیده می‌شدند.

حاجی ستار دلیر پس از آنکه با آخرین فشنگ خود یک نفر از مهاجمین را از پای درآورد و مداخله اجانب را مشاهده نمود، دهکده را ترک کرد و برای بدست آوردن اسلحه با پسرش روانه شهر شد، بیست تن از تفنگچیان وی نیز پراکنده شدند، حاجی ستار و پسرش، شبانه به منزل شهری خود فرود آمدند، و پس از ساعتی استراحت، پدر هوشیار فرزندش را بیدار کرده می‌گوید: امشب خطری متوجه ما است، برخیز تا شهر را ترک کنیم، این ناکس‌ها ما را آرام نخواهند گذاشت.

پسر جوانمرد، سخنان پدر را قبول کرده به اتفاق هم شبانه شهر را ترک می‌کنند، بعد از رفتن آنها مهاجمین با نردبان از دیوارهای منزل حاجی ستار بالا می‌روند و هست و نیست او را غارت می‌کنند. اما حاجی ستار و پسرش شبانه خود را به کردستان می‌رسانند و فردای آن روز دوش به دوش اکراد وفادار برای دفاع از وطن مسلح می‌شوند.

حکومت ملی در سال ۱۳۲۴ شمسی

از نجفقلی پسپان

فرقه دموکرات آذربایجان دارای تشکیلاتی به نام کمیته مرکزی در تبریز و

کمیته‌های ولایتی در شهرها از جمله در ارومیه بود، این کمیته ولایتی به چندین کمیته محلی به نام کمیته حومه تقسیم می‌گردید.

در سازمانهای نظامی به غیر از فرمانده صفی یک معاون سیاسی و ایدئولوژی نیز در سازمان وجود داشت.

نظام دارای دانشکده افسری و دانشکده پزشکی بود، اولین فارغ التحصیلان دانشکده افسری بیش از ۲۲۸ افسر بودند که در تاریخ ۲۵/۳/۱ با درجه ستوان دومی دانشکده را به اتمام رساندند. عده افسران اردوی ملی جمعاً ۸۷۰ نفر و عده ۶۰۰ نفر نیز برای تحصیل در رشته‌های مختلف نظامی بخصوص خلبانی به خارج اعزام شده بودند. کادر اصلی و معنوی اردوی ملی از فدائیان تشکیل می‌یافت، فدائیان افراد حزبی بودند که داوطلبانه با فرقه دموکرات همکاری داشته و مسلحانه قیام کرده بودند و بیش از سایرین مورد توجه بودند.

اردوی ملی به نام قیزیل باش از افراد وظیفه تشکیل می‌شد و فرماندهان عالی رتبه این سازمان عبارت بودند از: ژنرال کاویان (اهل قریه یالقوز آغاز شهر مرنند) ۲- ژنرال کبیری، ۳- ژنرال دانشیان، ۴- ژنرال پناهیان، ۵- ژنرال آذر، ۶- ژنرال عظیمی، ۷- ژنرال میلانیان، ۸- ژنرال نواثی.

اسلحه و ساز و برگ اردوی ملی قابل توجه بود، عده آنها با احتساب فدائیان بیش از ۱۸ هزار نفر می‌شدند و می‌توانستند ۷۰ هزار نفر را مجهز کنند. چیزی که در اردوی ملی بسیار قابل توجه بود، این بود که اردوی ملی حقوق و سهمیه قند و چای و صابون سربازان خود را در اول برج تحویل می‌داد و سرباز منتظر نمی‌شد تا پس از یک ماه چای بخورد و یا لباسهای خود را بشوید. در حالیکه افسر ارشد ارتش شاهنشاهی ایران، خانه شخصی از خود نداشت و مجبور بود ماهانه به صاحبخانه کرایه منزل بپردازد.

خلاصه مضمون شعارهای فرقه دموکرات:

همه ما با هم برادریم، باید همه دست به دست هم بدهیم و این آزادی را که با

خون شهیدان راه وطن بدست آورده‌ایم، نگهداریم، ما نمی‌گوئیم که در رأس حکومت آذربایجان باید آذربایجانی باشد تنها کسی که از میان مردم برخاسته به گرفتاریهای مردم آن سامان آشناست.

ما با شرافت زندگی خواهیم کرد، ملتی که خود را برای شهادت آماده نکرده، نمی‌تواند آزاد زندگی کند.

هر کس ما را گول بزند، خدا لعنتش کند و هرگاه دوباره ما را گول بزند، خدا به خود ما لعنت کند.

حکومتی که مردم را در اسارت نگهدارد، مردم باید از آن حکومت انتقام بگیرد. آذربایجان جای ساکت و دنجی است، لکن صدای طوفان قیام آن دهشت‌انگیز است و تاریخ شاهد گویای آن می‌باشد.

آذربایجان نه به زانو درمی‌آید و نه التماس می‌کند، آذربایجان به این ننگها هرگز تن نخواهد داد.

نهضت آذربایجان کار و خواسته تنها پیشه‌وری باش وزیر نیست، بلکه این نهضت، فریاد بر خاسته از دل و روح مردم این سامان است.

می‌گویند آذربایجان سر کشور ایران است، اگر آذربایجان سر مملکت ایران است، پس کو زبانش؟ سر بی‌زبان مانند تن بی‌روح است، تن بی‌روح مرده است، همه می‌دانند که کسی برای تن مرده حقی قائل نیست و برای کسی که حقی در زندگی قائل نباشند، جائی در جامعه وجود ندارد، و باید دور آن را خط قرمز بطلان کشید.

بگذار تا دنیا بداند که ما، در برابر صلح همچنانکه آماده‌ایم، برای آزادی نیز قائل به احترام هستیم و تجاوزکاران را برای از بین بردن تجاوزشان به فداکاریهای بزرگ آماده هستیم، مرگ هست، بازگشت نیست، تا وقتی که یک قاشق از خون ما باقی است از حق مان دفاع خواهیم کرد.

اهداف فرقه دموکرات آذربایجان:

از کتاب: سرزمین زرتشت، تألیف: علی دهقان، ص ۷۴۸
فرقه دموکرات آذربایجان از بدو تشکیل و انتشار بیانیه معروف خود، دو موضوع مهم را اساس نهضت خود قرار داده بود.

۱- خودمختاری آذربایجان

۲- رسمیت بخشیدن به زبان ترکی در آذربایجان

پس از تسلط بر کلیه نواحی آذربایجان که هدف نخست آن برآورده شده بود، هدف دوم یعنی رسمیت بخشیدن به زبان ترکی که در مرامنامه حزب گنجائیده شده بود، اقدام نمودند و ترویج زبان ترکی در آذربایجان شروع گردید.

در آغاز دستور داده شد، مکاتبات اداری دولتی و دفاتر آنها باید به زبان ترکی باشد، همچنین در ادارات و مدارس به زبان ترکی حرف بزنند، در این یک سال زبان ترکی در آذربایجان رواج بیشتر یافته و جانشین زبان فارسی گردید و افزون بر مدارس موجود، دبستانی به نام سه برادر شهید (اوج قارداشلار) در ارومیه جنب مسجد سنگی، افتتاح شد.

اولین کاری که اولیای وزارت معارف دموکراتها در آذربایجان آغاز کردند، تهیه متون کتابهای درسی به زبان ترکی بود و این کار به سرعت زیاد انجام گرفت
روزنامه (ارومیه) از طرف فرقه دموکرات ارومیه در سال ۱۳۲۴ به مدت یک سال در این شهر انتشار یافت.

تخلیه کشور ایران از قوای شوروی:

از نجفقلی، پسیان

در جلسه شورای امنیت، دولت شوروی اعلام نمود به فاصله پنج تا شش هفته از آن تاریخ، ارتش شوروی خاک ایران را تخلیه خواهد کرد.

خوشبختانه در انتهای مدت مذکور دولت شوروی روز ۱۹ اردیبهشت ماه سال

۱۳۲۵ شمسی خاک ایران را تخلیه نمود، شورویها هنگام خروج از ارومیه اوراقی بین مردم پخش نمودند که با کلمه (الوداع) شروع شده بود، مردم ارومیه از خروج شورویها بسیار خوشحال بودند، ولی فدائیهها که برای رفتن سربازان شوروی تشریفات قائل شده بودند از ابراز خوشحالی مردم بسیار ناراضی به نظر می رسیدند.

بدین ترتیب کلیه نواحی آذربایجان به دست دموکراتها افتاد، بلافاصله پس از انقلاب آذربایجان شورش دیگری در کردستان رخ داد و حزب کومله در مهاباد (ساوجبلاغ مکر) قاضی محمد را به سمت نخست وزیر کردستان آزاد انتخاب نمود.

کردستان در سال - ۱۳۲۴

از مهاباد خونین تا کرانه های رود ارس، به قلم نجفقلی پسیان قاضی محمد رژه مهمی از کلیه ایلات کرد در مهاباد انجام داد و دست به اقدامات مهمی زد، رادیو تبریز عقد پیمان جدید بین تبریز و مهاباد را اعلام داشت. روز سه شنبه سوم اردیبهشت ماه ۲۴، آذربایجان و کردستان به صورت دو دولت مستقل اعلام شدند و پیمان جنگی و اقتصادی بین هم منعقد گردید. ساعت پنج بعد از ظهر آن روز در عمارت مجلس ملی آذربایجان با حضور سران ملی حکومت کردستان:

۱- قاضی محمد،

۲- عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان سید عبدالله گیلانی

۳- عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و رئیس ایل شکاک آقای

عمرخان شریفی

۴- وزیر جنگ حکومت ملی کردستان محمدحسین خان سیف قاضی

۵- عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و رئیس ایل حرکی رشیدیگ

جهانگیری

- ۶- عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان زر و بیگ بهادری
- ۷- نماینده اکراد اشنویه قاضی محمد خضری.
- و سران حکومت ملی آذربایجان که عبارت بودند از:
 - ۱- رئیس مجلس ملی آذربایجان جناب حاج میرزا علی شبستری
 - ۲- نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان سیدجعفر پیشه‌وری
 - ۳- معاون صدر فرقه مرکزی حزب دموکرات آذربایجان صادق پادگان
 - ۴- وزیر داخله حکومت آذربایجان دکتر سلام‌الله جاوید.
 - ۵- وزیر فرهنگ حکومت آذربایجان (بیریا) تشکیل گردید، برای محکم نمودن مقام دوستی و وداد که بین آذربایجانیها و ملت کردستان قبلاً نیز موجود بود، برای طرفداری از فکر تقویت صمیمیت و دوستی که بیشتر از سابق در بین این دو ملت وجود داشته باشد، قرارهای زیر به تصویب رسید و هر دو طرف برای تطبیق سطح زندگی خود، موافقت‌نامه زیر را که جنبه پیمان دارد منعقد نمودند.
 - ۱- در آنجاها که لازم می‌دانند، هر دو حکومت حق برقراری سفارت و کنسولگری را در خاک یکدیگر داشته باشند.
 - ۲- در خاک آذربایجان، یعنی آنجاها که ساکنین آن بیشتر کرد باشند، کار ادارات دولتی در دست کردها خواهد بود.
 - همچنین در خاک کردستان، در جایی که ساکنین آن بیشتر آذربایجانی هستند، از طرف حکومت ملی آذربایجان اداره خواهد شد.
 - ۳- برای حل موضوع اقتصادی هر دو ملت کمیسیون مختلفی تشکیل خواهند داد و تصمیمات آن کمیسیون، با تلاش سران هر دو حکومت اجرا خواهد شد.
 - ۴- در موقع لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی و نظامی به عمل خواهد آمد و آنچه لازم است برای کمک یکدیگر به موقع اجرا گذارده خواهد شد.
 - ۵- هرگاه لازم شود با حکومت تهران مذاکراتی به عمل آید، باید با موافقت نظر

هر دو حکومت ملی آذربایجان و کردستان باشد.

۶- حکومت ملی آذربایجان برای اکرادی که در خاک آذربایجان زندگی می کنند، برای پیشرفت زبان و ترقی فرهنگ ملی آنها ساعی خواهد بود، همچنین حکومت ملی کردستان تا اندازه ای بتواند برای آذربایجانی هائی که در خاک کردستان زندگی می کنند، برای پیشرفت فرهنگشان ساعی خواهد بود.

۷- هر کس برای به هم زدن مقام دوستی و اتحاد تاریخی دو نژاد آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دموکرات ملی و یا لکه دار کردن اتحاد آنها ساعی باشد، هر دو طرف با یکدست متحداً مرتکبین را به جزای خود می رسانند.
زیر این قرارداد امضای کلیه نامبردگان دیده می شد.

قاضی محمد پس از عقد این قرارداد دست به اقداماتی برای جلب عشایر زد و از وجود بارزانیها نیز استفاده کرد.

عزیمت هیئت نمایندگی حکومت ملی آذربایجان به تهران جهت مذاکره:

دولت تهران برای این که از برادرکشی جلوگیری نماید از حکومت ملی آذربایجان خواست که نمایندگان خود را جهت مذاکره به تهران بفرستند، لذا در تاریخ ۸ اردیبهشت ۲۵ هیئتی به ریاست سیدجعفر پیشه‌وری به تهران وارد و پس از مذاکرات زیاد، دولت مرکزی هفت ماده به شرح زیر پیشنهاد نمود:

پیشنهادهای حکومت تهران:

- ۱- طبق اصول قانون اساسی انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل و رؤسای فرهنگ - بهداشتی - شهربانی - دادگستری - دارائی از طرف انجمن‌های مزبور تعیین شوند، احکام رسمی آنها از طرف دولت مرکزی صادر خواهد شد.
- ۲- تعیین استاندار ضمن جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود.

۳- زیان رسمی فارسی است، دفاتر کارهای محلی به فارسی و آذربایجانی تنظیم می‌شود.

۴- در مورد آبادی شهرها و اصلاح فرهنگ و بهداری و غیره، دولت سهم آذربایجان را در بودجه در نظر خواهد گرفت.

۵- فعالیت سازمانهای دموکراتیک آذربایجان مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶- نسبت به کسانی که با انقلابیون همکاری کرده‌اند تنبیهی اجرا نخواهد شد.

۷- با افزایش عده نمایندگان آذربایجانی به تناسب افزایش نمایندگان سایر نقاط کشور موافقت حاصل است.

پیشنهادهای حکومت ملی آذربایجان:

هیئت نمایندگی آذربایجان هیچکدام از این پیشنهادات را قبول نکرده و در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماه تهران را به قصد تبریز ترک گفتند.

پس از مراجعت نمایندگان آذربایجان، هیئتی به ریاست مظفر فیروز از تهران به تبریز فرستاده شد تا جریان مذاکرات را ادامه دهند، این هیئت پس از مذاکرات زیاد در تاریخ ۲۳ خرداد موافقت نامه‌ای با سیدجعفر پیشه‌وری امضا نموده که اصول آن به شرح زیر است:

۱- رؤسای فرهنگ - بهداری - شهربانی - دادگستری - دارائی از طرف انجمن ایالتی تعیین و احکام آنها از طرف دولت مرکزی صادر شود.

۲- به جای انجمن ایالتی جمله (مجلس ملی) انتخاب گردد.

۳- استاندار آذربایجان از میان چند نفر که از طرف انجمن ایالتی تعیین می‌شود، انتخاب گردد.

۴- قوای محلی آذربایجان جزء ارتش منظور شود و کمیسیونی از نمایندگان دولت مرکزی و انجمن ایالتی در محل، راه حل آن را جهت تصویب نهائی پیدا خواهند نمود.

- ۵- ۲۵٪ از عواید آذربایجان جهت مخارج عمومی به مرکز فرستاده شود.
 - ۶- در ساختمان راه آهن از میانه به تبریز تسریع گردد.
 - ۷- فدائیان فرقه دموکرات به ژاندارم تبدیل خواهند شد، نمایندگان دولت مرکزی و انجمن ایالتی ترتیب کار را خواهند داد.
 - ۸- املاک خالصه پس از تصویب دولت بین روستائیان تقسیم خواهند شد.
 - ۹- دولت مرکزی قبول می نماید قانون انتخابات جدیدی که شامل شرکت بانوان هم باشد، به مجلس ۱۵ پیشنهاد نماید.
 - ۱۰- تدریس تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان ترکی و کردی باشد.
- تبصره - عواید پست و تلگراف و گمرک و راه آهن و کشتیرانی آذربایجان متعلق به دولت مرکزی است و مخارج این سازمان ها نیز با مرکز خواهد بود.
- هیئت مرکز در تاریخ ۲۵ خرداد به تهران حرکت نمود.

سرانجام حکومت ملی آذربایجان:

بدین ترتیب درست یک سال پس از تشکیل حکومت ملی دوران فرمانروائی آنان به سر رسید و ارتش ایران به شهر میانه وارد شد. این خبر در یک لحظه در سراسر آذربایجان منتشر گردید و مردم قبل از رسیدن ارتش سران دموکراتها و فدائیان را دستگیر ساختند. آنها را زندانی نموده و شبانه دسته، دسته آنان را بیرون شهر برده و در چوخورباغچه تیرباران کردند، از جمله اعدام شدگان

در ارومیه (آزاد وطن) بود که هر چه التماس کرده بود که او را نکشند، سودی نبخشیده و اعدام گردید.

هنوز ارتش از میانه نگذشته بود که سربازخانه و ساختمانهای دولتی و ادارات به تصرف قیام کنندگان غیر نظامی درآمد. بدین سان کارنامه یکساله فرقه دموکرات آذربایجان بسته شد.

تشکر و قدردانی سرلشکر احمد زنگنه از مردم ارومیه:

توفیق من در برابر تجاوز و تعدی به جان و مال و ناموس مردم رضائیه (ارومیه) تا حد زیادی نتیجه پشتیبانی، همکاری، فداکاری، تشویق و قدردانی مردم ایران دوست رضائیه (ارومیه) بود، که در هیچ زمانی نخواستند نسبت به مبارزه های من و همکارانم بی تفاوت و بی اعتنا باشند.

مردم رضائیه (ارومیه) و تبریز تا جایی که توانستند مرا تنها نگذاشتند و حتی در تاریک ترین لحظات، لحظاتی که من مقهور مأمورین فرستادگان مستقیم خارجی بودم و شب هنگام در نوعی دادگاه زمان جنگ مورد بازپرسی خصمانه قرار داشته در حقیقت محاکمه می شدم، علائق و روابط قلبی و روحی مردم با من به خوبی احساس می شد، به طوری که من خود را پیوسته در پناه مردم می یافتم.

افکار پاک و احساسات نیروبخش آنان را حتی در کنج زندان و صحنه های نبرد درک می کردم، من به این حقیقت مؤمن و معتقد بودم که از دو نعمت بزرگ یعنی (عنایت خدا) و (توجه قاطبه مردم) بی بهره نیستم، زیرا به خوبی می دانستم که روح وطن پرستی در مردم آذربایجان فوق العاده قوی است و حتی در بدترین شرایط و اوضاع ضعیف و متزلزل نمی شود، من با تکیه به چنان روحيات و احساساتی به استقبال مرگ می رفتم، ولی می دانستم که به قول ویکتور هوگو «استقبال مرگ، دانشمندان پیروزی است».

من به این فرمایش حضرت امام حسین علیه السلام مومن و معتقد بودم که: «وقتی

انسان برای مرگ آفریده شده است، به خدا مرگ با شمشیر شرافتمندانه تر و ارزنده تر است».

با دروذهای قلبی خود به مردم ایران دوست آذربایجان، خصوصاً اهالی قهرمان رضائیه (ارومیه) دفتر خاطرات خود را خاتمه می‌دهم و پایداری و استقلال و تمامیت ارضی مملکت را در ظل عنایات خدای متعال و توجهات عالی‌ه شاهنشاه مسئلت می‌نمایم.

سرلشکر احمد زنگنه

وقایع بارزانیها:

بارزانیها چندین سال بود موجبات مزاحمت دولتین ترکیه و عراق به خصوص دولت اخیر را فراهم نموده ولی جرأت تعرض به طرف خاک ایران را نداشتند، تا این که پس از آذر سال ۲۴ وارد خاک آذربایجان شده با دموکراتها تماس گرفته بودند.

پس از نیروکشی به آذربایجان ملامصطفی بارزانی به تهران آمد. ستاد ارتش چند پیشنهاد مفید به ایشان داد، به این ترتیب که اسلحه و مهمات خود را گذاشته به خاک عراق بازگردند، یا این که تسلیم شده در یکی از نقاطی که دولت انتخاب خواهد کرد و با وسائلی که داده و تسهیلاتی که فراهم می‌نماید، مشغول کشاورزی شوند.

منظور ملامصطفی این بود که با طفره رفتن و تعلل، موجبات ائتلاف وقت را فراهم نماید تا بارزانیها به طرف ارتفاعات دشت بیل نزدیک شده، در مجاورت مرز شوروی مستقر گردند، در این مدت زد و خوردهائی نیز پیش می‌آید، ولی ملامصطفی که در تهران بود، تکذیب می‌کرد.

چون مذاکرات برای جلوگیری از خونریزی و کشت و کشتار بیهوده به جائی نرسید، تصمیم گرفته شد، کار را یکسره و آنها را در یک منطقه محدودی محاصره و خلع سلاح کنند.

روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۵ شمسی فرماندهی، دستورات خود را به واحدها ابلاغ نمود،

بارزانیها نیز زنان و کودکان خود را به شهر نقده فرستاده، آمادهٔ نبرد شدند. روز ۱۹ اسفند ستون سرهنگ نیساری برای جلوگیری از پیشروی آنها به طرف منطقهٔ ایل شکاک به موانا رفت، ستون سرتیپ زنگنه که بعداً سرهنگ فولادوند فرمانده آن ستون گردید، در این موقع با زروبیگ در درهٔ قاسملو درگیر بود. رشیدیگ، یک هزار سوار گرد آورده در موانا به ستون سرهنگ نیساری حمله برد، ولی پس از ۲۴ ساعت زد و خورد شکست خورده تسلیم شد و به ارومیه اعزام گشته و مورد عفو قرار گرفت.

ستون پس از درهم شکستن قوای رشیدیگ پیشروی خود را از موانا به طرف ترگور ادامه داد و طرح عملیاتی این بود که ستون سرهنگ فولادوند و سرهنگ مجیدی، بارزانیها را دور بزنند و به طرف این ستون برانند که در نتیجه آنها محاصره شوند. طی این مدت زد و خوردهائی به وقوع پیوست که در نتیجه هنگ فوزیه تلفات قابل توجهی داده و ستوان جهانبانی اسیر و ستوان هاتفی امامی شهید شدند.

شب اول فروردین سال ۱۳۲۶ بارزانیها حمله‌ای شدید به مرکز فرماندهی در ارتفاعات (نیرگی)، نمودند که اگر توپخانهٔ خودی فعالیت دامنه‌داری نکرده بود، ستون به کلی متلاشی می‌شد، ولی در اثر تیراندازی شدید توپخانه، بارزانیها از حملهٔ خود نتیجهٔ مثبتی نگرفتند، فردای آن شب حملهٔ خود را به صورت شدیدتری ادامه دادند.

بارزانیها دو قبضه توپ ۷۵ کوهستانی از ستون سرگرد کلاشی و دو قبضه از ارومیه به دست آورده بودند که دو قبضه از آنها قابل استفاده بود، یکی را در (برده‌سو) و دیگری را در ارتفاعات خلیج برابر ستون سرهنگ نیساری به کار می‌بردند، بارزانیها از یک قبضه توپ خود که در ارتفاعات خلیج در پناه تخته‌سنگی قرار داده، طوری آن را استتار کرده بودند که هواپیمای اکتشافی قادر به تشخیص و تعیین محل آن نمی‌شدند، حداکثر استفاده را برده و پیشروی ستون را متوقف کرده و ممکن بود تلفاتی سنگین به آن وارد آورند.

در این موقع سروان توپخانه ضیاء فرسیو خود پشت توپ نشست از فاصلهٔ ۵۸۰۰

متری علیه توپ بارزانیها تیراندازی کرد، اولین گلوله توپ که از لوله خارج شد، مستقیماً توپ بارزانیها و کارکنان و خدمه آن را متلاشی نمود و به هوا پرتاب کرد.

این تیراندازی ممتاز و غیر مترقبه موجب تخریب روحیه بارزانیها شد و در نتیجه در حملات آنها تخفیف کلی حاصل گردید و ستون متقابلاً حمله خود را شروع و با پشتیبانی آتش توپخانه پیروزمندانه آغاز و به پایان رسانید.

سرلشکر همایونی و سرتیپ زنگنه از افسر مذکور قدردانی و با او روبوسی نمودند، این تیراندازی که در نوع خود بی نظیر بود موجب شد که بارزانیها از این به بعد از توپخانه خود مأیوس گشته، از این سلاح علیه نیروهای دولتی استفاده نکنند.

بارزانیها خطوط دفاعی خود را ترتیب داده در مواضع طبیعی و مستحکم (برده سو) مستقر گشته بودند، ارتفاعات برده سو که در منطقه ترگور واقع شده از جنوب به نقطه مرزی دشت بیل ممتد و هرگاه از جلو مشاهده شود، مانند آمفی تاتر به نظر می رسد و موقعیت دفاعی بی نهایت عالی دارد و نقطه اتکاء بسیار مناسبی به شمار می رود.

روز ۱۳ فروردین ۲۶ برای وارد آمدن ضربه اصلی به بارزانیها به دستور فرماندهی حمله اصلی، چهار ساعت بعد از نیمه شب بدین ترتیب شروع شد: ستون سرهنگ فولادوند از سمت چپ ارتفاعات برده سو، یک گردان به فرماندهی سرگرد ده وهلو برای کمک به پهلوی ستون سمت چپ از شمال به جنوب ستون سرهنگ نیساری با پشتیبانی آتش توپخانه (به فرماندهی سروان فرسیو) در جبهه مقابل ارتفاعات مزبور. (در این حمله از وجود سواران عشایری استفاده می شد).

نبرد در ساعت ۷ بامداد به مرحله اصلی و شدیدی رسید، ستون سرهنگ نیساری و گردان اصفهان با کمک هواپیماها و ارابه جنگی و در اثر اجرای تیرهای دقیق توپخانه پیشروی کرده تا ساعت ۱۳ همان روز ارتفاعات برده زرد را تصرف نمود و بارزانیها با دادن تلفات زیاد به طرف دشت بیل عقب نشستند، از این ساعت در حقیقت عملیات وحله اول علیه بارزانیها به پایان رسیده و عملاً مضمحل شده بودند.

بارزانیها چون نقطه اتکائی نداشته، خواروبار و مهماتشان رو به اتمام بود به طرف مرز عراق عقب نشینی کرده از دره قادر عبور و به خاک آن کشور داخل شدند. در این عملیات فرماندهی ستون ضربه جنوبی با سرهنگ مجیدی و ستون سیلوانا با سرهنگ مظفری بود سرهنگ مجیدی با سرعت فوق العاده بارزانیها را تعقیب و مجبور به عقب نشینی به طرف دره قادر نمود و ستون (سیلوانا) پس از اشغال ارتفاعات مرزی ترکیه، مانع از عقب نشینی آنها به خاک آن کشور شده به بارزانیها حمله نمودند، آنها ناگزیر شدند ارتفاعات جناح راست ستون نیرگی را که دور زده بودند، تخلیه نمایند و تلفاتی زیاد به آنها وارد آورده و اسلحه و مهمات هنگ فوزیه را که به دست بارزانیها افتاده بود، پس گرفت، در این عملیات سواران عشایری و حرکی و بیگزاده با ستون سیلوانا تشریک مساعی می نمودند.

ملا مصطفی بارزانی و اتباع او پس از سرکوبی توسط نیروهای نظامی ایران چون در خاک عراق نیز مورد تعقیب مامورین آن دولت واقع شده بودند، مرتباً در حال جنگ و گریز در ارتفاعات مرزی ترکیه و عراق به سر برده همین که مورد حمله سربازان عراقی واقع می شدند به خاک ترکیه داخل گشته و چون از آن سو نیز علیه آنها اقداماتی می شد، به خاک عراق بازمی گشتند.

با این اوضاع و احوال شب ۲۶/۳/۵ در آبادی (جرمی) اجباراً به خاک ایران وارد می شوند، در همین موقع محمدرضا شاه به ارومیه مسافرت کرده بودند، پس از وصول این خبر، دستورات صریح برای تعقیب بارزانیها صادر می نمایند.

این مرتبه بارزانیها با عده های زبده و سبکبار آمده و مقاصد سوئی در نظر داشتند، سرهنگ سردادور مأمور شد با یک گردان پیاده و یک آتشبار توپخانه از موانا حرکت کرده و از پیشروی بارزانیها به طرف خط مرزی جلوگیری کند، ملا مصطفی به او پیغام می دهد، ما قصد جنگ نداریم و برای قبول پیشنهاد مسالمت آمیز دولت حاضریم، ولی شبانه فرار کرده به طرف منطقه ایل شکاک می رود.

بلافاصله به نیروی اطراف سلماس دستور سرکوبی بارزانیها صادر می شود،

افسران ستاد لشکر، عقیده داشتند: بارزانیها از یکی از پنج دهلیز واقع در منطقه ماکو عبور خواهند کرد، ولی نظر به مراقبت شبانه روزی ستون ماکو، بارزانیها برای خروج خود از خاک ایران و رسیدن به خاک شوروی محور دره، نیاز، شوط، حاسن را انتخاب کرده از این خط پیش رفتند.

بارزانیها از جنگجوترین و رشیدترین طوایف روی زمین بوده، در قدرت تحرک و تحمل شداید و تیراندازی بی نظیر بودند و از این گذشته دستورات ملامصطفی و برادر او را چون وحی تلقی کرده، آنآ با سر و جان در پی اجرای آن می رفتند.

یک نمونه از سماجت و قدرت روحی دشمنی که ارتش ایران با او روبرو بود: پس از اشغال سنگر دشمن مشاهده شد که یک نفر بارزانی در سنگر باقیمانده و تیراندازی می کرد، تا ارابه با زنجیر از روی او گذشت و آتش این یک نفر بود که تا آخرین دقیقه ادامه داشت و متجاوز از دویست گلوله به ارابه متوسط حامل سروان رجبیون اصابت نموده و چراغها هر دو خورده شده، گلگیرها سوراخ، سوراخ گردیده، دور مسلسل سنگین مورد اصابت واقع و لوله توپ ۳۷ با یک گلوله ثاقب تا داخل لوله سوراخ شده و از کار افتاده بود.

زروبهادری:

از روز بیست و ششم بهمن تا دوم اسفند ماه ۱۳۲۵ شمسی ستون سرتیپ زنکته که از ارومیه با کامیون به صورت محمول به حرکت درآمده بود موفق شد در قریه بالانیش که مخرج دره باراندوز چایی است و شعبان کندی و دیزه مستقر گردد، پنجاه نفر از عشایر محلی و افراد میهن دوست نیز همراه این ستون آمده بودند تا بطور داوطلب در زد و خوردها شرکت نمایند.

در ساعت ۷ روز دوم اسفند ماه این ستون آرایش جنگی گرفت در حالیکه یک گردان پیاده با دو ارابه جنگی در جلو آن حرکت می کرد از بالانیش برای تصرف قریه

(کوکیه) که در دو کیلومتری جنوب مبداء حرکت قرار داشت، به حرکت درآمد. در این قریه اتباع (زرووطه) حرکی از چند روز قبل موضع گرفته بودند.

نزدیک شدن قوای دولتی به این قریه با تیراندازی شدید اشرار مصادف شد و در نتیجه زد و خورد سختی درگرفت، در این عملیات که تا قبل از ظهر ادامه داشت، عده‌ای از اشرار کشته شدند و نیروهای دولتی نیز پس از دادن شش سرباز مجروح و یک غیرنظامی زخمی، قریه کوکیه و اوزان و توماتر و قلعه چم و محمودآباد را اشغال کردند و ستون بطرف مرکز دره قاسملو متوجه گردید.

با آنکه اتباع زرو و کسان طه حرکی در هر چند کیلومتری، مرکزی برای دفاع ترتیب داده، با مقاومت شدید و دفاع لجوجانه در برابر نیروهای دولتی استقامت می‌کردند، معهذا سرتیپ زنگنه موفق شد با وارد آوردن ۲۷ نفر تلفات کلیه ارتفاعات مسلط به دره قاسملو را تصرف نماید.

در این عملیات مرحله دوم، دو نفر سرباز و سه غیر نظامی شهید و نزدیک به ده نفر زخمی شدند، روز چهارم اسفندماه برای اطلاع از محل اشرار و به اصطلاح اکتشاف مواضع آنها یک گردان پیاده به سمت نقاط داخلی دره قاسملو اعزام شد، عناصر مقدم این گردان تا قریه سیلوانا پیشروی کردند و با وجود دفاع سختی که عشایر می‌کردند، این گردان آبادیهای شیرین کندی و محمدرحیم کندی را اشغال نمود، ولی چون دره مزبور فوق‌العاده فشرده و خطرناک بود و اشرار در نقاط مستحکم و مرتفع موضع گرفته بودند به این گردان دستور رسید که پیشروی خود را متوقف سازد، تا با حرکات جناحی، اشرار از ارتفاعات رانده شوند و نیز دستور داده شد که این ستون ارتفاعات را همچنان در دست نگهدارد و مراقب طرز ارتباط و فعالیت‌های زرو و طه باشد.

در این عملیات بدوی معلوم شد که زرو و اتباعش با بارزانیها همدست می‌باشند و به کمک آنها قصد دارند تا آخرین نفس در برابر قوای نظامی مقاومت کنند، بهر حال طرز عمل ستون دره قاسملو و شکست زرو و طه در منطقه ارومیه تاثیر بسیار مطلوبی بخشید، به طوری که اکثر اکراد که تا چندی پیش خیال مخالفت و شرارت را داشتند،

بیمناک شدند و رؤسای آنها خود را به فرمانده ستون معرفی و اظهار اطاعت کردند و اسلحه موجود خود را نیز تحویل دادند.

در سی و یکم فروردین ماه ۲۶ خبر رسید که زرو بهادری و اتباعش در دره (پلهس) واقع در قسمت باختری قادررود مستقر می‌باشند، در همین روز ستونی که از گردان آذرپاد به طرف مرز دالامپر داغ رفته بود، ضمن تجسس و اکتشاف اطلاع حاصل نمود که عده‌ای نزدیک به هشتاد نفر از افراد زرو بهادری در ارتفاع معروف به ۱۲۵۵ مخفی شده‌اند، لذا فوراً از طرف لشکر دستور داده شد یک گردان از هنگ آهن (ستون سرهنگ فولادوند) با کمک گردان آذرپاد و تحت نظر سرهنگ سردادور به طرف موضع مزبور حرکت نماید.

در روز اول اردیبهشت ماه، ستون مزبور با پشتیبانی هواپیما به طرف کوه زیارت موسی که محل اتباع زروییگ بود عزیمت نموده و در ساعت دو بعد از ظهر روز مزبور خود را به ارتفاعات زیارت موسی و قلعه ۱۲۵۵ رسانید و اتباع زروییگ از شاخه جنوبی رودخانه قادر رفته و متواری شدند.

در روز دوم اردیبهشت ماه دستور داده شد گردانهای مزبور اشرار را تعقیب نمایند و تا مرز بروند و کلیه دره‌ها و معابر را تجسس و تفحص نمایند، ستون مزبور فوراً به تعاقب آنها حرکت کرد و در ساعت ۶/۵ به مرز رسید و اطلاع یافت که زروییگ تسلیم مقامات عراقی شده است و هنگام تسلیم ۱۲ قبضه تفنگ و شش قبضه مسلسل موجودی خود را تحویل پلیس عراق داده است.

ارومیه در دوره محمد رضا شاه پهلوی:

پس از غائله شهریور ۲۰ و استعفای رضاشاه به نفع پسرش اوضاع کشور مخصوص وضع اقتصادی کشور بر اثر هجوم قوای بیگانه مختل گردید.

وضع زندگی روستائیان که در فقر و بدبختی غوطه‌ور بودند، بسیار رقت‌آور بود، از بهداشت و فرهنگ و دارو و دکتر آثاری دیده نمی‌شد، روستائیان به حالت نیمه گرسنه

و نیمه‌لخت بسر می‌بردند، از طرفی شورشهای عشایر محلی و فرار روستائیان از محل زندگی و کشاورزی خود و روی آوردن به شهر، وضع آشفته‌ای را به وجود آورده بود. به طوری که محمدرضا شاه در یکی از مصاحبه‌هایش گفته بود «سلطنت بر یک

مشت مردم فقیر و بیچاره برای من هیچ افتخاری ندارد.»

برای بهبود زندگی مردم و بالا بردن سطح معیشت آنان و توسعه اقتصادی کشور اقداماتی صورت گرفت که برنامه هفت ساله اول و برنامه هفت ساله دوم و برنامه عمرانی پنجساله سوم و برنامه عمرانی پنجساله چهارم از آن جمله بود.

در برنامه عمرانی پنجساله چهارم تعداد چهل و پنج طرح عمرانی برای شهر ارومیه و حومه آن در نظر گرفته شده بود.

در دوران سلطنت محمدرضا شاه، اعتصابات و نهضت‌های مختلفی به وقوع پیوست. در سراسر کشور یک شخصیت بنام شاه و یک قدرت بنام دولت شناخته می‌شد، مردم زیر سایه شاه محتاج دولت بود، تمرکز امور و منابع قدرت در دست شاه و دولت گوش بفرمان او بود.

یک سلسله مؤسسات که بصورت ظاهر، عنوان ملی به آنها داده بودند، عملاً زیر قیومیت انحصاری و بهره‌برداری تبلیغاتی و انتفاعی دولت و دربار قرار داشتند. مردم هیچگاه با این مؤسسات نظر به دریاری بودن آنها و عدم اعتماد که به گردانندگان آنها داشتند، همکاری لازم و مؤثر بعمل نمی‌آوردند.

انقلاب سفید شاه و مردم که مردم نقشی در آن انقلاب نداشتند تنها آرم و تابلوی آن به نام مردم بود و باعث از هم پاشیدگی وضع کشاورزی در تمام نقاط کشور گردید، کشاورزان نتوانستند احتیاجات خود را به تنهایی برطرف سازند آنها گرسنه بودند گرسنه‌تر شدند، لذا برای ادامه زندگی بخور و نمیر خود و خانواده‌شان ناچار به شهرها از جمله به پایتخت سرازیر شدند و به مشاغل کاذب پرداختند.

انقلاب اسلامی ایران که به سقوط شاه و رژیم انجامید- لایحه ننگین- کاپیتولاسیون (اختیارات تام عمال خارجی) که در سال ۱۳۰۶ شمسی توسط رضا شاه

لغو گردیده بود، در زمان سلطنت محمد رضا شاه مخفیانه تصویب و اجرا می شد. تا اینکه حضرت امام خمینی (ره) در چهارم آبان ماه ۱۳۴۳ شمسی با آگاهی از تصویب مجدد آن توسط مجلس شورای ملی، طی پیام و سخنرانی که با آیه استرجاع شروع شده، شدیداً به تصویب این لایحه اعتراض کرده و از مردم ایران برای لغو این لایحه استمداد و از سکوت علماء نیز گله کردند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ شمسی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ این قانون به یمن استقرار جمهوری اسلامی ایران لغو و استقلال ملی و اسلامی ایران بازیافته شد.

(روزنامه کیهان شماره ۱۳۶۲۱ - ۴ خرداد ۱۳۶۸ - ۱۵)

روزهای فراموش نشدنی از اوایل انقلاب اسلامی در ارومیه:

مردم قهرمان و سلحشور منطقه مرزی ارومیه که با کشور عراق و ترکیه نقاط مشترک مرزی دارند در طول تاریخ حوادث و جریانات متعددی را به خود دیده اند، گرچه ممکن است برخی از این حوادث کهنه شده و یادآوری آنها نتیجه ای بیار نیابد، اما درج بعضی مسائل و موضوعات گذشته که جنبه تاریخی و فراموش نشدنی دارند، ضروری به نظر می رسد و برای عبرت آیندگان باید بیطرفانه و صادقانه در تاریخ ثبت و ضبط گردد.

مردم ارومیه در دوران اول انقلاب همانند سایر هموطنان مسلمان خود در صفوف بهم فشرده یکدل و یکزبان و همفکر و همگام به پیش تاخت و صحنه های حماسه و ایثارگری ها بر علیه رژیم بمنصه ظهور رساند.

انقلاب اسلامی ایران با فداکاری و همبستگی تمام طبقات و اقشار ملت تحت رهبری زعیم عالیقدر حضرت امام خمینی (ره) و با هدایت روشنگرانه علماء و روحانیت متعهد شهر از جمله حضرت حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر قرشی و حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا غلامرضا (حسنی) و سایر علمای متعهد که همه

درخور تحسین هستند و مردم شریف ارومیه با راه پیمائیه‌ها و تظاهرات گسترده و اعتصابات پی‌درپی نقش بسزائی داشتند و بارها در مقابل حملات عمال رژیم به مسجد اعظم (مسجد بازارباش) ارومیه که محور مبارزات مردم ارومیه بود، ایستادگی قابل توجهی نمودند و به یاری خدای بزرگ به پیروزی رسیدند.

یکی از نقاط برجسته مبارزات مردم این شهر نسبت به سایر شهرهای کشور ایران انجام مبارزات مسلحانه به سرکردگی روحانی مبارز حجت‌الاسلام والمسلمین حاج غلامرضا حسنی بود که ضمن سازماندهی و انسجام یاران انقلاب خود مسلحانه با عمال رژیم در سالهای قبل از پیروزی انقلاب به مبارزه علنی مبادرت ورزید و به عنوان اولین شهر آغازکننده عملیات مسلحانه بر علیه رژیم که احدی را یارای قدرت نداشت، همیشه در تاریخ خونین انقلاب اسلامی درخشش خاصی دارد، و تمامی مردم این شهر اذعان دارند که بسیج نیروهای جان بر کف انقلاب و سازماندهی مسلحانه آنها در محور مسجد اعظم ارومیه به اهتمام این شخص فداکار و یاران صدیق ایشان تحقق یافته است. در این مبارزه مسلحانه، مسجد اعظم ارومیه در تاریخ ۵۷/۹/۲۳ و دوم بهمن ماه ۵۷ هدف تیراندازی توپ قرار گرفت. البته به این واقعیت باید اعتراف نمود که اگر رشادت و شهادت قهرمانانه جوانان این سرزمین که مزار پرگلگون آنان شاهد فداکاری و ایثارگری آنهاست و نیز جانفشانیها و نبرد دلیرانه لاینقطع حجت‌الاسلام والمسلمین حاج غلامرضا (حسنی) که خود شخصاً شصت فقره جنگ مسلحانه با عناصر مسلح انجام داد، در بین نبود، اوضاع و احوال این منطقه زرخیز غیر از این بود که الان مشاهده می‌گردد.

دروود فراوان به روان پاک تمامی دلاوران و شهیدان امت مسلمان و مجاهدان فی سبیل الله و سربازان و پاسداران گلگون کفن که با ایثار خون پاک خویش نهال آزادی را بیار آوردند.

جنگ تحمیلی و ارومیه در دفاع مقدس:

ارومیه شهر است پرماجرا که در طول تاریخ بارها مورد تاخت و تاز آشوبگران

داخلی و تجاوزکاران خارجی قرار گرفته چه بسا آبادیها و مردم آن در اثر نبردهای بیرحمانه از بین رفته است. اما پس از فرونشستن هر یورش سربلند کرده و سازندگی و آبادانی جریان پیدا کرده است.

ایثار و فداکاریهای جوانان ارومیه در لشکر ۶۴ و سپاه پاسداران زبانزد کلیه اهالی و افتخار پاسداران متدین اسلامی است.

زاممداران متکبر و پرنخوت عراق با برنامه و طرحهای از پیش تنظیم شده برای خوش آیند اربابان خود در ساعت ۱۴ روز دوشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ با نیروی هوایی خود فرودگاهها و پایگاهها و مناطق مسکونی شهرهای ایران اسلامی را بمباران کردند. صدام حسین برای کشتار مردان و زنان و کودکان مسلمان ایرانی بخود می غرید در حالیکه در برابر صهیونیست ها چون موشی به سوراخ خود می خزید، اینست دلیل جنون و دیوانگی یک مزدور اجنبی.

مردم رشید و ایثارگر ارومیه و سپاه فداکار پاسداران و لشکر ۶۴ ارومیه همانند دیگر هموطنان خود در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران برای دفاع از حق حاکمیت خود و برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی با قوای متجاوز بعثی روزها و ماهها و سالها مردانه جنگید و دشمن خونخوار و تجاوزکار را از میهن اسلامی خود با خفت و خواری بیرون راند و طردش کرد.

بسیجیان جان برکف و سپاه پاسداران ارومیه افزون بر حراست منطقه استحفاظی خود، در مناطق کردستان و لرستان و خوزستان نیز با دشمن می جنگیدند و از تجاوز آنها جلوگیری می نمودند تا اینکه فرمانده فداکار و متدین و رشید خود «مهدی باکری» را از دست دادند.

ایثارگری مردم مسلمان ایران در طول هشت سال دفاع مقدس و قاطعیت رهبری حضرت امام خمینی (ره) در صدور فرامین، به انقلاب اسلامی توان مقاومت و پیروزی داد و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مرهون خونهای پاک شهدائی است که درخت بارور انقلاب را آبیاری کردند.

اکنون حاکمیت کامل دولت جمهوری اسلامی برقرار و به عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و فرهنگی منطقه ادامه می‌دهد.

سردار سرلشگر پاسدار شهید مهدی باکری

شهید مهدی باکری در سال ۱۳۳۳ شمسی در شهرستان میاندوآب در خانواده‌ای متدین دیده به جهان گشود، وی از بدو تولد در محیطی مذهبی و اسلامی پرورش یافت، تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در ارومیه به پایان رسانید و پیوسته از شاگردان ممتاز و نمونه مدرسه بود.

شهید مهدی توانست پس از قبولی در کنکور در دانشگاه تبریز به تحصیلات عالی در رشته مهندس مکانیک پردازد و پس از پایان تحصیلات عالی وارد خدمت نظام گردید، وی در دوران سربازی با درجه ستوانی افسر وظیفه به ترویج عقاید اسلامی پرداخت و با اوج گرفتن مبارزات مردم بر علیه رژیم شاهنشاهی مبارزات شهید باکری نیز بالا گرفت.

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید باکری به عضویت سپاه پاسداران درآمد، او را می‌توان یکی از پایه گذاران سپاه ارومیه معرفی نمود.

شهید باکری با سمت معاون تیپ نجف اشرف در عملیات فتح‌المبین در منطقه رقابته با بعثیون جنگید و از ناحیه چشم مجروح شد، پس از بهبودی، در عملیات بیت‌المقدس با همان سمت شرکت نمود، در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس در ایستگاه حسینه زخمی گردید.

شهید باکری در عملیات رمضان با سمت فرماندهی تیپ عاشورا بر علیه رژیم بعث در خاک عراق جنگید برای بار سوم در این عملیات مجروح گشت ولی هر بار مصمم تر از قبل به جبهه بازمی‌گشت.

فداکاریهای شهید باکری موجب شد که به سمت فرماندهی لشکر عاشورا ارتقا

یابد، وی در عملیات مسلم‌ابن عقیل که در ارتفاعات غرب کشور بود شرکت نمود. در همین عملیات بخش عظیمی از خاک ایران اسلامی از لوٲ رژیم بعثی آزاد شد. پیکار خستگی‌ناپذیر راه اسلام مهدی باکری در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک تا چهار با سمت فرماندهی لشکر عاشورا حماسه‌ها آفرید. در عملیات خیبر که به راستی هنوز حماسه‌ها و فداکاریهای رزمندگان آن در اذهان باقی مانده است، برادرش حمید باکری به درجهٔ رفیع شهادت نائل آمد. سرانجام در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر هنگامیکه فرماندهی لشکر عاشورا را بر عهده داشت، در آن سوی رود دجله در مصافی سنگین با دشمن بعثی، شهادت را در آغوش کشید و روح پاکش همچون برادرش حمید به ملکوت اعلیٰ پیوست.

روانش شاد و خاطرش گرمی باد

شهید باکری و پیرمرد تدارکاتی

«شهید حاج مهدی باکری» نیز همچون دیگر هم‌زمان‌شان چون «شهید حاج همت» به خشوع و فروتنی و گمنام بودن معروف بودند. ایشان حتی در پوشیدن لباسهای جنگی نیز به لباس بسیجیان رغبت بیشتری نشان می‌دادند تا لباسهای سپاهی. همیشه لباس خاکی بسیجیان بر تن ایشان دیده می‌شد و کسی که تازه پا به جبهه می‌گذاشت نمی‌توانست این سردار بزرگوار را از سایر بسیجیان تشخیص دهد و همین ناشناخته بودن ایشان ماجراهایی را برای تازه‌واردان به جبهه به وجود می‌آورد. در جبهه اغلب پست تدارکات را به پیرمرد‌ها و افراد مسن محول می‌کردند. چرا که هم کار در تدارکات برای افراد مسن راحت‌تر بود و هم دقت بیشتری را در پخش آذوقه بین رزمندگان نشان می‌دادند.

در یکی از روزها پس از چند روز کمبود و نبودن نان یک کامیون نان ماشینی آوردند. این نان‌ها به صورت بسته‌بندی بود و برای هر گردان تعداد بستهٔ معینی توزیع کردند تا آنها نیز به نوبهٔ خود بین گروهان‌ها، دسته‌ها و افراد تقسیم کنند. «شهید مهدی باکری» که جزء هیچ گردانی بالطبع نمی‌توانستند باشند آمدند و از

پیرمرد تدارکات‌چی کمی نان خواستند. پیرمرد نگاهی به قیافه «سرلشگر باکری» انداختند و گفتند: برو از مسئول گردانت بگیر. «حاج مهدی» دوباره خواسته‌شان را تکرار کردند. پیرمرد این بار با لحنی خشن «شهید» را هدایت کرد تا برود و از گردانش بگیرد. برای بار سوم پیرمرد عصبانی شد و فریاد کرد: پسر مگه بهت نگفتم برو از گردانت بگیر. پسرهٔ پررو میگم وایستاده! و «حاج مهدی» آرام از آنجا دور شد. یکی از بسیجیان از دور شاهد ماجرا بود جلو آمد و به پیرمرد گفت: می‌دانی او کیست؟ - نه! سرلشگر «باکری»

پیرمرد ناباورانه چند بار کلمهٔ باکری را زیر لب زمزمه کرد و بعد مثل برق گرفته‌ها دنبال شهید باکری دوید تا به ایشان رسید بعد روی پاهای «حاج مهدی» افتاد و نالید که: ببخشید، نشناختمتان. «حاج مهدی» با بزرگواری او را - پیرمرد را - بلند کردند، لباسهایشان را تکاندند و در پاسخ گفتند: طوری نشده و...



فصل سوم

اوضاع اجتماعی ارومیه:

حکام ارومیه در دوره قاجاریه و قبل از آن از تبریز که زمانی پایتخت و زمانی ولیعهدنشین بود، بنام حکومت ولایات اربعه تعیین و اعزام می‌گردید.

سازمان حکومت تشکیل می‌شد از یک نفر حاکم و یک نفر نایب‌الحکومه، یک منشی و یک نفر فراشباهی و چند نفر فراش پیاده که امور شهری را انجام می‌دادند، همچنین چندصد نفر سوار تفنگچی به نام قره‌سوران که به کارهای ژاندارمری می‌رسیدند و اغلب آنها اهل محل بوده و حقوقشان از حل و فصل دعاوی و اخذ غرائب و جریمه تامین می‌گردید.

رسیدگی به دعاوی و مجازات فوری و در ملاء عام صورت می‌گرفت، شبها از ساعت (۱۰) به بعد سه طبل قوروق که به منزله حکومت نظامی بود نواخته می‌شد و کسی حق بیرون ماندن را نداشت مگر با کسب اجازه از داروغه.

بعضی کارهای حقوقی به شرع احاله می‌شد، محل اداره حکمرانی را قاپو می‌گفتند، کما اینکه دربار سلطنت را عالی قاپو می‌نامیدند.

محل پاساژ معماری و پاساژ جلالی فعلی روزگاری دارای سراپرده و سراپدار و اندرون و بیرون و سایر متعلقات حتی حمام مخصوصی بود و به مرور ایام متروک و بلااستفاده مانده بود تا اینکه ساختمان و آباد گردید.

مالیه از قدیم جزء سازمان حکومت بود، موجودی دستگاه مالیه عبارت بود از

یک قلمدان نقاشی شده و چند برگ کاغذ و اوراق لوله شده که به شال کمر خود می‌بستند، متصدیان این امر را مستوفی و پائین‌تر از آن را سر رشته‌دار می‌گفتند و آنان صورت حساب را با خطوط (سیاق) می‌نوشتند.

حفاظت کلیه اموال تجار و بازاریان به عهده داروغه بود، زمانی احمدآقا داروغه فرزند مرحوم لطف‌الله سلطان داروغه شهر ارومیه بود و هرگز دیده نشد که وی در کار خود غفلت و خیانت ورزد، اکنون کوچه‌ای به نام کوچه (دارقا احمدآقا) در خیابان مهاباد ارومیه باقیست.

نمونه‌ای از گزارشات و قضاوت‌های ایام گذشته:

۱- پنجشنبه اول ربیع‌الاول ۱۳۱۶ قمری از روزنامه احتیاج چاپ تهران ارومیه- عمده‌الامراء آقاخان میرپنجه محض خدمت به دولت و ملت و رعایت حال فقراء و ضعفاء آن بلد، این روزها خودشان یک باب دکان نانوائی گشوده و نان را از مظنه روز، یک عباسی ($\frac{1}{6}$ ریال) ارزان به فروش می‌رساند، از این نیت خالصانه مشارالیه اداره احتیاج تشکر می‌نماید.

۲- پنجشنبه ۱۱ رجب ۱۳۱۷ قمری از روزنامه ناصری چاپ تبریز به قراری که خبرنگار ناصری می‌نویسد، مرض تب که در اغلب ولایات صدمه زیادی بر اهالی وارد آورده در ارومیه نیز خیلی شدت یافته است، چون دهاتیها غالباً از وضع مداوا اطلاع نداشته و طبیب حاذق نمی‌توانند پیدا نمایند، لهذا در هر آبادی سی چهل نفر از این مرض فوت شده‌اند، چقدر بهتر است که در مملکت ما نیز دواخانه‌های مجانی ترتیب داده شود.

۳- ۲۲ صفر ۱۳۲۵ قمری از روزنامه آذربایجان چاپ تبریز امروز جمعی از متمولین شهر ارومیه مجلس ترتیب داده و با وجه اعانه که در آنجا جمع نمودند قرار تشکیل یکباب مکتب موسوم به (غیرت) را که در این زودی (یعنی دو روز به قیامت مانده) شروع و افتتاح خواهد شد، دادند و شاگردانی که داخل این مکتب

خواهند شد، هر ماهی زیاده از پنجهزار دینار به معلم چیز دیگری نخواهند داد.

۴- از تبریز به ارومی نمره- ۷۲۰۲ - ۱۳۳۱ قمری

حکومت جلیله ارومی و مضافات دام اقباله

مدلول مرقومه وزارت جلیله فوائد عامه امتیاز استخراج معادن و تاسیس کارخانجات که در اعلانات مندرج است در ولایات ارومی و حوالی آن منتشر و اهالی را عموماً از مضمون آن مطلع و ضمناً تحقیقات کامل به عمل آورده، راپرت صحیح آن را اطلاع دهید، زیاده مطلب نیست.

شجاع الدوله

۵- سواد راپرت تلگرافی از ارومی به تبریز نمره- ۶۶۷ - ۱۳۳۲ قمری

در مسئله قتل ابراهیم در اشنویه که سابقاً تفصیل آن را به عرض مبارک رسانده است، چون قاتل آدمی بی چیز و مستاصل بود و از اجرای قصاص و قتل او ثمری حاصل نبود، لذا چاکر اولیای قریه (دم) را متقاعد نموده که قاتل را بخودشان تسلیم نماید که در میان خودشان به نحوی اصلاح و در صورت امکان به وجهی خون بست نمایند، اطلاعاً جسارت شد.

چاکر حسینعلی - مهر تلگرافخانه

ساکنین شهر ارومیه و نواحی آن:

ساکنین ارومیه و حومه آن را می توان به چهار گروه تقسیم نمود:

گروه اول که اکثریت را تشکیل می دهند، مسلمانان (شیعه اثنی عشری) می باشند.

گروه دوم- اکراد از ایلات و عشایر مختلفه.

گروه سوم- مسیحیان (ارامنه و آسوری)

گروه چهارم- اقلیت یهودی (کلیمیان)

ساکنین مسلمانان ارومیه و نقده که به زبان ترکی تکلم و به زبان فارسی مکاتبه و

به زبان عربی نماز و دعا می خوانند، اغلب از ساکنین اصلی و قدیمی این سرزمین

می‌باشند که از چندین ایل و طایفه تشکیل یافته‌اند، مشهورترین آنها ایل معروف افشار است که در دوره شاه عباس کبیر تحت ریاست کلبعلی خان افشار، معروف به (ایپ قیران) با هشت هزار خانواده و ایلات افشار به نواحی ارومیه کوچ نمودند.

از طوایف مشهور افشار در نواحی ارومیه طایفه قاسملو- گوندوزلو- کهکلو- ایمانلو- ارشلو- پاپلو- قرقلو می‌باشند که در نواحی بکشلو (برک ایشلی) چای- نازلوچای- باراندوزچای- محال دؤل- روضه چای سکونت اختیار کرده‌اند.

ارومیه شهرست بسیار زیبا و نظیف، برعکس سایر شهرهای ایران اطراف آن پرجمعیت و آباد می‌باشد. آبادیهای ارومیه بسیار عالی و باغات و املاک آن قبلاً توسط خرده مالکین خریداری و تقسیم شده است و در حدود ۴۸ هزار مالک و خرده مالک در اطراف ارومیه وجود دارد، باغات اطراف شهر بسیار با صفا و تفرجگاه اهالی در فصل بهار و تابستان می‌باشد.

در نتیجه امنیت و آرامش روزبروز بر وسعت و زیبایی این شهر افزوده می‌شود، ساختمان‌های مدرن و دارای تشکیلات اداری مرتب و منظم می‌باشد، سازمانهای اداری شهر و تاسیسات خدمات شهری بشرح زیر می‌باشد:

فهرست اسامی ادارات و سایر سازمانهای دولتی

- | | |
|------------------------------|------------------------------------|
| ۱- استانداری آذربایجانغربی | ۵- اداره کل زمین شهری |
| ۲- فرمانداری ارومیه | ۶- اداره کل مسکن و شهرسازی |
| ۳- شهرداری ارومیه | ۷- اداره کل حج و اوقاف |
| شهرداری منطقه ۱ | ۸- اداره کل ارشاد اسلامی |
| شهرداری منطقه ۲ | ۹- سازمان ثبت احوال |
| شهرداری منطقه ۳ | ۱۰- اداره کل ثبت اسناد املاک استان |
| ۴- سازمان تعاون شهر و روستای | ۱۱- دادگستری استان |
| آذربایجانغربی | ۱۲- اداره کل امور اقتصادی و دارائی |

- ۱۳- اداره کل آموزش و پرورش استان
- ۱۴- سازمان بهداشت و درمان و آموزش پزشکی
- ۱۵- سازمان کشاورزی استان آذربایجانغربی
- ۱۶- اداره کل راه و ترابری استان
- ۱۷- اداره کل جنگلها و منابع طبیعی
- ۱۸- سازمان جهاد سازندگی استان
- ۱۹- سازمان قند و شکر
- ۲۰- اداره کل غله و نان
- ۲۱- اداره کل حفاظت محیط زیست استان
- ۲۲- دخانیات منطقه ارومیه
- ۲۳- اداره کل کار و امور اجتماعی
- ۲۴- دفتر هواپیمائی جمهوری اسلامی
- ۲۵- شبکه دامپزشکی استان
- ۲۶- اداره کل امور زندانها
- ۲۷- انجمن حمایت زندانیان ارومیه
- ۲۸- اداره کل معادن و فلزات
- ۲۹- اداره کل بازرگانی استان
- ۳۰- مدیریت نوسازی مدارس استان
- ۳۱- نهضت سوادآموزی
- ۳۲- شرکت ملی نفت ارومیه
- ۳۳- اداره کل مخابرات استان
- ۳۴- اداره برق استان
- ۳۵- سازمان آب منطقه‌ای
- ۳۶- سازمان آب مشروب ارومیه
- ۳۷- اداره کل پست استان
- ۳۸- سازمان بهزیستی استان
- ۳۹- سازمان برنامه و بودجه استان
- ۴۰- جمعیت هلال احمر استان
- ۴۱- مرکز آموزش فنی و حرفه‌ای استان
- ۴۲- صداوسیما مرکز آذربایجانغربی
- ۴۳- اداره کل صنایع استان
- ۴۴- گمرک ارومیه
- ۴۵- کانون پرورش فکری کودکان
- ۴۶- خبرگزاری جمهوری اسلامی
- ۴۷- اداره کل اطلاعات استان
- ۴۸- اداره کل استاندارد
- ۴۹- سازمان تامین اجتماعی استان
- ۵۰- نیروی انتظامی استان
- ۵۱- بسیج ارومیه
- ۵۲- قرارگاه حمزه سیدالشهداء
- ۵۳- سازمان امور عشایر استان
- ۵۴- بنیاد مسکن انقلاب اسلامی
- ۵۵- بنیاد شهید انقلاب اسلامی
- ۵۶- کمیته امداد امام
- ۵۷- سازمان تبلیغات اسلامی ارومیه

- ۵۸- بنیاد مستضعفان و جانبازان ارومیه
۵۹- اداره کل تعاون شهری
۶۰- لشکر ۶۴ ارومیه
۶۱- راهنمایی و رانندگی ارومیه
۶۲- دفتر امام جمعه
۶۳- اداره کل تربیت بدنی استان
۶۴- سازمان میراث فرهنگی ارومیه
- ۶۵- سازمان آتش نشانی ارومیه
۶۶- سازمان اتوبوسرانی ارومیه
۶۷- سازمان پارکها و فضای سبز ارومیه
۶۸- سازمان زیباسازی و عمران
۶۹- اداره امور میادین میوه و تره بار
۷۰- کشتارگاه ارومیه
۷۱- باغ رضوان- مقبره شهداء

اسامی استانداران آذربایجان غربی

پس از آنکه ۱۳۱۱ خورشیدی ایالت آذربایجان به دو استان تجزیه شد، شخصیت‌های مشروحه زیر از طرف حکومت مرکزی به سمت استانداری آذربایجان غربی انتصاب شدند.

- ۱- جناب آقای محمد ساعد مراغه ای
(ساعدالوزراء)
۲- جناب آقای مظفر اعلم (سردار
انتصار)
۳- جناب آقای میرزا محمدخان عامری
۴- جناب آقای سید مهدی فرخ (معتصم
السلطنه)
۵- جناب آقای عبدالله مستوفی
۶- جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی
۷- جناب آقای امان الله اردلان
۸- سرلشگر کوبال
- ۹- سرتیپ درخشانی
۱۰- سرهنگ احمد زنگنه
۱۱- جناب آقای نصرت الملک ملکی
۱۲- جناب آقای شاهپور میهن
۱۳- سرلشگر غلامحسین دیلمی
۱۴- مهندس ابراهیم همایونفر
۱۵- دکتر کیانپور
۱۶- جناب آقای عبدالعلی دهستانی
۱۷- جناب آقای کریم ورهرام
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
۱۸- جناب آقای عباسی

- ۱۹- جناب آقای جمشید حقگو
 ۲۰- جناب آقای طاهری
 ۲۱- جناب آقای ابراهیمی
 ۲۲- جناب آقای علیرضا شیخ عطار
 ۲۳- شهید مهندس زین العابدین میریوسفی عطائی
 ۲۴- جناب آقای قربانعلی سعادت
- شهید مهندس زین العابدین عطائی استاندار فقید که از سال ۶۴ الی ۱۳۶۹ استاندار آذربایجان غربی بودند و در تصادف بین ارومیه و تهران در حین انجام ماموریت به درجه رفیع شهادت نائل شدند.
- دستخط حضرت آیت الله خامنه‌ای درباره شهید عطائی
 «درود و رحمت خدا بر روح مرحوم عطائی باد که در راه انجام وظیفه حقاً تلاش کرد و در این راه به لقاء الله پیوست»

اسامی فرمانداران ارومیه

فرمانداران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی:

- ۱- جناب آقای اتابک
- ۲- جناب آقای محصولی
- ۳- جناب آقای مظفری
- ۴- جناب آقای موسوی عادل
- ۵- جناب آقای انتظاری
- ۶- جناب آقای شکراللهی
- ۷- جناب آقای رضائی بابادی
- ۸- جناب آقای لطف عطا

اسامی شهرداران ارومیه

- ۱- جناب آقای قیاس‌وند
- ۲- جناب آقای بهادر
- ۳- جناب آقای سمعی
- ۴- جناب آقای چنگیزخان اقبال افشار

- ۵- جناب آقای حسین خان مستشاری -
 - ۶- جناب آقای یدالله سریع القلم ۱۳۲۱
 - ۷- جناب آقای سیدهادی برنیا -
 - ۸- جناب آقای رحمت الله خان اقبال -
 - ۹- جناب آقای سلطان پیمانی ۱۳۲۴
 - ۱۰- جناب آقای میرزا جلیل وهاب زاده ۱۳۲۵
 - ۱۱- جناب آقای شجاع النظام لطفی ۱۳۲۶
 - ۱۲- جناب آقای مشیرزاده ۱۳۲۷
 - ۱۳- جناب آقای حبیب الله مدنی ۱۳۲۹
 - ۱۴- جناب آقای محمدباقر نظامی ۱۳۳۲
 - ۱۵- جناب آقای عباسقلی خسروافشار -
 - ۱۶- جناب آقای دکتر معزی ۱۳۳۷
 - ۱۷- جناب آقای احمد رئیسی ۱۳۳۹
 - ۱۸- جناب آقای مهندس شاهسونی ۱۳۳۹
 - ۱۹- جناب آقای عطاءالله آقاخانی ۱۳۳۹
 - ۲۰- جناب آقای حسین فتوره چی ۱۳۴۱
 - ۲۱- جناب آقای اسحق عین اللهی ۱۳۴۲
 - ۲۲- جناب آقای حسین فتوره چی ۱۳۴۵
 - ۲۳- جناب آقای جواد وکیل زاده ۱۳۴۷
 - ۲۴- جناب آقای قاسمی ۱۳۵۱
 - ۲۵- جناب آقای جواد وکیل زاده ۱۳۵۶
 - ۲۶- جناب آقای تیمسار فریدون افشار ۱۳۵۶-۸
- بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۲۷- جناب آقای شهیدمهندس مهدی باکری ۱۳۵۸
 - ۲۸- جناب آقای رضا بنی هاشمی ۱۳۵۹

- ۲۹- جناب آقای میرقدیر ساداتی ۱۳۶۰
 ۳۰- جناب آقای فریدون انتظاری ۱۳۶۱
 ۳۱- جناب آقای عبدالحسین طاهر مرام ۱۳۶۲
 ۳۲- جناب آقای علی اشرف نیا ۱۳۶۳
 ۳۳- جناب آقای محمد علی صمدی ۱۳۶۴
 ۳۴- جناب آقای نصرت صمدزاده ۱۳۶۴-۹
 ۳۵- جناب آقای کریم ژاله فروزان ۱۳۶۹/۳/۱۳

در حقیقت زیبایی شهر ارومیه که با شهرهای اروپائی برابری می‌کند، با خیابانهای دلگشا و پارکهای پرگل و عطرآمیز تماماً مدیون زحمات این رادمردان متدین، تلاشگر و مردم‌دوست می‌باشد.

از سال ۱۳۶۹ شهردار ارومیه جناب آقای فروزان اقدامات وسیعی را در جهت بهسازی و بهبود وضعیت عمران و آبادی ارومیه آغاز نمود، خیابانها بسیاری بازگشائی شده از جمله: خیابان ارتش - خیابان والفجر - خیابان برق و خیابان عطائی.

خیابان عطائی در گرانترین قسمت شهر حدفاصل خیابان امام و خیابان مدنی قرار گرفته که از طرحهای چندین ده ساله شهرداری بود و در سال ۱۳۷۰ شمسی مسیرگشائی گردید.

شهرداری ارومیه در سالهای اخیر اقدام به احداث پارکهای جدید از جمله پارک جنگلی شیخ تپه با وسعت پنجاه هکتار نمود. پارک گلستان در میدان رسالت - پارک گل پامچال در محل میدان میوه سابق - پارک لاله در خیابان خرمشهر و دهها پارک دیگر از دیگر فعالیتها شهردار ارومیه می‌باشد.

شهردار ارومیه تحولات گسترده‌ای را در زیباسازی و ایجاد فضای سبز بیشتر و خیابانهای جدید را شروع کرده امید است با تلاش روزافزون دست‌اندرکاران و مردان زحمتکش این سازمان از گسترش بیشتری برخوردار گردد.

اسامی مساجد ارومیه

- ۱- مسجد جامع ارومیه
 - ۲- مسجد اعظم
 - ۳- مسجد سردار
 - ۴- مسجد امام سجاد
 - ۵- مسجد اشرف اصفهانی
 - ۶- مسجد امام حسن مجتبی
 - ۷- مسجد امام حسن مجتبی
 - ۸- مسجد امام حسن مجتبی
 - ۹- مسجد امام حسن عسکری
 - ۱۰- مسجد امام حسین
 - ۱۱- مسجد آغداش
 - ۱۲- مسجد اسماعیل بیگ
 - ۱۳- مسجد امام جمعه
 - ۱۴- مسجد امام
 - ۱۵- مسجد امام رضا
 - ۱۶- مسجد امام رضا
 - ۱۷- مسجد امام رضا
 - ۱۸- مسجد امام رضا
 - ۱۹- مسجد امام هادی
 - ۲۰- مسجد النبی
 - ۲۱- مسجد امیرالمؤمنین
- واقع در خیابان اقبال- بازار
- واقع در خیابان عسکری آبادی
- واقع در خیابان امام
- واقع در خیابان مدنی- محله حسن آباد
- واقع در خیابان اقبال- پشت میدان گندم
- واقع در خیابان دکتر بهشتی- کوی اخگر
- واقع در کشتارگاه
- واقع در آخر بلوار ۱۷ شهریور
- واقع در خیابان شهید حجت گلستانی
- واقع در خیابان ولیعصر
- واقع در محله آغداش
- واقع در دروازه تورپاق قلعه
- واقع در خیابان امام- آهنگرخانه
- واقع در دره درمانی
- واقع در خیابان رفاه خانواده
- واقع در اول مدرس
- واقع در انتهای شاهرخ آباد
- واقع در شرق ترمینال جدید
- واقع در پشت کشتارگاه
- واقع در حسین آباد فرودگاه قدیم
- واقع در پشت کشتارگاه

- | | |
|------------------------------------|-----------------------|
| واقع در امین آباد- فلکه مدرس | ۲۲- مسجد امیرالمؤمنین |
| واقع در آخر بلوار ۱۷ شهرپور | ۲۳- مسجد امیرالمؤمنین |
| واقع در اسلام آباد- ۲ | ۲۴- مسجد امام صادق |
| واقع در بهنق | ۲۵- مسجد المهدی |
| واقع در محله شاهرخ آباد | ۲۶- مسجد الرحمان |
| واقع در جنب کشتارگاه | ۲۷- مسجد الله اکبر |
| — | ۲۸- مسجد ابوذر |
| واقع در آرامگاه شهباز ۲ | ۲۹- مسجد ابوالحسن |
| واقع در خیابان شهباز یک سابق | ۳۰- مسجد باب الحوائج |
| واقع در بلوار جمهوری اسلامی | ۳۱- مسجد بنی هاشم |
| واقع در بهنق خیابان علامه طباطبائی | ۳۲- مسجد بهشتی |
| واقع در حافظ | ۳۳- مسجد باب الحوائج |
| واقع در خیابان باکری | ۳۴- مسجد جوان |
| واقع در خیابان امام | ۳۵- مسجد جوانمرد قصاب |
| واقع در محله جارچی باشی | ۳۶- مسجد جعفرآباد |
| واقع در جاده ریحان آباد | ۳۷- مسجد امام جواد |
| واقع در خیابان خیام شمالی | ۳۸- مسجد چهارده معصوم |
| واقع در محله چارباش | ۳۹- مسجد چارباش |
| واقع در خیابان رضائی | ۴۰- مسجد چاوشلار |
| واقع در خیابان رضائی | ۴۱- مسجد چوبانلار |
| واقع در میدان شمس | ۴۲- مسجد حاج قاضی |
| واقع در خیابان امام | ۴۳- مسجد حجت |
| واقع در قادرآباد | ۴۴- مسجد محمد تقی |
| واقع در خیابان طالقانی | ۴۵- مسجد حاج محمدقلی |

- | | |
|--------------------------|--------------------------------|
| ۴۶- مسجد حاج علی میرزا | واقع در چهارراه نادری |
| ۴۷- مسجد حضرت ابوالفضل | واقع در تورپاق قلعه |
| ۴۸- مسجد حاج خان | واقع در خیابان امام |
| ۴۹- مسجد حاج عباس | واقع در خیابان بهار |
| ۵۰- مسجد حاج عبدالله | واقع در خیابان بهار |
| ۵۱- مسجد حاج جواد | واقع در کوچه حاج جواد |
| ۵۲- مسجد حاج عبدالمحمد | واقع در محله جارچی باشی |
| ۵۳- مسجد حسین آباد | واقع در خیابان باکری |
| ۵۴- مسجد حاج ابوطالب | واقع در محله قره صندوق |
| ۵۵- مسجد حضرت معصومه | واقع در حسین آباد فرودگاه قدیم |
| ۵۶- مسجد حضرت قاسم | واقع در قاسمیه |
| ۵۷- مسجد حضرت محمد (ص) | واقع در بهنق ۲ واقع در قاسمیه |
| ۵۸- مسجد حضرت مهدی | واقع در خیابان ولیعصر |
| ۵۹- مسجد حضرت علی | واقع در حسین آباد |
| ۶۰- مسجد خطیب | واقع در خیابان رضائی کوچه خطیب |
| ۶۱- مسجد خاتم انبیاء | واقع در محله قرالر |
| ۶۲- مسجد دادخواه | واقع در محله دره چایی |
| ۶۳- مسجد دروازه بازارباش | واقع در دروازه بازارباش |
| ۶۴- مسجد دارالاحسان | واقع در اسلام آباد |
| ۶۵- مسجد رضا آباد | واقع در محله رضا آباد |
| ۶۶- مسجد رسول الله (ص) | واقع در شهرک فرهنگیان |
| ۶۷- مسجد رسول اکرم (ص) | واقع در خیابان ولیعصر |
| ۶۸- مسجد رسول اکرم (ص) | واقع در خیابان ولیعصر |
| ۶۹- مسجد حضرت رقیه | واقع در خیابان پزشکان |

- | | |
|-------------------------|-----------------------------------|
| ۷۰- مسجد حضرت رقیه | واقع در فرودگاه قدیم |
| ۷۱- مسجد یازهراء | - |
| ۷۲- مسجد سید جواد | واقع در محله سید جواد |
| ۷۳- مسجد سید الشهداء | واقع در پشت کشتارگاه |
| ۷۴- مسجد سرباز خانه | واقع در پادگان |
| ۷۵- مسجد شهید دستغیب | واقع در خیابان عسکرآبادی |
| ۷۶- مسجد شافعی | واقع در کوچه غزالی |
| ۷۷- مسجد شهید رجائی | واقع در شهرک بهشتی |
| ۷۸- مسجد شهید باهنر | واقع در شهرک رجائی |
| ۷۹- مسجد شهید مدنی | واقع در شهرک شهداء |
| ۸۰- مسجد حضرت زینب | واقع در آرامگاه قدیم |
| ۸۱- مسجد شهداء | واقع در پشت دخانیات |
| ۸۲- مسجد شهداء | واقع در بلوار کشاورزی |
| ۸۳- مسجد صاحب الزمان | واقع در کوچه بهارستان |
| ۸۴- مسجد طه | واقع در جاده انهر کوچه وحدت |
| ۸۵- مسجد طالقانی | واقع در خیابان خرمشهر بلوار آزادی |
| ۸۶- مسجد علی شهید | واقع در خیابان باکری |
| ۸۷- مسجد عرب باغی | واقع در خیابان رضائی |
| ۸۸- مسجد علی اکبر | واقع در محله جلال آباد |
| ۸۹- مسجد علی اکبر | واقع در علی آباد |
| ۹۰- مسجد علی بن ابیطالب | واقع در فرودگاه قدیم |
| ۹۱- مسجد فاطمیه | واقع در فلکه خیام |
| ۹۲- مسجد فاطمه زهراء | واقع در دیزج سیاوش |
| ۹۳- مسجد قره آغاچ | واقع در خیابان اقبال |

- | | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ۹۴- مسجد قره آغاج هفت آسیاب | واقع در محله هفت آسیاب |
| ۹۵- مسجد قدس | واقع در محله گؤل اوستی |
| ۹۶- مسجد قبا | واقع در خیابان ولیعصر |
| ۹۷- مسجد کربلای چراغ | واقع در محله کربلای چراغ |
| ۹۸- مسجد مهدی القدم | واقع در محله مهدی القدم |
| ۹۹- مسجد محمدولی خان | واقع در خیابان امام |
| ۱۰۰- مسجد مولای متقیان | واقع در خیابان ۱۷ شهریور |
| ۱۰۱- مسجد میدان | واقع در محله قره صندوق |
| ۱۰۲- مسجد میرزاعلی اکبر | واقع در راسته غلامخان |
| ۱۰۳- مسجد مطهری | واقع در خیابان امام |
| ۱۰۴- مسجد مناره | واقع در کوچه تلفن خانه |
| ۱۰۵- مسجد موسی بن جعفر | واقع در دره چایی |
| ۱۰۶- مسجد میریحیی | واقع در محله هفت آسیاب |
| ۱۰۷- مسجد مهدی | واقع در محله کاظم آباد |
| ۱۰۸- مسجد معراج | واقع در بلوار شهید باهنر |
| ۱۰۹- مسجد موسی بن جعفر | واقع در محله بخش آباد |
| ۱۱۰- مسجد مهدیه | واقع در خیابان امام |
| ۱۱۱- مسجد محمدیه | واقع در پشت کشتارگاه |
| ۱۱۲- مسجد منتظر | واقع در خیابان کشاورزی |
| ۱۱۳- مسجد ملاقنبر | واقع در خیابان طالقانی |
| ۱۱۴- مسجد ولیعصر | واقع در خیابان راهنمائی |
| ۱۱۵- مسجد ولیعصر | واقع در خیابان شهباز سابق |
| ۱۱۶- مسجد وکیل باشی | واقع در کوچه وکیل باشی |
| ۱۱۷- مسجد وحدت | واقع در جنب مقبره عرب باغی |

- | | |
|----------------------------|--|
| ۱۱۸- مسجد والفجر | واقع در شیخ تپه |
| ۱۱۹- مسجد والفجر | واقع در خیابان دکتر مفتاح (۹ پله سابق) |
| ۱۲۰- مسجد همت اسلام | واقع در شاهرخ آباد |
| ۱۲۱- مسجد یازهراء | واقع در حسین آباد فرودگاه قدیم |
| ۱۲۲- مسجد ام البنین | واقع در جاده سلماس |
| ۱۲۳- مسجد یاوران حضرت مهدی | واقع در انتهای خیابان ولیعصر |
| ۱۲۴- مسجد امام حسن مجتبی | روبروی کشتارگاه |
| ۱۲۵- مسجد حضرت رسول (ص) | پشت کشتارگاه |
| ۱۲۶- مسجد حمزه سیدالشهداء | — |
| ۱۲۷- مسجد سیدچویان | واقع در هفت آسیاب |
| ۱۲۸- مسجد امام حسن | — |
| ۱۲۹- مسجد امام حسین | واقع در طرزلو |
| ۱۳۰- مسجد بنی هاشم | واقع در خیابان همافر |

بانکها:

- | | |
|-------------------|----------------------|
| ۱- بانک ملی ایران | ۵- بانک مسکن |
| ۲- بانک سپه | ۶- بانک رفاه کارگران |
| ۳- بانک کشاورزی | ۷- بانک تجارت |
| ۴- بانک صادرات | ۸- بانک ملت |

بیمارستانها:

- | | |
|------------------------------|----------------------------------|
| ۱- بیمارستان شهید دکتر بهشتی | ۲- بیمارستان زنان و زایمان فاطمه |
|------------------------------|----------------------------------|

- | | |
|--------------------------------|-----------------------|
| ۳- بیمارستان شهید دکتر قلی پور | ۷- بیمارستان مسلولین |
| ۴- بیمارستان شفا | ۸- بیمارستان معلولین |
| ۵- بیمارستان دکتر صولتی | ۹- بیمارستان مهر |
| ۶- بیمارستان استاد مطهری | ۱۰- بیمارستان طالقانی |

درمانگاهها:

- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| ۱- درمانگاه شماره ۳ آغداش | ۵- درمانگاه شماره ۲ صحیه |
| ۲- درمانگاه شماره ۱ اقبال | ۶- درمانگاه دامپزشکی |
| ۳- درمانگاه شماره ۴ جلیلی | ۷- مرکز اورژانس |
| ۴- درمانگاه شالچی | ۸- مرکز بهداشت درجه یک ارومیه |

شهرستان نقده و ایل قره پاپاق:

از: ایرج افشار سیستانی

شهر نقده با مساحتی حدود دو هزار کیلومتر مربع در یکصد و بیست کیلومتری جنوب شهر ارومیه واقع است و دارای آب و هوای ملایم می باشد، نام سابق این شهرستان سلدوز بود.

تاریخچه این شهر به چهار هزار سال یعنی پیش از ورود آریائیها به ایران می رسد، به طوری که حکومت (ماننا) در منطقه سلدوز و اشنویه فعلی قرار داشت و تپه باستانی حسنلو که نشانگر تمدن اقوام مانائی می باشد، دلیل قاطع بر این ادعا است.

این نواحی از هزاره دوم قبل از میلاد محل مهاجرت و سکونت اقوام مختلفی مانند کردها و ترکها بوده است تا اینکه در دوره قاجاریه به آقای نقی خان جان احمدلو فرزند پاشاخان رئیس ایل بوزچیلو واگذار گردید.

سابقه ایل بوزچیلو هم که چگونه ساکن این بخش آذربایجان گردیده و تپه

حسنلو به ملکیت خانوادگی آقای جان احمدلو درآمده است، خود داستان جالبی دارد. بدین قرار که طایفه بوزچیلو سابقاً در ناحیه بوزچیلو در حدود اراک و همدان سکونت داشته‌اند، چون مردمی رشید و شجاعی بودند، شاهان صفویه ایشان را از ناحیه بوزچیلو به گرجستان بردند و محال پنبک گرجستان را در اختیار آنها قرار دادند و قریب دویست سال در آن حدود می‌زیستند و در عین اشتغال به کشاورزی و زندگی معمولی خود به استقامت و پایداری در مقابل حملات قبایل لزگی و داغستان که مرتباً به گرجستان حمله ور می‌شدند پرداخته مدافع استقلال کشور نیز بودند.

در زمان فتحعلیشاه قاجار هنگام جنگهای ایران و روس رئیس طایفه مزبور نقی خان بوزچیلو منشاء خدمات و جنگهای دلاورانه بود و به درجه سرتیپی نائل گردید و چون طبق عهدنامه گلستان خاک گرجستان به تصرف روسیه درآمد، ایل بوزچیلو از ملک و علاقه خود دست کشیده و به داخل ایران کوچ نمودند و در جنگهای بعدی ایران و روس نیز فداکاریهای زیادی نموده و قربانیهای بسیاری دادند و پس از عهدنامه ترکمن‌چای زیر بار اطاعت روسیه نرفته و چون هنوز شهر تبریز و خوی در دست روسها بود ناگزیر از طریق خاک عثمانی خواستند به ایران بازگردند، فصل زمستان را در خاک عثمانی گذرانیدند و چون کلاه سیاه پوست بره بر سر داشتند به قره‌پاپاق معروف شدند. پس از تخلیه خاک آذربایجان از قوای روسیه، عباس میرزا نایب‌السلطنه بخش کنونی سلدوز را در اختیار ایل قره‌پاپاق قرار داد و سند شش‌دانگ بخش مزبور که ملک شخصی عباس میرزا بود به نام نقی خان بوزچیلو منتقل گردید و آبادی نوچه ده از سال ۱۲۴۵ قمری به نام نقی‌ده (نقده) نامیده شد اسناد آن تماماً در اختیار آقای جان احمدلو و بازماندگان دیگر آن خانواده است.

جمعیت این شهر برابر سرشماری سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۳۷۶۹۴ نفر شامل ۲۲۳۳۸ خانوار بوده است و بیش از ۶۲ درصد از جمعیت آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند.

شهر نقده دارای دو بخش می‌باشد:

- ۱- بخش سلدوز با مساحتی ۹۱۴ کیلومتر مربع در سمت شرقی نقده واقع است.
- ۲- بخش اشنویه با مساحتی حدود ۱۰۸۶ کیلومتر مربع در سمت غربی نقده قرار گرفته است.

سابقه تاریخی این شهر به قبل از مادها می‌رسد، اقوام ماننا در این ناحیه سکونت داشته‌اند، در کوه کلاشین در جنوب غربی اشنویه در جاده‌ای که به سوی رواندوز عراق می‌رود، سنگی به ارتفاع (۱۷۰) سانتیمتر وجود دارد که کتیبه‌ای به دو زبان اورارتوئی و آشوری در آن دیده می‌شود و متعلق به قرن هشتم قبل از میلاد است.

ایلات و عشایر:

اکراد، ساکنین بخشی از حومه ارومیه را تشکیل می‌دهند که بعد از شیعیان، اکثریت قابل ملاحظه‌ای را دارا می‌باشند، اکراد در منطقه کوهستانی شمالغربی ارومیه دارای آبادیهای متعددی هستند و قبایل آنها عبارتند از:

- | | |
|-----------------|-----------------|
| ۱- ایل شکاک | ۵- ایل حرکی |
| ۲- ایل بیگ‌زاده | ۶- ایل پیران |
| ۳- ایل زرزا | ۷- ایل صوفیانلو |
| ۴- ایل مامش | ۸- ایل سادات |

۱- ایل شکاک:

ایل شکاک در شمالغربی شهر ارومیه در بخش صومای-برادوست ساکن هستند، کلمه شکاک در اصل (شه کاک) بوده که به معنای برادر بزرگتر یا مرد بزرگ می‌باشد که به مرور زمان و کثرت تلفظ به شکاک تبدیل شده است، جمعیت این ایل برابر آمار سال ۱۳۶۶ شمسی ۴۴۰۰ خانوار بوده است.

عشایر شکاک در گذشته چادرنشین و دامدار بودند ولی امروزه بیشتر آنان به کشاورزی روی آورده‌اند.

سرپرستی در ایل شکاک موروثی است و از پدر به پسر ارشد می‌رسد و آنان برای حل و فصل دعاوی اهالی تالاری بزرگ به نام دیوانخانه احداث کرده‌اند، این دیوانخانه کار کلانتری و دادگستری و دارائی و محضر ازدواج و طلاق را انجام می‌داد و مردم برای رفع مشکلات خود بدانجا مراجعه می‌کردند ولی امروزه دیوانخانه‌ها به صورت هتل پذیرائی و مهمانسرای رؤسا و انجمن‌ها درآمده است.

ایل شکاک از دو تیره (قارداری) و (عبدویی) تشکیل شده است، مردان شکاک قدبلند و ورزیده و پرطاقت هستند و اغلب به کار کشاورزی و دامپروری می‌پردازند، محصول کشاورزی عشایر شکاک گندم، جو، توتون و سیب‌زمینی است.

۲- ایل بیگ‌زاده:

ایل بیگ‌زاده در غرب شهر ارومیه و در مرز ترکیه و عراق سکونت دارند، جمعیت این ایل به ۵۰۰ خانوار می‌رسد و اغلب آنها به دامداری اشتغال دارند. واژه بیگ‌زاده که از دو کلمه ترکی و فارسی ترکیب شده به معنای بیگ اوغلی یا بزرگ‌زاده و امیرزاده می‌باشد.

وجه تسمیه ایل بیگ‌زاده ماخوذ از نام یکی از مردان بزرگ سابق ایل به نام عبدالله بیگ پیر بوداق سلطان است، شیرخان بنیان‌گذار ساوجبلاغ مکری (مهاباد) در حین جنگ با عثمانیها کشته شد، فرزندش پیربوداق سلطان که در اواخر قرن هفدهم میلادی در اوج اقتدار بود، جدّ مورد احترام ایل بیگ‌زاده به شمار می‌رود، بوداق سلطان دو پسر داشت، عبدالعزیزخان و عبدالله بیگ، از عبدالعزیزخان خانزاده‌ها به وجود آمدند که در شهر سکونت یافتند و از عبدالله بیگ، بیگ‌زاده‌ها به وجود آمدند که در غرب شهر ارومیه تمرکز یافتند.

۳- ایل زرزا:

ایل زرزا در اشنویه ساکن هستند برابر آمار سال ۱۳۶۴ شمسی دارای ۲۱۵ خانوار

می باشند که از هفت طایفه تشکیل گردیده و هر طایفه دارای تعدادی تیره هستند و به کارهای دامداری و کشاورزی اشتغال دارند.

۴- ایل مامئش:

ایل مامئش در نقاط کوهستانی بین پیرانشهر، نقده، اشنویه و جلدیان ساکن هستند، برابر آمار سال ۱۳۶۵ شمسی حدود ۶۰۰۰ نفر می باشند که اغلب به کارهای کشاورزی اشتغال دارند، فرآورده های زراعی این ایل عبارتند از: غلات، حبوبات، توتون و چغندر قند.

۵- ایل حرکی:

ایل حرکی در اطراف اشنویه و مرز ترکیه و عراق به سر می برند و به کشاورزی و دامپروری و گله داری اشتغال دارند، این ایل از سه طایفه: سیدان، سرهاتی، و مندان تشکیل شده است که در نواحی موانا و آبادیهای اطراف آن اسکان یافته اند برابر آمار سال ۱۳۶۷ شمسی دارای ۱۱۳۹ خانوار می باشند.

۶- ایل سادات:

ایل سادات در نواحی ارومیه و مهاباد پراکنده اند، چون سید هستند به ایل سادات معروف شده اند، مردم این ایل از طریق کشاورزی و دامداری امرار معاش می نمایند.

۷- ایل صوفیانلو:

عشایر صوفیانلو در ناحیه جلدیان و صوفیان زندگی می کنند، ایل صوفیانلو خود را صوفی و درویش، منتسب به سلسله صفویه می دانند، از اینرو به صوفیانلو معروف شده اند و به کارهای کشاورزی اشتغال دارند.

۸- پیرانشهر و ایل پیران:

پیرانشهر با وسعتی حدود ۲۴۰۲ کیلومتر مربع در غرب آذربایجان و در مرز ایران و عراق واقع شده است و فاصله آن تا ارومیه ۱۵۰ کیلومتر است و آب و هوای آن سردسیری است.

پیرانشهر در گذشته (خانه) نامیده می شد و بعداً از نام ایل پیران به پیرانشهر تغییر نام یافت. این شهر دارای موقعیت نظامی، مواصلاتی و اقتصادی می باشد، جمعیت آن برابر آمار سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۶۱۰۲۵ نفر شامل ۸۶۷۵ خانوار بوده است، اقتصاد پیرانشهر به کشاورزی و دامپروری متکی است.

نمونه‌ای از اقدامات شهرداری در ایام گذشته

شماره - ۱۰۸۷۴ تاریخ - ۱۳۲۰/۱۰/۲۳

وزارت کشور استان چهارم فرمانداری رضائیه

شهرداری رضائیه

بخشداری رضائیه طی شماره ۶۳۰۷ - ۱۵ / ۱۰ / ۲۰ - آقای علاءالدین کاظم‌پور را به سمت نویسنده‌گی به جای آقای صمد ابراهیم‌زاده کارمند مستعفی از تاریخ اول آبانماه ۱۳۲۰ ماهیانه به قرار دویست و پنجاه ریال حقوق پیشنهاد نموده است، قدغن فرمائید با مراجعه به بودجه مصوبه سال ۱۳۲۰ شهرداری اگر چنین محلی در بودجه منظور شده و فعلاً اعتباری برای تأمین حقوق او دارند اطلاع دهند تا به مرکز پیشنهاد شود. فرمانداری رضائیه - محمد آراسته

* * *

شماره - ۲۵۰ تاریخ - ۱۳۲۵/۱/۱۹

وزارت کشور استان چهارم فرمانداری رضائیه

آقای علاءالدین کاظم‌پور

بوحکمون موجب‌نجه بوالین اولیندن سیز بلدیة اداره سینین وصول مامورینی نه تعیین اولوب و آیدا مبلغ ۱۲۰۰ ریال حقوق که ۱۳۲۵ نجی ایلین بودجه سینین فصل ۹ ردیف ۲ اعتباری پادار اولوب، آلا جاقسوز. ارومیه بلدیة سینین رئیس - وهاب‌زاده

* * *

شهرداری رضائیه

تاریخ پاکنویس - ۱۳۴۳/۵/۱۳

تاریخ کتابت - ۱۳۳۴/۵/۱۲

بعرض می‌رسد:

محترماً بطوریکه استحضار دارید کمیسیون حل اختلافات ماده ۷ مدت پنج ماه است تشکیل می‌یابد. تا امروز بنده از هزینه خودم جای کمیسیون را تأمین نموده‌ام، مستدعی است به این قسمت دستور فرمائید حسابداری توجه نماید کمیسیونی که جهت انجام کار اداره تشکیل می‌یابد و بنده نیز در قبال هیچگونه مزایائی اجباراً کار می‌کنم، هزینه چای را از کجا تأمین نمایم؟

در مورد پیشخدمت نیز هر نوبت کمیسیون با التماس و خواهش باید حاضر شود و اظهار می‌دارد: خدمت مقرری را انجام می‌دهم، بعد از ظهر اجباری نیست بدون دریافت اجرتی حاضر شوم.

کاظم‌پور

فصل چهارم

اوضاع اقتصادی ارومیه:

ارومیه و حومه آن از حیث منابع طبیعی و انسانی یکی از غنی ترین مناطق آذربایجان به شمار می رود و مهمترین مرکز فعالیت اقتصادی کشور را تشکیل می دهد. ارومیه از نظر کشاورزی و باغداری خودکفا بوده و در رشته دامپروری نیز مقامی مهم در بین مناطق مختلف کشور را دارا می باشد.

امکانات توسعه اقتصادی ارومیه بسیار زیاد است به طوری که می توان عواید بیشتر و سطح زندگی بالاتری را برای تمامی ساکنین این منطقه تامین نمود که براساس فعالیت کشاورزی و منابع طبیعی و نیروی انسانی متکی و استوار باشد.

نیروی انسانی موجود در منطقه به ویژه عشایر و ایلات آن از جمله مستعدترین نیروهای انسانی به شمار می رود، اگر عوامل و وسایل لازم برای توسعه کشاورزی و اقتصادی این منطقه فراهم گردد، افزون بر اینکه جلوی تکرار اغتشاشات و شورشهای گذشته گرفته می شود، آهنگ رشد و ترقی منطقه عشایرنشین خیلی سریعتر از آنچه تصور می رود خواهد بود.

اقدامات مهم دیگری که نیز بایستی از طرف دولت برای پیشرفت امور کشاورزی و اقتصادی منطقه انجام گیرد، ایجاد تسهیل جریانات اداری است تا زمینه را برای ارشاد و تشویق کشاورزان و دامداران به فعالیتهای بیشتری در منطقه فراهم سازد. متأسفانه به مناطق ایلات و عشایرنشین کمتر توجه و رسیدگی می شود، کلیه قتل و

غارتها و آشوبهائی که در گذشته رخ داده علت آن عدم توجه و عدم رسیدگی به وضع کشاورزان و دامداران عشایر منطقه مرزنشین بوده است.

هرگاه به وضع زندگی این مردم زحمت کش از نظر خدمات بهداشتی، فرهنگی و اقتصادی رسیدگی شود همانگونه که به وضع مردم شهری رسیدگی می شود، عشایر مرزنشین را بهترین و وفادارترین پاسداران و مرزبانان کشور خواهند یافت.

نظر به اینکه سیاست تمرکز امور در تهران است، اغلب کشاورزان و چوپانان به علل ضیق مالی و درآمد کم و فقر و فلاکت کار و پیشه خود را رها کرده و برای به دست آوردن لقمه نانی عازم مرکز می شوند و در تهران به مشاغل کاذب می پردازند، بعضی از آنها ثروتی بهم زده و صاحب خانه و زندگی در تهران می شوند و برای نشان دادن فعالیت خودی با ماشین سواری خود با سرووضع مرتب، سری به دهکده می زند، در حالیکه کدخدای دهکده با لباسی کهنه و پاره سوار بر الاغ به دنبال کود شیمیائی می گردد.

ارومیه با توجه به موقعیت خاصی که دارد، محل کشت انواع محصولات کشاورزی است و در حد خود کفای اهالی تولید می گردد و مازاد آن به سایر استانها یا خارج از کشور صادر می شود، به طور کلی نزدیک به هفتاد درصد از سطح زیرکشت زراعتهای سالیانه متعلق به کشت گندم است و متجاوز از ۳۲ رقم گندم مختلف در این مناطق زیر کشت قرار می گیرد، مانند گندم یازلیق- ساری بوغدا- قرمزی قین- گردشی- ده وه دیشی- شال بوغدا- مودیک- سرداری و غیره.

(عمران منطقه آذربایجان ۱۳۴۴-۳۷۳-۳۷۰)

ارومیه از جمله نواحی مهم غله خیز و از مراکز بااهمیت جمع آوری غله آذربایجان است، معمولاً گندم را بطور پاییزه می کارند و به علت کوهستانی بودن قسمتی از منطقه به صورت دیمی نیز کاشته می شود.

تبدیل گندم به آرد در ارومیه و روستاهای آن منحصراً به وسیله آسیای موتوری انجام می شود، سیلوی ارومیه به ظرفیت هشت هزار تن در ده کیلومتری جاده ارومیه-

سلماس ساخته شده و در حال حاضر داخل شهر قرار گرفته است.

کشت چغندر قند نیز برای اینکه کارخانه قند ارومیه را تغذیه کند حائز اهمیت است، از نیمه دوم فروردین ماه کشت چغندر قند شروع و از اول مهرماه جمع آوری محصول آغاز می شود.

ارومیه یکی از مراکز مهم کشت توتون در آذربایجان است و محصول سالیانه آن به طور متوسط حدود پنجهزارتن می باشد.

از جمله محصولات این شهر حاصلخیز در درجه اول انگور و در درجه دوم سیب درختی است که به مقدار زیاد و بسیار مرغوب به دست می آید.

از محصول باغات انگور افزون بر کشمش و سبزه که به صورت خشکبار به کشورهای روسیه و آلمان صادر می گردد، در کارخانه عظیم پاکدیس ارومیه به صورت آب انگور (استاندارد) به تمام نقاط کشور صادر می گردد که از اهمیت بارزی برخوردار است و محصول دیگر این کارخانه تهیه سرکه می باشد که مورد اطمینان کلیه مصرف کنندگان در سراسر کشور می باشد.

این کارخانه قبلاً با نام شرکت ترقی مشروبات الکلی تهیه می کرد و تعداد مصرف کنندگان آن عده خیلی بودند که با پول حرام مشروب حرام صرف می کردند، پس از انقلاب اسلامی ضمن اینکه نام این کارخانه به کارخانه پاکدیس تغییر یافت، با تهیه آب انگور گوارا بر عده مشتریان آن نیز بطور بی سابقه ای در سراسر کشور افزوده گشت و درآمد آن نیز چندین برابر گردید و از برکت انقلاب اسلامی، کار حلال، کسب حلال و روزی حلال یافته است.

دامپروری و دامداری در منطقه ارومیه به علت وجود سلسله جبال زاگرس در غرب و رطوبت دریاچه ارومیه که در شرق آن واقع است، وضع طبیعی خاصی را به وجود آورده است که برای دامپروری بسیار مناسب و مستعد می باشد.

دامداران در فصل بهار و تابستان در حین چراندن اغنام و احشام خود در مراتع مبادرت به درو کردن و جمع آوری علوفه و ذخیره نمودن آن برای زمستان احشام

می‌کنند، به همین جهت به هنگام سرما و بارش برف، دامداران این منطقه متحمل خسارت ناشی از تلف شدن دامها نمی‌شوند.

هر سال در فصل تابستان دامداران کشور عراق گله‌های بیحد و حصر خود را از منطقه گرمسیر عراق به منطقه سردسیر ایران با پرداخت حق تعلیف و با اجازه رسمی دولت ایران کوچ می‌دهند و پس از گذشت، فصل تابستان با وطن خود برمی‌گردند. پرورش طیور و مرغداری نیز همیشه معمول بوده و تاسیسات مرغداری در ارومیه به طرز نوین و علمی وجود دارد از آنجمله تاسیسات بسیار مهم و معتبر مرغداری آقای بانی سعید می‌باشد.

شهر ارومیه همانقدر که از نظر کشاورزی و دامپروری و تهیه لبنیات پیشرفت دارد، همانقدر از لحاظ صنعت عقب مانده است، غیر از کارخانه قند و کارخانه پاکدیس ارومیه، کارخانه مهم دیگری وجود ندارد. کارخانه‌هایی که به علت وجود منابع طبیعی جای آنها خالی است به قرار زیر است:

- | | |
|-----------------------|--------------------------------|
| ۱- کارخانه ریسندگی | ۲- کارخانه پارچه‌بافی |
| ۳- کارخانه فرش‌بافی | ۴- کارخانه چرم‌سازی |
| ۵- کارخانه کفش‌دوزی | ۶- کارخانه کنسروسازی |
| ۷- کارخانه روغن نباتی | ۸- کارخانه تهیه مواد اشتها آور |

بازار ارومیه:

بازار قدیمی شهر دیرپای ارومیه مجموعه‌ای از بازار عطازان و خرازان، زرگران، بزازان، خیاطان، کفاشان، مسگران، صرافان، آجیل‌فروشان، سمساران، خواروبارفروشان، فرش‌فروشان می‌باشد و بازرگانی که در سرای حاجی ابراهیم تمرکز یافته‌اند از جمله بازرگانی آقای هدایت‌الله مجیدزاده که از اعتبار و احترام اهالی ارومیه و حومه آن برخوردار می‌باشد، بازار دیگری نیز وجود دارد که به نام (آشاغی میدان) معروف است، قدمت این بازار و ساخت آن به قرن هفتم هجری قمری می‌رسد.

فصل پنجم

فرهنگ ارومیه:

تمدن باستانی:

شهر تاریخی ارومیه از قرن‌ها پیش مهد تمدن و مرکز علم و دانش بوده و آثار مکشوفه از تپه‌های تاریخی و بقایای ابنیه با عظمت باستانی گواه بارز این ادعا می‌باشد، در اثر تحولات دوران و انقلاب زمان آثار فرهنگی این مرز و بوم نابود گردیده و برای ذکر حقایق تاریخی، سندی باقی نه‌انده است، آنچه مسلم است، شهرستان ارومیه یکی از حوزه‌های معتبر علوم قدیمه به شمار می‌رفته، علماء و فضلاء و دانشمندان متبحر اصول فقه اسلامی و حکمت و فلسفه و ادبیات را به علاقمندان تدریس می‌کردند.

وجود میسیونرهای خارجی در ارومیه و تماس مردم با آنان سبب گردید که فرهنگ و تمدن مغرب زمین زودتر از سایر شهرها در این سامان رواج پیدا کند و اهالی این شهر به اصول نوین تربیتی و مزایای آموزش و پرورش جدید آشنا شوند.

میسیونرهای خارجی در حدود سال ۱۲۱۵ شمسی برای تحکیم نفوذ فرهنگی خود که جنبه سیاسی آن بر جنبه فرهنگی می‌چربید، به تاسیس مدارس مختلفی دست زدند، حتی بیمارستان و قرائتخانه و کتابخانه و پرورشگاه‌ها نیز به شرح زیر در این شهر ایجاد کردند.

۱- میسیونرهای امریکائی

میسون امریکائی در طول مدت اقامت خود در شهر ارومیه در حدود سال ۱۲۲۵ شمسی ساختمانها و ابنیه آبرومندی برای تاسیس دبستان و دبیرستان و بیمارستان احداث نموده بودند که در مدارس مزبور علوم جدید و زبان انگلیسی و شرعیات دین مسیح به داوطلبان مسیحی مقیم ارومیه تدریس می شد.

در بیمارستان امریکائیان افزون بر معالجه بیماران، عده ای را به عنوان دستیار استخدام نموده بودند که آنان را به مقدمات علم طب نیز آشنا می ساختند.

در سال ۱۸۵۰ میلادی یک مدرسه عالی که به منزله دانشکده طب بود در ارومیه افتتاح کردند که چند نفر از فارغ التحصیلان همان دانشکده در ارومیه مشغول طبابت بودند از جمله حکیم پیره و حکیم دانیال.

مقارن جنگ بین الملل اول که این خطه زرخیز در آتش انقلاب و ناامنی می سوخت، بنگاههای فرهنگی میسیونرهای خارجی نیز زمانی دایر و گاهی دچار تعطیل و انحلال می شد.

در سال ۱۳۰۲ شمسی یک باب دبستان ۶ کلاسه دخترانه و یکباب دبیرستان سه کلاسه تاسیس نمودند.

خریداری موسسات فرهنگی خارجیها:

این مدارس تا سال ۱۳۱۲ شمسی دایر بود و در همان سال موسسات وابسته به امریکائیها منحل و ساختمانهای که به وسیله آنان احداث شده بود به شرح زیر از طرف وزارت فرهنگ خریداری شد.

- ۱- محل فعلی دبیرستان شاهدخت (سابق) به مبلغ ۲۵۰۰۰۰ ریال
- ۲- محل فعلی دبیرستان شاهد به مبلغ ۳۱۰۸۱۷ ریال
- ۳- محل فعلی مقابل دبستان ملی وزیری (سابق) به مبلغ ۲۵۶۰۰ ریال
- ۴- اداره فرهنگ به مبلغ ۱۲۵۵۶۵ ریال

۵- محل دبستان ملی وزیری (سابق) به مبلغ ۴۸۶۳۲/ ریال افزون بر ساختمانهای مزبور ساختمانهای دیگری نیز خریداری شده که فعلاً مورد استفاده اداره دارائی، بهداری، بیمارستان دولتی می باشد، همچنین باغ کشاورزی (دانشکده کشاورزی) در همان تاریخ از امریکائیه خریداری شد.

۲- میسیونرهای کاتولیک و میسیونرهای لازاریست

میسیونرهای فرانسوی پیش از سایر میسیونرهای مذهبی در شهر ارومی نفوذ معنوی و فرهنگی داشته و مدارس متعددی در شهر و قراء مسیحی نشین ایجاد نموده است.

میسیونرهای فرانسوی در سال ۱۸۴۱ میلادی در ارومیه دو باب آموزشگاه دخترانه و پسرانه و قرائتخانه و کتابخانه تاسیس و در آبادیهای مسیحی نشین اطراف ارومیه نیز ۲۱ باب دبستان دایر کرده بودند که زبان فرانسه و تعلیمات دین مسیح به داوطلبان تدریس می کردند که در سال ۱۳۱۱ شمسی این مدارس نیز منحل شدند.

۳- فرمانده قوای عثمانی به نام صلاح الدین بیگ مقارن جنگ اول جهانی به سال ۱۳۲۴ قمری آموزشگاهی به نام (خیریوردی) در ارومیه دایر نموده بود که پس از پایان جنگ و مراجعت قوای عثمانی، آموزشگاه مزبور نیز تعطیل شد.

۴- آلمانیها و روسهای تزاری نیز دو باب دبستان مختلط در ارومیه تاسیس کرده بودند که در اندک مدتی تعطیل و منحل گردید.

این بود مختصری از وضع بنگاههای فرهنگی میسیونرهای خارجی که در بالابردن سطح معلومات، اهالی شهر ارومیه تاثیر بسزائی بخشیده و علاقمندان علم و دانش و فرهنگ دوست را به اصلاح وضع مکاتب قدیمه برانگیخته است.

مسیحیان ارومیه و میسیونرها:

ورود مسیحیت به هر نقطه از نقاط جهان خود داستانی است بسیار مفصل و

اغلب اوقات بسیار شیرین و شنیدنی.

دلیل تلاش و کوشش طاقت‌فرسای مسیحیان در انتشار مسیحیت و قبولانیدن عقیده خود به دیگران از قرن اول مسیحیت تا به امروز بر اثر حکمی است که آنها از پیغمبر خود حضرت عیسی (ع) دارند که فرموده:

(بروید همه امتها را تعلیم دهید تا وظایفی را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند) به پیروی از این فرمان از همان روزهای اول به اطراف رفته و پیغام خود را به مردم رسانیدند.

در قرن اول و دوم میلادی در دوره اشکانیان، مسیحیت به ایران رسید ولی تشکیلات منظم کلیسا از قرن سوم میلادی در ایران شروع شده است. هنگامی که اولین میسیونرهای مسیحی وارد ایران شدند، دولت امریکا با ایران مناسبات سیاسی نداشت و قریب پنجاه سال طول کشید تا از طرف دولت امریکا، وزیر مختاری به ایران فرستاده شد.

برنامه کار میسیونرهای مسیحی که با هدایای هزاران نفر از مسیحیان جهان اداره می‌شد از همان ابتدا منحصر به خدمات مذهبی بوده و از طرف دولت دیناری برای اجرای برنامه‌های آنها پرداخت نگردیده و دولت کوچکترین دخالتی در فعالیت آنها نداشته است.

در آن ایام زندگی مسیحیان از نظر اقتصادی بسیار سخت و غیر قابل تحمل بود، بین ده هزار نفر در حدود چهار الی پنج نفر باسواد بودند، خانه‌های آنها یک طبقه و سقف آنها مسطح و از گل و خشت ساخته شده بود، خانواده‌های بزرگ عموماً از ده تا چهل نفر تشکیل می‌شد، وقتی فرزندان خانواده ازدواج می‌کردند تا مدتی با زن و فرزند خود در خانه پدری زندگی می‌کردند ولی چون نمی‌توانستند چنانکه باید رفتار پسران و دختران و نوه‌های خود را تحت نظارت خود داشته باشند، اغلب خانواده آنها گرفتار کشمکش و اختلاف بود.

میسیونرها در کلبه‌های تاریک و محقری که با خانه‌های سابق آنها در آمریکا

تفاوت کلی داشت روی خاک یا حصیر نشسته با انگشتان خود از خوراک فقیرانه‌ای که میزبان‌شان تهیه کرده بودند می‌خوردند و با کسب اجازه در اماکن حاضر شده کارگران و کشاورزان را در زیر سایه درختی جمع کرده برای آنها مجالس کوتاه دینی تشکیل می‌دادند.

یکی از بزرگترین مانعی که سد راه فعالیت میسیونرها قرار داشت، مسئله بیسوادی مردم و فقدان کتاب بود. میسیونرها در نخستین سالهای اقامت خود در ارومیه روزی هشت ساعت اوقات خود را صرف ترجمه کتاب می‌ساختند، چاپخانه سبک و قابل حملی که سفارش آن به امریکا داده شده بود، سرانجام با مشکلات فراوان در سال ۱۸۴۰ میلادی به ارومیه وارد شد، یکنفر متخصص به نام (بریت) که از طرف میسیون استخدام شده بود، آن چاپخانه را به راه انداخت، نخستین کتابی که در این چاپخانه به چاپ رسید تحت عنوان (در پیرامون لزوم قلب جدید) نام داشت و منتشر گردید.

آقای (برکینز) دو ماه پس از ورود به ارومیه در یکی از اطاقهای خانه خود آموزشگاهی تاسیس نمود، روز ۱۸ ژانویه سال ۱۸۳۶ مدرسه مزبور که نخستین آموزشگاه جدید در سراسر ایران بود و عده‌ای از مسلمانان و مسیحیان به دیدن آن آمده بودند با هفت نفر دانش‌آموز گشایش یافت.

مدرسه به کلی فاقد کاغذ، مداد، کتاب و تخته سیاه بود برای آموزش حساب در جعبه‌ای ماسه ریخته و روی آن با انگشت می‌نوشتند.

آموزشگاه مزبور پس از سه ماه تعطیل شد، عده شاگردان که به سی نفر رسیده بود برای گذراندن ایام تعطیل به خانه‌های خود بازگشتند، نکته قابل توجه اینجاست که از شاگردان این آموزشگاه نه تنها ماهیانه پول گرفته نمی‌شد، بلکه مخارج تحصیل و هزینه زندگی آنان را نیز آموزشگاه می‌پرداخت.

در سال ۱۸۴۶ این آموزشگاه به محلی موسوم به (سیر) انتقال یافت و به مدرسه شبانه‌روزی تبدیل شد.

در سال ۱۸۶۵ عده ۹۹ نفر دانش‌آموز از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل شدند.

نخستین پزشک میسیونر امریکائی در ایران دکتر (گرانث) نام داشت که در سال ۱۸۳۵ به اتفاق دکتر (پرکینز) وارد ارومیه شده بود. در روز ورود آنها به ارومیه باران شدیدی می‌بارید و محلی که این هیئت در آن مسکن گزید عبارت از چند اطاق ناتمام بود که به کلی فاقد وسایل زندگی بود، وسایل آنها هنوز در راه بود، به این جهت مجبور شدند چند قطعه پارچه را که مرطوب شده بود روی آتش خشکانیده، روی پوشالهای نجاری پهن کنند و آن شب را بر روی آن بخوابند، با این همه سختیها و مشقات استقبال گرم مسیحیان ارومیه باعث شد که این هیئت غریب بودن خود را فراموش کرده ارومیه را خانه خویش پندارند.

دکتر گرانث از بدو ورود به ارومیه مشغول معالجه بیماران شد، هر روز عده کثیری برای مداوا به او رجوع می‌کردند، حداقل روزی ۴۵ بیمار را در مطب خود یا در خانه آنها معاینه و معالجه می‌کرد، مردم قدردانی و حق شناسی خود را در قبال محبت‌های صادقانه او ابراز می‌داشتند و این موضوع در خلال نامه‌هایی که او به امریکا فرستاده نمایان گردیده است.

«بیماران نومید و درمانده‌ای که به دست من شفا یافته‌اند به زمین افتاده با چشمان اشکبار بر پاهای من بوسه می‌زدند، ملائی خدا را شکر می‌گفت که من از معالجه شخص مسلمان دریغ نورزیدم، به طوری که اظهار می‌کنند برای حضور من در اینجا خدا را سپاسگزارند»

دکتر گرانث در سال ۱۸۴۴ یعنی درست ۹ سال پس از ورود به ایران دار فانی را در موصل بدرود گفت، دکتر رایت نیز که برای معاونت دکتر گرانث آمده بود، پس از فوت همکار خود مسافرت‌های بسیاری به نقاط کوهستان موصل کرد.

در سال ۱۸۴۷ مطابق سال ۱۲۲۵ شمسی موقعی که بیماری طاعون در اطراف ارومیه شیوع یافته و زندگی مردم را مورد تهدید قرار داده بود دکتر رایت با خدمات صادقانه خود جان هزاران نفر را از مرگ حتمی نجات داد، خود او در این باره نوشته است.

«این بیماری مدت ده روز در شهر شیوع داشته مانند شعله‌های آتش هرچه را در راه خود می‌یافت نابود می‌ساخت به طوری که تخمین می‌زدند فقط در یک روز چهارصد نفر از این مرض تلف شدند».

محلّه و کوچه و خانه‌ای نبود که در آن عده‌ای باین بلا گرفتار نشده باشند، وحشت و نگرانی چنان مردم را فرا گرفته بود که حتی از تدفین مردگان خود ترسیده دست استرحام بسوی خدا بلند کرده بودند، از دویست و پنجاه هزار سکنهٔ ارومیه چهار هزار نفر از این مرض جان سپردند.

در این هنگام هر کس بیاد گناهان خود افتاده سعی می‌کرد با جبران خطایای خویش خدا را از خود راضی نماید. عده‌ای قروض خود را می‌پرداختند و جماعتی نیز ساعات متوالی وقت خود را در دعا و تضرع به درگاه خدا صرف می‌کردند، در این هنگام دکتر رایت بر اثر محبت و مهربانیهای خود بیش از هر کس مورد توجه و احترام اهالی قرار گرفته بود.

نامبرده استعداد زیادی در فرا گرفتن زبانهای خارجی داشت بطوریکه در مدت کوتاهی زبانهای ترکی آشوری، فارسی را آموخته و با فصاحت صحبت می‌کرد. مرگ او با مرض حصبه پس از ۲۴ سال خدمت ضایعهٔ جبران ناپذیری برای میسیون بود، نخستین پزشکان میسیونر امریکائی در ارومیه اوقات خود را تماماً مصروف معاینهٔ بیماران در مطب خود و خانه‌های بیماران می‌ساخت ولی بمرور زمان احساس نمودند، برای انجام خدمات طبّی مهمتر بخصوص عمل جراحی به بیمارستان نیز احتیاج دارند.

دکتر جوزف کا کران پس از تکمیل تحصیلات خود در امریکا بسال ۱۸۷۸ بایران بازگشت و توانست ۲۷ سال از عمر خود را وقف خدمت مسیحیان اکراد و آذربایجانها نماید که خود ایام کودکی را در میان آنها گذرانیده و بزبانشان آشنا شده بود، نامبرده توانست فوراً پس از ورود بارومیه خدمات خود را شروع کرده بیماران را معالجه نماید اما احساس می‌کرد که برای توسعه فعالیتهای طبّی میسیون باید بیمارستانی تاسیس شود،

باین جهت در سال ۱۸۷۹ از میسیون تقاضا کرد که برای بستری نمودن بیماران، محلی را در اختیار او بگذارند و میسیون نیز درخواست او را برآورده ساخت.

آقای (کلمنت) از اهالی بوفالو حاضر شد مبلغ یکهزار دلار برای شروع بنای بیمارستان اهدا کند، در سال ۱۸۸۲ بیمارستان از هر جهت برای پذیرائی بیماران آماده شد و از طرف کلیسایی که مخارج آنرا می پرداخت بنام بیمارستان (وست مینستر) موسوم گشت، این نخستین بیمارستان امریکائی در ایران بود که در سنوات بعد وسیله شفا و برکت برای هزاران نفر از مردم ارومیه گردید (۱۲۴۲-شمسی)

دکتر رایت یکی از میسیونرهای مقیم تبریز که برای شرکت در مراسم جشن پنجاهمین سال تاسیس میسیون در ارومیه عازم این شهر بود استقبال خود را از طرف اهالی شرح داده می نویسد:

میسیونرها وعده ای از اهالی ارومیه تا بیست کیلومتری شهر باستقبال ما آمده بودند، در اطراف رودخانه نازلوچای مراسم استقبال ما صورت گرفت و در همانجا در آغوش طبیعت، مجلس برپا گردید، هرچه به شهر نزدیکتر می شدیم با دسته های دیگری از مردم که به استقبال ما شتافته بودند مواجه می شدیم و با چهره های بشاش به ما خوش آمد می گفتند.

رئیس نظمیه با گروهی از افرادش به نمایندگی حاکم شهر به پیشواز ما آمده بود، در میان استقبال کنندگان همه رنگ انسان دیده می شد، مراسم جشن مشتمل بر دو قسمت بود یکی بزبان انگلیسی و دیگری بزبان فارسی، پس از سخنرانی و خواندن سرود در ساعت چهار بعد از ظهر جشن پایان یافت،

یکی از مامورین دولتی مسلمان که در جشن حضور داشت به زنانی که در باغ نشسته بودند، اشاره کرده پرسید؟ این زنان که کتابهایی در دست دارند چه می کنند؟ باو گفتند، آنها مشغول خواندن کتاب و سرود هستند، مامور جواب داد (محال است زن بتواند کتاب بخواند)

در این موقع از تمام زنان حاضر که سواد داشتند تقاضا شد بایستند، ششصد نفر از

جای خود برخاستند در حالیکه پنجاه سال قبل حتی یکی از زنان آسوری سواد نداشت. در اطراف ارومیه دهکدهٔ نستوری باقی نمانده بود که پیام مسیح را نشنیده باشند، کلیسای گوی تپه یکی از نمونه‌های میسیونرهای ارومیه بشمار می‌رود، از هزار و پانصد نفر اهالی این دهکده، قریب نیمی به آئین پروتستان گرویده بودند.

کلیسای گوی تپه نه تنها از لحاظ مالی غنی بوده و مخارج خود را تامین می‌کرد بلکه مبالغی نیز بمیسیون می‌پرداخت که بخرج کلیساهای فقیرتر برساند، این کلیسا دارای تشکیلات منظم کامل و رهبران و نمایندگان و آموزشگاه و کلاسهای کتاب مقدس و انجمن بشارتی بود.

در اینجا به قحطی خطرناکی که در سال ۱۸۸۰ پیش آمد نیز باید اشاره نمود زیرا این پیش آمد برای کلیساهای ارومیه فرصتی فراهم کرد که دست یاری و کمک بسوی هموطنان در ماندهٔ خود دراز کنند، برای مبارزه با این قحطی امریکائیان مبلغ چهل هزار دلار در اختیار کلیساهای ارومیه گذاشتند، گرچه این مبلغ برای تامین نیازمندی تمام مردم کفایت نمی‌کرد و هزاران نفر از گرسنگی تلف شدند ولی تخمین زده می‌شود که با این کمک قریب ده هزار تن از مرگ حتمی نجات پیدا کردند.

مکاتب قدیمه:

تا سال ۱۲۹۸ شمسی اداره‌ای بنام فرهنگ و آموزشگاهی بمعنای واقعی در ارومیه وجود نداشت و مکاتب قدیمه تنها محل کسب علم و دانش محسوب می‌گردید که در کنج خانه‌های تاریک و در گوشهٔ مساجد دایر می‌گردید و اطفال معصوم با قیافه و سن‌های مختلف بامید کسب علم و معرفت در آن اماکن غیر بهداشتی روزگار می‌گذرانیدند.

فرهنگ دوستان ارومیه با اطلاعاتی که از وضع مدارس میسیونرهای خارجی داشتند درصدد برآمدند که اصلاحاتی در وضع مکاتب بعمل آورند از این رو در اولین وهله مدارس چند تحت نظر عده‌ای از معارف‌پروران محلی به شرح زیر افتتاح گردید

که نسبت به مکاتب قدیمه مزیت و برتری داشت.

۱- دبستان اسلامی- به مدیریت شادروان محمدحسن امیرنظمی افشار که به سال ۱۳۲۵ قمری تاسیس شد و برنامهٔ دروس آن افزون بر دروس شش سالهٔ ابتدائی شامل صنایع خیاطی، نجاری، کفاشی نیز بوده و سی نفر از اطفال بی سرپرست نیز در آن دبستان تحصیل می کردند که کلیهٔ هزینهٔ آنان به عهدهٔ بانی دبستان مزبور بوده است. روانش شاد و خاطرش گرمی باد.

۲- دبستان کمالیه- به مدیریت آقای ابوالفضل حکمت افشار که مقارن سال ۱۳۲۴ و ۲۵ قمری بوده.

۳- دبستان سعادت به مدیریت آقای قربانعلی آموزگار

۴- دبستان خیریه به مدیریت آقای مناف

۵- دبستان جلالیه به مدیریت آقای میرجلال هاشمی دیلمقانی

۶- دبستان دانش به مدیریت آقای علی خوئی

۷- دبستان سادات به مدیریت آقای یوسف الماسی

۸- دبستان رفعت به مدیریت آقای رفیع رضوی

به سال ۱۳۳۴ قمری مرحوم مستشاری قبل از اینکه رسماً به ریاست ادارهٔ فرهنگ ارومیه منصوب شوند به یاری جمعی از روشن فکران و علاقمندان محلی انجمنی به نام هیئت معارفی تشکیل داده و دبیرستان و دبستانی به نام (نوید دانش) تاسیس نموده بودند که مدیریت قسمت متوسطه آن را شادروان عباس تبلیغی معروف به ملاباشی و مدیریت قسمت ابتدائی آموزشگاه مزبور را آقای علی خوئی عهده دار بودند. در همان سال دبستانی به نام توفیق به سعی و اهتمام مرحوم رحمت الله توفیق دایر شده بود. در سال ۱۲۹۸ شمسی که شادروان مستشاری رسماً ریاست فرهنگ ارومیه را عهده دار شد، دبستان نوید دانش به نام (احمدشاه قاجار) احمدیه موسوم شد و سازمان آموزشگاه توسعه یافت.

بودجهٔ این آموزشگاه از محل عواید اجناس صادراتی و دارائی شهر ارومی تامین

می‌شد.

در اواخر سال ۱۲۹۸ آقای مظفر اعلم (سردار انتصار) که در آن موقع فرماندهی قشون آذربایجان را عهده‌دار بودند به شهر ارومی وارد شده و نسبت به فرهنگ توجه مخصوص ابراز داشتند و بر اثر مساعی ایشان دبستانی به نام مظفریه و دبستان دیگری به نام دوشیزگان دایر شد.

تاسیس اداره فرهنگ و تشکیل یکی دو باب مدرسه نوبنیاد در ارومیه مخصوصاً احداث دبستان دوشیزگان بدو با اشکالات بیشتری مواجه گردید تنها سعی و کوشش رئیس فرهنگ وقت و متانت آقای غلامعلی شکیبا باعث آن گردید که از انحلال مدارس مزبور جلوگیری شود، متأسفانه بر اثر اغتشاشات داخلی و شورش سیمیتقو و بلوا و آشوبی که در ارومیه روی داد، این موسسات جدید فرهنگی نیز تعطیل و منحل گردیدند.

نخستین مدارس ارومیه:

مدارسی که در دوره ریاست شادروان مستشاری تاسیس شد و در حقیقت اولین آموزشگاهها و موسسات فرهنگی ارومیه محسوب می‌شدند به این شرح می‌باشند.

۱- دبستان احمدیه- این دبستان در سال ۱۲۹۸ شمسی رسماً دایر شد و در آغاز دارای شش کلاس بوده که در سال ۱۳۰۱ کلاسهای متوسطه نیز در همان دبستان تشکیل گردید، مدیریت این آموزشگاه را مرحوم عباس تبلیغی (ملقب به ملاباشی) عهده‌دار بود، در سال ۱۳۰۶ که مصادف با ورود سربازان ارتش ایران به ارومیه بود، دبستان احمدیه به نام پهلوی موسوم گشت و چون دبیرستانی نیز به همان نام در ارومیه وجود داشت در سال ۱۳۱۷ نام دبستان مزبور به بزرگمهر تبدیل شد.

۲- دبستان نوید فتح- بانی اولیه این دبستان سردار انتصار فرمانده قشون بود که در آغاز به نام مظفریه نامیده می‌شد، امور مربوط به این دبستان را هیئتی به نام هیئت معارفی اداره می‌کردند که اسامی آنان به منظور قدردانی از خدمات فرهنگ دوستان

قدیم در این جا درج می گردد:

مرحوم مستشاری رئیس فرهنگ وقت- آقایان معتمدالوزراء- صدیق نظامی صالحی- اسدالله آزاد- صادق دیلمقانی- رضائی- جواد شالچی- آموزگار- خلیل افشار. در سال ۱۳۰۱ که مرحوم سرلشگر طهماسبی فرماندهی قوای آذربایجان را به عهده داشتند به مناسبت فتح و غلبه قوای دولتی بر اشرار و یاغیان نام دبستان مزبور را به نوید فتح تغییر دادند.

۳- دبستان شش کلاسه که بعداً بدر نامیده شد.

۴- دبستان چهارکلاسه که در سال ۱۳۰۸ به نام صائب موسوم و سپس به دبستان کشاورزی صائب به مدیریت مرحوم سیدعلی عطائی خوانده شد، اکنون تبدیل به دبیرستان گردیده است.

نخستین مدارس دخترانه ارومیه:

۱- یک باب دبستان دخترانه در سال ۱۳۰۲ شمسی به وسیله آمریکائیان تاسیس شد که مدت ده سال دایر بود و به سال ۱۳۱۲ منحل گردید.

۲- در سال ۱۲۹۸ شمسی به وسیله اهالی ارومیه نیز دبستانی به نام دوشیزگان دایر شده بود که در اندک مدتی دچار انحلال گردید، ناگفته نماند که بانو بدرالملوک انصاری در امر تاسیس این دبستان سهم بسزائی را عهده دار بودند.

۳- دبستان ملی ناموس- این دبستان در سال ۱۳۰۴ به مدیریت بانو رضائی دایر شده و در بدو تاسیس ماهانه ۶۰۰ ریال به عنوان اعانه از طرف وزارت فرهنگ به این دبستان پرداخت می شد.

۴- دبیرستان شاهدخت- این دبیرستان در مهرماه ۱۳۱۱ شمسی در زمان ریاست آقای سیدحسن نیکخو با سه کلاس (سیگل اول) به مدیریت بانو زهرا نیکخو دایر گردید و در سال ۱۳۱۲ پنج نفر و در سال ۱۳۱۴ شش نفر فارغ التحصیل داشته است.

دانشسرای کشاورزی ارومیه:

دانشسرای کشاورزی ارومیه در بهمن ماه ۱۳۲۸ شمسی در محل باغ کشاورزی ارومیه در سر راه قریه باصفای (بند) تاسیس گردید. در سال ۱۳۳۳ پنجاه هکتار از اراضی دیمی قریه قره حسنلو برای عملیات کشاورزی دانش آموزان خریداری گردید و علاءالدین جهانگیری (تکش) نیز پنجاه هکتار از اراضی دیمی قریه حیدرلو را به رایگان در اختیار دانشسرای کشاورزی ارومیه قرار داد. روانش شاد.

دانشکده کشاورزی ارومیه:

در سال ۱۳۳۴ خورشیدی اقداماتی برای تاسیس دانشکده کشاورزی در ارومیه انجام گرفت و نخستین کلنگ آن در همان سال در باغ کشاورزی به زمین زده شد، متأسفانه در نتیجه عدم توجه و سهل انگاری مسئولان امر مدت یازده سال تاسیس دانشکده ارومیه به تعویق افتاد تا در سال ۱۳۴۴ خورشیدی دانشکده کشاورزی ارومیه تاسیس و آرزوی دیرین مردم فرهنگ دوست ارومیه برآورده گردید.

دانشگاه ارومیه

هسته اصلی دانشگاه ارومیه، تحت عنوان دانشکده کشاورزی در سال ۱۳۴۴ در باغ کشاورزی سابق و محل فعلی (خیابان دکتر بهشتی) با پذیرش چهل نفر دانشجو فعالیت های آموزشی خود را آغاز نمود.

افزایش دانشکده های جدیدی مانند: علوم- دامپزشکی- پرستاری- پزشکی- در سال ۱۳۵۶ به نام دانشگاه ارومیه نام گذاری گردید.

این دانشگاه به ریاست دکتر مهدی رضوی روحانی در حال حاضر افزون بر دانشکده های فوق الذکر دارای دانشکده های فنی و مهندسی- ادبیات و علوم اقتصاد و آموزشگاه های فنی می باشد.

ساختمانهای جدید دانشگاه ارومیه در کیلومتر ۱۱ جاده سرو- ارومیه با مساحت یکهزار هکتار در دست احداث است.

- ۱- هفت دستگاه خوابگاه جمعاً با مساحت ۳۹۲۰۰ مترمربع
- ۲- ساختمان دانشکده دامپزشکی جمعاً با مساحت ۱۷۵۰۰ مترمربع
- ۳- ساختمان دانشکده علوم جمعاً با مساحت ۱۴۰۰۰ مترمربع
- ۴- سالن سرپوشیده ورزشی جمعاً با مساحت ۴۰۰۰ مترمربع
- ۵- مهمانسرا و خانه‌های اساتید جمعاً با مساحت ۲۳۰۰ مترمربع
- ۶- ساختمان کتابخانه مرکزی جمعاً با مساحت ۱۱۰۰۰ مترمربع
- ۷- ساختمان دانشکده ادبیات جمعاً با مساحت ۱۴۰۰۰ مترمربع
- ۸- ساختمان فنی و مهندسی جمعاً با مساحت ۱۶۰۰۰ مترمربع

دانشگاه آزاد اسلامی

هنگام تشریف‌فرمائی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری به شهرستان ارومیه، کنگ احداث ساختمان دانشگاه آزاد اسلامی به وسیله معظم له به زمین زده شد.

این دانشگاه در بهمن ماه سال ۱۳۶۷ شمسی با ایجاد رشته‌های دکترای دامپزشکی- کارشناسی فیزیک کاربردی و کارشناسی اقتصاد بازرگانی با پذیرش ۱۱۶ نفر دانشجو رسماً فعالیت‌های آموزشی خود را آغاز نمود.

دانشگاه آزاد اسلامی در حال حاضر دارای رشته‌های زیر می‌باشد.

- ۱- دامپزشکی در مقطع دکترای حرفه‌ای
- ۲- فیزیک کاربردی در مقطع کارشناسی
- ۳- اقتصاد بازرگانی در مقطع کارشناسی
- ۴- مخابرات در مقطع کارشناسی

۵- پرستاری در مقطع کارشناسی

دانشگاه آزاد اسلامی به ریاست دکتر رسول خدابخش دارای آزمایشگاه مدرن و مجهز بوده و آموزش دانشجویان در تمام رشته‌ها به نحو مطلوب انجام می‌گیرد.

دانشگاه پیام نور

دانشگاه پیام نور فعالیت آموزشی خود را از سال ۱۳۶۶ خورشیدی در چهار رشته تحصیلی (زبان و ادبیات فارسی- علوم تربیتی- شیمی و ریاضی) با پذیرش ۴۰۰ نفر دانشجو آغاز کرده که این عده در حال حاضر به ۲۲۲۶ نفر و تعداد رشته‌های تحصیلی به پنج رشته افزایش یافته است (رشته مدیریت دولتی) سیستم آموزشی در این دانشگاه مبتنی بر آموزش از راه دور می‌باشد. در این سیستم دانشجویان از کتابهای خودآموز استفاده نموده و جهت رفع اشکال به استادان خود مراجعه می‌نمایند.

این سیستم آموزش دارای مزایائی به شرح زیر است:

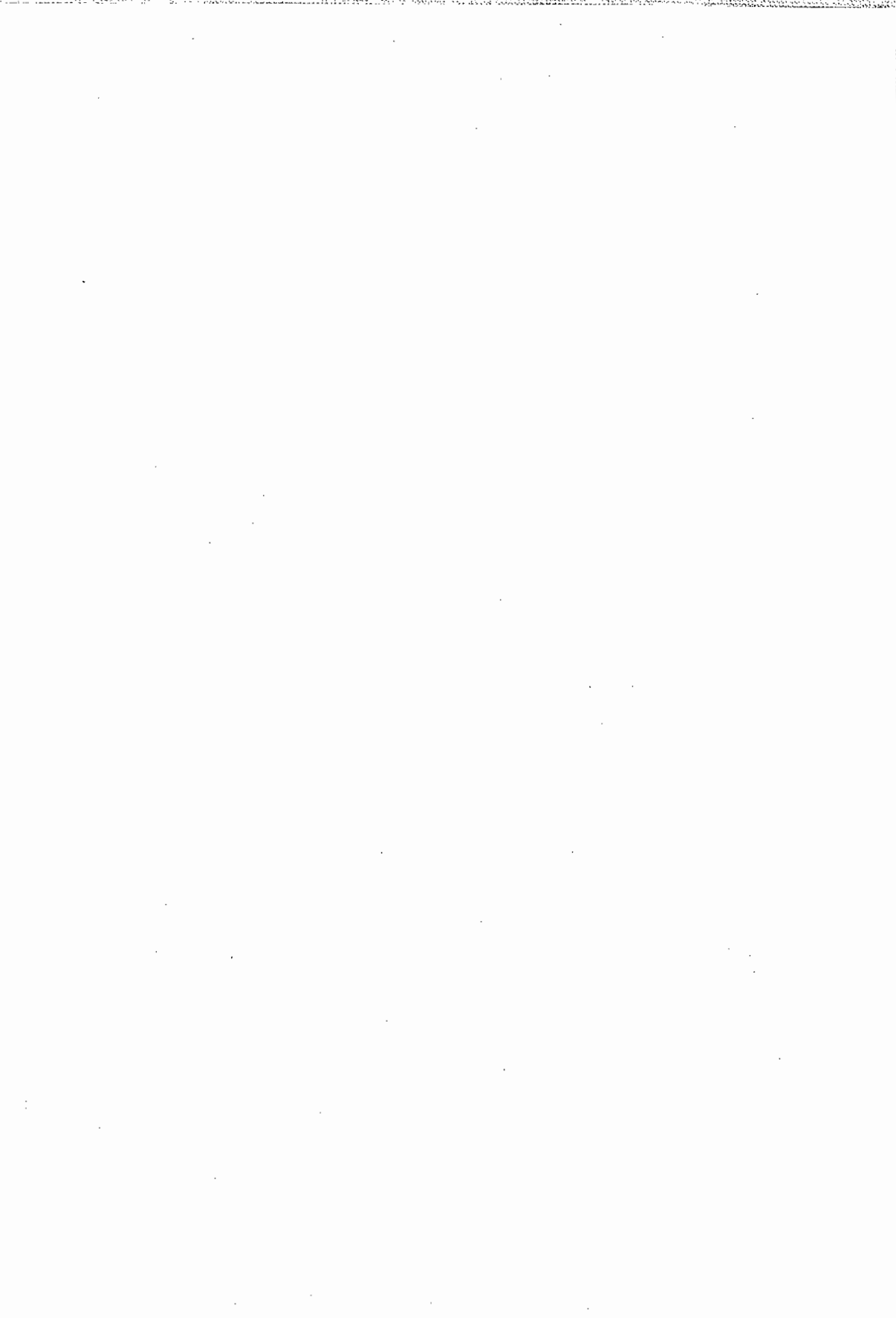
۱- برای کسانی که شاغل هستند یا کارمند اداری می‌باشند، این فرصت را فراهم می‌نماید که در هر حال به تحصیل خود ادامه دهند.

۲- سیستم آموزشی این دانشگاه با مکاتبه از راه دور، مشکل مسکن و مشکل رفت و آمد را کاهش می‌دهد.

۳- نقل و انتقالات کارمندان و شاغلین در نحوه آموزش و تحصیل تاثیر سوئی نخواهد گذاشت.

۴- با توجه به اینکه کلاسهای آموزشی اکثراً در پایان هفته تشکیل می‌شود، لذا کارمندان اداری و شرکت‌ها می‌توانند در حین انجام کار، به فعالیت آموزشی نیز ادامه دهند.

دانشگاه پیام نور مرکز ارومیه به ریاست دکتر حمزه امین‌الاسلامی با تلاشهای بی‌وقفه به فعالیت خود ادامه می‌دهد.



تاریخچه هنر ورزش و فعالیت‌های تربیت بدنی ارومیه

بطور کلی زمان ورود قوم ماد (اقوام اولیه آذربایجان) به سرزمین ایران به درستی معلوم نیست، چنانکه موقع درآمدن آریائیها به این کشور در پرده ابهام قرار دارد. مادها در سده هشتم قبل از میلاد دولت ماد را در ایران و در منطقه آذربایجان کنونی بنیاد نهادند. (آم مین مارسلن) مورخ رومی صفات مادها را بدینسان توصیف می‌کند: اکثر مردم ماد قامتی موزون، نگاهشان تند و ابروهایشان بطور نیمدایره بهم پیوسته، موهای سرشان بلند و همیشه شمشیری در کمر دارند. آنان بهترین رزمندگان عالمند. جوانان این ملت بیشتر اوقات خود را به ورزش با اسلحه و شکار می‌گذرانند و این حرکات ورزش رزمی از زمان پیدایش این ملت همواره برقرار بوده است. (کریستن سن) می‌گوید: از صفات برجسته و متمایز این ملت، ادب، شجاعت، اخلاق و جوانمردی است. گزنفون و افلاطون معترفند، اسب سواری و تیراندازی و ورزش رزمی از لازمه نجابت و اصالت این ملت می‌باشد. تصادفی نیست که آشوریان پیوسته مادها را با صفت نیرومند وصف می‌کردند، این امر می‌رساند که مادها علیرغم پراکندگی ظاهری، با هم متحد و یکدل بودند. بنا به نوشته آقای علی اصغر حکمت در کتاب آموزش و پرورش در ایران باستان اهداف آموزشی ایران باستان را به پنج بخش می‌توان تقسیم نمود:

۱- هدف دینی و اخلاقی

۲- هدف نیرومندی

۳- هدف رزمی

۴- هدف اقتصادی

۵- هدف سیاسی

اصولاً این مجموعه ورزشی و تربیتی از دیرباز در ایران باستان معمول و رواج داشته است.

دکتر عیسی صدیق در تاریخ فرهنگ ایران می نویسد:
در میان کشورهای مشرق زمین بیگمان ایران تنها کشوری بود که در نظام تعلیم و تربیت بیشترین اولویت را به ورزش و امور تربیت بدنی داده بود و بعنوان بهترین وسیله برای فراهم آوردن ارتشی نیرومند پی برده بود.

مادهای آذربایجان نخستین سلسله‌ای بودند که بخشی بزرگ از ایران امروز را تحت حکومت و دولتی واحد درآوردند و اساس کار را برای تشکیل یک دولت مقتدر فراهم ساختند و به زور شمشیر و قدرت تدبیر، دشمنان غرب و شمال ایران را برانداختند و به جانشینان بعدی خویش درس مردی و مردانگی و دفاع از مرز و بوم و نوامیس مردم و پاس استقلال و آزاد زیستن را آموختند.

همانگونه که از کتاب آموزش و پرورش در ایران باستان مستناد شده آنان ورزش را وسیله نیرومندی و نیرومندی را برای کمک و دستگیری ناتوانان می خواستند تا بدانجا که نیرومندی و پهلوانی را با جوانمردی و پاکی و فروتنی و راستی و درستی و بسیاری از سجایای اخلاقی همراه می دانستند و ناتوانی و سستی را مایه کثی و کاستی می شمردند.
به قول فردوسی

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی

امروزه ورزش خواسته تمام جوانان است زیرا وقتی انسان دارای تن سالم باشد، دارای روحیه و عقل سالم نیز خواهد بود. وقتی این دو نیرو در راه هدایت صحیح و منطقی قدم بگذارد، جامعه اصلاح می شود و یک جامعه نیز به یاری همین دو نیرو است که می تواند کشور را به اهداف آزادی و آزادگی برساند.

فعالیت و اقدامات لازم و مفید در مورد امور تربیت بدنی با توجه به سایر زمینه‌های اجتماعی اعم از فرهنگی، اقتصادی و آموزشی امری معقول و شایسته یک جامعه سالم و ملتی نیرومند می باشد. بنابراین شناختن قهرمانان و ورزش دوستان میهن وسیله‌ای برای تهذیب اخلاق نسل جوان جامعه و تشویق آنان به ورزش و امور تربیت بدنی خواهد بود.

استان آذربایجان غربی بویژه شهرستان زیبای ارومیه در زمینه ورزشی بالقوه مستعد و تواناست هم به لحاظ حمایت همه جانبه مسؤولین استان و هم به لحاظ نیروی انسانی علاقمند و مستعد.

انتظار می رود با برنامه ریزی صحیح در مسیر فعالیت رساندن استعداد های فوق در آینده ای نه چندان دور، هم در زمینه احداث اماکن ورزشی و هم در زمینه فعالیت های ورزشی شاهد جهش و پیشرفت چشمگیری باشیم.

اماکن موجود از لحاظ کمیت و کیفیت به هیچ عنوان در حد نیاز جامعه مستعد ورزشی نیست، همانگونه که عده مریان و داوران نیز بسیار کم هستند.

تلاش مضاعفی در راستای ارتقاء سطح کیفی و کمی اماکن شروع شده است بطوریکه تعداد بیش از شصت پروژه ورزشی که اکثریت قریب به اتفاق آنها بواسطه سردسیر بودن منطقه، سالنهای سرپوشیده هستند، در طول شش ماهه گذشته یا احداث شده اند و یا در شرف احداث می باشند که امید است تا سال ۱۳۷۷ به بهره برداری برسند. همچنین با تشکیل شورای تحقیقات و پژوهشی در اداره کل و برگزاری چندین کلاس آموزشی مربیگری و داوری قدمهای نخست جهت ارتقاء سطح کیفی ورزش در این چند ماهه اخیر برداشته شده است.

امید است علیرغم مشکلات عدیده عمرانی، اداری، مالی با اتکال به خدای متعال و حمایت مسؤولین، سازمان تربیت بدنی که آینده روشنی را برای سازمان ترسیم نموده اند و استمرار حمایت های مسؤولین استان بتوان این استان را در جایگاه واقعی خود در ورزش کشور قرار داده و به ملت مسلمان و انقلابی استان خدمات ارزنده ای ارائه نمود.

و من الله التوفیق

رشید خدابخش

مدیر کل

قهرمانی بر قدرت آذربایجان غربی

مسابقات دسته اول والیبال امیدهای کشور - ارومیه - ۱۳۷۴

سومین دوره مسابقات والیبال قهرمانی دسته اول امیدهای کشور طی هشت روز در سالن قدیمی تختی ارومیه برگزار و به قهرمانی تیم میزبان انجامید. حضور هشت تیم خراسان، گیلان، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، مازندران، تهران، کرمانشاهان و توابع تهران با حضور بازیکنان صاحب نام و سرشناس در این بازیها موجب رونق فراوان این رقابتها شد به گونه ای که در شب آخر مسابقه جمعیتی قریب به پنج هزار نفر در داخل سالن تختی گرد آمده بودند تا شاهد دیدار تیمهای آذربایجان غربی و تهران باشند و این در حالی بود که جمعیتی در حدود چهار هزار نفر نیز در بیرون سالن ماندند.

آذربایجان غربی برای دومین سال پیاپی و با قدرت هرچه تمامتر قهرمان کشور شد، در پایان مسابقات، دسته اول والیبال امیدهای کشور، جدول مسابقات به این صورت تنظیم گردید:

نام تیم	بازی	برد	باخت	امتیاز
۱- آذربایجان غربی	۷	۷	-	۱۴
۲- تهران	۷	۶	۱	۱۳
۳- مازندران	۷	۵	۲	۱۲
۴- کرمانشاهان	۷	۴	۳	۱۱
۵- خراسان	۷	۲	۵	۹
۶- توابع تهران	۷	۲	۵	۹
۷- آذربایجان شرقی	۷	۲	۵	۹
۸- گیلان	۷	-	۷	۷

ایوب قوشچی مدال طلای ۸۱ کیلو را از مشت کره‌ایها بیرون کشید یک طلائی به ارزش الماس

واژه‌ای به نام ترس را نمی‌شناسد، وقتی روی رینگ می‌رود، وقتی چشم در چشم حریف می‌دوزد و وقتی مشت می‌زند، فقط به یک چیز فکر می‌کند، پیروزی و افتخار آفرینی.

ایوب پورنقی قوشچی جوان ۲۱ ساله ارومیه که مردانه بوکس می‌کند، در مشت‌های آهنین او، نیرویی نهفته است که هیچ حریفی را یارای مقاومت نمی‌ماند، او از استحکام و پایداری قابل ملاحظه‌ای هم برخوردار است، اما آنچه قوشچی را از میدان مبارزه سربلند بیرون می‌فرستد، اعتماد به نفس و میلی است که به پیروزی دارد و همین میل بود که به پیروزی او در مسابقات قهرمانی بوکس آسیا که در تهران برگزار شد، یاری داد، هرچند که خیلی‌ها اعتقاد داشتند، قوشچی به مدد میزبانی تیم ایران صاحب چنین افتخاری بزرگ شده است، اما جوان ارومیه‌ای که خود می‌دانست مزد لیاقت و شایستگی‌اش را با مدال طلا گرفته است برای اینکه مهر تائید دیگری بر کارائی و لیاقت خود بزند در دیدار فینال ۸۱ کیلوگرم بازیهای آسیایی هیروشیما، آنچنان مردانه در برابر (کویونگ سام) نماینده پرقدرت کره‌ایها جنگید که هیچکس نتوانست برتری او را انکار کند. وقتی زنگ پایان این دیدار به صدا درآمد، پیروزی قوشچی هم در برگه‌های داوری به ثبت رسید تا بوکسور ما با این مدال، از شایستگی خود حرف بزند.

طلائی که مشت زن دلاور ما، به نیروی مغز و بازوی خود، از مشت‌های محکم بکسور کره‌ای بیرون کشید، طلائی به ارزش الماس بود.

دو چهره سرشناس از والیالیستهای ارومیه

آقای رسول بنائی متولد سال ۱۳۳۸ ارومیه دارای مدرک فوق دیپلم تربیت بدنی، مسئول انجمن والیبال اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان غربی از سال ۱۳۵۱ والیبال را شروع کرده، در سال ۱۳۵۶ قهرمان آموزشگاههای ایران شده و دو سال بعد با تیم بزرگسالان به مقام سوم قهرمانی کشور رسیده است. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ بعنوان داور در خدمت والیبال بوده و از سال ۶۲ تا سال ۶۵ بعنوان دبیر تربیت بدنی و مربی فعالیت داشته در سال ۱۳۶۵ به مقام قهرمانی و در سال ۱۳۷۲ به مقام قهرمانی کشور دست یافته است.

آقای یدالله کارگرپیشه متولد سال ۱۳۲۳ ارومیه کارمند تربیت بدنی استان، تعداد بازی ملی ۶۴ فقره، سابقه ملی در والیبال کشور به مدت ۱۶ سال - شرکت در مسابقات جهانی صوفیه بلغارستان در سال ۱۹۷۱ - عنوان چهارم قهرمانی آسیا - تعداد پنج بار به کسب عنوان دوم قهرمانی کشور مفتخر گردیده در سال ۱۳۵۵ قهرمان جام بین المللی دنیای ورزش و در سال ۱۳۵۸ مربی تیم ایران در بحرین و در سال ۱۳۷۰ مربی تیم ملی جوانان و کسب مقام چهارم آسیا شده است.

آقای یدالله کارگرپیشه در کلاس مربیگری بین المللی با کسب نمرات قابل توجهی در آزمایش تئوری و عملی نفر اول شده و درجه ۲ مربیگری بین المللی را کسب کرده است.

دوندۀ کوهستان

آقای علی عبدوی رکورددار دو ۱۵۰۰۰ متر - ۳۰۰۰ متر و ۱۰/۰۰۰ متر است. او این رکوردها را در سال ۱۳۵۴ شکسته و تاکنون نیز بدون تهدید باقی مانده است. کاک علی که حالا سنی از او گذشته است امروز فقط برای آن می‌دود که دویده باشد، او هر بار که پیراهن سبز دوران ملی پوشی‌اش را به تن می‌کند به یاد دوران پرافتخار گذشته افتاده و برای انجام رسالت تربیتی‌اش مصمم‌تر و راسخ‌تر می‌گردد. مسابقات المپیک جهانی و نبرد قهرمانه‌اش با گامهای دوندگان دیگر کشورها در المپیک ۱۹۶۰ رم - برای همیشه مایۀ افتخار و سرافرازی اوست.

آقای علی عبدوی در سال ۱۳۳۱ در روستای (سنجی) شهر سلماس چشم به جهان گشوده است، پس از تحصیلات مقدماتی به خدمت مقدس سربازی احضار شده و در اولین مسابقه‌ای که در سطح پادگان انجام شده نفر اول و بعد در مسابقات استان نفر سوم و در مسابقات نیروهای سه گانه مسلح نفر دوم شده است.

در مسابقات چهارجانبه ده‌هزار متری (ترکیه، پاکستان، شوروی، ایران)، نفر اول شده است. ضمن مسابقات خدمت سربازیش پایان یافته ولی به خاطر مسابقات دیگر مدت سه ماه نیز اضافه خدمت داشته است.

آقای عبدوی در اکثر مسابقاتی که شرکت داشته روی سکوی افتخار قرار گرفته و در مسابقات بین‌المللی سال ۱۳۵۵ که چندین قهرمان بزرگ جهان در آن شرکت داشتند مقام پنجم را بدست آورده و همان سال به مسابقات قهرمانی دو صحرانوردی جهانی در مراکش اعزام گردید. تیم ایران در آن سال در بین ۷۳ تیم به مقام هفتم رسید.

در سال ۱۳۵۶ در مسابقات قهرمانی کارگران کشور که در ارومیه برگزار شده بود در دو رشته ۱۵۰۰ متر و ۵۰۰۰ متر به مقام اول دست یافت و در مسابقات ۱۳۶۱ در آستانه ۳۰ سالگی با پیراهنی که روی سینه‌اش ۲۲ بهمن نوشته شده بود در مسابقه دو صحرانوردی شرکت نموده و با پرچم بلندی که در دست داشته علیرغم وزش باد در مسافت شش کیلومتری به مقام اول نائل گردید.

آقای علی عبدوی اکنون رئیس هیئت دو و میدانی آذربایجان غربی می‌باشد.

روزنامه و مجلات منتشره در ارومیه:

از کتاب سرزمین زردشت، تالیف: علی دهقان

شهر ارومیه از لحاظ چاپ و انتشار روزنامه دومین شهر ایران است که مبادرت به چاپ و نشر روزنامه کرده است. در سال ۱۲۶۷ قمری برابر سال ۱۸۵۱ میلادی در شهر ارومیه مجله‌ای به نام (طلوع روشنائی) به زبان آسوری انتشار یافت که ماهیانه منتشر می‌گردید.

۲- مجله‌ای به نام صدای راستین در سال ۱۳۱۴ قمری از طرف کاتولیک‌های ارومیه به زبان آسوری به صورت ماهانه منتشر گردید.

۳- روزنامه فریاد به مدیریت میرزا حبیب‌الله آقازاده در سال ۱۳۲۵ قمری در ارومیه تاسیس شد که روزنامه سیاسی و آزادیخواهی بود و مدت شش ماه به صورت هفتگی منتشر می‌گردید.

۴- روزنامه ستاره به مدیریت را بی موسی بزبان آسوری در سال ۱۳۲۵ قمری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی در ارومیه انتشار یافت.

۵- روزنامه (ارومی ارتودوکس) از طرف روحانیون ارتودوکس ارومیه در سال ۱۳۲۶ قمری بزبان آسوری جهت مسیحیان منتشر گردید.

۶- روزنامه هفتگی اتفاق به مدیریت حاج ابراهیم افشار در سال ۱۳۲۸ قمری تاسیس گشت و انتشار آن چند ماه دوام داشته است.

۷- روزنامه هفتگی فروردین به مدیریت میرزا حبیب‌الله آقازاده در سال ۱۳۲۹ قمری در ارومیه تاسیس و به مدت هفت ماه انتشار یافت.

۸- روزنامه‌ای به زبان کردی به مدیریت محمد ترجمانی‌زاده در سال ۱۳۴۰ قمری در ارومیه بطور هفتگی انتشار یافت.

۹- روزنامه رضائیه به مدیریت مرحوم حاج محمدحسن امیرنظمی افشار در سال ۱۳۰۹ ش در ارومیه تاسیس گردید و مدت ده سال انتشار آن دوام یافت.

۱۰- مجله طلوع در سال ۱۳۱۲ ش چند شماره به طور ماهیانه منتشر گردید.

- ۱۱- روزنامه کیوان به مدیریت ربیع انصاری در سال ۱۳۱۸ ش در ارومیه تاسیس شد و مدت سه سال تا شهریور ۲۰ ادامه یافت.
- ۱۲- روزنامه هفتگی (ارومیه) از طرف فرقه دموکرات ارومیه به زبان ترکی مدت یکسال چاپ و منتشر گردید.
- ۱۳- روزنامه‌ای به نام (صدای رضائیه) در سال ۱۳۳۰ ش چند شماره منتشر گردید.
- ۱۴- روزنامه ایران پاینده در سال ۱۳۲۹ ش به مدیریت حسین زینالپور در ارومیه چاپ و منتشر گردید.
- ۱۵- روزنامه پیام رضائیه به مدیریت کاظم نخجوانی در سال ۱۳۲۹ ش در ارومیه چند شماره چاپ و منتشر گردید.
- ۱۶- روزنامه‌ای بنام آذربایجان غربی به مدیریت آقای خیرالله آجری در سال ۱۳۳۰ خورشیدی به مدت شش ماه منتشر گردید.
- ۱۷- روزنامه‌ای بنام میهن پرستان به مدیریت آقای عباسقلی خسروی افشار در سال ۱۳۳۵ شمسی منتشر شد.
- ۱۸- نشریه هفتگی بنام (میثاق) صاحب امتیاز آقای هاشم دین پرست
- ۱۹- نشریه هفتگی بنام (امانت) به مدیریت آقای عبدالصمد اسلامی

دانشمندان و سخن آفرینان ارومیه:

۱- حاجی میرزا فضل الله مجتهد:

میرزا فضل الله مجتهد فرزند میرزا اسدالله از فقهای درجه اول ارومیه در قرن ۱۳ قمری بود. پس از تحصیلات مقدماتی به عتبات عالیات رفت و مدت بیست سال در آنجا تحصیل نمود و پس از رسیدن به درجه اجتهاد به ارومیه برگشت، در جنگ جهانی اول به طرفداری از عثمانیها بر علیه روسها اعلام جهاد داد.

حکم جهاد با آیه شریفه (فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما) شروع و با مهر (ذالک فضل الله) به نام این مجتهد مختوم و ممهور بوده است. در جنگی که رخ داد روسها را شکست دادند و پیروز شدند، وی مردی مبارز و متعهد بود و در سال ۱۳۳۹ قمری در ارومیه درگذشت.

۲- حسام‌الدین ارموی (چلبی):

حسام‌الدین حسین ابن محمد ارموی یکی از بزرگترین شخصیت‌های عالم تصوف و از مشاهیر بزرگ آذربایجان و از اکابر عرفا و از بزرگان اصحاب مولانا جلال‌الدین مولوی بود.

حسام‌الدین کسی است که آتش خاموش طبع شعر مولانا جلال‌الدین را مجدداً روشن ساخت و زبان این بزرگ‌مرد سخن‌آفرین را به سرودن مثنوی گویا ساخت، آری او کسی است که مثنوی را به وجود آورد.

مولانا وی را در مقدمه مثنوی به نام مفتاح خزائن و امین گنجها می‌خواند، حسام‌الدین اهل ارومیه بود و مولانا وی را در مثنوی (ارموی الاصل) خوانده است.

مولانا جلال‌الدین بی‌وقفه به نظم مثنوی مشغول بود، شبها حسام‌الدین اشعار سروده شده را می‌نوشت و مجموع نوشته‌ها را با صدای بلند بر مولانا می‌خواند، بعضی شبها نظم مثنوی تا سپیده‌دم ادامه داشت.

وقتی جلد اول مثنوی به پایان رسید، همسر حسام‌الدین درگذشت، وی آزرده‌خاطر گشت و طبع شعر مولانا نیز خاموش شد و این خاموشی تا دو سال طول کشید و مثنوی تعطیل گشت.

مدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان	بازگردانید ز اوج آسمان
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت

ای ضیاء الحق حسام‌الدین ارموی که گذشت از مه بنورت مثنوی
 زآن ضیا گفتم حسام‌الدین ترا که تو خورشیدی و این دو وصفها
 در سرآغاز دفتر پنجم گوید:
 شه حسام‌الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
 ای ضیاء الحق حسام‌الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
 غزلی از کتاب غزلیات شمس تبریزی در مورد حسام‌الدین چلبی:
 خیزم و بس فغان کنم شور در این جهان کنم
 راز دلم عیان کنم وه چلبی ز دست تو

۳- حسین ابن الحسن خطیبی ارموی:

حسین ابن الحسن از خطباء و سخنوران قرن پنجم هجری قمری است، وی به زبان عربی تسلط کامل داشت و اشعار خود را به عربی می‌سرود، در سال ۴۶۳ قمری قصیده‌ای مطول به زبان عربی ساخت و برای خواجه نظام‌الملک وزیر آلب ارسلان که در آن زمان به علت جنگهای ایران و روم در اشنویه اقامت داشت، فرستاد.

۴- سراج‌الدین محمود ارموی:

از بزرگان و دانشمندان زمان آباقاآن بود که در سال ۵۹۴ قمری مطابق ۵۷۶ شمسی قدم به عرصه وجود گذاشت، سراج‌الدین تالیفات زیادی دارد از آن جمله عبارتند از: مناہج و بیان الحق- مطالع الانوار- لطایف الحکمت.
 قطب‌الدین محمد رازی که از معروفترین علماء و فقهای بزرگ قرن هشتم هجری قمری است، شرحی به کتاب مطالع الانوار سراج‌الدین نوشته که مورد توجه و استناد علماء می‌باشد و بارها تجدید چاپ شده است.

سراج‌الدین ارموی کتاب لطایف الحکمت را در سال ۶۵۵ قمری برابر با سال ۶۳۶ شمسی به نام کیکاوس بن کیخسرو نوشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانه قدس

رضوی موجود است.

سراج‌الدین ارموی مدتی به عنوان قاضی القضاات (دادستان کل) شهر قونیه ترکیه انجام وظیفه می‌نمود و در قونیه از محضر مولانا جلال‌الدین کسب فیض می‌کرد. در سال ۶۷۶ قمری که ژرمن‌ها به شهر قونیه حمله آورده بودند، مولانا سراج‌الدین، مردم شهر قونیه را به دفع لشکریان گرمانیان تشویق و تحریص می‌نمود و خود بر بالای برج و بارو رفته و بر روی سربازان دشمن تیر انداخت، چون این خبر به سلطان رسید، در حق او عنایاتی فرمود.

۵- سید حسین عرب باغی: (۱۳۲۹-۱۲۵۴) شمسی

سید حسین عرب باغی فرزند سید نصرالله بن سید صادق الموسوی از علمای مشهور ارومیه می‌باشد وی در سال ۱۲۵۴ شمسی در قریه سعیدلوی ارومیه دیده به جهان گشود، در جوانی به ارومیه آمد و در مسجد جامع ارومیه به کسب علوم پرداخت، پس از تحصیلات مقدماتی به مشهد مقدس رفت و بعد از هشت سال اقامت و کسب معلومات عازم نجف اشرف گردید و پس از دریافت درجه اجتهاد به ارومیه بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت.

زمان اقامت در نجف اشرف چند کتاب به زبان عربی تألیف نمود، از جمله کتاب مسائل النجفیه می‌باشد، در سال ۱۲۹۸ شمسی کتابی به نام تحفه الاخیار جمع نمود، این سید جلیل‌القدر همواره که به ترویج دین اسلام ساعی بوده، با اینحال تالیفاتش نیز منتشر می‌شد، چنانچه تعداد تالیفاتش را حساب کنیم مشاهده می‌شود که سالی نبوده که تالیفاتی نداشته باشد.

تاریخ وفات وی روز جمعه ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۲۹ شمسی در سن ۷۵ سالگی در شهر ارومیه دار فانی را بدرود گفت، در تشییع جنازه این سید بزرگوار نزدیک به بیست هزار نفر از سکنه ارومیه از طبقات مختلف اعم از افراد لشگری و کشوری، اصناف، علماء، کشاورزان، تجار و کارگران پیر و جوان شرکت داشتند و کلیه مغازه‌ها و

بازار تعطیل شده بود، مقبره وی در ارومیه زیارتگاه قاطبه اهالی است. این سید جلیل‌القدر قبل از فوت حجت‌الاسلام میرآقا زاهدی را به جانشینی خود منصوب کرد. میرجلال صابر شاعر ارومیه ابیاتی چند در روز وفات وی سروده که قابل تقدیر می‌باشد.

رفت از بر ما آنکه به ما روح و روان بود دیگر بچه امید در این شهر توان بود
آن آیت عظمای قوانین الهی آن حجت‌الاسلام اساتید جهان بود
ای مرگ بما مهلت یکماهه بدادی بر ملت اسلام چو ماه رمضان بود
صابر بکجا خیمه بزد باد ز جا کند آخر چه کند خواست خداوند چنان بود

۶- شیخ ابوبکر ارموی:

شیخ ابوبکر حسین ابن علی یزدان یار ارموی زینهارانی از مشاهیر صوفیه قرن چهارم هجری قمری است که در تصوف طریقه مخصوص به خود داشت. شیخ ابوبکر در سال ۳۳۳ قمری در ارومیه وفات یافت و در قبرستانی به همین نام مدفون گردید، مقبره شیخ در زمانی که قبرستانها را در داخل شهر موقوف می‌کردند خراب گردید و سنگ قبر آن را به موزه بردند، اکنون در محل قبرستان شیخ ابوبکر دبستان نوید فتح احداث گردیده است.. روی سنگ قبر شیخ این عبارت حک شده بود:

((هذا القبر الشيخ الفاضل الكامل شيخ ابوبكر حسين بن علي ارموي يزداني زينهاري، تاريخ وفات ثلاث و ثلاثين و ثلاثه مائه (۳۳۳ هجری قمری))

۷- فخرالاسلام:

میرزا محمد صادق از نستوریان ارومیه بود که در کلیسا به تبلیغ دین مسیح می‌پرداخت، در اثر مطالعات ژرف به حقانیت دین مبین اسلام پی برد و اسلام را پذیرفت، وی جهت کسب علوم اسلامی به نجف اشرف رفت و پس از شانزده سال

تحصیل در علوم دینی و اخذ درجهٔ اجتهاد به ارومیه بازگشت و صاحب محراب و منبر شد و به ارشاد مردم پرداخت.

در سال ۱۲۶۴ شمسی به تهران رفت و از طرف ناصرالدین شاه قاجار به فخرالاسلام ملقب گردید، وی کتابهای زیادی در حقانیت دین اسلام نوشته از جمله انیس اعلام فی نصره الاسلام- بیان الحق و الصدق المطلق که در ده جلد تالیف شده، چهار جلد آن در اثبات حقانیت قرآن مجید و نبوت حضرت رسول اکرم (ص) می باشد که به همت میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در تهران چاپ و منتشر شده است. میرزا محمد صادق فخرالاسلام در حدود سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت.

۸- محمد رحیم نایب الصدر افشار ارموی:

محمد رحیم عارف معروف بود و به میرزا نصرالله اردبیلی ارادت می ورزید و از جانب او به ارشاد مردم می پرداخت، دیوان غزلیاتش مشهور است، در سال ۱۲۸۵ وفات یافته است.

۹- ملا حسین نجم افشار ارموی:

از شاگردان میرزا محمد افشار است، زمانی در خدمت ملا آقا منجم افشار و ملا علی منجم تعلیم گرفته بود، وی در علم نجوم احاطهٔ کامل و در عمل استخراج مهارت فوق العاده داشته و در سال ۱۲۷۳ درگذشته است.

۱۰- میرزا علی عسکری آبادی: (۱۳۷۶-۱۲۸۲) قمری

آیت الله العظمی آقای میرزا علی عسکری آبادی فرزند علی النقی در سال ۱۲۸۲ قمری در روستای عسکری آباد ارومیه پا به عرصهٔ وجود گذاشت، پس از تحصیلات اولیه، مدتی در عتبات عالیات به کسب علوم دینی پرداخت و پس از کسب درجهٔ اجتهاد به ارومیه بازگشت، پیش نمازی مسجد بازارباش را به عهده گرفت.

آیت‌الله عسکراآبادی از وعاظ طراز اول ارومیه بود، وی نخستین کسی بود که دستور داد در مسجد بازارباش از نیمکت استفاده کنند.

آیت‌الله عسکراآبادی از سوی مردم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی هنگام عزیمت به تهران در تبریز با جنگ قوای محمدعلیشاه و مشروطه‌خواهان مواجه گردید، لذا از رفتن به تهران منصرف شد و بعد به اسلامبول رفت و در بزرگترین مسجد آنجا سخنرانی نمود و مردم را به اتحاد اسلام دعوت کرد.

پس از جنگ جهانی اول به ارومیه بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت، وی در سال ۱۳۷۶ قمری در این شهر وفات یافت.

۱۱- میرزا محمد منجم افشار ارموی:

از اقوام تقی افشار ارموی بوده، در علم نجوم تسلط عجیب داشت و احکامش مصون از خبط و خطا بود، از جمله قبل از رحلتش تاریخ فوت خود را استخراج کرده و در صفحه (۱۳۰۶) که فعلاً در دست بازماندگانش موجود است نوشته و مطابق النعل بالنعل موافق افتاده (المعائر الاثار)

۱۲- میرزا محمود اصولی:

آیت‌الله العظمی میرزا محمود اصولی فرزند احمد امین الشرع از علمای درجه اول و از مجتهدان بزرگ ارومیه در سال ۱۲۸۵ قمری در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، پس از اتمام تحصیلات مقدماتی علوم دینی عازم عراق گردید و سالها به کسب علم و دانش مشغول بود، پس از اخذ درجه اجتهاد به ارومیه بازگشت و در مسجد میرزا حسین آقا مجتهد به ارشاد مردم پرداخت. وی در بهمن ماه سال ۱۳۲۹ شمسی بر اثر یک بیماری مزمن درگذشت.

سرداران و رجال معروف ارومیه:

۱- امامقلی خان بیگلریگی ارومیه:

امامقلی خان فرزند رضاقلی خان بیگلریگی بود که در سال ۱۱۷۲ قمری در ارومیه متولد شد در هنگام فوت پدر ۱۴ ساله بود که به شیراز دعوت شد و در آنجا پس از دریافت فرمان حکومت ارومیه به این شهر بازگشت، وی حاکمی عادل، کارداران و با تدبیر بود.

پس از درگذشت کریم خان زند وی توانست ایل بلباس سلدوز و ایل دنبلی خوی همچنین ایل مقدم مراغه و ایل شقاقی را که سر به شورش برداشته بودند مطیع خود سازد و بار دیگر امنیت و آرامش را در آذربایجان برقرار سازد، در اثر این خدمات به (سردار آذربایجان) ملقب گردید.

در جنگی که با علیمردان خان زند کرد در آغاز نبرد بر اثر سکتۀ قلبی درگذشت.

۲- حاج نظم السلطنه:

حاج محمدحسن امیرنظمی افشار ملقب به حاج نظم السلطنه در سال ۱۲۵۱ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود، پس از اتمام تحصیلات وارد خدمات دولتی شد و پس از مدتی به معاونت حکومت خوی و سلماس منصوب گردید و بعد حکومت ارومیه را به عهده گرفت، وی در امور خیریه پیشقدم بود و نخستین مدرسه را در ارومیه بنیاد نهاد.

۳- حسن خان آجودان باشی:

حسن خان آجودان باشی فرزند اللهیار خان قاسملو افشار ارومی است، از جوانی وارد خدمت نظام گردید و پس از طی درجات نظامی بدو به فرماندهی فوج اول قزاق نایل شد و پس از ارتقاء به مقام سرداری به منصب (آجودان باشی کل) مفتخر گردید، در طی خدمات نظامی و سیاسی خود به افتخارات بسیاری نایل آمد و موفق گردید نشان

قدس و حمایل آبی را که بالاترین نشان دوران قاجاریه بود، دریافت نماید. شادروان حسن خان قاسملوی افشار والد سناتور سیف افشار بوده است.

۴- حسینقلی خان بیگلریگی: (۱۲۳۶-۱۱۸۷) قمری

حسینقلی خان فرزند امامقلی خان بیگلریگی در سال ۱۱۸۷ قمری در ارومیه متولد شد و در سن ۲۳ سالگی پس از فوت پدر حاکم ارومیه شد، در دوران حکومت وی مردم آسایش داشتند، حسینقلی خان در اغلب جنگهای عباس میرزا با روسها فرماندهی واحد جلوداران را برعهده داشت.

در زمان حکومت این سردار، فتحعلیشاه قاجار به ارومیه مسافرت نمود، و در عمارت چهار برج ارومیه منزل کرد و مریم بیگم خواهر حسینقلی خان را به زنی گرفت، ملک قاسم میرزا و ملک مسعود میرزا پسران وی بودند. پس از مرگ مریم بیگم، فتحعلیشاه، قمرنسا بیگم دختر حسینقلی خان را به زنی گرفت که پسران وی یحیی میرزا و جهانسوز میرزا بودند. حسینقلی خان در سال ۱۲۳۶ قمری به هنگام سوارکاری زمین خورد و ستون فقراتش شکست و فوت نمود.

۵- جمشید خان اردشیر افشار:

جمشید خان فرزند اردشیرخان سرتیپ افشار ملقب به مجدالسلطنه پس از تحصیلات اولیه در ارومیه به خدمت نظام وارد شد و در اثر کاردانی و لیاقت تا درجهٔ امیرتومانی ارتقاء یافت.

مجدالسلطنه قوای اکراد یاغی را که به تحریک عثمانیها شورش کرده بودند، مطیع ساخت، ویلیام جکسن که سفرنامه خود را می‌نگاشت، در زمان حکومت مجدالسلطنه به ارومیه سفر کرده و با مجدالسلطنه حاکم ارومیه ملاقات داشته و وی را بسیار مرد شجاع و ادیب خوانده است.

مجدالسلطنه مدتی والی آذربایجان شد و پس از شکست روسها در جنگ اول جهانی به قفقاز رفت و در آنجا اقامت نمود.

مجدالسلطنه صاحب سیف و قلم و اهل فضل و کمال بود، از تالیفات وی کتابهای (عشق ارغوانی) و (طوق لعنت) و (ماشالله خانم) را می توان نام برد، وی به زبان فرانسه تسلط داشت و در اواخر عمرش در تهران سکونت داشت و در همانجا وفات یافت.

۶- رضاقلیخان افشار:

رضاقلیخان فرزند موسی خان از بزرگان طایفه افشار قاسملو بود، در سال ۱۱۸۲ قمری پس از فوت پدر به حکومت ارومیه منصوب شد، وی به احداث ساختمانها و آثار خیریه بسیار علاقمند بود و حجرات صحن مسجد جامع ارومیه و عمارت معروف چهار برج ارومیه را ساخت.

۷- سردار رشید:

سردار رشید از سرداران معروف ارومیه در زمان مشروطیت است، وی نخست به حکومت اردبیل تعیین و سپس به تبریز آمد و انجمن حشمت را به طرفداری از مشروطیت تشکیل داد و بعد به فرمانفرمائی آذربایجان رسید.

سردار رشید پس از شکست قوای عثمانی در جنگ جهانی اول و ورود قوای روس به آذربایجان در نتیجه مذاکرات با فرماندهان قوای روسیه از خرابی تبریز جلوگیری نمود.

۸- شجاع الدوله:

یوسف خان شجاع الدوله چهارمین فرزند لطفعلی خان سرتیپ افشار بود، در

زمان ناصرالدین شاه به درجهٔ سرتیپی نائل آمد و در جنگهای هرات شرکت داشت. یوسف خان در سال ۱۲۷۵ قمری به معاونت حمزه میرزا حشمت‌الدوله مامور سرکوب ترکمن‌های خوارزم شد و در این جنگها اسیر تراکمه گردید و مدت هشت سال در زندان آنان بود.

شجاع‌الدوله در سال ۱۲۸۵ قمری در لنکران با جانشین امپراطوری روسیه ملاقات نمود، آخرین ماموریت وی حکومت خوی و سلماس بود و در آنجا درگذشت.

۹- عسکرخان سرتیپ افشار:

عسکرخان از سرداران معروف ارومیه بود، در زمان فتحعلی شاه به درجهٔ سرتیپی در ارتش نائل گردید و در جنگهای عباس میرزا با روسها فرمانده واحدهای اکتشاف سپاه ایران بود، عسکرخان از طرف فتحعلیشاه مامور ملاقات با ناپلئون شد و این ماموریت را با شایستگی انجام داد.

۱۰- عظیم‌السلطنه:

عبدالصمد خان میرپنجه ملقب به عظیم‌السلطنه در بلوای جیلوها در جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) حکومت ارومیه را برعهده داشت، در بحبوحهٔ شورشها به وسیلهٔ یکی از روستائیان املاک خود به نام شیمشه فرهاد روز ۲۱ مه ۱۹۱۸ به قتل رسید، قاتل وی را دستگیر کردند و به دستور پطرس آسوری (رئیس نظمیهٔ پوشالی) به دار آویختند و جسد او را شقه کرده و برای عبرت سایرین مدت سه روز بالای دار ماند.

۱۱- فتحعلی خان افشار ارشلو:

سردار جلیل‌القدر از سرداران بنام نادرشاه افشار بود که پس از قتل نادرشاه به دست افسران گارد خویش، فتحعلی خان افشار قشون خود را به سوی آذربایجان حرکت

داد و ارومیه را پایگاه خود قرار داده و مدعی تاج و تخت ایران بود و تا اصفهان و شهرضا پیش رفت، سرانجام به دستور کریم خان زند به قتل رسید.

۱۲- محمدقلیخان:

محمدقلیخان فرزند رضاقلیخان بیگلربیگی در سال ۱۱۹۸ قمری بیگلربیگی و حاکم ارومیه شد، وی ایل‌های بلباس و دنبلی را مطیع خود ساخت و به فکر تصرف سایر ولایتها و سلطنت ایران افتاد.

عباس میرزا مامور دفع شورش محمدقلیخان شد، وی در ارومیه دستگیر و در عمارت چهاربرج زندانی گردید پس از مدتی به مازندران تبعید شده و در همانجا به سال ۱۲۱۷ قمری درگذشت.

۱۳- محمدکریم خان:

محمدکریم خان افشار قاسملو در زمان نادرشاه حکمران ارومیه بود، نادرشاه در بازگشت از سفر بغداد به ارومیه آمد و به حمام قراجه (در بازار شهر) رفت، در آنجا به محمدکریم خان (فرمانده تشریفات) مشکوک شد و دستور داد که همانجا به چشمانش میل بکشند، هنگامی که نادرشاه از حمام بیرون آمد، صداقت سرداران افشار را به خاطر آورد و از کرده خود پشیمان گشت، محمدکریم خان را حاکم اشنویه کرد، وی در این شهر درگذشت.

هنرمندان معروف ارومیه

۱- استاد صفی‌الدین ارموی: (۶۹۳-۶۱۳) قمری

صفی‌الدین عبدالمومن ابن یوسف ابن فاخر در سال ۶۱۳ قمری در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، صفی‌الدین ارموی نه تنها افتخار ارموی و آذربایجان می‌باشد بلکه

افتخار ایران و دنیای شرق و عالم موسیقی است، او را ابوالمفاخر نیز گفته‌اند. وی در فن خط و موسیقی مهارت تام داشت و در موسیقی استاد مسلم ایران و اسلام بود، رساله‌های موسیقی استاد صفی‌الدین، نوشته‌های فارابی و ابن سینا را در این علم تحت الشعاع قرار داده است.

استاد صفی‌الدین ارموی را می‌توان شخص دوم از سه نفر موسیقی‌دان بزرگ ایران و عالم اسلام دانست که نخستین ایشان ابونصر فارابی و سومین آنان خواجه عبدالقادر مراغه‌ایست.

استاد در بغداد وارد دستگاه المعتصم بالله خلیفه عباسی گردید و مورد احترام خلیفه بود و پس از حمله مغول و مرگ خلیفه عباسی مدتی پنهانی زیست، ولی چندی بعد نزد هلاکوخان رفت و در دستگاه وی خدمت کرد.

در کنگره جهانی موسیقی متشکله در تهران که شرح آن در شماره ۱۹ فروردین سال ۱۳۴۰ شمسی روزنامه اطلاعات مندرج است، آقای دکتر برکشلی رئیس کمیته ملی موزیک ایران درباره این استاد زبردست و عالیقدر ارومیه‌ای چنین گفت:

این کنگره بیادبود این دانشمند و موسیقی‌شناس و آهنگساز ایرانی آغاز می‌گردد، پایه موسیقی شرق براساس تعدیلی است که استاد صفی‌الدین ارموی از گام موسیقی ایران وارد نموده است.

آقای دکتر برکشلی سپس تقاضا نمود که تصویر استاد صفی‌الدین ارموی که توسط استاد بهزاد ترسیم گردیده است، به کنگره بین‌المللی موسیقی اهداء شود، در همین کنگره جهانی بود که یک سری تمبر بیادبود این استاد هنرمند ارومی منتشر شد. تاریخ وفات استاد صفی‌الدین در سال ۶۹۳ قمری اتفاق افتاد.

۲- استاد الله‌وثردی نقاش:

الله‌وثردی فرزند آقا ابوالحسن نقاش بود، وی در نقاشی رنگ و روغن و تجسم شخصیتها به وسیله ترسیم و نقاشی مهارتی بسزا داشت، نقاشی عمارت چهاربرج

معروف ارومیه از کارهای استاد بود که در آن نقاشیها تصویر فتحعلیشاه قاجار با عده‌ای از فرزندان او نمایانده شده بود و در اثر انهدام، عمارت مزبور از بین رفته است.

۳- ابوالحسن نقاش باشی:

ابوالحسن فرزند استاد الله‌وئردی نقاش بود، وی نقاشی را از پدر آموخت و از نقاشان معروف ارومیه گردید، در صنعت نقاشی و گل و بوته‌سازی و رنگ‌آمیزی قلمدانها شهرت بسزائی داشت، قلمهای نقاشی شده او در زمان حیات خودش تا پنجاه تومان خرید و فروش می‌شد.

عزیزالله خان سردار از کارهای دستی او را به رسم هدیه برای امراء به تهران می‌فرستاد. از ابوالحسن نقاشباشی کتاب خطی در کتابخانه مجلس اسلامی موجود است که به فرمان ناصرالدین شاه چهارده قطعه نقاشی ممتاز از قلعه‌ها و آبادیهای ارومیه تهیه و به صورت کتاب مذکور درآمده است و شرح لازم درباره موضوع نقاشی با خط زیبایی در پشت آنها نوشته شده است.

ابوالحسن نقاشباشی در سال ۱۳۰۶ شمسی وفات یافته است.

۴- سروان حسین زاده: (۱۴۳۴ - ۱۳۱۰) شمسی

شادروان بویوک حسین زاده فرزند حاجی رضا در سال ۱۳۱۰ شمسی در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت. پس از تحصیلات ابتدائی و دوره متوسطه وارد دبیرستان نظام گردید، سپس سه سال دوره دانشکده افسری را با موفقیت به پایان رسانیده و در رشته مخابرات و الکترونیک مشغول خدمت شد. استعداد فکری و نبوغ ذاتی وی سبب شد که در دانشکده مخابرات و الکترونیک با سمت استادی در قسمت تعمیرات بی سیم مشغول تدریس گردد، طولی نکشید که فعالیت‌های متعدد وی در مورد وسائل الکترونیکی زبانزد عموم و مطبوعات معتبر پایتخت گردید و تلاشهای شبانه‌روزی وی برای تکمیل اختراعات مفید روز بروز توسعه می‌یافت، از جمله دستگاه معدن‌یاب- ترمز اتوماتیک-

دستگاه کنترل سرعت وسائط نقلیه- فرستنده با فرکانس های نامتناهی و خبرکننده گریه اطفال را می توان نام برد.

برای مهندس جوان هیچ لذتی بالاتر از آن نبود که از دستگاههای اختراعیش استفاده صنعتی بشود، دستگاه ماهیگیری را اختراع کرد که در اثر پخش امواج مخصوصی در آب، ماهیها به سراغ طعمه می آمدند.

مهمترین اختراع وی موشکی بود که در دشت کویر در تپه عین الرشید روی سکوی پرتاب سوار کرده و خبرنگاران و مسئولین امر را جهت مشاهده پرتاب موشک بدانجا دعوت نموده بود.

متاسفانه این آزمایش انجام نگرفت و مخترع مذکور متوجه شد که موشک او را با وسایل مکانیکی خرد کرده و در چاله ای ریخته اند.

مهندس جوان مضطرب و مایوس گردید، بدون اینکه کنترل خود را از دست بدهد در آنجا مصمم تر شد و کوشید تا اختراعش را تکمیل کند و باز هم در پی تجسس رفت. او به راستی جوانی بااراده و با همتی بود. اختراعات دیگر وی که با مرگ ناگهانی ناتمام ماند عبارت بود از: دستگاه هدایت کوران- پاسبان مصنوعی و هدایت ماشین بدون راننده.

سروان حسین زاده در مردادماه ۱۳۴۳ شمسی در یک تصادف اتومبیل در جاده مراغه میان دو آب به تصادف کشته شد، او مظهر نیروی خارق العاده و نشان دهنده یک واقعیت درخشان از یک نیروی متجسس بود، او برای هر ایرانی به ویژه مردم ارومیه سبب افتخار بود.

۵- عبدالجبار خوشنویس:

عبدالجبار از خوشنویسان مشهور و هنرمند ارومیه بود، وی در خط نسخ استادی بی نظیر بود و حدود سی جلد قرآن نوشته که اکنون بعضی از نسخ آن در خانواده های قدیمی یافت می شود.

عبدالجبار با دست چپ می‌نوشت و در پایان چند اثر از او عبارت (کتابه عبدالجبار بیده‌اليسار) دیده می‌شود، وی در زمان حکومت امیرنظام گروسی در ارومیه حیات داشته است.

۶- صاحب قلم:

میرزا آقا معروف به صاحب قلم از خوشنویسان و خطاطان ارومیه بود که در خوشنویسی معروفیت خاصی داشت، وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی عازم اسلامبول شد و در آنجا چند جلد کتاب به خط خود نوشت.

صاحب قلم به آذربایجان بازگشت و در سال ۱۲۹۴ قمری کتیبه سوم سردر مسجد جامع را به خط زیبای خود روی سنگ نقر کرد و حواشی آن را نقاشی نمود و اسامی چهارده معصوم (ع) را در آن نوشته است.

۷- صاحب قلم- دبیرالممالک: (۱۲۵۸-۱۳۲۶) شمسی

شادروان سیف‌الله صاحب قلم ملقب به دبیرالممالک در سال ۱۲۵۸ شمسی در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، پدر آن مرحوم علی خان سرتیپ و از خانواده افشار ارومی می‌باشد.

دبیرالممالک تحصیلات خود را در مکاتب قدیمه به اتمام رساند و بعد به فراگرفتن زبان فرانسه در میسیون فرانسویها پرداخت.

دبیرالممالک زبان روسی و عربی و ترکی اسلامبولی را به خوبی تکلم می‌نمود، در غائله ارومیه جنگ جهانی اول خدمات و فداکاریهای زیادی نمود و جان صدها نفر را از مرگ حتمی نجات داد و مدتها در خانه خود از آنان پذیرائی می‌نمود.

محبوبیت و نفوذ زیادی که داشت مخصوصاً آشنائی به چند زبان خارجی تا سرحد امکان جلوقتل و غارت را می‌گرفت. نامبرده در سال ۱۳۲۶ (پنجم فروردین) در تهران بدرود حیات گفت.

شعرا و نویسندگان ارومیه:

اقتباس از: تذکره شعرای آذربایجان- تالیف: محمد دیهیم

۱- آدسیز ارومی

نامش علی شریف دلجوئی که در اشعارش (آدسیز) تخلص نموده، وی در سال ۱۳۳۴ در ارومیه دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ارومیه فرا گرفته و بعد در تهران وارد دانشکده گردید. آدسیز از ۱۱ سالگی شعر می‌گفت، دیوان وی هنوز چاپ نشده، اشعار وی اغلب در مجله (وارلیق) و روزنامه فروغ آزادی چاپ می‌شود. این اشعار از اوست:

ارومی

قوشچودان اننده گؤزه‌ل اورمویا گؤرسنیر یام یاشیل باغلارین سنین
گلمیشم روحومون درمانین دئییه جیرانلاراویلاغی داغلارین سنین

*

باہاردان صفالی گلیرپاییزین باغلاردا چالیشیر اوغلانین قیزین
ماتملی گوؤورنده سنی (آدسیز)ین اوره گین پارچالیر داغلارین سنین

*

ئولدور سه مرد بیر نفری مردئولورر ئولدورمز انسانی قوجالیق، درد ئولدورر
گرمرد کسه باشیمی جان اینجیمز ولی بیر کلمه دئییب منی نامرد ئولدورر

*

گوؤوزون آچ عالمی چاپدین نه تاپدین بیرین چالدین بیرین قاپدین نه تاپدین
عومور کئچدی قئیتمز بیردوشون گوؤر نه‌لر بیلدین نه‌لر گوؤوردون نه تاپدین

۲- آقازاده

میرزا حبیب‌الله آقازاده پسر میرزا آقا بیگ ایمانلوی افشار بود، وی در سال ۱۳۰۱ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود و پس از فرا گرفتن علوم متداول به نهضت مشروطیت پیوست.

در سال ۱۳۲۸ قمری با مساعدت عده‌ای از روشنفکران ارومیه چون محمود غنی‌زاده، محمود اشرف‌زاده و صادق‌الملک و مؤیدزاده نشر معارف را تشکیل داد و در این هنگام مدیریت روزنامه فریاد را که بعدها به روزنامه فروردین تغییر نام یافت، عهده‌دار شد.

روزنامه فروردین در سال ۱۳۲۹ قمری تاسیس و به زبان ترکی آذری، هفتگی منتشر شد، این روزنامه ارگان فرقه دموکرات ارومیه بود و مندرجاتش از مظالم و ستمگریهای روسها در ایران در جنگ جهانی اول بود.

آقازاده در سال ۱۳۰۲ شمسی از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید و در سال ۱۳۰۸ شمسی روزنامه شاهین را در تبریز منتشر ساخت. آقازاده در سال ۱۳۳۹ شمسی در تبریز درگذشت.

* * *

۳- آیدینلو

جبار آیدینلو در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در شهرستان خوی دیده به جهان گشود و به علت انتقال خانواده به ارومیه، مقیم این شهر گردید، وی تحصیلات ابتدائی و متوسطه و دانشسرائی خود را در ارومیه به پایان رسانید و به دلیل علاقه به خدمات فرهنگی به عضویت وزارت آموزش و پرورش درآمد و سالها به سمت دبیر دبیرستانها به تدریس رشته ادبیات فارسی پرداخت.

وی در انواع فنون شعر، اشعاری که بیشتر جنبه عرفانی دارد سروده است.

این اشعار از اوست:

هو

سو ختم در آتش هجران و خاکستر شدم
همچو مجنون سرنهادم در بیابان جنون
در پی یک جرعه می خمخانه ها کردم تهی
قد دلجویش چو دیدم صبحدم در صحن باغ
جلوه ای از حسن او تایید در مرآت دل
عشق دلبر در دل و جانم چنان مأوی نمود
جلوه ای بنمود رخسار گلش چون در چمن
همره خضر نبی در تیه ظلمت بهر آب
ملک فقر و نیستی را چون گرفتم بی سپاه
تا که در بانی درگاهش نمودم اختیار
دزه و ش (آیدینلو) فانی گشتم اندر مهر دوست
همچو گل در نوبهار زندگی پری پر شدم
چون اسیر طره طرار آن دلبر شدم
گرچه اندر کیش اهل زرق من کافر شدم
عاشق گلگونه آن ماه سیمین بر شدم
زان شرار آتش گرفتم مجمر آذر شدم
تا چو آزریت تراش و همچو اوبتگر شدم
عندلیب آسا بدیدارش چنین خوگر شدم
در بیابان فنا حیران چو اسکندر شدم
در میان عاشقان مشهور و نام آور شدم
بنده شاه عطا بخش سخا گستر شدم
همبر خورشید جان افروز جان پرور شدم

۴- پریشان

نامش میرزا حسینعلی از شعرای قرن چهاردهم هجری قمری ارومیه بود و در اشعارش (پریشان) تخلص می نمود، این اشعار از اوست:

ساقی تعلل ائیلمه جام بلورین آل اله
دور بیرایاغه توت الیم رحم ائیلیوب همت ائله
آچدی پرده چهره دن او شوخ دوران آفتی
سالدی جهان ایچره گئنه غوغای شور و ولوله

یار جوروندان آچیب ائمه شکایت ای گویول
 خارین جفاسین چوخ چکر هرکیم اوْلا عاشق گوله
 یارب اوْلور بیرده گئدم باغ نظرده اگله شم
 چؤلده چمنده سیرا ئدم شورونوای بولبوله

*

بخوبی همچو تهران در جهان نیست ولی مشکل کسی در وی توان زیست
 اگر بوجهل، اگر لقمان عصری نمی پرسد کسی از کس که این کیست
 به معجز گر کسی شوق القمر کرد همی گویند که نفعی نیست این چیست
 چنان هرکس بخود مشغول گشته نداند در جهان چه هست و چه نیست

۵- تکش

علاءالدین تکش فرزند حسین خان جهانگیری بیگلریگی ارومیه در یک خانواده دانش پرور دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدائی خود را در زادگاهش به پایان رساند و به عضویت وزارت آموزش و پرورش درآمد و با سمت دبیر ادبیات مشغول تدریس گردید، مرحوم تکش کتابی تحت عنوان (بزادگاهم) به رشته تحریر درآورده که نخستین تاریخچه ارومیه می باشد، سپس رساله (گوشه ای از تاریخ ایران) را نوشت و در تدوین کتاب (بزرگان و سخن سرایان آذربایجانغربی) اهتمام ورزید.

من تخم وفای تو به دل کاشته بودم حسین خان بیگلریگی
 مهرت ز ازل در دل خود داشته بودم دختر حسین خان، مریم
 دیدم که وفا در دل تو نقش نبسته است تکش - پسر حسین خان
 بیهوده خیالیست که پنداشته بودم تکش - علاءالدین

۶- تنهای ارومیه

نامش عبدالحسین شیرپنجه رضائی که در اشعارش (تنها) تخلص نموده، وی در سال ۱۳۲۴ شمسی در محله نوکچر پا به عرصه وجود گذاشت، تنها از ده سالگی شعر می سرود، تا حال دو جلد دیوان اشعارش را به نام های (یاشیل یارپاق) و (حیات نغمه لری) چاپ و منتشر کرده است. از اشعار اوست:

اوشدی اوزون خیالیمه باخدیم شقایقه یارین جمالی گؤرسه نی باخسان حقایقه
بدبخت آوردورکی خالق اشیانی بؤشلا سین هر لحظه احتیاج الی آپسین خلایقه

۷- تیلیم خان

نامش حمید احمدزاده که در اشعارش (تیلیم) تخلص می کند، وی به سال ۱۳۳۲ شمسی در ارومیه دیده به جهان گشود، در پنج سالگی به تبریز رفتند و مقیم آنجا شدند، تیلیم خانلی به شعر علاقه وافر دارد، از اشعار اوست:

قالخ یئنه کئچمیش کیمی	حقینی آل تبریزیم
ظلمو کؤکوندن قازیب	لرزیه سال تبریزیم
بیرده گتیریادیوا	ستاریوین نعره سی
دشمنه اولموش زهر	دوستونا بال تبریزیم

۸- جاوید

سیدحسن جاوید فرزند سیدکاظم جاوید در ماه مهر سال ۱۲۹۵ شمسی در شهرستان ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، تحصیلات ابتدائی و پنج کلاس از تحصیلات دبیرستانی خود را در این شهر به پایان رسانید، در سال ۱۳۱۴ از دبیرستان نظام تبریز و در مهرماه سال ۱۳۱۶ از دانشکده افسری با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد.

سیدحسن جاوید در مشاغل مختلف نظام خدمت کرده و علاقه وافری که به شعر و ادبیات داشته، ارتباطش با هنر و ادب هرگز قطع نبوده است. سرهنگ سیدحسن جاوید به زبانهای فرانسه، انگلیسی و عربی و کردی آشنائی داشته و در سرودن اشعار فارسی با مضامین عرفانی، مذهبی، ملی، میهنی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی (مجازی و حقیقی) طبع آزماییهایی کرده و در سرودن اشعار عرفانی و حماسه‌های میهنی توفیق بیشتری داشته، ذیلاً دو نمونه از سروده‌های ایشان را می‌خوانیم.

خدا قبله حاجات سوکنند

دولت عشق و همه قدرت ایمانم از او	بخدا اینکه همه ملک دل جانم از او
چاره و مرهم و در مانم از او	بخدا اینکه بجهت درد که در مانم از او
خون و هم گردش آن درک و شریک از او	بخدا اینکه همه معرفت و جذب شوق
تا بش کوکب امید درخشانم از او	بخدا اینکه بظلمات شب یاس و فراق
در طریقت ره حق فقر و فرمانم از او	بخدا اینکه حسرت و دوا و ره حق بنمزد
استیاق دل شوریده و حیرانم از او	بخدا اینکه خدای دل مشتاقان است
عشق در زیدن و مهر مشکل و آسایم از او	بخدا اینکه رقم خوشنزه برده و قرع عشق
وینمه روشنی و پاکی و جدا نم از او	بخدا اینکه فسر و زنده شمع دل است
و طلب این دل پر پست و پوینم از او	بخدا اینکه نوبه و مجا و مطلوب و مراد
آید اینسان که سخن گفتن شایانم از او	بر زبان دل جاوید سخن هر شب و روز

جز رضای دل نیست مرا هیچ نیاز
جان و سر در ره او چونکه سر و جانم از او

آذربایجان

من آذربایجانم خاک و ملک طلق ایرانم
 من آذربایجانم دیو بند و قهرمان پرور
 من آذربایجانم جان بکف چون کوه پابرجا
 من آذربایجانم جوشد از من چشمه غیرت
 من آذربایجانم جلوه گاه فره ایزد
 من آذربایجانم پاک یزدان را ستایشگر
 من آذربایجانم دیده پستی و بلندیها
 من آذربایجانم خورده ام تیر خیانتها
 من آذربایجانم زنده ام هرگز نمی میرم
 من آذربایجانم جان و جانانم بُود ایران
 در آغوش شرف پرورده خصم افکن دلیرانم
 من آن شمشیریزان و من آن خورشید تابانم
 حریم ملک ایران را نگهدار و نگهبانم
 من آن دریای گاه آرام و هم گاهی خروشانم
 نشان از قدرت حقم حدیث عشق دورانم
 نگشته همدم اهریمن و ابلیس و شیطانم
 من آن بید نلرزیده ز باد تند و طوفانم
 بچشم خائن اما نشسته زخم خذلانم
 چرا؟ چون دایما مشمول لطف خاص یزدانم
 منم کز عهد دیرین پای بند مهر جانانم
 من آذربایجانم سردهم این نغمه را (جاوید)

من آن مهد دلیران خاک لاینفک ایرانم

۹- جعفری ارومیه

نامش بیت الله جعفری است در اشعارش (جعفری) تخلص می کند، وی در قریه (لوریا لاجوق) ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، پس از تحصیلات متوسطه در ارومیه، به تهران رفته و در رشته عربی فوق دیپلم گرفت.

جعفری به اشعار حماسی علاقمند است و اکثر اشعارش حماسی می باشد، دیوانش به نام (قان بایرامی) در تهران چاپ شده و بیش از ده هزار بیت شعر دارد که چاپ خواهد شد، نامبرده نماینده ارومیه در مجلس شورای اسلامی می باشد.

این اشعار از اوست:

الله الله چاغیریر تاکی سوموک قان اتیمیز
 اللاهین رحمتینه باغلیدیر حیثیمیز
 هامی ملت گوتوروب اسلحه سین اولدی بسیج
 شرق و غربی ائده جک فتح بیزیم ملتیمیز
 دیریلیک بیرلیک ایلن دیر بودور هر فتحه دلیل
 هر نه میز هیچ زاد اولار اولماسا گر وحدتیمیز
 اگمه ریک ظالمه باش عدل و عدالت یاشاسین
 یاشاسین گون کیمی پارلاق تانیلان همتیمیز

* * *

۱۰- جهانگیری

نامش حسین خان جهانگیری ملقب به اعتضاد نظام بیگلریگی ارومیه در سوم
 جمادی الاول سال ۱۲۸۵ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود، وی سومین فرزند ذکور
 حبیب الله خان بیگلریگی است، اجداد او در خدمت نظام بودند، با تبعیت از اجدادش
 به خدمت نظام وارد شد و تا درجه سرتیپی ارتقاء یافت.
 این اشعار از اوست:

سوز آهیمدن یانار هر لحظه مین پروانه لر
 عشق اوتی یاپمیش عجب سینمده آتش خانه لر
 خالیوی گورجک گویول اوچدی ایلیشدی زلفونه
 بیلمدی چوخلاری سالمیش دامه بودردانه لر
 گرسئویر دیوانه لر دیوانه نی اما نه دور
 بوچنون عشقندن یکسر قاچیر دیوانه لر
 بیر نگاه جانستان ایسترا ئدم خواب ابد
 یوخسا یوخلاتماز (رهی) بو عاشقی افسانه لر

۱۱- حسرت ارومیه

از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری است، وی در سال ۱۲۱۷ قمری در حال حیات بوده است. حسرت دیوانی دارد که قافیه‌های آن به ترتیب از الف شروع شده و با یاء خاتمه یافته است، شاعریست توانا، غزلیات او محکم و جالب است، از حکمت و عرفان نیز بهره‌مند بوده است، از اشعار اوست:

خوش آن مستی که مست باده باشد بخاک درگهت افتاده باشد
پریرزادی بمانند بت من نه‌پندارم که مادرزاده باشد

۱۲- حیران

حیران خانم فرزند کریم‌خان ساکن قریه قیزیل خانگاه ارومیه است، بازماندگان کریم‌خان هم‌اکنون خرده مالک بخشی از قریه مزبور هستند و به نام خانوادگی (کریملو) اشتهار دارند، از اشعار اوست:

بر محفل خود راه مده اهل هوس را از دور شکر دور برانند مگس را
حیران به ندای تو براند مدعیان را خوبان نگذارند به محفل همه کس را

۱۳- خوشنویس

نامش علی خوشنویس فرزند بهادر افشار ارومی در سال ۱۳۰۰ شمسی در آبادی سارجالو از محال نازلوچای ارومیه دیده به جهان گشود، تحصیلات اولیه خود را در ارومیه به پایان رسانده در سال ۱۳۱۸ شمسی به استخدام فرهنگ درآمد و در سال ۱۳۲۷ اوقاف استان را تشکیل داد.

در سال ۱۳۴۶ خدمات دولتی را ترک و خدمت به خلق را انتخاب نمود و مدتی

به کار کشاورزی و باغداری پرداخت، به دلیل علاقه‌ای که به ادبیات فارس و ترکی داشت به سرودن اشعار پرداخت و (قطره) را تخلص خود نمود.
مجموعه‌ای دیوان اشعار فارسی و ترکی وی بالغ بر سه هزار بیت می‌باشد، افزون بر این تاریخ افشار (عصر محمدقلیخان) و رساله‌ای درباره‌ی دستور زبان ترکی آذربایجانی را تدوین نموده است، این اشعار از اوست:

نه گۆزهل گوندی بوگون

نه گۆزهل گوندی بوگون وصلیمه امکان یئتیشیر

بندی بندیمدن اولان جانیمای بیرجان یئتیشیر

غم یوکی منزله چاتمیش داهی یوخ اینگی لریم

بولبولون ناله‌سینه مرغ غزلخوان یئتیشیر

گنجه‌دان اولدوزونا یالواریرام سال ایشیغین

قوی راحت یول گله بوقافله دالدان یئتیشیر

پارچا جانیم قاووشا قان کسینه داملا مادن

چؤللویم حسرت ائون عشقیمه فرمان یئتیشیر

آرازی هئی قینیرام نغمه‌لری کونلوم آلیر

هرکونول آلمادامین لرگویه افغان یئتیشیر

گون یوخ ایدی آهیما وئرمیه سس ناله‌لریم

یوخودی بوگوروره‌م (باکی) دی (شیروان) یئتیشیر

اوره‌گی قان تولوغی ناله‌ده گوز آغلامادن

آنادان آیری دوشن دوغماسی نالان یئتیشیر

نچه ایل ایتگیده قالمیش گوزو یولدا بالاسی

قوردالیندن قوتولان طرلانی ساهمان یئتیشیر

آغلیری آرخاداشیم دینمیری باخ گؤز لرینه
 اینجی لر ساپلارادوزموش اوزی خندان یئتیشیر
 نه گؤزهل بولگی دی بودنیادا یارب منه سن
 قسمت ائتدین بئله بیر بولگوده رضوان یئتیشیر
 بو وصالیه منیم قالمادی هئچ آرزولاریم
 بودیریلجکده منه دینیه ایمان یئتیشیر
 سلام اولسون سیزه ائلرلر ایاغیز تورپاغینا
 (قطره) ده پروانا تک شمعوزه قربان یئتیشیر

۱۴-دهقان

علی دهقان فرزند علیقلی ترابی در سال ۱۳۲۸ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود، اجدادش از روحانیون باتقوای آذربایجان بودند، وی تحصیلات خود را در دانشکده علوم دانشگاه تهران به پایان رسانید و به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنائی دارد.

در سال ۱۳۳۸ شمسی استاندار گیلان و در سال ۱۳۴۰ شمسی استاندار آذربایجان شد، کتاب تاریخی تحت عنوان (سرزمین زردشت، تاریخ رضائیه) از اوست که بسیار جامع تهیه شده و منبعی است از حوادث تاریخی شهر پرماجرای ارومیه که در سال ۱۳۴۸ شمسی چاپ و منتشر شده است.

۱۵-رشید افشار

نامش عبدالرشید فرزند میرزا محمدشفیع محمودلوی افشار ارومی و از شعرای با استعداد قرن سیزدهم قمری است، وی مردی باسواد و آگاه بود، تاریخ افشار ارومی از

تالیفات او می باشد که در سال ۱۲۸۳ قمری نوشته است، او یکی از شعرای متبحر و استاد معروف به ادیب الشعرا بود و اشعار ترکی و فارسی می سرود و در شعر (رشید) تخلص می کرد، این اشعار از اوست:

داغه گلدیم که گوویول داغینی بیر آز قیلیم
 ئوزومه داغ گؤره ن لاله نی دمساز قیلیم
 نه بیلیم لاله گوویول داغینه مین داغ قویار
 باشیما گلدی هوا بس هارا پرواز قیلیم
 تاگوروم یارنشانین وئیری داغ نشان
 هو چکیب قله لر اوستونده من آواز قیلیم
 سنی صید ائمه گه ای کبک دری چارم یوخ
 تاگئدیب بیرنچه ایل خدمت شهباز قیلیم
 ایندی بیلدیم که بو عالمده فنا دیر انجام
 دؤلی وئرجامی که اندیشه آغاز قیلیم
 داغیله باغی گوروب اولماچوخ آواره رشید
 گل خراباته سنی عارف هر راز قیلیم

۱۶- سهیل ارومی

نامش میرزا علی خان ملقب به منتظم السلطان فرزند حبیب الله خان بیگلریگی در سال ۱۲۸۲ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود، او تحصیلات اولیه خود را در مکتب خانه فرا گرفت، سپس از محضر علمای بزرگ زمان خود در ارومیه علوم صرف و نحو، منطق و بیان، فقه و اصول را فرا گرفته و زبان فرانسه را نیز در مدرسه کاتولیک ها یاد گرفت. شادروان سهیل به سال ۱۲۹۵ شمسی درگذشت، از اشعار اوست:

خوشا آن دل که شیدای تو باشد سرش سرگرم سودای تو باشد

تنم دل گشت و دل جان، جان همه دل که تا محو تماشای تو باشد
چنان محو تماشایم که گوئی سراپایم سراپای تو باشد
سهیل از سرگذشت اما بشرطی که خاک آن کف پای تو باشد

* * *

۱۷- شاکر

شاعر توانا و خوش قریحه ارومیه حسن خان شعاعی متخلص به (شاکر) شاعریست با ذوق و طبعی روان، از طبیعت الهام گرفته با اشعار نغز، قلب حساس را به طپش درمی آورد، به میهن عشق می ورزد و موطن خود را از جان و دل دوست می داشت. شاعر در ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۹ قمری در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، پدرش میرزا محمدخان شعاع بود، وی به سال در ارومیه درگذشت، این اشعار از اوست که بیادبود شهدای ارتش سروده.

ای رهروان کوی شهادت نمرده‌اید زیرا به عشق میهن تان سر سپرده‌اید
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق با نام نیک خود ثبت سر هر جریده‌اید
با سینه‌های گرم ز میدان کارزار مردانه گوی مهر وطن را ربوده‌اید
اندر وطن مقام شما خاک تیره نیست در لابلای سینه ملت غنوده‌اید
حب الوطن نشانه ایمان بود شما با خون پاک خود ز دل و جان خریده‌اید
در پیشگاه ذات محمد (ص) که از لبش اندر بهشت آیه رحمت شنیده‌اید
بعد از نبرد تا که برفتید از جهان در روضه بهشت بجائی رسیده‌اید
مردانه سرفراز و خرامان میان خلد در پیشگاه شیر خدا صف کشیده‌اید
مقام وطن همیشه کند یادتان بخیر گوید حلال باد بشیری که خورده‌اید
هرکس عزیز میهن خویش است چون شما مردانه سرنهاده بکف نور دیده‌اید
از بازوان آهنتان خون چکد هنوز با دست خود چو سینه دشمن دریده‌اید
آن خون پاک خویش که دادید شیروار ما را ز شیر عشق وطن پروریده‌اید

مردانه در مقابل دشمن کشیده صف
با جان و دل سرود وطن خوش سروده اید

۱۸- شامی

نامش محمود صادق پور که در اشعار خود (شامی) تخلص می‌کند، به سال ۱۳۲۷ شمسی در محال بکشلوچای قریهٔ بارجوق ارومیه پا به عرصهٔ وجود گذاشت، وی به شعر و موسیقی علاقهٔ وافر دارد.

شامی در اشعار خود از صابر و فضولی الهام گرفته و دیوان وی تحت عنوان (طبیعتین قوینوندا) چاپ و منتشر شده است، این اشعار از اوست:

به به نه گؤزه لدیر بئله دوران اله دوشمز
بوگول بو چمن بیرده بو جانان اله دوشمز
گول فصلی دی چیخ چؤلله دنیانی دولان گز
بو عمره وفا یوخدی بوامکان اله دوشمز
باخ چایلار آخیر دومدورو هریاندا گوموش تک
دائم بوسولار بوگول و ریحان اله دوشمز
فرصت واریکن قویما الیندن گئده هیهات
بومئی بومزه بومه تابان اله دوشمز
گول فصلی اوْلا دلبر اوْلا بیرده جوانلیق
هم شعر اوْلا هم باغ ایله بوستان اله دوشمز
هریاندا آغاج کؤلگه سی قیزلار چالیر اوْینور
جنت ده بئله حوری و غلمان اله دوشمز
دینله بوگؤزه ل نغمه لری هر دم اوره کدن
پیس گؤزدن ایراق تارایله قارمان اله دوشمز

سیر ائت مئشه‌نی باغی گؤزه‌لر کناریندا
 هئچ یاندا بئله گؤزلری جیران اله دوشمز
 (شامی) ساغایکن قدرینی بیل ای گؤز و شهلا
 مین ایل گزه‌سن بؤیله غزلخوان اله دوشمز

۱۹- صابر ارومی

میرجلال صابر فرزند حاجی میرجبار در اشعارش (صابر) تخلص می‌نمود، وی در سال ۱۲۲۵ شمسی در ارومیه دیده بجهان گشود، مردی شریف، متدین و میهن‌پرست بود، تاریخ وفات وی دهم مرداد ۱۳۳۶ مطابق با ششم محرم ۱۳۷۶ قمری بوده است. این اشعار از اوست:

ای ارومیه عجب فصل بهارین وار سنین
 مین طرفدن جاری اولموش آبخارین وار سنین
 باد رشبویا قیزیل گول یاکه بیدمشگین دئیم
 مین ائلینده اوخشیان بیرخوشه بارین وار سنین
 ای بکشلی بیلیمیرم واردور نه قدر و قیمتین
 گونده مین داشقا قاوون قارپیز خیارین وار سنین
 نازلو چایی بیرئله شهرت سالیبسان عالمه
 اطرافیندا باغلارین چوخ باغچالارین وار سنین
 بیرطرف توتلوخلاریندا قوش قوورزوب بنگ آتیر
 گاه چیمیرگاه‌چای ایچیرنه خوش کنارین وار سنین

۲۰- صدری

علی صدری فرزند سرهنگ غلامرضا خان صدری از خاندان نایب‌الصدر افشار ارومی در بامداد روز چهارشنبه هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸ خورشیدی چشم به جهان گشود.

صدری هنر شاعری را از اجداد ادیب به ارث برده، زیرا جد اعلای وی حاج میرزا علی نایب‌الصدر افشار غزلسرائی توانا و عارفی شوریده دل بود، صدری شاعری را با غزل آغاز و با قصیده به اوج رسانید. این اشعار از اوست:

غزل موشح درباره طبع کتاب گلزار عارفان

م- مهر علی به سینۀ هر کس مکان کند	کی ایزدش به آتش خشم امتحان کند
ح- حاشا که دوستار علی را به روز حشر	بخشنده، نا امید از آن آستان کند
م- مؤمن چگونه دل نگمارد به رحمت	زین مرحمت که لطف تو با کافران کند
د- دل بسته‌ام به مهرش و شاید زدوزخم	آسوده‌خاطر آن شه جنت مکان کند
ح- حاتم گدای خاتم انگشتر علیست	تا بلکه خویش را به سخاوت نشان کند
س- ساقی کوثر آن شه اقلیم لافتی	کز تیر خشم قامت دشمن کمان کند
ی- یابنده‌ای که جست طریق ولایتش	در سایه‌اش سخاوت عقبی ضمان کند
ن- نازم بدان فقیر که از موضع خلوص	فرمان پیر هرچه رقم زد همان کند
ک- کار (کیا) نه از قبل کسب شهرتست	خواهد که بخت پیر به طاعت جوان کند
ی- یازید و عزم خویش به سختی نمود جزم	با عزم جزم جوهر مردی عیان کند
ا- از عارفان شاعر و رندان دردنوش	جنگی برای خاطر پیر مغان کند
و- ورزیده اهتمام و به مردی نهاده پای	تا دفتری به شیوۀ پیشینیان کند
ن- نسل جوان ما شده مفتون سعی او	کاین پیر کار سخت چنین شایگان کند
د- در این غزل که اهل فنش خواهد آفرین	صدری نشان و نام ترا جاودان کند

۲۱- طرزی افشار

از شعرای ارومی دوران شاه صفی اول و شاه عباس دوم است، در قریه طرزلوی ارومیه دیده به جهان گشوده و تحصیلات خود را در شهر ارومیه به پایان رسانیده و در اشعارش طرز نوینی به وجود آورده است و فعل کمکی را در اشعار خود حذف نموده است.

طرزی به قدری در این کار شهرت پیدا کرد که می توان گفت که در ردیف شعرای نامی ایران درآمد. این اشعار از اوست:

با من دل خسته ای دلدار جنگیدن چرا تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا
با مسلمانان مسکین کافریدن تا بکی با گرفتاران مستضعف فرنگیدن چرا
می نگاهی با من و می التفاتی با رقیب با من یکرنگ ای رعنا دورنگیدن چرا

* * *

۲۲- عاشق مصطفی

عاشق مصطفی در محال باراندوزچای ارومیه متولد شده، وی از جوانی با صدای دلنشین خود در دهات می خواند و در سال ۱۲۵۲ شمسی وفات یافت، عاشق مصطفی در واقع عاشق کسی نبوده، تنها اشعارش عرفانی و عاشقانه بوده است، از اشعار اوست:

قادر الله بودور سندن دلایم آتمیش مین اوغلوم قیزیم اوئلاردی
آتمیش مین اوغلوم تمام آت اوسته آتمیش مین قیزیم بوئلاری بسته
آتمیش نوهم زلف لری دسته آتمیش مین اورده گیم قازیم اوئلاری
آتمیش مین گلشنیم باغیم آتمیش مین دریادا گزردی گیم
اوئلمازدی دنیاا والله محنت غمیم آتمیش مین اینجه بئل یاریم اوئلاردی
دردیم چوخدی بوسوزلری سؤیلهرم خنجر آلیب باغیریم باشین پئیلهرم
آخر یغیب بودولتی نئیلهرم ئولنده بئش آرشین بئزیم اوئلاردی

* * *

۲۳- عندلیب افشار

نامش میرزا لطفعلی فرزند میرزا محمدعلی یاور از شعرای قرن چهاردهم بوده در سال ۱۲۷۰ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۹۵ شمسی درگذشته است، وی اشعار ترکی و فارسی می سرود.

۲۴- قنبری روح الله

داغلار قورشانیسان آل یا شیلا ائلا تلار کؤچمه سین بئلیندن سنین
اریرر قارلارین آخار سولارین صونالار قاچماسین گؤلوندن سنین
گؤزهل لیکده گلستانه بنزرسن بولبولر اوچماسین گؤلوندن سنین
مارال لار دولنار گزر چؤلونده قوزولار آیریلماسین سوروندن سنین

۲۵- مایل افشار

نامش میرزا حسن از شعرای قرن سیزدهم است که ملقب به شیخ الشعرا و متخلص به (مایل) بود، آثار و تالیفات مایل افشار به شرح زیر است.

۱- گلزار در مرثی

۲- لاله زار در مدح ائمه اطهار

۳- قصاید و مثنویات

۲۶- محیط

نامش حاجی میرزا علی اصغر فرزند صدرالذاکرین است، وی در اشعارش

(محیط) تخلص می نمود، در سال ۱۲۵۱ شمسی در ارومیه پا به عرصه وجود گذاشت، او در ساختن ماده تاریخ استاد بوده و به زبان فارسی، عربی و ترکی شعر می گفت، از اشعار اوست:

خوش آن دم کز عرق رخسار آن محبوب تر گردد
چو تر گردد ز شبنم برگ گل محبوبتر گردد
بقتلم یک اشارت ز ابروان و سمه دارش بس
که زخم تیغ جوهردار قطعاً کارگر گردد

۲۷- مخفی افشار

نامش میرزا اسدالله فرزند محمدجعفر در سال ۱۲۹۱ قمری در ارومیه دیده به جهان گشود، تحصیلات خود را در محضر علمای زمان خود فرا گرفته و بعد در اثر مطالعه در شعر و ادب متبحر گردیده است، مخفی با میرزا علی اصغر محیط و میرجلال صابر معاصر بود، مخفی افشار کتاب منظومی به نام افشار نوشته است.

۲۸- مریم جهانگیری

“ مریم دختر حسین خان بیگلربیگی ارومیه است که در سال ۱۲۹۵ شمسی دیده به جهان گشود، تحصیلات خود را در ارومیه به پایان رسانید و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد، وی از کودکی ذوق لطیفی داشت و اغلب در محضر پدر ادیب خود به تکمیل معلومات می پرداخت، وی در شهریور ۱۳۳۱ شمسی بر اثر بیماری درگذشت، این اشعار از اوست:

گل دولاشما گینان اوزلف پریشانه گویول صبرائيله دؤزبوقرانلیق شب هجرانه گویول
باخما ناکس کیمی او دلبریمین چهره سینه یانما پروانه کیمی آتش نیرانه گویول

نتجه ترك ائندی وفا صحبتی غنچه لی واقف اوّل ذوقیله اونکته پنهانه گویول
اولما نامرد محبت ائله مه ناهله باغلاماز عاقل اولان الفتی نادانه گویول
وطن عشقینه گرک ال چکه سن جانیندان چون سمندر یاناسان آتش سوزانه گویول
فرقه باعث اولاندان آلام قانلی قصاص آند اولسون او گوژهل پرچم ایرانه گویول

۲۹- هاشمی، میرجلال

میرجلال فرزند میرهادی از سادات هاشمی ارومیه است، در سال ۱۲۶۵ شمسی دیده به جهان گشود، وی بانی دبستان جلالیه در سال ۱۳۲۴ قمری است، هاشمی مردی مقدس و اهل علم و دانش بود و در ادبیات عربی و فارسی صاحب نظر شده بود، از اشعار اوست:

دل هوای رخ دلدار دل آرا دارم دیده بردیدن آن عارض زیبا دارم
واعظ از من بگذر وقت عبادت بگذشت در نهانخانه دل میل مصلّا دارم
هاشمی گفته خود بهر چه پنهان داری گو بدانند و بخوانند چه پروا دارم
فکر خوبان جهان مرحله غمناک است کردخو ندل پسر آتش سودا دارم

۳۰- سؤلماز

بئله یازیبیدی

قادرالله یازیلاری یازاندا باشندان بیزیمکینی بئله یازیبیدی
بالینی دریایا قوشی هاوایا آلاگوز جیرانی چؤله یازیبیدی
پروانه نی سالیب اوتون عشقینه بولبولون عشقینی گوله یازیبیدی
افسونلی باخیشی خومار گوژلره پریشان اولماغی تئله یازیبیدی

گوشش تک گولوشی غنچه لبلره	شیب شیرین سؤزلری دیله یازیدی
ئورتوب آغ گردنی ایپک تئل ایله	اینجه لیغی نازیک بئله یازیدی
آلیجی طرلانی ماوی گوی لره	یاشیل باش صونانی گوئه یازیدی
نازلی یئرشیی وئرب کهلگه	لطفاتی قیزیل گوئه یازیدی
نارین نارین قئیناماغی بولاغا	داشیشان آشماغی سئله یازیدی
نسیمه زمزمه بولبوله چهچه	نغمه‌نی سازداکی تئله یازیدی
دایانیشی وئرب قوجامان داغا	بار وئرمغی زرسونبوله یازیدی
انسانین مغزینه دوشونجه وئرب	حیات یاراتماغی اله یازیدی
ایستک یارادیبدی وورغون گویولده	ایستگی اوره گه دیله یازیدی
تک لیغی ئوزونه حصر ائدیب آنجاق	قوشا یاشاماغی ائله یازیدی
سؤلمازین گویولونده طوفان قوپارسا	بؤیوک اللهی سئویب بئله یازیدی

* * *

۳۱- شهر آشوب

نامش محمود ثنایی فرزند یکی از علمای معروف ارومیه است. شهر آشوب شاعری توانا و متبحر بود، طبعی موزون داشت و در فنون شعر استاد مسلم و نکته‌سنج ماهر و یکی از شعرای معروف معاصر بود. شهر آشوب غزل سرایی است که با رعایت اصول و قواعد هنری در ابداع مضامین در سبک خود از قرایح پرفروغ عصر حاضر می‌باشد.

مجموعه اشعار وی تحت عنوان «شبگیر» چاپ و منتشر شده است. وی در وزارت ارشاد انجام وظیفه می‌کرد و در سال ۱۳۵۹ در تهران بدرود زندگی گفت. این اشعار از اوست:

مراگر مست و بی‌پا کرد دل کرد	بکوی عشق شیدا کرد دل کرد
مثال شمع بزم‌افروز و خودسوز	چنین آتش سراپا کرد دل کرد

ز کوه صبر دریای جنون ساخت	مرا گر ناشکیبا کرد دل کرد
میان شهر و کوی و خانه خویش	گرم تنهای تنها کرد دل کرد
ندانستی کسی راز نهانم	اگر مشت مرا واکرد دل کرد
جنون آموز و مست و عاقبت سوز	چنین مطرود دنیا کرد دل کرد
بهرجا نام حسن آمد خدایا	اگر صد فتنه بر پا کرد دل کرد

ادبیات ترکی ایرانی

ترکی هنر است

تورک دیلی نه دن هنر دیر؟

دنیا لیق اؤلان تورک دیلینده اوقدر گؤزه للیک لر و درین لیک لر واردیر که حتی
ئوزگه لریده حیرته و تعجبه سالار.

تورک دیلی هنر دیر، بونا گؤره که تکمیل بیر دیل دیر، قاعده و اصول باخیمیندان
دوزگون دور، اوندای قاعده افعال یوخدور، بودیلده هرسؤز و دانیشیق هر حالدا و
هر زماندا صرف اؤلونا، ئوز اصلین و کؤکؤن الدن و ثرمز.

هنر دئمکدن منظور همون کامل و غنی اؤلماقدیر، بونا گؤره گؤزه ل تورک دیلی
انصافاً بو عنوانا و بو مقاما لایقی و یاراشیغی واردیر.

بورادا چوخ قیسسا اؤلاراق بیر نئچه سؤزون یازیلماسی و آیدین لاشماسی
لازم دیر، آشاغیدا اؤلان تورکجه لغت لرین معادلی آیری دیلرده چوخ آزاراق تاپیلار،
بیزیم دیلده بیر کلمه اویری دیلره نئچه کلمه و جمله یئر توتار، ایندی اوچ کلمه نمونه
اوچون آد و ثریلیر.

پاک	دیل	اوره ک
پاک اؤلما	دیل آچماق	اوره گیم آغریدی
پاک اؤلماق	دیل لرازیری	اوره گیم بولاندی
پاک اؤلونما	دیل اؤرگنمک	اوره گیم پارچالاندی
پاک اؤلونماق	دل اؤرگشمک	اوره گیم چیرپیندی
پاک لانما	دیل تۆکمک	اوره گیم پۆشلندی
پاک لانماق	دیل چیخارتماق	اوره گیم پارتلادی
پاک لاشما	دیل به دیل دئمک	اوره گیم چیخدی
پاک لاشماق	دیلدن دوشمک	اوره گیم کئچدی
پاک ائتمه	دیلدن سالماق	اوره گیم قالخدی
پاک ائتمک	دیلى توتولماق	اوره گیم دؤیوندی
پاک ائلمه	دیلدن قاچیرتماق	اوره گیم قووشدی
پاک ائلمک	دیلىنى باغلاماق	اوره گیم یاندی
پاک لاما	دیلىنى ییلمک	اوره گیم گۆی ندى
پاک لاماق	دیلىنى دیشله مک	اوره گیم چاتلادی
پاک لاتما	دیلىنى کسمک	اوره گیم اوزولدی
پاک لاتماق	دیلىنى ساخلاماق	اوره گیم قیزمادی
پاک لاتدیرماق	دیل لشمه	اوره گیم سیخیلدى
پاک لاتدیرما	دیله گتیرمک	اوره گیم قیریلدى
پاک لاندیرما	دیله توتماق	اوره گیم قوورولدى
پاک لاندیرماق	دیله گلکمک	اوره گیم آجیشدی
پاک لاشدیرماق	دیل وئرمک	اوره گیم قان اؤلدى

پاک ائتدیرمه	دلدن دله دوشمک	اوره گیم داریخدی
پاک ائتدیرمک	دیل آغیز ائله مک	اوره گیم یثردن اؤلدی
پاک ائلتدیرمه	دیلدن دیله سالماق	اوره گیم ووردی
پاک ائلتدیرمک	دیل لندیرمک	اوره گیم دولدی

بوراخمارام گنده باشیمدا بوآنا دیلیمی کیمین جسارتی واردرمنیم دانا دیلیمی
جهانه بیز گلنی دؤرت مین ایلدن آرتیق در که یوخسا باخ هامی تاریخلره سینا دیلیمی

عاشق لار نغمه سی:

محلی و معروف چالیب اوخویانلار که اونلارا عاشق دئیرلر، ایللربؤیو اونلارین
سؤزلری و نغمه لری سینه بسینه محفوظ قالیب، اونلاردان معروف اؤلانی عبارت دیر:
عاشق جواد-عاشق قوجا-عاشق مصطفی-عاشق شجاع-عاشق پاشا-عاشق موسی-عاشق
فرهاد-عاشق درویش-عاشق دهقان که ئوزگؤزه ل سسلرینه و شعرلرینه ارومی خلقلین
قوناق ائله یب و ائلیرلر، عاشقلر ئوز تصنیف لرینده چوخلی داغدان، چؤلدن چمنلردن،
چایلاردان، کلی صورتده طبیعتدن و صفا و صمیمیتدن سؤز قوشوب دانیشارلار، بورادا
نچجه بیت نمونه اوچون آدلانیر:

گؤزه ل آذریم

قاداسین آلدیغیم گؤزه ل دلبریم سنه قربان اولایکی گؤز لیریم
دردیمین درمانی دیلده از بریم اوتونا یان دیغیم گؤزه ل آذریم

گئجه اوزوندور یاتا بیلیمیرم یاری یادیمدان آتا بیلیمیرم
ایم اوزولوبدور چاتا بیلیمیرم گیزلینده یان دیغیم گؤزه ل آذریم

گلرم دالینجا سنی آتمارام سنی اونودمارام یادا قاتمارام
سنسیز صبحه کیمی داها یاتمارام عشقینده یانندیغیم گؤزهل آذریم

اوره کدن چیخمیری خیالین سنین گؤزومدن گئتمیری جمالین سنین
توتوبدور عالمی کمالین سنین اوتونا یانندیغیم گؤزهل آذریم

ای منی اودلارا سالان سئوگلیم ای منیم سونبولوم ای قیزیل گولوم
ای گوللر ایچینده صونا بولبولوم گیزلینده یانندیغیم گؤزهل آذریم

گئدیرسن یادیندان چیخارتما منی یادیندان چیخاردیب تئر آتما منی
ای مندن اینجی یین با غیشلامنی اونبود مارام سنی گؤزهل آذریم

آهنگهای آذربایجانی - ارومیه:

- | | |
|------------------------|---------------------|
| ۱- شرقی | ۱۰- غربتی-ایکی جور |
| ۲- تاجری | ۱۱- هجران- اوچ جور |
| ۳- گؤزه للمه- ایکی جور | ۱۲- قره چی |
| ۴- تجنیس- اوچ جور | ۱۳- شرول |
| ۵- دیوان- اوچ جور | ۱۴- جمشیدی |
| ۶- مصری | ۱۵- گرایلی- اوچ جور |
| ۷- حلبی | ۱۶- سه گاه |
| ۸- دیلقم | ۱۷- اکبری |
| ۹- بهمنی | ۱۸- پناهی |

- | | |
|----------------------------|--------------------------|
| ۱۹- قره عینی | ۴۳- شاه اسمعیل- ایکی جور |
| ۲۰- بیات | ۴۴- نمطی |
| ۲۱- ائل کوچدی | ۴۵- لیلی مجنون |
| ۲۲- دوبیت | ۴۶- گوئیجه گولی |
| ۲۳- آراز باسدی- ایکی جور | ۴۷- روحانی |
| ۲۴- موغام | ۴۸- ترکمه |
| ۲۵- هشتری | ۴۹- شکسته |
| ۲۶- کوراوغلی- ایکی جور | ۵۰- شکر یازی |
| ۲۷- سولدوزی | ۵۱- نخجوانی |
| ۲۸- جواددی- ایکی جور | ۵۲- سه ماهی |
| ۲۹- خاچا خالداری- ایکی جور | ۵۳- دوداق دگمز |
| ۳۰- یانیق کرم- ایکی جور | ۵۴- حربه زوربا- ایکی جور |
| ۳۱- قارص | ۵۵- محترم |
| ۳۲- دستان- اوچ جور | ۵۶- شاه سئونهی |
| ۳۳- دؤشه مه- ایکی جور | ۵۷- قره باغی- اوچ جور |
| ۳۴- پاشام کوچدی | ۵۸- امراهی- ایکی جور |
| ۳۵- نصراللهی- ایکی جور | ۵۹- دره دولدوران |
| ۳۶- افشاری | ۶۰- قوچانی |
| ۳۷- قهرمانی | ۶۱- قمرجان |
| ۳۸- آلا یاز | ۶۲- شاغی |
| ۳۹- آقاخانی | ۶۳- شیروانی |
| ۴۰- دیک دابانی | ۶۴- کشیش اوغلی |
| ۴۱- دورخانی | ۶۵- ساری تئلی |
| ۴۲- ایروانی | ۶۶- قاجاری |

۶۷- شریلی

۶۹- ماهور

۶۸- جلیلی

۷۰- عرفانی

از: چانتای مجید سپهیار

بایاتیلار

عزیزیم گولن اولسا
جوانلیق یاخشی شی دیر

گؤز یاشین سیلن اولسا
قدرینی بیلن اولسا

داغلارا اکدیم لالا
هئچ گؤرونوب دنیادا

اله آلدیم پیالا
ظلم ائوی آباد قالا

*

آغ آما قیزیل آما
چیرکین آل اصیل اولسون

طاقچا یا دوزول آما
بد اصیل گؤزهل آما

*

سوگلر آخار گئدر
بو دنیا بیر پنجره دیر

اطرافین ییخار گئدر
هر گلن باخار گئدر

*

عزیزیم گول اللر
دریاجا عقلین اولسا

آغ بیلک لر گول اللر
یوخسول اولسان گول لر

*

قارا آت نالی نیلر
وفالی یاری اولان

قارا قاش خالی نیلر
دنیادا مالی نیلر

*

عزیزیم یای اولماز
گویول سئون گؤزهله

یاز کئچمه سه یای اولماز
گؤزهل لیکده تای اولماز

يارددا يارين با بى گره ك
درياجا تايى گره ك

قزنفيل آبي گره ك
قطره جه عشق او لانين

*

گل ساتما گونى گونه
چولقوياسان گونى گونه

عسزيم گونى گونه
كئچن گونه گون چاتماز

*

نه داش وارنه ترازى
آروادين نا طرازى

عزيم نه ترازى
كيشينى تنزقوجالدار

*

آغيردى ائل ياراسى
ساغالماز ديل ياراسى

عزيم ائل ياراسى
خنجر دگسه ساغالار

*

دوست چوره گى دوست آشى
يا مان اولار دوست داشى

عزيم دوست آشى
دشمنين گولله سيندن

اوللاردان قالان سۇزلر

اول الله دئمه ينجه ايشلر دوز گلمز

سن سايدىغينى ساي گور فلک نه لر ساير

چوخ ياشايان چوخ بيلمز، چوخ گزن چوخ بيلر

اوغول شعورلو اولسا نئيلير دده مالين، بى شعور اولسا نئيلير دده مالين

آزئيه رم حكيم تانيمارام، دوز گزه رم حاكم تانيمارام

ضررين ياريسيندان قئيتمك نوزى منفعت دير

ائلچى سى گولوم او لانين باشينا كولوم اولار

تارى هئچكسين اولين عزيز آخرين ذليل ائتمه سين
 قاچاندا اللهى چاغيرير، قوواندا،
 پيغمبرين چراغى قيزدان يانيب
 آرواد وارا ئويغار، آرواد وارا ئويغار
 باشيوا كولدە توكسن اوجا يئردن توك گونن
 ده وه سين ساتان كوششك آلا ييلمز
 بيرليك ها ردادير ديرليك اوردا دير
 ئوزى ييخيلان آغلاماز
 آرخالى كوپك قورد باسار
 چوخ يئمك آدامى آزيئمكدن ده قويار
 گؤزدهن ايراق گويولدن ايراق
 مالمين عزيز توتان جانين ذليل توتار
 توخون آجدان خبرى اولماز
 پوللو يابلى دئيرلر، پولسوزا دلى
 قصاص قيامته قالماز
 هر نه سالسان آشيوا، اوكلر قاشيغوا
 ظلم ايله آباد اولان عدل ايله ويران اولار
 قالان ايشلره قارياغار
 تارى يازانى بنده پوزا ييلمز



آیت الله سید علی اکبر قرشی

نامش سیدعلی اکبر فرزند سید محمد در سال ۱۳۰۷ شمسی در شهرستان بناب چشم به جهان گشود، تحصیلات خود را در حوزه علمیه قم به پایان رسانده و از سال ۱۳۳۲ در ارومیه ساکن گشته است. نامبرده از خبرگان قانون اساسی بوده و در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۹ برای خبرگان رهبری انتخاب شده، تألیفات زیر از جمله آثار اوست.

- ۱- تفسیر احسن الحدیث در ۱۲ جلد
- ۲- تفسیر کامل قرآن کریم
- ۳- خاندان وحی
- ۴- سیری در عالم برزخ
- ۵- مرد مافوق انسان، قیام کربلا
- ۶- معاد از نظر قرآن و علم

بزرگ امین

نامش میر عباس فرزند میرهاشم، شهرت بزرگ امین، از سادات محترم شهرستان خوی در سال ۱۳۱۵ شمسی در شهر مزبور، در یک خانواده متدین چشم به جهان گشود، پس از سپری ساختن ایام طفولیت با خانواده خود در شهر ارومیه اقامت افکندند وی تحصیلات مقدماتی و متوسطه و عالی خود را در این شهر به پایان رسانده و در شغل دبیر ادبیات مشغول تدریس شدند.

آقای بزرگ امین افزون بر ادبیات فارسی تسلط کامل به اشعار و ادبیات ترکی آذری دارند، تألیفات زیر از جمله آثار اوست.

- ۱- سعدی نین بوستانی - ترکی دیلینده
- ۲- عاشق علسگر ۲ جلد
- ۳- ائل عاشقلاری ۷ جلد
- ۴- آذربایجان خلق موسیقی لری
- ۵- ساز پوئماسی
- ۶- عاشق عالی گویچه لی نین دیوانی

فصل ششم

آثار باستانی و بناهای تاریخی ارومیه

۱- آتشکده آذرگشسب:

ذکرش در بخش تاریخ ارومیه گذشت.

۲- آتشکده تهر:

آتشکده تهر در دو کیلومتری قریه تهر (تماره) از محال انزل (حومه قوشچی) به صورت آثار مخروبه در بالای تپه‌ای قرار دارد که مربوط به دوره هخامنشی می‌باشد.
(۵۳۰-۵۵۰ ق م)

۳- بخش قلعه:

تپه‌ایست تقریباً مخروطی شکل که در دو کیلومتری سمت شمال شرقی و نزدیک به ساحل دریاچه ارومیه واقع شده است، در سطح آن کوه در کاوشی که از این محل بعمل آمده مقادیری ظروف سفالی و اثاث و آلات مفرغی و مسی کشف شدند و در قسمت شرقی تپه مزبور سنگی بطول یک متر و هشتاد سانتی و به عرض یک متر وجود دارد که در سطح خارجی آن خطوطی شبیه خط ایلامی به چشم می‌خورد. در بعضی از قسمتهای این تپه، خمره، کوزه‌های بزرگ لعابی به دست آمد که

وجود دارد که در سطح خارجی آن خطوطی شبیه خط ایلامی به چشم می خورد. در بعضی از قسمتهای این تپه، خمره، کوزه های بزرگ لعابی به دست آمد که مردم آن عصر مردگان خود را در آن خمره ها (به جای تابوت) جای می دادند. در قسمت فوقانی سنگ مزبور بعد از استیلای عرب کلمه (الله) را حک کرده اند.

۴- تپه حسنلو:

ذکرش در بخش تاریخ ارومیه گذشت.

۵- تپه کردلر:

تپه کردلر در حاشیه جنوب غربی روستای کردلر که جاده ارومیه به گلمانخانه از وسط آن می گذرد واقع شده است در بعضی نقاط قطر آن از ۲۰۰ متر متجاوز است و با محاسبه بخشهای فرسوده و از میان رفته، عظمت بقایای باستانی آن به خوبی مشهود می گردد، موقعیت خاص منطقه از لحاظ تلاقی راههای مختلف و حاصلخیزی زمین، امکانات بسیاری برای زیست مناسب فراهم می آورد و انسان از دیرباز با بهره گرفتن از امکانات مذکور در این سرزمین ساکن شده است.

کارلتون، اس، موفق شد غار (تمته) را در شمال ارومیه و نزدیک دریاچه کشف کند، مصنوعات سنگی مکشوفه در این غار به دوره (پارینه سنگی- عصر حجر- ۴۰۰۰ سال پیش) تعلق داشت. آثار و شواهد بسیاری که بر غنای فرهنگ آغاز عصر مفرغ آذربایجان دلالت می کند در نواحی مختلف این سرزمین به ویژه نواحی پیرامون ارومیه کشف گردیده است.

۶- خان تختی:

در کوه نزدیک قریه خان تختی واقع در حاشیه شرقی جاده ارومیه- سلماس از

قراء انزل در هشتاد کیلومتری شمال ارومیه عکس حجاری شده و نقش اردشیر بابکان روی تخته سنگی کنده شده موجود است، این حجاری که از نقوش زیاد برجسته نیست نمودار یکی از فتوحات اردشیر اول و شاهپور اول در ارمنستان می باشد.

هرتسفلد در کتاب (ایران در مشرق قدیم) در صفحات ۳۰۶ تا ۳۲۸ این حجاری را از لحاظ سبک حجاری با حجاریهای شاهپور و والرین امپراطور روم تطبیق نموده ولی در اطراف آن توضیحی نداده و تنها بطور اختصار گفته است:
(نمودار یکی از فتوحات اردشیر اول و شاهپور اول در ارمنستان)

۷- سه گنبد:

این بنا عبارت از سکوی سنگی بلندیست که در بالای آن بنای آجری احداث شده و در جنوب شرقی شهر ارومیه واقع است در حال حاضر داخل شهر قرار دارد. با اینکه بیش از دو گنبد در این برج بنظر نمی رسد به اسم برج سه گنبد نامیده شده و به نظر می رسد قبوری در داخل این بنا موجود باشد و برای پوشانیدن این قبور از طاق آجری استفاده شده است.

در جلو خان گنبد سه کتیبه بخط کوفی دیده می شود و تاریخ آن ۵۸۰ قمری است، این بنا متعلق به عهد سلجوقیان می باشد و تحت شماره ۲۴۲ جزء آثار باستانی ثبت شده است.

۸- عمارت چهار برج:

عمارت چهار برج از ساختمانهای معروف ارومیه بوده که رضا قلیخان بیگلریگی آن را بنا نهاده بود، این ساختمان قلعه بزرگی بود که در چهار گوشه آن چهار برج ساخته شده و طرح قلعه کریم خان زند در شیراز از روی طرح و نقشه این عمارت ساخته شده است.

عمارت چهار برج دارای اتاقهای متعدد و تالارهای بزرگ و اندرون و بیرونی و

حمام مخصوص بوده که چند خانوار می توانستند در آن زندگی کنند. در این عمارت کریم خان زند و فتحعلیشاه قاجار پذیرائی شده اند، تالارهای آن با نقاشی آب و رنگ به وسیله نقاش هنرمند ارومیه اللهوئردی تزیین شده بود. سیدعلی محمد باب نیز چند روزی در آن زندانی بود، اکنون این قلعه وجود خارجی ندارد و به ساختمانهای زیبا و مجلل تبدیل شده است. محل آن روبروی ساختمان برق حاجی غفار بوده است.

۹- قلعه دیم دیم:

این قلعه در شمال غربی ارومیه محال برادوست واقع شده و جنبه باستانی ندارد بلکه دارای ماجرای تاریخی است که در سال ۱۰۱۸ قمری امیرخان یکدست با اجازه شاه عباس کبیر ساخته و آن را به صورت دژی مستحکم و مجهز درآورد. ذکر وقایع در بخش تاریخ ارومیه به تفصیل آمده است.

۱۰- قلعه شهر بانک:

این قلعه در محال صوما- برادوست به صورت قلعه ای چهارطبقه که در بالای کوه مخروطی شکل احداث شده، پی ریزی آن مانند سنگ یک پارچه ایست که با آهن و نعل اسب و آهک و ماسه و شن، ساخته شده و به شکل عمودی و چندطبقه درآمده است، در این بخش آثار یک شهر مخروبه به نام بانکه که درگوش کردی به معنای یک خانوار نامیده می شود وجود دارد. صاحب اصلی قلعه (میر صوما) نام بوده است. (محمد، تمدن، ص ۳۶)

۱۱- کاظم داشی:

کاظم داشی یا سنگ کاظم خان صخره ای با محوطه دیدنی است که به صورت شبه جزیره در عمیق ترین نقطه دریاچه ارومیه واقع شده و موقعیت مهمی را داراست،

این محل در گذشته «قیرخلار» (محل سکونت چهل نفر) و قلعه یک در (ایکدیر) مشهور بوده است.

در این قلعه آثار عمارت و ساختمانهای متعدد از سنگهای بزرگ و تراشکاری شده به چشم می خورد و معلوم می نماید که در گذشته ساختمانی با شکوه بوده است. تعدادی سنگ قبر مرمری در قلعه وجود داشته که عباراتی به خط نسخ بسیار زیبا حک شده بود، ولی این سنگها را از آنجا خارج کرده و برده اند. در قلعه مزبور چاهی بطول هفت متر و دهانه ۲/۵ متر حفر شده که در هنگام بارش باران و برف، آب لازم در آن جمع گردد.

کاظم خان در این قلعه ساختمان دوطبقه ای ساخته بود و به اتفاق خانواده اش در آن زندگی می کرد، وی در قلعه، آهنگری و تعمیرگاه قایق سازی دایر کرده بود، سنگ کاظم خان در آن زمان مامن و پناهگاه میهن دوستان بود. (محمد- تمدن، ص: ۲۰-۲۳)

۱۲- کلیسای نه نه مریم:

این کلیسا در خیابان خیام ارومیه واقع است، دارای دیوارهای ضخیم و سترک می باشد، تاریخ بنای این کلیسا به تحقیق معلوم نیست و از قرائن چنین برمی آید که در قرن اول میلادی ساخته شده است. قبوری چند در اطراف آن کشف گردیده و خطوطی نیز روی سنگ قبر منقوش است، قسمت بزرگی از صحن حیاط آن در خیابان بندی به خیابان اصابت و درخت نارون بزرگ و قطوری که از زمان بسیار قدیم باقی مانده و توسط زردشتیها کاشته شده بود از بین رفته است.

۱۳- گوی تپه:

ذکرش در بخش تاریخ ارومیه گذشت.

۱۴- مسجد جامع ارومیه:

این مسجد در داخل شهر واقع شده، دارای کاشی کاریهای زیبا و قدیمی می باشد، تاریخ بنای این مسجد به تحقیق معلوم نیست ولی محرابش به سال ۶۷۶ قمری (سال سقوط خلفای عباسی) است، و تحت شماره ۲۴۳ جزء آثار باستانی به ثبت رسیده است.

به روایت دیگر این مسجد نخست معبد زردشتیان بوده و قبل از زمان انوشیروان عادل ساخته شده و درب ورودی آن از طرف محراب باز می شد، اکنون نیز آثار این علامت باقیست و دو باب اطاق مانند روبروی محراب (مقابل درب ورودی پیشین) قرار دارد که جایگاه موبدان بوده است.

داخل مسجد کتیبه ای به خط کوفی در بالاترین قسمت چهارگوشی بنا قرار دارد که از گوشه جنوبی سمت راست دیوار طرف محراب شروع و شامل:

(بسم الله الرحمن الرحيم - انا فتحنا لك فتحا مبينا) است و در گوشه جنوب شرقی با این کلمه ختم می شود (ینصرک)

در دیوار شرقی و دیوار غربی نیز آیات دیگری نوشته شده است، در محراب بزرگ گچ بری حاشیه بین دو سر ستون قسمت پائین محراب به خط نسخ نزدیک به ثلث این عبارت خوانده می شود (عمل عبدالمومن بن شرفشاه النقاش التبریزی فی شهر ربیع الاخر سنه سته و سبعین و ستمائه) در حاشیه اطراف قسمت معقر محراب نیز به خط کوفی از قرآن مجید آیه ای نوشته است و از حضرت رسول اکرم (ص) دو حدیث بخط نسخ در حاشیه دور محراب نقش بسته است.

۱۵- مسجد سردار

این مسجد در خیابان امام (پهلوی سابق) روبروی راسته غلامخان واقع شده و از بناهای زیبای شهر و یادگار مرحوم عبدالصمدخان (پدر آقاخان) و جد باباخان (عظیم السلطنه سردار) می باشد در سال ۱۳۳۰ قمری عظیم السلطنه سردار آنرا تعمیر اساسی نمود

و بعد، ساعتی نیز از کشور فرانسه خریداری و به ارومیه آورد و در بالای سر درب مسجد مزبور نصب کردند که صدای زنگ آن در تمام نقاط شهر شنیده می‌شد.

۱۶- لوحه سنگی کلاشین

ستون سنگی ه رنگ آن تقریباً آبی است در معبر کوهستانی در مرز ایران و عراق گردنه‌ای وجود دارد که بنام (کله شین) معروف است، وجه تسمیه لوحه مزبور از همین محل می‌باشد، این احتمال نیز وجود دارد که وجه تسمیه گردنه از نام لوحه آبی رنگ کلاشین گرفته شده است.

متن اصلی این کتیبه از ۴۲ سطر تشکیل یافته و موضوع آن که در دو طرف ستون نوشته شده، طبق تحقیقاتی که مشرق معروف بنام (دومرگان فرانسوی) بعمل آورده، جنبه تاریخی نداشته و بلکه به نیازها و قربانی‌ها و مراسم تشریفات مذهبی مربوط می‌باشد.

این لوحه سنگی در جنگ تحمیلی از مرز به ارومیه انتقال داده شده و فعلاً در موزه ملی ارومیه نگهداری می‌شود.

۱۷- قوچ سنگی

هیكل قوچ سنگی در قبرستانی بهمین نام در مرکز شهر ارومیه قرار داشت که نشانه شجاعت و فداکاری مردان دلیر هنگام حمله دشمنان بشهر بود و در این راه جان خود را از دست داده بودند مردم برای ارج نهادن و قدرشناسی از ایثارگریهای آنان قبرستانی با علامت قوچ سنگی که نشان مخصوص سپاهیان بود احداث می‌کردند.

قبرستان قوچ ارومیه بعداً بمیدان میوه و تره‌بار فروشی تبدیل گردید و در حال حاضر تبدیل به پارک (گل پامچال) شده است. هیكل قوچ سنگی دیگری در بیرون دروازه خزران نزدیک مقبره محمد خلیلان که آن را (اوجاق) می‌نامیدند، قرار داشت و مردم برای نذر و نیاز بدانجا می‌شتافتند، از قدیم الایام مقبره مردان بزرگ و نیکوکار که

در امور خیریه خدماتی انجام داده بودند، اوجاق می‌نامیدند و مردم برای رفع گرفتاری و گشایش مشکلشان به آنجا متوسل می‌شدند چنانچه نقل و نبات (مشکل‌گشا) امروزه نیز مرسوم است.

۱- تاریخ رضائیه، تالیف: محمد تمدن ۲- تاریخ رضائیه، تالیف: علی دهقان

۳- تاریخ عمومی آذربایجان، تالیف: احمد کاویان‌پور

فصل هفتم

ارومیه شهر توریستی و شهر شفابخش

ساحل دریاچه ارومیه و خواص طبی معجزه‌آسای آن:

کرانه‌های دریاچه ارومیه جنبه دلنشین بی‌نظیری دارند، همراه با هوای لطیف و نسیم دریا و آفتاب درخشان و آب فیروزه‌ای رنگ پهناور و امواج نجواگر و تکاپوی پرندگان و آسمان صاف با صدها منظر خوشرنگ دیده‌نواز به شهرنشینان و توریست‌ها که از نقاط دور دست به این مکان پر از زیباییها روی آورده‌اند، مجال آن را می‌دهد که ایامی چند با فراغت خاطر و آسودگی خیال در آغوش طبیعت گشاده روی و چهره‌نواز از مزایای نیروبخش و نشاط‌انگیز آن استفاده شایانی ببرند و نیروی از دست داده را که در اثر زندگی ماشینی از بین رفته دوباره باز یابند و کامیابی بیشتری از این فرصت پرارزش، شنواری در آغوش دریای شفابخش و نیروافزا و امواج بهجت‌انگیز به دست آورند.

بهترین زمان برای استفاده از حمامهای آفتاب آنهم در هوای صاف کنار دریاچه از موقع طلوع خورشید تا ساعت ده صبح و از ساعت سه بعد از ظهر تا غروب آن می‌باشد، بطور کلی برای هر فرد سالم و جوان که آرزوی کسب تندرستی بیشتر و انرژی زیادتری است، لازم است که بر طبق قواعد معینه از حمام آفتاب بهره گیرد و چشمان خود را با استفاده از عینک آفتابی از انوار تند خورشید مصون بدارد، برنزه کرده پوست بدن نه تنها از لحاظ استفاده معقول از انرژی آفتاب و تقویت بدن و تامین تندرستی آن

اثری قابل ملاحظه دارد، بلکه از لحاظ کسب ویتامین (د) نیز واجد اهمیت بسزائی است.

هوای کنار دریاچه ارومیه از لحاظ داشتن مقداری رادیواکتیویته که از ماسه‌های مرطوب و آب دریاچه پخش می‌گردد، بسیار نشاط‌آور است، به قول سعدی شیرازی (ممد حیات و مفرح ذات است)

چقدر نیکوست و بجاست که سحرگاهان هنگامی که نخستین انوار خورشید عالم افروز از افق آبهای نیلگون و فیروزه‌ای رنگ، گونه لبخند بر لب آب دریاچه را به جنبش و تلاطم درمی‌آورد، مسافران دریا نیز با لباس شنا روی ماسه‌های لطیف و پانواز شروع به نفس کشیدن عمیق نمایند و بدینسان ریه خود را که به وسیله هوای لطیف بامدادی پاک سازند تا اکسیژن بیشتری جذب بدن گردد، در نتیجه خونی که در رگها جریان دارد به رنگ گل انار درآید.

بدون شک چنین افرادی با هر نفس عمیق، یک روز به طول عمر خود خواهند افزود و ذخیره پرارزش از نیرو، شادابی برای روزهای پیری و کهولت خود ذخیره خواهند کرد.

به جرأت توان گفت: هیچ آب حیاتی اثر آن را در جان و تن انسانی نمی‌تواند داشته باشد، مخصوصاً افراد جوان ورزشکار نباید از آن حتی یک لحظه هم که شده غفلت نمایند.

آب دریاچه به علت داشتن املاح فراوان بسیار غلیظ است و شنا کردن در آن بسیار ساده و مفرح و خوش آیند می‌باشد، شناگر می‌تواند ساعتها بدن خود را در آغوش آب دریا به دست امواج بسپارد و در نوازش متوالی آنها لذت فراوان و بهترین استفاده را ببرد، هرگز پوست بدن دچار چین و چروک خوردگی نخواهد گردید و پیوسته صاف و شفاف و جوان خواهد ماند، در صورتی که آبهای دیگر چنین خاصیت نادری را ندارند. استفاده معقول از آب و هوا و آفتاب در ساحل دریاچه ارومیه همواره منبع ستی و قدرت و توانائی می‌باشد که از راههای دیگر و صرف غذاهای پرحجم

بدست آوردن آن شاید بدینگونه سهل و آسان و کم خرج و کم زحمت امکان پذیر نگردد.

آب این دریاچه به علت وجود املاح معدنی به حد وفور از قبیل کلرور دوسدیم- کلرور دوکلسیم منیزیوم- یود، خاصیت درمانی و ضد عفونی داشته و برای مداوای امراض جلدی، استخوانی و رفع رماتیسم و سیاتیک، اثر معجزه آسایی دارد.

مردم ارومیه از دیرباز تاکنون برای تماشای مناظر زیبای ساحل دریاچه و هم برای آب تنی و استفاده از خاصیت درمانی آن، عده‌ای نیز برای خوابیدن در گل و لای ساحل دریاچه که در رفع آلام عصبی اثر فوری دارد، به ساحل دریاچه روی می‌آورند. هر سال عده‌ای از مردم اطراف از دور و نزدیک و عده‌ای توریست‌های خارجی که برای دیدن شهر ارومیه می‌آیند، به ساحل دریاچه آمده و از منظره اجتماع مردم در کنار و بستر دریاچه و قایق‌های موتوری و تفریحی مملو از سرنشین، فیلمبرداری کرده و با خاطراتی خوش و شیرین به موطن خود می‌روند.

مسافرین و توریست‌ها وقتی متوجه می‌شوند که آب و گل دریاچه در تسکین آلام و شفای امراض جلدی و عصبی و درد ماهیچه و مفاصل بسیار مؤثر می‌باشد، هر سال در موسم دریا هزاران نفر برای چندمین بار به این مکان روی می‌آورند و از تسهیلاتی که شهرداری ارومیه از قبیل پلاژهای مجلل و حمامهای طبی و آب شیرین برای استحمام کلیه مسافرین احداث نموده و در اختیارشان قرار داده، استفاده می‌نمایند. پلاژهای موجود ساحل دریاچه عبارتند از: پلاژ تمدن- پلاژ شهرداری- پلاژ ارتش که در جای بسیار زیبا و وسیع قرار دارند.

در داخل این دریاچه بیش از یکصد جزیره کوچک و بزرگ وجود دارد، سطح این جزایر در فصل بهار و تابستان پوشیده از انواع گیاهان و درختچه‌های پسته و بادام وحشی است. این جزایر محل زیست حیوانات و پرندگان چون بز کوهی، پلیکان، پرواز دستجمعی پرندگان پلیکان (پاخلن) فلامینکو در این جزایر و دریاچه از بدیع‌ترین دیدنیهای طبیعت است.

گوزن زرد ایرانی که یکی از نادرترین گوزن‌های جهان است در یکی از جزایر دریاچه به نام جزیره اشک زیست می‌نماید و نیز گله‌های قوچ و میش جزیره قویون داغی بالغ بر ۳۵۰۰ راس آمارگیری شده است.

بزرگراه شهید موسی کلانتری که بر روی دریاچه ارومیه احداث شده است، فاصله تبریز- ارومیه را از ۳۰۰ کیلومتر به ۱۳۰ کیلومتر کاهش می‌دهد.

در بهار و تابستان جزایر دریاچه ارومیه تبدیل به بزرگترین ناحیه زاد و ولد برخی از پرندگان می‌گردد که مشخص‌ترین آنها عبارتند از: فلامینکو (مرغ آتشی) پلیکان سفید (سقاقوشی) تینجه (باکی قوشی) کاکایی نقره‌ای و کاکایی صورتی، آنقوت و کفجه‌نوک.

جزایر دریاچه ارومیه در فصول مختلف به عنوان زیستگاه مورد استفاده پرندگان گوناگون قرار می‌گیرد. به منظور آشنایی با نحوه زندگی پرندگان که به وسیله حلقه گذاری انجام می‌شود، به این زیستگاهها ارزش بین‌المللی ویژه‌ای بخشیده است.

پارک ملی ارومیه:

جزایر دریاچه ارومیه بجز جزیره اسلامی (شاهی) تحت عنوان منطقه حفاظت شده دریاچه، پارک ملی اعلام شده است که بایستی برای نمونه، دست نخورده و به حالت اولیه خود باقی بماند، تا روی ارضی آنها بررسی و تحقیق و نتیجه‌گیری گردد.

پارک ملی دریاچه ارومیه در اثر حفاظت و مراقبت دایم ماموران، از دستبرد متجاوزان مصون مانده است، مناظر زیبا و ارزشهای حیاتی این منطقه نه تنها از نظر کشور ایران اهمیتی بسزا دارد، بلکه از نظر جهانی نیز دارای اهمیت و اعتبار فراوانی برخوردار است، این منطقه جزء ۵۹ منطقه بین‌المللی ذخایر طبیعی جهان است.

آبهای معدنی ارومیه:

در این شهر آبهای معدنی قابل استفاده بسیار است و برخی از آنها به دریا

می‌ریزد، مهمترین آنها عبارتند از: آب گرم قوشچی- آب گرم باراندوز- آب معدنی بخشی قلعه و آب معدنی کوه زنبیل.

این آب معدنی که در کوه زنبیل (در چهار فرسخی شهر و کنار جاده گلخانه) واقع شده با فشار و گاز عجیب و پرسروصدا فوران می‌کند و انواع سولفات‌ها را دارد و به قدر یک سنگ آسیاب از قله کوه سرازیر می‌شود و علائمی وجود دارد که نشان می‌دهد در زمان قدیم در محل مزبور آسیابی وجود داشته و با همین آب کار می‌کرده. آبهای معدنی به طور مشروح در بخش جغرافیای ارومیه ذکر شده است.

گردشگاه‌های ارومیه:

گردشگاه بند:

در کنار شهر امتداد مسیر خیابان دکتر بهشتی واقع است و محل تفریح اهالی و مسافین در ایام فراغت و تعطیلات می‌باشد، کبابی‌های متعدد در این تفرجگاه در کنار رودخانه مصفا از مهمانان و مسافران با بهترین گوشت تازه و گرم پذیرائی می‌نمایند.

گردشگاه نازلو:

در فاصله بیست کیلومتری شهر امتداد مسیر جاده سرو (ارومیه- ترکیه) قرار دارد که منطقه وسیعی را دربر گرفته با زیباییهای طبیعت و کناره‌های پرسبزه و درخت رودخانه نازلو همراه است.

گردشگاه سیر:

در فاصله هفت کیلومتری شهر بر دامنه کوهی به همین نام قرار گرفته و منظره شهر ارومیه از بالای کوه با جلوه‌ای خاص دیده می‌شود. آب چشمه سیر از نظر گوار بودن و از لحاظ هضم غذا در آذربایجان بی‌نظیر است.

گردشگاه دره قاسملو:

منطقه سرسبز با چشمه‌های روان و مناظر کوههای زاگرس هر بیننده را مجذوب خود می‌سازد، دره قاسملو نمونه‌ای از زیباییهای طبیعت است. علاقمندان به شکار می‌توانند به آنجا بروند، فاصله آن تا ارومیه ۳۶ کیلومتر است.

پیست اسکی خوشاکو:

در فاصله ۳۶ کیلومتری غرب ارومیه در امتداد مسیر جاده بند واقع شده و علاقمندان ورزشهای زمستانی را به خود جلب می‌نماید.

پارکهای ارومیه:

پارک ساعت:

این پارک در بلوار شهدا در ابتدای ورودی شهر ارومیه واقع شده است، قبلاً به نام دره دگirmanی خوانده می‌شد و گورستانی در جوارش واقع بود که مقبره سرگرد شهید مافی در آنجا قرار داشت.

پارک شهر:

این پارک در جوار رودخانه شهر چایی انتهای خیابان آیت‌الله کاشانی (فردوسی سابق) واقع شده است و موقعیت بسیار خوبی را داراست و مشرف به چهار دره می‌باشد.

پارک پامچال:

این پارک در وسط شهر میدان تره‌بار فروشی سابق و قبرستان قوچ قدیمی ایجاد

شده است.

پارک گلستان:

این پارک در خارج از دروازه هزاران در توتستان دھوار و ابتدای خیابان رسالت قرار گرفته است.

پارک جنگلی شیخ تپه و پارک لاله و پارک بنفشه و پارک ارغوان و شهر بازی گلدیس بر مناظر زیبای شهر ارومیه می افزایند.

گردشگاههای ارومیه در فصل بهار از اردیبهشت ماه شروع می گردد، فصل بهار در ارومیه به سبب وفور آب مناظر بسیار زیبایی دارد، کوه و دشت و چمن از لاله و سنبل و ریحان پر می شود، همه جا شادی آفرین است.

روزهای جمعه مردم به طور دستجمعی و خانواده ای و ایام هفته بطور اخص بیرون شهر رفته و در جوار مزارع کاهو اتراق می کنند و بساط چای و سماور را برقرار می سازند، کاهوی تازه که عطر مخصوص به خود دارد، خریده و نوش جان می کنند و این تفریحات تا اواخر خرداد ماه ادامه می یابد.

بعد از کاهو نوبت توت و گیلان می رسد، در تیرماه توتستانهای ارومیه که تقریباً شهر را در بر گرفته به حد وفور در دسترس مردم قرار دارد، اهالی بطور دستجمعی و خانواده ای، گاهی به اتفاق دوستان و رفقا به توتستانها رفته، چای و نهار همراه خود می برند. گاهی دستجات آوازخوان و هنرمندان و خیمه شب بازی در باغچه ها وجود دارد که بچه ها و بزرگترها را سرگرم می نمایند.

بعد از توتستانها در مرداد ماه فصل تفریحات کنار دریاست که منظره بسیار جالب و تماشائی دارد، پلاژهای مجلل و حمامهای آب شیرین و چادرهای رنگارنگ هر بیننده را مجذوب خود می سازد، مردم برای آب تنی و شنا در دریا و استفاده از عصاره املاح معدنی به سوی دریا هجوم می آورند، در این ماه خربوزه سفید شکری و هندوانه زرد که محصول مخصوص ارومیه است به ثمر می رسند.

در شهریورماه باغات انگور بیحد و حصر محصول خود را عرضه می‌دارند و باغداران شهری که تقریباً شامل نصف اهالی شهر می‌شود و باغداران روستائی به خانه باغها کوچ می‌کنند و حدود یک الی دو ماه در باغات به سر می‌برند و محصول را جمع‌آوری و سورات زمستان را تدارک می‌بینند.

در ارومیه باغداران و باغچه‌داران دارای دو قسمت همسایه متمایز از هم هستند: همسایه‌های شهری و همسایه‌های باغ و روستائی که از صفای دشت و چمن باصفا ترند، این صفا و صمیمیت بیشتر اوقات بین جوانان دهکده و شهری منتهی به نامزدی و عروسی می‌گردد و روابط حسنه بین آنها همیشه برقرار است و چون اغلب روستائیان دارای باغ و زمین کشاورزی می‌باشند، لذا واژه (رعیت) در ارومیه معنا و مفهومی نداشته و ندارد.

سوقاتیهای شهر ارومیه:

۱- صنایع دستی- شامل صنایع چوبی که به وسیله استادان ماهر و زبردست و بی‌نظیر ارومیه‌کنده کاری و ریزه کاری بر روی انواع چوبهای گردو و گلابی انجام گرفته و اشیاء زینتی ساخته و پرداخته می‌شود.

۲- عرقیات ارومیه- از جمله عرق بیدمشک، عرق بادرشبو- عرق نعنای و چهار عرق که خاصیت طبی دارد و تهیه گلاب از گل محمدی که به نام قیزیل گول معروف است.

۳- نقل بیدمشک- بادام پرورده در عرق بیدمشک است که با شیرۀ قند تفت داده شده و به صورت نقل درمی‌آید که شهرت بسزائی دارد.

۴- حلوای گردو و هویج- در فصل زمستان رونق داشته و ره‌آورد مسافران می‌باشد.

۵- از محصولات و فرآورده‌های معروف این شهر، انگور- سیب درختی- کشمش- عسل- لبنیات که از اقلام مهم صادراتی می‌باشد، بهترین سیب درختی وقتی در تهران

کیلوئی پنجاه تومان است در ارومیه بهترین سیب روی درخت کیلوئی پنج تومان به فروش می‌رسد، البته اگر از باغ خرید کنند، صاحب باغ محال است پولی بابت سیب بگیرد و مجاناً ساک مسافر را پر خواهد کرد.

موزه ارومیه

موزه شهرستان ارومیه در سال ۱۳۴۶ شمسی بنا گردیده ساختمان این موزه در خیابان شهید دکتر بهشتی (خیابان دانشکده سابق) واقع شده و دارای چندین اتاق برای امور اداری و دو سالن برای نمایش اشیاء اختصاص داشت با توجه به موقعیت خاص منطقه بسیاری از اشیاء باستانی و تاریخی مختلف مکشوفه را در خود جای داد با تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور در سال ۱۳۶۴ و بنا به نیاز فرهنگی استان در اجرای طرح توسعه و تجهیز موزه ارومیه برابر نقشه‌های تصویری واحدهای ساختمانی شامل گنجینه و سالن نمایش کتابخانه و مرکز اسناد آزمایشگاه حفاظت و مرمت اشیاء و پژوهشهای مردم‌شناسی به بخش قدیمی موزه افزوده شد و به کار خود ادامه می‌دهند. در حال حاضر اشیاء موزه ارومیه بخشهای زیر را شامل است:

بخش ماقبل تاریخ، بخش تاریخی، لرستان، بخش سکه، بخش دوره اسلامی، بخش مردم‌شناسی و بخش هنرهای تزئینی و ملی. در موزه ارومیه مجموعه‌ای از کتابهای نفیس خطی که اکثر آنها قرآن مجید و کتب دینی اسلامی می‌باشد وجود دارد. اشیاء بخش ماقبل تاریخ اکثراً نتیجه کاوشهای علمی است که اشیاء کشف شده از حسنلو و گوی‌تپه آذربایجان غربی و اشیاء کشف شده از سایر مناطق ایران در آنجا نگهداری می‌گردد. مجموعه‌ای که بخش تاریخی لرستان را تشکیل می‌دهند عبارتند از اشیاء مناطقی از استان لرستان، ایلام و کرمانشاه امروزی بدست آمده و مقطع زمانی پیش از نیمه هزاره دوم ق. م. تا نیمه اول هزاره اول ق. م. را دربرمی‌گیرد. مجموعه اشیاء دوره اسلامی متعلق است به قرون اولیه اسلامی تا پایان دوره قاجاریه شامل اشیاء سفالی، شیشه، فلز، پارچه، قطعات خط و نقاشی، نسخه‌های خطی مذهبی و غیرمذهبی چوب و کاشی می‌شود که عمدتاً حاصل کاوشهای علمی در محوطه‌های شهرهای قدیمی اسلامی ایران است که نشاندهنده فرهنگ و تمدن اسلامی و شیوع دین مبین اسلام در این سرزمین و تأثیر آن در ساخت و پرداخت اشیاء می‌باشد، به غیر از ایام سوگواری موزه ارومیه همه روزه صبح و بعدازظهر برای بازدید عموم دایر می‌باشد فقط در فصول سال ساعت بازدید متغیر می‌باشد. هم‌اکنون موزه ارومیه با فعالیت روزافزون و حفريات و کشفیات اموال فرهنگی جدید برای شناساندن تمدن و فرهنگ این خطه باستانی به ریاست آقای علی کاروانی به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

در وصف ارومی

ای شهر ارومی بیزه سن شانلی وطن سن
 باشند باشا داغسان مٹشه سن چشمه چمن سن
 باخدیقجا گؤزهل باغلارینا گولدی چیچکدی
 قوشلار اوخویور نغمه نی جنت کیمی شن سن
 قوینوندانه غیرتلی جوانلار یتیریسن
 کچمیش لره باخ آی آنا فخر ائيله گووه سن
 قیرخ قرن یاشین وارئله بیل تازه گلین سن
 هر آن گئین آل یاشیلی هر لحظه بزه سن
 آخ، آخ نه طوفانلارکی سنین اسدی باشیندا
 مینلر شوکور اولسون کی هله ایندی اسن سن
 قازدیق تپه لردن عجباً چیخدی نه شیئر
 اونلار بیزه اثبات ائله دی چوخلی کهن سن
 قرآندا بیزه جنتی وعده وئریب آلاه
 الحق گؤزهل اورمیہ اورالاپ ائله سنسن
 شار، شار سینن اوستونده آخیر دوم دوروچایلار
 اوتلوسولو داغسان دره سن دشت و دمن سن
 هر فصلیده بیردون گئینیر سنده طبیعت
 یاز فصلی گونش جلوه لی قیش فصلیده چن سن
 واردیر قوجاغیندا نه قدر گؤرمه لی یئرلر
 نعمتلی طراوتلی گؤزهل گزمه لی گن سن
 بندینده دولاندیقجا منیم کونلوم آچیلدی
 باشند باشا گولسن مٹشه سن لاله سمن سن
 بیربیراندا اوزوم باغلاری بیربیراندا دنیزوار
 بیربول دئیرم (شامی) یه ایستکلی وطن سن
 ارومیہ-م-شامی

از علی صدقی

ارومیه مهد زرتشت

تاکه در دهر نام ایران بود
 خطهٔ زرد هشت پیغمبر
 از همین نقطه کیش زردشتی
 در زمان هجوم اسکندر
 خود روایت چنین کند پلوتارک
 شاه فاتح بساحل چی چست
 کرد فریاد آب را دیدم
 بعد از آن کز تسلط اسلام
 ارموی بود بلبل اسلام
 لیکن ایرانیان دانشمند
 جمله پویندگان راه نبی(ص)
 آل او را به نزد ایرانی
 همچنین نیز خواندن قرآن
 باز رفتیم خارج از مطلب
 چلپالدین ارموی که بدو
 افتخار بزرگ این شهر است
 نه به اسمش یکی دبستان است
 چو به تاریخ بنگری بینی
 عده‌ای هم بسان شهر آشوب
 زیر ابر محاق پنهان شد
 رایگان کرده خدمت فرهنگ
 صدریا این قصیده‌ات، الحق
 شهر ما افتخار دوران بود
 سرزمین خداپرستان بود
 منتشر در نقاط ایران بود
 آنکه سردار قوم یونان بود
 آنکه راوی بحال ایشان بود
 چونکه پایش رسید عطشان بود
 لقب ارومیه از آن بود
 قلب ما را فروغ ایمان بود
 مسجد جامعش گلستان بود
 حافظ دین پاک یزدان بود
 جمله جویندگان عرفان بود
 رتبتی ارجمند و شایان بود
 کار ایرانی خوش الحان بود
 سخن از ارومی بمیدان بود
 خانهٔ مولوی چراغان بود
 که همیشه به طاق نسیان بود
 نه بنامش یکی خیابان بود
 که مشاهیر ما فراوان بود
 روی گردان بشهر تهران بود
 آنکه روزی چو ماه تابان بود
 نه بدنبال نام و نی نان بود
 در عذوبت چو لعل جانان بود



حواشی و تعلیقات

چون در تدوین کتاب تاریخ ارومیه وقایع و اتفاقات مهم شهرستان ارومیه بصورت تاریخی و رویدادی برشته تحریر درآمده و از انقلاب اسلامی ایران و شرکت اهالی شهیدپرور این خطه بعلت نزدیکی زمان وقوع و اینکه جنبه تاریخی پیدا نکرده و اکثر ساکنین شهر اتفاقات را بخاطر دارند، کمتر سخنی بمیان آمده است.

بنابراین نکاتی از این رویداد مهم اسلامی بصورت فصل جداگانه‌ای برای ثبت در تاریخ منظور میگردد، باشد که برای نسل آینده سرمشقی از خودگذشتگی و ایثار بیادگار بماند.

طوفان انقلاب اسلامی وزیدن گرفت و در افکار تمام مسلمانان پیا خاسته در سراسر ایران متجلی گشت.

ریشه‌های انقلاب اسلامی که از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی آغاز شده بود در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی قطعی انجامید و طومار افکار پوشالی استکباران شرق و غرب را درهم پیچید و خط بطلان بر شرارت آنان کشید.

انقلاب اسلامی ایران در کلیه مبارزات خود بر علیه شرارت‌های آنان سرافراز برآمد و مشکلات را یکی پس از دیگری از میان برداشت و اقدامات مؤثری بعمل آورد که ضامن بقای جمهوری اسلامی ایران گردید.

مردم غیور آذربایجانغربی به ویژه مردم شریف ارومیه در جریان انقلاب اسلامی ایران اولین دستجاتی بودند که توسط بعضی از روحانیون منطقه مسلح گردیده و اقدام به مبارزه بر علیه رژیم طاغوتی نمودند، حتی از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که حضرت امام خمینی (ره) بوسیله رژیم به تبعید از ایران خارج گردیدند، هسته مقاومت اسلامی بین دانشجویان آذربایجانغربی انعقاد یافته و شهدایی نیز در این راه تقدیم داشته‌اند و روحانیون نیز با عدم مشارکت در مراسم متشکله از طریق ادارات، مخالفت ضمنی خود را اعلام می‌داشتند و بعضی از آنان علناً مخالفت خود را اعلام و به تبعید و بازداشت موقت محکوم می‌شدند.

یکی از روحانیون مبارز و از جان گذشته شهرستان ارومیه آقای غلامرضا حسینی

بود که برای مبارزه با عوامل رژیم و تشویق جوانان به مبارزه شخصاً مسلح گردیده و تیم از جان گذشته‌ای را برای تهیه سلاح و مهمات و تشویق ساکنین خارج از شهر به قیام، تشکیل داده و خود شخصاً در راس این دسته در تمام مناطق ارومیه به سخنرانی و تهییج مردم پرداخته و حتی برای اینکه محل و مکان وی برای مامورین رژیم مکشوف نگردد هر شب در یک محل و یا در یک مسجد به صبح می‌آوردند و با طلوع آفتاب مبارزه ایشان نیز شروع می‌گردید.

این افتخار برای فرزندان این مرز و بوم کافی است که در شرفیابی آقای حسنی بحضور امام رحمت‌الله علیه اجازه داده بودند که با سلاح و مهمات خود شرف حضور داشته باشند و در سخنرانی خود فرموده بودند که همهٔ علما و روحانیون ما باید مثل آقای حسنی مسلح باشند.

لازم بذکر است که در جریان مبارزهٔ مردم آذربایجان غربی ابتدا قشر فرهنگی و سپس سایر ادارات و صنوف و بازاریان به انقلاب پیوستند و با تعطیل محل کار و پیشهٔ خود بطور مستمر و یا به مناسبت‌های گوناگون راه‌پیمایی میلیونی ترتیب داده و در خیابانهای امام، خیام، امینی، بدادن شعارهای انقلابی مانند:

سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن

کرد و عجم فرق نیه، رهبر ما خمینی

از مقابل مسجد اعظم نخستین پایگاه انقلاب بطور دستجمعی شروع به راه‌پیمایی نموده و پس از طی مسیر تعیین شده بوسیلهٔ روحانیون منطقه و دادن شعارهای گوناگون با توجه به موقعیت و وضعیت پیشرفت انقلاب اسلامی، متفرق و برای مراحل بعدی آماده می‌شدند.

پس از تشریف‌فرمایی امام (ره) با مبارزهٔ مداوم برای سقوط رژیم با تشکلهای محلی و سنگربندی مساجد اقدام به تشکیل شورای انقلاب شهرستان - کمیتهٔ انقلاب اسلامی - دادگاههای انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران و جهاد سازندگی و سایر نهادهای انقلابی برای خدمت به مردم نموده و مردم با رسیدن به آمال و خواسته‌های خود بدستور امام راحل مجدداً به کسب و کار خود مشغول گردیدند که متأسفانه با موقعیت منطقه که بین سه کشور - ترکیه - عراق و شوروی واقع شده و

تحریک بعضی از گروه‌کهای مخالف انقلاب اسلامی بجای همکاری و همراهی با انقلاب درصدد مقاومت در برابر حکومت جوان جمهوری اسلامی برآمده با خلع سلاح پاسگاههای ژاندارمری و حمله به پادگان مهاباد و تخلیه انبارهای سلاح و مهمات پادگان پسوه و تسخیر شهرستان اشنویه - ننده - بوکان و بعضی از روستاهای اطراف درصدد حمله به شهرستان ارومیه برآمده که باز هم با از جان گذشتگی جوانان مبارز و دلاور، با دادن عده‌ای کشته ناچار به عقب نشینی گردیده و در این مبارزه نیز آقای حسنی پشتاز نبرد بوده و با از جان گذشتگی خود آرزوی وطن فروشان را در دلشان باقی گذاردند.

افزون بر وقایع ناگواری که در این خطه مرزی بوقوع پیوسته و عده‌ای از جوانان شریف و متقی و پاک در راه دفاع از آرمان مقدس جمهوری اسلامی ایران شربت شهادت نوشیده و به لقاء الله پیوستند، در جریان هشت سال دفاع مقدس نیز این شهرستان آماج حمله هواپیماهای دشمن یعنی بوده و در سال ۱۳۵۸ اولین بمب خوشه‌ای باین شهرستان اصابت و عده‌ای مجروح بجا گذاشته و مرزهای ایران با عراق در این خطه در مدت هشت سال دفاع مقدس پیوسته مورد تجاوز و تعدی دشمن واقع گردیده است بطوریکه در یک بمباران هوایی سال ۱۳۶۵ که توسط هواپیماهای دشمن انجام گرفت عده پانصد نفر زن و بچه از پیرزن و پیرمرد زیر آوارهای منازلشان به شهادت رسیده و حالیه قطعه‌ای در گورستان باغ رضوان ارومیه بهمین شهدا اختصاص یافته است که خود جای بحث دیگری دارد، لیکن این همه فشار و مصائب گوناگون ذره‌ای از اراده و پشتکار مردم آذربایجانغربی و مسئولین آنان نکاسته و پس از پایان جنگ و قبول قطعنامه ۵۹۸ با نهایت جدیت و تلاش بی‌وقفه شروع به بازسازی شهرهای آسیب دیده و دهات بمباران شده و اجرای برنامه‌های عمرانی - اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی نموده بطوریکه در حال حاضر کسی نمی‌تواند قیافه شهر مخروبه ده سال پیش را بخاطر بیاورد و امید است در سایه تلاش پی‌گیر مسئولین پرکار - پرتلاش و متعهد و متقی استان بقیه خرابیهای باقیمانده از جنگ تحمیلی مرتفع و استانی آباد با مردانی کارآ داشته باشیم.

- اهم اقداماتی که تاکنون انجام شده است.
- ۱- تحول و دگرگونی در ساختار امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و برنامه‌های بلندمدت و کوتاه مدت با معیار و موازین قرآن کریم.
 - ۲- انتخاب تکنولوژی مناسب تولید در صنعت کشاورزی و اطلاعات فنی و اقتصادی متکی به سیستم‌های کامپیوتری برای جهان اسلام.
 - ۳- تعیین حدود و ثغور فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بخش دولتی و بخش خصوصی در حوزه‌های روستائی و شهری و منطقه‌ای.
 - ۴- طرح و ایجاد و سازماندهی تشکیلات مناسب برنامه‌ریزی بر مبنای سیستم مساجد و سلسله مراتب آن و شوراهای اسلامی در کل کشور.
 - ۵- طرح و برنامه جهت ایجاد سیستم انتقال کامل و رفع بیکاری - حمل و نقل کالا و اخذ آمار و اطلاعات فنی و اقتصادی موردنیاز برنامه‌ها.
 - ۶- رسیدگی به مناطق روستائی با توسعه آموزش و پرورش و نهضت سوادآموزی و وسایل و ادوات کشاورزی و آبرسانی و لوله‌کشی آب مشروب برای آبادی‌های دور و نزدیک و ایجاد راههای مواصلاتی تا حد خودکفائی.
 - ۷- تحت کنترل و نظارت قرار دادن بازرگانی خارجی براساس موازین سیستم توزیع موردنیاز.
 - ۸- ارزیابی و تجزیه و تحلیل کامل و نظارت دقیق در تدوین قوانین جزایی از نظر قابلیت اجرایی متناسب با اهداف عالیّه اسلامی.
 - ۹- ایجاد همبستگی مابین حوزه علمیه قم و دانشگاه به ویژه در زمینه ارتباط نظریه سیستم‌ها با فلسفه اسلامی.
 - ۱۰- ایجاد و تشکیل نهادهای مختلف از جمله: بنیاد مستضعفان - جهاد سازندگی - بنیاد شهید شمه‌ای از اقدامات حکومت پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که منجر به حکومت قرآنی در سراسر کشور گردد.

ویژگیهای اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی شهرستان ارومیه:

جمعیت

- مشخصات جمعیتی شهرستان ارومیه براساس آمارگیری جاری جمعیت در سال ۷۰ بشرح ذیل می باشد.
- جمعیت: ۶۳۲۲۴۲ نفر
 - نرخ رشد سالانه جمعیت در فاصله سالهای ۶۵-۷۰: ۳/۲ درصد
 - برآورد جمعیت در سال ۷۳: ۶۹۵۱۱۳ نفر
 - مساحت: ۵۲۵۱ کیلومترمربع
 - تراکم جمعیت: ۱۲۰/۴ نفر در کیلومترمربع
 - میزان شهرنشینی: ۵۶/۵ درصد
 - بعد خانوار در کل: ۵/۲ نفر
 - بعد خانوار در مناطق شهری: ۴/۷ نفر
 - بعد خانوار در مناطق روستایی: ۶/۰ نفر
 - سهم جمعیت شهرستان از کل استان: ۲۷/۷ درصد
 - سهم جمعیت شهری از کل جمعیت شهری: ۳۳/۰ درصد
 - سهم جمعیت روستایی از کل جمعیت روستایی: ۲۲/۹ درصد
 - سهم مساحت شهرستان از کل استان: ۱۴/۰ درصد
 - درصد جمعیت ۶ ساله و بالاتر باسواد: ۶۶/۳
 - درصد جمعیت ۶ ساله و بالاتر با سواد شهری: ۷۸/۰
 - درصد جمعیت ۶ ساله و بالاتر با سواد روستایی: ۵۰/۵
 - کل جمعیت در سن فعالیت (جمعیت ده ساله و بالاتر): ۴۴۸۱۹۰ نفر
 - درصد جمعیت فعال از کل جمعیت در سن فعالیت: ۳۹/۶
 - درصد جمعیت غیرفعال از کل جمعیت در سن فعالیت: ۶۰/۴
 - کل جمعیت فعال (جمعیت ده ساله و بالاتر شاغل و بیکار جویای کار): ۱۷۷۴۳۷ نفر

- درصد شاغلین از کل جمعیت فعال: ۹۰/۳
- درصد بیکاران از کل جمعیت فعال: ۹/۷
- کل جمعیت غیرفعال (جمعیت ده ساله و بالاتر خانه دار، محصل و بازنشسته و سایر): ۲۷۰۷۵۳ نفر
- درصد جمعیت خانه دار از کل جمعیت غیرفعال: ۵۶/۸
- درصد جمعیت دانش آموز از کل جمعیت غیرفعال: ۳۴/۳
- درصد جمعیت بازنشسته و سایر از کل جمعیت غیرفعال: ۸/۹
- درصد جمعیت فعال شهری از کل جمعیت در سن فعالیت شهری: ۳۹/۷
- درصد شاغلین شهری از کل جمعیت فعال شهری: ۸۹/۶
- درصد بیکاران شهری از کل جمعیت فعال شهری: ۱۰/۳
- درصد جمعیت فعال روستایی از کل جمعیت در سن فعالیت روستایی: ۳۹/۵
- درصد شاغلین روستایی از کل جمعیت فعال روستایی: ۹۱/۳
- درصد بیکاران روستایی از کل جمعیت فعال روستایی: ۸/۷

آب و برق و راه روستائی

مشخصات مربوط به آب و برق و راه روستائی شهرستان ارومیه در سال ۷۳ به شرح ذیل می باشد:

- کل جمعیت روستائی شهرستان: ۲۴۹۳۸۲ نفر
- جمعیت روستائی برخوردار از آب: ۱۶۲۰۴۷ نفر
- درصد جمعیت روستائی برخوردار از آب: ۶۵
- درصد جمعیت روستائی محروم از آب: ۳۵
- جمعیت روستائی برخوردار از برق: ۱۹۲۳۸۷ نفر
- درصد جمعیت روستائی برخوردار از برق: ۷۷
- درصد جمعیت روستائی محروم از برق: ۲۳
- کل آبادیهای محروم از راه روستائی: ۱۹۵ - آبادی
- درصد آبادیهای محروم از راه روستائی: ۳۲

- درصد آبادیهای برخوردار از راه روستائی: ۶۸
- کل خانوارهای محروم از راه روستائی: ۹۷۳۸ خانوار
- درصد خانوارهای محروم از راه روستائی: ۲۴
- کل راههای روستائی شهرستان: ۱۲۵۹/۹ کیلومتر
- درصد راههای آسفalte: ۱۵
- درصد راههای شنی: ۴۹

کشاورزی

۱-زراعت:

در سال ۱۳۷۲ مجموعاً حدود ۱۲۲۰۵۹ هکتار اراضی شهرستان اعم آبی و دیم زیرکشت محصولات سالانه بوده که ۱۶/۸ درصد از اراضی استان را تشکیل می دهد که ۴۱/۸ درصد آن به کشت گندم و جو اعم از دیمی و آبی و ۱۷ درصد به کشت علوفه و ۴ درصد به کشت نباتات صنعتی (چغندر قند - دانه های روغنی - توتون و تنباکو) و بقیه (۳۷/۲ درصد) به کشت سایر نباتات (حبوبات - سبزیجات - نباتات جالبیزی) اختصاص یافته است. میزان تولید شهرستان در گندم (آبی - دیمی) حدود ۷۸۳۸۲ تن بوده که ۱۳/۲ درصد از کل تولید استان است و عملکرد این محصول در آبی ۲۷۳۸ و در دیم ۱۲۰۰ کیلوگرم بوده است. عملکرد شهرستان در تولید علوفه (خشک) ۴/۲۳۲ تن و در نباتات صنعتی چغندر قند ۳۱/۷۰۷ تن و دانه های روغنی ۰/۸۹۹ تن. تولید جو در سال مزبور ۸۵۹۵ تن بوده که ۸ درصد تولید استان را تشکیل می دهد که عملکرد آن در اراضی آبی ۲۲۰۰ کیلوگرم و در دیم ۱۰۹۹ کیلوگرم بوده است. مجموعه تولید این شهرستان در زیربخش زراعت در سال مزبور ۴۴۹۴۳۳ تن بوده که ۲۳/۹ درصد تولید استان را در زیربخش زراعت تشکیل می دهد. این زیربخش تعداد ۳۰۳۰۴ بهره بردار دارد.

۲-باغبانی

عمده فعالیت های تولیدی این زیربخش در شهرستان ارومیه در تولید سیب و

انگور متمرکز است که در تولید سیب ۱۸۸۷۶ واحد بهره‌برداری با مساحت ۲۰۲۳۸ هکتار زیرکشت (۵۰٪ استان) که در سال ۱۳۷۲ مجموع تولید آن ۱۴۶۹۴۸ تن محصول قابل استفاده بوده است که ۵۰ درصد محصول استان را شامل بوده و عملکرد آن ۷/۲۶۰ تن در هکتار برآورد شده و متوسط سطح زیرکشت هر واحد بهره‌برداری حدود ۱/۰۷ هکتار بوده است. در تولید انگور تعداد ۱۷۹۸۰ واحد بهره‌برداری در این شهرستان فعالیت داشته که مجموعه مساحت آن ۸۸۱۴ هکتار (۴۲/۸٪ استان) و تولید سالانه آن ۴۰۷۴۱ تن (۶۴/۸٪ استان) و متوسط عملکرد انگور ۴/۶۲۲ تن، متوسط سطح زیرکشت هر واحد بهره‌برداری ۰/۵ هکتار بوده است.

۳- دامپروری

در سال ۱۳۷۲ در شهرستان ارومیه تعداد ۲۶۴۶۰ واحد بهره‌برداری دارای دام (اعم از کوچک و بزرگ) فعالیت داشته که ۴۰۱۰۰۰ رأس گوسفند و بز و ۱۰۴۰۰۰ رأس دام بزرگ داشته‌اند که در هر واحد بهره‌برداری بطور متوسط ۱۵ رأس دام کوچک و ۴ رأس دام بزرگ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در این شهرستان تعداد ۵۷ واحد مرغ دارای گوشتی با تولید سالانه ۶۶۹۰ تن (۳۲/۷٪ استان) و یک واحد پرورش مرغ تخمگذار با تولید سالانه (تخم) ۱۱۵۲ تن (۲۲/۶٪ استان) فعالیت می‌کند. تعداد ۱۰ واحد پرورش ماهی با مساحت ۲۱/۵ هکتار با تولید سالانه ۴۵ تن که راندمان آن در هکتار حدود ۲ تن بوده فعالیت مینماید. در همین سال مقدار ۵۳۰ تن عسل (۱۵/۵۹٪ استان) از ۵۹۰۰۰ کندو (مدرن - قدیمی) بدست آمده است.

۴- جنگل و مرتع

اکثر جنگل‌های استان و شهرستان ارومیه که تحت عنوان منابع ملی از آنها یاد می‌شود جنبه پوشش گیاهی دارند و با توجه به گونه‌های آنها امکان بهره‌برداری از آنها میسر نمی‌باشد در حال حاضر مساحت مجموع آنها، تحت عنوان دست کاشت

شهرستان ارومیه حدود ۱۸۰/۵ هکتار (۴۷/۶٪ استان) و جنگل‌های طبیعی حفاظت و حمایت شده حدود ۲۰۰۰۰ هکتار (۱۱/۵٪ استان) و سطح نهالستانها حدود ۱۲ هکتار (۱۸/۷٪ استان) می‌باشد. مجموع مساحت مراتع شهرستان حدود ۳۰۰۰۰۰ هکتار (۱۵/۵٪ استان) و مساحت حوزه‌های آب خیز ۲۷۲۵۰۰ هکتار و مساحت مراتع مخروبه و بیابانها حدود ۵۰۰۰۰ هکتار می‌باشد.

۵- آب و خاک

در شهرستان ارومیه تأسیسات مهار و کنترل و شبکه مدرن انتقال آب وجود ندارد و آب مورد نیاز ۱۲۲۰۰۰ هکتار از اراضی قابل آبیاری (از مجموع ۱۴۵۹۰۰ هکتار دشت شهرستان) و همچنین اراضی دیم و مراتع از محل نزولات سالانه (با متوسط میزان بارندگی ۵۳۴/۳ میلیمتر در سال) و از آبهای تحت‌الارضی، از طریق چاه (به مقدار ۲۵۷/۸۹۶ میلیون متر مکعب) و جریانهای سطحی (رودخانه‌ها و انبار سنتی و آب بندها و انبار انحرافی طرحهای عمرانی) بمقدار ۲۶۲/۳۶۸ میلیون متر مکعب تامین میگردد. در این شهرستان آب مورد نیاز، ۱۰۸۷/۱۷۴ میلیون متر مکعب میباشد که برای تامین آن علاوه از متوسط نزولات سالانه و منابع موجود باید با اجرای طرحهای عمرانی مهار و کنترل آب، مقدار کمبود آنرا (۵۶۶/۵۱)؛ میلیون متر مکعب) از محل جریانهای آبهای سطحی تامین نمود.

صنعت

مشخصات مجوزهای صادره و پروانه تاسیس و بهره‌برداری در شهرستان ارومیه تا پایان سال ۷۳ بشرح زیر است:

مجوزهای تاسیس صادره: ۷۰۸ فقره

- میزان سرمایه‌گذاری برای مجوزهای تاسیس صادره: ۴۵۰۴۱۷ میلیون ریال

- انتقال مجوزهای تاسیس: ۱۵۷۶۶ نفر

- پروانه تاسیس و بهره‌برداری صادره: ۳۹۲ فقره

- میزان سرمایه‌گذاری برای پروانه تاسیس و بهره‌برداری: ۷۹۶۸۸ میلیون ریال

- اشتغال پروانه‌های تاسیس و بهره‌برداری: ۹۱۷۳ نفر

آموزش و پرورش

آمار دانش آموزان مقاطع مختلف تحصیلی در شهرستان ارومیه در سال ۷۳ به شرح ذیل می باشد.

مقطع ابتدائی	مقطع راهنمایی	مقطع متوسطه
- جمع کل دانش آموزان: ۹۴۱۷۸	- جمع کل دانش آموزان: ۴۵۶۶۹	- جمع کل دانش آموزان ۳۰۲۶۷
- درصد دانش آموزان شهری: ۵۸	- درصد دانش آموزان شهری: ۷۸	- جمع کل کلاس: ۷۶۱
- درصد دانش آموز «روستایی»: ۴۲	- درصد دانش آموزان روستائی: ۲۲	- تراکم دانش آموز ۴۰
		در کلاس فیزیکی:
- جمع کل کلاسها: ۱۹۹۴	- جمع کل کلاسها: ۷۵۰	
- درصد کلاسهای شهری: ۴۱	- درصد کلاسهای شهری: ۶۵	
- درصد کلاسهای روستائی: ۵۹	- درصد کلاسهای روستائی: ۳۵	
- تراکم دانش آموز در کلاس	- تراکم دانش آموزان در کلاس	
فیزیکی شهری: ۶۶/۵ نفر	فیزیکی شهری ۷۲/۵ نفر	
- تراکم دانش آموز در کلاس	- تراکم دانش آموز در کلاس	
فیزیکی روستائی: ۳۴ نفر	فیزیکی روستائی: ۳۹ نفر	

فرهنگ و هنر

- تعداد کتابخانه های عمومی شهرستان (باب):

+مرکزی	موجود:	-	نیمه تمام:	-
درجه یک	موجود	-	نیمه تمام	-
درجه ۲	موجود	-	نیمه تمام	۱
درجه ۳	موجود	۲	نیمه تمام	-
درجه ۴	موجود	-	نیمه تمام	-
درجه ۵	موجود	۱	نیمه تمام	۱

- سرانه فضای کتابخانه مورد نیاز (مترمربع) (فضابه جمعیت باسواد): ۰/۲۵ متر مربع
- سرانه فضای کتابخانه موجود و در دست ساخت: ۰/۰۱ مترمربع
- تعداد مجتمع های فرهنگی و هنری موجود: - نیمه تمام: ۳
- تعداد سینما موجود: ۵ نیمه تمام: -
- تعداد مراکز و مجتمع های فرهنگی و هنری کودکان و نوجوانان موجود: ۲ نیمه تمام: ۱
- تعداد کانون های فرهنگی و تربیتی آموزش و پرورش موجود: ۴ نیمه تمام: -
- تعداد اردوگاه های پرورشی: موجود: ۳ نیمه تمام: -
- سرانه فضای مورد نیاز مراکز فرهنگی و هنری (فضا به کل جمعیت): ۰/۰۵ مترمربع
- سرانه فضای موجود و در دست ساخت مرکز فرهنگی و هنری: ۰/۰۱ مترمربع

امکانات ورزشی

امکانات ورزشی شهرستان ارومیه به شرح ذیل می باشد:

- تعداد سالن های ورزشی تمرینی (بدون سکوی تماشاگر) موجود: ۱۱ نیمه تمام: -
- تعداد زمین های ورزشی روباز والیبال موجود: ۱۵ نیمه تمام: ۲
- تعداد زمین های ورزشی روباز والیبال و بسکتبال موجود: ۱ نیمه تمام: ۲
- تعداد زمین های ورزشی روباز هندبال موجود: ۲ نیمه تمام: ۲
- تعداد زمین های چمن فوتبال موجود: ۳ نیمه تمام: -
- تعداد استخر شنای سرپوشیده و روباز موجود: ۱ نیمه تمام: -
- تعداد سالن های ورزشی سقف بلند چند منظوره موجود: ۲ نیمه تمام: ۱

بهداشت و درمان

شهرستان ارومیه در سال ۱۳۷۲ دارای ۹ بیمارستان با ۹۲۰ تخت فعال بوده، بدین ترتیب بطور متوسط برای هر ۶۸۷ نفر جمعیت این شهرستان یک تخت بیمارستانی موجود بوده است. در این سال به ازای هر ۲۶۰۲ نفر جمعیت

شهرستان یک پزشک وجود داشته است. و نیز در حال حاضر در شهرستان ارومیه ۴ بیمارستان با مجموع ۹۰۲ تخت (دولتی و خصوصی) در دست احداث می باشند.

در این شهرستان برای هر ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت روستایی ۰/۸ واحد مرکز بهداشتی و درمانی وجود داشته و از مجموع روستاهای آن، ۲۱ درصد دارای خانه بهداشت و ۴۱ درصد دارای آب آشامیدنی سالم بوده اند.

پیشنهادهای استراتژیک جهت توسعه شهرستان در چارچوب توسعه منطقه ای و کلان کشوری

- کمک به راه اندازی شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی در ارومیه
- یکپارچه سازی دانشگاه علوم پزشکی
- ایجاد دانشکده های فنی (معدن و مواد.....)
- ایجاد کتابخانه ملی
- ایجاد المپیک استانی و تسریع در تکمیل سالن ۶ هزار نفری ارومیه
- تسریع در تکمیل بزرگ راه شهید کلانتری با استفاده از کمکهای بانکی
- مطالعه و احداث جاده ارومیه - سرو و اتصال به کشور ترکیه در راستای اتصال به اروپا
- تاکید بر مطالعه آرتمیاء در دریاچه ارومیه
- ارائه مطالعه جهت تعیین استاندارد میزان برداشت آب دریاچه ارومیه جهت احداث واحدهای صنعتی - معدنی از جمله (کربنات سدیم - اکسید منیزیم) و تعیین تکلیف و نقد و بررسی ماده ۹ آئین نامه اجرائی محیط زیست
- ایجاد دهکده توریستی

تشکر و سپاسگزاری

اکنون که به لطف و عنایت پروردگار عالم، تاریخ پرمآجرای شهر ارومیه به پایان رسیده بر خود فرض و واجب می‌دانم که از همکاری و مساعدت سروران عزیز و ارجمند که در تدوین این مجموعه اینجانب را یاری فرمودند تشکر و قدردانی نمایم.

بدینوسیله از استاندار محترم جناب آقای حاج علی سعادت و شهردار وقت پرتلاش ارومیه جناب آقای کریم فروزان که در تهیه این اثر مشوق اینجانب بودند و در تهیه مدارک و اسناد و تصاویر سهمی بسزا دارند و جناب آقای جمال بهرام زاده مصحح و ویراستار و کارشناس فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان غربی که برای تحقق بخشیدن این اثر بذل سعی فرمودند و نیز از آقای حاج یوسف منصور افشار که در چاپ نخست این اثر نیز همکاری لازم را بعمل آورده بودند و از آقای علی نادری که با خوشروئی تمام به پیشنهاد اینجانب مبنی بر دراختیار گذاشتن مدارک لازم از گنجینه ادب و کتابخانه شخصی خویش پاسخ مثبت دادند و از جناب آقای یوسف فرزانه مدیر محترم انتشارات اندیشه نو نسبت به تشریک مساعی معظم له در مورد تدوین این مجموعه و هم چنین از ناشر محترم جناب آقای جلیل کهن - مدیر انتشارات آذرکهن که همه و همه درخور تمجید و تحسین می‌باشند، نهایت تشکر و امتنان را دارم.

احمد کاویان پور





خلاصهٔ احوال مؤلف

تاریخ تولد خاندان ما، عموماً حتی جد و پدرم از قدیم الایام ثبت و معین است، بیستم مهرماه سال ۱۳۰۷ شمسی یک ساعت از شب شنبه گذشته در شهر ارومیه در خانهٔ شخصی واقع در کوچهٔ مهدی‌القدم در یک خانوادهٔ روحانی که در آن خانه قرآن و دین حکومت میکرد چشم به جهان گشودم، بعلت جو حاکم در آن روزگار متأسفانه شناسنامه و تاریخ تولدم را در دهم مرداد ماه سال ۱۳۰۸ گرفته‌اند. پس از سپری ساختن دوران طفولیت تحصیلات ابتدایی در دبستان کشاورزی صائب به مدیریت مرحوم سیدعلی عطائی که مردی فاضل و دانشمند بود و صرفنظر از ذکر جزئیات زندگی و طی دورهٔ متوسطه وارد دانشکدهٔ افسری شده و در سال ۱۳۳۶ با درجهٔ ستوان دومی وارد خدمت شدم.

ابتدا در لشکر ۳ مراغه و سپس در لشکر ۶۴ ارومیه مشغول انجام وظیفه بودم، و در سال ۱۳۴۰ به کشور ایالات متحده عزیمت نموده و در ایالت نیوجرسی در پادگان فورت ماموت دورهٔ تعمیر و نگهداری وسایل مخابراتی و الکترونیک را طی نمودم.

پس از مراجعت به لشکر متبوعه ضمن خدمت، نخستین نشریهٔ خود را بنام تاریخ رضائیه چاپ و منتشر نموده که مورد توجه اهالی محترم ارومیه و فضلا قرار گرفت.

در سال ۱۳۴۵ برای طی دورهٔ زبان آلمانی به تهران احضار شدم و در انستیتو گوته مشغول تحصیل شدم، در همین سال بود که کتابی تحت عنوان (قرآن و مقررات ارتش اسلام) اقتباس از آیات مقدس قرآن مجید چاپ و منتشر نمودم.

در سال ۱۳۴۶ با درجهٔ سروانی به دورهٔ عالی رسته‌ای معرفی شدم و دورهٔ یک سالهٔ عالی را در پادگان عباس‌آباد تهران با موفقیت به پایان رسانده، در این سال کتاب تاریخ عمومی آذربایجان را چاپ و منتشر نمودم.

در سال ۱۳۴۷ پس از دورهٔ عالی در ادارهٔ مخابرات واقع در پادگان جمشیدیه مشغول خدمت بودم و در این سال به نشر کتاب (قرآن و امور خانواده) اقدام نمودم و با مهنهٔ ارتش همکاری فرهنگی داشتم.

در سال ۱۳۴۸ در مسابقات فارسی نویسی شرکت نموده و به دریافت یک سری شاهنامه فردوسی در ده جلد موفق شدم.

در سال ۱۳۴۹ با درجهٔ سرگردی در مخابرات ارتش سوم شیراز مشغول کار شدم و در سال ۱۳۵۱ برای طی دورهٔ دانشکدهٔ فرماندهی و ستاد به تهران احضار شده و دورهٔ مزبور که عالیترین دورهٔ نظامی می‌باشد با موفقیت به پایان رسیده و به شیراز مراجعت نمودم.

در سال ۱۳۵۳ با درجهٔ سرهنگ دومی نخست به خرم‌آباد و سپس به تهران دانشکدهٔ مخابرات و الکترونیک منتقل شده و در سال ۱۳۵۶ به درجهٔ سرهنگی نائل شدم و تا پایان خدمت که در مهر ماه ۱۳۵۷ بود در دانشکدهٔ مزبور خدمت می‌کردم و در تاریخ مذکور بافتخار بازنشستگی نائل گردیدم.

پس از بازنشستگی به ترجمهٔ قرآن کریم به زبان ترکی آذری همت گمارده و پس از ده سال تلاش مداوم و طی ۱۸۰۰۰ ساعت کار مفید و مقدس بیاری خدای تبارک و تعالی موفق به چاپ و انتشار این کتاب مقدس شده و سپس به ترجمهٔ قرآن کریم به فارسی روان به طوریکه در آن ترجمه لغات نارسا و نامانوس نباشد، پرداختم که هم‌اکنون دوبار چاپ و منتشر شده است.

اینک پس از سالها تلاش و کوشش و خدمات فرهنگی، تاریخ موطن خود را برای بار دوم به رشتهٔ تحریر درآورده شاید از این راه خدمتی که لایق مادر و فرزندی باشد در حق مولد خود انجام داده باشم که از گذشته تذکار و برای آینده یادگار بوده باشد. و من الله التوفیق

فهرست منابع مورد استفاده:

- ۱- تاریخ رضائیه (ارومیه) تألیف: احمد کاویان پور
- ۲- سرزمین زردشت تألیف: علی دهقان
- ۳- اوضاع ایران در جنگ جهانی اول تألیف: محمد تمدن
- ۴- آذربایجان در سیر تاریخ ایران تألیف: رحیم رئیس نیا
- ۵- ایران و ترکان در روزگار ساسانیان تألیف: عنایت الله رضا
- ۶- راهنمای آثار تاریخی آذربایجان تألیف: اسماعیل دیباج
- ۷- آذری یا زبان باستانی آذربایجان تألیف: احمد کسروی
- ۸- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن تألیف: سید اسماعیل وکیلی
- ۹- سفرنامه جکسن تألیف: ویلیامز جکسن
- ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای
- ۱۰- آتورپاتکان تألیف: دکتر جمال‌الدین فقیه
- ۱۱- تاریخ عمومی آذربایجان تألیف: احمد کاویان پور
- ۱۲- نظری به تاریخ آذربایجان تألیف: دکتر محمدجواد مشکور
- ۱۳- جنگهای ایران و روم تألیف: پروکوپوس، ترجمه سعیدی
- ۱۴- سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تألیف: دکتر جواد هیث
- ۱۵- تاریخ ایران باستان تألیف: م، دیاکونوف، ترجمه روحی ارباب
- ۱۶- آذربایجان تألیف: مهرداد آذری
- ۱۷- تمدن ایرانی تألیف: خاورشناسان فرانسوی، ترجمه دکتر عیسی بهنام
- ۱۸- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخ او تألیف: دکتر رشید یاسمی

- ۱۹- نگاهی به آذربایجان غربی
تالیف: ایرج افشار سیستانی
- ۲۰- زردشت چه می گوید؟
تالیف: ژان وارن، ترجمه شکیبا پور
- ۲۱- بابک خرم دین
تالیف: سعید نفیسی
- ۲۲- آذربایجان خونین
تالیف: ع- ساعد
- ۲۳- از مهاباد خونین تا کرانه های ارس
تالیف: نجفقلی پسیان
- ۲۴- مرگ بود بازگشت هم بود
تالیف: نجفقلی پسیان
- ۲۵- تذکره شعرای آذربایجان
تالیف: محمد دیهیم ج ۱
- ۲۶- خاطراتی از ماموریت های من در آذربایجان
تالیف: سرلشگر احمد زنگنه
- ۲۷- دیل و ادبیات
تالیف: علی تبریزی
- ۲۸- یزادگاهم
تالیف: علاءالدین تکش
- ۲۹- دریاچه ارومیه
تالیف: استاد حسین برزگر